

# حسن مجتبیٰ

(بررسی و تحلیل زندگانی خلیفه پنجم)

مؤلف:

دکتر علی صلابی

ترجمه:

ابراهیم کیانی



سني بوک – کتابخانه مجازی اهل سنت

[www.SunniBook.net](http://www.SunniBook.net)

### مشخصات کتاب

نام کتاب:	حسن مجتبیٰ
نویسنده:	دکتر علی صلابی
تیراژ:	3000
سال چاپ:	1388 هـ ش برابر با 1431 هـ ق
نوبت چاپ:	اول
آدرس ایمیل:	aqeedehlibrary@gmail.com

### سایت‌های مفید

<a href="http://www.aqeedeh.com">www.aqeedeh.com</a>	<a href="http://www.tabesh.net">www.tabesh.net</a>
<a href="http://www.islamtxt.com">www.islamtxt.com</a>	<a href="http://www.sadaislam.com">www.sadaislam.com</a>
<a href="http://www.ahlesonnat.net">www.ahlesonnat.net</a>	<a href="http://www.islamhouse.com">www.islamhouse.com</a>
<a href="http://www.isl.org.uk">www.isl.org.uk</a>	<a href="http://www.bidary.net">www.bidary.net</a>
<a href="http://www.islamtape.com">www.islamtape.com</a>	<a href="http://www.sunni-news.net">www.sunni-news.net</a>
	<a href="http://www.farsi.sunnionline.us">www.farsi.sunnionline.us</a>









## فهرست عناوین

صفحه	عنوان
1	فهرست عناوین.....
10	یادداشت مترجم.....
12	مقدمه‌ی مؤلف.....
26	<b>فصل اول: حسن بن علیؑ از ولادت تا خلافت.....</b>
28	<b>مبحث اول: اسم، نسب، کنیه، لقب و خانوادگی حسنؑ.....</b>
28	اسم، نسب و کنیه‌ی حسنؑ.....
28	میلاد حسنؑ، نامگذاری وی و لقبش.....
32	اذان گفتن رسول خداصل در گوش حسنؑ.....
33	مالیدن خرما و امثال آن به کام نوزاد.....
35	تراشیدن موی سر حسنؑ و عقیقه کردن رسول خداصل برایش.....
37	ختنه کردن حسن بن علیؑ.....
38	ام فضل، دایه‌ی حسن بن علیؑ.....
40	تحلیلی پیرامون ازدواج حسنؑ و روایات واردشده در این زمینه.....
48	فرزندان امام حسن.....
48	شرح حال مختصر برخی از فرزندان امام حسنؑ.....
48	1- زید بن حسن بن علی بن ابی طالبؑ.....
49	2- حسن بن حسن بن علی بن ابی طالبؑ.....
50	برادران و خواهران حسن بن علی بن ابی طالبؑ.....
50	1- حسین بن علیؑ.....
51	2- محسن بن علی بن ابی طالبؑ.....
52	3- ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب رضی الله عنهما.....
53	4- زینب بنت علی بن ابی طالب رضی الله عنهما.....
53	عموها و عمه‌های حسن بن علیؑ.....

- 1- طالب بن ابی طالب..... 53
- 2- عقیل بن ابی طالب..... 54
- 3- جعفر بن ابی طالب..... 54
- 4- ام‌هانی بنت ابی طالب..... 55
- 5- جمانه بنت ابی طالب..... 55
- دایی‌ها و خاله‌های حسن بن علی..... 55
- 1- زینب بنت رسول‌خداصل..... 56
- 2- رقیه بنت رسول‌اللهصل..... 62
- 3- ام‌کلثوم بنت رسول‌اللهصل..... 63
- مبحث دوم: فاطمه‌ی زهراء، مادر حسن بن علی..... 67**
- 1- مهریه و جهیزیه‌ی فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها..... 67
- 2- وقتی فاطمه به خانه‌ی بخت رفت..... 68
- 3- جشن عروسی فاطمه رضی الله عنها..... 69
- 4- وضعیت زندگانی علی و فاطمه رضی الله عنهما..... 69
- 5- زهد و شکیبایی فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها..... 71
- 6- محبت و غیرت رسول‌خداصل نسبت به فاطمه رضی الله عنها..... 72
- 7- صداقت لهجه و راستگویی فاطمه رضی الله عنها..... 74
- 8- فاطمه، سردار و بانوی زنان دو جهان..... 74
- 9- فاطمه‌ی زهرا و میراث رسول‌خداصل..... 75
- 10- وفات فاطمه‌ی زهرا..... 80
- مبحث سوم: جایگاه و منزلت حسنؑ در نزد رسول‌خداصل..... 85**
- مهر و محبت رسول‌خداصل به حسنؑ..... 85
- شباهت حسن بن علیؑ به رسول‌خداصل..... 93
- حسن و حسین رضی الله عنهما سرور و آقای جوانان بهشت..... 95
- حسن و حسین، دو گل خوشبوی رسول‌خداصل..... 97
- حسنؑ، سردار و آقای دو جهان..... 98
- دعای رسول‌خداصل برای حسن و حسین رضی الله عنهما..... 100



- 101 ..... احادیثی که حسن بن علی  $\tau$  روایت کرده است
- 111 ..... شمایل و اوصاف زیبای پیامبر  $\text{ص}$  به روایت حسن بن علی  $\tau$
- 129 ..... آیه‌ی مباحله و نصرانیهای نجران
- 131 ..... آثار تربیت خانوادگی بر حسن بن علی  $\tau$
- 132 ..... ویژگی‌ها و شرایط لازم برای یک پدر مربی
- 133 ..... تأثیر جامعه بر تربیت و شکل‌گیری شخصیت حسن  $\tau$
- 136 ..... مبحث چهارم: حسن بن علی در دوران خلفای راشدین  $\psi$**
- 136 ..... حسن بن علی در دوران خلافت ابوبکر صدیق  $\tau$
- 136 ..... موضع ابوبکر  $\tau$  در قبال فاجعه‌ی وفات رسول خدا  $\text{ص}$
- 139 ..... ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده
- 148 ..... بیعت علی بن ابی‌طالب با ابوبکر
- 153 ..... تأکید ابوبکر صدیق  $\tau$  بر گسیل لشکر اسامه  $\tau$
- 163 ..... موضع ابوبکر  $\tau$  در قبال جهاد با مرتدان
- 165 ..... حسن بن علی  $\tau$  در دوران خلافت عمر فاروق  $\tau$
- 169 ..... اثرپذیری حسن بن علی  $\tau$  از دانش سیاسی و راهبردی خلیفه‌ی دوم
- 173 ..... گفته‌ی عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب در مورد عمر  $\psi$
- 173 ..... حسن بن علی  $\tau$  در دوران خلافت عثمان بن عفان  $\tau$
- 177 ..... تحلیلی بر آنچه گذشت □
- 177 ..... 1- تعداد اعضای مجلس تعیین خلیفه و نامه‌های آنان
- 177 ..... 2- روش انتخاب خلیفه
- 178 ..... 3- مهلت مقرر برای رایزنی به منظور انتخاب خلیفه
- 178 ..... 4- تعداد آرای کافی برای انتخاب خلیفه
- 179 ..... 5- داوری یک داور در صورت وجود اختلاف
- 6 - سربازان الهی، بر جریان انتخاب خلیفه، نظارت می‌کنند و مسئولیت برقراری نظم و جلوگیری از هرج و مرج را برعهده می‌گیرند
- 180 ..... 7- جواز تولیت شخصی شایسته با وجود فردی که از او شایسته‌تر است
- 180 ..... 8- شگرد عمر  $\tau$  در نحوه‌ی تعیین جانشین
- 181

- 9- مجلس شورا، بزرگترین تشکل و نهاد سیاسی ..... 181
- روش عبدالرحمن بن عوف در اداره‌ی شورا ..... 182
- ابطایل و دروغ‌های دشمنان در مورد ماجرای شورا ..... 186
- 1- متهم نمودن صحابه ۷ به اِعمال تبعیض در امر تعیین خلیفه ..... 188
- 2- حزب بنی‌امیه و حزب بنی‌هاشم ..... 189
- 3- سخنانی که به دروغ به علی بن ابی طالب نسبت داده‌اند ..... 189
- اعتقاد حسن بن علی درباره‌ی خلافت عثمان ..... 190
- حضور حسن در لشکر اعزامی عثمان برای فتح آفریقا ..... 190
- موضع پدر حسن، علی بن ابی طالب و سایر صحابه در مورد فتنه‌ای که به شهادت عثمان منجر شد ..... 191
- عملکرد حسن بن علی و پدرش رضی‌الله‌عنهما در اثنای محاصره ..... 196
- حسن بن علی در دوران خلافت پدرش ..... 200
- خروج امیرمؤمنان علی، از مدینه به سوی کوفه ..... 201
- پیشنهاد حسن بن علی به پدرش ..... 202
- تأثیر حسن بن علی در خروج مردم کوفه به حمایت از پدرش ..... 203
- مذاکرات صلح ..... 205
- نقش عبدالله بن سبا و پیروانش در جنگ جمل ..... 206
- تعداد کشته‌شدگان جنگ جمل ..... 209
- فرمان علی پس از فروکش کردن آتش جنگ و آنچه انجام داد ..... 210
- تأثر علی از کشته شدن طلحه ..... 210
- موضع علی درباره‌ی قاتل زبیر ..... 211
- علی، عایشه‌ی صدیقه را با عزت و احترام، باز گرداند ..... 212
- ندامت و پشیمانی از جنگ ..... 212
- جنگ صفین ..... 214
- نهی امیرمؤمنان علی از ناسزاگویی به معاویه و لعن و نفرین شامیان، پس از جنگ صفین ..... 223
- تأثیر شهادت عمار بن یاسر در جنگ صفین بر مسلمانان ..... 225

5	فهرست عناوین
230	موضع حسن $\tau$ در قبال این جنگ‌ها.....
232	شهادت امیر مؤمنان، علی $\tau$ .....
234	وصیت علی به حسن و حسین $\psi$ .....
239	سخنرانی حسن $\tau$ پس از شهادت پدرش.....
239	واکنش معاویه $\tau$ نسبت به خبر شهادت علی $\tau$ .....
242	<b>فصل دوم: خلافت حسن بن علی <math>\tau</math>.....</b>
244	<b>مبحث اول: به خلافت رسیدن حسن بن علی <math>\tau</math>.....</b>
	اول: نقدی بر نکات مورد استناد اهل بدعت در کتاب‌های اهل سنت پیرامون
256	اعتقاد به دوازده امام.....
	دوم: مدت خلافت امیرالمؤمنین حسن $\tau$ و اعتقاد اهل سنت درباره‌ی
258	خلافتش.....
	<b>مبحث دوم: مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسن <math>\tau</math> ، و زندگانی</b>
276	<b>اجتماعی وی.....</b>
276	اول: مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسن $\tau$ .....
276	علم و دانش والای حسن $\tau$ .....
	اعتقاد امیر مؤمنان، حسن $\tau$ درباره‌ی الله $\Psi$ ، نظام هستی، زندگانی و بهشت و
278	جهنم.....
289	عبادت‌گزاری حسن $\tau$ .....
299	زهد حسن بن علی $\tau$ .....
305	سخاوت و گشاده‌دستی حسن $\tau$ در زمینه‌ی انفاق.....
311	حلم و بردباری حسن $\tau$ .....
313	تواضع و فروتنی حسن $\tau$ .....
315	آقایی و ارجمندی حسن بن علی $\tau$ .....
317	شمایل و ویژگی‌های ظاهری حسن $\tau$ .....
317	دوم: فرازی از زندگانی اجتماعی حسن $\tau$ .....
317	رد عقیده‌ی رجعت توسط حسن $\tau$ .....

- 321 ..... رسیدگی به نیازهای مردم
- 324 ..... ازدواج حسن با دختر طلحه بن عبیدالله ؓ
- 324 ..... ازدواج حسن ؓ با خوله بنت منظور
- 324 ..... حسن ؓ مادران مؤمنان (همسران پیامبر ص) را نمی دید
- 325 ..... غیرت حسن ؓ نسبت به خویشاوندی اش با رسول خدا ص
- 326 ..... نماز خواندن حسن ؓ بر جنازه ی اشعث بن قیس
- 327 ..... رفتار حسن ؓ با کسی که به او بدی کرد
- 327 ..... ادب و بزرگ منشی حسن ؓ در هم نشینی با دیگران
- 327 ..... اخلاق نیک حسن ؓ در میان مردم
- 328 ..... تیله بازی حسن ؓ با دوستانش
- 328 ..... پرهیز حسن ؓ از زیاده گویی
- 330 ..... بداهه گویی و حاضر جوابی حسن بن علی ؓ
- 331 ..... احترام ابن عباس به حسن و حسین ؓ
- 332 ..... تعریف و ستایش عبدالله بن زبیر از حسن ؓ
- 332 ..... آنچه میان حسن و حسین رضی الله عنهما گذشت
- گرامی ترین مردم از ناحیه ی پدر، مادر، پدر بزرگ، مادر بزرگ، دایی، خاله، عمو و عمه
- 333 ..... محبت وافر مردم به حسن ؓ و برادرش حسین ؓ
- 333 ..... فرازی از سخنان، سخنرانی ها و اندرزهای حسن ؓ
- 334 ..... شرحی مختصر بر این سخن ارزنده ی حسن ؓ
- 381 ..... برخی از حقوق و آداب همسایه داری در اسلام
- مبحث سوم: مهم ترین شخصیت های پیرامون حسن بن علی ؓ ..... 402**
- 1- قیس بن سعد بن عباده ؓ ..... 403
- 1- سریه ی ابو عبیده بن جراح ؓ به سیف البحر ..... 405
- 2- فتح مکه ..... 408
- 3- در دوران ابوبکر صدیق ؓ ..... 409
- 2- ابو محمد، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی ..... 429

- 1- زنان و فرزندان عیدالله  $\tau$  ..... 429
- 2- سن و سال عیدالله  $\tau$  و دیدارش با رسول خدا ص ..... 430
- وفات عیدالله  $\tau$  ..... 439
- 3- عبدالله بن جعفر بن ابی طالب هاشمی ..... 440
- همسران و فرزندان عبدالله ..... 441
- بازگشت جعفر بن ابی طالب به همراه خانواده اش از حبشه و عزیمت به مدینه ..... 442
- کشتی سوارانی که افتخار دو هجرت نصیبشان شد ..... 442
- شهادت جعفر بن ابی طالب در مؤته ..... 443
- از امروز به بعد، به خاطر برادرم گریه نکنید ..... 444
- پیامبر ص عبدالله را بر مرکب خویش سوار می کند ..... 445
- دعای پیامبر ص برای فرزندان جعفر ..... 445
- بیعت عبدالله  $\tau$  با پیامبر اکرم ص ..... 446
- نگرانی رسول خدا ص برای فرزندان جعفر  $\tau$  ..... 446
- چگونگی رویارویی با مشکلات ..... 446
- شکایت شتر به نبی اکرم ص ..... 447
- سلام کردن ابن عمر  $\tau$  به عبدالله بن جعفر  $\tau$  ..... 448
- اشتیاق وافر امیر مؤمنان علی  $\tau$  به تعلیم عبدالله بن جعفر  $\tau$  ..... 448
- جوانمردی و سخاوت و بخشنده گی عبدالله بن جعفر  $\tau$  ..... 448
- مبحث چهارم: صلح حسن بن علی  $\tau$  با معاویه  $\tau$  ..... 462**
- مهمترین مراحل صلح ..... 465
- مرحله ی اول ..... 465
- مرحله ی دوم ..... 468
- مرحله ی سوم: تلاش برای ترور حسن  $\tau$  ..... 469
- مرحله ی چهارم ..... 470
- مرحله ی پنجم ..... 471
- مرحله ی ششم: گفتگوی نمایندگان حسن بن علی و معاویه  $\tau$  ..... 473

- مرحله‌ی هفتم: اقدامی دیگر برای ترور حسن بن علیؑ ..... 477
- واکنش سپاه حسنؑ در قبال صلح ..... 480
- واکنش فرمانداران و فرماندهان دوران علی مرتضیٰؑ در قبال صلح ..... 482
- مرحله‌ی هشتم: کناره‌گیری حسن بن علیؑ از خلافت و واگذاری زمام امور  
به معاویهؓ ..... 483
- مهمترین عوامل و انگیزه‌های صلح ..... 487
- 1- در نظر گرفتن مصلحت امت اسلامی و چشم‌دوختن به نعمت‌های جاویدان  
و همیشگی خداوند Y ..... 487
- 2- این سخن رسول‌خدا ص که فرموده است: (إِن ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلِلَّهِ أَنْ  
يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ) ..... 494
- 3- جلوگیری از پایمال شدن خون مسلمانان ..... 494
- 4- ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان امت اسلامی ..... 498
- 5 - شهادت امیرالمؤمنین علیؑ ..... 504
- 6 - شخصیت معاویهؓ ..... 505
- شرایط صلح ..... 517
- اول: عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ص و سیرت خلفای راشدین ۱۲  
..... 517
- دوم: پرداختن میزان مشخصی مال (پول) ..... 525
- سوم: تضمین امنیت جانی مسلمانان ..... 527
- چهارم: چگونگی انتخاب جانشین معاویهؓ ..... 529
- موضع معاویهؓ در مورد قاتلان عثمانؓ ..... 539
- نتایج صلح ..... 541
- 1- وحدت و انسجام امت اسلامی تحت رهبری یک نفر ..... 541
- 2- تداوم فتوحات مسلمانان ..... 545
- 3- زمین‌گیر شدن خوارج ..... 548
- پایان دوران خلافت راشده ..... 549
- آیا معاویهؓ یکی از خلفای دوازده‌گانه به‌شمار می‌رود؟ ..... 554

- آیا کناره‌گیری حسن بن علی  $\tau$  از خلافت، به علت ضعف و ناتوانی بود؟ 555
- بی‌رغبتی حسن  $\tau$  به ریاست و فرمانروایی ..... 562
- استقرار حسن بن علی  $\tau$  در مدینه، پس از صلح ..... 567
- رابطه‌ی حسن  $\tau$  با معاویه  $\tau$ ، پس از برقراری صلح ..... 568
- رابطه‌ی معاویه با حسن، حسین و ابن جعفر  $\psi$  ..... 570
- بررسی اتهام واردشده بر معاویه  $\tau$ ، در زمینه‌ی مسموم کردن حسن  $\tau$  ..... 572
- واپسین روزهای زندگانی حسن  $\tau$  ..... 577
- وصیت حسن به حسین رضی الله عنهما ..... 578
- تفکر و تدبیر حسن  $\tau$  در نشانه‌های قدرت خداوند ..... 579
- آخرین سخنان حسن  $\tau$  ..... 582
- خاکسپاری حسن  $\tau$  در قبرستان بقیع ..... 586
- درآمدی بر سال وفات حسن مجتبی  $\tau$  ..... 589
- کتاب‌نامه‌ی مؤلف ..... 593

# II

## یادداشت مترجم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على رسول الله محمد و على آله و صحبه أجمعين  
و من تبعهم بإحسان إلى يوم الدين

دین اسلام، بزرگ‌ترین هدیه‌ی خداوند، به انسان‌هاست؛ تردیدی نیست که مسلمانان، این ارمغان الهی را از طریق اصحاب رسول خداص، دریافت نموده‌اند و از این رو اگر سیمای زشتی از یاران پیامبر اکرم ص، ارائه شود، به طور قطع، حقانیت اسلام زیر سؤال می‌رود. این، همان نکته‌ای است که دشمنان اسلام، به آن پی بردند و یکی از مهم‌ترین فعالیت‌ها و شیوه‌های تبلیغاتی خود بر ضد اسلام را در تحریف سیمای نگهبانان این آیین راستین، متمرکز نمودند. دوری مسلمانان از سرمایه‌ی عظیم و گران‌بهای تاریخ درخشان اسلام از یک سو، و دسیسه‌های دشمنان بدخواه و خودباختگی مسلمانان ناآگاه در برابر تهاجم تبلیغاتی دشمن در زمینه‌ی تحریف تاریخ اسلام از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین عوامل انحطاط مسلمانان به‌شمار می‌رود. دشمنان اسلام که از قتل و کشتار اهل ایمان، نتیجه‌ی دلخواه خویش را نگرفتند، جبهه‌ای دیگر در برابر اسلام و مسلمانان گشودند تا فکر و فرهنگ و عقیده‌ی مسلمانان را مطابق خواسته‌ها و اهداف شوم خویش، شکل دهند. آنان، در این راستا، هزینه‌های زیادی نمودند و برنامه‌های فراوانی چیدند. البته به خواست خدای متعال، نتیجه‌ای جز حسرت و افسوس، عایدشان نخواهد شد؛ اگر:

1- مسلمانان، به عقیده‌ی ناب اسلامی، باز گردند و گردونه‌ی زندگی خویش را بر اساس آموزه‌های آیین راستین اسلام، بچرخانند.

2- علما و اندیشمندان مسلمان، به جای آنکه دین و فعالیت‌های دینی را حرفه و منبع درآمد خویش قرار دهند، از تمام ظرفیت‌ها و امکانات موجود، در راستای احیای تفکر دینی، توأم با حرکت و خیزش و دعوت و جهاد، استفاده کنند و در برابر جریان‌های جاهلی



قرن حاضر، جبهه‌ی نیرومند اندیشه‌ی اسلامی را فعال نمایند و با سلاح علم و ایمان، نقشی دوباره در ساختن تاریخی درخشان، ایفا کنند.

3- علما و اندیشمندان، روش‌های تهاجم فرهنگی، سیاسی و اخلاقی دشمنان اسلام را شناسایی نمایند و با توجه به نیازهای کنونی امت اسلام، بدور از هرگونه خودسری و تعصب بر دیدگاه‌های فقهی برآمده از تقلید، به نشر عقیده‌ی ناب اسلامی بر اساس فهم سلف این امت، بپردازند و مصالح اسلام را بر منافع مذهب، ترجیح دهند.

4- نویسندگان، صاحبان قلم، دانشمندان علوم اسلامی و همه‌ی کسانی که خود را در بیداری اسلامی و پیوند مسلمانان با رویکرد پیشینیان نیک‌سیرت این امت، سهیم می‌دانند، بکوشند تا اصل ولاء و براء، احیا گردد و یکایک مسلمانان، دریابند که غنای دینی آنان، این اجازه را به آنها نمی‌دهد که به نام نوگرایی، دست دوستی به سوی دشمنان اسلام دراز کنند و دانسته یا ندانسته، روش زندگانی آنان را معیار و سنجه‌ی زندگی خویش قرار دهند.

بنده، قصد آن ندارم که با چیدمان کلمات و واژه‌ها، به شرح وظایف مسلمانان و علمای آنان بپردازم؛ بلکه خود را کوچک‌تر از این می‌بینم. زیرا هم درد امت مشخص است و هم درمانش. اینک که ترجمه‌ی کتاب گران‌سنگ دکتر صلابی در موضوع سیرت حسن مجتبی‌<sup>ع</sup> را تقدیم خوانندگان فارسی‌زبان می‌کنم، نه به رسم مترجمان، بلکه با انگیزه‌ای درونی و به‌صورتی ناخواسته، تصمیم گرفتم تا با نگارش چند سطر، به خود و خوانندگان این کتاب یادآوری نمایم که ما، مسلمانیم و مسؤولیتی بزرگ در قبال اسلام داریم؛ چنانچه شناخت اسلام و شناساندن غنا و توانمندی اندیشه‌ی اسلامی، هدف اصلی سیرت‌نگاری است.

چه خوبست اینک که خون فرزندان اسلام و قلم علمای امت، از آینده‌ی درخشان اسلام و مسلمانان، خبر می‌دهد و نغمه‌ی فتح و پیروزی زودهنگام مسلمانان، در گوش وجدان‌های بیدار، طنین‌انداز شده، سروده‌ی زیر را زمزمه کنیم که:

«گذشت دوره‌ی خفتن... و روزگار تغافل      کنون نشانه‌ی صبح است این سپیده‌ی آفاق  
و وقت، وقت شتاب است و روز، روز تکاپو      و قرن، قرن تلاش است و نسل، نسل تحرک  
تو، ای برادر و خواهر!      مباد... آنکه بخوابی      مباد... آنکه بمانی»

محمد ابراهیم کیانی

بیرجند - 1386/5/24

# Π

## مقدمه‌ی مؤلف

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَعِذُّ بِهِ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (١٢)

(آل عمران: 102)

«ای اهل ایمان! آن‌چنان که باید و شاید، از خدا بترسید و شما (همواره سعی کنید، غفلت نکنید تا اگر مرگتان به ناگاه فرارسد،) نمیرید مگر که مسلمان باشید.»

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ

رَقِيبًا﴾ (نساء: 1)

«ای مردم! از (خشم و عذاب) پروردگارتان بترسید؛ پروردگاری که شما را از یک انسان آفرید و همسرش را از نوع او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان زیادی (برروی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم و عذاب) خدایی بترسید که همدیگر را به او سوگند می‌دهید و پرهیزید از این‌که پیوند خویشاوندی را نادیده بگیرید. همانا خداوند، مراقب شما است.»

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ (٧٠) ﴿يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ

لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ (احزاب: 70 و 71)

«ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید (که در نتیجه) خداوند، اعمالتان را شایسته می‌گرداند و گناهانتان را می‌آمرزد و هر کس که از خدا و پیامبرش، اطاعت کند، قطعاً به کامیابی بزرگی می‌رسد.»

فَيَا رَبُّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا يَنْبَغِي لِجَلَالِ وَجْهِكَ وَعَظِيمِ سُلْطَانِكَ، لَكَ الْحَمْدُ حَتَّى تَرْضَى  
وَلَكَ الْحَمْدُ إِذَا رَضِيتَ

این کتاب، ادامه‌ی پژوهشی است که در موضوع سیرت پیامبر اکرم ص و خلفای راشدین آغاز کردم. در این مجموعه، سیرت رسول اکرم ص با نام الگوی هدایت و نیز سیرت خلفای راشدین ۱۲ را به نگارش درآورده‌ام و اینک در کتاب پیش رویتان، به شرح حال پنجمین خلیفه یعنی حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و تحلیل وقایع زندگانی وی از تولد تا شهادتش می‌پردازم. نخستین مبحث این کتاب، به بیان نام، نسب، کنیه، صفت و لقب حسن بن علی<sup>۲</sup> می‌پردازد و در همین مبحث بیان می‌گردد که شخص رسول اکرم ص، حسن<sup>۲</sup> را به بدین اسم، نامگذاری کرد و در گوشش اذان گفت و موی سرش را تراشید و برایش عقیقه فرمود. همچنین در این کتاب به بیان این موضوع پرداخته می‌شود که ام‌فضل رضی الله عنها به این نوزاد عزیز شیر داد. در ادامه از ازدواج حسن بن علی<sup>۲</sup> و تعداد همسرانش و روایاتی که در این زمینه آمده، بحث می‌شود و مجموعه‌ی روایاتی مورد بررسی قرار می‌گیرد که خاستگاه این پندار قرار گرفته که حسن<sup>۲</sup> زنان زیادی را به ازدواج خویش در آورده و آنها را طلاق داده است. این کتاب، پیرامون فرزندان، برادران، خواهران، عموها، عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌های حسن و نیز مادر بزرگوارش فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بحث می‌کند و موضوع مهریه، جهیزیه، عروسی، چگونگی زندگانی، شکیبایی و نیز محبت رسول خدا ص با فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها و همچنین غیرت ایشان نسبت به این بانوی بزرگوار را مورد بررسی قرار می‌دهد و از راستگویی و صراحت گفتار دخت گرامی رسول اکرم ص و جایگاه رفیعش در دنیا و آخرت سخن می‌گوید. در این کتاب همچنین از روابط حسنه‌ی فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها با ابوبکر صدیق<sup>۳</sup> سخن به میان می‌آید و موضوع میراث رسول اکرم ص تبیین و تشریح می‌گردد و سپس به مسأله‌ی وفات فاطمه‌ی زهرا می‌پردازد. این کتاب، به جایگاه والای حسن<sup>۲</sup> نزد رسول خدا ص اشاره می‌کند و میزان محبت پدر بزرگ بزرگوارش، محمد مصطفی ص به حسن و نیز چگونگی مهرورزی به کودکان را به تصویر می‌کشد و رهنمود نبوی در زمینه‌ی محبت به فرزندان را نمایان می‌کند و پیرامون بازی و شوخی با کودکان، بوسیدن و در آغوش گرفتن آنها و نیز نثار مهر و محبت و هدیه به فرزندان، مطالبی ارائه می‌دهد و سپس درباره‌ی احادیثی بحث می‌کند که به شباهت حسن بن علی<sup>۲</sup> به

رسول خدا ص اشاره نموده و به روایاتی می‌پردازد که حسن و حسین رضی الله عنهما را سرور و آقای جوانان بهشت معرفی کرده است. در این باب به حدیث رسول اکرم ص اشاره می‌گردد که فرموده است: (هما ریحانتای من الدنیا) یعنی: «حسن و حسین، گل‌های خوشبوی من در دنیا هستند». همچنین در این کتاب روایتی آمده است که رسول اکرم ص در ملأ عام و در حضور جمع زیادی از مردم، حسن ت را آقا و سرور معرفی نمود و بدین نکته اشاره فرمود که خدای متعال، حسن ت را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان قرار می‌دهد. احادیثی که حسن بن علی ت از جد بزرگوارش رسول خدا ص روایت کرده، بخش دیگری از این کتاب را به خود اختصاص داده است. از دیگر مطالب مورد بحث در این کتاب، نصوصی است که در فضایل و مناقب حسن ت آمده است؛ از قبیل: آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء (که به حدیث آل عبا مشهور است). در این مبحث آیه‌ی تطهیر و اختلافاتی را که بر سر این آیه در میان اهل سنت و اهل تشیع وجود دارد، مورد بررسی قرار داده‌ام و آن را بر اساس روش علمای گذشته‌ی اهل سنت و فهم کسانی که در خیرالقرون می‌زیسته‌اند، توضیح داده‌ام. آیه‌ی مباحله و نمایندگان مسیحیان نجران و نیز ارتباط حسن ت با این آیه، از دیگر مباحثی است که مورد بررسی قرار گرفته است. در این میان آثار تربیت خانوادگی و نیز پدیده‌های اجتماعی، در رشد و پرورش فردی و اجتماعی حسن ت را بیان نموده‌ام.

همچنین یک مبحث جداگانه به زندگانی حسن ت در دوران خلفای راشدین اختصاص داده و از جایگاه و موقعیت وی در زمان ابوبکر صدیق ت و مهمترین حوادث اثرگذار آن دوران بر رشد فکری و فرهنگی حسن مجتبیٰ ت و نیز از میزان بهره‌بری او از آن دوران شکوفا سخن گفته‌ام. ناگفته نماند که در این مبحث دستاوردها و آموزه‌های حسن ت از دوران سایر خلفا نیز بیان شده است. به عبارتی در این مبحث از میزان فراگیری و دانش‌اندوزی حسن ت در پهنه‌ی فقه سیاسی و معارف اسلامی و رابطه‌ی صمیمی و تنگاتنگ وی با خلفای راشدین، مطالبی ارائه کرده و موضع حسن ت در قبال جنگ جمل و صفین را بررسی نموده و از شهادت امیرالمؤمنین علی ت و وصایا و رهنمودهایش به حسن و حسین رضی الله عنهما سخن به میان آورده‌ام. از این رهگذر فرمان علی ت مبنی بر ممنوعیت مثله کردن قاتلش و نیز سخنرانی حسن ت پس از شهادت پدرش و همچنین واکنش معاویه ت در قبال شهادت علی ت بیان شده و موضوع بیعت با حسن ت و بطلان انتصاب وی از سوی پدرش پردازش گردیده و این موضوع، روشن و واضح گشته که حسن ت بر اساس شورا و مشورت مسلمانان به خلافت

رسیده است. در ادامه‌ی این مبحث از مدت خلافت امیرالمؤمنین حسن  $\tau$  و نیز از اعتقاد اهل سنت سخن گفته‌ام که معتقدند حسن  $\tau$  پنجمین خلیفه از خلفای راشدین می‌باشد. چراکه دوران خلافتش، کامل‌کننده‌ی مدت زمانی است که با آن، سی سال دوران خلافت راشده، تکمیل می‌گردد؛ چنانچه در حدیثی از رسول اکرم ص بدین نکته اشاره شده که دوران خلافت، سی سال است و پس از آن ساختار سیاسی حکومت مسلمانان، به نظام سلطنتی تبدیل می‌شود. در روایت ترمذی رحمه الله از سفینه غلام آزادشده‌ی پیامبر اکرم ص آمده که آن حضرت ص فرموده است: (الخِلافةُ فی أمتی ثلاثون سنةً ثم ملک بعد ذلک)<sup>۱</sup> یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابن کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: «سی سال با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می‌گردد. حسن  $\tau$  در ربیع الاول سال 41 هجری خلافت را به معاویه  $\tau$  سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول خدا ص اتفاق افتاد. چراکه رسول خدا ص در ربیع الاول سال 11 هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت ص می‌باشد».<sup>۲</sup> از این رو حسن  $\tau$  پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است.<sup>۳</sup> امام احمد رحمه الله حدیث سفینه را با این الفاظ آورده است: (الخِلافةُ ثلاثون سنةً ثم یکون بعد ذلک ملک)<sup>۴</sup> یعنی: «خلافت (پس از من) سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابوداود رحمه الله چنین روایت کرده است: (خِلافةُ النَّبُوَّةِ ثلاثون سنةً ثمَّ یُؤْتِیَ اللَّهُ الْمُلْکَ أَوْ مُلْکَهُ مِنْ یَشَاءَ)<sup>۵</sup> یعنی: «خلافت (پس از) نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد». پس از رسول خدا ص تنها دوران خلافت خلفای اربعه و مدت زمان خلافت حسن  $\tau$  در سی سال خلافت مورد اشاره می‌گنجد؛ از این رو تمام علما، در شرح این حدیث، بدین نکته تصریح کرده‌اند که چند ماهی که حسن بن علی  $\tau$  پس از وفات پدرش بر

۱- تحفة الأُحوذی (395/6-397)؛ حدیث، حسن است.

۲- البدایة و النهایة (134/11)

۳- مآثر الإنافة (105/1)؛ مرویات خلافة معاویه، خالد الغیث، ص 155

۴- فضائل الصحابة (744/2) سند آن، حسن است.

۵- صحیح سنن ابی داود (799/3)؛ سنن ابی داود (515/2).

مسند خلافت نشست، جزو خلافت مورد اشاره و بلکه تکمیل کننده‌ی سی سالی است که در حدیث بدان تصریح شده است. اینک سخن برخی از علما در این زمینه را نقل می‌کنیم:

1- قاضی عیاض رحمه‌الله: در سی سال مذکور، تنها دوران خلافت خلفای اربعه و چند ماهی می‌گنجد که با حسن بن علی<sup>ع</sup> بیعت شد و منظور از آنچه که در حدیث آمده: (الخلافة ثلاثون سنة)، سی سال خلافت پس از وفات رسول خدا ص می‌باشد که در سایر احادیث، تفسیر و تبیین شده است: (خلافة النبوة بعدی ثلاثون سنة ثم تكون ملكا)<sup>۱</sup>

2- ابن ابی العز حنفی، در شرح العقيدة الطحاوية می‌گوید: خلافت ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> دو سال و چند ماه بود؛ خلافت عمر<sup>ع</sup> ده و نیم سال به طول انجامید و عثمان<sup>ع</sup> دوازده سال خلافت کرد و خلافت علی<sup>ع</sup> چهار سال و نه ماه طول کشید و حسن<sup>ع</sup> شش ماه بر مسند خلافت نشست.<sup>۲</sup>

3- ابن کثیر: دلیل اینکه حسن<sup>ع</sup> یکی از خلفای راشدین می‌باشد، حدیثی است که در مبحث معجزات و نشانه‌های نبوت رسول اکرم ص به نقل از سفینه غلام آزادشده‌ی رسول خدا ص آورده‌ایم که آن حضرت ص فرموده است: (الخلافة بعدی ثلاثون سنة)<sup>۳</sup> یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». سی سال، با خلافت حسن بن علی<sup>ع</sup> تکمیل می‌شود.<sup>۴</sup>

4- ابن حجر هیتمی می‌گوید: حسن بن علی<sup>ع</sup> بنا بر فرموده‌ی صریح جد بزرگوارش، یکی از خلفای راشدین است؛ وی، پس از شهادت پدرش، با بیعت مردم کوفه، به مدت شش ماه و چند روز بر مسند خلافت نشست. او، خلیفه‌ی برحق و پیشوای عادل بود و در واقع صداقت فرموده‌ی رسول اکرم ص را تحقق بخشید که فرموده است: (الخلافة بعدی ثلاثون سنة)<sup>۵</sup> یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». آری، شش ماه خلافت حسن بن علی<sup>ع</sup> مکمل سی سال خلافت راشدین می‌باشد.<sup>۶</sup>

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم (201/12).

۲- شرح الطحاوية، ص 55.

۳- البداية و النهاية (134/11)

۴- مرجع سابق.

۵- الصواعق المحرقة على أهل البدع و الزندقة (397/2)

۶- عقيدة أهل السنة في الصحابة (748/2).

اینها، برخی از اقوال علما درباره‌ی حسن مجتبی<sup>ع</sup> است که او را در شمار خلفای راشدین می‌دانند. از این رو اهل سنت، بر این باورند که حسن بن علی<sup>ع</sup>، خلیفه‌ی برحق بوده است که با خلافت او، سی سال مورد اشاره در مورد خلافت نبوت کامل می‌شود.<sup>۱</sup>

در این کتاب، یادآور شده‌ام که برخی از خطبه‌ها و سخنرانی‌های منسوب به امام حسن<sup>ع</sup> درست نیست و در این راستا برخی از اقوال علما در پاره‌ای از کتابها را نقل نموده‌ام؛ همچون کتاب الأغانی از ابوالفرج اصفهانی که در شمار کتابهایی قرار دارد که سیمای زشتی از تاریخ صدر اسلام، به تصویر می‌کشند. این کتاب، کتابی ادبی، افسانه‌پرداز، غنایی و طنزپرداز و بی‌اساس است و اصلاً کتابی معتبر در زمینه‌ی علم، تاریخ و فقه نمی‌باشد؛ هرچند که نزد برخی از ادیبان و تاریخ‌نگاران، از نام و آوازه‌ای نسبی برخوردار شده است. بنده، در کتاب پیش رویتان، اقوال و دیدگاه‌های علما، درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی را آورده و این نکته را روشن کرده‌ام که وی، از نگاه اهل علم، ثقه و قابل اعتماد نیست و اساساً علما، روایات و گزارش‌های او را ضعیف و غیر قابل اطمینان دانسته‌اند. بدین سان بنده، بر پایه‌ی دلایل علمی ثابت کرده‌ام که کتاب الأغانی ابوالفرج اصفهانی به هیچ عنوان نمی‌تواند یکی از منابع و مراجع تحقیقی و پژوهشی در زمینه‌ی ادبیات و تاریخ باشد؛ چراکه این کتاب در زشت‌نمایی تاریخ اسلام، تأثیر زیادی داشته و از این رو باید از این کتاب و امثال آن اجتناب کرد. البته دیدگاه ما اهل سنت نسبت به کتاب نهج البلاغه نیز چندان مثبت نیست؛ زیرا ما بر این باوریم که می‌توان بر این کتاب، از لحاظ سند و متن، خرده گرفت. چراکه نگارنده‌اش، آن را پس از سه و نیم قرن، بدون هیچ سندی، به امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup> نسبت داده است. بنابراین دیدگاه علمای اهل سنت را درباره‌ی نهج البلاغه نقل کرده‌ام.

خلاصه اینکه از دیدگاه ما، باید نسبت به مطالب نهج البلاغه درباره‌ی صحابه<sup>ص</sup> آگاه بود. همچنین کسی که می‌خواهد از نهج البلاغه استفاده کند، باید مسایل اعتقادی و احکام شرعی و مطالبی را که در این کتاب در مورد صحابه<sup>ص</sup> آمده است، با داده‌های کتاب خدا و سنت رسول اکرم<sup>ص</sup> ارزیابی نماید تا مواردی را که با این معیارها، مطابقت دارد، بپذیرد و از نکات مخالف با کتاب و سنت، بپرهیزد. از اینکه بگذریم از نگاه ما، پژوهشگری که

می‌خواهد در تحقیقات علمی و موضوعی‌اش، رضای خدا و جنبه‌ی بی‌طرفی را رعایت نماید، نمی‌تواند صرفاً به چنین کتابهایی اعتماد و بسنده کند.

در کتاب پیش رویتان، مهمترین صفات و ویژگی‌های حسن<sup>۲</sup> و نیز زندگانی اجتماعیش را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و کوشیده‌ام تا این نکته را ثابت و روشن کنم که حسن<sup>۲</sup> به حق یکی از شخصیت‌های قیادی و پیشوایان برجسته و بی‌نظیر به‌شمار می‌رود. آری! حسن<sup>۲</sup> به صفات و ویژگی‌های یک پیشوای ربانی آراسته بود که از آن جمله می‌توان به آینده‌نگری وی و درک صحیحش از حوادث و رخدادها و نیز توانمندی والایش در عرصه‌ی قیادت و رهبری اقشار مختلف جامعه و اراده‌ی استوارش در راستای به انجام رساندن اهداف والا و ارزشمندش اشاره کرد. این ویژگی‌ها را ضمن تحلیل و بررسی برنامه‌های اصلاحی بزرگش به همراه سایر صفاتش، توضیح داده‌ام؛ صفاتی از قبیل: میزان علم و دانش وی از کتاب و سنت، عبادت‌گزاری خاشعانه‌اش، زهد و تقوای وافرش در حکومت و امور دنیوی، گشاده‌دستی و سخاوتش بدون تبعیض در میان فقیر و ثروتمند، بزرگ و کوچک و دور و نزدیک.. نهاد آن بزرگوار، با بذل و بخشش و سخاوت‌مندی به رضای خدای متعال، سرشته شده بود. گویا منظور شاعر، همین شخصیت بزرگوار بوده که درباره‌اش چنین سروده است:

طرب الغریب بأوبة و تلاق	إنی لتطربنی الخلال کریمه
بین الشمائل هزة المشتاق	و یهزنی ذکر المروءة والندی
فقد اصطفاک مقسم الأرزاق	فیذا رزقت خلیقة محموده
علم و ذاک مکارم الأخلاق	فالناس هذا حظہ مال و ذا

یعنی: «خصلت‌های پسندیده‌ی سخاوت و بخشش، مرا آن‌چنان شادمان می‌کند که مسافر هنگام بازگشت از سفر غربت و دیدن عزیزانش شادمان می‌شود. یادآوری مردانگی و سخاوت از میان سایر خصلت‌ها، مرا همچون انسان مشتاق به وجد می‌آورد. اگر به تو خلق و خوی پسندیده‌ای، داده شده، باید بدانی که تقسیم‌کننده‌ی روزی‌ها، تو را برگزیده است. نصیب برخی از مردم، مال و ثروت است و نصیب برخی هم علم و دانش و بعضی از آن‌ها نیز خلق و خوی‌های پسندیده، نصیبشان می‌گردد».

از دیگر صفات حسن مجتبیٰ<sup>۲</sup> که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته، حلم و بردباری و تواضع و فروتنی آن بزرگوار است. همچنین به شرح سیادت و آقایی وی پرداخته



و معنا و مفهوم سیادت و آقایی را از خلال سیرتش، توضیح داده و بیان کرده‌ام که سیادت، به معنای ریاست و چیرگی محض و خونریزی و غلبه بر دیگران و پایمال کردن حقوق انسان‌ها نیست؛ بلکه سیادت و ریاست راستین و ارزشمند، عبارت است از: صیانت و پاسداری از حقوق و اموال دیگران و از میان بردن کینه و دشمنی.. از این رهگذر بیان کرده‌ام که صلح حسن مجتبی‌ت با معاویه‌ت به قصد جلوگیری از ریختن خون مسلمانان، وی را به اوج آقایی و سیادت رسانید.

بنده کوشیده‌ام تا شیوه‌ی نوشتارم را به گونه‌ای قرار دهم که با زندگی اجتماعی حسن مجتبی‌ت و حضور وی در جامعه، همراه شوم و به بیان و پردازش چند و چون فعالیت‌هایش برای رویارویی با مفاسد پردازم. در این میان سایر فعالیت‌های اجتماعی حسن‌ت بیان شده است؛ از جمله: فعالیت چشمگیرش برای رفع نیازهای مردم، غیرتش نسبت به نسب و الایش به عنوان نوه‌ی رسول‌خداص، چگونگی برخوردش با کسانی که به او بد کردند، خوش اخلاقی‌اش در میان مردم و اجتناب از بیهوده‌گویی و پرحرفی. در ادامه تعریف و تمجید سرآمدان جامعه‌ی اسلامی نسبت به حسن‌ت و برخی از گفته‌هایشان را در مورد وی آورده‌ام. همچنین فرازی از گفته‌ها، سخنرانی‌ها و اندرزهای امام حسن‌ت را آورده و به شرح پاره‌ای از آنها پرداخته‌ام تا بیشتر مورد استفاده‌ی جامعه‌ی کنونی ما قرار بگیرد. مبحث جداگانه‌ای نیز به مهمترین اطرافیان حسن بن علی‌ت اختصاص داده‌ام؛ از جمله:

- قیس بن سعد بن عباده خزرجی‌ت؛ وی، یکی از زیرک‌ترین و کارداران‌ترین افراد دوران‌ش و بلکه یکی از فرماندهان لشکر حسن‌ت و نخستین کسی بود که با ایشان بیعت کرد.

- عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب‌ت؛ او، یکی از کارگزاران علی بن ابی‌طالب‌ت بود که پس از شهادت ایشان، یکی از فرماندهان سپاه حسن بن علی‌ت گردید. وی، در برخی از کتاب‌های تاریخ، در معرض دروغ و بهتان قرار گرفته و سیمای زشتی از او به تصویر کشیده شده است؛ از این رو به شرح حالش پرداخته‌ام تا شخصیت راستین و مواضع حقیقی او را نمایان کنم.

- عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب‌ت از دیگر شخصیت‌های مهمی است که یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مشاوران حسن‌ت بشمار می‌رفت. امام حسن‌ت با عبدالله‌ت در مورد

صلح با معاویه  $\tau$  مشورت و رایزنی کرد. عبدالله  $\tau$  به حسن مجتبیٰ  $\tau$  پیشنهاد کرد که با معاویه  $\tau$  صلح نماید و ایشان را به این کار تشویق نمود.

با توجه به رویکرد مهمی که این دسته از یاران حسن بن علی  $\tau$  داشته‌اند، مناسب دیدم که شرح حال مختصری از اینها ارائه دهم و این کار، با روش پژوهش من در موضوع سیرت حسن بن علی  $\tau$  کاملاً همسو و هماهنگ است؛ چرا که معتقدم از این طریق می‌توان به برخی از ویژگی‌های اساسی دوران حسن بن علی  $\tau$  پی برد.

بنده، موضوع صلح امام حسن  $\tau$  با معاویه  $\tau$  را بررسی کرده و آن را یک برنامه‌ی اصلاحی بزرگ و ارزشمند برشمرده‌ام؛ از این رو این مسأله را از زاویه‌ی اصلاح‌طلبانه‌ی حسن بن علی  $\tau$  بررسی نموده و در این راستا به مهمترین مراحل صلح و رخدادهای هر مرحله پرداخته‌ام. در این میان اساسی‌ترین عوامل و خاستگاه‌های صلح حسن و معاویه رضی الله عنهما را بیان کرده‌ام؛ از جمله: علاقه و رغبت امام حسن  $\tau$  به رضایت و خواست خدای متعال؛ میل و اشتیاق وافر وی به جلوگیری از ریختن خون مسلمانان و حفظ وحدت و یکپارچگی امت اسلامی و نیز تحقق برنامه‌ها و اهداف رسول خدا ص و ... همچنین آن دسته از اقوال و سخنان حسن بن علی  $\tau$  را توضیح داده‌ام که سبب و انگیزه‌ی برقراری صلح گردید؛ سخنانی که نشان‌دهنده‌ی درک و فهم عمیق وی، از شریعت اسلام است.

در ادامه‌ی این مبحث، شرایط صلح حسن بن علی  $\tau$  با معاویه  $\tau$  و نتایج و دستاوردهای آن را آورده و با دلایل تاریخی ثابت کرده‌ام که حسن بن علی  $\tau$  بر خلاف تصور برخی از تاریخ‌نگاران، خلافت را از موضع قوت و قدرت، به معاویه  $\tau$  سپرد و نه از روی ضعف و ناتوانی.

شکوه حسن بن علی  $\tau$  از خلال اقدامات و مواضع روشن و توانمندش در عرصه‌های مختلف زندگانی نمایان می‌شود که از مهم‌ترین آنها می‌توان به برنامه‌ی اصلاحی وی و توانمندی‌اش در اجرای آن، اشاره کرد. آری! بسیارند کسانی که دیدگاه‌ها و برنامه‌های اصلاحی خوب و سازنده‌ای دارند، اما از اجرای آنها در دنیای مردم، ناتوان هستند.

بنده در این کتاب برخی از دروغ‌های تاریخی را برملا نموده‌ام؛ از جمله:

برخی از مورخان چنین می‌پندارند که حکومت اموی در دوران معاویه  $\tau$  به‌شکلی عمومی و فراگیر اقدام به ناسزاگویی به امیرالمؤمنین علی  $\tau$  نمود. اینجانب، با دلایل و شواهد تاریخی، بطلان این پندار یا سخن ناشایست را ثابت نموده و روشن نموده‌ام که آنچه برخی

از کتاب‌های تاریخ، در این زمینه آورده‌اند، نادرست است؛ هرچند که برخی از نسل‌های بعدی، بدون دلیل و نقد و بررسی عالمانه به گونه‌ای این پندار نادرست را پذیرفته‌اند که گویا یکی از جریان‌های قطعی و غیرقابل انکار تاریخ می‌باشد و اصلاً نیازی به بررسی علمی و نقد و مطالعه از لحاظ سند و متن ندارد! قطعاً میزان نادرستی این پندار، برای برخی از پژوهشگران کوشا نمایان است و آنان، به‌خوبی می‌دانند که شواهد تاریخی، نشان می‌دهد که در دوران معاویه  $\tau$  نه تنها هیچ اهانتی به امیرالمؤمنین صورت نگرفته، بلکه در آن دوران، علی  $\tau$  و خاندان پاکش، شدیداً مورد احترام معاویه  $\tau$  و سایر مسلمانان بوده‌اند. از این رو برخی از برجسته‌ها و دروغ‌های ناروای بعضی از کتاب‌های تاریخ، مبنی بر دسیسه‌ی معاویه  $\tau$  و فرزندش را برای مسموم کردن حسن  $\tau$  شرح داده و ثابت کرده‌ام که این مسأله، هم از لحاظ سند و هم از لحاظ متن، قابل اثبات نیست. بنده، پس از بررسی این مطالب، سمت و سوی نگارش کتاب را با اقامت حسن بن علی  $\tau$  در مدینه همراه کرده و به شرح وقایع زندگانی او در مرحله‌ای پرداخته‌ام که امام الفت و وحدت امت اسلامی و مدار یکپارچگی آنان گردید. شاعر چه خوب سروده است:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز	از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین	آن امام اولین و آخرین
آنکه جان در پیکر گیتی دمید	روزگار تازه آیین آفرید
پادشاه و کلبه‌ای، ایوان او	یک حسام و یک زره سامان او
مادر آن مرکز پرگار عشق	مادر آن کاروان سالار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم	حافظ جمعیت خیرالامم
تا نشیند آتش پیکار و کین	پشت پا زد بر سر تاج و نگین
و آن دگر مولای ابرار جهان	قوت بازوی احرار جهان
در نوای زندگی سوز از حسین	اهل حق حریت‌آموز از حسین
سیرت فرزندها از امهات	جوهر صدق و صفا از امهات
مزرع تسلیم را حاصل بتول	مادران را اسوه‌ی کامل بتول
بهرمحتاجی دلش آنگونه سوخت	با یهودی چادر خود را فروخت

نوری و هم آتشی فرمانبرش	گم رضایش در رضای شوهرش
آن ادب پرورده‌ی صبر و رضا	آسیاگردان و لب قرآن‌سرا
گریه‌های او ز بالین نیاز	گوهر افشاندی بدامان نماز
اشک او برچید جبریل از زمین	همچو شبنم ریخت برعرش برین
رشته‌ی آیین حق زنجیر پاست	پاس فرمان جناب مصطفی است
ورنه گرد تربتش گردیدمی	سجده‌ها بر خاک او پاشیدمی!

من، به ارتباط خوب حسن بن علی  $\tau$  و معاویه  $\tau$  پس از برقراری صلح و واپسین روزهای حیات آن امام بزرگوار پرداخته و فرازی از وصایا و رهنمودهایش به حسین  $\tau$  را آورده‌ام و پس از آن به میزان تدبر و تفکر حسن  $\tau$  در ملکوت و قدرت الهی اشاره کرده و از شهادت و خاکسپاری او در قبرستان بقیع سخن گفته‌ام.

سیرت حسن بن علی  $\tau$  برای ما اهمیت برخوردار است رهبر از آینده‌نگری را روشن‌تر می‌سازد تا بتواند با کمک و عنایت الهی راه آینده‌ای نیک را بییماید. حسن  $\tau$  از نگرشی عمیق و اصلاحی نسبت به مسایل و نیز قدرت اجرایی بالایی برخوردار بود و فقه و شناخت دقیقی برای اولویت‌بندی مسایل مختلف و درجه‌بندی آنها از خلال شناخت امکانات، موانع، شرایط، خاستگاه‌ها و دستاوردها و نیز چگونگی رویارویی و تعامل با انواع چالش‌ها داشت. از این رو برایمان، فقه و بینش روشنی در پهنه‌ی اختلاف و همچنین شناخت مصالح و آسیب‌های اجتماعی به جای نهاد و برنامه‌ای روشن در عرصه‌ی مفاهیم و برنامه‌های دینی و چگونگی برخورد با چالش‌ها و مشکلات و چیرگی بر هواها و خواسته‌های نفس، فراروی ما قرار داد. بنابراین کارداران مسلمانان، احزاب و گروه‌های فعال، مؤسسات و نهادهای مختلف، جنبش‌های اسلامی و تمام جمعیت‌ها و انجمن‌های جهان اسلام، به شدت نیازمند بازنگری و بررسی سیرت حسن بن علی  $\tau$  هستند تا بتوانند با الگوبرداری از آن، شکاف‌های موجود در میان خود را از میان بردارند و بیش از هر زمانی با هم در راستای اهداف والای اسلامی، هماهنگ و همسو شوند و از درگیری‌های نابجا جلوگیری کنند تا جان و مال و توان امت، در مسیر حق، متحد و یکپارچه گردد. خلاصه اینکه حسن  $\tau$  یکی از خلفای راشدین است که رسول اکرم ص ما را به الگوبرداری از سیرتش رهنمون شده و فرموده است: (عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَ

سُنَّةُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِينَ مِنْ بَعْدِي<sup>۱</sup> یعنی: «سنت من و سنت خلفای راشدین و هدایت‌یافته‌ی پس از من را بر خود لازم بگیرید».

چه بسا هر پژوهشگری از ضعف و نارسایی موجود در مورد شناخت سیرت امام حسن<sup>ع</sup> در حافظه‌ی امت شگفت‌زده می‌شود؛ همچنانکه از نقص و کمبود فقه و برنامه‌ی اصلاحی حسن مجتبی<sup>ع</sup> در فرهنگ ما، مات و مبهوت می‌گردد. خیزش و تکاپوی هر امتی، یکی از عوامل موفقیت آن امت است. در این راستا هیچ امتی نمی‌تواند نسبت به گذشته‌اش بی‌تفاوت باشد و از این رو باید گذشته‌اش را در خدمت زمان حالش درآورد و بر اساس آموزه‌ها و عبرت‌های گذشته و موفقیت‌های کنونیش برای آینده برنامه‌ریزی نماید. تاریخ، حافظه‌ی امت می‌باشد و تجربه‌های زیادی را در خود جای داده است؛ به عبارتی تاریخ، یادآور رویکردهای نمایان و حتی مبهم زندگانی امت و نیز خزانه‌ی ارزش‌ها و یادگارهایش می‌باشد و پایه و اساس نمادهایی است که در گذر زمان، نمایان و هویدا گشته و سیمایی به یادماندنی و ارزشمند از گذشته‌ی امت را برای همیشه‌ی تاریخ به تصویر کشیده است. رسول‌خداص و همچنین خلفای راشدین، چنان سیرت و تاریخ ارزشمند و عظیمی از خود به یادگار گذاشته‌اند که شناخت عمیق و دقیق آن، مفید و آموزنده می‌باشد؛ این امت نیز از تاریخی درخشان برخوردار است که به مراتب بر تاریخ سایر ملت‌ها و اقوام، برتری وصف‌ناپذیری دارد؛ از این رو باید از این تاریخ درخشان، کمال استفاده را بنماییم و درس‌ها و نکات آموزنده و مفید و شیوه‌های درست را از آن، درآوریم و آن را مبنای یک زندگانی صحیح قرار دهیم و با الهام از داستان‌های قرآن، رهنمودهای نبوی و آموزه‌های تاریخی، دورنمایی روشن، همه‌جانبه و متناسب با واقعیت‌های کنونی امت، فراروی مسلمانان قرار دهیم تا نقش سرآمد و مؤثرش را در عرصه‌ی روشن‌گری و هدایت مردم ایفا نماید و این نکته را بیش از پیش در آینده‌ی امت اسلامی نمایان کند که پیام اسلام، جاودانه و همیشگی است. ما، باید پیش از آنکه از بابت کاستی‌ها و مشکلات خود تا درازمدت بگرییم و با چالش‌های جدی مواجه شویم، مسایل و واقعیت‌های خویش را با دیدگان باز بررسی نماییم.

بنده تا آنجا که توانسته‌ام، ابعاد گوناگون شخصیت امیرالمؤمنین حسن مجتبی<sup>ع</sup> را روشن نموده‌ام؛ چراکه زندگانی آن بزرگوار، صفحه‌ی درخشانی از تاریخ این امت است و خود او

۱- سنن ابی‌داود (201/4)؛ سنن ترمذی (44/5)؛ این روایت، حسن صحیح است.

نیز یکی از پیشوایانی است که مردم در زندگی خویش، رهنمودها، گفته‌ها و کرده‌هایشان را ملاک عمل قرار می‌دهند. سیرت حسن بن علی<sup>ع</sup> از قوی‌ترین مصادر ایمانی است که عاطفه و احساس درست اسلامی به همراه فهم و شناخت صحیح از دین را به ارمغان می‌آورد. بنابراین می‌توانیم با بهره‌گیری از سیرت حسن مجتبیٰ<sup>ع</sup> به بینش درستی در فرهنگ اختلاف و همچنین درک مصالح و آسیب‌های اجتماعی در عرصه‌ی مفاهیم و برنامه‌های دینی و چگونگی برخورد با چالش‌ها و مشکلات و چیرگی بر هواها و خواسته‌های نفسانی دست یابیم و چگونه زیستن بر اساس آموزه‌های قرآن و رهنمودهای نبوی و اقتدا به رسول‌خداص را بیاموزیم تا بدین‌سان تمام حرکت‌ها و گام‌های ما در راه خدا، با شناختی عمیق و برخاسته از اقوال و افعال پیامبر اکرم<sup>ص</sup> و اثرگذاری آن در حیات و خیزش امت در جهت ایفای نقش سازنده‌اش باشد. از این رو کوشیده‌ام تا پژوهش من، در زمینه‌ی سیرت، بدور از اشتباه باشد؛ البته ادعا نمی‌کنم که کارم، هیچ نقص و کمبودی ندارد. به هر حال من تنها به رضای خدای متعال و به امید اجر و پاداش او، این عمل را انجام دادم و به توفیق و یاری او بود که این پژوهش را به پایان رساندم. از خدای متعال می‌خواهم که این اثر را بپذیرد و آن را برای همگان مفید و سودمند بگرداند.

مجموعه‌ی تحلیل و بررسی وقایع زندگانی خلفای راشدین<sup>ص</sup> را در تاریخ 21 صفر 1425 هـ برابر با 2004/4/11 میلادی در ساعت 21:45 به پایان رساندم و این را از لطف و مرحمت همیشگی خدا بر خودم می‌دانم و امیدوارم که در این کار و پژوهش ارزشمند، برکت و قبولیت عنایت فرماید و همه‌ی ما را به همراهی با پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان، گرامی بدارد. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا ۖ وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ ۖ

مِنْ بَعْدِهِ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۰۰﴾ (فاطر: ۱۰۰)

«خداوند، (در خزان) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری کند و خداوند، هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری نماید، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد و او توانا و حکیم است (و در هیچ کاری در نمی‌ماند و هیچ کاری را بدون حکمت انجام نمی‌دهد)».

با تقدیم این کتاب به خوانندگان گرامی، مجموعه‌ی سیرت خلفای راشدین را پیش رویشان می‌نهم و ادعا هم ندارم که در این مجموعه، هیچ اشتباهی از من سر نزده است؛ لذا گفته‌ی شاعر را تکرار می‌کنم که چنین سروده است:

و ما بها من خطا و من خلل      أذنت في إصلاحه لمن فعل  
لكن بشرط العلم و الإنصاف      فذا و ذا من أجمل الأوصاف  
و الله يهدي سبل السلام      سبحانه بحبله إعصامي

یعنی: «از لحاظ من ایرادی ندارد که هر کس بخواهد، اشتباهات و نواقص آن را اصلاح کند؛ البته به شرطی که این کار را از روی علم و انصاف انجام دهد. زیرا علم و انصاف، از زیباترین ویژگی‌ها هستند. خدای پاک و منزّه، به راه‌های درست، رهنمون می‌گردد؛ از این رو من، به ریسمان محکم الهی، چنگ زده‌ام».

خدا را سپاسگزارم که همواره و در تمام مراحل کارم، بر من منت نهاده و به من لطف شایانی نموده است. بنده، با توسل به اسما و صفات نیک و والای خداوند، از او می‌خواهم که انجام این پژوهش در موضوع سیرت خلفا را مخلصانه بگرداند و زمینه‌ی بهره‌بری بندگان را از این اثر خجسته فراهم نماید و به اینجانب در قبال هر حرفی که در این موضوع نگاشته‌ام، اجر و پاداش عنایت کند و آن را در ترازوی نیکی‌هایم قرار دهد و تمام برادران گرامی‌ام را که در انجام این پژوهش ارزشمند، با تمام وجودشان مایه گذاشتند، از اجر و پاداش وافرش بهره‌مند نماید. همچنین انتظار دارم که خوانندگان گرامی، این بنده‌ی نیازمند و امیدوار به رحمت پروردگارش را در دعا‌های خود از یاد نبرند.

﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ

صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴾

«پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاس‌گزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی و توفیقم ده تا کارهای نیکی انجام دهم که تو، از آن‌ها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود، از زمره‌ی بندگان نیک و شایسته‌ات بگردان».

و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم، سبحانک اللهم و بحمدک  
أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک و أتوب إليك

## فصل اول

### حسن بن علیؑ از ولادت تا خلافت

این فصل دربرگیرنده چهار مبحث می باشد:

- 1- اسم، نسب، کنیه، لقب و خانواده ی حسنؑ
- 2- فاطمه ی زهراء، مادر حسن بن علیؑ
- 3- جایگاه و منزلت حسنؑ نزد رسول خداص
- 4- حسن بن علی در دوران خلفای راشدینؑ





## مبحث اول

### اسم، نسب، کنیه، لقب و خانوادگی حسنؑ

#### اسم، نسب و کنیه ی حسنؑ

او، ابومحمد حسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف هاشمی قریشی مدنی شهید<sup>۱</sup> و نوه ی رسول الله ص و گل خوشبوی او در دنیا، و سید و سرور جوانان بهشت است؛ مادرش، فاطمه بنت رسول الله ص و پدرش، امیرالمؤمنین علیؑ بوده اند. حسنؑ نوه ی ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها و پنجمین خلیفه ی راشد است.

#### میلاد حسنؑ، نامگذاری وی و لقبش

بنا بر قول صحیح، حسنؑ در رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد و به قولی در ماه شعبان به دنیا آمده است. برخی هم گفته اند که پس از آن زاده شده است. لیث بن سعد می گوید: فاطمه رضی الله عنها، حسن بن علیؑ را در رمضان سال سوم هجری و حسین بن علیؑ را در شعبان سال چهارم هجری به دنیا آورد.<sup>۲</sup> احمد بن عبدالله بن عبدالرحیم برقی می گوید: حسنؑ در نیمه ی ماه رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد.<sup>۳</sup> ابن سعد نیز در طبقاتش، ولادت حسنؑ را در همین تاریخ دانسته است.<sup>۴</sup> علی بن ابی طالبؑ می گوید: زمانی که حسنؑ به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم ص تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسن است». زمانی که حسینؑ به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم ص تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسن است». زمانی که فرزند سوم به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم ص تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او محسن است» و سپس افزود: «من آنها را همانند فرزندان هارون U

۱- سیر أعلام النبلاء (246/3).

۲- نسب قریش (23/1)؛ الدوحة النبویة ص 71.

۳- الذریة الطاهرة از دولابی، ص 69.

۴- طبقات (226/1).

نامگذاری کردم که نامشان، شبر، شبیر و مشبر بود.<sup>۱</sup> رسول الله ص به قدوم این مولود نورسیده خیلی شادمان گشت و مردم، برای عرض تبریک، نزد پدر و مادرش می رفتند. سلف صالح<sup>ص</sup> عادت داشتند که با تولد هر کودکی برای عرض تبریک نزد خانواده اش می رفتند. حسن بصری رحمه الله تولد نوزاد را بدین ترتیب تبریک می گفت: (بورک لک فی الموهوب و شکر الواهب، ورزقت برّه و بلغ أشده). یعنی: «فرزندی که به تو داده شده، مبارک و خجسته باشد و شکر خدا را به جای آوری و فرزندات به رشد و کمال برسد».

### احکام و آداب نامگذاری نوزاد

ملاحظه می کنیم که رسول اکرم ص هنگام نامگذاری حسن و حسین رضی الله عنهما از نامهای دوره ی جاهلیت و یا از نامهایی که معنا و مفهوم جنگ و خونریزی را در خود داشت، دوری فرمود و برای آنها نامهای نیکی انتخاب کرد که معانی و مفاهیم خوب و ارزشمندی دارد.<sup>۲</sup>

رسول اکرم ص لقب سید را بر نوه اش حسن<sup>ع</sup> نهاده و فرموده است: (إن ابني هذا سيد و لعل الله أن يصلح به بین فئتين من المسلمين)<sup>۳</sup> یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست و خداوند، او را سبب صلح و سازش دو گروه از مسلمانان قرار خواهد داد». از رهنمود رسول الله ص به یک نکته ی بسیار مهم پی می بریم و آن، اینکه باید نامهای خوب و زیبایی برای فرزندانمان انتخاب کنیم. این در واقع رهنمودی برای همه ی پدران و مادران است تا اسمی خوب از لحاظ تلفظ و معنا برای فرزندانشان در قالب شریعت و زبان عربی انتخاب نمایند؛ به گونه ای که تلفظ آن اسم، بر زبان آسان باشد و معنا و مفهوم خوبی در خود داشته و بدور از هر آن چیزی باشد که شریعت، حکم حرمت یا کراهت آن را داده است. برای این منظور باید از شخص آگاهی مشورت گرفت تا انتخاب اسم برای فرزند از هر لحاظ خوب و پسندیده صورت گیرد. زیرا یکی از حقوق فرزند، این است که پدرش، برای او مادر نیکی انتخاب نماید و برایش اسم خوبی برگزیند و ادب و تربیت نیکویی برای وی به ارث بگذارد.

۱- مسند احمد (1/118، 98)؛ صحیح ابن حبان (15/410)؛ سند حدیث، صحیح است.

۲- الحسن بن علی و دوره سیاسی، فیتخان کردی، ص 16.

۳- بخاری (2/306).

علما، رعایت موارد زیر را در نامگذاری فرزندان مستحب و جایز دانسته‌اند:

1- مستحب بودن نامگذاری فرزندان به نامهای عبدالله و عبدالرحمن. رسول اکرم ص فرموده است: (إِنْ أَحَبَّ أَسْمَاءُكُمْ إِلَى اللَّهِ: عبدالله و عبدالرحمن).<sup>۱</sup> یعنی: «محبوبترین نامهای شما در نزد خدای متعال، عبدالله و عبدالرحمن است».

این دو اسم، مشتمل بر صفات عبودیت و بندگی است و خدای متعال در قرآن کریم به صورت ترکیب اضافی، این اسمها را آورده است. به عبارتی در قرآن کریم لفظ عبد در کنار دو اسم نیکوی خداوند یعنی الله و الرحمن آمده است:

• آیه ۱۹ سوره ی جن:

﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ۖ﴾

• و آیه ۱۱۱ سوره ی فرقان:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ﴾

همچنین خدای متعال، دو نام نیکش یعنی الله و الرحمن را در آیه ۱۱۱ سوره ی اسراء با هم آورده و فرموده است:

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ ۚ أَيًّا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾

«بگو: (خدا را) با (ندای) یا الله و یا رحمان، به کمک بطلبید؛ خدا را به هر کدام (از اسمای حسنی که) بخوانید، (مانعی ندارد و خداوند)، دارای نامهای نیکوست».

رسول خدا ص نام پسرعمویش را عبدالله نهاد. نام حدود سیصد نفر از صحابه نیز عبدالله بوده است و اولین فرزندی که از مهاجران بعد از هجرت به مدینه به دنیا آمد، فرزند زبیر بود که نامش را عبدالله گذاشتند.<sup>۲</sup>

۱- گذاشتن نامهای پیامبران بر فرزندان؛ چرا که پیامبران الهی، برترین انسانها هستند و اخلاقشان، بهترین اخلاقها و رفتارشان، پاکترین رفتارها بوده است و نهادن نام آنها بر فرزندان، باعث می‌شود که انسان به یاد آنها و ویژگی‌های نیکشان بیفتد. علما بر جواز نامگذاری فرزندان به نام پیامبران اجماع کرده‌اند. رسول اکرم ص نام یکی از پسرانش را

۱- مسلم، حدیث شماره ۲۱۳۲

۲- تسمیة المولود، نوشته‌ی بکر عبدالله ابوزید، ص ۳۳.

ابراهیم نهاد. بهترین اسم، از میان نامهای پیامبران، نام پیامبر بزرگوار اسلام محمد مصطفی ص است.<sup>۱</sup>

۱- نامگذاری فرزندان به نام یکی از اصحاب رسول الله ص و یا سایر صلحا. در این باره می توان زیبر بن عوام<sup>ع</sup> را الگو قرار داد که نام نه تن از شهدای بدر را بر فرزنداناش نهاد و آنها عبارتند از: عبدالله، منذر، عروه، حمزه، جعفر، مصعب، عبیده و خالد.

۲- نامگذاری فرزند بر اساس یکی از ویژگی های واقعی او؛ در این باره باید شرایط و آداب خاصی را رعایت کرد. لذا اگر صفتی شرعی در شخصی وجود داشته باشد، می توان وی را بر اساس آن صفت، نامگذاری کرد. البته چنین نامی باید هم از لحاظ ساختار و معنای زبانی و هم از لحاظ شرعی، خوب و پسندیده باشد. لذا در این چارچوب نمی توان اسمی انتخاب کرد که با شرط مذکور مطابقت ندارد؛ بلکه باید اسمی که بر این اساس انتخاب می شود، هم انگیزه ی واقعی و راستینی داشته باشد و هم درست و شرعی باشد. چنانچه این مسأله از عملکرد رسول خدا ص ثابت شده است.

بر اساس دلایل شرعی، نامگذاری فرزند به هر یک از صورت های زیر حرام است:

۱- مسلمانان بر این اتفاق نظر دارند که هر اسمی که به صورت ترکیب اضافی عبد و نام یک مخلوق باشد، حرام است. به عبارت دیگر جایز نیست که نام کسی مرکب از واژه ی عبد و نام مخلوق باشد؛ همچون نام عبدالرسول، عبدالنبی، عبدالحسین و عبدالامیر و امثال آن.<sup>۲</sup> چرا که تمام آفریده ها و بندگان خدا، هر چند دارای مقام والایی باشند، باز هم مخلوق و نیازمند خدایند و در برابر عظمت و جبروت الهی، هیچ و ناچیزند و تنها خدای متعال، سزاوار عبادت و بندگی می باشد؛ از این رو انتخاب نام هایی که بندگی را به مخلوق نسبت می دهد، جایز نیست.

۲- انتخاب نام های غیر عربی و بیگانه ای که مخصوص کافران است. مسلمان پایبند و مسلمانی که نسبت به دینش، اطمینان خاطر دارد، از انتخاب چنین اسم هایی دوری می کند و

۱- تسمیة المولود، نوشته ی بکر عبدالله ابوزید، ص 35 و 36.

۲- نامهایی از قبیل: پیرداد، محمدبخش و... نیز جزو نامهای ناروا است. (مترجم).

به هیچ عنوان سراغ چنین اسم‌هایی نمی‌رود. اما متأسفانه امروزه، این فتنه، آن‌چنان فراگیر شده که عموم مردم، بدون توجه به ارزش‌های اسلامی، نام‌های عجیب و غریبی بر فرزندان‌شان می‌گذارند که برگرفته از فرهنگ اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها و سایر کفار می‌باشد. چنین عملی، نشانه‌ی ضعف ایمان و شکست و خفت کسانی است که در برابر فرهنگ کفار، سر تسلیم فرود آورده‌اند. گفتنی است: تقلید از کافران در نامگذاری اولاد، اگر صرفاً از روی هوا و هوس و یا کم‌عقلی باشد، باز هم گناه بزرگی است.<sup>۱</sup>

### اذان گفتن رسول خدا ص در گوش حسن ع

زمانی که حسن ع به دنیا آمد، رسول اکرم ص در گوش وی، اذان گفت.<sup>۲</sup> به گفته‌ی دهلوی، حکمت این کار، به شرح زیر است:

۱- اذان، یکی از شعایر و نشانه‌های اسلام است.

۲- اذان، یک اعلام و بلکه رسانه‌ای مهم و رسا می‌باشد.

۳- از آن جهت در گوش نوزاد، اذان گفته می‌شود که این بانگ، همواره در گوشش طنین‌انداز باشد.

۴- اذان گفتن، باعث فرار کردن شیطان می‌شود و از آنجا که شیطان، تلاش می‌کند تا نوزاد را از همان آغاز تولدش، بیازارد، لذا در گوش نوزاد اذان می‌دهند تا شیطان، نتواند به وی نزدیک شود. رسول اکرم ص فرموده است: (ما من مولود یولد إلا و الشیطان یمسه فیستهل صارخاً من مس الشیطان إياه إلا مریم و ابنها)<sup>۳</sup> یعنی: «هر نوزادی که به دنیا می‌آید، شیطان، او را اذیت می‌کند و از این بابت، نوزاد، شروع به جیغ زدن می‌نماید جز مریم و پسرش». همچنین رسول خدا ص فرموده است: (إذا نودی للصلاة أدبر الشیطان و له ضراط

۱- شیخ بکر بن عبدالله ابوزید در کتاب تسمیة المولود، به‌خوبی در این باره بحث کرده است؛ برای این منظور، رک: تسمیة المولود، نوشته‌ی بکر بن عبدالله ابوزید، ص 47.

۲- سنن ابی‌داود، شماره‌ی (5105)؛ سند این روایت، ضعیف است و در میان روایانش، شخصی به نام عاصم بن عبیدالله وجود دارد که ابن‌معین، او را ضعیف دانسته و بخاری، درباره‌اش گفته: احادیث ناشایستی دارد.

۳- روایت بخاری، حدیث شماره‌ی 4548.

حتی لا یسمع التأذین)<sup>۱</sup> یعنی: «هنگامی که برای نماز اذان داده می شود، شیطان فرار می کند تا صدای اذان را نشنود، در حالی که از عقب او، هوا بیرون می شود».

ابن قیم رحمه الله در بیان حکمت اذان دادن در گوش نوزاد، اضافه بر این گفته است:

۱- از آن جهت، در گوش نوزاد اذان می دهند که از همان ابتدا، کلمات و جملاتی در گوش انسان، طنین انداز شود که مشتمل بر بیان عظمت و کبریایی پروردگار و نیز حاوی جملاتی باشد که برای ورود به اسلام، باید آنها را بر زبان آورد. بدین ترتیب اذان گفتن در گوش نوزاد، به معنای تلقین شعار اسلام به وی، از همان آغاز ورودش به دنیاست؛ همان طور که هنگام رحلتش از دنیا نیز به او کلمه‌ی توحید را تلقین می کنند.

۲- شکی نیست که اثر اذان گفتن، به قلب و دل نوزاد می رسد و بر او اثر می گذارد و اگر چنین نباشد، حداقل، فایده‌ی دیگری دارد و آن، اینکه:

۳- شیطان، با شنیدن اذان، فرار می کند و به نوزاد نزدیک نمی شود؛ هرچند که وی در کمین متولد شدن نوزاد است تا برای همیشه با انسان همراه شود و از همان آغاز تولدش، او را بیازارد. آری! با هر انسانی از همان آغاز ولادتش شیطانی همراه می شود؛ اما چنانچه در گوش نوزاد، اذان گفته شود، شیطان ضعیف می گردد.

۴- حکمت دیگر اذان دادن در گوش نوزاد، این است که دعوت دادن و فراخواندن او به سوی خدا و عبادت الله و دین اسلام، بر فراخوان و وسوسه‌ی شیطان، مقدم گردد تا بدین ترتیب فطرت پاک الهی که بنده‌اش را بر اساس آن سرشته، بر وسوسه‌ی شیطان، همچنان مقدم بماند.<sup>۲</sup> بدین سان از سنت و رهنمود رسول اکرم ص می آموزیم که اذان دادن در گوش راست نوزاد و اقامه گفتن در گوش چپش مستحب است تا نخستین چیزی که به گوش نوزاد می رسد، دعوت باشد که پس از توحید و اقرار به یگانگی الله، مهمترین رکن اسلام است.

### مالیدن خرما و امثال آن به کام نوزاد

۱- روایت بخاری، حدیث شماره‌ی 608.

۲- منهج التربية النبویة للطفل، نوشته‌ی محمد سوید به نقل از تحفة المولود از ابن قیم، ص 54 به تحقیق: فواز احمد زمزلی.

عایشه رضی الله عنها می گوید: «نوزادان را نزد رسول خداص می آوردند و ایشان، برای آنها دعای خیر می کرد و به کامشان خرما می مالید».<sup>۱</sup> بدون تردید رسول خداص برای حسن<sup>۲</sup> دعای خیر کرده، او را نوازش نموده و به کامش خرما مالیده است. نوازش نوزاد و دعای خیر برای او و همچنین مالیدن خرما یا همانند آن، به کامش، پس از گفتن اذان در گوشش، صورت می گیرد و بهتر است که این کار را مسلمان صالح و شایسته ای انجام دهد تا با عملکرد صحابه<sup>۳</sup> مشابهت و همانندی پیدا کند که نوزادانشان را نزد رسول خداص می بردند تا برایشان دعای خیر کند و خرما به کامشان بمالد. البته در صورتی که خرما وجود نداشته باشد، می توان چیزی شیرین، به کام کودک مالید. این کار، حکمت های زیادی دارد؛ از جمله:

۱- خرما همانند شیر مادر، حاوی تمام ویتامین های مورد نیاز کودک است.

۲- حس چشایی کودک، ضعیف است و با مالیدن خرما به کامش تحریک و بلکه تقویت می شود و دهان و زبانش را تحریک می نماید و بدین سان نوزاد، بهتر می تواند پستان مادرش را برای مکیدن شیر بگیرد.

۳- معده، مواد قندی را خیلی زود جذب می کند؛ از این رو مالیدن خرما، هیچ گونه مشکل معدوی برای نوزاد ایجاد نمی کند.<sup>۲</sup>

دکتر فاروق مساهل در مقاله ای تحت عنوان (توجه اسلام به تغذیه کودک) می نویسد: «مالیدن خرما یا هر چیز شیرین به کام نوزاد، یکی از معجزات پزشکی پیامبر اکرم ص است که بشریت، چهارده قرن از آن زمان را در پی کشف راز این عمل سپری نموده و اینک برای پزشکان، مشخص شده است که مهمترین عامل مرگ و میر تمام کودکان و بویژه نوزادان و شیرخواران، دو مورد است:

- کمبود یا فقر قند خون.
- پایین آمدن درجه حرارت بدن هنگامی که در فضای سرد قرار می گیرند.<sup>۳</sup>

۱- صحیح مسلم، حدیث شماره ۲۸۶.

۲- موسوعة تربية الأجيال المسلمة، ص ۶۸.

۳- منهج التربية النبوية، ص ۶۴.



### تراشیدن موی سر حسن<sup>ع</sup> و عقیقه کردن رسول خدا<sup>ص</sup> برایش

جعفر بن محمد به نقل از پدرش می گوید: فاطمه رضی الله عنها موی سر حسن و حسین را در هفتمین روز ولادتشان، تراشید و سپس موها را وزن کرد و به اندازه‌ی وزن آن، نقره صدقه داد.<sup>۱</sup> مجموعه‌ی طرق احادیثی که در این باب روایت شده، صحیح می‌باشد.<sup>۲</sup> دهلوی رحمه الله در شرح این حدیث می گوید: «سبب صدقه دادن نقره، این است که کودک، دوران جنینی را پشت سر نهاده و وارد مرحله‌ی طفولیت شده و این، نعمتی است که باید شکرش را بجای آورد و بهترین شکرگزاری، همان است که احساس می‌شود عوض نعمت، ادا می‌گردد». اما چرا در این مورد، نقره برای انفاق مشخص شده است؟ در پاسخ باید گفت: زیرا اگر طلا، جایگزین نقره می‌شد، صدقه دادن طلا از هر کسی ساخته نبود و اگر چیزی غیر از نقره تعیین می‌شد، با توجه به وزن موی سر نوزاد، چندان ارزشی نداشت.<sup>۳</sup> ابن عباس<sup>ع</sup> می گوید: «رسول خدا<sup>ص</sup> برای حسن<sup>ع</sup> یک قوچ و برای حسین<sup>ع</sup> نیز یک قوچ عقیقه کرد».<sup>۴</sup>

در روایت دیگری آمده است: «برای هر کدام دو قوچ عقیقه کرد».<sup>۵</sup> ابورافع می گوید: «زمانی که حسن<sup>ع</sup> به دنیا آمد، مادرش، می‌خواست برای او دو قوچ عقیقه کند، اما رسول خدا<sup>ص</sup> فرمود: (لازم نیست برایش عقیقه کنی؛ بلکه موی سرش را بتراش و به اندازه‌ی وزن آن، نقره صدقه کن). زمانی که حسین<sup>ع</sup> نیز متولد شد، مادرش، همین کار را کرد».<sup>۶</sup> رسول خدا<sup>ص</sup> از آن جهت فاطمه را از عقیقه کردن برای حسن و حسین منصرف کرد که این کار، اسباب زحمت دخترش را ایجاد نکند. این، بدان معنا نیست که برای حسن و حسین، عقیقه نشده است. چنانچه روایتی که از علی<sup>ع</sup> نقل شده، این نکته را تأیید می‌کند؛ علی<sup>ع</sup> می گوید: «رسول خدا<sup>ص</sup> برای حسن<sup>ع</sup> یک گوسفند عقیقه کرد و فرمود: (ای فاطمه! موی سرش را بتراش و به اندازه‌ی وزن آن، نقره صدقه کن). ما، موی سر حسن<sup>ع</sup> را وزن کردیم؛

۱- طبقات (231/1)؛ سند این روایت، مرسل است.

۲- موسوعة تربية الأجيال، ص 72.

۳- حجة الله البالغة (385/2).

۴- سنن ابی داود، حدیث شماره‌ی 2841 با سند ضعیف.

۵- سنن نسائی (166/7)، باب کم یعق عن الجارية، با سند صحیح.

۶- مسند احمد (392/6) با سند ضعیف.

وزنش، یک درهم یا کمتر از آن شد.<sup>۱</sup> از فاطمه رضی الله عنها نیز روایت شده که وی، برای حسن و حسین عقیقه کرده و به مامای آنها، ران گوسفند و یک دینار داده است.<sup>۲</sup> شاید فاطمه رضی الله عنها این بذل و بخشش را بلافاصله پس از تولد فرزندانش کرده و عقیقه‌ی رسول خدا ص برای حسن ت در هفتمین روز ولادتش بوده است. آن حضرت ص دو قوچ سپید و سیاه برای حسن ت عقیقه کرد و به مامای وی، یک ران بخشید و موی سر حسن ت را تراشید و به اندازه‌ی وزن آن، صدقه داد و آنگاه به سرش نوعی ماده‌ی خوشبو مالید و فرمود: «ای اسماء! مالیدن خون، از رسوم دوره‌ی جاهلیت است».<sup>۳</sup> یک سال پس از تولد حسن ت، حسین ت به دنیا آمد.

عقیقه، نوعی قربانی برای خدا به شکرانه‌ی تولد نوزاد است. دهلوی رحمه الله می‌گوید: «مستحب است کسی که استطاعت دارد، برای نوزاد پسر، دو گوسفند عقیقه نماید و دلیل اینکه برای پسر بچه دو گوسفند و برای دختر بچه، یکی عقیقه می‌کردند، این بود که پسر، بیشتر به کار پدر و مادرش می‌آمد و برای آنان مفیدتر بود و از این رو به شکرانه‌ی نعمت بیشتری که به آنان داده شده بود، دو گوسفند عقیقه می‌کردند. عقیقه، پیش از ظهور اسلام در میان عرب‌ها مرسوم بود و رسمی جدی و جافاده، به شمار می‌رفت که مصالح دینی، شخصی و اجتماعی زیادی در خود داشت. رسول خدا ص این رسم را ماندگار کرد، بدان عمل نمود و مردم را نیز به انجام آن، تشویق و ترغیب داد؛ البته کیفیت آن را دگرگون ساخت. بریده ت می‌گوید: «ما، در زمان جاهلیت برای نوزادان خود یک گوسفند می‌کشتیم و از خون آن، بر سر نوزاد می‌مالیدیم و پس از آن سرش را آغشته به زعفران می‌کردیم».<sup>۴</sup> بدین سان به علم و دانش رسول اکرم ص پی می‌بریم و درمی‌یابیم که هرگاه آن حضرت ص رسم و عاداتی مشاهده می‌کرد که در آن، منفعتی برای مردم وجود داشت و در عین حال بدور از انحراف و کج روی هم نبود، نه آن رسم را به طور مطلق مباح می‌شمرد و نه آن را اساساً منع می‌نمود؛ بلکه جنبه‌ی مفید آن را تأیید می‌کرد و از موارد نادرست آن باز می‌داشت. چنانچه در مورد عقیقه همین کار را کرد و ضمن تأیید آن، از مالیدن خون حیوان

۱- سنن ترمذی، حدیث شماره‌ی 1519؛ این روایت، حسن غریب است و سند آن، متصل نیست.

۲- تحفة المولود، ص 55، نوشته‌ی ابن قیم.

۳- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، نوشته‌ی ابوالعباس طبری، ص 207.

۴- مستدرک حاکم (238/4)؛ بنا بر شروط شیخین، صحیح است و ذهبی نیز، صحت آن را تأیید کرده است.

عقیقه به سر نوزاد منع کرد و این، حکمت و رهنمودی نبوی است که شایسته‌ی توجه و تأمل می‌باشد.

### ختنه کردن حسن بن علی<sup>ع</sup>

جابر<sup>ع</sup> می‌گوید: «رسول خداص برای حسن و حسین رضی الله عنهما عقیقه کرد و آنها را در هفتمین روز ولادتشان ختنه نمود».<sup>۱</sup> محمد بن منکدر می‌گوید: «رسول خداص حسین<sup>ع</sup> را در هفتمین روز ولادتش ختنه نمود».<sup>۲</sup> ختنه کردن، یکی از مسایل فطری و از سنت‌های انبیاء علیهم السلام است. ابوهریره<sup>ع</sup> می‌گوید: رسول خداص فرموده است: (الفطرة خمس: الختان، والإستحداد و قص الشارب و تقليم الأظفار و نتف الأبط)<sup>۳</sup> یعنی: «پنج عمل، از سنت انبیاست: ختنه کردن و نظافت موهای زائد زیر ناف و کوتاه کردن سیل و گرفتن ناخن‌ها و کندن (تراشیدن) موهای زیر بغل».

### احکام ختنه و فواید و حکمت‌های آن

ختنه کردن، زینت و پیرایه‌ی دین حنیف است و برای موحدان، به منزله‌ی غسل تعمید مسیحیان می‌باشد که بر سر و روی کودکان خود آب می‌ریزند و به گمان خود، آنان را از آلودگی‌ها پاک می‌کنند و آنگاه می‌گویند: اینک نصرانی شد. خدای متعال، برای موحدان، پیرایه‌ی دین حنیف را به جای مراسم غسل تعمید در آیین مسیحیان، مشروعیت بخشید و علامتش را ختنه کردن، قرار داد. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿صَبَّغَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صَبَّغَهُ﴾ (بقره: ۱۳۸)

۱- سنن بیهقی (324/8)؛ سندش، ضعیف است.

۲- بخاری، حدیث شماره‌ی 6297.

۳- صحیح مسلم، حدیث شماره‌ی 257.

«(خداوند، ما را با آیین توحیدی و ایمان راستین، زینت داده و) این، رنگ و زینت خداست و چه کسی بهتر از خدا (می تواند) بیاراید و پیراید؟»

آری! منظور از رنگ و زینت خدا، آیین توحیدی و ایمان راستین است که دل‌ها را با شناخت و معرفت خدا و محبت به او و نیز با اخلاص و بندگی، زینت می‌دهد و زینت و پیرایه‌ی جسم و بدن مسلمان، ختنه کردن و نظافت موهای زائد زیر ناف، کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن‌ها، کندن (تراشیدن) موهای زیر بغل، مسواک زدن، استنجاء و گرداندن آب در دهان و بینی است.<sup>۱</sup> یکی از نکات ظریف در مورد ختنه، گفته‌ی خطابی است که: «ختنه کردن هرچند در شمار سنت‌های انبیاء ذکر شده، اما از دیدگاه بسیاری از علما واجب است. چرا که ختنه کردن، علامت و نشانه‌ی آیین حنیف است و بدین وسیله مسلمان و کافر، از هم تشخیص داده می‌شوند؛ از این رو اگر شخص ختنه‌شده‌ای در میان تعدادی کشته وجود داشته باشد، بر او نماز جنازه می‌خوانند و او را در قبرستان مسلمانان دفن می‌کنند».<sup>۲</sup>

### ام فضل، دایه‌ی حسن بن علی<sup>۳</sup>

ام فضل رضی الله عنها می‌گوید: به رسول خداص گفتم: ای رسول خدا! من، در خواب دیدم که یکی از اندام شما در خانه‌ی من است. رسول خداص فرمود: «فاطمه، بچه‌ای به دنیا می‌آورد که اگر خدا بخواهد تو نگهداری و شیر دادن او را بر عهده خواهی گرفت». ام فضل رضی الله عنها می‌افزاید: روزی آن کودک را نزد رسول خداص بردم و او، روی آن حضرت ادرار کرد؛ من با دستم به او زدم. رسول الله ص فرمود: «خدا، بر تو رحم کند؛ آرامتر! فرزندم را آزرده‌ی». گفتم: لباس را به من بده تا آن را بشویم. فرمود: «نه، فقط بر آن آب پاش؛ زیرا باید بر ادرار پسر بچه آب پاشید و ادرار دختر بچه را باید شست».

ام فضل، همان لبابه بنت حارث است که همسر عباس بن عبدالمطلب<sup>۴</sup> بود. وی، لبابه‌ی کبری است که پیش از هجرت مسلمان شد. ابن سعد می‌گوید: ام فضل، نخستین زنی است که پس از خدیجه رضی الله عنها ایمان آورد.<sup>۵</sup>

۱- موسوعة تربية الأجيال، ص 75.

۲- منهج التربية النبوية للطفل، ص 69.

۳- طبقات ابن سعد (277/8)

ام‌فضل، از رسول‌خداص حدیث روایت کرده و پسرانش عبدالله و تمام و همچنین غلام آزادشده‌اش عمیر بن حارث و نیز کریب آزادشده‌ی عبدالله بن عباس و عبدالله بن حارث بن نوفل و عده‌ای دیگر، از او روایت نموده‌اند. ابن عباس<sup>ع</sup> می‌گوید: رسول‌الله ص دربارهی مؤمن بودن چهار خواهر گواهی داد و فرمود: چهار خواهر، باایمان هستند: ام‌فضل و میمونه - خواهر پدری و مادری ام‌فضل - و اسماء و سلمی خواهران پدری ام‌فضل که این دو از زنی خثعمی به نام عمیس بودند.<sup>۱</sup> ام‌فضل خاله‌ی خالد بن ولید<sup>ع</sup> بود.<sup>۲</sup> مادر خالد لبابه صغری دختر حارث هلالی بود.<sup>۳</sup>

درباره‌ی مادر ام‌فضل، گفته‌اند که وی، از گرمی‌ترین خویشاوندان ام‌المؤمنین میمونه رضی الله عنها بوده است. عباس<sup>ع</sup> با ام‌فضل ازدواج نمود و حمزه<sup>ع</sup>، سلمی خواهر ام‌فضل را به ازدواج خویش در آورد. جعفر بن ابی‌طالب<sup>ع</sup> نیز با خواهر پدری و مادری سلمی یعنی اسماء ازدواج نمود. اسماء رضی الله عنها پس از جعفر بن ابی‌طالب<sup>ع</sup> به ازدواج ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> درآمد و پس از ابوبکر<sup>ع</sup>، علی بن ابی‌طالب<sup>ع</sup> با اسماء ازدواج کرد.<sup>۴</sup> ابن عمر<sup>ع</sup> می‌گوید: ام‌فضل، از زنان گرمی و برجسته‌ای بود که رسول‌خداص به دیدنش می‌رفت.<sup>۵</sup> در صحیح بخاری آمده است که مردم درباره‌ی روزه داشتن رسول‌الله ص در روز عرفه شک داشتند. ام‌فضل، یک لیوان شیر برای رسول‌خداص فرستاد و آن حضرت ص آن را نوشید و بدین سان مردم فهمیدند که پیامبر اکرم ص روزه نیست.<sup>۶</sup> ام‌فضل رضی الله عنها به پسرش که سوره‌ی مرسلات را تلاوت می‌کرد، گفت: «پسرم! تو با تلاوت این سوره مرا به یاد این انداختی که رسول‌خداص در نماز مغرب برای آخرین بار این سوره را تلاوت نمود».<sup>۷</sup> ام‌فضل، در زمان خلافت ابوبکر<sup>ع</sup> و پس از آن در زمان خلافت عمر فاروق<sup>ع</sup> تا پایان خلافت

۱- موسوعة عظماء حول الرسول، خالد العک (2162/3).

۲- سيرة آل بيت النبي الأطهار، مجدی فتحي، ص 31.

۳- الاستيعاب، ذیل شرح حال شماره‌ی 610.

۴- الإصابة فی تمییز الصحابة (450/8).

۵- الاستيعاب فی معرفة الأصحاب (1908/4).

۶- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی 1661.

۷- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی 767.

عثمان  $\tau$  زنده بود و شوهرش عباس  $\tau$  پیش از او وفات یافت.<sup>۱</sup> لبابه (ام فضل) شش پسر و یک دختر برای عباس  $\tau$  به دنیا آورد: \*فضل که کنیه‌ی این زن و مرد بر اساس نام همین فرزندان، ام فضل و ابوالفضل است. \*عبدالله که فقیه این امت می‌باشد. \*و عبیدالله که او نیز فقیه بود. \*معبد. \*قثم. \*عبدالرحمن \*و ام حبیبه.

عبدالله بن یزید هلالی درباره‌ی ام فضل رضی الله عنها چنین سروده است:

ما ولدت نجیبة من فحل	بجیل نعلمه و سهل
کسته من بطن ام الفضل	اکرم بها من کهله و کهل
عم النبی المصطفی ذی الفضل	وخاتم الرسل و خیر الرسل <sup>۲</sup>

یعنی: «ما در هیچ کوهسار و بیابانی سراغ نداریم که هیچ زن نیک‌نژادی از شوهرش همچون ام فضل شش شکم زاییده باشد. ام فضل، چه زن خوبی است و همچنین شوهرش ابوالفضل، واقعاً مردی گرامی است؛ هم او عمومی آخرین و بهترین و برگزیده‌ترین پیامبر خداست».

### تحلیلی پیرامون ازدواج حسن $\tau$ و روایات وارد شده در این زمینه

مورخان، تعدادی از همسران حسن  $\tau$  را نام برده‌اند؛ از جمله: خوله‌ی فزازی، جعده بنت اشعث، عائشه‌ی خثعمی، ام اسحاق بنت طلحه بن عبیدالله تمیمی، ام بشیر بنت ابی مسعود انصاری، هند بنت عبدالرحمن بن ابی بکر، ام عبدالله بنت شلیل بن عبدالله برادر جریر بجلی، زنی از بنی ثقیف، زنی از بنی عمرو بن اهِیم منقری و زنی از بنی شیبان از خاندان همام بن مره. برخی از روایات، شمار همسران حسن  $\tau$  را کمی بیش از این تعداد، نام برده‌اند و همان‌طور که روشن است تعداد زنان حسن  $\tau$  بر خلاف برخی از روایات بی‌اساس، چندان زیاد نبوده و بلکه با عرف آن زمان تناسب دارد. در این میان برخی، تعداد زنان حسن  $\tau$  را هفت نفر، برخی، شمار آنها را نود زن! و بعضی، تعدادشان را دویست و پنجاه زن و حتی برخی سیصد زن، گفته‌اند! البته روایات دیگری نیز در این زمینه آمده است. ناگفته پیداست که این روایات، بی‌اساس و دروغ می‌باشد. اینک به بررسی برخی از این روایات می‌پردازیم:

۱- الإصابة فی تمییز الصحابة (451/8).

۲- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب (1908/4).

1- روایت نخست، روایتی است که ابن ابی الحدید و دیگران، آن را از علی بن عبدالله بصری مشهور به مدائنی، متوفای سال 225 هـ ق گرفته‌اند. وی، از آن دست راویان ضعیفی است که اساساً محدثان و حدیث‌شناسان، روایات آنان را بی‌پایه و غیرقابل قبول می‌دانند. چنانچه امام مسلم رحمه‌الله از روایت حدیث از مدائنی، خودداری کرده<sup>۱</sup> و ابن عدی، او را در الکامل، ضعیف قرار داده و درباره‌اش گفته است: وی، در حدیث قوی نیست و روایت‌هایی دارد که شمار کمی از آنها، مسند و دارای سند معتبر است.<sup>۲</sup>

2- دومین روایت در این زمینه، روایتی است مرسل و می‌دانیم که مرسل،<sup>۳</sup> از نوع روایات ضعیف می‌باشد.

3- اما روایت سوم و چهارم، در کتاب قوت القلوب نوشته‌ی ابوطالب مکی آمده است؛ گفتنی است: این امر، سبب ناراستی نگارنده‌ی این کتاب نیست و نمی‌توان بدین خاطر ابوطالب مکی را اساساً رد کرد، اما در هر حال روایات بی‌اساسی که اینجا در زمینه‌ی کثرت ازدواج‌های حسن<sup>ع</sup> آمده، برگرفته از این کتاب است. با آنکه ابوطالب مکی، به عنوان زاهد و واعظی سرآمد و مشهور، شناخته شده می‌باشد، اما در کتاب قوت القلوب، مسایل ناشایستی آورده<sup>۴</sup> و احیائی نقل کرده است که هیچ اصل و اساسی ندارند.<sup>۵</sup> وی، در این کتاب، نوشته است که حسن بن علی<sup>ع</sup>، دویست و پنجاه زن یا سیصد را در ازدواج خود در آورده است. او، علاوه بر این می‌نویسد: علی<sup>ع</sup> از این بابت رنج می‌برد و زمانی که حسن<sup>ع</sup> زنانش را طلاق می‌داد، علی<sup>ع</sup> از خانواده‌ی آنان خیلی شرمنده می‌شد و همواره می‌گفت: حسن<sup>ع</sup> مردی است که زنان را طلاق می‌دهد؛ لذا به او زن ندهید. یک بار مردی از طایفه‌ی همدان به امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup> گفت: ای امیرالمؤمنین! بخدا قسم که حسن<sup>ع</sup> هر چه زن خواسته باشد، به

۱- میزان الاعتدال (138/3).

۲- لسان المیزان (252/4).

۳- حدیث مرسل به روایتی گفته می‌شود که آخر سندش بعد از تابعی ذکر نشده باشد و از دیدگاه جمهور محدثان و بسیاری از علمای اصول فقه، ضعیف و غیر قابل استناد می‌باشد. برای تفصیل بیشتر، رک: نزّهة النظر، ص 43؛ الباعث الحثیث، 39.

۴- لسان المیزان (339/5).

۵- البدایة والنهاية (341/11).

او می‌دهیم تا هر کدامشان را که بپسندد، نگه دارد و از هر کدامشان که خوشش نیامد، جدا شود. علی<sup>ع</sup> از این گفته‌ی آن مرد همدانی شادمان گشت و چنین سرود:

لو كنت بواباً علی باب جنة      لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

یعنی: «اگر من، دربان بهشت باشم، به طایفه‌ی همدان می‌گویم: وارد بهشت شوید». چه بسا حسن<sup>ع</sup> به یکباره چهار زن را در نکاح خود درمی‌آورد و چهار زن را هم به یکباره طلاق می‌داد.<sup>۱</sup>

خلاصه اینکه اینها، روایات نادرست و بی‌اساسی است که به کلی قابل استناد و درخور ملاحظه نیست. همچنین در مورد ازدواج حسن<sup>ع</sup> داستان‌هایی نقل شده که سند آنها به شدت ضعیف است. از جمله:

### 1- روایت هذلی از ابن سیرین

هند بنت سهیل بن عمرو<sup>۲</sup> همسر عبدالرحمن بن عتاب بن أسید<sup>۳</sup> بود. وی زمانی که به ازدواج عبدالرحمن بن عتاب در آمد، دوشیزه بود. اما عبدالرحمن، پس از مدتی هند بنت سهیل را طلاق داد و سپس عبدالله بن عامر کریز<sup>۴</sup> با او ازدواج نمود و عبدالله بن عامر نیز پس از مدتی هند را طلاق داد. معاویه<sup>ع</sup> نامه‌ای به ابوهیره<sup>ع</sup> نوشت و از او خواست تا از هند، برای یزید خواستگاری کند. حسن بن علی<sup>ع</sup> ابوهیره<sup>ع</sup> را دید و از او پرسید: کجا می‌روی؟ ابوهیره<sup>ع</sup> گفت: می‌روم تا هند بنت سهیل بن عمرو را برای یزید بن معاویه خواستگاری کنم. حسن<sup>ع</sup> گفت: نزد هند بنت سهیل، یادی هم از من بکن. ابوهیره<sup>ع</sup> نزد هند رفت و

۱- قوت القلوب (1/246).

۲- هند بنت سهیل بی عمرو بن عبدش: پدرش در سال فتح مکه مسلمان شد و بنا بر آنچه که در کتاب نسب قریش، ص 420 آمده، هند ابتدا همسر حفص بن عبدزعمه بود که برایش فرزندی به دنیا آورد؛ آنگاه به ازدواج عبدالرحمن بن عتاب در آمد و سپس عبدالله بن عامر با او ازدواج نمود و پس از عبدالله بن عامر، حسن بن علی<sup>ع</sup> با وی، ازدواج کرد. (بنابراین آنچه که مؤلف در متن مبنی بر دوشیزه بودن هند در زمان ازدواج با عبدالرحمن بن عتاب آورده، جای بحث دارد. مترجم).

۳- عبدالرحمن بن عتاب بن أسید: پدرش از طرف رسول خدا ص والی مکه بود. عبدالرحمن در جنگ جمل در سپاه علی<sup>ع</sup> بود و در این جنگ کشته شد. نگا: انساب قریش، ص 193.

۴- عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیع از بنی عبدش: وی، پسر دایی عثمان بن عفان<sup>ع</sup> بود و در زمان رسول خدا ص به دنیا آمد. ابن حبان، قاطعانه گفته است که وی، رسول اکرم ص را دیده است.



ماجرای او را برایش بازگو کرد. هند گفت: به نظر تو کدام یک را انتخاب کنم؟ ابوهریره<sup>۲</sup> گفت: حسن را. و بدین ترتیب حسن<sup>۲</sup> با هند ازدواج کرد. عبدالله بن عامر شوهر سابق هند به مدینه آمد و به حسن<sup>۲</sup> گفت: من، امانتی نزد هند دارم و سپس نزد هند رفت و در حالی که حسن<sup>۲</sup> به همراهش بود، مقابل هند نشست. همانجا بود که حال ابن عامر بد شد. حسن<sup>۲</sup> به ابن عامر گفت: اگر می‌خواهی، به خاطر تو از او بگذرم، اما شما دو نفر، محلی<sup>۱</sup> بهتر از من نمی‌یابید که شما را برای همدیگر حلال کند! عبدالله بن عامر گفت: امانت مرا بده؛ آنگاه هند بنت سهیل، دو جعبه جواهر را آورد و آنها را گشود و از یکی از آنها، مشتی جواهر برداشت. هند بنت سهیل همواره می‌گفت: آقاترین این سه نفر، حسن<sup>۲</sup> است و سخاوتمندترینشان، ابن عامر و عبدالرحمن بن عتاب نیز از همه‌ی آنها برای من دوست داشتنی‌تر می‌باشد.<sup>۲</sup> در میان روایان این روایت، شخصی به نام هذلی وجود دارد که از او روایت‌های بی‌اساسی نقل شده و روایاتش، متروک است. ذهبی رحمه‌الله می‌گوید: درباره‌ی ضعیف بودن وی، اجماع شده است.<sup>۳</sup>

## 2- روایت سجیم بن حفص انصاری از عیسی بن ابی‌هارون مزنی

حسن بن علی<sup>۲</sup> با حفصه بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر<sup>۴</sup> ازدواج کرد؛ منذر بن زبیر نیز دلباخته‌ی حفصه بود، این موضوع به اطلاع حسن<sup>۲</sup> رسید؛ از این رو حسن<sup>۲</sup> حفصه را طلاق داد. منذر بن زبیر از حفصه خواستگاری کرد، اما حفصه جواب رد داد و گفت: منذر مرا بدنام کرده است. پس از آن، عاصم بن عمر بن خطاب<sup>۵</sup> از حفصه خواستگاری نمود و با وی ازدواج کرد. منذر باز هم به خاطر دلباختگی به حفصه کاری کرد که باعث شد عاصم بن عمر، حفصه را طلاق دهد. منذر بار دیگر از حفصه خواستگاری نمود. به حفصه گفتند: با او

۱- محلل، کسی است که با زنی که با سه طلاق از شوهرش جدا شده، ازدواج می‌کند تا او را برای شوهر اول، حلاله کند در حدیث صحیح آمده است: (لَعَنَ اللَّهُ الْمُحْلِلَ وَالْمُحْلَلُ لَهُ)؛ یعنی: «خداوند، لعنت کند کسی را که حلاله می‌کند و کسی را که به خاطرش حلاله می‌شود». الإرواء، شماره‌ی 1897.

۲- طبقات کبری (303/1).

۳- دیوان المتروکین و الضعفاء، ص 352.

۴- حفصه بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر از عمه‌اش عایشه و از خاله‌اش ام‌سلمه، حدیث، روایت کرده است.

۵- عاصم بن عمر بن خطاب<sup>۲</sup> از تابعین مدینه است که در سال 70 هـ درگذشت. تقریب التهذیب (385/1).

ازدواج کن تا بدین سان مردم دریابند که او به تو تهمت می‌زده است. لذا حفصه با منذر ازدواج کرد و بدین ترتیب مردم دریافتند که منذر، به خاطر دلبستگی به حفصه، به او تهمت می‌زده است. پس از آنکه منذر با حفصه ازدواج کرد، حسن<sup>۲</sup> به عاصم بن عمر گفت: بیا تا به اتفاق هم نزد منذر برویم و از او برای ملاقات حفصه اجازه بگیریم. حسن و عاصم نزد حفصه رفتند؛ حفصه بیشتر به عاصم می‌نگریست و بیش از آنچه که با حسن<sup>۲</sup> سخن می‌گفت، با عاصم صحبت می‌کرد. حسن<sup>۲</sup> به منذر گفت: دست حفصه را بگیر و او نیز چنین کرد. روزی حسن<sup>۲</sup> به برادرزاده حفصه یعنی ابن ابی عتیق - عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن - گفت: آیا می‌آیی تا به اتفاق هم به عقیق<sup>۱</sup> برویم؟ ابن ابی عتیق گفت: آری. آن دو با هم به عقیق رفتند و گذرشان به خانه‌ی حفصه افتاد. حسن<sup>۲</sup> نزد حفصه رفت و تا مدتی با هم صحبت کردند و آنگاه بیرون آمد. حسن<sup>۲</sup> پس از مدتی، دوباره به ابن ابی عتیق گفت: آیا به عقیق می‌آیی؟ ابن ابی عتیق گفت: چرا نمی‌گویی: آیا نمی‌آیی تا به نزد حفصه برویم؟ در سند این روایت، راویانی وجود دارند که من در کتابهای جرح و تعدیل، شرح حالشان را نیافتم. البته متن ناشایست این روایت، بیانگر ضعف آن است.<sup>۲</sup>

### 3- روایت حاتم بن اسماعیل از جعفر بن محمد از پدرش که علی<sup>۲</sup> فرموده

است: حسن<sup>۲</sup> آنقدر ازدواج می‌کند و طلاق می‌دهد که می‌ترسم عداوت و دشمنی قبایل را برای ما به جا نهد.<sup>۳</sup> این روایت، مرسل ضعیف است.<sup>۴</sup> آن دسته از روایات تاریخی که درباره‌ی تعداد زنان حسن<sup>۲</sup> آماری موهوم ارائه داده‌اند، از لحاظ سند، به ثبوت نرسیده و از این رو قابل اعتماد نیستند. بویژه که این روایات، از چند لحاظ قابل رد هستند؛ از جمله:

1- اگر این روایات صحیح باشد، باید حسن بن علی<sup>۲</sup> تعداد زیادی فرزند داشته باشد؛ آن هم تعدادی که با شمار این همه زن، در تناسب باشد. حال آنکه تعداد فرزندان حسن<sup>۲</sup> اعم از دختر و پسر را بیست و دو تن گفته‌اند و این تعداد با توجه به شرایط آن زمان کاملاً

۱- نام یک وادی در حومه‌ی مدینه است که مزارع و باغهای زیادی دارد.

۲- مرجع سابق (305/1).

۳- مرجع سابق (301/1).

۴- همان.

منطقی و مناسب است؛ هر چند بکلی با تعداد زنان وی که در روایات بی‌اساس آمده، هیچ تناسبی ندارد.

2- آنچه که از امیرالمؤمنین علی ع روایت شده، بی‌اساس بودن روایات تاریخی را در زمینه کثرت زنان حسن ع نمایان‌تر می‌کند. روایت شده که امیرالمؤمنین علی ع همواره بر منبر بالا می‌رفت و می‌گفت: به حسن ع زن ندهید که او آدمی است که بسیار طلاق می‌دهد.<sup>۱</sup> این گفته‌ی امیرالمؤمنین علی ع دو مطلب را می‌رساند: \*یا علی ع، از آن جهت بر روی منبر به دیگران توصیه نمود تا به حسن ع زن ندهند که پیشتر شخص حسن ع را از زن گرفتن باز داشته، اما گویا حسن ع به حرفش گوش نسپرده و این امر، علی ع را بر آن داشته که بر فراز منبر از مردم بخواهد تا به حسن ع زن ندهند و \*یا اساساً علی ع از همان ابتدا این مطلب را روی منبر مطرح کرده و پیش از آن، در این زمینه به حسن ع چیزی نگفته است. هر دو حالت، بعید و غیر ممکن به نظر می‌رسد؛ زیرا:

1- حالت اول از آن جهت غیر ممکن به نظر می‌رسد که حسن ع از پدرش حرف‌شنوی داشت و اهمیت نیکی و احترام به پدر و مادر را درک می‌کرد. لذا امکان نداشت که نسبت به حرف پدرش بی‌خیال و بی‌پروا باشد.

2- حالت دوم نیز چندان درست به نظر نمی‌رسد. زیرا از شخصیتی همچون علی بن ابی‌طالب ع نمی‌توان انتظار داشت که بر فراز منبر از عملکرد فرزندش اعلان نارضایتی نماید و به او در حضور دیگران سرکوفت بزند؛ قطعاً چنین کاری، روابط خانوادگی و روابط پدر و فرزند را تحت تأثیر منفی قرار می‌دهد. علاوه بر این اگر کار حسن ع درست بوده، پس چه دلیلی وجود دارد که علی ع بر فراز منبر، به نکوهش حسن ع پردازد و اگر این کار درست نبوده، پس چطور امکان داشته که شخصیتی همچون حسن ع چنین کار ناشایستی را مرتکب شود؟! بنابراین شکی نیست که چنین روایاتی ساخته و پرداخته‌ی دشمنان حسن بن علی ع است تا سیمایی زشت از او به تصویر بکشند<sup>۲</sup> و کارنامه‌ی درخشانش در زمینه‌ی ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان امت را کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه دهند. آری! این، عادت و رویه‌ی راویان دروغگو برای زشت نشان دادن سیمای مصلحان و تاریخ درخشان امت

۱- قوت القلوب (2/246).

۲- حیات الإمام الحسن (2/451).

اسلامی است. بدین سان اهمیت علم جرح و تعدیل و بیان میزان صحت و سقم روایات نمایان می‌گردد و نقش ارزنده‌ی محدثان و حدیث‌شناسان در این زمینه، هویدا می‌شود. بنابراین پیشنهاد ما به تمام تاریخ‌پژوهان این است که در نقد و بررسی تاریخ صدر اسلام، توجه و دقت زیادی داشته باشند تا بتوانند روایات صحیح و نادرست را از یکدیگر بازشناسند و خدمت ارزشمندی به امت اسلامی ارائه دهند و به اشتباه آن دسته از آقایانی که در تحقیقاتشان، به روایات ضعیف و موضوع اعتماد نموده‌اند، دچار نشوند.

3- دروغ بودن موضوع کثرت زنان حسن  $\tau$  از این روایت بیشتر هویدا می‌شود که: پس از وفات حسن بن علی  $\tau$  تعدادی زیادی زن پابره‌نه و سرلخت به دنبال جنازه‌اش به راه افتادند و فریاد و فغان می‌کردند که: ما همسران امام حسن  $\tau$  هستیم!

ناگفته پیداست که این روایت، دروغ و بی‌اساس می‌باشد. اصلاً قابل تصور نیست که تعداد زیادی زن پابره‌نه و سرلخت، در برابر دیدگان مردم فریاد بزنند و بگویند که ما، همسران حسن  $\tau$  هستیم! اگر آنان برای اظهار تأسف و اندوه خود از وفات امام حسن  $\tau$  چنین کرده‌اند باز هم کار بی‌مورد و نابجایی نموده‌اند و البته چنین چیزی محال است؛ زیرا زنان دستور یافته‌اند که حجاب خود را حفظ نمایند و از خانه‌هایشان بیرون نشوند تا چه رسد به اینکه با جمعیتی شلوغ و انبوه همراه شوند و با سرلخت و پای برهنه، شیون و فغان سر دهند. از این رو روایت یاد شده و امثال آن، از لحاظ سند، به ثبوت نمی‌رسد.

از دیگر روایات دروغینی که جعلی بودن این گزارش‌های بی‌اساس را آشکارتر می‌سازد، این روایت است که:

حسن  $\tau$  زنی را به نکاح خود درآورد و یکصد کنیز به عنوان مهریه‌اش تعیین نمود و همراه هر کنیز یک‌هزار درهم بود!<sup>۱</sup> خیلی بعید به نظر می‌رسد که حسن  $\tau$  فقط به یکی از زنان این همه مال و ثروت به عنوان مهریه داده باشد. زیرا چنین کاری، نوعی اسراف و زیاده‌روی است که در اسلام از آن نهی شده است. در صورتی که اسلام، مهریه‌ی سبک را سنت و مشروع قرار داده تا شرایط ازدواج را آسان‌تر بگرداند و مشکلات فراروی جوانان در زمینه‌ی ازدواج را کاهش دهد. علاوه بر این محال است که شخصیتی همچون حسن بن علی  $\tau$  بر خلاف سنت جد بزرگوارش رسول‌خدا ص عمل نماید و یا راهی را در پیش بگیرد که با شریعت و آیین اسلام، در تعارض باشد. این روایت و امثال آن، از جمله روایات

موضوعی است که جعلی بودن روایات وارد شده در زمینه‌ی کثرت همسران حسن  $\tau$  را بر ملا می‌سازد. باید دانست که جز این روایات بی‌اساس، نمی‌توان دلیلی یافت که بر کثرت ازدواج حسن  $\tau$  دلالت نماید؛ بویژه که بر همه‌ی این روایات از لحاظ سند و متن خرده گرفته شده و اساساً قابل استناد نیستند.<sup>۱</sup>

برای اینکه به میزان سوءاستفاده‌ی دشمنان از این روایات ضعیف و موضوع، پی ببریم، به نقل مطالبی می‌پردازیم که لامنس - یکی از خاورشناسان - درباره‌ی ازدواج حسن بن علی  $\tau$  گفته و اتهاماتی نیز به حسن  $\tau$  و یارانش وارد کرده است. وی، می‌گوید: «حسن  $\tau$  جوانی‌اش را در حالی پشت سر گذاشت که آن را در ازدواج و طلاق سپری نمود و در این دوران با حدود یکصد زن ازدواج کرد. این اخلاق و رویه‌ی بی‌قید و بند حسن  $\tau$  باعث شد تا به او برچسب مطلق (بسیار طلاق دهنده) بزنند و این لقب را بر او نهند. همچنین این رفتارش علی را گرفتار درگیری‌ها و مشکلاتی جدی نمود و ثابت کرد که حسن  $\tau$ ، انسانی اسراف‌کار است. زیرا او برای هر یک از زنانش، خانه‌ای با تمام امکانات و خدم و حشم، تدارک می‌دید. بدین سان مشاهده می‌کنیم که حسن  $\tau$  در دوران خلافت علی  $\tau$  که فقر و فاقه زیاد شده بود، به حیف و میل اموال می‌پرداخت».<sup>۲</sup>

کاملاً روشن است که لامنس، برای آنکه دروغ‌هایش را درست جلوه دهد، به روایاتی استناد کرده که همگی موضوع و بی‌اساس‌اند و در مورد کثرت ازدواج‌ها و طلاقی‌های حسن  $\tau$  نقل شده‌اند. لامنس گذشته از استناد به چنین روایاتی، خودش نیز شیطنت کرده و چیزهایی بر این روایات افزوده و دروغ‌هایی نیز سر هم کرده که کسی جز او، چنین دروغ‌ها و اتهاماتی را متوجه حسن  $\tau$  ننموده است؛ از جمله:

1- حسن  $\tau$ ، پدرش علی  $\tau$  را گرفتار درگیری‌ها و مشکلاتی جدی کرد!

جالب است که هیچ یک از تاریخ‌نگاران و کسانی که به شرح حال علی  $\tau$  و حسن  $\tau$  پرداخته‌اند، به هیچ یک از این مشکلات و درگیری‌ها اشاره نکرده است.

2- لامنس، ادعا کرده که حسن بن علی  $\tau$  برای هر یک از زنانش، خانه‌ای با تمام امکانات و خدم و حشم تدارک می‌دید. لامنس، در حالی این ادعا را مطرح می‌کند که هیچ

۱- حیاة الإمام الحسن (452/2).

۲- حیاة الإمام الحسن بن علی (455/2).

یک از تاریخ‌نگاران، چنین چیزی را گزارش نکرده‌اند و همین، بیانگر دروغ و بهتان این خاورشناس می‌باشد.

انجمن‌ها و کمیته‌های تبلیغی نصاری که به جنگ و مبارزه‌ی اسلام برخاسته‌اند، دست‌اندرکاران و دروغ‌پردازان اصلی این بهتان‌های بی‌اساس هستند تا از این طریق به اهداف شوم خود درباره‌ی اسلام دست یابند و سیمای راستین این آیین حنیف را زشت نشان دهند و ارزشهای ماندگار شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی را در خطر نابودی قرار دهند؛ همان مردان و شخصیت‌های برجسته‌ای که چراغ هدایت و به سوی کمال را بر فراز کاروان بشریت، برافروختند و گلدسته‌ی تمدن را در جهان هستی، برافراشتند.<sup>۱</sup>

### فرزندان امام حسن

فرزندان امام حسن  $\tau$  عبارتند از: حسن، زید، طلحه، قاسم، ابوبکر و عبدالله  $\omega$ . همه‌ی اینها به همراه عموی بزرگوارشان حسین  $\tau$  در کربلا شهید شدند. سایر فرزندان حسن  $\tau$  عبارتند از: عمرو، عبدالرحمن، حسین، محمد، یعقوب، اسماعیل، حمزه، جعفر، عقیل، و ام‌حسین. تنها حسن و زید فرزندان امام حسن  $\tau$  دارای فرزند شدند و نسل آنان ادامه یافت؛ حسن دوم فرزند امام حسن  $\tau$  صاحب پنج فرزند شد. حسن دوم فرزند حسن بن علی  $\tau$  از خوله بنت منظور فزازی زاده شد. زید بن حسن نیز فرزندی به نام حسن داشت که نسلش تنها از ناحیه‌ی او ادامه یافت. زید بن حسن  $\tau$  از ام‌بشر بنت ابی مسعود انصاری بدری، به دنیا آمد. وی، از سوی ابوجعفر منصور به امارت مدینه گماشته شد و او، پدر بانو نفیسه بود و فرزندان‌ش، عبارت بودند از: قاسم، اسماعیل، عبدالله، ابراهیم، زید، اسحاق و علی  $\omega$ .

### شرح حال مختصر برخی از فرزندان امام حسن $\tau$

#### 1- زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب $\tau$

مادرش، ام‌بشر بنت ابی مسعود است و او، همان عقبه بن عمرو بن ثعلبه‌ی خزرجی است. زید، فرزندی به نام محمد داشت که مادرش، کنیز بود و البته نسلی از او نماند. زید، فرزندی به نام حسن نیز داشت که در زمان ابوجعفر منصور به عنوان امیر مدینه تعیین شد و مادرش،

۱- حیات الإمام الحسن بن علی (455/2).

کنیز بود. زید، دختری به نام نفیسه داشت که ولید بن عبدالملک بن مروان با وی ازدواج نمود. نفیسه، در همان زمان که همسر ولید بود، در گذشت. مادر نفیسه، لبابه بنت عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بود.

عبدالرحمن بن ابی الموال می گوید: مردم را دیدم که به زید نگاه می کردند و از بزرگ منشی او شگفت زده شده بودند و می گفتند: پدر بزرگش، رسول خداص است.

## 2- حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب

مادرش، خوله بنت منظور فزازی بود. حسن بن حسن، صاحب فرزندی به نام محمد شد که مادرش رمله بنت سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بود؛ عبدالله بن حسن در زندان ابوجعفر وفات نمود؛ ابراهیم بن حسن نیز همچون برادرش در زندان جان باخت؛ زینب بنت حسن که ولید بن عبدالملک بن مروان با او ازدواج کرد و سپس از او جدا شد؛ و ام کلثوم بنت حسن که مادرشان فاطمه بنت حسین بن علی بن ابی طالب بود و مادر او، ام اسحاق بنت طلحة بن عیبدالله بن تیم بود. از دیگر فرزندان وی، جعفر بن حسن، داوود، فاطمه و ام قاسم - قسیمه - و ملیکه را می توان نام برد که مادرشان حبیبه از خاندان ابی ابس از جدیله بود. حسن بن حسن، دختری به نام ام کلثوم نیز داشت که مادرش، کنیز بود.

شخصی در مورد اهل بیت، غلو کرد. حسن بن حسن به وی گفت: «وای بر شما! ما را به خاطر خدا دوست بدارید؛ لذا اگر از خداوند اطاعت کردیم، ما را دوست بدارید و اگر از خداوند نافرمانی نمودیم، با ما دشمنی نمایید».

فرد دیگری به حسن بن حسن گفت: شما، نزدیکان و خانواده‌ی رسول خداص هستید. حسن گفت: «وای بر تو؛ اگر خداوند، نزدیکی و قرابت رسول خداص را بدون اطاعت و بندگی، دلیل رهایی از عذاب الهی قرار می داد، این امر، برای پدر و مادر پیامبرص مفید و کارساز واقع می شد که نسبت به ما، به ایشان خیلی نزدیکتر بودند. به خدا سوگند من از این می ترسم که عذاب ما نزدیکان پیامبرص در صورتی که عصیان و نافرمانی کنیم، دوچندان گردد؛ البته امیدوارم که افراد نیکوکار ما، دو پاداش بیابند. لذا از خدا بترسید و در مورد ما جز حق و حقیقت نگوئید؛ چرا که این امر، بهترین روشی است که هم شما را به منظورتان می رساند و هم برای ما خوشایندتر می باشد». و سپس افزود: «اگر آنچه که شما می گوئید،

جزو دین خدا باشد، در این صورت پدرانمان، در حق ما بد روا داشته‌اند؛ چرا که ما را از آن مطلع نکرده و در این مورد، در ما میل و رغبتی ایجاد ننموده‌اند.

شخصی به حسن بن حسن گفت: آیا رسول خداص در مورد علیؑ نفرمود که هر کس، من مولای اویم، پس علی، مولای اوست؟ حسنؑ گفت: به خدا سوگند اگر منظورش، امارت و فرماندهی بود، حتماً همانند نماز، زکات، روزهی رمضان و حج خانه‌ی خدا، به امارتش تصریح می‌کرد و آشکارا می‌گفت که علی، پس از من کاردار و امیر شماست. چرا که خیرخواه‌ترین مردم برای مردم، رسول خداص بود. اگر بنا به گفته‌ی شما، خدا و رسولش، علیؑ را به عنوان کاردار مسلمانان، پس از رسول خداص برگزیده‌اند، شخص علیؑ بیش از همه در این مورد، خطاکار و مجرم است. زیرا او شخصاً فرمان رسول اکرم ص مبنی بر به عهده گرفتن جانشینی آن حضرت ص را ترک گفته است.<sup>۱</sup> بدین سان موضع اهل بیت در برابر غلو و زیاده‌روی، نمایان می‌گردد.

### برادران و خواهران حسن بن علی بن ابی طالبؑ

اینک مختصراً به شرح حال خواهران و برادران پدری و مادری حسن بن علیؑ می‌پردازیم:

**۱- حسین بن علیؑ:** او، ابو عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب و نوهی رسول خداص و محبوب و گل خوشبوی آن حضرت ص است. وی، پسر فاطمه دخت رسول اکرم ص می‌باشد که در سال چهارم هجری به دنیا آمد و در دهم محرم سال شصت و یک هجری در کربلاء شهید شد.<sup>۲</sup> در مناقب و فضایل وی، احادیث زیادی، نقل شده است؛ از جمله:

(الف) یعلی عامریؑ می‌گوید: همراه رسول خداص به قصد مهمانی‌ای که آن حضرت ص را بدان دعوت کرده بودند، بیرون شده بودم. در مسیری که رسول خداص برای مهمانی می‌رفت، حسینؑ را دید که با تعدادی از بچه‌ها بازی می‌کرد. رسول اکرم ص می‌خواست حسینؑ را بگیرد که حسین شروع به جست و خیز نمود و به این طرف و آن طرف فرار می‌کرد. رسول خداص نیز (ضمن تعقیب و گریز) با او می‌خندید تا اینکه او را گرفت و یکی از دستانش را پشت سر حسینؑ و دست دیگرش را زیر چانه‌ی وی قرار داد و او را بوسید و

۱- طبقات ابن سعد (320, 319/5).

۲- البداية والنهاية (152/8)؛ الإصابة (331/1).



فرمود: (حسین منی و أنا من حسین، أحب الله من أحب حسیناً، حسین سبط من الأسباط)<sup>۱</sup> یعنی: «حسین از من است و من، از حسین؛ خداوند، دوست بدارد هر آن کس را که دوستدار حسین است. حسین، یکی از نوادگان (جوانمرد من) است».

در این حدیث، فضیلت حسین  $\tau$  به خوبی بیان می‌شود. چرا که به محبت و دوست داشتن حسین  $\tau$  ترغیب می‌دهد. گویا رسول خداص با نور وحی دریافت که بعدها چه اتفاقی برای حسین  $\tau$  خواهد افتاد. از این رو بطور ویژه، از او یاد نمود و به وجوب دوست داشتنش و نیز حرمت جنگ با او و تعرض به وی، تأکید کرد؛ چنانچه فرمود: «خداوند، دوست بدارد هر آن کس را که دوستدار حسین است». محبت حسین  $\tau$  به محبت رسول خداص می‌انجامد و محبت رسول خداص به محبت الله  $\Psi$  منتهی می‌شود.<sup>۲</sup>

ب) انس بن مالک  $\tau$  می‌گوید: سر حسین  $\tau$  را نزد عیدالله بن زیاد<sup>۳</sup> آوردند و در تشرتی گذاشتند. عیدالله، شروع به داخل کردن چوب‌دستی‌اش در چشم و بینی حسین  $\tau$  کرد و در مورد زیبایی‌اش چیزی گفت. انس  $\tau$  می‌گوید: حسین  $\tau$  بیش از همه به رسول خداص شباهت داشت و موهایش با گیاه وسمه<sup>۴</sup>، خضاب شده بود.<sup>۵</sup>

ج) انس بن مالک  $\tau$  می‌گوید: سر حسین  $\tau$  را نزد عیدالله بن زیاد آوردند. وی با چوب‌دستی به دندانهای پیشین حسین  $\tau$  می‌زد و می‌گفت: من، او را زیبا می‌پنداشتم. انس  $\tau$  می‌گوید: گفتم: به خدا، کاری می‌کنم که تو را خوش نیاید؛ من رسول خداص را دیدم که همان جایی را می‌بوسید که تو اینک با چوب‌دستی می‌زنی. عیدالله پس از شنیدن این سخن، از آن کار دست کشید.<sup>۶</sup>

## 2- محسن بن علی ابی طالب $\tau$

۱- روایت احمد؛ فضائل الصحابة، شماره‌ی 1361؛ با سند حسن.

۲- تحفة الأحوذی (279/10).

۳- عیدالله بن زیاد بن ابیه، در سال 55هـ ق والی بصره شد و در آن زمان، 22 سال داشت و در سال 67 هـ کشته شد. نگا: السيرة (49/5).

۴- وسمه، گیاهی است که از برگ آن برای خضاب، استفاده می‌شود.

۵- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی 3748.

۶- فضائل الصحابة (985/2)، حدیث شماره‌ی 1197 با سند حسن.

این برادر حسن  $\tau$  را تنها از طریق حدیثی می‌شناسیم که هانی بن هانی از علی بن ابی طالب  $\tau$  روایت کرده است: علی بن ابی طالب  $\tau$  می‌گوید: زمانی که حسن  $\tau$  به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم ص تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسن است». زمانی که حسین  $\tau$  به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم ص تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او حسین است». زمانی که فرزند سوم به دنیا آمد، نامش را حرب گذاشتم؛ رسول اکرم ص تشریف آورد و فرمود: «فرزندم را به من نشان دهید؛ نامش را چه گذاشته‌اید؟» گفتیم: حرب. فرمود: «نه، بلکه او محسن است» و سپس افزود: «من آنها را همانند فرزندان هارون  $\tau$  نامگذاری کردم که نامشان، شبر، شبیر و مشبر بود».<sup>۱</sup> چنانچه از ظواهر برمی‌آید، محسن در دوران کودکی وفات نموده است. از این رو برای ما روشن می‌شود که محسن در دوران پیامبر ص در گذشته و همین، نادرستی پندار برخی از غلات و درغگویان را برملا می‌سازد که معتقدند عمر  $\tau$  به پهلوی فاطمه رضی الله عنها زده و موجب سقط جنین وی شده است.

### ۳- ام کلثوم بنت علی بن ابی طالب رضی الله عنهما

عمر فاروق  $\tau$  از علی بن ابی طالب  $\tau$  ام کلثوم را که دختر فاطمه دخت رسول اکرم ص نیز بوده، خواستگاری کرد و علی مرتضی  $\tau$  نیز ام کلثوم را به ازدواج عمر  $\tau$  درآورد. چرا که به عمر  $\tau$  اطمینان داشت و مناقب و فضایش عمر  $\tau$  مورد قبول علی  $\tau$  بود و علی به خویهای عمر  $\tau$  اذعان می‌کرد. اینکه علی مرتضی  $\tau$ ، دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر  $\tau$  درآورد، بیانگر این است که روابط آنها با یکدیگر محکم و استوار و خجسته بوده و همین روابط خوب و مبارکشان، دل دشمنان را می‌سوزاند و بینی‌هایشان را به خاک می‌مالد.<sup>۲</sup> ام کلثوم رضی الله عنها، دختری به نام رقیه و پسری به نام زید، برای عمر  $\tau$  به دنیا آورد. روایت شده که زید بن عمر  $\tau$  در درگیری و مشاجره‌ی یکی از طوایف بنی عدی بن کعب حضور یافت و شبانگاه به سوی آنها رفت تا درمیانشان صلح و آشتی برقرار کند. در این گیرودار، ضربه‌ای به سرش خورد و بلافاصله جان باخت. مادر زید، از بابت کشته شدن فرزندش، سخت اندوهگین شد

۱- مسند احمد (1/118، 98)؛ صحیح ابن حبان (15/410)؛ سند حدیث، صحیح است.

۲- الشیعة و اهل البيت، ص 105.

و از این بابت، غش و ضعف کرد و همان دم، وفات نمود. بدین سان ام کلثوم و پسرش زید بن عمر، همزمان دفن شدند و عبدالله بن عمر بن خطاب<sup>ع</sup>، بر آنها نماز جنازه را ادا کرد.<sup>۱</sup> بنده در کتاب سیرت عمر بن خطاب<sup>ع</sup>، به تفضیل درباره‌ی ام کلثوم رضی الله عنها سخن گفته‌ام.

#### 4- زینب بنت علی بن ابی طالب رضی الله عنهما

زینب در زمان رسول خدا ص به دنیا آمد. وی، دختری خردمند، زیرک و نیک اندیش بود که پدرش، او را به ازدواج برادرزاده‌ی خود یعنی عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> درآورد. زینب رضی الله عنها برای عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> فرزندی به دنیا آورد و در صحنه‌ی کربلا حضور داشت و در میان اسیران (و بلکه آزادگان کربلا) به دمشق منتقل شد.<sup>۲</sup>

5- محمد بن حنفیه<sup>ع</sup>، برادر پدری حسن بن علی است؛ مادرش به نام خوله بنت جعفر در میان اسیران بنی حنیفه بود. محمد بن حنفیه<sup>ع</sup> فردی فاضل، دانشمند و عبادتگزار بود و در جنگ جمل، پرچم پدرش را به دست داشت. وی، تنومند و فرزانه بود. از محمد بن حنفیه<sup>ع</sup> نقل شده که گفته است: کسی که خوب، معاشرت نکند و از زندگی با دیگران بهره و چاره‌ای نمی‌یابد تا خداوند، برایش گشایش و برون رفتی قرار دهد، فرزانه نیست؛ همچنین گفته است: همانا خداوند، بهشت را بهای جانهایتان قرار داده؛ از این رو آن را جز در قبال بهشت، معامله و داد و ستد نکنید. و نیز فرموده است: کسی که به کرامت نفس برسد، دنیا در نگاهش هیچ ارزش و اعتباری ندارد. علاوه بر این فرموده است: هر آنچه که با آن، رضای خدا طلب نشود، نابود می‌گردد. محمد بن حنفیه<sup>ع</sup> در سال نود و سه هجری وفات نمود.<sup>۳</sup>

#### عموها و عمه‌های حسن بن علی<sup>ع</sup>

1- طالب بن ابی طالب: وی، مشرک بود و پس از جنگ بدر، از دنیا رفت. همچنین گفته شده که او، مکه را ترک گفت و پس از آن بازنگشت و هیچ خبری هم از او نشد و بدین ترتیب در زمره‌ی کسانی قرار گرفت که گم شده‌اند. طالب، رسول خدا ص را دوست داشت و درباره‌ی آن حضرت ص، سخنان مدح آمیزی از او نقل شده است. وی، با کراهت

۱- أسد الغابة (425/7)؛ نساء اهل البيت، منصور عبدالحکیم، ص 185.

۲- الإصابة فی تمییز الصحابة (167/8).

۳- التبيين فی أنساب القرشيين، ص 136.

به همراه مشرکان در جنگ بدر حضور یافت. میان او و قریش هنگام حرکت به سوی بدر، بگومگویی صورت گرفت؛ قریشیان گفتند: ای بنی‌هاشم! به خدا سوگند، ما می‌دانیم که هرچند همراه ما بیرون شده‌اید، اما از درون با محمد(ص) هستید. از این رو طالب به همراه عده‌ای دیگر به مکه بازگشت و شعری سرود که در آن به تعریف از رسول‌خدا ص پرداخت و ضمناً برای کشتگان قریش که اجسادشان در چاه‌های بدر ریخته شد، مرثیه‌سرایی نمود.<sup>۱</sup>

**2- عقیل بن ابی طالب:** کنیه‌اش، ابویزید بود و تا فتح مکه، برای مسلمان شدن درنگ نمود. همچنین گفته شده که پس از حدیبیه اسلام آورده و در ابتدای سال هشتم هجری، هجرت نموده است. عقیل  $\tau$  در جنگ بدر اسیر شد و عمویش، عباس، فدیهای او را داد. در روایات صحیح، از او زیاد نام برده شده، اما نامی از او در غزوه‌ی فتح و حنین، به میان نیامده است. عقیل  $\tau$  در جنگ مؤته حضور یافت. علت عدم حضور او در غزوه‌ی فتح و حنین، بیماری بوده است. ابن سعد، بدین نکته اشاره کرده، اما زییر بن بکار به نقل از حسین بن علی  $\tau$  روایت کرده که عقیل  $\tau$  از آن دسته افرادی بوده که در جنگ حنین پایداری کردند. وی، در زمان خلافت معاویه  $\tau$  درگذشت. در تاریخ بخاری با سند صحیح آمده است که عقیل در ابتدای دوران حکومت یزید<sup>۲</sup> در سن نود و شش سالگی وفات نمود.<sup>۳</sup>

**3- جعفر بن ابی طالب:** او یکی از پیشگامان مسلمانان بود و مستمندان را دوست داشت و با آنان نشست و برخاست می‌نمود و خدمتشان را می‌کرد. وی به حبشه هجرت کرد و نجاشی و پیروانش به دست جعفر  $\tau$  مسلمان شدند. بنده در کتاب الگوی هدایت، در این باره به تفصیل سخن گفته‌ام. جعفر  $\tau$  در جنگ مؤته در سرزمین شام، در برابر دشمن پایداری نمود و به شهادت رسید.<sup>۴</sup>

۱- الجوهرة فی نسب النبی ص و أصحابه، برگرفته از المرتضی، نوشته‌ی ندوی ص 23.

۲- الإصابة فی تمییز الصحابة (494/2).

۳- المرتضی از ندوی، ص 24.

۴- المرتضی، ص 24.

**4- ام‌هانی بنت ابی‌طالب:** او، دخترعموی رسول‌خداص بود. گفته شده که نامش، فاخته بوده؛ همچنین گفته‌اند: نامش، فاطمه بوده است؛ برخی هم نامش را هند دانسته‌اند. البته نام نخست، مشهور است. وی، همسر هبیره بن عمرو بن عائذ مخزومی بود که از وی، صاحب پسری به نام عمرو شد و از این رو کنیه‌ی هبیره، ابوعمرو گردید. ام‌هانی، در فتح مکه دو تن از قبیله‌ی بنی مخزوم را امان داد و رسول‌خداص نیز امان دادنش را پذیرفت و فرمود: «ای ام‌هانی! ما نیز پناه دادیم به هرآن کس که تو امان دادی». از ام‌هانی در کتابهای شش‌گانه‌ی حدیث و سایر کتابها روایاتی نقل شده است.<sup>۱</sup> ترمذی و برخی دیگر گفته‌اند: ام‌هانی تا پس از خلافت علی<sup>ع</sup> زنده بود.<sup>۲</sup>

**5 - جمانه بنت ابی‌طالب:** او، ام‌عبدالله بن ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب است که ابن‌سعد، در شرح حال مادرش فاطمه بنت اسد، نامی از او به میان آورده و او را در شمار دخترعموهای رسول‌خداص قرار داده و گفته است: ... رسول‌خداص سی و سق<sup>۳</sup> از محصولات خیبر را به او داد.<sup>۴</sup>

### دایی‌ها و خاله‌های حسن بن علی<sup>ع</sup>

همه‌ی دایی‌های حسن بن علی<sup>ع</sup> در خردسالی وفات نمودند و هیچ یک از آنان به سن بلوغ نرسید. آنان عبارتند از: قاسم و ابراهیم. زبیر بن بکار، عبدالله را نیز نام برده که به نامهای طیب و طاهر شناخته می‌شده است. عبدالله از آن جهت به نامهای طیب و طاهر شناخته می‌شد که پس از نبوت رسول اکرم ص به دنیا آمده<sup>۵</sup> و بیشتر نسب‌شناسان همین را گفته‌اند. اما برخی بر این باورند که طیب و طاهر، نام دو فرزند دیگر رسول‌خداص است. آنچه مورد اتفاق است، اینکه عبدالله و طیب و طاهر، در مکه وفات نموده‌اند.<sup>۶</sup> تمام فرزندان رسول‌خداص از خدیجه رضی الله عنها به دنیا آمدند جز ابراهیم که از ماریای قبطی زاده شد. ماریای قبطی، همان

۱- المرتضی، ص 25.

۲- الإصابة فی تمییز الصحابة (318, 317/9).

۳- نام واحدی است در پیمانه کردن غلات و محصولات کشاورزی.

۴- الإصابة (260, 259/4)؛ المرتضی، ص 27.

۵- الدوحة النبویة الشریفة، ص 31.

۶- الإستیعیاب (281/4).

کنیزی است که پادشاه مصر به رسول خدا ص هدیه کرد. وی، ماریا را زمانی به آن حضرت ص هدیه نمود که ایشان، در سال ششم هجری، نامه‌ای به پادشاه مصر فرستاد و او را به اسلام فرا خواند. کنیه‌ی رسول اکرم ص ابوالقاسم بود؛ چرا که او، بزرگترین فرزند رسول خدا ص بود و پیش از همه‌ی آنها نیز در گذشته است. قاسم، پیش از نبوت رسول اکرم ص در مکه به دنیا آمد و در خردسالی در گذشت. برخی هم گفته‌اند: بزرگ شده و پس از آنکه به سن تشخیص رسیده، در گذشته است. همچنین گفته شده: پس از آنکه راهرو شده، وفات نموده است.<sup>۱</sup> برخی گفته‌اند: قاسم، پس از آن در گذشت که می‌توانست سوار چارپا شود و آن را بتازد.<sup>۲</sup> اما خاله‌های حسن بن علی ع عبارتند از: زینب، رقیه و ام‌کلثوم رضی الله عنهن.

### 1- زینب بنت رسول خدا ص

بزرگ‌ترین خاله‌ی حسن بن علی بن ابی‌طالب ع، زینب بود که مسلمان شد و هجرت نمود. رسول خدا ص زینب رضی الله عنها را خیلی دوست داشت. زینب، نخستین دختر رسول اکرم ص بود که ازدواج نمود. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: ابوالعاص بن ربیع، از آن دست مردان مکه بود که در ثروت و تجارت و امانتداری، انگشت‌شمار بودند. وی، خواهرزاده‌ی خدیجه و فرزند هاله بنت خویلد بود. هاله، خواهر پدری و مادری خدیجه رضی الله عنها بود. خدیجه موضوع خواستگاری ابوالعاص از زینب را با رسول اکرم ص در میان گذاشت. رسول اکرم ص طبق عادتش با خدیجه رضی الله عنها مخالفت نکرد؛ این موضوع پیش از آغاز نزول وحی بر محمد مصطفی ص صورت گرفت. خدیجه، ابوالعاص را همچون فرزندش بشمار می‌آورد. زمانی که خدای متعال، محمد مصطفی ص را به نبوت و پیغمبری، گرامی داشت، خدیجه و دخترانش به رسول اکرم ص ایمان آوردند و چون پیامبر گرامی اسلام ص دعوتش را آشکارا برای قریشیان مطرح نمود، آنان، عاص بن ربیع را آوردند و گفتند: شما، محمد را آسوده‌خاطر کرده‌اید؛ دخترانش را به او بازپس دهید تا بدین‌سان، به آنان مشغول شود و از این بابت آزرده‌خاطر گردد. قریشیان به ابوالعاص بن ربیع گفتند: تو، همسرت زینب را طلاق بده؛ ما نیز در مقابل، هر زنی از قریش را که خواسته باشی، به ازدواج تو درمی‌آوریم.

۱- الدوحة النبوية الشريفة، ص 31؛ الذرية الطاهرة از دولابی، ص 42.

۲- الدوحة النبوية الشريفة، ص 31.

ابوالعاص در پاسخ پیشنهاد قریشیان گفت: «نه، به خدا سوگند که هرگز چنین کاری نمی‌کنم؛ من، دوست ندارم که به جای همسرم، هیچ زنی از قریش، همسرم باشد». رسول اکرم ص همواره از این دامادش، به خیر و نیکی یاد می‌کرد.<sup>۱</sup> باری ابوالعاص، برای تجارت به شام رفته بود؛ وقتی به یاد زینب افتاد، چنین سرود:<sup>۲</sup>

ذکرت زینب لما ورکت إرما بنت الأمین جزاها الله صالحة

فقلت سقیالشخص یسکن الحرما و کلّ بعل سیثنی بالذی علما

یعنی: «وقتی به سنگهای چیده شده بر روی هم در مسیر راه، تکیه دادم، به یاد زینب افتادم و با خود گفتم: خداوند، به آن شخص که ساکن مکه است، جزای خیر دهد. خداوند، به دختر محمد امین ص، پاداش نیک دهد که زن خوب و شایسته‌ای است. هر مردی از بابت کسی که با او شناخته شده، مورد تعریف قرار می‌گیرد».

**الف) وفاداری زینب به شوهرش:** همان‌طور که ابوالعاص بن ربیع به زینب وفادار بود، زینب نیز به شوهرش وفادار بود. ابوالعاص در مکه از پذیرش اسلام، سر باز زد. زینب با آنکه مسلمان شد، اما همچنان به ابوالعاص وفادار ماند تا اینکه جنگ بدر اتفاق افتاد و ابوالعاص در صف کفار قریش قرار گرفت و اسیر شد. زمانی که اهل مکه، فدیهای آزادی اسیرانشان را به مدینه فرستادند، زینب نیز فدیهای آزادی ابوالعاص را فرستاد که در میان آن، گردنبندی بود که خدیجه رضی الله عنها هنگام ازدواج ابوالعاص و زینب، به زینب هدیه داده بود. ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: وقتی رسول‌خدا ص آن گردنبند را دید، شدیداً متأثر و غمگین شد و فرمود: «اگر صلاح می‌دانید اسیر زینب را آزاد کنید و مالش را به او بازگردانید». صحابه گفتند: باشد؛ ای رسول‌خدا! و سپس ابوالعاص را آزاد کردند و فدیهای ارسالی زینب را بازپس دادند.<sup>۳</sup>

خوبست همین‌جا در عبارت رسول اکرم ص خطاب به یارانش، وقفه‌ای داشته باشیم و بنگریم که این عبارت، چقدر سرشار از ادب و بزرگ‌منشی است؛ ادب و منشی که ما نیز باید خود را به آن آراسته سازیم. رسول اکرم ص از ابوالعاص پیمان گرفت که به زینب اجازه

۱- سیره ابن هشام (296/2).

۲- طبقات ابن سعد (32/8)؛ مستدرک حاکم (44/4).

۳- سیر أعلام النبلاء، 472.

دهد تا به مدینه هجرت نماید. چرا که زینب، از آن دست مستضعفانی بود که موفق به هجرت نشده بود. ابوالعاص به وعده‌اش عمل نمود و زینب را به مدینه فرستاد. زینب رضی الله عنها در مسیر هجرت به مدینه، به شدت آزمایش شد و در معرض اذیت و آزار قرار گرفت.<sup>۱</sup>

### ب) مسلمان شدن ابوالعاص (شوهر زینب)

پس از آنکه اسلام، میان ابوالعاص و زینب، جدایی انداخت، ابوالعاص در مکه اقامت نمود و زینب به مدینه و نزد پدر بزرگوارش رفت تا آنکه صبح پیروزی مسلمانان دمید. در این بحبوحه، ابوالعاص به قصد تجارت به شام رفت. در این سفر، علاوه بر سرمایه‌ی تجارتی خودش، مقداری از اموال برخی از قریشیان نیز با او بود که به وی داده بودند تا با آنها تجارت کند. زمانی که ابوالعاص از سفر تجارتی شام بازمی‌گشت، با سریه‌ای مواجه شد که رسول‌خداص به قصد این کاروان گسیل نموده بود. دسته‌ی سپاهیان اسلام به کاروان ابوالعاص شبیخون زدند و اموال آن کاروان را به غنیمت گرفتند. ابوالعاص که گریخته بود، شبانگاهان به خانه‌ی زینب دخت رسول اکرم ص رفت و به او پناهنده شد. زینب رضی الله عنها نیز به او پناه داد. ابوالعاص برای بازپس گرفتن اموال کاروانش، به مدینه رفته بود. هنگامی که رسول اکرم ص برای ادای نماز صبح به مسجد رفت و مردم پشت سر آن حضرت ص صف بستند، زینب رضی الله عنها بانگ برآورد و گفت: «ای مردم! من، ابوالعاص بن ربیع را پناه دادم». وقتی رسول‌خداص نماز را به پایان رساند، رو به مردم کرد و فرمود: «ای مردم! آیا شما هم آنچه را که من شنیدم، شنیدید؟» گفتند: آری. فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، من از این موضوع هیچ چیزی نمی‌دانستم تا اینکه همان چیزی را شنیدم که شما شنیدید...». آنگاه به خانه‌ی دخترش رفت و گفت: «ای دخترم! ابوالعاص را گرامی بدار و نباید به تو نزدیک شود که تو، برای او حلال نیستی». رسول اکرم ص پس از آن به دنبال مجاهدانی فرستاد که در آن سریه حضور داشتند و فرمود: «این شخص، همانگونه که می‌دانید، از ماست و شما، اموال او را به غنیمت گرفته‌اید؛ پس اگر

۱- تاریخ الإسلام، از ذهبی، المغازی، ص 69.



نیکی نمایید و مالش را به او بازپس دهید، ما همین را دوست داریم و اگر اموالش را به او بازپس ندهید، (تصمیم با خود شماست)؛ زیرا اموالی که به غنیمت گرفته‌اید، ارزانی خداوند به شما می‌باشد و شما به آن سزاوارترید». اصحاب<sup>ص</sup> گفتند: «ای رسول خدا! ما، اموالش را به او بازپس می‌دهیم» و همین کار را نیز کردند؛ چنانچه شخصی، مشکی آورد و فرد دیگری، ظرف کوچکی که در آن آب می‌ریزند؛ حتی یکی از اصحاب، نیزه‌ای با خود آورد تا آن را به ابوالعاص بازپس دهد. ابوالعاص به قصد مکه، بار بست تا مال هر کس را به صاحبش برگرداند. او، به قریشیان گفت: «ای جماعت قریش! آیا کسی از شما هست که نزد من، مالی داشته باشد و هنوز آن را پس نگرفته باشد؟» قریشیان گفتند: «نه؛ خدا، به تو خیر دهد. ما، تو را وفادار و بزرگوار یافتیم». ابوالعاص گفت: «من، گواهی می‌دهم که هیچ معبود برحق جز الله نیست و شهادت می‌دهم که محمد، فرستاده‌ی خداست. به خدا سوگند که هیچ چیز مانع مسلمان شدن من در حضور رسول خداص نشد جز اینکه من از این ترسیدم که شاید شما به من گمان بد ببرید و چنین بپندارید که من به خاطر خوردن اموال شما اسلام آورده‌ام. اینکه خداوند، اموالتان را به شما برگردانید و من از این بابت، آسوده‌خاطر شدم، اسلام آوردم». آنگاه به نزد رسول اکرم<sup>ص</sup> در مدینه رفت.<sup>۱</sup> در روایت عامر شعبی و دیگران آمده است: زمانی که ابوالعاص بن ربیع به همراه اموال مشرکان، از شام بازگشت، به او گفته شد: آیا می‌خواهی اسلام بیاوری و این اموال، از آن تو باشد؟ چرا که اینها، اموال مشرکان است. ابوالعاص گفت: «خیلی بد است که مسلمان شدن خود را با خیانت در امانت آغاز کنم».<sup>۲</sup>

ما، از این سخن ابوالعاص<sup>ع</sup>، منش ارزشمند و بزرگی را فرا می‌گیریم که عبارتست از: امانتداری و آراستگی به مکارم و ارزشهای اخلاقی، حتی با غیر مسلمانان؛ بنابراین زینب زینبدهی مسلمان نیست که به هر سببی، در امانت خیانت نماید.

زمانی که ابوالعاص بن ربیع مسلمان شد و در محضر رسول خداص حضور یافت، آن حضرت<sup>ص</sup> همسرش زینب رضی الله عنها را با همان نکاح پیشین به او داد و دوباره آنها را عقد نکرد.<sup>۳</sup> در مورد پیوستن زینب و ابوالعاص به رسول خداص در مدینه، روایات دیگری نیز

۱- التاریخ الإسلامی، از ذهبی، المغازی، ص 70.

۲- دلائل النبوة از بیهقی (1/154).

۳- الدوحة النبویة الشریفة ص 41.

آمده است. البته تمام این روایات، بیانگر وفاداری ابوالعاص<sup>۲</sup> به رسول اکرم ص می باشد و تمام این روایات نشان دهنده ی این موضوع است که زینب رضی الله عنها هنگام خروج از مکه به مقصد مدینه، با اذیت و آزار فراوانی از سوی مشرکان مواجه شد.<sup>۱</sup>

### ج) وفات زینب رضی الله عنها، و شمار فرزندان

عروة بن زبیر می گوید: شخصی، زینب دختر رسول الله ص را به مدینه می برد؛ دو تن از قریشیان خود را به آنها رساندند و با آن شخص درگیر شدند و بر او غلبه نمودند. آن دو، زینب رضی الله عنها را هل دادند و بدین ترتیب زینب رضی الله عنها روی تخته سنگی افتاد و بچه اش، سقط شد و خونریزی کرد. او را نزد ابوسفیان بردند. تعدادی از زنان بنی هاشم نزد ابوسفیان رفتند. ابوسفیان، زینب را به آنان تحویل داد. زینب رضی الله عنها پس از مدتی هجرت کرد و همچنان از آسیبی که به او رسیده بود، رنج می برد تا آنکه بر اثر همان آسیب، درگذشت. از این رو صحابه بر این باور بودند که زینب رضی الله عنها شهید شده است. زینب در آغاز سال هشتم هجری درگذشت.<sup>۲</sup>

رسول خدا ص در آماده سازی اسباب کفن و دفن زینب حضور داشت. ام عطیه رضی الله عنها می گوید: زمانی که زینب رضی الله عنها فوت نمود، رسول اکرم ص به ما فرمود: «شما شستنش را به صورت فرد قرار دهید: سه بار یا پنج بار، او را بشوید و در مرتبه ی پنجم از کافور یا چیزی همانند آن استفاده کنید و چون غسل دادنش را به پایان رساندید، به من خبر دهید». ام عطیه رضی الله عنها می گوید: وقتی، کارمان تمام شد، به رسول خدا ص خبر دادیم. آن حضرت ص لنگش<sup>۳</sup> را به سوی ما افکند و فرمود: «او را با آن بپوشانید»<sup>۴</sup>

بدین سان به حجم مصیبت هایی که رسول اکرم ص متحمل شد، پی می بریم و درمی یابیم که این مشکلات و مصیبت ها، دامنگیر دخترانش نیز شده است. اما رسول اکرم ص همچنان در مسیر دعوت شکیبایی ورزید. بدین ترتیب راه و روش غلبه و عزت اسلام را فرا می گیریم و می آموزیم که پیروزی اسلام، نیازمند شکیبایی و جانفشانی است.

۱- همان.

۲- مجمع الزوائد هیثمی (216/9).

۳- ازار یا لنگ، پارچه ی بلندی بود که به دور کمر می بستند. (مترجم).

۴- صحیح مسلم، کتاب الجنائز (648/2).

زینب رضی الله عنها از ابوالعاص صاحب دو فرزند به نامهای امامه و علی گردید. علی در خردسالی درگذشت. همچنین گفته شده که علی در حیات رسول خدا ص فوت نمود. آن هم زمانی که به سن تشخیص، نزدیک شده بود. پیامبر خدا ص در روز فتح مکه، در حالی وارد مکه شد که علی را پشت سرش، روی ناقه نشاند. امامه نیز، نزد رسول خدا ص خیلی عزیز بود. آن حضرت ص در حالی که پیشنماز مردم بود، امامه را روی دوش خود می گذاشت. ابوقتاده انصاری<sup>ع</sup> می گوید: رسول خدا ص را دیدم که نماز می گزارد در حالی که امامه بنت ابی العاص (نوهی دختری اش) را بر دوش خود گذاشته بود؛ وقتی به رکوع می رفت، او را می گذاشت و چون برمی خاست، او را برمی داشت.<sup>۱</sup>

عائشه رضی الله عنها می گوید: نجاشی، مقداری زیورآلات به رسول اکرم ص پیشکش کرد که در میان آنها انگشتری وجود داشت که نگینش، حبشی بود. رسول خدا ص در حالی آن را گرفت که از آن رویگردان بود؛ آنگاه آن را برای دختر دخترش زینب، یعنی امامه، فرستاد و گفت: «ای دخترم! با این نگین، خودت را بیارای».<sup>۲</sup> در روایت دیگری آمده است: رسول خدا ص در حالی به نزد خانواده اش رفت که با خود گردنبندی از جنس مهره های یمانی داشت و فرمود: «این گردنبند را به آن کس از شما خواهم داد که او را بیش از همه دوست دارم». همه بر این باور بودند که آن را به عائشه بنت ابوبکر رضی الله عنها خواهد داد؛ اما رسول خدا ص دختر ابوالعاص را که دختر زینب نیز بود، صدا زد و با دست خود، آن گردنبند را به گردنش آویزان کرد.<sup>۳</sup> در چشم امامه، سفیدی چرکینی وجود داشت که رسول خدا ص شخصاً با دست خود بر آن کشید و بدین سان، آن سفیدی چرکین از میان رفت. امامه برخلاف برادرش علی بن ابی العاص، زنده ماند و پس از آنکه خاله اش فاطمه ی زهرا، رضی الله عنها درگذشت، علی بن ابی طالب<sup>ع</sup> با او ازدواج نمود. ابوالعاص بن ربیع، دخترش امامه را به زبیر بن عوام<sup>ع</sup> سپرده بود. زبیر<sup>ع</sup> نیز امامه را به ازدواج علی بن ابی طالب<sup>ع</sup> درآورد. زمانی که علی<sup>ع</sup> به شهادت رسید، امامه رضی الله عنها همسر وی بود. پس از شهادت علی<sup>ع</sup>، مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب با امامه رضی الله عنها ازدواج نمود.

۱- صحیح مسلم، حدیث شماره ی 543.

۲- مسند احمد (101، 261/6)، سندش، ضعیف است. الدوحة النبوية الشريفة، ص 43.

۳- طبقات ابن سعد (40/8)؛ الإستیعاب (245/4)؛ الدوحة النبوية الشريفة، ص 43.

امامه رضی الله عنها زمانی در گذشت که در ازدواج مغیره بن نوفل بود. امامه، از مغیره باردار شده و پسری به نام یحیی به دنیا آورده که در همان خردسالی در گذشته است و با مردن او، نسل زینب رضی الله عنها، پایان یافت و ادامه پیدا نکرد.

## 2- رقیه بنت رسول الله ص

بنا بر قول صحیح، رقیه پس از زینب، در زمانی به دنیا آمد که رسول خدا ص سی و سه ساله شده بود. رقیه رضی الله عنها همزمان با مسلمان شدن مادرش خدیجه رضی الله عنها اسلام آورد و همچون سایر مردم با رسول خدا ص بیعت نمود. پیشتر عقبه بن ابی لهب از او خواستگاری کرده بود، اما زمانی که سوره ی مسد، نازل شد، ابولهب به پسرش عقبه گفت: «اگر دختر محمد را طلاق ندهی، دیگر پسر من نیستی». رسول خدا ص نیز خواهان طلاق دخترش شده بود؛ همچنانکه رقیه نیز درخواست طلاق کرده بود. ام جمیل، مادر عقبه که قرآن، او را آتش یار معرکه و هیزم کش خوانده است، به عقبه گفت: «رقیه را طلاق بده، چرا که او، بی دین شده است». بدین ترتیب عقبه بن ابولهب، رقیه رضی الله عنها را طلاق داد و بدین سان خدای متعال، رقیه را گرامی داشت و او از دست عقبه رهانید تا مایه ی خفت و خواری عقبه باشد. این جدایی در شرایطی اتفاق افتاد که عقبه و رقیه زندگی زناشویی خود را شروع نکرده بودند. عثمان بن عفان<sup>1</sup> در مکه با رقیه رضی الله عنها ازدواج کرد و با او به حبشه و سپس به مدینه هجرت نمود. از این رو رقیه، جزو کسانی است که از فضیلت دو هجرت برخوردارند.<sup>1</sup>

رقیه رضی الله عنها در مدینه، پس از جنگ بدر وفات نمود. ابن شهاب زهری می گوید: عثمان بن عفان<sup>2</sup> به خاطر پرستاری از همسرش رقیه بنت رسول الله ص که دچار حصبه شده بود، از حضور در جنگ بدر باز ماند. زمانی که زید بن حارثه، مزده ی پیروزی بدر را به مدینه آورد، عثمان<sup>2</sup> از خاکسپاری رقیه رضی الله عنها فارغ شده بود. ابو عمر بن عبدالبر می گوید: علمای سیرت، در این مورد اختلاف نظر ندارند که عثمان<sup>2</sup> به دستور رسول خدا ص در غزه بدر حضور نیافت تا از همسرش رقیه پرستاری نماید و از این رو در غنایم و همچنین پاداش بدر سهیم گردید.<sup>2</sup> رقیه رضی الله عنها در حبشه از عثمان<sup>2</sup> باردار شد و پسری به نام عبدالله

۱- الدوحة النبوية الشريفة، ص 44؛ تفسیر قرطبی (242/2).

۲- الإستیعاب (1952/4).

به دنیا آورد. از این رو کنیه‌ی عثمان<sup>ع</sup> را ابو عبدالله گفته‌اند. عبدالله، دو سال عمر کرد. همچنین گفته شده که عبدالله تا شش سالگی زنده بوده است؛ خروسی به چشمانش نوک زد. پس از آن، صورت عبدالله ورم نمود و به دنبال آن، عبدالله درگذشت. برخی گفته‌اند: رقیه، پیش از تولد عبدالله، از عثمان<sup>ع</sup> باردار شد؛ اما جنین سقط شد. به هر حال عبدالله به دنیا آمد و وفات نمود و پس از آن، رقیه تا پایان حیاتش باردار نشد<sup>۱</sup>

ابن سعد در «طبقات» آورده است: «رقیه رضی الله عنها به همراه عثمان<sup>ع</sup> به سرزمین حبشه هجرت کرد. در نخستین هجرت، از عثمان<sup>ع</sup> باردار شد؛ اما آن دفعه، جنینش را سقط کرد و پس از آن، پسری به نام عبدالله به دنیا آورد که کنیه‌ی عثمان<sup>ع</sup> را به خاطر او، ابو عبدالله گفته‌اند.<sup>۲</sup> نسل رقیه رضی الله عنها با مردن عبدالله منقطع گردید.<sup>۳</sup>

### ۳- ام کلثوم بنت رسول الله ص

سومین خاله‌ی حسن بن علی<sup>ع</sup>، ام کلثوم است که با کنیه‌ی خود، معروف شده و تنها نامی که برای او ذکر کرده‌اند، امیه می‌باشد که حاکم از مصعب زییری نقل نموده است. ام کلثوم رضی الله عنها از فاطمه رضی الله عنها بزرگ‌تر بود.<sup>۴</sup> عقیه بن ابولهب، ام کلثوم را به نکاح خود درآورده بود. چنانچه پیشتر گذشت، برادرش عقبه با رقیه عقد ازدواج بسته بود؛ اما هیچ یک از اینها زندگی زناشویی خود را با دختران پیامبر ص شروع نکردند. ابولهب و همسرش ام جمیل همانطور که به عقبه دستور دادند تا رقیه را طلاق دهد، از عقیه نیز خواستند تا از ام کلثوم جدا شود. در روایتی آمده است که عقیه، نزد رسول خدا ص رفت و گفت: «من، دین تو را قبول ندارم و از دختری جدا شدم». آنگاه به پیامبر اکرم ص حمله‌ور شد و پیراهن آن حضرت ص را پاره کرد. وی، در آن زمان قصد مسافرت به شام را داشت. رسول اکرم ص در واکنش این عملکرد عقیه فرمود: «اما من از خدا می‌خواهم که یکی از سگانش را بر تو مسلط نماید». عقیه به همراه سایر بازرگانان قریش، به سوی شام به راه افتاد تا آنکه در مکانی به نام (زرقاء) بار انداختند. آن شب، شیری در اطراف آنان دور می‌زد. عقیه گفت: «ای وای

۱- الذریة الطاهرة از دولابی، ص 53؛ الدوحة النبوية الشريفة، ص 45.

۲- طبقات (36/8).

۳- الدوحة النبوية الشريفة، ص 45.

۴- الدوحة النبوية الشريفة، ص 46.

بر من! به خدا سوگند این شیر همچنانکه محمد نفرین کرد، مرا خواهد خورد. محمد، در حالی که خودش در مکه است و من در شام هستم، مرا به کشتن داد. شیر، برجست و از میان کاروانیان، به سراغ عقیبه رفت و سرش را گاز گرفت و او را کشت.<sup>۱</sup> پس از آنکه عقیبه، ام کلثوم را طلاق داد، ام کلثوم در مکه با پدرش رسول خداص بود و پس از هجرت رسول اکرم ص به مدینه، با سایر افراد خانواده اش، هجرت نمود.<sup>۲</sup>

### ازدواج ام کلثوم رضی الله عنها:

سعید بن مسیب می گوید: رقیه بنت رسول الله ص که همسر عثمان ت بود، در گذشت. در همان زمان، حفصه بنت عمر ت نیز بیوه شد. عمر ت به عثمان ت گفت: «آیا حفصه را می خواهی؟» عثمان ت از رسول خداص شنیده بود که قصد ازدواج با حفصه رضی الله عنها را دارد، از این رو هیچ پاسخی به عمر ت نداد. عمر ت این موضوع را برای رسول خداص بازگو کرد. رسول اکرم ص خطاب به عمر ت فرمود: «آیا بهتر از این را می خواهی؟ من، با حفصه ازدواج می کنم و بهتر از حفصه، یعنی ام کلثوم را به ازدواج عثمان ت در می آورم».<sup>۳</sup> عقد ازدواج ام کلثوم و عثمان رضی الله عنهما در ربیع الاول سال ششم هجری صورت گرفت. عثمان ت در جمادی الثانی همان سال ام کلثوم را به خانه اش برد.<sup>۴</sup>

یک بار رسول خداص به خانه ی دخترش ام کلثوم رفت. ام کلثوم مشغول شستن سر عثمان ت بود. رسول اکرم ص فرمود: «دخترم! (تا می توانی) به ابو عبدالله نیکی کن؛ زیرا او در میان اصحابم بیش از همه، از لحاظ اخلاقی به من شباهت دارد».<sup>۵</sup>

### وفات ام کلثوم رضی الله عنها:

۱- المعجم الكبير از طبرانی (436, 435/22)؛ زهیر بن علاء در شمار راویان این حکایت قرار دارد که ضعیف است... الذریة الطاهرة، شماره ی 76.

۲- الدوحة والنبوة الشریفة، ص 46.

۳- مستدرک حاکم (9/49/4) با سند صحیح.

۴- سنن ابن ماجه، شماره ی 110 با سند ضعیف؛ الدوحة والنبوة الشریفة، ص 47.

۵- مجمع الزوائد و منبع الفوائد (81/9)؛ هاشمی گفته است: در این حدیث، محمد بن عبدالله از مطلب روایت کرده که من، او را نمی شناسم و سایر راویان آن، ثقة و قابل اطمینان هستند.

ام کلثوم رضی الله عنها همسر عثمان  $\text{r}$  بود تا اینکه در شعبان سال نهم هجری درگذشت. نماز جنازه اش را رسول خدا ص بجا آورد و هنگام خاکسپاریش، در کنار قبرش نشست. انس بن مالک  $\text{r}$  می گوید: رسول خدا ص را دیدم که کنار قبر ام کلثوم نشسته بود و از چشمانش اشک می ریخت. آن حضرت ص فرمود: «چه کسی از شما دیشب با همسرش، همبستر نشده است؟» ابوطلحه  $\text{r}$  گفت: «من». رسول خدا ص فرمود: «پس تو وارد قبر شو». انس  $\text{r}$  می گوید: ابوطلحه  $\text{r}$  برای گذاشتن میت، داخل قبر رفت.<sup>۱</sup> اسماء بنت عمیس و صفیه بنت عبدالمطلب، ام کلثوم را غسل دادند. رسول خدا ص فرمود: «او را سه بار یا پنج بار غسل دهید».<sup>۲</sup> ابن سعد می گوید: علی بن ابی طالب، فضل بن عباس و اسامة بن زید  $\text{r}$  به همراه ابوطلحه  $\text{r}$ ، برای گذاشتن میت، داخل قبر ام کلثوم شدند و اسماء بنت عمیس و صفیه بنت عبدالمطلب، ام کلثوم رضی الله عنها را غسل دادند.<sup>۳</sup>

#### فرزندان ام کلثوم رضی الله عنها:

علما، اتفاق نظر دارند که ام کلثوم بنت رسول الله ص، فرزندی نزاده و از او هیچ فرزندی نمانده است.<sup>۴</sup> البته جای بسی شگفت و تعجب است که برخی همواره کوشیده اند تا در مورد صحت نسبت دختران پیامبر ص با آن حضرت خرده بگیرند و خدشه وارد کنند! آن هم در حالی که ادعای محبت رسول اکرم ص را دارند. بویژه که قرآن کریم، سنت نبوی و تاریخ اسلامی، به اشاره و نیز آشکارا، از دختران رسول اکرم ص یاد کرده اند؛ در رد چنین افرادی آیه ی 59 سوره ی احزاب کافی است که از دختران رسول خدا ص با صیغه ی جمع یاد کرده و بدین سان تصریح نموده که آن حضرت ص فقط یک دختر نداشته، بلکه چند دختر داشته است. خدای متعال می فرماید:

۱- صحیح بخاری، حدیث شماره ی (1285).

۲- صحیح بخاری، حدیث شماره ی (1253)؛ الإستیعاب، شماره ی (3063).

۳- طبقات (38، 39/8)؛ الإستیعاب، شماره ی (3563).

۴- طبقات ابن سعد (38/8)؛ الإستیعاب (487/4)؛ الإصابة (489/4)؛ مجمع الزوائد (217/91)؛ عیون الأثر (380/2)؛ الدوحة الشریفة، ص 49.

﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلِيبِهِنَّ ۚ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝﴾

(احزاب: 59)

«ای پیغمبر! به همسران و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو که روپوش‌های خود را جمع و جور، بر خویش فرو افکنند و نزدیک کنند تا (از زنان بی‌بند و بار) باز شناخته شوند و در نتیجه مورد اذیت و آزار (اوباش) قرار نگیرند و خداوند، آمرزنده و مهربان است.»



## مبحث دوم

### فاطمه‌ی زهراء، مادر حسن بن علی ۱۲

مادر حسن ۲، فاطمه دختر امام متقیان و سرور و آقای فرزندان آدم یعنی رسول اکرم ص می‌باشد. مادر فاطمه، رضی الله عنها خدیجه بنت خویلد بود. کنیه‌ی فاطمه رضی الله عنها، ام‌ابیه‌ها بوده است.<sup>۱</sup> فاطمه رضی الله عنها پیش از بعثت رسول اکرم ص و زمانی که آن حضرت ص سی و پنج ساله بود، به دنیا آمد.<sup>۲</sup> پیامبر اکرم ص فاطمه رضی الله عنها را در سال دوم هجری، پس از جنگ بدر به ازدواج علی بن ابی طالب ۳ درآورد. حسن، حسین، ام‌کلثوم، زینب و محسن، ثمره‌ی این ازدواج خجسته بودند. فاطمه رضی الله عنها شش ماه پس از وفات پدر بزرگوارش رسول خدا ص درگذشت.<sup>۳</sup>

#### 1- مهریه و جهیزیه‌ی فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها

علی بن ابی طالب ۴ می‌گوید: فاطمه رضی الله عنها را از رسول خدا ص خواستگاری کردند. عه‌ام به من گفت: آیا می‌دانی که فاطمه را از رسول خدا ص خواستگاری کرده‌اند؟ گفتم: نه. گفت: چرا؛ واقعاً از او خواستگاری کرده‌اند. چرا نزد رسول خدا ص نمی‌روی تا فاطمه را به ازدواج تو درآورد؟ گفتم: مگر من چیزی برای ازدواج دارم؟! گفت: اگر تو نزد رسول خدا ص بروی، حتماً فاطمه را به تو خواهد داد. علی ۴ می‌گوید: به خدا قسم، او آن قدر مرا امیدوار کرد تا اینکه نزد رسول خدا ص رفتم و روبرویش نشستم و دم نزد. به خدا سوگند که از جلال و هیبت آن حضرت ص نتوانستم سخن بگویم. رسول خدا ص فرمود: «شاید برای خواستگاری فاطمه آمده‌ای؟» گفتم: بله. فرمود: «آیا چیزی داری که او را به ازدواج خود درآوری؟» گفتم: نه، بخدا. فرمود: «آن لباس رزمی را چه کردی؟» با خود گفتم: قسم به ذاتی که جان علی در دست اوست، آن زره، فقط چهارصد درهم ارزش دارد! رسول اکرم ص فرمود: «فاطمه را به ازدواج تو درآوردم؛ پس آن زره را برایش بفرست تا برای تو حلال گردد». آری! این، مهریه‌ی فاطمه بنت رسول الله ص بود.<sup>۴</sup> جهیزیه‌ای که رسول خدا ص به

۱- أسد الغابة (5/520)؛ الإصابة (4/365).

۲- طبقات ابن سعد (8/26).

۳- حلیة الأولیاء (2/39، 43). سیر أعلام النبلاء (2/118).

۴- دلائل النبوة از بیهقی (3/160) با سند حسن.

فاطمه رضی الله عنها داد، عبارت بود از: یک روانداز، یک بالش پوستین که از گیاه اذخر پر شده بود.<sup>۱</sup> در کتابهای اهل تشیع، روایتی بدین مضمون آمده است: عثمان بن عفان<sup>۲</sup> در این ازدواج خجسته به علی<sup>۳</sup> کمک کرد. علی<sup>۴</sup> می گوید: لباس رزمی ام را برداشتم و به بازار رفتم و آن را به عثمان بن عفان<sup>۵</sup> به چهارصد درهم فروختم. وقتی چهارصد درهم را از عثمان<sup>۶</sup> گرفتم و زره را به او دادم، عثمان گفت: ای علی! آیا اینک زره، از آن من و چهارصد درهم از آن تو نیست؟ گفتم؟ بله، همین طور است. عثمان<sup>۷</sup> گفت: «این زره، هدیه ی من به تو باشد». بدین ترتیب زره و چهارصد دینار را گرفتم و نزد رسول خدا ص رفتم و آنها را جلوی آن حضرت ص گذاشتم و ماجرا را برای ایشان بازگو کردم. رسول اکرم ص برای عثمان<sup>۸</sup> دعای خیر کرد.<sup>۹</sup>

## 2- وقتی فاطمه به خانه ی بخت رفت

اسماء بنت عمیس می گوید: زمانی که فاطمه را به خانه ی شوهر فرستادند، من حضور داشتم. صبح که شد، رسول خدا ص تشریف آورد و در زد و فرمود: «ای ام ایمن! برادرم را صدا کن». گفت: او، برادر توست و به او زن داده ای؟! فرمود: «بله، ای ام ایمن!» اسماء می گوید: علی<sup>۱۰</sup> به حضور رسول اکرم ص آمد. آن حضرت ص رویش آب پاشید و برایش دعا کرد و آنگاه فرمود: «فاطمه را به نزد من بخوان». فاطمه رضی الله عنها در حالی که سرش را از شرم و آرزوم پابین انداخته بود و صدایش می لرزید، به حضور رسول اکرم ص آمد. آن حضرت ص فرمود: «هیچ مگو؛ من، تو را به ازدواج محبوب ترین فرد از میان خویشانم درآورده ام» و آنگاه روی فاطمه رضی الله عنها آب پاشید و برایش دعا کرد و سپس بازگشت؛ هنگام بازگشت، چشم مبارک به یک سیاهی افتاد؛ فرمود: کیستی؟ گفتم: منم. دوباره پرسید: «اسماء هستی؟» گفتم: آری. فرمود: «اسماء بنت عمیس؟» گفتم: بله. اسماء می گوید: آنگاه رسول خدا ص برایم دعا کرد.<sup>۱۱</sup>

۱- صحیح السیره النبویه، ص 667؛ مسند فاطمة الزهراء و ما ورد فی فضلها، به تحقیق: فؤاد احمد زمزلی، ص 189.

۲- کشف الغمة از اربلی (359/1)؛ الشیعة و أهل البيت، ص 137، 138.

۳- فضائل الصحابة (955/2)، شماره ی (342) با سند صحیح.

از این ماجرا به یک نکته‌ی مهم و ارزشمند اجتماعی پی می‌بریم و درمی‌یابیم که افراد جامعه باید در مناسبت‌های مختلف اجتماعی، با یکدیگر همکاری نمایند.

### 3- جشن عروسی فاطمه رضی الله عنها

بریده می‌گوید: زمانی که علی<sup>ع</sup> فاطمه رضی الله عنها را خواستگاری نمود، رسول اکرم ص فرمود: «حتماً باید برای عروسی، جشن گرفت». سعد گفت: من، یک قوچ می‌دهم و تعدادی از انصار نیز مقداری ذرت برای او جمع کردند تا اینکه شب عروسی فرا رسید. رسول خدا ص مقداری آب خواست تا وضو بگیرد و سپس آب وضویش را روی علی<sup>ع</sup> ریخت و دعا کرد: (اللهم بارک فیهما و بارک علیهما و بارک فی شبلهما)<sup>۱</sup> یعنی: «بار خدایا! ازدواج این دو را بابرکت بفرما و به آنها برکت عنایت کن و ثمره‌ی ازدواج آنها را مبارک و باعث خیر بگردان».

### 4- وضعیت زندگانی علی و فاطمه رضی الله عنهما

زندگانی مشترک علی و فاطمه رضی الله عنهما که از محبوبترین افراد در نزد رسول خدا ص بودند، در کمال زهد و پارسایی و سختی و شکیبایی سپری می‌شد. علی<sup>ع</sup> می‌گوید: چند روز در حالی بر ما گذشت که نه ما چیزی داشتیم و نه رسول خدا ص چیزی داشت. در همین اثنا دیناری دیدم که روی زمین افتاده بود. با خود کلنجار می‌رفتم و متردد بودم که آن را بردارم یا نه. سرانجام از بابت مشقت و سختی معیشت و گذران زندگی، آن را برداشتم و با آن مقداری آرد خریدم. آن مقدار آرد را که خریده بودم، به فاطمه دادم و به او گفتم: این آردها را خمیر کن و نان بپز. فاطمه شروع به خمیر کردن آردها نمود. هنگامی که فاطمه، آردها را خمیر می‌کرد، موهای جلوی سرش به کناره‌های ظرف خمیر می‌خورد و این، از سختی زندگانی ما بود. به هر حال فاطمه، نان پخت. نزد رسول اکرم ص رفتم و موضوع را برایش بازگو کردم. آن حضرت ص فرمود: «از آن نان بخورید؛ زیرا رزقی است که خداوند به شما ارزانی داشته است».<sup>۲</sup>

۱- المعجم الکبیر، از طبرانی (1153)؛ فضائل الصحابه (858/2).

۲- کنز العمال (328/7)؛ المرتضی از ندوی، ص 41.

شعبی می گوید: علیؑ فرموده است: زمانی که با فاطمه دختر رسول الله ص ازدواج کردم، هیچ زیراندازی نداشتیم جز یک پوست گوسفند که فاطمه شبها، بر روی آن می خوابید و روز نیز، علوفه ی شترمان را در آن حمل می کردیم و هیچ خدمتگزاری هم نداشتیم.<sup>۱</sup>

مجاهد می گوید: علیؑ فرمود: یک بار، به شدت گرسنه شدم؛ به قصد یافتن کار به مزارع و کشتزارهای اطراف مدینه رفتم. زنی دیدم که مقداری خاک جمع کرده بود. حدس زدم که برای گل کردن آنها به آب نیاز دارد. نزدش رفتم و با او قرار گذاشتم که به ازای هر دلو آبی که برایش بیاورم، یک خرما به من بدهد. شانزده دلو آب برایش آوردم تا اینکه دستانم تاول زد. در قبال کاری که کرده بودم، شانزده دانه خرما گرفتم و سپس نزد رسول خدا ص رفتم و ماجرا را برایش بازگو نمودم. آن حضرت ص به همراه من از آن خرماها تناول فرمود.<sup>۲</sup>

این روایت، بیانگر وضعیت سخت و شدیدی است که پدر حسنؑ در مدینه گذراند؛ ما، می توانیم از این روایت، به روش شرعی رویارویی با سختی ها پی ببریم. چراکه علیؑ به دنبال کسب و کاری شرعی رفت تا از دسترنج خود، چیزی خریداری نماید و در انتظار این نشست که نیکوکاری پیدا شود و به او کمک کند. درس دیگری که می توان از این روایت آموخت، قدرت و نیروی تحمل در برابر سختی هاست؛ چنانچه علیؑ با وجودی که از گرسنگی رنج می برد و توان و نیرویش کاهش یافته بود، به آن کار سخت و طاقت فرسا تن داد. درس دیگری هم در این روایت وجود دارد که همان وفاداری به دوستان و از خود گذشتگی به خاطر آنان است. همانطور که علیؑ پس از کار طاقت فرسا، مزدش را نگه داشت و دلش نیامد که به تنهایی، خرماها را بخورد؛ بلکه نزد رسول اکرم ص رفت تا خرماها را با هم تناول کنند.<sup>۳</sup>

یکی از مهمترین آموزه های این ماجرا، این است که فقر یا ثروت انسان، نشان دهنده ی محبت یا عدم محبت خدا با بنده اش نیست؛ بلکه معیار و ملاک اصلی در این زمینه، خداترسی و تقوای پیشگی است که باید ملاک ارزیابی مردم باشد.

۱- کنز العمال (133/7)؛ المرتضی از ندوی، ص 41.

۲- صفة الصفوة (320/1)؛ الموسوعة الحديثية، مسند احمد (1135)؛ سندش منقطع و ضعیف است.

۳- التاریخ الإسلامی از حمیدی (49، 50، 19).

## 5- زهد و شکیبایی فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها

زندگانی علی بن ابی طالب<sup>ع</sup> بدور از هر گونه پیچیدگی و تکلف بود؛ هرچند که اسباب مادی و ظاهری رفاه و آسایش در آن یافت نمی شد. حکایتی که در سطور بعدی خواهیم خواند، سختی زندگی فاطمه رضی الله عنها و موضع رسول اکرم<sup>ص</sup> را در آن زمان نمایان می کند که دخترش فاطمه از او درخواست خدمتگزاری کرد تا در کارهای خانه به او کمک نماید. علی<sup>ع</sup> می گوید: فاطمه رضی الله عنها از سختی کار با آسیاب، شکایت داشت. در همین بحبوحه تعدادی اسیر نزد نبی اکرم<sup>ص</sup> آوردند؛ لذا فاطمه رضی الله عنها به خانه‌ی پیامبر رفت، ولی او را نیافت؛ بلکه عایشه رضی الله عنها را دید و خواسته‌اش را با او در میان گذاشت. هنگامی که نبی اکرم<sup>ص</sup> به خانه‌اش آمد، عایشه رضی الله عنها او را از آمدن فاطمه رضی الله عنها باخبر ساخت. ما، به رختخواب رفته بودیم که رسول اکرم<sup>ص</sup> نزد ما آمد. می خواستم برخیزم که فرمود: «بلند نشوید». آنگاه بین ما نشست، طوری که سردی قدمهایش را بر سینه‌ام احساس کردم و سپس فرمود: «آیا به شما، چیزی بهتر از خواسته‌تان نیاموزم؟ هرگاه به رختخواب رفتید، سی و چهار بار الله اکبر، و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله بگوئید؛ این، برای شما از خدمتکار بهتر است»<sup>۱</sup>.

این حکایت، برای ما روشن می سازد که رسول اکرم<sup>ص</sup> چگونه بحران‌های اقتصادی مدینه را از طریق اولویت بندی مشکلات و نیازهای اقتصادی اصحاب، حل و فصل می نمود. از این رو نیازهای اساسی اصحاب صفه را در رأس مسایل اقتصادی قرار می داد و از آنجا که نیاز علی و فاطمه رضی الله عنهما به خدمتگذار، چندان اساسی و هم‌ردیف مشکلات اهل صفه نبود، لذا راهکار دیگری برای آن ارائه نمود و رسیدگی به نیازهای اهل صفه را در اولویت قرار داد. پدر حسن<sup>ع</sup> یعنی علی بن ابی طالب<sup>ع</sup> این رهنمود رسول اکرم<sup>ص</sup> را آویزه‌ی گوشش کرد تا اینکه روزها، سپری شد و علی<sup>ع</sup>، امیر مؤمنان و خلیفه‌ی مسلمانان گردید. در آن زمان بود که آثار تربیت و رهنمود نبوی بر علی<sup>ع</sup> نمایان گردید و دامنش از دنیا و ظواهر فریبده‌ی آن، پاک ماند؛ هر چند گنج‌های زمین را در اختیار داشت. چرا که ذکر و یاد الله،

۱- صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی (3705)؛ صحیح مسلم، شماره‌ی (2728)؛ ترمذی، شماره‌ی (3408).

سراسر قلب و وجودش را در برگرفته و علی<sup>ع</sup> به این رهنمود نبی اکرم ص پایبندی کرده بود. خودش می گوید: «به خدا سوگند از آن زمان که رسول خدا ص این اذکار را به من یاد داد، آنان را ترک نکردم». یکی از یارانش پرسید: حتی شب صفین؟ فرمود: «آری، حتی شب صفین».<sup>۱</sup>

## 6 - محبت و غیرت رسول خدا ص نسبت به فاطمه رضی الله عنها

ثوبان<sup>ع</sup> می گوید: هرگاه رسول خدا ص رهسپار سفر می شد، آخرین کاری که در مدینه می کرد، این بود که نزد فاطمه رضی الله عنها می رفت و اولین کسی که رسول خدا ص پس از بازگشت از سفر، نزدش می رفت، فاطمه رضی الله عنها بود.<sup>۲</sup>

ابو ثعلبه ی خشنی می گوید: هرگاه رسول خدا ص از جنگ یا سفری بازمی گشت، ابتدا به مسجد می رفت و دو رکعت نماز می گزارد و سپس نزد فاطمه رضی الله عنها و آنگاه نزد همسرانش می رفت.<sup>۳</sup>

عایشه رضی الله عنها می گوید: «هیچ کسی را ندیدم که از لحاظ وقار و متانت در نشستن و برخاستن، همچون فاطمه به رسول خدا ص شبیه باشد». هرگاه فاطمه، نزد رسول خدا ص می رفت، آن حضرت ص برایش بلند می شد، او را می بوسید و او را کنار خود، می نشاند. همچنین هرگاه رسول اکرم ص نزد فاطمه رضی الله عنها می رفت، فاطمه برای پدر بزرگوارش برمی خاست، آن حضرت را می بوسید و ایشان را کنار خود می نشاند.<sup>۴</sup> در روایت دیگری آمده است که دست آن حضرت ص را می بوسید.<sup>۵</sup>

همین که عایشه رضی الله عنها، این حدیث را روایت می کند، بیانگر میزان محبت وی، به فاطمه ی زهرا رضی الله عنها می باشد؛ چنانچه او را در نشستن و برخاستن و در وقار و متانت، شبیه ترین شخص به رسول اکرم ص معرفی نمود.

۱- مسلم (2092/4).

۲- مسند احمد (275/5)؛ الدوحة النبویة، ص 56.

۳- الإستیعاب (376/4)؛ در سندش، ابوفروه راهوی است که ضعیف می باشد. الدوحة النبویة، ص 56.

۴- مسلم، شماره ی (2450)؛ صحیح سنن ابی داود، شماره ی (5217).

۵- سنن ابی داود (5217)؛ آلبانی، آن را در صحیح سنن ابی داود، صحیح دانسته است. (979/3).

اسامه بن زید<sup>ع</sup> می گوید: رسول خدا ص فرمود: (أَحَبُّ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيَّ فَاطِمَةُ)<sup>۱</sup> یعنی: «محبوب ترین فرد خانواده ام برای من، فاطمه است». باری علی<sup>ع</sup> تصمیم گرفت که بر سر فاطمه رضی الله عنها با دختر ابوجهل ازدواج نماید. رسول اکرم ص برای مردم سخنرانی کرد و ضمن سخنرانی اش، فرمود: (فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي)<sup>۲</sup> یعنی: «فاطمه، پاره‌ی تن من است؛ هر کس، او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است».

مسور بن مخرمه<sup>ع</sup> می گوید: از رسول خدا ص شنیدم که بر فراز منبر می فرمود: (إِنَّ هَاشِمَ ابْنَ الْمُغِيرَةِ اسْتَأْذَنُونِي أَنْ يَنْكِحُوا ابْنَتَهُمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَلَا أَذْنُ، ثُمَّ لَا أَذْنُ، ثُمَّ لَا أَذْنُ، إِلَّا أَنْ يَرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يَطْلُقَ ابْنَتِي وَ يَنْكِحَ ابْنَتَهُمْ، فَإِنَّمَا هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي، يَرِيبُنِي مَا أَرَابَهَا، وَ يُؤْذِنُنِي مَا آذَاهَا)<sup>۳</sup> یعنی: «خانواده‌ی هاشم بن مغیره، از من اجازه خواسته‌اند تا دخترشان را به ازدواج علی بن ابی طالب<sup>ع</sup> درآورند؛ من، اجازه نمی‌دهم؛ من، اجازه نمی‌دهم؛ من، اجازه نمی‌دهم مگر آنکه پسر ابوطالب بخواهد دختر مرا طلاق دهد و با دختر آنها ازدواج نماید. همانا فاطمه، پاره‌ی تن من است؛ هرآنچه، او را آشفته و بی‌قرار کند، مایه‌ی آشفتگی و بی‌قراری من است و هرآنچه، او را بیازارد، مرا آزار می‌دهد».

ترمذی رحمه الله به نقل از عبدالله بن زبیر<sup>ع</sup> آورده است: علی<sup>ع</sup> نامی از دختر ابوجهل به میان آورد؛ این موضوع، به رسول خدا ص رسید؛ فرمود: (إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنُنِي مَا آذَاهَا وَ يَتَعَبُنِي مَا أَتَعَبَهَا)<sup>۴</sup>

### فضایل فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها:

بریده<sup>ع</sup> می گوید: «از میان زنان، فاطمه برای رسول خدا ص از همه محبوب تر بود و از میان مردان، علی<sup>ع</sup>». این روایت با روایت عمرو بن عاص<sup>ع</sup> هیچگونه تعارضی ندارد. عمرو<sup>ع</sup> از

۱- مسند طيالسی (25/2).

۲- بخاری، حدیث شماره‌ی (3767).

۳- بخاری، شماره‌ی (5230).

۴- فضائل الصحابة (756/2)، شماره‌ی (1327) با سند صحیح.

۵- مستدرک حاکم، کتاب معرفة الصحابة (1559/3؛ حاکم، سندش را صحیح دانسته و ذهبی، با او موافقت کرده است.

رسول خدا ص پرسید: چه کسی را بیش از همه دوست دارید؟ آن حضرت ص فرمود: «عایشه را». پرسید از میان مردان؟ فرمود: «پدر عایشه را».<sup>۱</sup>

**توضیح:** منظور از روایت بریده T، این است که رسول خدا ص از میان زنان خاندانش، فاطمه و از میان مردان اهل بیت، علی T را بیش از همه دوست داشته است. ابن العربی در توضیح این حدیث می گوید: محبوب ترین شخص در نزد رسول خدا ص، ابوبکر بوده است. همچنانکه آن حضرت ص از میان همسرانش، عایشه؛ از میان زنان خانواده اش، فاطمه و از میان مردان خاندانش، علی T را بیش از همه دوست داشته است. بدین ترتیب، این احادیث، جمع می گردد و هیچ تعارضی میان آنها، به وجود نمی آید.<sup>۲</sup>

### 7- صداقت لهجه و راستگویی فاطمه رضی الله عنها

حاکم، با سندش روایت کرده که هرگاه ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها، فاطمه دختر پیامبر ص را به یاد می آورد، می گفت: «هیچ کسی ندیدم که همچون فاطمه، راست گفتار و دارای صداقت لهجه باشد، جز پدرش».<sup>۳</sup>

این فضیلت روشن و نمایانی از فاطمه ی زهراء رضی الله عنها است که ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها با عبارتی شیوا، آن را بیان می کند و فاطمه را در صداقت و راستگویی، شبیه ترین فرد به رسول اکرم ص معرفی می نماید.<sup>۴</sup>

### 8 - فاطمه، سردار و بانوی زنان دو جهان

احادیث صحیح بسیاری روایت شده مبنی بر اینکه فاطمه رضی الله عنها، بانوی بانوان دو جهان است. انس بن مالک T می گوید: رسول خدا ص فرمود: (حسبك من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد و آسیة امرأة فرعون)<sup>۵</sup> یعنی: «از میان زنان دنیا، چهار زن، از همه شایسته ترند: مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد ص و آسیه همسر فرعون».

۱- بخاری، شماره ی (4358).

۲- عارضة الأخوذی (247/13، 248)؛ العقيدة فی أهل البيت، ص 137.

۳- مستدرک (16/3)؛ حاکم. آن را بنابه شرط مسلم صحیح دانسته و ذهبی، با او موافقت نموده است.

۴- العقيدة فی أهل البيت، ص 136.

۵- فضائل الصحابة (255/2)، شماره ی 1325؛ آلبانی، آن را صحیح دانسته است؛ مشکاة (745/3).



ابوسعید خدری<sup>ع</sup> می گوید: رسول خدا ص فرمود: (فاطمة سيدة نساء أهل الجنة إلا ما كان من مريم بنت عمران) یعنی: «فاطمه، ارجمندترین بانوی اهل بهشت به استثنای مريم بنت عمران است». امام بخاری در باب فضایل فاطمه رضی الله عنها این حدیث را نقل نموده که رسول اکرم ص فرموده است: (فاطمة سيدة نساء أهل الجنة) یعنی: «فاطمه، والاترین بانوی بهشتی است».

### 9- فاطمه ی زهرا و میراث رسول خدا ص

عایشه ی صدیقه رضی الله عنها می گوید: فاطمه و عباس رضی الله عنهما نزد ابوبکر<sup>ع</sup> رفتند و سهم خود را از ارثیه ی رسول خدا ص خواستند؛ آنان، خواهان زمین آن حضرت ص از فدک و سهم ایشان از خیر بودند. ابوبکر<sup>ع</sup> در پاسخ فاطمه و عباس رضی الله عنهما فرمود: من از رسول خدا ص شنیدم که فرمودند: (لأنورث، ما تركنا صدقة، إنما يأكل آل محمد من هذا المال) یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی گذاریم؛ آنچه از خود می گذاریم، صدقه است؛ خانواده ی محمد(ص) فقط از این مال می خورند.»<sup>۱</sup>

به روایتی ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> فرمود: «من، عملی را که رسول خدا ص انجام می داده اند، ترک نمی کنم و آن را انجام می دهم؛ چرا که من از این می ترسم که اگر چیزی از رویه ی آن حضرت ص را رها کنم، گمراه شوم.»<sup>۲</sup>

در روایتی آمده است که: زنان رسول خدا ص پس از وفات آن حضرت ص قصد کردند تا عثمان بن عفان<sup>ع</sup> را نزد ابوبکر<sup>ع</sup> بفرستند و سهم خود را از میراث پیامبر اکرم ص درخواست کنند؛ عایشه ی صدیقه رضی الله عنها به آنان فرمود: مگر رسول خدا ص نفرموده است: (لأنورث، ما تركنا صدقة)؟ یعنی: «کسی از ما ارث نمی برد؛ آنچه ما پیامبران از خود می گذاریم، صدقه است.»<sup>۳</sup>

۱- بخاری، شماره ی 6726

۲- مسلم، حدیثی به همین مضمون (شماره ی 1759) آورده است.

۳- بخاری، شماره ی 6730؛ مسلم، شماره ی 1758

ابوهریره  $\tau$  می گوید: رسول خدا ص فرموده است: (لا یقتسم ورثتی دیناراً ما ترک بعد نفقة نسائی و مؤنة عاملی فهو صدقة)<sup>۱</sup> یعنی: «وارثان (بازماندگان) من، دیناری هم تقسیم نمی کنند؛ آنچه من، از خود به جای گذاشتم، بعد از نفقه‌ی همسرانم و پرداخت مزد کارگرانم، صدقه به شمار می رود».

احادیث صحیحی در این باب روایت شده و همه، این مضمون را در بردارد که کسی، از پیامبر ارث نمی برد. به همین خاطر ابوبکر صدیق  $\tau$  میراث رسول خدا ص را صدقه به حساب آورد تا از فرموده‌ی آن حضرت ص پیروی کرده باشد. او چنین فرموده است: «من، همان کاری را می کنم که رسول خدا ص کرده است و چیزی از آن را ترک نمی کنم»<sup>۲</sup> یا فرمود: «به خدا سوگند، کاری را که رسول خدا ص انجامش دادند، وانمی گذارم و انجامش می دهم»<sup>۳</sup> آن چه از این روایت معلوم می شود، این است که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها با شنیدن فرموده‌ی پدرش، قانع شد. [ابن قتیبہ رحمه الله می گوید: «کسی منکر این نسبت که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بر سر میراث رسول خدا ص با ابوبکر  $\tau$  اختلاف پیدا کرده است؛ چرا که آن بانوی بزرگوار از فرموده‌ی پدرش بی خبر بود که کسی از پیامبران ارث نمی برد و به همین سبب نیز گمان می کرد که همانند هر فرزندی که در میراث پدرش سهمی دارد، او نیز از پدرش (رسول گرامی ص) ارث می برد؛ اما با شنیدن فرموده‌ی رسول خدا ص قانع شد و دیگر سهمی از میراث رسول خدا ص نخواست»<sup>۴</sup> قاضی عیاض رحمه الله می گوید: «همین که فاطمه رضی الله عنها دلیل ابوبکر  $\tau$  را درباره‌ی میراث رسول خدا ص پذیرفت، نشان می دهد که در مورد ارث رسول خدا ص این اجماع صورت گرفته که میراث آن حضرت ص، حکم صدقه را دارد؛ فاطمه رضی الله عنها پس از شنیدن حدیث رسول خدا ص از خواسته اش برگشت و اصلاً ثابت نشده که او و یا کسی از فرزندان، پس از آن خواهان میراث رسول خدا ص شده باشند؛ علی مرتضی  $\tau$  در دوران خلافتش، عملکرد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را در پیش گرفت و میراث رسول خدا ص را تقسیم نکرد»<sup>۵</sup>.

۱- بخاری، شماره‌ی 6729.

۲- مسلم، شماره‌ی 1758.

۳- بخاری، شماره‌ی 6726.

۴- تأویل مختلف الحدیث، ص 189.

۵- نگاه کنبد به: شرح صحیح مسلم از نووی (12.318).

حماد بن اسحاق می گوید: «آنچه از روایات صحیح معلوم می شود، این است که عباس، فاطمه، علی و زنان رسول خدا ص خواهان سهم خود از میراث آن حضرت ص بودند؛ اما پس از آنکه ابوبکر  $\tau$  و عده ای از صحابه  $\tau$  گواهی دادند که بنا به فرموده ی رسول خدا ص کسی از ایشان ارث نمی برد، قانع شدند. علاوه بر این اگر رسول خدا ص چنین نمی فرمود که کسی، از ما ارث نمی برد، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حتماً میراث رسول خدا ص را تقسیم می کردند؛ چرا که سهم زیادی نصیب دخترانشان عایشه و حفصه رضی الله عنهما می شد. اما آنان، بنا به فرموده ی خود رسول خدا ص میراث آن حضرت ص را میان خانواده ی پیامبر ص و از جمله عایشه و حفصه رضی الله عنهما تقسیم نکردند. اگر بنا، بر آن بود که کسی از رسول خدا ص ارث ببرد، این افتخار بیش از همه از آن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بود که دخترانشان، از وارثان آن حضرت ص بودند.»<sup>1</sup>

اینکه برخی روایت کرده اند که فاطمه رضی الله عنها پس از درخواست ارثش، بر ابوبکر  $\tau$  خشم گرفت و تا پایان حیاتش با او سخن نگفت، به دلایل زیر، غیرممکن است:

1- بیهقی از طریق شعبی چنین روایت کرده است: ابوبکر  $\tau$  به عیادت فاطمه رفت؛ علی  $\tau$  به فاطمه رضی الله عنها گفت: «ابوبکر  $\tau$  اجازه می خواهد که برای احوال پرسی نزدت بیاید.» فاطمه رضی الله عنها گفت: «تو دوست داری به او اجازه بدهم؟» علی  $\tau$  فرمود: «آری.» فاطمه رضی الله عنها ابوبکر  $\tau$  را به حضور پذیرفت؛ ابوبکر  $\tau$  به حضور فاطمه رضی الله عنها رفت و کوشید تا رضایت فاطمه را جلب کند (و قانعش نماید که درباره ی ارث رسول خدا ص به حق عمل کرده است) و چنین نیز شد.<sup>2</sup> [چگونه امکان دارد که فاطمه رضی الله عنها تا پایان عمرش با ابوبکر  $\tau$  سخن نگفته باشد؟! مگر نه این است که ابوبکر صدیق  $\tau$  فرموده است: «به خدا سوگند که من، نزدیکان رسول خدا ص را از پیوند با نزدیکان خود بیشتر دوست دارم!»<sup>3</sup> آنچه ابوبکر  $\tau$  در مورد میراث رسول خدا ص انجام داد، پیروی و اتباع از فرموده ی رسول خدا ص بود.<sup>4</sup> ابن کثیر رحمه الله می گوید: سند این روایت، قوی و خوب است و از

۱- البدایة و النهایة (252/5 و 253)؛ مطالب داخل [] را عیناً از کتاب سیرت ابوبکر، نوشته ی صلابی و ترجمه ی اینجانب نقل کردم تا موضوع مورد بحث، روشن تر گردد. (مترجم).

۲- السنن الکبری از بیهقی (301/6)؛ أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ، ص 109

۳- بخاری، شماره ی 4036

۴- العقیده فی اهل البیت بین الإفراط و التفريط، از دکتر سالم سحیمی، ص 291

ظاهر آن، چنین برمی آید که شعبی، این ماجرا را از شخص علی<sup>۱</sup> شنیده و یا این خبر، از کسی به شعبی رسیده که آن را از علی<sup>۲</sup> دریافت نموده است.<sup>۱</sup> بدین سان روشن می گردد که هیچ کدورتی میان فاطمه رضی الله عنها و ابوبکر صدیق<sup>۳</sup> نبوده و اگر هم در ابتدا مسأله ای میان آنها وجود داشته، برطرف گردیده و فاطمه رضی الله عنها در حالی دار فانی را وداع گفته که از ابوبکر<sup>۴</sup> راضی بوده است. بنابراین کسی نمی تواند ادعا کند که دوستدار فاطمه ی زهرا است مگر آنکه از افرادی که فاطمه ی زهراء رضی الله عنها از آنان راضی بوده، خرسند باشد.<sup>۲</sup>

این روایت، با آنچه که عایشه رضی الله عنها روایت کرده، هیچ تعارضی ندارد؛ عایشه ی صدیقه رضی الله عنها می گوید: فاطمه رضی الله عنها برای ابوبکر<sup>۵</sup> پیام فرستاد و سهم خود را از ارثیه ی رسول خدا ص در خواست نمود؛ او، خواهان زمین آن حضرت ص از فدک و سهم ایشان از خیبر بود. ابوبکر<sup>۶</sup> در پاسخ فاطمه رضی الله عنها فرمود: من از رسول خدا ص شنیدم که فرمودند: (لأنورث، ما ترکنا صدقة، إنما يأکل آل محمد من هذا المال) یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی گذاریم؛ آنچه از خود می گذاریم، صدقه است؛ خانواده ی محمد (ص) فقط از این مال می خورند.» ابوبکر<sup>۷</sup> در پاسخ این درخواست گفت: هیچ تغییری در وضعیت صدقه ی بجای مانده از رسول خدا ص ایجاد نمی کنم و حتماً همان کاری را انجام می دهم که رسول خدا ص کرده است و چیزی از آن را ترک نمی کنم». بدین ترتیب ابوبکر<sup>۸</sup> از فدک و خیبر، چیزی به فاطمه نداد و به همین سبب فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر<sup>۹</sup> آزرده خاطر شد و با او قهر نمود و تا پایان عمرش با وی سخن نگفت.<sup>۳</sup> عایشه رضی الله عنها، این ماجرا را بر اساس میزان خبری که از این موضوع داشته، روایت نموده و حدیث شعبی، نتیجه و برآمده از آگاهی بیشتر در این زمینه است که بیانگر ملاقات ابوبکر<sup>۱۰</sup> با فاطمه رضی الله عنها و سخن گفتن با او و جلب رضایت وی می باشد. گزارش عایشه رضی الله عنها، موضوع جلب رضایت فاطمه را منتفی می داند و بر عکس، روایت شعبی، ثابت می کند که فاطمه رضی الله عنها از ابوبکر<sup>۱۱</sup> خرسند شده و سپس در گذشته است. گفتنی است: علما، سخنی را که دال بر ثبوت است، بر قولی که بر نفی دلالت می نماید، مقدم می دانند؛ زیرا احتمال ثبوت، بیشتر

۱- البدایة و النهایة (5/253)

۲- الإلتصار للصحب و الآل، ص 434.

۳- بخاری، شماره ی 4240.

می‌باشد تا عدم ثبوت که ممکن است ناشی از بی‌خبری راوی باشد؛ بویژه درباره‌ی این موضوع که همین‌طور نیز به نظر می‌رسد. چراکه عیادت ابوبکر ع از فاطمه رضی الله عنها یک مسأله‌ی کاملاً عادی بوده و با توجه به شرایط دینی و اجتماعی آن روزگار مسأله‌ی عجیبی به نظر نمی‌رسیده که نگاه عموم مردم را به خود معطوف نماید و یا خبرش در میان مردم، شایع شود و همگان، از آن اطلاع یابند. عیادت از بیمار، یک امر کاملاً عادی است که در این مورد نیز مردم، بدون آنکه به آن حساسیت ببخشند، از زاویه‌ی یک مسأله‌ی معمولی به آن نگریسته و هیچ ضرورتی برای نقل آن ندیده‌اند. فاطمه، اساساً از روی قصد با ابوبکر ع ترک سخن ننموده و امثال او، خیلی فراتر از این هستند که به فرموده‌ی رسول اکرم ص در مورد حرام بودن ترک سخن با برادر مسلمانان، بی‌توجهی نمایند. بنابراین عدم سخن گفتن فاطمه رضی الله عنها با ابوبکر ع کاملاً طبیعی و برخاسته از عدم ضرورت بوده است.<sup>۱</sup>

قرطبی در توضیح حدیث عایشه رضی الله عنها می‌گوید: غم جانسوز وفات رسول اکرم ص فاطمه رضی الله عنها را به خود مشغول نموده و خانه‌نشینی کرده بود؛ از این رو عایشه از آن به قهر کردن فاطمه با خلیفه تعبیر نمود. حال آنکه رسول اکرم ص فرموده است: (لا یحل لمسلم أن یهجر أخاه فوق ثلاث)<sup>۲</sup> یعنی: «برای هیچ کس جایز نیست که بیشتر از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر نماید». فاطمه رضی الله عنها بیش از هر کسی از حلال و حرام، آگاه بود و بیش از همه از مخالفت با فرمان رسول اکرم ص اجتناب می‌نمود. بنابراین امکان ندارد از کسی که پاره‌ی تن رسول خدا ص و ارجمندترین بانوی زنان بهشت است، چنین عملی سر بزنند.<sup>۳</sup>

۲- فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها در غم جانسوز وفات پدر بزرگوارش بود؛ مصیبتی که با رحلت برگزیده‌ترین بنده‌ی خدا، تمام مصایب را کوچک و ناچیز می‌نمود. در چنان موقعیتی که غم و اندوه، فاطمه رضی الله عنها را دربر گرفته بود و به خاطر بیماری، توان برخاستن از بستر را نداشت، کاملاً عادی بود که نتواند همچون گذشته بانشاط و فعال باشد؛ علاوه بر این خلیفه‌ی بزرگوار نیز مشغول سامان‌دهی به امور مسلمانان و جنگ با مرتدان بود؛

۱- الإلتصار للصحیح و الآل، ص 434.

۲- بخاری، شماره‌ی 6077

۳- المفهم (73/12).

فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها می دانست که به زودی به پدرش می پیوندد؛ او بنا به فرموده‌ی رسول خدا ص خبر داشت که نخستین فرد خانواده خواهد بود که رخت سفر از دنیا می بندد و به دیار باقی می رود. قطعاً در چنین شرایطی، کسی به دنیا نمی اندیشد تا چه رسد به فاطمه‌ی زهرا که بخواهد به خاطر دنیا با کسی قهر کند! هیچ روایتی دال بر این نیست که ابوبکر و فاطمه رضی الله عنهما همدیگر را دیده و به هم سلام نکرده باشند. آری بنا به دلایلی که گفتیم، فاطمه رضی الله عنها ناگزیر شد خانه نشین شود که به همین سبب برخی، آن را به اختلاف وی با ابوبکر<sup>۲</sup> در مورد فدک مرتبط دانسته و از آن چنین تعبیر کرده اند که فاطمه با ابوبکر<sup>۲</sup> قهر نموده و بر او خشم گرفته است.<sup>۱</sup>

[علاوه بر این تاریخ، نشان می دهد که ابوبکر صدیق<sup>۲</sup> در دوران خلافتش، بی آنکه بنا به فرموده‌ی رسول خدا ص احکام میراث را در اموال فدک یا باقیمانده‌ی خمس خیر اجرا کند، حق خانواده‌ی پیامبر<sup>ص</sup> (اهل بیت) را از این اموال می داده است. از محمد بن علی بن حسین (امام محمد باقر) و هم چنین از زید بن علی چنین روایت شده که آن ها گفته اند: «از سوی ابوبکر<sup>۲</sup> هیچ ستمی به پدرانمان نشده و هیچ حقی از ایشان پایمال نگردیده است.»<sup>۲</sup>

## 10- وفات فاطمه‌ی زهرا

یکی از دلایلی که نشان می دهد روابط ابوبکر صدیق<sup>۲</sup> با فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بسیار محکم و استوار بوده، این است که همسر ابوبکر<sup>۲</sup> یعنی اسماء بنت عمیس رضی الله عنها در دوران بیماری فاطمه‌ی زهرا از ایشان پرستاری می کرد و تا واپسین لحظات حیات نبی مکرم اسلام ص در کنار او بود و در غسل و خاکسپاری وی مشارکت داشت. علاوه بر اسماء، شخص علی مرتضی<sup>۲</sup> نیز از فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها پرستاری می کرد و همسر ابوبکر صدیق<sup>۲</sup> نیز در امر پرستاری از فاطمه رضی الله عنها با او همکاری می نمود. فاطمه رضی الله عنها در مورد چگونگی کفن و دفن و خاکسپاری خود، سفارش هایی به اسماء نمود که اسماء نیز آنها را اجرا کرد. فاطمه رضی الله عنها به اسماء رضی الله عنها فرمود: «من، این را خیلی بد می دانم که هنگام خاکسپاری زنان، فقط پارچه ای روی آنها می اندازند و بدین

۱- أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ، ص 108

۲- شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه؛ نگاه کنید به: المرتضی از ابوالحسن ندوی، ص 90 و 91. پیشتر یادآوری کردم که عبارت داخل [] برگرفته از کتاب سیرت ابوبکر، نوشته‌ی صلابی و ترجمه‌ی اینجانب می باشد. (مترجم).

ترتیب خوب پوشیده نمی‌شوند و اندام آنها قابل تشخیص می‌باشد». اسماء گفت: «ای دختر رسول‌خدا! آیا می‌خواهی چیزی به تو نشان دهم که در حبشه دیدم؟» آنگاه اسماء رضی الله عنها درخواست کرد تا تعدادی شاخه‌ی تر خرما بیاورند و سپس آنها را خم داد و روی آنها پارچه انداخت. فاطمه رضی الله عنها فرمود: «این، چقدر خوب و زیباست؛ بدین ترتیب زن و مرد از هم تشخیص داده می‌شوند (و برای میت زن، پوشش کافی ایجاد می‌گردد)».<sup>۱</sup>

ابن عبدالبر می‌گوید: «فاطمه رضی الله عنها نخستین زنی است که در اسلام، جنازه‌اش را بدین ترتیب پوشاندند و پس از او، جنازه‌ی زینب بنت جحش رضی الله عنها را نیز به همین صورت پوشاندند».

ابوبکر<sup>ع</sup> همواره از علی<sup>ع</sup> احوال فاطمه رضی الله عنها را می‌پرسید و بر خلاف پندار برخی، جویای حال وی بود. در دوران بیماری فاطمه رضی الله عنها، علی<sup>ع</sup> در مسجد مشغول نماز بود. پس از آنکه نمازش، به پایان رسید، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نزدش رفتند و گفتند: «حال دختر رسول‌خداص چطور است؟» علاوه بر این ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> از همسرش اسماء رضی الله عنها نیز حال فاطمه‌ی زهراء را می‌پرسید؛ پیشتر گفتیم که اسماء، پرستار فاطمه بود و در دوران بیماریش، با تمام وجود از او پرستاری می‌نمود. روزی که فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها از دنیا رفت، تمام مردان و زنان مدینه گریستند و همچون روز وفات رسول‌خداص غم و اندوه، فضای شهر را پر کرد. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برای عرض تسلیت نزد علی<sup>ع</sup> رفتند و از او خواستند که آنها را برای نماز جنازه جلو نکند.<sup>۲</sup> گویا آن دو بزرگوار، تاب چنان مصیبتی را نداشتند و در توان خود نمی‌دیدند که نماز جنازه‌ی دختر رسول اکرم ص را امامت دهند.

فاطمه‌ی زهراء رضی الله عنها شش ماه پس از رحلت رسول اکرم ص در شب سه‌شنبه سوم رمضان سال 11 هجری وفات نمود؛ از علی بن حسین رضی الله عنهما چنین روایت شده که: «فاطمه رضی الله عنها بین نماز مغرب و عشاء وفات نمود؛ ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوف<sup>ع</sup> در آنجا حضور داشتند. هنگامی که جنازه‌اش را برای نماز گذاشتند، علی<sup>ع</sup> از ابوبکر<sup>ع</sup> خواست تا برای نماز جنازه جلو شود. ابوبکر<sup>ع</sup> فرمود: «ابوالحسن!

۱- الإستیعاب (378/4).

۲- الشیعة و أهل البيت، ص 77؛ کتاب سلیم بن قیس، ص 255.

تو خود حضور داری.» علی  $\tau$  گفت: «آری؛ ولی به خدا سوگند که کسی جز تو بر فاطمه رضی الله عنها نماز نمی گزارد.» ابوبکر  $\tau$  نماز جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها را امامت داد و فاطمه رضی الله عنها شبانگاه به خاک سپرده شد. در روایتی آمده است: ابوبکر  $\tau$  بر جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارد و چهار تکبیر گفت.<sup>۱</sup> البته روایت ارجح همان است که امام مسلم رحمه الله روایت کرده که علی بن ابی طالب  $\tau$  بر جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارده است.<sup>۲</sup>

[رابطه‌ی ابوبکر صدیق  $\tau$  با اهل بیت و خاندان رسول خداص، چنان رابطه‌ی دوستانه و احترام آمیزی بوده که هم زیننده‌ی ابوبکر  $\tau$  می‌باشد و هم شایسته‌ی اهل بیت. رابطه‌ی دوستانه‌ی علی و ابوبکر رضی الله عنهما دوطرفه بوده و برپایه‌ی همین دوستی، علی  $\tau$  یکی از فرزندان را ابوبکر نامیده است.<sup>۳</sup> علاوه بر این علی مرتضی  $\tau$  پس از وفات ابوبکر صدیق  $\tau$ ، سرپرستی محمد بن ابی بکر را بر عهده گرفت و او را همانند فرزندش سرپرستی کرد...<sup>۴</sup>] اینکه برخی گفته‌اند: فاطمه رضی الله عنها به علی  $\tau$  وصیت نمود که هیچ یک از کسانی که به او ستم کرده و حقش را خورده‌اند، در خاکسپاریش حضور نداشته باشد، روایت دروغ و بی‌اساسی است.

#### شعری از اقبال لاهوری در مورد فاطمه‌ی زهرا:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز	از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین	آن امام اولین و آخرین
آنکه جان در پیکر گیتی دمید	روزگار تازه آیین آفرید
پادشاه و کلبه‌ای، ایوان او	یک حسام و یک زره سامان او
مادر آن مرکز پرگار عشق	مادر آن کاروان سالار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم	حافظ جمعیت خیر الامم
تا نشیند آتش پیکار و کین	پشت پا زد بر سر تاج و نگین

۱- المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص 94؛ الطبقات الکبری (29/7).

۲- مسلم، شماره‌ی 1759

۳- المرتضی از ندوی، ص 98

۴- نگاه کنید به: المرتضی از ندوی، ص 98



وان دگر مولای ابرار جهان	قوت بازوی احرار جهان
در نوای زندگی سوز از حسین	اهل حق حریت آموز از حسین
سیرت فرزندها از امهات	جوهر صدق و صفا از امهات
مزرع تسلیم را حاصل بتول	مادران را اسوهی کامل بتول
بهر محتاجی دلش آنگونه سوخت	با یهودی چادر خود را فروخت
نوری و هم آتشی فرمانبرش	گم رضایش در رضای شوهرش
آن ادب پروردهی صبر و رضا	آسیاگردان و لب قرآن سرا
گریه های او ز بالین نیاز	گوهر افشاندی بدامان نماز
اشک او برچید جبریل از زمین	همچو شبنم ریخت بر عرش برین
رشته ی آیین حق زنجیر پاست	پاس فرمان جناب مصطفی است
ورنه گرد تربتش گردیدمی	سجده ها بر خاک او پاشیدمی!



## مبحث سوم

### جایگاه و منزلت حسنؑ در نزد رسول خداص

رسول اکرم ص از ولادت حسن بن علیؑ خیلی شادمان گشت. آن حضرت ص حسنؑ را بغل می کرد، او را نوازش می نمود و او را به سوی خود صدا می زد تا وی را در آغوش بگیرد و با او بازی کند. حسنؑ در دامان پیامبر اکرم ص و تحت نظر و توجه ایشان پرورش یافت. آن حضرت ص او را از لحاظ تربیتی مورد ملاحظه قرار داد و بدین سان حسنؑ علاوه بر شباهت ظاهری به رسول اکرم ص در رفتار و منش نیز شبیه آن حضرت ص بود. آری! حسنؑ، از جایگاه و محبت ویژه ای نزد جدّ بزرگوارش برخوردار بود؛ نه فقط از آن جهت که او، نوهی رسول اکرم ص بود؛ بلکه بدین خاطر که در وجود حسنؑ ویژگی های نیک، اخلاق والا و تواضع و فروتنی موج می زد. اینک به بررسی احادیث و همچنین مواردی می پردازیم که جایگاه و منزلت ویژه ی حسنؑ در نزد پیامبر اکرم ص را نمایان تر می سازد.

#### مهر و محبت رسول خداص به حسنؑ

1- ابوهریرهؓ می گوید: رسول خداص فرمود: (من أحب الحسن و الحسين فقد أحبني، و من أبغضهما فقد أبغضني)<sup>۱</sup> یعنی: «هر کس دوستدار حسن و حسین است، در واقع مرا دوست دارد و هر کس با این دو، بغض و دشمنی ورزد، با من دشمنی ورزیده است».

2- عبدالله بن مسعودؓ می گوید: رسول اکرم ص نماز می خواند و حسن و حسین رضی الله عنهما روی پشت آن حضرت ص می رفتند تا اینکه مردم، آنها را دور کردند. رسول خداص فرمود: «کاری با آنها نداشته باشید؛ پدر و مادرم، فدای این دو؛ هر کس، مرا دوست دارد، باید این دو را نیز دوست داشته باشد»<sup>۲</sup>.

3- ابوهریرهؓ می گوید: رسول خداص فرمود: (اللهم إني أحبه فأحبه و أحب من يحبه)<sup>۳</sup> یعنی: «بار خدایا! من، حسن را دوست دارم؛ پس تو نیز او و دوستداران او را دوست بدار».

---

۱- سنن نسائی، شماره ی 8168؛ شیخ عثمان خمیس در کتاب الأحادیث بشأن السبطین، ص 312، این حدیث را حسن لذاته دانسته است.

۲- احادیث بشأن السبطین، عثمان خمیس، ص 293؛ حدیث، حسن است.

۳- مسند احمد (249، 331/2)، با سند صحیح

ابوهریره  $\tau$  می گوید: هیچ گاه نشد که حسن  $\tau$  را نبینم و از چشمانم، اشک سرازیر نشود.<sup>۱</sup>  
 4- براء بن عازب  $\tau$  می گوید: حسن بن علی  $\tau$  را بالای دوش رسول اکرم ص دیدم؛ در آن حال رسول خدا ص می فرمود: (اللهم انی أحبه فأحبه)<sup>۲</sup> یعنی: «بار خدایا! من، حسن را دوست دارم؛ پس تو هم او را دوست بدار».

5- علی  $\tau$  می گوید: رسول خدا ص دست حسن و حسین رضی الله عنهما را گرفت و فرمود: (من أحبّ هذین و أباهما و أمّهما کان معی فی درجتی یوم القيامة)<sup>۳</sup> یعنی: «هر کس مرا و این دو را و پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز قیامت همراه من خواهد بود». ترمذی رحمه الله بدین شکل روایت کرده که در بهشت، با من خواهد بود.

6- یعلی بن مره می گوید: حسن و حسین به سمت رسول خدا ص با یکدیگر مسابقه می دادند؛ یکی از آنها زودتر از دیگری به آن حضرت ص رسید. رسول خدا ص دست مبارکش را به گردن او انداخت و او را در آغوش گرفت و یکایک آنها را بوسید و سپس فرمود: (إنّی أحبّهما فأحبّوهما. أیّها الناس، الولد مبخلة مجبنة)<sup>۴</sup> یعنی: «من، این دو را دوست دارم؛ شما نیز آنها را دوست بدارید. ای مردم! فرزند، مایه ی بخل و ترس والدین است».

7- اسرائیل می گوید: از رسول خدا ص شنیدم که فرمود: (من أحبّ الحسن و الحسین فقد أحبّنی و من أبغضهما فقد أبغضنی)<sup>۵</sup> یعنی: «هر کس، حسن و حسین را دوست بدارد، به راستی که مرا دوست دارد و هر کس با آنها دشمنی و کینه داشته باشد، با من کینه و دشمنی ورزیده است».

8- زهیر بن اقرم می گوید: شخصی از قبیله ی ازد گفت: از رسول خدا ص شنیدم که درباره ی حسن بن علی  $\tau$  فرمود: (من أحبّنی فلیحبه؛ فلیبلغ الشاهد منکم الغائب) یعنی «هر کس، مرا دوست دارد، باید حسن را هم دوست داشته باشد؛ آن دسته از شما که حضور

۱- الدوحة النبویة الشریفة، ص 74.

۲- صحیح مسلم، شماره ی (2422).

۳- روایت احمد؛ ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حدیثی غریب دانسته است. مسند احمد (77/1)؛ سند ترمذی، شماره ی 3734؛ سیر أعلام النبلاء (254/3).

۴- مسند احمد (172/4)؛ سنن ابن ماجه، شماره ی 3666؛ بوصیری در الزوائد گفته است: سندش، صحیح است و راویان آن، ثقه می باشند؛ نگا: سیر أعلام النبلاء (255/3).

۵- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص 215؛ مسند احمد (288/5)؛ تاریخ دمشق (26/14).

دارند، به کسانی که حضور ندارند، برسانند». آن شخص می گوید: اگر خواسته‌ی رسول خداص نبود، این حدیث را برای شما نقل نمی کردم.<sup>۱</sup>

9- اسامه بن زید<sup>ع</sup> می گوید: رسول خداص مرا می گرفت و روی پایش می نشاند و حسن<sup>ع</sup> را هم روی پای دیگرش می نشاند و می فرمود: (اللهم إني أرحمهما فارحمهما)<sup>۲</sup> یعنی: «بار خدایا! من به این دو مهر می ورزم؛ تو نیز این دو را مشمول رحمت خویش قرار بده».

10- ابوهریره<sup>ع</sup> می گوید: اقرع بن حابس نزد رسول خداص رفت و آن حضرت ص را دید که حسن یا حسین را می بوسید. وی، به رسول خداص گفت: او را می بوسی؟! من، ده فرزند دارم و هیچ یک از آنان را نمی بوسم. رسول خداص فرمود: (إنّهُ من لا یرحم لا یرحم)<sup>۳</sup> یعنی: «کسی که مهر و محبت نکند، مشمول محبت و رحمت قرار نمی گیرد».

11- معاویه بن ابوسفیان<sup>ع</sup> می گوید: رسول خداص زبان یا لبهای حسن<sup>ع</sup> را در دهان مبارکش گرفته بود و می مکید؛ براستی زبان یا لبهایی که رسول خداص آن را مکیده باشد، هرگز عذاب نمی شود.<sup>۴</sup> اینکه معاویه<sup>ع</sup> چنین حدیثی را روایت می کند، بیانگر محبت وی به حسن<sup>ع</sup> می باشد.

12- ابوعباس می گوید: رسول خداص حسن بن علی<sup>ع</sup> را روی شانه اش گذاشته بود. شخصی گفت: «بچه! سوار عجب مرکبی شده‌ای!» رسول اکرم ص فرمود: «او نیز عجب سوارکاری است!».<sup>۵</sup>

13- جابر<sup>ع</sup> می گوید: نزد رسول خداص رفتم. دیدم که آن حضرت ص در حالت چهار دست و پا، حسن و حسین رضی الله عنهما را روی پشتش سوار کرده بود و آنها را در خانه، به این و آن طرف می برد و می فرمود: (شتر شما، چه شتر خوبی است و شما هم چه بارهای خوبی هستید).<sup>۶</sup>

۱- مستدرک (173، 174/3)؛ سیر أعلام النبلاء (253، 254/3)، با سند صحیح.

۲- الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان (415/15)؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص 216.

۳- مسلم، شماره‌ی 2318.

۴- مسند احمد (93/4) با سند حسن؛ سیر أعلام النبلاء (259/3).

۵- الشریعة، از آجری با سند ضعیف (2160/5).

۶- همان.

14- ابوهریره ع می گوید: با رسول خدا ص نماز می گزاردیم. وقتی آن حضرت ص به سجده می رفت، حسن و حسین رضی الله عنهما روی پشتش می رفتند و چون رسول اکرم ص به سجده می رفت، آن دو همین کار را می کردند تا اینکه رسول خدا ص نمازش را به پایان رساند.<sup>۱</sup>

15- بریده ع می گوید: رسول خدا ص در حال سخنرانی بود که حسن و حسین رضی الله عنهما در حالی که پیراهن قرمز پوشیده بودند و در حال راه رفتن، تعادل نداشتند و سکندری می خوردند، آمدند. رسول خدا ص از منبر پایین آمد و آن دو را با خود، بالای منبر برد و فرمود: «واقعاً خدای متعال، راست گفته است که:

﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ (تغابن: ۱۶)

«همانا اموال و فرزندان شما، فتنه و مایه‌ی آزمایش شما هستند».

و سپس افزود: «به این دو طفل نگاه کردم که راه می رفتند و سکندری می خوردند؛ لذا نتوانستم صبر کنم و بدین ترتیب سخنانم را بریدم و آن دو را با خود بالای منبر آوردم».<sup>۲</sup>

۱۶- ابوهریره ع می گوید: یک روز همراه رسول خدا ص به بازار بنی قینقاع رفتم؛ نه من چیزی می گفتم و نه آن حضرت ص چیزی به من می گفت. پس از آن، بازگشت و به خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها رفت و فرمود: «آیا بچه، آنجاست؟ آیا بچه آنجاست؟» منظورش، حسن ع بود. به گمانم مادرش او را نگه داشته بود تا او را بشوید و گردنبندی بر گردنش بیندازد. مدت زیادی نگذشت که حسن ع با شتاب و دوان دوان آمد و بدین ترتیب رسول خدا ص و حسن ع دست به گردن هم انداختند.<sup>۳</sup>

17- باری ابوهریره ع حسن ع را در یکی از کوچه‌های مدینه دید و به او گفت: پدرم، فدایت؛ شکمت را برهنه کن تا آن را ببوسم؛ همانگونه که رسول خدا ص را دیدم که شکمت را می بوسید. حسن ع شکمش را برهنه کرد و ابوهریره ع نافش را بوسید.<sup>۴</sup>

۱- الشریعه از آجری (2160/5)؛ محمد بن عیسی بن حیان مدائنی، جز راویان آن می باشد که دارقطنی، او را ضعیف و متروک دانسته است.

۲- الشریعه از آجری (2162/5).

۳- صحیح مسلم.

۴- مستدرک (163/3)؛ حاکم، آن را صحیح دانسته و ذهبی، با او موافقت نموده است.

18- سلمة بن اکوع<sup>ع</sup> می گوید: رسول خدا ص و حسن و حسین، بر استر شهبای<sup>۱</sup> آن حضرت ص سوار بودند؛ یکی، جلوی رسول خدا ص و دیگری پشت سر آن حضرت ص؛ افسار استر را گرفتم و آنها را به خانه ی رسول اکرم ص بردم.

همه ی پدران باید از این چشمه ی روان، محبت و مهرورزی به فرزندان شان را بیاموزند. چشمه ی جوشانی که سرشار از رهنمود نبوی برای بیان کیفیت مهرورزی آن حضرت ص به نوازش حسن<sup>ع</sup> می باشد؛ رهنمودهای ارزشمندی که چگونگی پرورش روحی و روانی کودک و شکل دهی شخصیتش را به تصویر می کشد و به این پرسش مهم پاسخ می دهد که چگونه می توانیم احساس و عاطفه ی کودک را بنا نهیم و حق و حقوق عاطفی او را ادا کنیم تا آینده ای درخشان داشته باشد؟ احادیث مذکور، مجموعه ای از زیرساختها و اصول تربیتی را ارائه می دهد که با عملی کردن آنها، می توان در مسیر درست و روشن گام نهاد:

### 1- بوسیدن کودکان و مهرورزی به آنان:

بوسیدن کودک، نقش بسزایی در برانگیختن احساسات و عواطف وی دارد و باعث فروکش کردن هیجانها و اضطرابهای درونی او و در نتیجه آرامش روحی و روانی وی می گردد؛ همچنین، بوسیدن کودک، ارتباط قوی و استواری مبتنی بر محبت و علاقه به یکدیگر را در میان کوچک و بزرگ برقرار می سازد و مهر و محبت قلبی نسبت به فرزند را هویدا می سازد و نشان دهنده ی تواضع و فروتنی بزرگسالان برای کوچکترها می باشد. آری؛ بوسیدن کودک، نور درخشانی است که به قلب کودک، گرما و درخشندگی می بخشد و به او شرح صدر می دهد و به رشد شخصیت وی در عرصه های اجتماعی و ارتباط با هموعانش کمک می نماید. بوسیدن کودک، افزون بر تمام این مزایا و فضایل، سنت رسول اکرم ص نیز می باشد.<sup>۲</sup> خلاصه اینکه محبت و مهرورزی به کودکان، یکی از صفات ارزنده و والای رسول خدا ص و بلکه شاهراه ورود به بهشت و دستیابی به رضایت الهی است.

### 2- شوخی و بازی با کودکان:

۱- گویا از آن جهت به استر رسول خدا ص شهباء می گفته اند که سفید، بوده است. (مترجم)

۲- منهج التربية الإسلامية للطفل، ص 179.

شماری از احادیثی که پیشتر بیان شد، نشان دهنده‌ی شوخی کردن و بازی نمودن رسول خدا ص با حسن  $\text{ع}$  و همچنین نحوه‌ی برخورد با کودک از طریق به آغوش گرفتن یا خنداندن وی بود. صحابه  $\text{ؓ}$  نیز رویه‌ی رسول خدا ص در برخورد با کودکان را در پیش گرفتند و همچون آن حضرت ص با آنها شوخی و بازی می‌کردند. چنانچه عمر  $\text{ع}$  می‌گوید: «چه زیباست که مرد، در خانه‌اش همانند یک بچه رفتار کند؛ یعنی در صحبت و گشاده‌رویی و خوش اخلاقی و شوخی با کودکان، همانند خودشان عمل نماید». رسول خدا ص همواره با حسن و حسین رضی الله عنهما بازی می‌کرد. طرز رفتار رسول خدا ص با کودکان، از طریق بازی و شوخی، نیاز روحی و روانی آنها را اشباع و تغذیه می‌کرد و بدین سان رفتار آن حضرت ص با کودکان بدور از هر گونه جفاکاری و خشونت و بی‌توجهی به حقوق آنان بود.<sup>۱</sup>

### 3- هدیه دادن:

هدیه دادن، آثار و پیامدهای خوشایندی در روح و روان عموم انسان‌ها دارد و این اثرگذاری، بر روح و روان کودکان، بیشتر است. رسول اکرم ص اهمیت این کار مهم و اساسی را در شکل‌دهی روح و روان کودک و جهت دادن به آن و نیز رشد و پرورش آن، بیان نموده است. چنانچه پیشتر درباره‌ی هدیه‌ای که رسول خدا ص به دخترخاله‌ی حسن بن علی  $\text{ع}$  یعنی امامه بنت ابوالعاص داد، سخن گفتیم. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نجاشی، مقداری زیورآلات به رسول اکرم ص هدیه نمود که در میان آنها، انگشتری وجود داشت که نگینش، حبشی بود. رسول خدا ص آن را گرفت و هیچ علاقه‌ای به آن نداشت؛ آنگاه آن را برای دختر زینب، یعنی امامه فرستاد و گفت: «ای دخترم! خودت را با این نگین، بیارای».<sup>۲</sup>

### 4- دست کشیدن به سر کودک (نوازش کودک):

رسول خدا ص کودکان را نوازش می‌کرد و دست مهربانی‌اش را بر سر آنان می‌کشید و بدین ترتیب کودکان، لذت مهر و محبت را احساس می‌کردند و به محبت بزرگان نسبت به خود، پی می‌بردند و درک می‌نمودند که بزرگترها، واقعاً به آنان توجه دارند. مصعب بن عبدالله  $\text{ع}$  می‌گوید: عبدالله بن ثعلبه چهار سال قبل از هجرت رسول اکرم ص به دنیا آمد.

۱- منبع پیشین، 184.

۲- سنن ابن ماجه، شماره‌ی 3644؛ الدوحة النبوية الشريفة، ص 43.



رسول خداص در فتح مکه، سرش را نوازش نمود و برایش دعای خیر کرد. وقتی رسول خداص وفات نمود، عبدالله بن ثعلبه، چهارده ساله بود.<sup>۱</sup>

### 5 - رفتار خوب با کودک در ابتدای برخورد با او:

دیدن کودک و نشست و برخاست با او، امری عادی است که نخستین لحظه‌های آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. بنابراین اگر نخستین لحظات برخورد با کودک، درست و مناسب باشد، کودک می‌تواند به سخن گفتن ادامه دهد و جرأت می‌یابد تا باب گفتگو با بزرگترش را باز نماید. بدین سان این امکان برای بزرگترها نیز فراهم می‌گردد که از آنچه در دل کودک می‌گذرد، آگاهی یابند و به مشکلات و خواسته‌ها و آرزوهایش پی ببرند. همه‌ی این نتایج در صورتی بدست می‌آید که نخستین لحظات برخورد بزرگترها با کودک مناسب و خوب باشد. عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> می‌گوید: هرگاه رسول خداص از سفری بازمی‌گشت، ابتدا کودکان خاندانش را به دیدنش می‌بردند. باری آن حضرت ص پس از بازگشت از یک سفر، پیش از سایر کودکان مرا دید و مرا جلوی خود، بر مرکبش سوار نمود. آنگاه حسن یا حسین را آوردند. رسول خداص او را پشت سرش سوار نمود و بدین ترتیب در حالی که هر سه نفر ما سوار مرکب بودیم؛ وارد مدینه شدیم.<sup>۲</sup>

### 6 - توجه و رسیدگی به کودک:

چه بسا کودکی که به تنهایی، پای در کوچه و خیابان می‌نهد، گم می‌شود؛ اگر پدر و مادر، آدمهای بی‌خیالی نباشند، خیلی زود به نبودن و گم شدن فرزندشان پی می‌برند و در صدد یافتن او برمی‌آیند و برعکس، والدین بی‌خیال، خیلی دیر، متوجه گم شدن فرزندشان می‌شوند و به همین نسبت، برای پیدا کردن کودکشان، دیر، اقدام می‌کنند. شتاب در پیدا کردن کودک گم شده، تأثیر بسزایی بر روح و روان کودک دارد. چرا که اگر مدت زمان گم شدن کودک، به درازا بکشد، ترس و هراس و گریه‌ی کودک نیز طولانی می‌گردد و به خاطر طولانی شدن دوری از والدین، آثار ناگواری بر روح و روان وی، برجای می‌ماند. به همین خاطر یک بار که حسن و حسین رضی الله عنهما گم شدند، رسول خداص خیلی سریع

۱- مستدرک حاکم (379/3).

۲- مسلم، شماره‌ی 2428؛ سیر أعلام النبلاء (458/3).

به جستجوی آنان پرداخت و یارانش را برای این منظور بسیج نمود.<sup>۱</sup> سلمان ت می گوید: ما، پیرامون رسول اکرم ص بودیم که ام ایمن رضی الله عنها آمد و گفت: ای رسول خدا! حسن و حسین گم شده اند. آن هنگام، خورشید بالا آمده بود. رسول اکرم ص فرمود: «برخیزید و فرزندانم را پیدا کنید». هر شخص برای یافتن حسن و حسین به سویی رفت و من به همان سمتی رفتم که رسول اکرم ص رفت. سرانجام حسن و حسین را در دامنه ی کوهی، در حالی یافتیم که به یکدیگر چسبیده بودند و یک مار که از دهانش شراره ی آتش بیرون می شد، روبروی آنها حلقه زده بود. رسول خدا ص به سوی آن مار شتافت. آن مار به میان سنگ ها خزید. آنگاه رسول خدا ص به سوی حسن و حسین رفت و آنها را از هم جدا کرد و دست نوازش بر سرشان کشید و فرمود: شما، چقدر برای خدا عزیز هستید! و سپس یکی از آنها را روی شانه ی راستش و دیگری را روی شانه ی چپش گذاشت. گفتم: خوشا به حالتان؛ چه مرکب خوبی دارید! رسول اکرم ص فرمود: «آن دو هم سواران خوبی هستند و پدرشان، از آنها بهتر است»<sup>۲</sup> در این روایت ترس و هراسی که دامنگیر حسن و حسین رضی الله عنهما شده بود، آن چنان نمایان است که آن دو، از ترس مار به یکدیگر چسبیده بودند. همچنین در این روایت ملاحظه می کنیم که رسول اکرم ص برای رفع ترس آن دو طفل، خیلی سریع وارد عمل شد و آنگاه آن دو را از یکدیگر جدا کرد و بر سرشان دست نوازش کشید و برایشان دعا نمود و آنها را بر شانه هایش گذاشت و از آنان تعریف کرد و فرمود: «آن دو، سواران خوبی هستند». همه ی اینها برخاسته از محبت وافر آن حضرت ص به حسن و حسین رضی الله عنهما و توجه ویژه به آنان بود.<sup>۳</sup>

## 7- بازی کردن بزرگان با کودکان:

رسول خدا ص با آن مقام والایش که پیغمبر خدا و پیشوای مردم بود، با حسن و حسین رضی الله عنهما بازی می کرد تا این درس بزرگ را به والدین بدهد که بازی کردن با بچه ها، یکی از پایه های اساسی در تربیت کودکان است. روایت شده که رسول خدا ص حسن ت را در

۱- منهج التربية النبوية للطفل، ص 186.

۲- معجم الطبرانی (65/3)، شماره ی 2677؛ المجمع (182/9)؛ یکی از روایانش، احمد بن راشد هلالی است که ذهبی در المغنی (39/1)، او را ضعیف دانسته است.

۳- منهج التربية النبوية ص 187.

برابر حسین  $\tau$  تشویق می نمود و از حسن  $\tau$  هواداری می کرد. ابوعباس می گوید: حسن و حسین در حضور رسول خدا ص با هم بازی می کردند. آن حضرت ص می گفت: حسن! بشتاب؛ حسین! او را بگیر. عایشه رضی الله عنها گفت: آیا از بزرگتر، هواداری می کنید؟ رسول خدا ص فرمود: «جبرئیل  $\nu$  می گوید: «حسین! او را بگیر».<sup>۱</sup> در روایت ضعیفی از جعفر بن محمد به نقل از پدرش آمده است: رسول خدا ص در محل گذاشتن جنازه ها نشست. در این اثنا حسن و حسین سر رسیدند و ترسیدند. رسول خدا ص فرمود: «حسن! آرام باش». علی  $\tau$  گفت: «ای رسول خدا! آیا با وجود حسین  $\tau$  هوای حسن  $\tau$  را دارید؟» پیامبر اکرم ص فرمود: «این جبرئیل است که می گوید: حسین! آرام باش».<sup>۲</sup>

موارد گوناگونی از بازی کردن رسول خدا ص با حسن و حسین را ملاحظه کردیم و بدین سان دریافتیم که باید در بازی کردن با کودکان تنوع داشت و در اثنای بازی، آنان را تشویق کرد تا نشاط و انرژی روحی و روانی آنان افزایش یابد و با لذت و بدون خستگی بازی نمایند و بدین ترتیب، نیاز جسمی و روحی آنها، به صورت همزمان رفع گردد.<sup>۳</sup> گفتنی است: بازی کردن با کودکان، فواید جسمی، تربیتی، اجتماعی، اخلاقی، روحی و درمانی زیادی دارد.<sup>۴</sup>

### شبهات حسن بن علی به رسول خدا ص

- ۱- ابو خالد می گوید: از ابوجحیفه پرسیدم که آیا رسول خدا ص را دیده ای؟ گفت: آری؛ حسن بن علی  $\tau$  بیش از همه به او شبهات دارد.<sup>۵</sup>
- ۲- عقبه بن حارث می گوید: من، همراه ابوبکر  $\tau$  بودم که گذرش به حسن بن علی  $\tau$  افتاد؛ او را روی شانه اش گذاشت و گفت: «قسم می خورم که به پیامبر ص شبیه است؛ نه به علی  $\tau$ ». علی  $\tau$  آنجا حضور داشت و از شنیدن سخن ابوبکر  $\tau$  خندید. به روایت دیگری، عقبه بن حارث می گوید: چند روز پس از وفات رسول اکرم ص همراه ابوبکر  $\tau$  پس از نماز عصر

۱- سیر أعلام النبلاء با سند حسن (266/3).

۲- سیر أعلام النبلاء (284/3)؛ منظور از آرام باش، در اینجا، تشویق کردن و آفرین گفتن و کف زدن می باشد.

۳- منهج التربية النبوية للطفل، ص 209 تا 216.

۴- منبع پیشین، ص 216.

۵- الطبقات الكبرى (245/1)؛ صحیح بخاری، شماره ی 3544.

بیرون شدم و علیؑ در کنار ابوبکرؓ راه می‌رفت. گذر ابوبکرؓ به حسن بن علیؑ افتاد که مشغول بازی با بچه‌ها بود. ابوبکرؓ او را روی گردنش گذاشت و گفت: «قسم می‌خورم که شبیه پیامبرص است، نه شبیه علیؑ» و علیؑ نیز خندید. آری! از این روایت، محبت و همبستگی میان ابوبکر و علی رضی الله عنهما نمایان می‌گردد.

3- هانی بن هانی به نقل از علیؑ می‌گوید: «حسنؑ از قسمت سینه تا سر، بیش از همه به رسول خداص شباهت داشت و حسینؑ از سینه به پایین».<sup>۱</sup>

4- عصم بن کلب می‌گوید: پدرم، به نقل از ابوهریرهؓ این حدیث رسول اکرمص را روایت نمود که: (من رأنی فی النّوم فقد رأنی فإنّ الشیطان لا ینتحلنی) یعنی: «هر کس، مرا در خواب ببیند، به راستی مرا دیده است؛ چرا که شیطان نمی‌تواند خودش را به شکل من درآورد».

راوی می‌گوید: پدرم گفت: این حدیث را برای ابن عباسؓ نقل کردم و به او گفتم که من، رسول خداص را در خواب دیدم. ابن عباسؓ گفت: واقعاً او را در خواب دیدی؟ گفتم: آری، به خدا قسم پیامبرص را در خواب دیدم. ابن عباسؓ گفت: حسن بن علیؑ را به خاطر داری؟ گفتم: آری، او را به خاطر دارم و طرز راه رفتنش را هم به یاد دارم. ابن عباسؓ گفت: حسنؑ به رسول خداص شباهت داشت.<sup>۲</sup>

5- بهی، آزادشده‌ی زیرت می‌گوید: با هم در این رابطه صحبت می‌کردیم که کدام یک از اهل بیت، به رسول خداص شباهت بیشتری دارد؟ در این اثنا عبدالله بن زیرت آمد و گفت: «من، به شما می‌گویم که محبوب‌ترین و شبیه‌ترین فرد خاندان پیامبرص به آن حضرتص، چه کسی بود؟ او، حسن بن علیؑ بود؛ من، حسنؑ را دیدم که وقتی رسول خداص در حال سجده بود، پشت آن حضرت رفت. رسول خداص او را از پشتش پایین نمی‌آورد تا آنکه خود حسنؑ از پشت ایشان، پایین می‌آمد؛ همچنین پیامبرص در حال رکوع بود که حسنؑ به سمت ایشان آمد. رسول خداص پاهایش را باز کرد تا حسنؑ از میان آنها عبور کند».<sup>۳</sup>

۱- طبقات (247/1) با سند ضعیف.

۲- طبقات (248/1) با سند حسن.

۳- طبقات (249/1) با سند ضعیف.

- 6- انس می گوید: هیچ کس، از حسن بن علی شباهت بیشتری به رسول خداص نداشت.<sup>۱</sup> انس علاوه بر این می گوید: حسن بن علی از لحاظ سیما، بیش از همه به رسول خداص شباهت داشت.<sup>۲</sup>
- 7- زمانی که رسول خداص در بیماری وفات خود به سر می برد، فاطمه رضی الله عنها، حسن و حسین را نزد آن حضرت ص برد و گفت: ای رسول خدا! اینها فرزندان شما هستند؛ چیزی به اینها ارزانی کن. رسول خداص فرمود: «هیبت و ارجمندی من، به حسن و جرأت و سخاوت من، به حسین می رسد».<sup>۳</sup>
- 8- ابن ابی ملیکه می گوید: فاطمه رضی الله عنها می گفت: پسر من، حسن شبیه رسول خداص است و شبیه علی نیست.<sup>۴</sup>
- 9- این افراد، شبیه رسول خداص بودند: جعفر بن ابی طالب، حسن بن علی، ابوسفیان بن حارث، قثم بن عباس، سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب.<sup>۵</sup>
- 10- هیره بن بریم می گوید: از علی شنیدم که می گفت: کسی که دوست دارد به شخصی بنگرد که موها و همچنین قسمت گردن تا صورتش، بیشترین شباهت را به رسول خداص دارد، به حسن بن علی نگاه کند و هر کس، دوست دارد به شبیه ترین فرد به رسول خداص از لحاظ اندام پایین تر از گردن نگاه نماید، به حسین بن علی بنگرد.<sup>۶</sup>

### حسن و حسین رضی الله عنهما سرور و آقای جوانان بهشت

- 1- حذیفه می گوید: مادرم، از من درباره ی زمان آشنایی و ارتباط من با رسول خداص پرسید و پس از آنکه جوابم را شنید، مرا دشنام داد. به او گفتم: بگذار، مغرب نزد

۱- الصحيح المسند من فضائل الصحابة، از عدوی، ص 263.

۲- ذخائر ذوی القربی، ص 221.

۳- الأحادیث الواردة بشأن السبطین، ص 287؛ استاد عثمان الخمیص، به خاطر وجود محمد بن حمید و ابراهیم بن علی در سند راویان، این حدیث را ضعیف دانسته است.

۴- مجمع الزوائد (176/9).

۵- التبيين في أنساب القرشيين، ص 102.

۶- الشريعة از آجری (2146/5).

رسول خدا ص می روم و با او نماز می گزارم. آنگاه رفتم و نماز مغرب را به همراه ایشان ادا کردم. رسول خدا ص پس از آنکه نماز عشاء را بجا آورد، به راه افتاد. پشت سر آن حضرت ص به راه افتادم. رسول خدا ص پایم را شنید و پرسید: کیست؟ گفتم: حذیفه هستم. دوباره سؤال کرد: چه شده؟ ماجرا را برای پیامبر اکرم ص بازگو کردم. ایشان فرمود: «خداوند، تو و مادرت را پیامرزد» سپس فرمود: «آیا شخصی را که پیشتر، نزد من آمد، دیدی؟» گفتم: آری. فرمود: «او، فرشته‌ای بود که قبل از امشب، به زمین نیامده بود؛ او، از خدا اجازه خواست تا به من سلام کند و من بشارت دهد که حسن و حسین، سرور و آقای جوانان بهشتند و فاطمه نیز ارجمندترین بانوی زنان بهشتی است».<sup>۱</sup>

2- ابوسعید خدری <sup>۲</sup> می گوید: رسول خدا ص فرمود: (الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة)<sup>۲</sup> یعنی: «حسن و حسین، سرور و آقای جوانان بهشتی‌اند».

3- در روایت دیگری از ابوسعید خدری <sup>۲</sup> آمده است که رسول خدا ص فرمود: (الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة إلّا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا عليهم السلام)<sup>۳</sup> یعنی: «حسن و حسین، سرور و آقای تمام جوانان بهشت جز دو پسر خاله یعنی عیسی و یحیی بن زکریا هستند». استاد عثمان الخمیص، ضمن بررسی طرق این حدیث، بدین نکته اشاره نموده که این حدیث، توسط شانزده تن از صحابه <sup>۴</sup> روایت شده است. <sup>۴</sup> وی، می گوید: درباره‌ی این حدیث از امام احمد حنبل سؤال شد؛ فرمود: صحیح است. <sup>۵</sup> البته ابن کثیر در البداية والنهاية، این حدیث را آورده و گفته است: در تمام سندهایش، ضعف وجود دارد. <sup>۶</sup> امام ذهبی می گوید: به چندین طریق، روایت شده که در مجموع همدیگر را تقویت می کنند. <sup>۷</sup> استاد الخمیص می گوید: در جمع بندی اقوال علما در مورد این حدیث، می توان نظریه‌ی ابن کثیر را برگزید و البته باید دانست که برخی از طرق روایت این حدیث، «حسن» و برخی

۱- مسند احمد (391/5)؛ نگا: الأحادیث الواردة بشأن السبطین، ص 176.

۲- الأحادیث الواردة بشأن السبطین، ص 184.

۳- الشریعة، از آجری (2144/5).

۴- الأحادیث الواردة بشأن السبطین، ص 211.

۵- سؤال شماره‌ی 124 المنتخب من العلل از خلال؛ المنتخب، نوشته‌ی ابن مقدسی می باشد.

۶- البداية والنهاية (208/8).

۷- سیر أعلام النبلاء (283/3).

هم «حسن لغیره» می باشد و بدین سان به گفته ی امام ذهبی، طرق روایت آن قوت می یابد. در نتیجه این حدیث آن چنانکه امام احمد، گفته است: «صحیح لغیره» می باشد.<sup>۱</sup>

### حسن و حسین، دو گل خوشبوی رسول خداص

شخصی عراقی، از ابن عمر<sup>ع</sup> درباره حکم کشتن مگس توسط فردی که احرام بسته، سؤال نمود. ابن عمر<sup>ع</sup> گفت: عجیب است که درباره ی حکم کشتن مگس سؤال می کنند، حال آنکه نوه ی رسول خداص را کشته اند! در صورتی که رسول خداص فرمود: (هما ریحاتای من الدنیا)<sup>۲</sup> یعنی: «حسن و حسین، دو گل خوشبوی من در دنیا هستند».

ابوبکر<sup>ع</sup> می گوید: حسن و حسین رضی الله عنهما را دیدم که روی پشت رسول خداص می نشستند و آن حضرت ص که مشغول خواندن نماز بود، آنها را با دستش نگه می داشت و چون بر روی زمین، آرام می گرفت، آنان را رها می کرد و زمانی که نمازش را تمام کرد، آنها را روی پایش نشانید و سرشان را نوازش نمود و فرمود: (إِنَّ هَذَا سَيِّدٌ وَأَرْجُوا أَنْ يَصْلَحَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ بَيْنَ فَتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ)<sup>۳</sup> یعنی: «این فرزندم آقااست و امیدوارم که خداوند، سرانجام توسط او، میان دو گروه بزرگ، صلح و سازش برقرار نماید». محمد بن حسین آجری می گوید: «منظور رسول خداص حسن<sup>ع</sup> بود».<sup>۴</sup>

ابوبکر<sup>ع</sup> می گوید: رسول خداص نماز می خواند و چون به سجده می رفت، حسن<sup>ع</sup> روی پشت آن حضرت ص سوار می شد. رسول خداص هنگامی که سر از سجده برمی داشت، حسن<sup>ع</sup> را می گرفت و او را به آرامی روی زمین می گذاشت و چون آن حضرت ص به سجده می رفت، حسن<sup>ع</sup> دوباره روی پشت ایشان می نشست. رسول خداص پس از آنکه نمازش را به پایان رسانید، حسن<sup>ع</sup> را گرفت و او را در دامانش نهاد و شروع به بوسیدنش کرد. شخصی گفت: آیا با این بچه چنین می کنید؟ رسول اکرم ص فرمود: (إِنَّهُمَا رِيحَاتَايَ وَ عَسَى اللَّهُ

۱- الأحادیث الواردة بشأن السبطین، ص 212.

۲- صحیح بخاری، شماره ی 3753.

۳- صحیح ابن حبان، شماره ی 6964.

۴- الشریعة از آجری، ص 2157.

عزَّوَجَلَّ أَنْ يَصْلَحَ بِهِ بَيْنَ فَتْنَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ<sup>۱</sup> یعنی: «حسن و حسین، دو گل خوشبوی من هستند و شاید خداوند، توسط حسن، میان دو گروه از مسلمانان، صلح و سازش برقرار نماید».

### حسنؑ، سردار و آقای دو جهان

رسول خدا ص بارها در برابر دیدگان مردم و در انظار عمومی، به بیان منزلت و جایگاه والای حسن بن علیؑ پرداخت. چنانچه در روایات بسیاری، این فرموده‌ی رسول خدا ص درباره‌ی حسنؑ نقل شده که: (إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ) یعنی: «این فرزندم، سرور و آقا است». ابن عبدالبر رحمه الله می گوید: روایات صحیح، در زمینه‌ی این حدیث رسول خدا ص در مورد حسن بن علیؑ به حد تواتر رسیده که فرموده است: (إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَبْقِيَهُ حَتَّى يَصْلَحَ بَيْنَ فَتْنَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ)<sup>۲</sup> یعنی: «این فرزندم، سید و آقا است؛ چه بسا خداوند، او را نگه دارد تا او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». این حدیث را جمعی از صحابه روایت کرده‌اند. در روایت ابوبکر آمده است: (وَأَنَّهُ رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا). یعنی: «او، گل خوشبوی من در دنیا است». راوی می گوید: «من، نمی توانم بر کسی آقایی کنم که رسول خدا ص او را سرور و آقا نامیده است».<sup>۳</sup>

ابوبکرؓ می گوید: از رسول خدا ص شنیدم که بر فراز منبر می فرمود: (ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَصْلَحَ بِهِ بَيْنَ فَتْنَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ) یعنی: «این فرزندم، سردار و آقا است؛ چه بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». ابوبکرؓ می گوید: در آن هنگام، حسنؑ کنار رسول اکرم ص بود که آن حضرت ص ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می کرد و گاهی به مردم.<sup>۴</sup>

۱- همان.

۲- مسند احمد 51/05؛ بخاری نیز روایتی، نظیر این را نقل کرده است. (244/3).

۳- الإستیعاب (437/1).

۴- بخاری، شماره‌ی 3746.



ابن اثیر رحمه الله می گوید: گویا رسول خدا ص به بردباری و شکیبایی حسن<sup>ع</sup> اشاره نمود. چنانچه در ادامه ی سخنش در بیان فضیلت حسن<sup>ع</sup> بدین نکته اشاره فرمود که خداوند، او را واسطه ی برقراری صلح و سازش در میان دو دسته ی بزرگ از مسلمانان قرار می دهد.<sup>۱</sup>

در تحفة الأحوذی آمده است: «این حدیث، بیانگر این است که ریاست، ویژه ی شخص برتر نیست؛ بلکه رئیس، به کسی اطلاق می گردد که در رأس جمع زیادی از مردم قرار می گیرد. همچنین در این حدیث، به دو دسته ی بزرگ از مسلمانان اشاره شده است».<sup>۲</sup>

در حدیث بخاری نیز به دو دسته ی بزرگ از مسلمانان اشاره شده است؛ مسلمانان در آن زمان که حسن<sup>ع</sup> واسطه ی صلح و سازش قرار گرفت، دو دسته بودند: یک دسته با حسن<sup>ع</sup> و دسته ی دیگر با معاویه<sup>ع</sup>. این، یکی از معجزات رسول اکرم ص بود؛ چرا که مطابق فرموده اش، توسط حسن<sup>ع</sup> دو دسته ی بزرگ از مسلمانان با هم صلح کردند.

اصل قضیه از این قرار بود که وقتی علی بن ابی طالب<sup>ع</sup> در اثر ضربه ی عبدالرحمن بن ملجم مرادی در شب شنبه نوزدهم رمضان سال چهل هجری، به شهادت رسید، مردم با پسرش حسن<sup>ع</sup> بیعت کردند. حسن<sup>ع</sup> مدتی را در اندیشه ی مسؤولیت خلافت سپری کرد و از آنجا که شاهد دودستگی مردم در این زمینه بود و مشاهده می کرد که عده ای، خواهان خلافت او هستند و عده ای نیز با معاویه<sup>ع</sup> همراه شده اند، برای ایجاد صلح و آرامش در میان مسلمانان و جلوگیری از ریختن خون آنها، در پنجم ماه ربیع الاول سال چهل و یک هجری، خلافت را به معاویه<sup>ع</sup> واگذار کرد. برخی ماه ربیع الثانی و بعضی هم جمادی الاول را تاریخ صلح امام حسن<sup>ع</sup> با معاویه دانسته اند. این صلح، حدود شش ماه پس از آغاز خلافت حسن بن علی<sup>ع</sup> بوقوع پیوست. آن سال را سال جماعت یعنی سال وحدت و یکپارچگی نامیدند و این، همان خبری بود که پیشتر رسول خدا ص از وقوع آن خبر داده و فرموده بود: (لعل الله أن یصلح به بین فئتين عظیمین)<sup>۳</sup> یعنی «چه بسا خداوند، او را واسطه ی صلح و سازش دو گروه بزرگ بگرداند».

۱- النهایة فی غریب الحدیث (417/3).

۲- تحفة الأحوذی (277/1).

۳- فتح الباری (66/13).

این حدیث، گذشته از آنکه بیانگر یکی از معجزات پیامبرص است، دلیلی بر فضیلت حسن بن علی<sup>ت</sup> نیز می‌باشد. چرا که حسن<sup>ت</sup> دست از خلافت و حکومت کشید؛ نه آنکه کم بیاورد و یا تن به ذلت دهد؛ خیر، بلکه از آن جهت که به خاطر رضای خدا و به منظور جلوگیری از ریختن خون مسلمانان، مصلحت امت را در واگذاری خلافت به معاویه<sup>ت</sup> دانست و بدین سان مصلحت دین و دنیای مسلمانان را ترجیح داد.

سعید بن ابی سعید می‌گوید: همراه ابوهریره<sup>ت</sup> نشسته بودیم که در همین اثنا حسن بن علی<sup>ت</sup> آمد و به جمع ما سلام کرد و ما، جوابش را دادیم. اما ابوهریره<sup>ت</sup> متوجه آمدن حسن<sup>ت</sup> نشد. حسن<sup>ت</sup> راهش را گرفت و رفت. به ابوهریره<sup>ت</sup> گفتیم: این، حسن بن علی<sup>ت</sup> بود که به ما سلام کرد. ابوهریره<sup>ت</sup> بلافاصله برخاست و خود را به حسن<sup>ت</sup> رساند و گفت: ای سرورم! به ابوهریره<sup>ت</sup> گفتم: چرا گفتی: ای سرورم؟ ابوهریره<sup>ت</sup> گفت: از رسول خداص شنیدم که فرمود: «او، سرور و آقا است».<sup>۱</sup>

از جابر بن عبدالله<sup>ت</sup> روایت شده که گفت: «هر کس، دوست دارد به سرور و آقای جوانان بهشتی بنگرد، پس به حسن بن علی<sup>ت</sup> نگاه کند».<sup>۲</sup>

تعدادی زیادی از صحابه<sup>۱۷</sup>، حدیث آقا بودن حسن و حسین رضی الله عنهما در بهشت را روایت کرده‌اند؛ علت کثرت روایات، این است که رسول اکرم ص بارها و در مجالس مختلف، این حدیث را بیان نموده است. برخی از اصحابی که این حدیث را روایت کرده‌اند، عبارتند از: عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب، ابوهریره، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، جابر بن عبدالله، اسامة بن زید، براء بن عازب، مالک بن حویرث و عزة بن ایاس و...<sup>۳</sup>

### دعای رسول خداص برای حسن و حسین رضی الله عنهما

۱- مستدرک حاکم (169/3)؛ حاکم، آن را صحیح دانسته و ذهبی و طبرانی نیز صحت آن را تأیید کرده‌اند؛ هیمی در المجمع (178/9)، گفته است: راویان آن، ثقة هستند.

۲- صحیح ابن حبان (422، 421/15)؛ ابن کنیر، این روایت را در البدایة و النهایة آورده و گفته است: سندش، هیچ اشکالی ندارد.

۳- احادیث وارد شده از این راویان را نکا: مجمع الزوائد (183/9)؛ المعجم الکبیر (24/3)؛ الدوحة النبویة الشریفة، ص 81.

ابن عباس<sup>ع</sup> می گوید: رسول خدا ص برای حسن و حسین رضی الله عنهما بدین گونه دعا می کرد: (أَعِذْكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَ هَامَّةٍ وَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ)<sup>۱</sup> و سپس فرمود: «ابراهیم<sup>ع</sup>، اسحاق و اسماعیل علیهما السلام را به همین شکل به خدا می سپرد».<sup>۲</sup> این دعا، یکی از نسخه های منحصر به فرد طب نبوی برای کودکان است و یکی از ارکان توجه و رسیدگی به صحت و سلامتی اطفال، در نزد رسول خدا ص بود؛ چنانچه عملکرد رسول اکرم ص برای حفاظت حسن و حسین رضی الله عنهما نیز گویای همین مطلب است.<sup>۳</sup> در این حدیث، رسول اکرم ص اهمیت دعای والدین، برای فرزندان را نمایان کرده و به بیان فواید و پیامدهای ارزنده ی دعای پدر و مادر پرداخته است؛ دعای آسایش و اطمینان و حفاظت و برکت برای فرزندان و والدین از یک سو و دعا برای حفاظت آنان از شیطان و حسادت از سوی دیگر، زمینه ساز تمام موفقیت هاست. علاوه بر این، دعا، بنا به فرموده ی رسول خدا ص مغز عبادت می باشد و بیانگر احساس نیازمندی انسان به خداوند و پناه بردن به او به عنوان یکی از مهم ترین اهداف و آموزه های اسلام است.

### احادیثی که حسن بن علی<sup>ع</sup> روایت کرده است

مسلمانان، اتفاق نظر دارند که اساسی ترین علوم و معارفی که مسلمان را به رضایت خداوند، می رساند، قرآن کریم و سنت رسول اکرم ص می باشد. سنت، عبارتست از اقوال و افعال ثابت شده از رسول خدا ص یا اعمالی که مورد تأیید ایشان قرار گرفته است. سنت، تنها از طریق نقل و روایت، سینه به سینه و نسل به نسل، به مسلمانان رسیده و از این رو اهل حدیث و کارشناسان این رشته ی مهم علم اسلامی، توجه ویژه ای به ثبت و ضبط روایان حدیث و شناخت آنان مبذول داشته و در این پهنه، اوضاع و احوال هر راوی را به دقت مورد بررسی قرار داده اند تا در این راستا به اطمینان خاطر در دو جنبه ی مورد اشاره ی زیر دست یابند و جایگاه هر راوی را مشخص نمایند:

۱- یعنی: «من، شما دو نفر را به وسیله ی کلمات کامل الله از بدی شیطان و از هر جانور زهردار و از زخم چشم به حفظ خدا می سپارم». روایت بخاری، شماره ی 3371.

۲- سنن ترمذی، شماره ی (2060)؛ حدیث، حسن صحیح می باشد.

۳- منهج التربية النبویة للطفل، ص 248.

1- عدالت: عدالت، از دیدگاه حدیث‌شناسان، بدین معناست که راوی، در طول حیاتش، از سلوک و رفتار درستی برخوردار بوده و وضعیت خوبی داشته باشد. شرط دیگر عدالت راوی، این است که ضمن انجام وظایف شرعی‌اش، از محرمات دوری کرده و به صفات کمال، آراسته باشد.

2- حافظه‌ی استوار و درازمدت؛ بدین معنا که راوی، حافظه‌ی خوب و آماده‌ای در زمینه حفظ یا کتابت روایات و یا حفظ و نوشتن آنها داشته باشد. و این، یک مسأله‌ی مهم و شرط اساسی برای تمام راویان بجز اصحاب بزرگوار ۱۲ است. زیرا صحابه ۱۲ حاملان واقعی رسالت پیامبر اکرم ص هستند که زیر نظر مستقیم آن حضرت ص و با عنایت و توجه ویژه‌ی وی، پرورش یافته‌اند. از این رو خاندان رسول اکرم ص از لحاظ روایت حدیث، مورد توجه و احترام خاص اهل حدیث بوده؛ و امیرالمؤمنین علی و فرزندانش حسن و حسین ۱۲ به عنوان یاران گرامی رسول خدا ص فراتر از مطالعات و مناقشات علم حدیث می‌باشند. چنانچه:

1- بقی بن مخلد اندلسی (در گذشته به سال 276هـ) در المسند خود که یکی از بزرگترین مسندها می‌باشد، پانصد و هشتاد و شش حدیث از امیرالمؤمنین علی ع روایت نموده است.

2- امام احمد بن حنبل (در گذشته به سال 241هـ) در کتاب المسند خود که اینک در دسترس ماست، هشتصد و نوزده حدیث از علی ع روایت کرده است.

3- مؤلفان شش کتاب مشهور روایی، یعنی: بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه، سیصد و بیست و دو حدیث از علی ع روایت نموده‌اند که در این میان تعداد بیست حدیث، به صورت متفق و مشترک، توسط بخاری و مسلم روایت شده؛ نه حدیث علی ع را امام بخاری در صحیح خود آورده و پانزده حدیث را هم امام مسلم، به تنهایی از علی ع نقل نموده است. احادیث روایت شده از علی ع در زمینه‌های مختلفی از قبیل: عقائد، احکام، تفسیر و سایر مسایل مربوط به حیات دینی و دنیوی مسلمانان می‌باشد.

شمار احادیثی که امیرالمؤمنین علی ع روایت کرده، بیش از احادیثی است که سایر خلفای راشدین از رسول اکرم ص نقل نموده‌اند و این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که وفات علی ع پس از همه‌ی خلفا بوده و راویان زیادی نیز از او روایت کرده‌اند و در زمان او تعداد زیادی از تابعین نیز در جستجوی علم و دانش بودند و به کثرت سؤال می‌کردند و به خاطر در گذر زمان، مسایلی پدید آمد که نیازمند بررسی از زاویه‌ی روایات و احادیث بود. بنابراین



پیوند دهد؛ چرا که عبادت، دعا و همچنین ارتباط با خدای متعال، حقیقت توحید و یکتاپرستی الله متعال می‌باشد که تحقق آن، یکی از وظایف فراروی هر مسلمانی است و این، مسؤولیت همه‌ی مسلمانان است که فرزندانشان را بر اساس توحید ناب و خالص تربیت کنند.

2- هبیره می‌گوید: حسن بن علی ع برای ما سخنرانی کرد و فرمود: «دیروز، مردی، از میان شما رفت که نه پیشینیان، به علم و دانش او رسیده‌اند و نه آیندگان خواهند رسید. رسول خدا ص برای علی ع پرچم می‌بست و او را برای جهاد گسیل می‌کرد، در حالی که جبرئیل ع سمت راستش و میکائیل ع سمت چپش بود و علی ع تا به پیروزی نمی‌رسید، از جهاد باز نمی‌گشت»<sup>۱</sup>.

3- عمرو بن حیث می‌گوید: حسن بن علی ع پس از شهادت پدرش برای ما سخنرانی کرد و گفت: «دیروز، مردی، شما را ترک گفت که نه پیشینیان در علم و دانش از او پیشی گرفتند و نه آیندگان به علم و دانش او خواهند رسید. چه بسا رسول خدا ص برای جهاد، اعزام می‌کرد و برای او، لوای جنگ را می‌بست و علی ع در حالی از جهاد بازمی‌گشت که فتح و پیروزی، نصیبش شده بود. علی ع هیچ درهم و دیناری از خود برجای نگذاشت مگر هفتصد درهم که آن را به منظور یک خدمتگزار برای خانواده اش نگه داشته بود»<sup>۲</sup>.

4- محمد بن علی می‌گوید: جنازه‌ای را از کنار ما می‌بردند. همه جز حسن ع برخاستند. حسن گفت: «این، چه کاری بود که کردید؟ رسول خدا ص فقط از آن جهت برای مرده برخاست که از بوی جنازه‌ی یهودی، اذیت شد»<sup>۳</sup>.

5- ابوالحوراء سعدی می‌گوید: به حسن بن علی ع گفتم: از رسول خدا ص چه به خاطر داری؟ پاسخ داد: به یاد دارم که من، یک بار، یکی از خرماهای زکات را برداشتم و آن را در دهانم گذاشتم. رسول خدا ص آن را از دهانم، بیرون کشید و در میان سایر خرماها گذاشت. شخصی گفت: چه ایرادی داشت اگر این خرما را می‌خورد؟ رسول اکرم ص فرمود: «ما، صدقه نمی‌خوریم». حسن ع افزود: رسول خدا ص می‌فرمود: (دع ما یریک إلی ما لا یریک، فإن الصدق طمأنینة، و إن الکذب ریبة) یعنی: «آنچه، تو را آشفته می‌کند و به شبهه

۱- مسند احمد (167، 168/3) با سند صحیح.

۲- مسند احمد (167، 168/3) با سند صحیح.

۳- مسند احمد (167، 168/3) با سند ضعیف.

می افکند، واگذار و به چیزی روی بیاور که تو را در شبهه و آشفتگی نمی اندازد؛ همانا، راستی و صداقت، مایه‌ی آرامش خاطر است و دروغ، سبب شک و آشفتگی». حسن<sup>ع</sup> گفت: رسول خدا ص این دعا را به ما آموخت که: (اللهم أهدني فيمن هديت و عافني فيمن عافيت، و تولني فيمن توليت، و بارک لی فیما أعطیت و قنی شر ما قضیت، فإنک تقضی و لا یقضی علیک، إنه لا یذل من والیت، تبارک ربنا و تعالیت)<sup>۱</sup> یعنی: «الهی! مرا در زمره کسانی قرار ده که آنها را هدایت کرده‌ای و مرا جزو کسانی قرار ده که به آنها عافیت عطا فرموده‌ای، الاهی! مرا جزو کسانی قرار ده که تو بیاور آنانی، و هر چه که به من عنایت فرموده‌ای، مبارکش بگردان، و مرا از قضای بد، حفاظت کن، تویی که حکم می‌کنی، احدی بر تو حاکمیت ندارد. همانا کسی که تو، او را حمایت کنی، ذلیل و خوار نمی‌شود. پروردگارا! تو بابرکت و بلندمرتبه هستی».

از حدیث رسول خدا ص چنین برمی‌آید که صدقه، برای خاندان پیامبر اکرم ص روا نیست. صدقه، بر دو نوع می‌باشد: \* صدقه‌ی فرض که همان زکات است. و \* صدقه‌ی نفل. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾ (توبه: ۱۰۴)

«ای پیغمبر! از اموال آنان، زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذائل اخلاقی و گناهان و تنگ‌چشمی) پاک داری».

مفسران می‌گویند: منظور از صدقه در این آیه، زکات می‌باشد. البته در این مورد هیچ اختلاف نظری وجود ندارد که هر دو نوع صدقه، برای رسول خدا ص روا نبوده و زکات (صدقه‌ی فرض) همچنانکه بر رسول خدا ص حرام بوده، بر خاندان آن حضرت ص نیز حرام می‌باشد. گفتنی است: در مورد حرام بودن صدقه‌ی نفلی بر خاندان پیامبر ص اختلاف نظر وجود دارد. از شافعی در این زمینه، دو قول نقل شده که صحیح‌ترین قول، بر حرمت می‌باشد. حرمت صدقه یا زکات برای خاندان پیامبر ص برگرفته از حدیثی طولانی است که در بخشی از آن، آمده است: (إن الصدقة لا تنبغی لآل محمد، إنما هی أوساخ الناس)<sup>۲</sup> یعنی: «صدقه، برای خاندان محمد ص روا نیست، چرا که صدقه، چرک مال مردم است».

۱- مسند احمد (167، 169/3) با سند صحیح.

۲- صحیح مسلم، شماره‌ی 1072.

امام نووی رحمه الله در شرح این حدیث می گوید: «منظور از اینکه صدقه، چرک مال مردم می باشد، این است که صدقه، در واقع وسیله ی پاک کردن اموال مردم و پاک نمودن وجود آنان از رذائل اخلاقی و گناهان می باشد. به عبارتی، حدیث بدین معنا می باشد که صدقه، وسیله ای برای پاک کردن آلودگی مال مردم است. چنانچه در آیه ی <sup>۱</sup>سوره ی توبه به این نکته اشاره شده است. این حکم، برای گرامی داشت خاندان رسول اکرم ص و به خاطر جایگاه والای آنها صادر شد.<sup>۱</sup> به همین سبب خاندان رسول خدا ص نه در زمان آن حضرت ص و نه پس از آن، صدقه نمی گرفتند؛ بلکه از خمس غنایم، سهم خود را دریافت می کردند. خدای متعال، می فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾

(انفال: ۵۹)

«ای مسلمانان) بدانید که تمام غنایمی را که فراچنگ می آورید، یک پنجم (خمس) آن، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیامبر) و ... است.»  
 علما، در مورد اینکه بر چه کسانی به عنوان خاندان پیامبر ص زکات حرام می باشد، اختلاف نظر دارند:

الف) ابوحنیفه، مالک و احمد، بر این باورند که صدقه، فقط بر بنی هاشم حرام است و آنها عبارتند از: خاندان علی، خاندان عباس، خاندان جعفر، خاندان عقیل و خاندان حارث بن عبدالمطلب. گفتنی است: فرزندان ابولهب از این حکم مستثنی هستند؛ چراکه حرمت صدقه برای بنی هاشم، برآمده از منزلت و جایگاه والای آنها و نیز بدان سبب می باشد که هم در دوران جاهلیت خود و هم پس از آنکه مسلمان شدند، پیامبر اکرم ص را یاری دادند. برخلاف ابولهب که همواره درصدد آزاررسانی به رسول خدا ص بود و به همین خاطر نیز فرزندان او، سزاوار این منزلت و الا نشدند.<sup>۲</sup>

برخی از علمای حنبلی، گفته اند: خاندان ابولهب نیز مشمول این حکم می شوند. چراکه آنها از تبار هاشم هستند.<sup>۳</sup> علاوه بر این عتبه و معتب فرزندان ابولهب، در فتح مکه مسلمان

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم (183، 187/7)

۲- شرح فتح القدیر از ابن همام (272، 274/2).

۳- الإنصاف از مرداوی (255، 256/3).



شدند و رسول خداص از اسلام آوردن آنها خوشنود گردید و برای آنها دعا کرد. آن دو، در غزوه‌های حنین و طائف، حضور یافتند و نسب‌شناسان بر این باورند که نسل عتبه و معتب، ادامه یافته است.<sup>۱</sup>

ب) شافعی رحمه‌الله بر این باور است که صدقه، بر خاندان هاشم و مطلب، حرام است. دلیل امام شافعی، این است که رسول خداص فقط از خمس غنایم، سهمی را به بنی‌هاشم و بنی مطلب داده و برای هیچ یک از سایر طوایف قریش، سهمی از خمس در نظر نگرفته است. چنانچه امام بخاری از جابر بن مطعم ع روایت می‌کند که می‌گوید: من و عثمان بن عفان ع نزد رسول خداص رفتیم و گفتیم: ای رسول خدا! شما به بنی عبدالمطلب، مقداری از سهم خمس را عطا کردید و چیزی به ما ندادید؛ در حالی که ما و آنها، با شما نسبت یکسانی داریم. رسول خداص فرمود: «بنی‌هاشم و بنی مطلب، یکسان هستند».<sup>۲</sup>

حدیث مذکور، بر این نکته دلالت دارد که بنی مطلب همچون بنی‌هاشم در خمس غنایم سهم دارند و از آنجا که بنی‌هاشم، جزو خاندان رسول اکرم ص هستند، بنی مطلب نیز به مثابه خاندان آن حضرت ص بشمار می‌روند و به همین سبب، زکات، بر آنان حرام می‌باشد. سهمی که در خمس غنایم به آنان تعلق گرفته، جایگزین زکاتی است که بر آنان حرام شده و از این رو در حرام بودن زکات و به جای آن، استحقاق خمس، بنی‌هاشم و بنی مطلب، یکسان هستند.<sup>۳</sup>

پیشتر، دیدگاه امام احمد رحمه‌الله را در این زمینه آورده‌ایم که وی، صدقه را فقط بر بنی‌هاشم، ناروا می‌دانست. گفتنی است: امام احمد، در مورد حرمت صدقه بر بنی مطلب، دو دیدگاه دارد: یکی آنکه زکات بر بنی مطلب، حرام است؛ بدین دلیل که رسول خداص فرموده است: (إنا و بنو المطلب لم نفرق فی جاهلیة و لا إسلام إنما نحن شیء واحد)<sup>۴</sup> یعنی: «ما و بنی مطلب، در دوره‌ی جاهلیت و پس از اسلام، از هم جدا نشدیم (و همواره با هم بودیم) و یکی، هستیم».

۱- التبيين فی أنساب القریشین، ص 143.

۲- بخاری، شماره‌ی 3140.

۳- معالم السنن خطابی (271)؛ الأم از شافعی (69/2)؛ المجموع از نووی (244/6).

۴- سنن ابی داود، شماره‌ی 2980.

امام شافعی در مسند خود، این حدیث را روایت کرده که رسول خدا ص فرموده است: (إنما بنو هاشم و بنو المطلب، شیء واحد)<sup>۱</sup> یعنی: «بنی هاشم و بنی مطلب، یکی هستند». آنگاه رسول خدا ص انگشتانش را در هم کرد. چرا که بنی مطلب، همچون بنی هاشم سزاوار یک پنجم خمس هستند و زکات، بر آنان حرام می باشد.

دیدگاه دیگر احمد حنبل رحمه الله همچون دیدگاه امام ابوحنیفه و امام مالک است که گرفتن زکات را برای بنی مطلب، جایز می داند؛ بدین دلیل که بنی مطلب، در حکم عمومی و فراگیر آیه ی ۱۱۱ سوره ی توبه داخل هستند؛ خدای متعال می فرماید:

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ ﴾ (توبه: ۱۱۱)

«زکات، مخصوص مستمندان، بیچارگان و گردآورندگان آن است».

البته حکم این آیه، شامل بنی هاشم نمی شود؛ چرا که رسول خدا ص فرموده است: (إن الصدقة لا تحل لمحمد و لا لآل محمد)<sup>۲</sup> یعنی: «صدقه، برای محمد ص و خاندان محمد ص، حلال نیست». بدین ترتیب، فقط بر بنی هاشم، ناروا می باشد. این دسته از فقهاء، قیاس بنی مطلب بر بنی هاشم را نادرست می دانند. زیرا بنی هاشم از لحاظ نسبت خویشاوندی با رسول خدا ص، به آن حضرت ص نزدیکترند و بنی مطلب، بدان سبب از یک پنجم خمس غنائم، بهره مند شدند که آن حضرت ص را نصرت و یاری کرده بودند و نصرت و یاری، اساساً دلیل نمی شود که به آنان زکات، تعلق نگیرد.<sup>۳</sup>

فقهاء همچنین درباره ی دادن زکات به خاندان پیامبر ص در شرایطی که از یک پنجم خمس غنائم محرومند، سخن گفته و این موضوع را مطرح نموده اند که اگر خاندان پیامبر ص به خاطر خالی بودن بیت المال از اموال فیء<sup>۴</sup> و غنیمت یا به سبب سلطه ی ستمگران بر اموال فیء و غنیمت، از سهم خود در یک پنجم خمس محروم شوند، در این صورت گرفتن زکات برای آنان چه حکمی دارد؟ برخی از علما، در این مورد بر این باورند که گرفتن

۱- سنن نسائی، شماره ی 4137.

۲- مسلم، شماره ی 1072.

۳- المغنی از ابن قدامة (111، 112/4).

۴- فیء، به آن دسته از اموالی گفته می شود که بدون جنگ و درگیری، از سپاهان کفر، نصیب مسلمانان می گردد. (مترجم)

زکات، برای آنان اشکالی ندارد؛ چنانچه امام ابوحنیفه رحمه الله در زمان خود پرداخت زکات به بنی هاشم را جایز می دانست؛ زیرا در آن زمان بنی هاشم از سهم خود در خمس محروم بوده اند.<sup>۱</sup>

بعضی از علمای مالکی گفته اند: هرگاه خاندان پیامبرص از سهم خود در بیت المال، محروم شوند و همین مسأله، زمینه ساز فقر آنان گردد، در این صورت پرداخت زکات به آنان و یا به عبارتی گرفتن زکات توسط آنها جایز است.<sup>۲</sup> در این باره ابوبکر ابهری<sup>۳</sup> می گوید: در چنین شرایطی، زکات و صدقه ی نفلی، برای آنان جایز می باشد.<sup>۴</sup>

ابوسعید اصطخری، یکی از علمای شافعی، می گوید: اگر سادات، از سهم خود در خمس، محروم شوند، پرداخت زکات به آنان رواست؛ زیرا خاندان پیامبرص به سبب برخورداری از یک پنجم خمس، از گرفتن زکات نهی شده اند و چنانچه سهم خود از خمس را دریافت نکنند، دادن زکات به آنها، واجب می گردد.<sup>۵</sup> چنانچه در حدیث آمده است: (إِنَّ لَكُمْ فِي خُمُسِ الْخُمُسِ مَا يَكْفِيكُمْ أَوْ يَغْنِيكُمْ)<sup>۶</sup> یعنی: «همانا سهم شما در یک پنجم خمس، به اندازه ای است که شما را کفایت یا بی نیاز کند». همانطور که روشن است در این حدیث، عامل بی نیازی از زکات، سهم یک پنجم خمس بیان شده و چنانچه عملاً این عامل وجود نداشته باشد، پرداخت زکات به سادات برای رفع نیازهای آنان، ایرادی ندارد. برخی از علمای حنبلی گفته اند: گرفتن زکات برای سادات در صورت محرومیت از یک پنجم خمس جایز است؛ چرا که چاره ای جز این برای رفع نیازهایشان، وجود ندارد.<sup>۷</sup> ابن تیمیه رحمه الله،

۱- حاشیة ابن عابدین (91/2).

۲- بلغة السالک (232/1) حاشیة الدسوقي (452، 453/1).

۳- او، محمد بن عبدالله بن محمد صالح ابوبکر تمیمی، یکی از شیوخ مالکی در عراق است که در سال 375 هـ درگذشت؛ نگا: شذرات الذهب (85/3).

۴- المنتقى از باجی (153/2).

۵- المجموع از نووی (244/6).

۶- تفسیر ابن کثیر (313/2).

۷- الاختیارات (104)؛ العقيدة فی أهل البيت، ص 186.

همین نظر را دارد.<sup>۱</sup> اینک به ادامه‌ی احادیثی می‌پردازیم که حسن بن علی ع روایت کرده است:

۱- ربیعة بن شبیان به حسن بن علی ع گفت: «از رسول خداص چه به یاد داری؟» حسن ع فرمود: «رسول خداص مرا به اتاق نگهداری اموال زکات برد؛ از میان اموال زکات، خرمایی برداشتم و در دهانم گذاشتم. رسول خداص فرمود: (الْقَهَا فَإِنَّهَا لَا تَحِلُّ لِرَسُولِ اللَّهِ وَلَا لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ)<sup>۲</sup> یعنی: «آن را از دهانت بیرون بیاور؛ همانا صدقه، برای رسول خدا و هیچ‌یک از اهل بیتش، حلال نیست».

۲- ابوالحوراء می‌گوید: نزد حسن بن علی ع بودیم که از او سؤال شد: از رسول خداص چه به خاطر داری؟ حسن ع گفت: همراه رسول خداص راه می‌رفتم که از محل خرمن کردن خرماهای زکات، گذشت. یک خرما برداشتم و در دهانم نهادم. آن را از دهانم درآورد. شخصی گفت: چه ایرادی داشت اگر می‌گذاشتی که این خرما را بخورد؟ رسول خداص در جوابش بدین نکته اشاره کرد که ما، خانواده‌ی محمد هستیم و برای ما، صدقه، روا نیست. همچنین از رسول خداص نمازهای پنجگانه را یاد دارم.<sup>۳</sup>

۳- ایوب بن محمد می‌گوید: حسن بن علی ع و ابن عباس ع جنازه‌ای دیدند؛ یکی از آنها برخاست و دیگری برنخاست. آن یکی که برخاست، پرسید: مگر رسول خداص با دیدن جنازه بلند نشد؟ آن یکی گفت: بلی و نشست.<sup>۴</sup>

آنچه گذشت، برخی از احادیثی بود که حسن بن علی ع روایت کرده است. به هر حال حسن بن علی ع یکی از اصحابی به شمار می‌رود که اهل فتوا نیز بوده و در جرگه‌ی تراز سوم صحابه قرار داشته است. محدثان، علمای صحابه را براساس میزان فتواهایشان به سه تراز تقسیم کرده‌اند:

۱- مسند احمد (170/3).

۲- مسند احمد (170/3)؛ استاد احمد شاکر، آن را صحیح دانسته است.

۳- مسند احمد (170/3)؛ استاد احمد شاکر، آن را صحیح دانسته است.

۴- مسند احمد (171/3)؛ استاد احمد شاکر، آن را صحیح دانسته است.

بـ مکثر (کسانی که اقوال و فتوای زیادی از آنان در دسترس است و به کثرت فتوا می‌داده‌اند).

بـ مقل (کسانی که اقوال و فتوای اندکی از آنان در دسترس است).

بـ متوسط (کسانی که از لحاظ میزان روایت و فتوا، فروتر از گروه اول و فراتر از طبقه‌ی دوم قرار دارند).

ابن قیم رحمه‌الله هر طبقه از علمای صحابه را نام برده است؛ از یکصد و سی و اندی صحابه اعم از مرد و زن، فتوایی در دسترس است که از لحاظ تعداد این فتواها، به سه طبقه تقسیم می‌شوند:

الف) طبقه‌ی اول (مکثر): عبارتند از: عمر بن خطاب، علی بن ابی‌طالب، عبدالله بن مسعود، ام‌المؤمنین عایشه، زید بن ثابت، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس<sup>۱</sup>. ابومحمد بن حزم می‌گوید: از فتوای هر یک از اینها می‌توان، کتابهای زیادی به نگارش در آورد. چنانچه ابوبکر محمد بن موسی بن یعقوب بن مأمون، فتاوی ابن عباس<sup>ع</sup> را در بیست کتاب گرد آورده است. ابوبکر محمد بن موسی، یکی از امامان سرآمد در علوم اسلامی و حدیث بوده است.

ب) طبقه‌ی دوم (متوسط): ابو محمد می‌گوید: این دسته از صحابه<sup>۲</sup> عبارتند از: ابوبکر صدیق، ام‌سلمه، انس بن مالک، ابوسعید خدری، ابوهریره، عثمان بن عفان، عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالله بن زبیر و...<sup>۳</sup>.

ج) طبقه‌ی سوم (مقل): از این دسته از صحابه، یک یا دو مسأله و یا اندکی بیشتر، روایت شده که عبارتند از: ابوالدرداء، ابوالیسر، ابوسلمه مخزومی، ابو عبیده بن جراح، حسن و حسین فرزندان علی بن ابی‌طالب، نعمان بن بشیر، ابی بن کعب، ابویوب، طلحه، ابوطلحه، ابوذر، ام‌عطیه، ام‌المؤمنین صفیه، ام‌المؤمنین حفصه و ام‌المؤمنین ام‌حبیبه<sup>۴</sup>.

### شمایل و اوصاف زیبای پیامبرص به روایت حسن بن علی<sup>ع</sup>

۱- اعلام الموقعین (1/13، 12)؛ سیره عائشه، نوشته‌ی سلیمان ندوی، ص 327.

حسن بن علی  $\text{ع}$  می گوید: <sup>۱</sup> از دایی ام هند بن ابی هاله در مورد شمایل زیبای رسول خدا ص پرسیدم. وی، در پاسخم چنین گفت: رسول خدا ص زیبایی چشمگیری داشت و راست قامت و والا مقام بود؛ چهره اش، مانند ماه شب چهارده می درخشید؛ میانه قامت بود؛ نه زیاده از حد بلندبالا و نه بیش از اندازه کوتاه قد. درشت اندام و قوی هیکل بود؛ گیسوانش، اندکی فرخورده و مجعد بود و هرگاه موهایش را روی پیشانی می ریخت، آنها را به چپ و راست شانه می کرد و فرق باز می نمود و چون گیسوانش را انبوه می گذاشت، از نرمی گوشش، نمی گذشت. سپید گندمگون بود و پیشانی بلندی داشت. ابروانش، کمانی و به هم پیوسته بود و در میان آنها مویرگی وجود داشت که وقتی عصبانی می شد، حرکت می کرد. بینی باریک و کشیده ای داشت و از او نوری، ساطع می شد که اگر کسی دقت نمی کرد، آن را ابر سفیدی می پنداشت و صورتش پرگوشت نبود. دندانهای پیشین آن حضرت ص، اندکی فاصله داشتند و از سینه تا نافش، یک رشته مو، کشیده شده بود. گردنی نقره مانند و صاف داشت که نه زیاده از حد لاغر بود و نه بیش از اندازه چاق و پرگوشت. خوش اندام بود؛ چنانکه شکم و سینه اش، در یک امتداد قرار داشت. سینه اش، پهن و عریض بود و اندامش، ورزیده. حد فاصل سینه و نافش، با رشته مویی به هم وصل می شد و سایر قسمت های بدنش، مویی نداشت و جاهای دیگر سینه و شکمش، بی مو بود، ولی دستان و شانه ها و بالای سینه اش، پر موی بود. ساعد و بازوی بلندی داشت و کف دستانش، پهن بود. قدمهایش نیز همانند کف دستانش درشت بود. مژگانی پرپشت و بلند داشت و گودی کف پاهایش زیاد بود. پاهایی نرم و هموار داشت که چون بر آن آب می ریخت، به سرعت از روی آن می لغزید. هنگام راه رفتن، به جلو متمایل می شد و پاهایش را از زمین می کند و باوقار و تند راه می رفت؛ به گونه ای که گویا از بلندی به سراشی می رود. قدمهایش را با قوت برمی داشت و آرام می گذاشت و هرگاه به کسی روی می کرد، با تمام اندامش به سوی او برمی گشت. همواره نگاهش به پایین بود و بیشتر به زمین نگاه می کرد تا به آسمان. بیشتر موارد، به نیم نگاهی اکتفا می نمود و هنگام راه رفتن، یارانش را جلوتر از خود قرار می داد و به هر کس که می رسید، بی درنگ سلام می کرد و آغازگر سلام بود.

حسن  $\text{ع}$  می گوید: به او گفتم: از چگونگی سخن گفتن رسول خدا ص برایم بگو. وی، پاسخ گفت: بیشتر موارد ساکت بود و بدون ضرورت، سخن نمی گفت. در آغاز و پایان

۱- الشمائل از ترمذی، شماره ۵؛ روایت طبرانی و بیهقی.

کلامش، نام خدا را بر زبان می آورد و سخنان جامع و کاملی می گفت و سخنانش، قول فصل بود و زیاده از حد فهم یا کمتر از آنکه قابل درک باشد، نبود. نه، درشتی می کرد و نه خود یا کسی را خوار می نمود. کوچکترین نعمت خدا را بزرگ می شمرد و هیچ نعمتی را ناچیز و نکوهیده نمی دانست خوردنی ها و نوشیدنی ها را نه نکوهش می کرد و نه تعریف. به خاطر دنیا و مسایل دنیوی خشم نمی گرفت و هرگاه حقی پامال می شد یا مورد تعرض قرار می گرفت، هیچکس را یارای مقاومت در برابر خشم آن حضرت ص نبود. هیچ گاه به خاطر خودش خشمگین نمی شد و هرگز برای خویش، انتقام نمی گرفت. هرگاه قصد اشاره کردن داشت، با تمام کف دستش اشاره می کرد و هنگام اظهار تعجب و شگفتی دستش را پشت و رو می نمود و هنگام سخن گفتن، دستش را حرکت می داد و هرگاه به خشم می آمد، روی برمی گرداند و به رویش نمی آورد. در بیشتر موارد، خندیدن وی در قالب تبسم بود و قطرات اشک شادی همانند دانه های باران از زیر پلکهایش سرازیر می شد.

حسن  $\tau$  می گوید: مدتی از بازگو کردن این ویژگی های پیامبر ص برای حسین  $\tau$  خودداری کرد و زمانی که این مطالب را برایش بازگو نمودم، دیدم که پیش از من، درباره ی شمایل رسول خدا ص از هند سؤال کرده و پاسخش را شنیده است. همچنین دریافتم که حسین  $\tau$  در مورد چگونگی ورود و خروج رسول خدا ص به خانه اش از پدرمان علی  $\tau$  سؤال کرده و به همه چیز درباره ی آن حضرت ص پی برده است.

حسین  $\tau$  می گوید: از پدرم درباره ی عملکرد رسول اکرم ص پس از ورود به خانه اش، پرسیدم. وی، در پاسخ فرمود: زمانی که رسول خدا ص به خانه اش می رفت، وقتش را به سه قسمت، تقسیم می نمود، بخشی را به (عبادت) الله اختصاص می داد، بخشی را به خانواده اش و قسمتی را هم به خودش و آنگاه بخش مربوط به خودش را میان خود و مردم تقسیم می کرد. و در همان وقت خواص صحابه  $\text{ؓ}$  نزدش می رفتند و آن حضرت ص هیچ چیزی را از آنان دریغ نمی کرد. عادت رسول خدا ص بر این بود که در زمان اختصاص یافته به مردم، فضلا و سرآمدان را بر دیگران ترجیح می داد و بر اساس جایگاه دینی افراد، وقتش را در اختیار آنها می گذاشت و نیاز و خواسته ی یکایک آنان را برآورده می ساخت و به آنان مشغول می گشت و ایشان را به کارهایی و می داشت که مصلحتشان در آن بود و آنها را به مواردی رهنمون می گشت که شایسته ی آنان بود و سپس می فرمود: (لیبلغ الشاهد الغائب، و أبلغونی حاجة من

لا یستطیع إبلاغها، فإنه من أبلغ سلطانا حاجة من لا یستطیع إبلاغها ثبت الله قدمیه یوم القیامة<sup>۱</sup> یعنی: «هر آن کس از شما که حضور دارد، به کسانی که حضور ندارند، برساند و به من نیاز و خواسته‌ی کسی را برسانید که نمی‌تواند آن را به من برساند؛ چرا که هر کس، نیاز کسی را به سلطان برساند که خودش از رساندن آن به سلطان ناتوان است، خدای متعال، روز قیامت او را ثابت قدم می‌گرداند». بزرگان صحابه ۷ نزد پیامبر ص می‌رفتند و پس از آن، مجلس را ترک می‌کردند که علم و بهره‌ی زیادی کسب می‌نمودند و از مجلس او در حالی برمی‌خاستند که راهنمایان و نشان‌دهندگان خیر و نیکی شده بودند. حسین ع می‌گوید: از پدرم، درباره‌ی عملکرد رسول اکرم ص در خارج از خانه‌اش سؤال کردم. پاسخ داد: رسول خدا ص زبانش را جز برای گفتن سخنانی که مفید بود، در کام نگاه می‌داشت و یاران خود را با هم مأنوس می‌گردانید نه آنکه آنان را از هم دور سازد و یا باعث رنجش آنها گردد. پیامبر اکرم ص بزرگان هر قوم و قبیله‌ای را بزرگ می‌داشت و آنان را زمامدار قوم و قبیله‌شان قرار می‌داد و بی‌آنکه خوش اخلاقی و گشاده‌رویی‌اش را از آنان دریغ کند، از آنان پرهیز می‌نمود. رسول اکرم ص همواره جویای احوال یارانش بود و از آنچه در میان مردم می‌گذشت، پرس و جو می‌نمود؛ کارهای نیک را نیک می‌دانست و آن را تأیید می‌کرد و کارهای زشت را نکوهیده می‌دانست و از آن برحذر می‌داشت. از هیچ چیز غفلت نمی‌کرد که مبادا یارانش غفلت کنند یا خسته شوند. در همه حال آماده بود و در ارتباط با حق نه کوتاه می‌آمد و نه از آن می‌گذشت. کسانی که با رسول خدا ص نشست و برخاست بیشتری داشتند، نیکان و سرآمدان مردم بودند و بهترین شخص نزد آن حضرت ص کسی بود که خیرخواه‌تر از همه بود و والاترین منزلت را نزد وی، کسانی داشتند که بیش از دیگران با هم‌نوعانشان همدردی و همراهی می‌کردند.

حسین ع می‌گوید: از عملکرد پیامبر ص به هنگام نشستن پرسیدم. پدرم در جواب گفت: بدون آنکه ذکر خدا بگوید، نه می‌نشست و نه برمی‌خاست. وقتی به مجلسی وارد می‌شد، همان جایی می‌نشست که در کنار آخرین نفر، خالی بود و همه را به این عمل توصیه می‌نمود و از لحاظ توجه کردن به هم‌نشینانش و سخن گفتن با آنها، سهم هر یک را می‌داد و طوری عمل می‌کرد که به هیچ‌یک از هم‌نشینانش، این احساس دست ندهد که آن دیگری،

۱- علامه آل‌بانی رحمه‌الله می‌گوید: از ابلغونی تا آخر حدیث، به طریقی دیگر از علی ع روایت شده، اما سند آن، ضعیف است. به همین سبب آل‌بانی، آن را در سلسله‌الاحادیث الضعیفة (1594) آورده است.





نزد آن حضرت ص گرامی تر از اوست. هر کس برای عرض خواسته‌اش، رسول خدا ص را ایستاده یا نشسته، معطل می‌کرد، آن حضرت ص بیش از آن فرد شکیبایی می‌ورزید تا آن فرد کارش تمام می‌شد و هرگاه کسی از او حاجتی می‌خواست، تا آنجا که می‌توانست نیازش را برآورده می‌کرد و در غیر این صورت با گفتن سخن خوب و پسندیده، او را با رضایت کامل باز می‌گرداند. نرم‌خویی و اخلاق خوبش، شامل حال همه‌ی مردم می‌شد و برای همه، به مثابه یک پدر بود و همه‌ی مردم، نزد او از حق مساوی و یکسان برخوردار بودند و مجلس و محفلش، مجلس علم و بردباری و امانت و شکیبایی و حیا بود و در آن، صداها بلند نمی‌شد و عیب هیچ کسی بیان نمی‌گشت و آبروی هیچ کسی هدف عیبجویی دیگران قرار نمی‌گرفت. در محضر آن حضرت ص همه با هم برادر بودند و تنها ملاک برتری، تقوا بود و همگان در مجلس ایشان، فروتن و متواضع بودند؛ کوچکترها، احترام برزگترها را نگه می‌داشتند و بزرگترها، به کوچکترها مهر و محبت می‌ورزیدند و نیازمندان را بر خود ترجیح می‌دادند و با غریب‌ها انس و الفت می‌گرفتند و به آنها رسیدگی می‌کردند.


حسین<sup>ع</sup> می‌گوید: از پدرم در مورد رفتار و منش رسول خدا ص در میان هم‌نشینانش پرسیدم. پدرم، پاسخ داد: رسول خدا ص همواره گشاده‌روی و خوش اخلاق و نرم‌خوی بود و درشت‌خوی و سنگدل نبود. داد و فریاد نمی‌کرد و ناسزا نمی‌گفت و عیب‌جو و خرده‌گیر نبود و بخل و خساست نمی‌ورزید. نسبت به آنچه که خوشش نمی‌آمد، خود را به بی‌خبری می‌زد و هیچ کس را از خوبی خود، ناامید نمی‌کرد و در او یأس و ناامیدی نمی‌افکند. خودش، از سه چیز می‌پرهیخت: جر و بحث نابجا، زیاده‌گویی و پرداختن به کارهای بیهوده؛ مردم را نیز از سه چیز برحذر می‌داشت: کسی را سرزنش نکنند؛ به دنبال عیبجویی کسی نباشند و کسی را رسوا نسازند. آن حضرت ص فقط در مورد چیزی سخن می‌گفت که سخن گفتن در آن مورد را زمینه‌ساز اجر و پاداش می‌دانست و هرگاه سخن می‌گفت، هم‌نشینانش، آن‌چنان سر به زیر و خاموش می‌شدند که گویا پرنده، روی سرشان نشسته بود. همراهان ایشان، تنها زمانی سخن می‌گفتند که آن حضرت ص ساکت می‌شد و هر کس در محضر رسول خدا ص سخن می‌گفت، دیگران سکوت می‌کردند تا سخنش را به پایان برساند. در برابر جفا و درشت‌گویی دیگران، صبر و شکیبایی می‌ورزید و یارانش دوست داشتند تا غریبان به مجلس آن حضرت ص بیایند تا بدین سان با طرح سؤال از سوی افراد

تازه وارد، زمینه‌ی بیشتری برای بهره‌مندی آنان از رهنمودهای رسول اکرم ص فراهم گردد. پیامبر اکرم ص می‌فرمود: «هرگاه، نیازمندی را دیدید که در پی حاجت خویش است، به او در بر آوردن نیازش، یاری برسانید». آن حضرت ص اجازه نمی‌داد که کسی از ایشان تعریف و تمجید نماید مگر آنکه در این زمینه، اعتدال و میانه‌روی را رعایت می‌کرد و به حق سخن می‌گفت و جلوی سخن گفتن کسی را نمی‌گرفت مگر آنکه از دایره‌ی حق و حقیقت تجاوز می‌نمود؛ در این صورت پیامبر اکرم ص سخن آن شخص را قطع می‌کرد یا برمی‌خاست و می‌رفت.

### آیه‌ی تطهیر و حدیث کساء<sup>۱</sup>


منظور از آیه‌ی تطهیر، آیه‌ی  سوره‌ی احزاب است که خداوند متعال می‌فرماید:


﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ 

(احزاب: )

«خداوند، قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».

منظور از حدیث کساء، حدیثی است که ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: یک روز صبح، رسول خدا ص عبایی کتانی و سیاه بر تن داشت؛ در این اثنا حسن بن علی ع آمد. رسول خدا ص او را زیر عبا برد. سپس حسین بن علی ع آمد. رسول اکرم ص او را هم زیر عبا برد. آنگاه فاطمه رضی الله عنها آمد. پیامبر ص او را نیز زیر عبا برد. وانگهی علی ع آمد. رسول خدا ص او را هم زیر عبا برد و سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ 

(احزاب: )

«خداوند، قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».

اینکه عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها، راوی این حدیث است، بیانگر دروغ و افترای کسانی است که ادعا می‌کنند: صحابه، فضایل علی ع را کتمان می‌کردند. آری؛ راوی این

۱- کساء، نوعی جامه است؛ (عبا).

حدیث، عایشه ی صدیقه رضی الله عنهاست؛ همو که برخی او را به بغض علی علیه السلام متهم می کنند.<sup>۱</sup>

آیه ی تطهیر در میان آیاتی قرار گرفته که مخاطبان آن، همسران رسول خدا ص هستند؛ چنانکه خدای متعال، در آغاز و پایان این آیات، مادران مؤمنان را خطاب قرار می دهد و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ۖ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ۚ يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ مَنْ يَّاتِ مِنْكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُصْغَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۚ وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَّلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ۚ يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتَنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ ۚ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۚ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ۚ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ۚ وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِّنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ۝﴾ (احزاب: ۳۸-۴۰)

«ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید، بیاید تا به شما هدیه ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. و اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می خواهید (و به زندگی ساده از نظر مادی، و احیاناً محرومیتها قانع هستید) خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده ساخته است. ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود (از آنجا که مفسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می زند) کفر او دو برابر (کیفر دیگران) خواهد بود و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دوچندان خواهیم داد، و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی

فراهم ساخته‌ایم. ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (دیگر) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه‌ی هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید که بیمار دلان، چشم طمع به شما بدوزند. و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویید. (بدانگونه که مورد رضای خدا و پیغمبر اوست). و در خانه‌ی خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد. و آیات خدا و سخنان حکمت‌انگیز (پیغمبر) را که در منازل شما خوانده می‌شود (بیاموزید و برای دیگران) یاد کنید. بی‌گمان خداوند دقیق و آگاه است».

کاملاً روشن است که همه جای این آیات، همسران پیامبر اکرم ص مخاطب قرار گرفته‌اند و تمام امر و نهی و وعید موجود در این آیات، متوجه آنان است. اما با این حال باید مشخص نمود که چرا با وجودی که مخاطبان آیه‌ی تطهیر، ازواج مطهرات هستند، اما در این آیه، صیغه‌ی مذکر بکار رفته است؟ باید گفت: اولاً در این آیه از آن جهت ضمیر مذکر آمده که بیان شود نفع این آیه، علاوه بر زنان پیامبر ص شامل افراد دیگری هم می‌شود که برخی از آنها مذکر هستند و این، یک قاعده و دستور زبان عربی است که چنانچه تعدادی زن و مرد گرد هم آیند، در مورد جمع متشکل از مذکر و مؤنث، قاعده‌ی مذکر بکار می‌رود. از این رو نمایان می‌گردد که علاوه بر زنان پیامبر ص افرادی که در حدیث نام برده شدند، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین ۱۲ نیز در جرگه‌ی اهل بیت قرار می‌گیرند؛ آن هم بطور ویژه. چرا که در حدیث، نام آنان بطور خاص گرفته شده است. همچنانکه اهل بیت، به همین افراد مذکور خلاصه نمی‌شوند. بلکه افراد دیگری نیز در شمار اهل بیت قرار دارند. از جمله زنان پیامبر ص. چنانچه یک بار از زید بن ارقم ت سؤال شد که آیا زنان پیامبر ص از اهل بیت او هستند؟ زید ت در پاسخ گفت: زنان پیامبر ص جزو اهل بیت او هستند و اما اهل بیت او که صدقه بر آنان حرام است، عبارتند از: آل علی، آل جعفر، آل عقیل، آل عباس.<sup>۱</sup>

برخی، آیه‌ی تطهیر را به صورت بریده و بدون بیان اسلوب قرآنی آن، عَلم می‌کنند و بی‌آنکه به مخاطبان اصلی آیه یعنی زنان پیامبر ص توجه نمایند، حدیث کساء را دلیل می‌گیرند و ادعا می‌کنند که اهل بیت، فقط و فقط عبارتند از: رسول خدا ص، علی، فاطمه،

حسن و حسین<sup>علیهم‌السلام</sup> که از آنها، به پنج تن آل عبا یاد می‌نمایند. شیعیان با همین روش استدلالی و با استناد به حدیث کساء که توسط عائشه و ام‌سلمه رضی الله عنهما روایت شده، بر این باورند که آیه‌ی تطهیر، دلیل عصمت علی، فاطمه، حسن و حسین<sup>علیهم‌السلام</sup> از تمام خطایا و گناهان بزرگ و کوچک می‌باشد. البته بنابر اعتقاد اهل تشیع، عصمت، یکی از شرایط امامت و بلکه از اساسی‌ترین باورهای شیعیان می‌باشد و از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای در اعتقادات آن برخوردار است و همین امر، باعث شده تا برخی از شیعیان، ویژگی‌ها و توانمندیهای علمی و عملی فراگیری و نامحدودی برای امامان قایل شوند و حتی چنین پنداری در میان آنها گسترش یابد که امامان، در برابر هیچ کس مسؤول نیستند و اصلاً امکان ندارد که از آنها خطایی سرزند؛ از این رو هر عملی که انجام دهند، نه تنها قابل نقد نیست، بلکه ایمان آوردن به آن و تصدیقش، واجب می‌باشد. این پندار، برآمده از آن است که اساساً یکایک افعال امامان را درست و نیک می‌دانند و بر این باورند که امامان، چیزهایی می‌دانند که دیگران نمی‌دانند. به همین سبب نیز ائمه، در تمام جنبه‌های زندگانی معصوم هستند و هیچ گناه بزرگ و کوچکی مرتکب نمی‌شوند و هیچ معصیتی از آنان سر نمی‌زند و اساساً بروز هر گونه خطا یا نسیان از آنان غیر ممکن است. چنانچه شیخ مفید، بدین نکته تصریح کرده و گفته است: امامانی که در مقام پیامبران قرار گرفته‌اند، در اجرای احکام و اقامه‌ی حدود و قوانین دینی و همچنین حفاظت دین و شریعت و تأدیب و آگاهی مردم، از عصمتی همچون عصمت پیامبران برخوردارند و امکان ندارد که از آنان گناه بزرگ و کوچکی سرزند و یا در هیچ یک از مسائل دینی، دچار اشتباه شوند و یا ذره‌ای از احکام دین را از یاد ببرند. این، اعتقاد عموم امامیه است جز تعداد اندکی از آنان.<sup>۱</sup>

شیخ مفید در این زمینه دلایل خودش را ذکر نموده است که می‌توانید به اوائل المقالات وی مراجعه کنید. البته بنده نیز در کتاب سیرت علی بن ابی‌طالب<sup>ع</sup> در این باره به تفصیل سخن گفته‌ام.

اینک دلایل شیعیان را در مورد آیه‌ی تطهیر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

بُروایت ام‌مؤمنین ام‌سلمه رضی الله عنها که به اشکال مختلف نقل شده است.

۱- اوائل المقالات، نوشته‌ی شیخ مفید، ص 35.

ام سلمه رضی الله عنها می گوید: رسول خداص در خانه‌ی من بود و علی و فاطمه و حسن و حسین ۷ نیز حضور داشتند. برای آنها غذایی آماده کردم؛ آنان از آن غذا تناول کردند و سپس خوابیدند. رسول اکرم ص رواندازی، روی آنها انداخت و سپس گفت: (اللهم هؤلاء أهل بیتی، اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً) یعنی: «بارخدا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». در روایت دیگری آمده است: رسول خداص آنان را روی قطیفه‌ای نشانید و سپس چهار گوشه‌ی آن را گرفت و آن را روی سر آنها کشید و سپس دست راستش را به دعا برداشت و گفت: (اللهم هؤلاء أهل بیتی، اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً) یعنی: «بارخدا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». این دو روایت، همانند روایتی است که امام مسلم از ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها روایت کرده است. البته نمی‌توان بر اساس این دو روایت به طور قطع نظر داد که دیگران، جزو اهل بیت نیستند یا مشمول این فضیلت قرار نمی‌گیرند.<sup>۱</sup> روایات دیگری که از ام سلمه رضی الله عنها نقل شده، دال بر این است که این بانوی بزرگوار، همراه علی و فاطمه و حسن و حسین ۷، زیر عبا یا روانداز نبوده است؛ برخی از این روایات، ضعیف و برخی نیز صحیح هستند. یکی از این روایات، از این قرار است: زمانی که آیه‌ی تطهیر در خانه‌ی ام سلمه رضی الله عنها بر رسول اکرم ص نازل شد، آن حضرت ص، فاطمه، حسن و حسین را فرا خواند و آنان را با رواندازی پوشانید؛ علی ۳ نیز پشت سر آن حضرت ص بود؛ او را هم با رواندازی پوشانید و سپس فرمود: (اللهم هؤلاء أهل بیتی، اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً) یعنی: «بارخدا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». ام سلمه رضی الله عنها گفت: ای پیامبر خدا! من هم با آنها هستم. رسول اکرم ص فرمود: (أنت علی مکانک و أنت علی خیر) یعنی: «تو، بر جای خودت هستی و بهتری». گویا رسول خداص بیان نمود که ام سلمه رضی الله عنها اساساً جزو اهل بیت است و نیازی به این نیست که زیر کساء برود.

البته روایت درستی وجود دارد دال بر اینکه ام سلمه رضی الله عنها پس از آنکه افراد مذکور از زیر روانداز، بیرون آمدند، همانند آنها به زیر روانداز رفته است. شاید علتش، این بود که با وجود علی بن ابی طالب ۳ در زیر آن روانداز، برای ام سلمه رضی الله عنها درست

۱- ثم أبصرت الحقيقة، ص 177.

نبوده که زیر روانداز برود و از این رو رسول خداص پس از بیرون آمدن علی و دیگران از زیر روانداز، ام سلمه رضی الله عنها را نیز زیر روانداز برده است. شهر می گوید: زمانی که خبر شهادت حسین بن علی به مدینه رسید، ام سلمه رضی الله عنها اهل عراق را لعن و نفرین نمود و گفت: خدا، آنان را بکشد که حسین را کشتند. خدا، لعنتشان کند که به حسین خیانت کردند و تنهایش گذاشتند. من رسول خداص را دیدم که فاطمه رضی الله عنها بامدادان در حالی نزد ایشان آمد که دیگی پر از کاجی با خود داشت. رسول خداص از فاطمه رضی الله عنها سؤال کرد: پسرعمویت کجاست؟ فاطمه رضی الله عنها گفت: در خانه است. رسول خداص فرمود: «برو و او را به اینجا بخوان و دو پسرت را هم با خود بیاور». فاطمه رضی الله عنها رفت و در حالی که دست هر یک از پسرانش را گرفته بود، به محضر پیامبرص آمد و علی نیز پشت سرشان می آمد تا اینکه در محضر رسول خداص حاضر شدند. رسول خداص حسن و حسین را روی دامانش نشانید و علی را سمت راستش و فاطمه را سمت چپش و آنگاه پارچه ای خیری را که قطیفه بود، روی همه ی آنها کشید و با دست چپش زیرانداز را گرفت و با دست راستش دست به دعا برداشت و گفت: (اللهم هؤلاء اهل بیتی، اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً) یعنی: «بارخدا یا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». گفتم: ای رسول خدا! آیا جزو اهل بیت شما نیستیم؟ فرمود: «چرا؛ زیر پارچه بیا». من، پس از آنکه رسول خداص برای پسرعمویش علی و نوه هایش و همچنین برای دخترش فاطمه دعا کرد، به زیر قطیفه رفتم. بدین ترتیب رسول اکرم ص ام سلمه رضی الله عنها را نیز در شمار اهل بیت برشمرد.

ب) همین که مخاطبان آیات قبل و بعد آیه ی تطهیر، همسران پیامبر اکرم ص هستند، دال بر این است که آیه ی تطهیر، بر عصمت دلالت نمی کند.

خدای متعال می فرماید:

﴿يَتَأْتِيَ النَّبِيَّ قُلُوبٌ لَّا رَوْحَ فِيهَا إِن كُنتُمْ تُرَدُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ۖ﴾ وَإِنْ كُنتُمْ تُرَدُّونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالْدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٨﴾ يَنْسَاءَ النَّبِيُّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَحْشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعِّفْ لَهَا الْعَذَابَ ضِعْفَيْنِ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٢٩﴾ \* وَمَنْ يَقْنُتْ

مِنْكُمْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلَ صَالِحًا تُوْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٦٦﴾  
يَنْسَاءَ النَّبِيُّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ ۚ إِنَّ أَتَقِيْتَنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ  
الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٦٧﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ  
الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى ۚ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ  
اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٦٨﴾ وَأَذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ  
فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٦٩﴾ ﴿٦٦﴾

(احزاب: ٦٦-٦٩)

«ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیاید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. و اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده از نظر مادی، و احیاناً محرومیتها قانع هستید) خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده ساخته است. ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود (از آنجا که مفاسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) کیفر او دو برابر (کیفر دیگران) خواهد بود و این، برای خدا آسان است. و هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دوجندان خواهیم داد، و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه‌ی هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید (و با ادا و اطواری بیان ننماید) که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند. و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگویید. (بدانگونه که مورد رضای خدا و پیغمبر اوست). و در خانه‌ی خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا، بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمایید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد. و آیات خدا و سخنان حکمت‌انگیز (پیغمبر) را که در منازل شما خوانده می‌شود (بیاموزید و برای دیگران) یاد کنید. بی‌گمان خداوند دقیق و آگاه است.»



پرواضح است که همه جای این آیات، همسران پیامبر اکرم ص مخاطب قرار گرفته‌اند و تمام امر و نهی و وعده و وعید موجود در این آیات، متوجه آنان است. این موضوع، درخور توجه است که چرا در آیه‌ی تطهیر، ضمیر مذکر بکار رفته، در صورتی که مخاطبان آیه زنان پیامبر ص هستند، باید گفت: در این آیه از آن جهت ضمیر مذکر بکار رفته است که مشخص شود، این آیه علاوه بر زنان پیامبر ص شامل افراد دیگری هم می‌شود که برخی از آنها مذکر هستند و این، قاعده و دستور زبان عربی است که درباره‌ی مجموعه‌ای که متشکل از مرد و زن است، قاعده‌ی مذکر بکار می‌رود. از این رو نمایان می‌گردد که علاوه بر زنان پیامبر ص افراد دیگری که در حدیث نام برده شدند، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام نیز در جرگه‌ی اهل بیت قرار می‌گیرند و از همین بابت نیز رسول خدا ص آنان را دعا کرد؛ همانطور که همسر هر فردی، جزو اهل بیت او می‌باشد. در زبان عربی به هنگام احوال‌پرسی می‌پرسند: کیف اهلک؟ یعنی اهل تو چطورند؟ که منظور، همسران شخص می‌باشد. به عبارتی واژه‌ی اهل، در زبان عربی به همسر شخص اطلاق می‌گردد. همچنانکه خدای متعال می‌فرماید:

﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ

مُجِيدٌ ﴿٧٢﴾

(هود: ٧٢)

«گفتند: آیا از کار خدا شگفت می‌کنی؟ ای اهل بیت (نبوت)، رحمت و برکات خدا شامل شما است (پس جای تعجب نیست اگر به شما چیزی عطا کند که به دیگران عطا نفرموده است). بی‌گمان خداوند ستوده (در همه‌ی افعال و) بزرگوار (در همه‌ی احوال) است.»

ملاحظه می‌کنیم که در این آیه، ضمیر مذکر بکار رفته، در صورتی که مخاطب این آیه، ساره همسر ابراهیم علیه‌السلام می‌باشد و همین، دلیلی است بر اینکه همسر هر شخص، جزو اهل بیت اوست و این، کاملاً بدیهی و روشن می‌باشد.

خدای متعال می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ

لَأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا خَبَرٌ أَوْ جَذْوَةٌ مِنَ النَّارِ

لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿١١﴾

(قصص: ١١)

«هنگامی که موسی مدت را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، در جانب کوه طور آتشی دید. به خانواده‌اش گفت: بایستید. من آتشی می‌بینم، شاید از آنجا خبری (از راه) یا شعله‌ای از آتش برای شما بیاورم تا خویشتن را بدان گرم کنید». در این آیه نیز برای همسر موسی ۱ صیغه‌ی مذکر بکار رفته است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ ۚ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ۝﴾

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿۳۵﴾ (مریم: ۳۵)

«در کتاب (آسمانی قرآن) از اسماعیل بگو. آن کسی که در وعده‌هایش راست بود، و پیغمبر والا مقامی بود. او همواره خانواده‌ی خود را به اقامه‌ی نماز و دادن زکات دستور می‌داد و در پیشگاه پروردگار، مورد رضایت بود».

بنابراین جای سؤال است که منظور از اهل بیت اسماعیل ۱ در این آیه چه کسی است که از ناحیه‌ی اسماعیل ۱ به ادای نماز، دستور داده می‌شد؟ این آیه، همانند آیه‌ی ۱۱۲ سوره‌ی طه است که خداوند متعال، به رسول خدا ص دستور می‌دهد:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا ۝﴾ (طه: ۱۳۱)

«خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده (چراکه نماز مایه‌ی یاد خدا و پاکی و صفای دل و تقویت روح است) و خود نیز بر اقامه‌ی آن ثابت و استوار باش».. از آنجا که این سوره، مکی است، جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که همسران پیامبر ص یا حداقل خدیجه رضی الله عنها جزو اهل بیت آن حضرت ص می‌باشد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَأَسْتَبَقَا الْآبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْآبَابِ ۚ قَالَتْ مَا

جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝﴾ (یوسف: ۲۳)

«(از پی هم) به سوی در (دویدند و) بر یکدیگر پیشی جستند، (یوسف ۱ می‌خواست زودتر از در خارج شود و زلیخا می‌خواست از خروج او جلوگیری کند. در این حال و احوال، پیراهن یوسف (۱) را از پشت بدرید، دم در به آقای زن برخوردند. (زن خطاب به شوهر خود) گفت: سزای کسی که به همسرت قصد انجام کار زشتی کند، جز این نیست که یا زندانی گردد یا شکنجه‌ی دردناکی ببیند».

مخاطب در این آیه، عزیز مصر است و آنجا که سخن از اهل بیتش به میان می‌آید، کسی جز همسر عزیز مصر نیست. همانطور که واضح و روشن است.

(ج) دور کردن رجس (پلیدی) در واژگان قرآن، به معنای عصمت نیست.

راغب اصفهانی در المفردات، در توضیح رجس می‌گوید: رجس، به هر شیء پلیدی اطلاق می‌گردد. چنانچه گفته می‌شود: رجل رجسی؛ یعنی: مرد پلید. خدای متعال در آیه<sup>۱</sup> سورهی مائده می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ

عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩﴾﴾ (مائده: ٩)

«ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان (سنگینی که در کنار آنها قربانی می‌کنید) و تیرها (و سنگها و اوراقی که برای بخت‌آزمایی و غیگویی بکار می‌برید، همه و همه از لحاظ معنوی) پلیدند (و ناشی از تزئین و تلقین) عمل شیطان می‌باشند. پس از (این کارهای) پلید دوری کنید تا رستگار شوید».

گفتنی است: واژه‌ی رجس در هیچ جای قرآن، به معنای گناه بکار نرفته تا دور کردن رجس به معنای دور کردن گناه و به عبارتی به معنای عصمت باشد.

(د) پاک کردن از پلیدی، به معنای اثبات عصمت برای هیچ کس نیست.

پیشتر بیان شد که واژه‌ی رجس، به پلیدی‌های محسوس و معنوی اطلاق می‌گردد و اساساً به معنای گناه و اشتباه نمی‌باشد. همین‌طور تطهیر و پاک نمودن به معنای عصمت نیست. خدای متعال، صرفاً اراده‌ی پاک نمودن اهل بیت را نکرده؛ بلکه اراده‌ی پاک کردن تمام مؤمنان را نموده است؛ چنانچه خطاب به یاران پیامبرش می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُۥ

عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾﴾ (مائده: ٦)

«خداوند نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقت اندازد، بلکه می‌خواند شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد و (با بیان احکام اسلامی) نعمت خود را بر شما تمام نماید، شاید که شکر (انعام و الطاف) او را (با دوام بر طاعت و عبادت) بجای آورید».

همچنین می‌فرماید:

﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ ۖ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾

(توبه: ۱۰۳)

«ای پیغمبر! از اموال آنان (که به گناه خود اعتراف دارند و درصدد کاهش بدی‌ها و افزایش نیکی‌های خویش می‌باشند) زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذایل اخلاقی، و تنگ‌چشمی) پاک داری، و (در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و درجات ایشان را بالا ببری، و برای آنان دعا و طلب آمرزش کن که قطعاً دعا و طلب آمرزش تو مایه‌ی آرامش (دل و جان) ایشان می‌شود (و سبب اطمینان و اعتقاد بیشترشان می‌گردد) و خداوند شنوای (دعای مخلصان و) آگاه (از نیت همگان) است».

و نیز فرموده است:

(بقره: ۱۲۸)

﴿ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴾

«بی‌گمان خداوند توبه‌کاران و پاکان را دوست دارد».

بدین ترتیب همچنانکه در قرآن از اراده‌ی الهی مبنی بر پاک کردن اهل بیت خبر داده شده، به اراده‌ی الله متعال برای پاک نمودن مؤمنان نیز تصریح شده است. بنابراین اگر منظور از پاک کردن، عصمت باشد در این صورت این فضیلت شامل حال صحابه ۷ و تمام مؤمنانی می‌شود که خداوند، در قرآن از اراده‌ی خود برای پاک کردن آنان خبر داده است. همانطور که در رابطه با اصحاب پیشاهنگ در ساخت مسجد قبا فرموده است:

﴿ فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا ۚ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴾

(توبه: ۱۰۸)

«در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند (جسم و روح) خود را (با ادای عبادت درست) پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد».

این، در حالی است که به اتفاق تمام مسلمانان، صحابه ۷ معصوم نیستند. خدای متعال در مورد سبب و سیزده تن از اصحاب بدر می‌فرماید:

﴿ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ ۖ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ ﴾

(انفال: ۱۱)

«و از آسمان آب بر شما باراند تا شما را بدان (از پلیدی جسمانی) پاکیزه دارد و کثافت (وسوسه‌های) شیطانی را از شما بدور سازد».

همانطور که روشن است، خدای متعال، در این آیه با الفاظی اهل بدر را مخاطب قرار می‌دهد که تقریباً همانند الفاظی می‌باشد که اهل بیت را مخاطب قرار داده است. چراکه واژه‌ی رجز و رجس هم معنا هستند و در هر دو آیه از واژه‌ی یطهر کم استفاده شده که معنای آن مشخص می‌باشد. لذا سبک‌سری و ساده‌اندیشی است که تطهیر را در یک آیه به معنای عصمت بدانیم و این مفهوم را برای آیه‌ی دیگر قایل نباشیم.

البته جای تعجب است که برخی آیه‌ی تطهیر را در آل عبا منحصر می‌دانند و آنگاه تطهیر را به عصمت معنا می‌کنند و به آن دسته از آیاتی که در مورد تطهیر صحابه<sup>ص</sup> از سوی الله<sup>ج</sup> نازل شده، بی‌توجه هستند و بلکه بر صحابه خرده می‌گیرند و آنان را به ارتداد متهم می‌نمایند؛ حال آنکه در قرآن کریم، آشکارا بیان می‌شود که خداوند<sup>ج</sup> قصد تطهیر صحابه<sup>ص</sup> را نموده است.

باید دانست که منظور از اراده‌ی الهی در آیه‌ی تطهیر، اراده‌ی تشریعی است، نه اراده‌ی تکوینی یا تقدیری. بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود که خداوند، دوست دارد که پلیدی را از شما دور نماید.

علمای اهل سنت، اراده‌ی الهی را بردو نوع می‌دانند: اراده‌ی تشریعی (دینی) و اراده‌ی تقدیری (تکوینی).

**اراده‌ی تشریعی**، به مفهوم محبت و خرسندی می‌باشد. چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ (بقره: ۱۸۵)

«خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا

مِيلًا عَظِيمًا﴾ (۴) ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ تَخَفَّ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ (۵)

(نساء: ۲۸۴)

«خداوند می‌خواهد توبه‌ی شما را بپذیرد (و به سوی طاعت و عبادت برگردید و از لوٹ گناهان پاک و پاکیزه گردید) و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که (از حق دور شوید و به سوی باطل بگرایید و از راه راست) خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید). خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند. (چراکه او می‌داند که انسان در برابر غرائز و امیال خود ناتوان است) و انسان، ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد)».

**اراده‌ی تکوینی،** به معنای خواست و مشیت فراگیر الهی در مورد تمام موجودات هستی می‌باشد؛ آنچه در آیه‌ی تور سوره‌ی بقره، آمده، به همین اراده‌ی تکوینی اشاره دارد؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ (بقره: ۲۰۲)

«ولی خداوند آنچه را می‌خواهد (از روی حکمتی که خود می‌داند) انجام می‌دهد». همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ

هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (هود: ۶۶)

«هرگاه خدا بخواهد شما را (به خاطر فساد درون و گناهان فراوان) گمراه و هلاک کند، هرچند که بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به شما نمی‌رساند. خدا، پروردگار شماست و به سوی او برگردانده می‌شوید (و به مجازات خود می‌رسید)».

بنابراین معاصی، برخاسته از اراده‌ی تکوینی الله است؛ البته خدای متعال، معصیت را دوست ندارد و نه به آن راضی می‌شود و نه به آن دستور می‌دهد؛ بلکه از بابت معصیت خشم می‌گیرد و آن را ناپسند می‌داند و از آن باز می‌دارد. این، عقیده‌ی گذشتگان نیک است. به عبارتی پیشینیان نیک امت، اراده‌ی الهی به معنای محبت و رضایتش را از محبت وی که به مفهوم تقدیر و سرنوشت است، جدا می‌دانند و این نوع اراده، یعنی اراده‌ی تکوینی، لزوماً به معنای رضایت و محبت الهی نمی‌باشد. شکی نیست که خداوند، پلیدی را از فاطمه، حسن، حسین و نیز از زنان پیامبر ص دور نموده است؛ اما منظور از آنچه که در آیه‌ی تطهیر در این زمینه آمده، اراده‌ی شرعی می‌باشد. یعنی: خداوند این را می‌پسندد و دوست دارد که پلیدی از این افراد دور باشد. به همین سبب نیز رسول اکرم ص در مورد آنان دعا کرد و گفت:

(اللهم هؤلاء أهل بيتي، أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً) یعنی: «بارخدایا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما».

(ه) دعای پیامبر ص بیانگر حقیقت مسأله‌ی تطهیر می‌باشد.

اگر آیه‌ی تطهیر، منحصر به آل عبا بود، لذا دیگر دلیلی نداشت که رسول خدا ص روی عده‌ای قطیفه یا عبا بکشد و برای آنان بدین شکل دعا کند که: (اللهم هؤلاء أهل بيتي، أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً) یعنی: «بارخدایا! اینها، اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک نما». لذا دعا کردن رسول خدا ص برای اهل کساء، بیانگر این است که آیه‌ی تطهیر در مورد زنان آن حضرت ص نازل شده و رسول خدا ص برای اینکه علی، فاطمه، حسن و حسین<sup>علیهم‌السلام</sup> نیز از فضیلت آن برخوردار شوند، دست به دعا برداشت و بدین منظور دعا کرد و خداوند متعال نیز دعای پیامبر ص را در حق اینها پذیرفت و آنها را همانند زنان رسول اکرم ص پاک نمود.

(و) آنان که آیه‌ی تطهیر را دلیل عصمت می‌دانند، از آن استدلال می‌کنند که این آیه، گذشته از عصمت آل عبا، امامت آنان را نیز اثبات می‌نماید. می‌دانیم که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها در کنار علی و حسن و حسین<sup>علیهم‌السلام</sup>، بدین آیه، گرامی گردیده است، حال آنکه بنا به اعتقاد همین‌ها، ویژگی‌های امامت برای زنان، ثابت نمی‌شود. بنابراین اگر این آیه، دلیل عصمت و امامت است، فاطمه رضی الله عنها باید علاوه بر عصمت، از مقام امامت نیز برخوردار باشد. حال آنکه چنین نیست. همچنین چه دلیلی وجود دارد که نه تن دیگر، مشمول این آیه باشند؟ در صورتی که بنا به اعتقاد خودشان، این آیه، مخصوص سه تن از دوازده امام معصوم می‌باشد که عبارتند از:

\*علی بن ابی طالب<sup>ع</sup>.

\*حسن بن علی<sup>ع</sup>.

\*حسین بن علی<sup>ع</sup>.

### آیه‌ی مباحله و نصرانیهای نجران

گروهی از مسیحیان نجران نزد رسول خدا ص رفتند و گفتند: ما، پیش از شما مسلمان بودیم. رسول خدا ص فرمود: «سه چیز، مانع مسلمانی شماست: پرستش صلیب، خوردن گوشت خوک و اینکه می‌پندارید، خداوند، فرزندی دارد». در آن اثنا جر و بحث میان رسول خدا ص

و مسیحیان نجران، بالا گرفت و حجاج نیز آنجا حضور داشتند. رسول خدا ص سخنان باطل مسیحیان نجران را با دلایل محکم قرآنی، رد می کرد. گروه نجرانی به پیامبر ص گفتند: چرا به عیسی ۱۱ دشنام می دهی و او را بنده ی خدا می دانی؟ رسول اکرم ص فرمود: «بلی؛ او، بنده ی خدا و پیامبر اوست و پدیده ی واژه ی الله (و فرمان کن) می باشد که خداوند، آن را به مریم بتول رسانید». مسیحیان نجران، عصبانی شدند و گفتند: آیا تا کنون دیده ای که انسانی، بدون پدر به دنیا بیاید؟ اگر راست می گویی، یک نمونه بیاور. خدای متعال در پاسخ مسیحیان نجران، چنین نازل فرمود:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ ۖ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ

فَيَكُونُ ﴿٥١﴾﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنَ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٥٢﴾﴾ (آل عمران: ۵۱-۵۲)

«مسأله ی (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون مسأله ی (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید، سپس بدو گفت: پدید آی و (بی درنگ) پدید آمد. (این بیان درباره ی آفرینش عیسی) حقیقتی است از جانب پروردگارت، پس از تردید کنندگان مباش.»

این آیه، با بیان یک نمونه ی شگفت انگیز، تعجب و شگفتی در مورد مسأله ی را که کمتر شگفت آور بود، دلیل قاطعی در برابر مسیحیان قرار داد و آنان را بی جواب گذاشت. وقتی رسول اکرم ص مجادله ی نیکو و موعظه ی حسنه را در آنان چندان کارساز نیافت، آنها را بنا به دستور خداوند، به مباحله فرا خواند؛ خدای متعال به آن حضرت ص فرمود:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا

وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ۖ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى

الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾﴾ (آل عمران: ۶۱)

«هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره ی مسیح) به تو رسیده است (باز) کسانی با تو به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید، و ما خود را آماده می سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعا به سوی خدا برمی داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنا می نمایم.»

رسول اکرم ص برای اجرای این فرمان الهی، به همراه حسن و حسین و فاطمه ۱۲ بیرون شد و به آنها فرمود: «هرگاه من، دعا کردم، شما آمین بگویید». مسیحیان نجران با یکدیگر مشورت و رایزنی کردند و از آنجا که در مورد حقانیت رسول اکرم ص شک نداشتند و به



یقین می‌دانستند که هرگاه پیامبری، با قومی مباحله نماید، حتماً آن قوم، هلاک می‌شوند؛ لذا ترسیدند و از مباحله و لعن و نفرین، خودداری نمودند و گفتند: هر حکمی که می‌خواهی، درباره‌ی ما صادر کن. رسول اکرم ص نیز با آنان بر سر دو هزار جامه، مصالحه نمود و قرار بر آن شد که یک هزار دست لباس را در ماه رجب به عنوان جریمه بپردازند و هزار دست دیگر را در ماه صفر.

بدین سان سبب اصلی نزول این آیه روشن گردید و واضح گشت که نازل شدن آیه‌ی مباحله، هیچ ربطی به امامت علی بن ابی‌طالب  $\text{ع}$  ندارد. بنده در کتاب سیرت علی بن ابی‌طالب  $\text{ع}$ ، این موضوع را شرح و بسط داده‌ام که می‌توانید به آن مراجعه نمایید.

### آثار تربیت خانوادگی بر حسن بن علی $\text{ع}$

حسن بن علی  $\text{ع}$  در خانه‌ی پیامبر ص و به دست پدر بزرگش و نیز تحت نظر پدر و مادرش، پرورش یافت و مفاهیم و ارزشهای اسلامی را از پدر بزرگ و والدینش فرا گرفت. این موقعیت، تأثیر بسزایی در شکل‌دهی شخصیت توانمند حسن  $\text{ع}$  داشت و باعث شد که بر دستورات و آموزه‌های اسلام، پایبند گردد. رسول خدا ص فرموده است: (الناس معادن كمعادن الفضة والذهب، خيارهم في الجاهلية خيارهم في الإسلام) یعنی: «مردم، همانند معادن نقره و طلا هستند؛ آنان که در جاهلیت، بهترین مردم بودند، در اسلام نیز بهترین مردم هستند». کان وجودی حسن بن علی  $\text{ع}$  کم‌نظیر است؛ چراکه آن بزرگوار در جاهلیت پرورش نیافت؛ بلکه در خانه‌ی نبوت رشد و نمو نمود و همین، راز سیادت و آقایی اوست. خلاصه اینکه حسن بن علی  $\text{ع}$  از آنچنان اصالت و تربیت خانوادگی‌ای، برخوردار بود که هیچ کس از آن برخوردار نشده و نخواهد شد. زیرا پدر بزرگش، محمد مصطفی ص؛ پدرش، علی بن ابی‌طالب  $\text{ع}$ ؛ مادرش، فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها و مادر بزرگش، خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها بودند. پس از وفات رسول خدا ص امیرالمؤمنین علی  $\text{ع}$  عهده‌دار تربیت حسن و حسین گردید و تعلیم و تربیت آنان را مستقیماً تحت نظر گرفت. امیرالمؤمنین علی  $\text{ع}$  ویژگی‌های یک مربی کامل را در خود داشت و شکی نیست که کنه فرموده‌ی الهی را دریافته بود که فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (تحریم: ۳)

«ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خویش را از آتش دوزخی برکنار دارید که افزونگی آن انسانها و سنگها هستند. فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند. از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است، نافرمانی نمی‌کنند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند».

## ویژگی‌ها و شرایط لازم برای یک پدر مربی

### 1- درک اهمیت تعلیم و تربیت و توجه ویژه به این موضوع:

علیؑ توجه ویژه‌ای به تعلیم و تربیت فرزندانش حسن و حسین داشت و آستین همت را برای تعلیم و تربیت آنان بالا زده بود و بدین موضوع، اهمیت ویژه‌ای می‌داد و در این راستا به خاطر رضای خدا می‌کوشید تا آنها را بر اساس رهنمودهای پیامبر اکرم ص و بر مبنای اطاعت و بندگی الله ﷻ پرورش دهد.

### 2- الگوسازی برای فرزندان:

اگر وجود الگوی نیک و نمونه، مهم‌ترین مسأله در امر تربیت نباشد، حداقل یکی از مهم‌ترین مسایل در زمینه تعلیم و تربیت می‌باشد و این، ریشه در طبیعت و فطرت انسان دارد که می‌کوشد در زندگی‌اش، الگویی داشته باشد که از او الگوبرداری نماید. ابن خلدون می‌گوید: «تقلید و الگوبرداری کودک در سن پنج یا شش سالگی شدت می‌یابد و تا پایان دوران کودکی به صورت تدریجی و معتدلانه‌ای استمرار می‌یابد».

### 3- مهر و عطف و نرمی در جریان تربیت:

امیرالمؤمنین علیؑ به مهرورزی و بردباری آراسته بود و رفتاری نرم و محبت‌آمیز با حسن و حسین رضی الله عنهما داشت و منزلت و جایگاه آنان در نزد پیامبر ص و فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها را می‌دانست.

### 4- میانه‌روی و اعتدال در برخورد با فرزندان و رعایت عدالت در میان آنان:

این ویژگی علیؑ آنجا نمایان می‌گردد که در واپسین لحظات حیاتش و در زمانی که شربت آرزویش را سر می‌کشید و به مقام شهادت نزدیک می‌شد، فرزندان و یارانش را نصیحت نمود و در تعلیم، تربیت و راهنمایی آنان، از آموزه‌ها و رهنمودهای قرآنی بهره گرفت؛ چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَنُ لِبَنِيهِ ۖ وَهُوَ يَعِظُهُ ۚ يَبْنِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ ۖ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳﴾ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَلَدَيْهِ ۖ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفَصَّلَهُ ۖ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَلَدَيْكَ إِلَىٰ الْوَصْيِ ۖ ﴿۱۴﴾﴾

(لقمان: 13، 14)

«(یادآور شو) زمانی را که لقمان در حال نصیحت و اندرز به پسرش، به او گفت: پسر عزیزم! چیزی را با خدا انباز مکن؛ شرک، واقعاً ستم بزرگی است. ما، به انسان درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم (که در حق ایشان نیکی کند؛ بویژه در حق) مادر (که) بدو حامله شده و هر دم، به ضعف و سستی تازه‌ای دچار گشته است. پایان دوران شیرخوارگی او، دو سال است (و در این دو سال نیز کودک، شیرهای جان مادر را می‌مکد. لذا سفارش ما به انسان این است که) هم سپاس‌گزار من باش و هم سپاس‌گزار پدر و مادر. (و بدان که) بازگشت، به سوی من است.»

از این رهنمود قرآنی در می‌یابیم که پدران، باید توجه ویژه‌ای به تربیت فرزندانشان داشته باشند و این، همان چیزی است که در زندگی امیرمؤمنانؑ نمایان گردید؛ چراکه او، همواره می‌کوشید دستورات خداوند را اجرا نماید و از نواهی‌اش دوری نماید. آنچه بیان شد، مهم‌ترین صفات و ویژگی‌های امیر مؤمنان علیؑ بود که کمک شایانی به او در تربیت حسن و حسین رضی‌الله عنهما نمود.

### تأثیر جامعه بر تربیت و شکل‌گیری شخصیت حسنؑ

محیط اجتماعی افراد، تأثیر به‌سزایی در شکل‌گیری شخصیت آنان دارد. حسن بن علیؑ در دوران صحابه ۱/ و هم‌زمان با کسانی زیست که به دست رسول اکرم ص پرورش یافتند و جامعه‌ی آنان، آکنده از فضیلت، تقوا، شایستگی و ویژگی‌هایی بود که آن را از تمام

جوامع، متمایز و برجسته گردانید. در جامعه‌ای که صحابه ۱۲ می‌زیستند، توجه ویژه‌ای به فراگیری علم و دانش و عمل به کتاب و سنت، مبذول می‌گردید. از این رو حسن (ع) بهره‌ی وافری از جامعه‌ی وارسته و برجسته‌ی خویش برد. چراکه جمع زیادی از یاران رسول خدا ص در مدینه زندگی می‌کردند و تعدادشان در مدینه، پس از وفات رسول اکرم ص نیز زیاد بود. بنابراین جامعه‌ای که پیامبر اسلام ص در آن زیست و هسته‌ی نخست آن به دست توانای آن بزرگوار شکل گرفت تا به انسان‌ها خیر و نیکی برساند، بهترین جامعه‌ای است که هیچ‌یک از جوامع بشری، قابل مقایسه با آن نیست. جامعه‌ی مدینه، شاهد نزول وحی بود و همواره در ارتباط مستقیم با صاحب دعوت قرار داشت و این امر، باعث شد تا آثار روانی و مفاهیم ایمانی ارائه شده از سوی رسول اکرم ص در یکایک صحابه (ع) نهادینه گردد و آثار روحی و تربیتی رسول خدا ص بر آنان نمایان شود. بنابراین جامعه‌ی مدینه، دل و روان مردم را به سوی خود می‌کشانید و بر گفتار و رفتار آنان اثر می‌نهاد. چنانچه تأثیر زیادی در شکل‌گیری پرورشی و علمی حسن مجتبیٰ (ع) به جای گذاشت.



## مبحث چهارم

### حسن بن علی در دوران خلفای راشدین ۱/۷

#### حسن بن علی در دوران خلافت ابوبکر صدیق ۲

حسن و حسین رضی الله عنهما از منزلت و جایگاه ویژه‌ای نزد خلفای راشدین ۱/۷ برخوردار بودند. ابوبکر، عمر، عثمان و علی ۱/۷، آن دو را خیلی دوست داشتند و با آنان به نیکویی رفتار می کردند. عقبه بن حارث می گوید: چند روز پس از وفات رسول اکرم ص همراه ابوبکر ۲ پس از نماز عصر بیرون شدم و علی ۲ در کنار ابوبکر ۲ راه می رفت. گذر ابوبکر ۲ به حسن بن علی ۲ افتاد که مشغول بازی با بچه ها بود. ابوبکر ۲ او را روی گردنش گذاشت و گفت: «قسم می خورم که شبیه پیامبر است، نه شبیه علی». و علی ۲ لبخند می زد.<sup>۱</sup>

حسن بن علی ۲ از رفتار و سیرت ابوبکر صدیق ۲ بسیار متأثر بود و از این رو نام یکی از فرزنداناش را ابوبکر نهاد. روشن است که هیچکس نام شخص دیگری را بر فرزندش نمی گذارد مگر آنکه آن شخص را خیلی دوست داشته باشد. حسن ۲ از ابوبکر صدیق ۲ و دوران خلافتش، چه در حیات ابوبکر و چه پس از آن، چیزهای زیادی یاد گرفت؛ از جمله:

#### موضع ابوبکر ۲ در قبال فاجعه‌ی وفات رسول خدا ص

ابن رجب می گوید: زمانی که رسول خدا ص از دنیا رفت، مسلمانان را اضطراب و آشفتگی شدیدی دربر گرفت؛ عده‌ای از آنان به حدی حیران و سرگشته شدند که توان روحی و فکریشان از هم پاشید و به کلی قاطی کردند؛ فشار مصیبت بر بعضی هم به اندازه‌ای بود که توان ایستادن نداشتند و زیر بار اندوه خمیده گشتند؛ زبان برخی نیز چنان از این فاجعه‌ی بزرگ بند آمد که اصلاً نمی توانستند سخن بگویند؛ باور این مصیبت برای برخی به قدری شدید بود که به کلی منکر وفات رسول خدا ص شدند!<sup>۲</sup>

ابن اسحاق می گوید: «با وفات رسول خدا ص مصیبت بزرگی بر مسلمانان وارد شد؛ فرموده‌ی ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها درباره‌ی مصیبت رحلت پیامبر اکرم ص چنین به من

۱- نسب قریش (23/1)؛ بخاری (93/5).

۲- لطائف المعارف، ص 114

رسیده که: (با وفات رسول خداص برخی از عرب‌ها از دین برگشتند؛ یهودیان و نصاری گردن کشی کردند و نفاق و تزویر پدیدار شد؛ مسلمانان، با از دست دادن پیامبرشان همچون گوسفندانی شده بودند که در شبی تار و بارانی چوپانی نداشتند).<sup>۱</sup>

قاضی ابوبکر بن العربی می‌گوید: «... با مرگ رسول خداص وضعیتی آشفته و پریشان به وجود آمد؛ کمر مسلمانان شکست و بزرگ‌ترین مصیبت بر آنان وارد شد؛ علی  $\tau$  در خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها سر به زانوی غم نهاد؛ زبان عثمان  $\tau$  به خاطر این مصیبت بند آمد و عمر  $\tau$  چنان قاطی کرد که پرت و پلا می‌گفت و این کلمات بر زبانش جاری بود که: (رسول خداص نمرده است؛ بلکه چون موسی  $\text{ع}$  به میعاد پروردگارش رفته و قطعاً باز می‌گردد و دست و پای کسانی را که می‌گویند ایشان وفات کرده‌اند، می‌برد).<sup>۲</sup> زمانی که خبر وفات رسول خداص به ابوبکر صدیق  $\tau$  رسید، بلافاصله خودش را از سنج به مدینه رساند، به مسجد رفت و بی‌آن که با کسی سخن بگوید، وارد حجره‌ی عایشه رضی الله عنها شد و به سراغ رسول خداص رفت و دید که بُردی یمنی (پاچه‌ای کتانی) به روی آن حضرت ص کشیده‌اند؛ ابوبکر  $\tau$  پارچه را از صورت رسول خداص کنار زد، ایشان را بوسید و گریست و رو به جسد مبارک فرمود: «پدر و مادرم، فدایت؛ به خدا سوگند که خداوند، تو را دو بار نمی‌میراند؛ موتی که برایت مقدر بود، فرا رسید.»<sup>۳</sup> ابوبکر  $\tau$  به مسجد رفت؛ عمر  $\tau$  ایستاده بود و می‌گفت که رسول خداص نمرده است... ابوبکر  $\tau$  گفت: «ای عمر! بنشین.» اما عمر  $\tau$  هم‌چنان با فریاد و اضطراب سخن می‌گفت. ابوبکر  $\tau$  برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند، چنین فرمود: «کسی که محمدص را عبادت می‌کرده، بداند که محمدص وفات کرده و هر کس، خدای متعال را می‌پرستیده، بداند که خداوند، زنده است و هرگز نمی‌میرد.» و سپس آیه‌ی 144

سوره‌ی آل عمران را تلاوت نمود که:

۱- ابن هشام (323/4)

۲- القواصم من العواصم، ص 38

۳- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی 4452

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ۚ وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾

«محمد، تنها پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند و رفته‌اند؛ پس آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب برمی‌گردید (و اسلام را رها می‌کنید)؟ و هر کس به عقب بازگردد (و کافر شود)، کوچک‌ترین زبانی به خداوند نمی‌رساند؛ و خداوند به سپاس‌گزاران پاداش خواهد داد.»  
پس از سخنرانی ابوبکر<sup>۲</sup> مردم، باورشان شد که واقعاً رسول خداص وفات کرده‌است و پس از آن، زار گریستند.<sup>۱</sup>

ابوبکر<sup>۲</sup> به استناد آیات قرآن، در جملاتی کوتاه مردم را از گیجی و سرگشتگی بیرون آورد و به زیبایی، فهم و شناخت درستی درباره پیامبرص و وفات آن حضرت به مردم ارائه داد و برایشان تشریح نمود که تنها خدای یگانه و همیشه‌زنده، سزاوار عبادت است و بس. ابوبکر<sup>۲</sup> به مردم فهمانید که اسلام پس از وفات محمد مصطفی‌ص نیز همچنان پابرجا و ماندگار است.<sup>۲</sup> ابوبکر<sup>۲</sup> ماندگاری اسلام را چنین بیان نمود که: «همانا دین خداوند، پابرجاست و کلمه و شریعت الهی والا و کامل؛ خدای متعال، ناصران دینش را یاری می‌رساند و دینش را عزت و سرافرازی می‌بخشد؛ اینک کتاب خدا در میان ما است؛ همان کتابی که نور است و مایه‌ی هدایت و بهبودی دل‌ها از گمراهی‌ها؛ کتابی که حلال و حرام را بیان نموده و هدایت‌گر محمد مصطفی‌ص بوده است. به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسیم که خلق خدا از هر سو برای جنگ با ما جمع شوند؛ چرا که شمشیرهای الهی (شمشیرهای مؤمنان مجاهد)، از غلاف بیرون است و ما هرگز آن را به زمین نمی‌گذاریم؛ بلکه همان‌طور که همراه پیامبرص جهاد کردیم، پس از این نیز با مخالفان دین خدا خواهیم جنگید؛ پس هر کس سر بتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است.»<sup>۳</sup>

وفات رسول خداص مصیبتی بزرگ و آزمایشی سخت بود که در خلال آن مصیبت دردناک و پس از آن، شخصیت ابوبکر صدیق<sup>۲</sup> به عنوان رهبری بی‌نظیر و پیشوایی بی‌مثال

۱- بخاری، کتاب فضائل الصحابة، شماره‌ی 3668

۲- إسنخلاف أبي بكر الصديق، نوشته‌ی جمال عبدالهادی، ص 160

۳- دلائل النبوة از بیهقی (218/7)



جلوه نمود.<sup>۱</sup> انوار یقین چنان در دل ابوبکر  $\tau$  تابید که حقایق ایمانی در سراسر وجودش جای گرفت و حقیقت بندگی، حقیقت نبوت و حقیقت مرگ را برایش نمایان کرد تا حکمت و فرزانه‌گیش در آن وضع بحرانی پدیدار گردد و بتواند مردم را به سوی توحید سوق دهد و بگوید: «هر کس خدا را پرستش می‌کرده، پس بداند که خدا، همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد.» و توحید که هنوز در دل یاران پیامبر ص تازه و راسخ بود، به اندک اشاره و یادآوری ابوبکر صدیق  $\tau$  برانگیخته شد و آنان را به حقیقتی بازگردانید که به خاطر مصیبت وفات پیامبر ص از یاد برده بودند.<sup>۲</sup> عایشه ی صدیقه رضی الله عنها می‌فرماید: «به خدا سوگند که مردم، این آیه را فراموش کرده بودند تا این که ابوبکر  $\tau$  این آیه را تلاوت کرد و گویا مردم، آیه را از ابوبکر شنیدند...»<sup>۳</sup>.

شکی نیست که این ماجرا، در حافظه ی حسن  $\tau$  ماند و یکی از درس‌ها و آموزه‌های ماندگار در ذهنش گردید. زمانی که رسول خدا ص دار فانی را وداع گفت، حسن  $\tau$ ، هفت یا هشت ساله بود. چنین سن و سالی، دوران رشد و باروری حافظه ی کودک است و ذهن کودک در این دوران، همچون ذره‌بینی است که تمام تصاویر و صحنه‌هایی را که مشاهده می‌نماید، با تمام جزئیات آنان، به حافظه می‌سپارد. حسن  $\tau$ ، در آن زمان کودک تیزهوش و زرنگی بود که تمام رخدادهای آن دوران را به خاطر سپرد و آن‌چنان فهم و درک شایانی داشت که به تمام مسایل پی می‌برد. از اینرو جزئیات رویکرد ابوبکر صدیق  $\tau$  در ماجرای جانسوز وفات رسول خدا ص را به یاد داشت و از این رو شدیداً تحت تأثیر عملکرد ابوبکر و موضع ارزنده و بی‌نظیرش در شرایط بحرانی وفات پیامبر اکرم ص قرار گرفت و همین، یکی از زمینه‌های محبت وافرش به ابوبکر  $\tau$  گردید و باعث شد که نام یکی از پسرانش را ابوبکر بگذارد.

ماجرای سقیفه ی بنی ساعده

۱- ابوبکر رجل الدولة، نوشته ی مجدی حمدی، ص 25

۲- إستخلاف أبي بكر الصديق، ص 160

۳- بخاری، کتاب الجنائز، شماره ی 1241

پس از آنکه صحابه واقعیت وفات رسول خدا ص را باور نمودند، انصار در سقیفه بنی ساعده در روز دوشنبه 12 ربیع الاول سال 11 هجری گرد آمدند تا از میان خود کسی را به جانشینی رسول خدا ص برگزینند.<sup>۱</sup>

انصار ۷۷ پیرامون رئیس خزر جیان سعد بن عبادہ جمع شدند؛ خبر اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده به مهاجرین رسید که با ابوبکر ؓ برای انتخاب جانشین پیامبر ص گرد آمده بودند.<sup>۲</sup> برخی از مهاجران گفتند: بیایید با هم نزد برادران انصار برویم که آنان نیز در این امر، حق و سهمی دارند.<sup>۳</sup> عمر ؓ می گوید: «... سپس به راه افتادیم و در سقیفه بنی ساعده به جمع انصار پیوستیم؛ آنان در آنجا گرد آمده بودند و شخصی جامه به خود پیچیده، در میانشان بود (که به خاطر پوششی که داشت، شناخته نمی شد). پرسیدم: او کیست؟ گفتند: سعد بن عبادہ ؓ است. گفتیم: او را چه شده (که چنین خودش را در لباس پیچیده)؟ گفتند: به شدت بیمار است. ما نیز در میان انصار نشستیم. پس از اندکی شخصی از آنان برخاست و پس از حمد و ثنای الهی چنین گفت: «ما ناصران دین خداییم و دسته ای بزرگ از اسلام؛ و شما نیز ای گروه مهاجران! جماعتی از ما مسلمانان هستید؛ اما عده ای از قوم و قبیله ای شما آمده اند تا ما را از اساس حذف کنند و سهم و حق ما را از خلافت نادیده بگیرند.» زمانی که آن شخص سکوت کرد، من آهنگ آن کردم تا در حضور ابوبکر ؓ سخنی بگویم که در پاسخ آن شخص آماده کرده بودم؛ اما تا حدودی در حضور ابوبکر ؓ مدارا می کردم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکر ؓ که صبر و حوصله ی بیشتری از من داشت، مرا به صبر و خودداری واداشت و سپس خود شروع به سخن نمود. به خدا سوگند ابوبکر ؓ هیچ سخنی بر زبان نیاورد مگر که سنجیده تر و آراسته تر از سخنانی بود که من قصد گفتنش را داشتم. او (در بخشی از سخنانش) چنین گفت: «آنچه، از فضایل و خوبی های تان بیان کردید، قطعاً سزاوار و شایسته ی آن هستید. اما امر خلافت جز برای قریشیان مقرر نشده که قریش از لحاظ نسب و جایگاه قبیله ای از همه برتر است. من برای شما یکی از این دو نفر را می پسندم؛ با هر کدامشان که می خواهید، بیعت کنید.» و سپس دست من و ابوعبیده بن جراح ؓ را گرفت. ابوبکر ؓ در آن وقت بین من و ابوعبیده ؓ نشسته بود. من هیچ یک از سخنان ابوبکر ؓ را

۱- التاریخ الإسلامی (21/9)

۲- عصر الخلافة الراشدة از عمری، ص 40

۳- مرجع سابق، همان صفحه

ناپسند نپنداشتم جز همین سخن را که عهده‌داری خلافت را برای من پیشنهاد نمود؛ زیرا به خدا سوگند که من، این را بیشتر دوست داشتم که گردنم زده شود و به من پیشنهاد امارت بر قومی که ابوبکر<sup>ع</sup> در میانشان بود، داده نشود. چرا که اگر گردنم زده شود، در معرض معصیت قرار نمی‌گیرم...».

شخصی از انصار گفت: «من، چون خرمابنی<sup>۱</sup> هستم که سرد و گرم روزگار چشیده (و بنا بر تجربه و جایگاه خود پیشنهادی دارم که قابل تصویب و اجراست)؛ یک نفر از ما (انصار) به عنوان امیر تعیین شود و یک نفر هم از شما ای قریشیان! «(عمر<sup>ع</sup>) می‌گوید: «همه‌ها بالا گرفت و سر و صدا به راه افتاد. من از آن ترسیدم که اختلاف در میان مردم گسترش یابد؛ بنابراین گفتم: ای ابوبکر! دست را دراز کن و او نیز دستش را دراز کرد و با او بیعت کردم و مهاجران و انصار نیز با او بیعت نمودند»<sup>۲</sup>.

در روایت احمد رحمه الله چنین آمده است: ... ابوبکر<sup>ع</sup> سخن گفت و تمام آیات و احادیثی را که در فضیلت انصار آمده، بیان نمود و گفت: «می‌دانید که رسول خدا ص فرموده است: (لو سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَ سَلَكَ الْأَنْصَارُ وَادِيًا سَلَكَتْ وَادِي الْأَنْصَارِ) یعنی: «اگر همه‌ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را؛ من به راه انصار می‌روم.» تو ای سعد بن عباد! نشسته بودی که رسول خدا ص فرمودند: (قَرِيشُ، وَلَاءَةُ هَذَا الْأَمْرِ فَبَرُّ النَّاسِ تَبَعٌ لِبِرِّهِمْ وَ فَاجِرُ النَّاسِ تَبَعٌ لِفَاجِرِهِمْ) یعنی: «قریش، والیان و صاحبان این امر (زامانداری امور مسلمانان) هستند؛ بنابراین بهترین مردم، از شایسته‌ترین آنها به نیکی پیروی می‌کند و بدترین و تبهکارترینشان نیز پیرو تبهکار و فاجر ایشان می‌باشد.» سعد بن عباد<sup>ع</sup> گفت: «راست می‌گویی. ما، وزیر هستیم و شما امیر»<sup>۳</sup>.

ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> هیچ میل و رغبتی به امارت و ریاست نداشت. بی‌رغبتی ابوبکر<sup>ع</sup> برای پذیرش مسئولیت خلافت، از سخنرانش نمایان می‌گردد که در مورد قبول این مسئولیت

۱- در متن، چنین آمده است: أنا جَذِيلُهَا الْمُحَكَّكُ وَ عَذِيقُهَا الْمَرْجَبُ؛ جَذِيلٌ وَ عَذِيقٌ، به چوب ضخیمی گفته می‌شود که در میانه‌ی پشت شتر نصب می‌کنند تا بر آن تکیه دهند و مرجب، کنایه از برجستگی و سرآمد بودن، دارد. [مترجم]

۲- بخاری، کتاب الحدود، شماره‌ی 6830

۳- مسند أحمد (5/1)؛ الخلافة و الخلفاء از بهنساوی، ص 50

فرموده است: «به خدا سوگند که هیچ شب و روزی، آزمند امارت نبودم و هیچ گاه به آن رغبت نداشتم و هرگز - نه در نهان و نه آشکارا - از خدا نخواستم که مرا بر مسند امارت بنشاند. بلکه همواره از این می ترسیدم که مبدا به این آزمایش مبتلا شوم. من، در امارت (و فرمانروایی) هیچ آرامشی نمی بینم و آن را مسؤولیت بزرگی می دانم که بر گردنم نهاده شده و خود را در قبال آن ناتوان می دانم مگر آنکه خدای متعال، یاریم رساند و توانم بخشد تا از عهده‌ی این مسؤولیت برآیم؛ اما باز هم دوست دارم که افرادی قوی تر از من به جایم بر این جایگاه می نشینند.»<sup>۱</sup>

ابوبکر ر بارها در دوران خلافتش خواست تا در صورت وجود هرگونه مخالفتی از سوی مسلمانان نسبت به خلافتش، از این مسؤولیت کناره گیری نماید و بلکه بارها مردم را به این خاطر قسم داد تا در صورت وجود نارضایتی، از کارش استعفا دهد. باری خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! شما را به خدا سوگند که اگر کسی از شما پشیمان است که با من بیعت نموده، برخیزد (و بیعتش را پس بگیرد). علی بن ابی طالب ر در حالی که با خود شمشیری داشت، برخاست و به ابوبکر ر نزدیک شد؛ یک پایش را بر پله‌ی منبر نهاد و گفت: «به خدا سوگند که ما بر تو نمی شوریم و تو را کنار نمی زنیم؛ تو کسی هستی که رسول خدا ع تو را (برای نماز) جلو کرد. پس چه کسی به خود جسارت می دهد که تو را پس بزند؟!»<sup>۲</sup>

همه‌ی اینها، حقایقی است که حسن ر بر خلاف ادعای برخی، از ماجرای سقیفه فرا گرفت. ابوبکر ر تنها کسی نبود که به خلافت و عهده‌داری مسؤولیت‌های سنگین رغبتی نداشت؛ بلکه بی رغبتی به پُست‌ها و مسؤولیت‌ها، ویژگی مسلمانان آن دوره و آمیخته با روح و روانشان بود. بنابراین اندکی دقت نظر در گفتگویی که در سقیفه‌ی بنی ساعده جریان یافت، این نکته را روشن می سازد که گفتمان سقیفه، از چارچوب بی رغبتی صحابه ص نسبت به دنیا، بیرون نبوده است. علاوه بر این گفتمان سقیفه، بیان گر اشتیاق وافر انصار ص به تداوم و ماندگاری دعوت اسلامی در آینده و رایزنی در این باره می باشد؛ سقیفه، آمادگی انصار و بلکه تمام صحابه را برای ادامه‌ی جان فشانی در راه خدا نمایان می کند. انصار ص آن هنگام که اطمینان یافتند با روی کار آمدن ابوبکر ر دعوت اسلامی تداوم می یابد، در بیعت و بستن

۱- المستدرک (66/3)؛ حاکم رحمه الله این روایت را صحیح دانسته و ذهبی رحمه الله نیز در صحت روایت با او موافق است.

۲- الأنصار فی العصر الراشدی، ص 108

پیمان با ابوبکر  $\tau$  درنگ نکردند. با وجودی که ماجرای سقیفه، نمادی از وحدت و یک پارچگی صحابه  $\tau$  می باشد، برخی بدون بررسی دقیق و علمی گفتمان سقیفه، چنین می پندارند و می نگارند که صحابه  $\tau$  در سقیفه با هم اختلاف پیدا کردند. بدون تردید چنین پنداری، با روح آن دوره و امید و آرزوهایی که صحابه برای تداوم اسلام داشتند، هیچ گونه سازگاری و تطابقی نمی یابد. اگر این پندار را بپذیریم که گردهمایی اصحاب در سقیفه، به دودستگی مهاجرین و انصار انجامیده است، این پرسش ایجاد می شود که انصار با آنکه اهل مدینه بودند و از لحاظ توانایی و آمادگی برای رویارویی با مخالفشان در سطح بالایی قرار داشتند، چگونه به نتیجه ی سقیفه ی بنی ساعده تن دادند و با ابوبکر  $\tau$  بیعت کردند؟! و چگونه امکان دارد انصار، آن گونه که برخی پنداشته اند با مهاجران اختلاف پیدا کنند و در عین حال به خلافت ابوبکر  $\tau$  تن دهند و حاضر شوند در لشکرش به شرق و غرب گسیل شوند و برای تثبیت ارکان و پایه های خلافتی که ابوبکر  $\tau$  در رأس آن قرار داشت، مجاهده و جان فشانی نمایند؟!<sup>۱</sup> بازخوانی تاریخ آن دوران، بیانگر اشتیاق و تلاش وافر انصار  $\tau$  برای اجرا و انجام سیاست های خلیفه و از جمله جهاد با مرتدان (ازدین برگشتگان) می باشد. هیچ یک از انصار و بلکه هیچ یک از مسلمانان از بیعت با ابوبکر  $\tau$  امتناع نکرد. پیمان برادری مهاجرین و انصار، بسی بزرگ تر و فراتر از تخیلات و گمان های کسانی است که با نگارش و پردازش روایاتی دروغین و مغرضانه می کوشند تا چنین وانمود کنند که مهاجران و انصار با هم اختلاف پیدا کردند<sup>۲</sup> یا ادعا نمایند که ماجرای سقیفه ی بنی ساعده، دسیسه ای از پیش طراحی شده بود که بر روح و روان حسن بن علی  $\tau$  آثار منفی و ناخوشایندی نهاد.<sup>۳</sup>

حقیقتی که حسن بن علی  $\tau$  به آن دست یافت، این بود که بر خلاف پندار یا ادعای برخی از اراجیف پردازان، هیچگونه بحران و اختلاف کوچک و بزرگی بر سر مسأله ی خلافت به وجود نیامده و تاریخ، هیچ گزارش قابل اعتماد و صحیحی ارائه نداده که بر دسیسه و هم دستی ابوبکر و عمر و ابوعبیده  $\tau$  در جریان سقیفه ی بنی ساعده دلالت نماید و

۱- مرجع سابق، ص 109

۲- مرجع سابق، همان صفحه

۳- نمونه ای از این تلاش نابجا را می توانید در کتاب حیاة الإمام الحسن، نوشته ی باقر شریف قرشی، (1/123 تا 139) ببینید.

اساساً اصحاب ۱۲ ترس‌تر از آن بودند که چنین دسیسه‌ای نمایند تا قدرت و خلافت را در دست بگیرند.

پیشتر سخن حسن بن علی<sup>ع</sup> را آوردیم که به یادگیری نماز از رسول خدا ص اشاره نمود. آری! حسن<sup>ع</sup> در مسجد النبی ص رفت و آمد داشت و از این رو به یاد داشت که رسول اکرم ص در دوران بیماری اش ابوبکر<sup>ع</sup> را برای امامت نماز جلو کرده بود و نیز از چند و چون به خلافت رسیدن ابوبکر<sup>ع</sup> آگاه بود. بنابراین باور و اعتقاد حسن بن علی<sup>ع</sup> در مورد خلافت ابوبکر<sup>ع</sup> همان عقیده‌ی اهل سنت بوده و با توجه به پیشینه‌ی درخشان ابوبکر<sup>ع</sup> و نیز پیش‌نمازی وی در حیات رسول خدا ص خلافت صدیق<sup>ع</sup> را درست و شرعی می‌دانسته است. حسن<sup>ع</sup> با نگاهی تیزبینانه به جریان امامت ابوبکر<sup>ع</sup> در روزهای پایانی حیات رسول اکرم ص، فرمان آن حضرت ص را در مورد امامت ابوبکر<sup>ع</sup> نوعی اشاره بدین نکته دانست که ابوبکر<sup>ع</sup> بیش از همه شایسته‌ی خلافت است. اهل سنت بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکر<sup>ع</sup> بیش از همه سزاوار جانشینی رسول خدا ص بود؛ چراکه فضیلت و پیشینه‌ی وی بر کسی پوشیده نیست و رسول اکرم ص در دوران حیات خویش، او را بر تمام صحابه مقدم قرار داد و امام جماعت نمود. صحابه ۱۲ و از جمله حسن<sup>ع</sup> کنه این قضیه را دریافتند و بر خلافت ابوبکر<sup>ع</sup> اجماع کردند و هیچ یک از آنان، با خلافت ابوبکر<sup>ع</sup> مخالفت نورزید. عقیده‌ی ما، این است که امکان ندارد صحابه ۱۲ بر گمراهی و ضلالتی، به اجماع و اتفاق نظر برسند. همه‌ی صحابه با ابوبکر<sup>ع</sup> بیعت کردند و همواره از وی اطاعت و حرف شنوی داشتند و هیچ یک از آنان در مورد خلافت ابوبکر<sup>ع</sup> مخالفت نکرد.<sup>۱</sup> از سعید بن زید سؤال شد: «چه زمانی با ابوبکر<sup>ع</sup> بیعت شد؟» سعید پاسخ داد: «همان روزی که رسول خدا ص وفات نمودند؛ چراکه صحابه دوست نداشتند، مانده‌ی آن روز را در حالی سپری کنند که در جماعت نباشند».<sup>۲</sup>

برخی از علما از قبیل: خطیب بغدادی<sup>۳</sup>، ابوالحسن اشعری<sup>۴</sup>، ابوالمعالی جوینی<sup>۱</sup> و ابوبکر باقلانی<sup>۲</sup>، اجماع صحابه و سایر سرآمدان دینی اهل سنت و جماعت را در این باره نقل کرده‌اند که ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> بیش از هر کسی سزاوار و شایسته‌ی خلافت بوده است.<sup>۳</sup>

۱- عقیده اهل السنة فی الصحابة (550/2)

۲- أباطیل یجب أن تمحی من التاريخ از ابراهیم شعوط، ص 101؛ تاریخ طبری (207/3).

۳- نگا: تاریخ بغداد (230/10).

۴- الإبانة عن أصول الديانة، ص 66.

حسن<sup>ع</sup> ارکان و پایه‌های خلافت اسلامی را شناخت و دریافت که خلافت اسلامی، بر اساس شورا و بیعت می‌باشد و مسلمانان بر این اجماع دارند که تشکیل خلافت، واجب است تا با تعیین خلیفه به امور مسلمانان رسیدگی شود، حدود و قوانین شرعی اجرا گردد و خلیفه، توانمندی‌های حکومت و مردم را برای گسترش دعوت اسلامی بکار بندد؛ برای حمایت دین و امت، جهاد را بپا دارد؛ حقوق مردم را تأمین کند و با عدالت و داد گستری، بیداد و ستم را ریشه کن کند و نیازهای ضروری آحاد جامعه را به خوبی برآورده سازد.<sup>۴</sup>

به هر حال بزرگان و سرآمدان صحابه در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر<sup>ع</sup> بیعت کردند و روز بعد او را به عنوان خلیفه معرفی نمودند و بدین سان تمام امت، به طور عمومی با ابوبکر<sup>ع</sup> بیعت کردند.<sup>۵</sup>

حسن<sup>ع</sup> از آنچه در سقیفه بنی ساعده گذشت، مجموعه‌ای از مبادی و قواعد حکومت دینی را آموخت که می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- 1- تعیین خلیفه و کاردار از طریق انتخاب صورت می‌گیرد.
- 2- بیعت، یکی از پایه‌ها و شیوه‌های انتخاب است که به حکومت، مشروعیت می‌بخشد.
- 3- باید کسی را به عنوان خلیفه برگزید که دیانت و کفایتش در اداره‌ی امور، بیش از دیگران باشد؛ لذا سنجه‌ی صلاحیت در گزینش خلیفه، بر اساس ارزش‌های اسلامی، فردی و اخلاقی می‌باشد.
- 4- خلافت، نباید موروثی باشد. به عبارت دیگر نباید مبنای انتخاب خلیفه را وراثت نسبی یا قبیله‌ای قرار داد.
- 5- آنچه در سقیفه بنی ساعده در مورد شرافت قریش به میان آمد، مبتنی بر واقع‌نگری و دلایلی بود که باید به آن توجه می‌شد و اصلاً در انتخاب خلیفه هر شرافت و مسأله‌ای که با اصول اسلام تعارضی نداشته باشد، معتبر است و مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱- کتاب الإرشاد، ص 361.

۲- الإنصاف فیما یجب إعتقاده و لایجوز الجهل به، ص 65.

۳- عقیده أهل السنة و الجماعة فی الصحابة (550/2).

۴- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص 163.

۵- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص 66.

6 - فضای حاکم بر گفتمان سقیفه، بدور از هرج و مرج، دروغ، عهدشکنی و دسیسه‌گری بود و چنان سلامت و امنیتی در خود داشت که می‌توان آن را فرایند گردن نهادن صحابه در برابر نصوص شرعی دانست؛ چراکه نصوص شرعی، به عنوان اصول مذاکره بر گفتمان سقیفه حاکم شده بود.<sup>۱</sup>

حسن بن علی رهنمودهای نبوی و خلفای راشدین را به‌خوبی فرا گرفت؛ از اینرو هنگام واگذاری خلافت به معاویه این شرط را برای وی مطرح کرد که همواره به کتاب و سنت و روش خلفای راشدین پایبند باشد. بدین سان واضح می‌گردد که حسن بن علی علم و دانش دقیقی از چند و چون خلافت در دوران ابوبکر صدیق داشته است. ابوبکر صدیق پس از آنکه مسئولیت خلافت را بر عهده گرفت، خطبه‌ی شکوهمندی ایراد نمود که هرچند مختصر و کوتاه بود، ولی از باارزش‌ترین خطبه‌های اسلامی به شمار می‌آید؛ چراکه ابوبکر صدیق در آن، به بیان اصول عدالت‌گستری و مهرورزی در تعامل میان حکومت و مردم می‌پردازد و بر این تأکید می‌کند که اطاعت از ولی امر و کاردار مسلمانان، منوط به این است که او، فرمانبردار خدا و رسول باشد. ابوبکر صدیق در این خطبه به صراحت، نقش جهاد را در سرافرازی امت بیان می‌فرماید و از فحشا و بدکاری بر حذر می‌دارد که مایه‌ی فساد، فروپاشی و ازهم‌گسیختگی جامعه می‌باشد.<sup>۲</sup>

حسن بن علی، از خلال سخنرانی ابوبکر صدیق و اتفاقات پس از وفات رسول خدا ص به مهمترین شاخص‌های ساختار حکومت در آغاز دوران خلافت راشدین پی برد که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

### 1- قرآن کریم و سنت نبوی، مصادر قانون‌گذاری در حکومت ابوبکر صدیق

ابوبکر صدیق در بخشی از خطبه‌ای که ایراد فرمود، چنین گفت: «تا زمانی که از خدا و رسول اطاعت کردم، از من اطاعت کنید و هرگاه از اطاعت خدا و رسول سر تافتم، پس نباید از من فرمانبرداری نمایید».

### 2 - نظارت همگانی بر حاکم، حق شهروندی مردم در حکومت اسلامی

۱- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص 256

۲- التاريخ الإسلامی (28/9)



ابوبکر صدیق ع در خطابه‌اش به مردم چنین فرمود: «اگر نیک و درست عمل کردم، مرا یاری رسانید و اگر عملکردم نادرست بود، مرا اصلاح کنید».

### 3- عدالت و برابری در میان مردم

ابوبکر صدیق ع در جمع مردم چنین فرمود: «کسی که در میان شما ضعیف (و حق‌باخته) است، نزد من قوی خواهد بود تا به خواست خدا حقش را به او بازگردانم و هر کس که در میان شما قوی است (و حق دیگران خورده) نزد من ضعیف خواهد بود تا به خواست خدا حق را از او بستانم (و به صاحب حق بازپس دهم)».

### 4- صداقت و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم

ابوبکر صدیق ع در سخنرانش تصریح کرد که: «صدق و راستی، کمال امانت است؛ و دروغ، کمال خیانت».

صداقت و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم، در دوران خلفای راشدین بود.

### 5 - جهاد در راه خدا، اولویت خلافت اسلامی

ابوبکر صدیق ع در بخشی از سخنرانی تاریخی خود در نخستین روز خلافتش چنین فرمود: «هیچ قومی، جهاد در راه خدا را ترک نکردند، مگر آنکه خدای متعال، آنان را به خفت و خواری کشاند».<sup>۱</sup> ابوبکر ع خلق و خوی مجاهدانه‌اش را در میادین نبرد کفر و ایمان، به طور مستقیم از رسول خدا ص فرا گرفته و حقیقت فرموده‌ی رسول خدا ص را دریافته بود که فرموده است: (إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِينَةِ وَأَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَرَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذُلًّا لَا يَنْزِعُهُ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ)<sup>۲</sup> یعنی: «هرگاه داد و ستد ربوی عینه را انجام دهید و دُم گاوها را بگیرید<sup>۳</sup> و به کشت و زراعت خرسند و راضی گردید و جهاد در راه خدا را رها کنید، خداوند، بر شما خواری و خفتی مسلط می‌کند که آن را از شما برنمی‌دارد تا آنکه به دینتان بازگردید».

۱- البداية و النهاية (305/6)

۲- سنن أبي داود، شماره‌ی 3462؛ آلبانی این حدیث را صحیح دانسته است.

۳- عینه، نوعی معامله‌ی ربوی است و منظور از گرفتن دم گاوها، چسبیدن به دنیا و کارهای دنیوی می‌باشد.

## 6 - مبارزه با مفاسد اجتماعی، اولویت دیگر خلافت اسلامی

ابوبکر ؓ با بیان اینکه پیامد گسترش فساد و بی‌بند و باری در جامعه، عذابی عمومی از سوی خدای متعال است، فرموده‌ی رسول اکرم ص را یادآوری کرد که فرموده است: (لم تظهر الفاحشة في قوم حتى يعلنوا بها إلا فشا فيهم الطاعون والأوجاع التي لم تكن مضت في أسلافهم الذين مضوا...) <sup>۱</sup> یعنی: «هرگز فحشا و بدکاری در قومی به طور علنی نمایان نمی‌شود مگر آن که طاعون و بیماری‌هایی درمیانشان شیوع می‌یابد که در گذشتگان نشان نبوده و سابقه نداشته است...».

آنچه بررسی کردیم، شرحی بود بر سخنرانی ابوبکر صدیق ؓ که در نخستین روز خلافتش ایراد کرد و سیاست‌های حکومتش را ترسیم و تبیین نمود. ابوبکر ؓ حدود مسئولیت‌های حاکم را توضیح داد و به تبیین میزان رابطه‌ی حاکمیت و مردم پرداخت. در سخنرانی ابوبکر ؓ مهم‌ترین ارکان تشکیل حکومت و ساز و کارهای اساسی، برای فرهنگ‌سازی در جامعه بیان شده است.

### بیعت علی بن ابی‌طالب با ابوبکر

روایات صحیح، دال بر این است که زبیر بن عوام و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما روز پس از وفات رسول‌خدا ص یعنی در روز سه‌شنبه با ابوبکر ؓ بیعت کردند. حسن ؓ در موقعیت‌های مختلف، پدرش را در کنار ابوبکر ؓ دیده و بدین سان به ارادت و خیرخواهی وی نسبت به خلیه پی برده بود. علی ؓ نه تنها هیچ‌گاه از ابوبکر ؓ جدا نشد و از جماعت وی نبرید، بلکه همواره مشاور ابوبکر ؓ بود و با او در تدبیر امور مسلمانان مشارکت می‌کرد.

آری! علی ؓ در خلافت ابوبکر ؓ مشاور و رازدار وی بود و مسایل مسلمانان را ارزیابی می‌کرد و آنچه را به مصلحت مسلمانان بود، بر هر چیز دیگری ترجیح می‌داد. یکی از مهم‌ترین دلایل ارادت و خیرخواهی علی ؓ نسبت به ابوبکر ؓ و صیانت از خلافت و حفظ یکپارچگی امت، این است که وقتی ابوبکر ؓ تصمیم گرفت شخصاً به ذی‌القصة <sup>۲</sup> برود و فرماندهی لشکر اسلام را در جنگ با مرتدان بر عهده بگیرد، ابوبکر ؓ را از این کار بازداشت؛ چراکه خطرهای این راه زیاد بود و با هرگونه آسیبی که به ابوبکر ؓ می‌رسید، کیان اسلامی

۱- صحیح ابن‌ماجه، از آل‌بانی (370/2)، شماره‌ی 4019

۲- نام مکانی است.

به خطر می افتاد.<sup>۱</sup> ماجرا بنا به روایت ابن عمر رضی الله عنهما از این قرار است: زمانی که ابوبکر  $\tau$  رو به ذی القصره نهاد و بر اسبش سوار شد، علی  $\tau$  افسار اسب ابوبکر  $\tau$  را گرفت و فرمود: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! هیچ معلوم است کجا می روی؟ اینک همان چیزی را به تو می گویم که رسول خدا ص روز احد فرمود: شمشیرت را در غلاف کن و ما را در غم و مصیبت از دست دادنت منشان و به مدینه بازگرد که به خدا سوگند اگر تو را از دست بدهیم، هرگز برای اسلام نظام و سامانی نخواهد ماند». و این چنین ابوبکر  $\tau$  به پیشنهاد علی  $\tau$  به مدینه بازگشت.<sup>۲</sup>

اینک جای سؤال است که اگر علی  $\tau$  از دل، به خلافت ابوبکر  $\tau$  راضی نبود و بر خلاف میل درونی خود به بیعت با وی تن داده بود، پس چرا به ابوبکر  $\tau$  چنین سخنانی گفت و او را به مدینه بازگردانید و این فرصت طلایی را از دست داد تا شاید برای ابوبکر  $\tau$  اتفاقی می افتاد و فضا برای خلافت خودش مناسب می شد؟! یا حتی فراتر از این اگر علی  $\tau$  با ابوبکر  $\tau$  مشکلی داشت و می خواست برای همیشه از او راحت شود، می توانست آنگونه که رقیبان سیاسی بر ضد هم دسیسه می کنند، کسی را بفریبد تا ابوبکر  $\tau$  را از پای درآورد و... اما قطعاً علی  $\tau$  بزرگتر از این حرف‌ها بود و علاوه بر این، هیچ مشکلی با ابوبکر  $\tau$  نداشت.<sup>۳</sup>

حسن  $\tau$  نظرخواهی ابوبکر  $\tau$  از پدرش را در مورد جهاد با مرتدان به یاد داشت؛ ابوبکر  $\tau$  از علی  $\tau$  در مورد جهاد با مرتدان نظر خواست. علی  $\tau$  پاسخ داد: «ای ابوبکر! اگر آنان را به حال خود بگذاری و از آنها هم چون رسول خدا ص زکات نگیری، بر خلاف سنت و روش آن حضرت ص عمل کرده‌ای». ابوبکر  $\tau$  گفت: «مگر من نگفتم که به خدا قسم اگر ریسمانی را که (به عنوان زکات) به رسول خدا ص می دادند، از من بازدارند، به خاطر آن، با آنها می جنگم»؟

شکی نیست که حسن  $\tau$  بارها از زبان پدرش، تعریف ابوبکر و عمر رضی الله عنهما شنیده بود؛ از آن جمله اینکه علی  $\tau$  فرموده است: «هیچکس، مرا از ابوبکر و عمر برتر نداند و گر نه

۱- المرتضی نوشته‌ی ندوی، ص 97

۲- البدایة و النهایة (314/6 و 315)

۳- نگاه کنید به: المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص 97

حد تهمت را بر او اجرا می‌کنم».<sup>۱</sup> همچنین علیؑ در یکی از گفته‌هایش ابوبکر و عمر را برترین افراد این امت دانسته و گفته است: «آیا شما را از بهترین فرد این امت پس از ابوبکر و عمر باخبر نکنم؟»<sup>۲</sup> علیؑ صراحتاً فرموده است: «بهترین افراد این امت پس از پیامبرص، ابوبکر و عمر هستند». این روایت، به هشتاد طریق از علیؑ نقل شده است.<sup>۳</sup>

صله بن زفر عبسی می‌گوید: هرگاه، نزد علیؑ یادی از ابوبکرؓ به میان می‌آمد، می‌گفت: «از کسی یاد می‌کنید که همیشه پیشگام بود. قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، در تمام نیکی‌ها ابوبکرؓ از شما پیشی می‌گرفت».

علیؑ تمام تلاشش را برای اجرای دستورات خلیفه بکار می‌بست و در دوران ابوبکر صدیقؓ نقشی اساسی در اداره‌ی امور مسلمانان داشت. برخی از قبایل عرب، نمایندگانی را به مدینه فرستادند تا ابوبکرؓ را قانع کنند که از آنها زکات نگیرد. اما ابوبکر صدیقؓ ذره‌ای از موضعش که همان حکم اسلام بود، عقب ننشست. نمایندگان قبایل که دیدند ابوبکرؓ عزم و اراده‌ی آن دارد که به هر قیمتی از آنان زکات بگیرد، مدینه را ترک کردند و به میان قبایل خود رفتند. البته نمایندگان قبایل، مسلمانان را در مدینه اندک و کم تعداد دیدند و به همین خاطر گمان کردند که بهترین فرصت است تا با حمله‌ای همه‌جانبه به مدینه، کار اسلام و احکامش را یک‌سره کنند و به گمان خود از بار قوانین اسلامی خلاص شوند. ابوبکر صدیقؓ با واقع‌نگری و بی‌آنکه بر وضع بحرانی آن زمان سرپوشی نهد، برای رویارویی با حملات احتمالی مرتدان به مدینه، عده‌ای را به گشت‌زنی و پاسبانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند و امیرانی بر گاردهای حفاظتی و دسته‌های گشت‌زنی گماشت که عبارتند از: علی بن ابی‌طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود.<sup>۴</sup>

رابطه‌ی تنگاتنگ و دوستانه‌ی صحابه و از جمله خلفا با همدیگر، از آنجا نمایان‌تر می‌شود که علیؑ، به عنوان سید و آقای اهل بیت و پدر دو نوه‌ی رسول‌خداص، هدایا و پیشکش‌های خلفا را می‌پذیرفت؛ همان‌طور که دوستان و برادران، هدایای یکدیگر را قبول

۱- فضائل الصحابة (83/1)؛ سند آن، ضعیف است.

۲- نگا: مسند احمد (106/1، 110، 127).

۳- نگا: منهاج السنة (162/3).

۴- تاریخ طبری (64/4)؛ الشيعة و أهل البيت، ص 71

می‌کنند؛ چنانچه ابوبکر صدیق<sup>۲</sup>، یکی از کنیزان اسیر شده در جنگ عین‌التمر به نام صهباء را به علی<sup>۳</sup> بخشید و علی<sup>۴</sup> نیز این پیشکش خلیفه را پذیرفت. صهباء، از علی<sup>۵</sup> صاحب دو فرزند به نام‌های عمر و رقیه شد.<sup>۱</sup> در جنگ یمامه، خوله دختر جعفر بن قیس به اسارت مجاهدان درآمد؛ ابوبکر صدیق<sup>۶</sup>، خوله را به علی<sup>۷</sup> بخشید و نتیجه‌ی آن، تولد محمد بن حنفیه بهترین فرزند علی پس از حسن و حسین<sup>۸</sup> بود. خوله، از اسیران قبیله‌ی بنی حنفیه بود که مرتد شدند و محمد بن حنفیه، با نام قبیله‌ی مادرش شناخته شده و به این قبیله نسبت یافته است. از این رو به محمد بن علی، محمد بن حنفیه می‌گفتند.<sup>۹</sup>

عبدالملک جوینی رحمه الله می‌گوید: «خلافت ابوبکر صدیق<sup>۱۰</sup> به اجماع صحابه تحقق یافت و فرزندان علی<sup>۱۱</sup> نیز هم‌چون پدرشان، بلافاصله در بیعت ابوبکر داخل شدند. علی<sup>۱۲</sup> تمام تلاشش را در حرف‌شنوی و اطاعت از خلیفه‌ی پیامبرص بکار بست در حضور دیدگان مردم و در انظار عمومی با ابوبکر<sup>۱۳</sup> بیعت کرد و برای جهاد با بنی حنفیه که مرتد شده بودند، عازم میدان نبرد گردید». <sup>۱۴</sup> روایات زیادی در این زمینه نقل شده که علی و فرزندان<sup>۱۵</sup> هدایای مالی و خمس غنایم را از ابوبکر صدیق<sup>۱۶</sup> قبول می‌کردند و شخص علی<sup>۱۷</sup>، مسؤول تقسیم غنایم بود و این مسؤولیت در نسلش ادامه یافت و بعدها بر عهده‌ی حسن بن علی گذاشته شد و سپس حسین بن علی و آنگاه حسن بن حسن و بعد، زید بن حسن<sup>۱۸</sup> مسؤول نگهداری و تقسیم اموال غنیمت شدند.<sup>۱۹</sup>

علی<sup>۲۰</sup> هرگز از اقتدا به ابوبکر<sup>۲۱</sup> در نماز جماعت امتناع نکرد و همواره در مسجد حاضر می‌شد و پشت سر خلیفه‌ی رسول خدا<sup>۲۲</sup> نماز می‌گزارد و بدین سان وحدت و یکدلی وی با ابوبکر<sup>۲۳</sup> برای عموم مسلمانان نمایان می‌گشت.<sup>۲۴</sup> حسن<sup>۲۵</sup>، شاهد رابطه‌ی نیک و تنگاتنگ پدرش با ابوبکر<sup>۲۶</sup> بود. علاوه بر این، خویشاوندی سببی میان خلیفه و اهل بیت ایجاد شد و اهل بیت، برخی از فرزندان<sup>۲۷</sup>شان را ابوبکر نامیدند. بنابراین روشن و واضح می‌گردد که

۱- الطبقات (20/3).

۲- همان.

۳- نگاه کنید به: کتاب الإرشاد، ص 428؛ روایات صحیح، بیانگر این است که علی<sup>۴</sup> یک روز پس از وفات رسول خدا<sup>۵</sup> (روز سه‌شنبه 13 ربیع‌الاول) با ابوبکر<sup>۶</sup> بیعت نموده است. (مترجم)

۴- الشیعة و أهل البيت، ص72

۵- همان.

رابطه‌ی ابوبکر صدیق  $\tau$  با اهل بیت، آنچنان رابطه‌ی دوستانه و احترام آمیزی بوده که هم زینده‌ی ابوبکر  $\tau$  می‌باشد و هم شایسته‌ی اهل بیت. رابطه‌ی دوستانه‌ی علی و ابوبکر رضی الله عنهما دوطرفه بوده و بر پایه‌ی همین دوستی، علی  $\tau$  یکی از فرزندان را ابوبکر نامیده است.<sup>۱</sup> هرچند برخی از روی کینه و دشمنی، کوشیده‌اند تا روابط ابوبکر و اهل بیت را تیره و غیرعادی نشان دهند و در این زمینه داستان‌های دروغی سر هم نمایند. عایشه صدیقه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما همسر پدر بزرگ حسن  $\tau$  بود و حرمت و جایگاه ویژه‌ای نزد رسول خداص داشت؛ گرچه مخالفان و دشمنان عایشه، در آتش کینه‌ی او می‌سوزند. همچنین عایشه رضی الله عنها، بر خلاف ادعا و افترای دشمنانش به گواهی قرآن، پاک و پاکدامن بوده است. ناگفته نماند که اسماء بنت عمیس، همسر جعفر بن ابی طالب یعنی، زن برادر علی  $\tau$  پس از وفات جعفر  $\tau$  به ازدواج ابوبکر  $\tau$  درآمد. ثمره‌ی این ازدواج، تولد محمد بن ابی بکر بود که از سوی علی  $\tau$  به عنوان والی مصر تعیین گردید. پس از آنکه ابوبکر  $\tau$  دار فانی را وداع گفت، علی  $\tau$  با اسماء بنت عمیس رضی الله عنها ازدواج نمود و از او صاحب فرزندی به نام یحیی شد.<sup>۲</sup> علاوه بر این علی مرتضی  $\tau$  پس از وفات ابوبکر صدیق  $\tau$ ، سرپرستی محمد بن ابی بکر را بر عهده گرفت و او را همانند فرزندش سرپرستی کرد...<sup>۳</sup> برپایه‌ی همین دوستی بود که اهل بیت، نام برخی از فرزندان را ابوبکر نهادند و این، بیانگر دوستی و محبتی است که در میان آنها وجود داشته است؛ قابل یادآوری است که بر پایه‌ی همین دوستی، علی  $\tau$  یکی از فرزندان را ابوبکر نامید؛ آن هم در زمانی که ابوبکر صدیق  $\tau$  وفات نموده و علی زمامدار امور مسلمانان شده بود. بنابراین آیا غیر از این است که علی  $\tau$  از روی محبت به خلیفه‌ی اول، نام فرزندش را ابوبکر نهاده است؟ پیش از علی  $\tau$  هیچ یک از بنی هاشم، نام فرزندشان را ابوبکر نگذاشته بودند. این امر همچنان در فرزندان علی  $\tau$  ادامه یافت و حسن و حسین رضی الله عنهما نیز به تبعیت از پدر و از روی محبت به ابوبکر صدیق  $\tau$ ، نام پسرشان را ابوبکر نهادند؛ چنانچه دو تاریخ‌نگار مشهور شیعه به نام‌های یعقوبی و مسعودی بدین نکته تصریح نموده‌اند.<sup>۴</sup> رابطه‌ی دوستانه و محبت آمیز ابوبکر و علی رضی الله

۱- المرتضی از ندوی، ص 98

۲- خلافة علی بن ابی طالب و ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة از سلمی، ص 22.

۳- نگاه کنید به: المرتضی از ندوی، ص 98

۴- نگا: تاریخ یعقوبی (228/2).

عنهما با یکدیگر، تأثیر بسزایی بر قلب و روان حسن ع نهاد و باعث شد که حسن ع همواره احترام ابوبکر ع را پاس بدارد و به منزلت و جایگاه والای وی در اسلام پی ببرد.

### تأکید ابوبکر صدیق ع بر گسیل لشکر اسامه ع

یکی از مهمترین وقایع در زمان خلافت ابوبکر صدیق ع گسیل لشکر اسامه ع پس از وفات رسول خدا ص بود که نقشی اساسی در شکل‌گیری شخصیت حسن ع نهاد. چرا که اعزام این لشکر، به خاطر شرایط خاص آن زمان، با مخالفت برخی از صحابه ص همراه بود. برخی از صحابه ص به ابوبکر صدیق ع پیشنهاد کردند که لشکر اسامه ع اعزام نشود و در مدینه بماند. آن دسته از صحابه که چنین پیشنهادی کردند، به ابوبکر صدیق ع گفتند: «تعداد زیادی از مسلمانان در لشکر اسامه ع هستند؛ آنگونه که خودت می‌بینی، عرب‌ها نقض پیمان کرده‌اند؛ بنابراین درست نیست که این گروه بزرگ از مسلمانان را از دور و برت پراکنده کنی».<sup>۱</sup> اسامه ع، عمر بن خطاب ع را از اردوگاه لشکر در جرف نزد ابوبکر ع فرستاد تا از او برای بازگشت لشکریان به مدینه اجازه بگیرد و به ایشان پیام اسامه ع را برساند که: «بیشتر مسلمانان و بزرگان‌شان همراه من هستند و من، بیم آن دارم که مشرکان به خلیفه، حرم رسول خدا ص و مسلمانان حمله‌ور شوند».<sup>۲</sup> اما ابوبکر ع ضمن مخالفت با این پیشنهاد، تأکید کرد که لشکر باید با وجود اوضاع و شرایط کنونی، اعزام شود؛ ابوبکر صدیق ع از یک سو تأکید می‌کرد که هرچه زودتر لشکر اسامه ع حرکت کند و از سوی دیگر صحابه ص سعی می‌کردند تا ابوبکر ع را قانع کنند که پیشنهادشان را بپذیرد. ابوبکر صدیق ع عموم مهاجران و انصار ص را برای بررسی موضوع گردآورد. در نشست ابوبکر ع و صحابه موضوع اعزام لشکر اسامه ع بررسی شد؛ عمر بن خطاب ع در آن گردهمایی، تلاش زیادی کرد تا خلیفه را راضی کند که لشکر اسامه ع را به خاطر شرایط بحرانی آن وقت، گسیل نکند؛ هراس عمر ع از این بود

۱- البدایة و النهایة (308/6)

۲- الکامل از ابن‌اثیر (226/2)

که مبادا خلیفه، حرم رسول خداص و مدینه، مورد تهاجم اعراب مرتد و مشرک قرار بگیرند. فراخوان ابوبکر صدیق<sup>۱</sup> برای گردهمایی مهاجرین و انصار<sup>۲</sup> پس از آن بود که بسیاری از صحابه بر عدم گسیل لشکر اسامه<sup>۳</sup> پافشاری می کردند و پیامد اعزام لشکر را خطر بزرگی برای مدینه می پنداشتند.<sup>۴</sup> ابوبکر<sup>۵</sup> به پیشنهادهای صحابه گوش سپرد و به آنان فرصت داد تا دیدگاه خود را در مورد لشکر اسامه<sup>۶</sup> بیان کنند.<sup>۷</sup> ابوبکر<sup>۸</sup> مردم را به اجتماع عمومی دیگری در مسجد فراخواند. او در این گردهمایی از صحابه<sup>۹</sup> خواست تا این فکر را از سرشان بیرون کنند که او فرمان رسول خداص را که به گسیل هرچه سریع تر لشکر اسامه<sup>۱۰</sup> تأکید کرده بود، لغو خواهد کرد. تأکید ابوبکر<sup>۱۱</sup> بر اجرای فرمان رسول خداص به حدی بود که با صراحت تمام، این نکته را به صحابه<sup>۱۲</sup> گفت که او لشکر اسامه<sup>۱۳</sup> را اعزام می کند، هرچند که اعزام لشکر به اشغال مدینه از سوی اعراب مرتد بینجامد.<sup>۱۴</sup> ابوبکر<sup>۱۵</sup> با عزم و اراده ای آهنین چنین فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی ماند و سگ ها و گرگ ها، مرا می درند، باز هم لشکر اسامه<sup>۱۶</sup> را آنگونه که رسول خداص فرمان داده است، گسیل می کنم».<sup>۱۷</sup>

انصار<sup>۱۸</sup> عمر بن خطاب<sup>۱۹</sup> را نزد ابوبکر<sup>۲۰</sup> فرستادند تا از او بخواهد که شخص مسن تری را به فرماندهی لشکر بگمارد. عمر<sup>۲۱</sup> به ابوبکر صدیق<sup>۲۲</sup> گفت: «انصار<sup>۲۳</sup> خواهان این هستند که مرد سالخورده تری را فرماندهی ایشان کنی». ابوبکر<sup>۲۴</sup> که پیشتر نشسته بود، از جا برجست و ریش عمر<sup>۲۵</sup> را گرفت و فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند؛ رسول خداص، اسامه<sup>۲۶</sup> را به فرماندهی لشکر منصوب کرده و تواز من می خواهی که او را عزل کنم؟!»

ابوبکر صدیق<sup>۲۷</sup> نزد لشکریان رفت تا آنان را بدرقه کند. ابوبکر صدیق<sup>۲۸</sup> پیاده راه می رفت و اسامه<sup>۲۹</sup> سوار بود. سواری ابوبکر<sup>۳۰</sup> را عبدالرحمن بن عوف<sup>۳۱</sup> با خود می کشید. اسامه<sup>۳۲</sup> گفت: «ای خلیفه ی رسول خدا! یا شما باید سوار شوید و یا من پیاده می شوم». ابوبکر صدیق<sup>۳۳</sup> فرمود: «نه تو باید پیاده می شوی و نه من سوار می شوم. مگر چه می شود که پاهایم را در راه خدا غبار آلود کنم؟» ابوبکر صدیق<sup>۳۴</sup> در پایان بدرقه به اسامه<sup>۳۵</sup> فرمود: «اگر صلاح

۱- الشوری بین الإصالة و المعاصرة از عزالدین تیمی، ص 82 و 83

۲- ملامح الشوری فی الدعوة الإسلامية، ص 257

۳- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص 83

۴- تاریخ طبری (45/4)



می‌دانی اجاز بده تا عمر  $\tau$  بماند و مرا (در اداره‌ی امور) یاری کند». اسامه  $\tau$  نیز درخواست ابوبکر  $\tau$  را پذیرفت.<sup>۱</sup> ابوبکر  $\tau$  رو به لشکریان نمود و فرمود: «بایستید تا شما را ده نصیحت کنم و از من به خاطر بسپارید که: خیانت نکنید. در مال غنیمت دست‌اندازی ننمایید. مکر و فریب نکنید. هیچ کشته‌ای را مُثله نکنید. هیچ درخت میوه‌داری را قطع نکنید. گوسفند و گاو و شتری را جز برای خوردن نکشید. گذرتان، به کسانی می‌افتد که در صومعه‌ها عزلت و گوشه گرفته‌اند؛ کاری به آنها و کارشان نداشته باشید. بر کسانی می‌گذرید که برایتان غذاهای گوناگون می‌آورند؛ هر چه از آن خوردید، نام خدا را بر زبان آورید. همچنین با افرادی برخورد خواهید کرد که وسط سرهایشان را تراشیده و اطراف آن را مانند عمامه باقی گذاشته‌اند؛ آنان را با شمشیر بزنید. با نام خدا حرکت کنید».<sup>۲</sup> ابوبکر  $\tau$  به اسامه  $\tau$  وصیت کرد اوامر و فرمان‌های رسول‌خداص را اجرا کند و به او چنین فرمود: «آنچه را که رسول‌خداص به تو دستور داده‌اند، انجام بده؛ از قضاعه شروع کن و سپس به آبل<sup>۳</sup> برو. نسبت به هیچ یک از اوامر رسول‌خداص کوتاهی نکن...».<sup>۴</sup> اسامه  $\tau$  با لشکرش حرکت کرد و مطابق فرمان رسول‌خداص به قبایل قضاعه و آبل حمله کرد. او اسیران و غنائم زیادی گرفت.<sup>۵</sup> رفت و برگشت لشکر اسامه  $\tau$  چهل روز طول کشید.<sup>۶</sup>

گسیل لشکر اسامه  $\tau$  به قلمرو حکومت هرقل، این پیامد مهم را به دنبال داشت که رومیان گفتند: «اینها دیگر چه هستند؟! با وجودی که سرورشان مرده، باز هم یکپارچه‌اند و به سرزمین ما حمله می‌کنند!» اعراب نیز از اعزام لشکر اسامه  $\tau$  شگفت‌زده شدند و گفتند: «اگر اینها، توان و نیرو نداشتند، این لشکر را نمی‌فرستادند».<sup>۷</sup> پیامد دلهره‌ای که از گسیل لشکر

---

۱- تاریخ طبری (46/4)

۲- تاریخ طبری (46/4)

۳- آبل، منطقه‌ای در جنوب اردن است.

۴- تاریخ طبری (47/4)

۵- همان مرجع

۶- مرجع سابق؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص 101

۷- قصه بعث ابی‌بکر جیش أسامة، ص 14

اسامه ؓ در دل اعراب افتاد، این بود که از بسیاری از اهداف و تصمیم‌های خود بر ضد مسلمانان منصرف شدند.<sup>۱</sup>

برخی، حدیث بی‌اساسی را ساخته و پرداخته و آن را به رسول‌خدا ص نسبت داده‌اند. آنان، چنین دروغی را سر هم کرده‌اند که رسول‌خدا ص کسانی را که از حضور در لشکر اسامه ؓ سر بتابند، لعنت کرده است. ناگفته پیداست که این روایت را از آن جهت ساخته و پرداخته‌اند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را در ردیف اول نفرین‌شدگان قرار دهند... حسن و سایر جوانان آن دوره، از گسیل لشکر اسامه ؓ نکات زیادی آموختند؛ از جمله: الف) دگرگونی اوضاع و بروز شرایط سخت و بحرانی، مؤمنان را از انجام مسؤولیت‌های دینی باز نمی‌دارد. ابوبکر صدیق ؓ این درس بزرگ را به امت می‌دهد که در مصایب و سختی‌ها، صبر و شکیبایی پیشه نمایند و از لطف و رحمت الهی ناامید نباشند. چرا که:

﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾

«رحمت پروردگار، به نیکوکاران نزدیک است.»<sup>۲</sup>

عملکرد ابوبکر ؓ در شرایط سخت و بحرانی پس از وفات رسول‌خدا ص این نکته را به مسلمان یادآوری می‌کند که مصایب و سختی‌ها هرچند بزرگ و شدید باشند، باز هم این سنت و قانون الهی است که: «با هر سختی، آسایش و گشایشی هست.»<sup>۳</sup> رسول‌خدا ص فرموده است: (عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ، إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَاءٌ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ الضَّرَاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ)<sup>۴</sup> یعنی: «شأن مؤمن، شگفت‌انگیز است؛ چرا که تمام امورش، به خیر اوست و این وضعیت را کسی جز مؤمن ندارد. مؤمن، هنگام سرور و شادمانی، سپاس‌گزار است و این، به نفع او می‌باشد؛ اگر مصیبتی هم به او برسد، شکیبایی می‌ورزد که این نیز به خیر اوست.»

۱- الکامل (227/2)

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 56

۳- شرح، آیه‌ی 5

۴- مسلم (2295/4)

آموزه‌ی دیگر اعزام لشکر اسامه  $\tau$  توسط ابوبکر صدیق  $\tau$  این است که مصایب و سختی‌ها هر چند بزرگ و شدید باشند، اهل ایمان و مؤمنان راستین را از انجام امور دینی باز نمی‌دارند. رحلت رسول خدا ص ابوبکر صدیق  $\tau$  را از انجام وظایف و مسؤولیت‌های دینی باز نداشت؛ مصیبتی به آن بزرگی، مانع از این نشد که ابوبکر  $\tau$  در آن شرایط سخت، لشکر اسامه  $\tau$  را اعزام نکند. چرا که ابوبکر  $\tau$  از رسول خدا ص یاد گرفته بود که پرداختن به امور دینی و غمخواری بر آن، بر هر چیزی مقدم است و به همین سبب نیز ابوبکر  $\tau$  در تمام دوران حیاتش، امور دینی را بر هر چیزی مقدم می‌داشت.<sup>۱</sup> حسن بن علی  $\tau$ ، این درس ارزشمند را آموخت و آن را در زندگیش اجرا نمود.

ب) تداوم دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و پیروی از رسول خدا ص در هر شرایطی واجب است. بازنگاهی به ماجرای گسیل لشکر اسامه  $\tau$  نشان می‌دهد که حرکت دعوت، هیچ‌گاه دچار توقف و ایستایی نمی‌گردد. ابوبکر صدیق  $\tau$  با گفتار و کردارش، این حقیقت را روشن ساخت که دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و به همین خاطر نیز حرکت اسلام، با وفات بهترین بنده‌ی خدا - رسول اکرم ص - تداوم یافت. این، همان چیزی است که ابوبکر صدیق  $\tau$  با اعزام لشکر اسامه  $\tau$  ثابت کرد. ابوبکر  $\tau$  در سومین روز درگذشت رسول خدا ص فرمان داد تا لشکریان اسامه  $\tau$  به اردوگاه خود در جرف بروند و هر چه سریع‌تر حرکت کنند. ابوبکر صدیق  $\tau$  پیش از صدور این فرمان، در نخستین خطبه‌اش بر این تأکید کرده بود که تمام تلاشش را برای خدمت به اسلام بکار خواهد گرفت.<sup>۲</sup> در روایتی آمده است که ابوبکر صدیق  $\tau$  در بخشی از آن سخنرانی چنین فرمود: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید؛ به دینتان پایبند باشید و بر پروردگارتان توکل کنید. همانا دین خداوند، پابرجاست و کلمه و شریعت الهی والا و کامل. خدای متعال، ناصران دینش را یاری می‌رساند و دینش را عزت و سرفرازی می‌بخشد. به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسیم که خلق خدا از هر سو برای جنگ با ما جمع شوند؛ چرا که شمشیرهای الهی (شمشیرهای مؤمنان مجاهد)، از غلاف بیرون است و ما، هرگز آن را به زمین نمی‌گذاریم؛ بلکه همان‌طور که همراه پیامبر ص جهاد کردیم، پس از

۱- قصه‌ی بعث ابی‌بکر جیش أسامة، ص 24

۲- قصه‌ی بعث ابی‌بکر جیش أسامة، ص 29

این نیز با مخالفان دین خدا خواهیم جنگید. پس هر کس، سر بتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است.»<sup>۱</sup>

نکته‌ی آموزنده‌ی دیگری که حسن بن علی از اعزام لشکر اسامه ت آموخت، این بود که مسلمانان در تمام شرایط باید پیرو و فرمانبردار رسول خداص باشند. ابوبکر صدیق ت این نکته را به خوبی نشان داد. چرا که او، محکم و استوار در شرایط سخت و بحرانی، پایبند دستورات رسول خداص ماند و اوامر آن حضرت ص را کاملاً اجرا کرد. ابوبکر صدیق ت آن گفته‌ی تاریخی و ماندگارش را فرمود که: «اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی ماند و سگ ها و گرگ ها مرا می درند، باز هم لشکر اسامه ت را آن گونه که رسول خداص فرمان داده اند، اعزام می کنم.»<sup>۲</sup>

موضع ابوبکر صدیق ت شرح عملی این آیه بود که:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (احزاب: 36)

«هیچ زن و مرد مؤمنی در کاری که خدا و رسولش، مقرر کرده باشند، اختیاری از خود ندارند (و باید تابع حکم خدا و رسول باشند). هر کس، از دستور خدا و پیامبرش سرپیچی کند، قطعاً به گمراهی آشکاری گرفتار می گردد.»

مسلمانان، از اعزام لشکر اسامه توسط ابوبکر صدیق ت این نکته‌ی مهم و ارزشمند را فراگرفتند که خدای متعال، نصرت و پیروزی این امت را مشروط به اتباع و پیروی کامل از رسول خداص قرار داده است. لذا هر کس، از رسول خداص پیروی نماید، نصرت و قدرت می یابد و هر کس، از رسول خداص نافرمانی کند، خوار و ذلیل می گردد. بنابراین چگونگی حیات و زندگانی این امت، در میزان فرمانبرداریش از خدای متعال و پیروی از رسول خداص تفسیر می شود.<sup>۳</sup>

ج) مرجع حل اختلاف مؤمنان، کتاب و سنت است. بروز اختلاف در پاره‌ای از موارد در میان مؤمنان، امری عادی و گریزناپذیر است. در مورد گسیل لشکر اسامه ت این اختلاف نظر

۱- البدایة و النهایة (213/5 و 214)

۲- تاریخ طبری (45/4)

۳- قصه بعث ابی بکر جیش أسامة، ص 39

در میان صحابه  $\tau$  به وجود آمد که آیا در آن شرایط بغرنج و بحرانی، لشکر اسامه  $\tau$  اعزام شود یا نه؟ در مورد فرماندهی شخص اسامه  $\tau$  بگومگوهای صورت گرفت؛ اما این اختلاف نظرها به کشاکش و درگیری یا بغض و کینه توزی نسبت به یکدیگر نینجامید و هیچکس، پس از روشن شدن نظر اشتباهش، خودسری نکرد. ابوبکر صدیق  $\tau$  در آن موقعیت، برای حل و فصل اختلاف، به فرمان رسول خداص در مورد اعزام لشکر اسامه  $\tau$  مراجعه کرد و این نکته را روشن نمود که با دگرگونی اوضاع و احوال، باز هم از اجرای فرمان رسول خداص غفلت و کوتاهی نمی کند. صحابه  $\tau$  نیز پس از توضیح و روشنگری ابوبکر  $\tau$  پذیرفتند تا مطابق فرمان صریح رسول خداص لشکر اسامه  $\tau$  اعزام شود. باید دانست که در صورت وجود نص و حکم صریح، اکثریت قول و نظر، هیچ اعتباری ندارد و بدین سبب نیز صحابه در برابر فرمان صریح رسول خداص درباره ی لشکر اسامه  $\tau$  پس از روشنگری ابوبکر صدیق  $\tau$  گردن نهادند. آنان، پیش از روشنگری ابوبکر  $\tau$  دلیل می آوردند که قبایل عرب، شوریده اند و اعزام لشکر اسامه  $\tau$  باعث پراکندگی توان و قدرت مسلمانان می شود.<sup>۱</sup> نظر افرادی چون صحابه که برگزیده ترین بندگان خدا پس از انبیا بودند، مورد قبول ابوبکر صدیق  $\tau$  قرار نگرفت. بلکه ابوبکر  $\tau$  برایشان روشن کرد که فرمان رسول خداص از تمام نظرات و پیشنهادها، مهم تر، و البته انجامش، واجب تر است. لزوم مراجعه به نصوص کتاب و سنت برای حل و فصل موارد اختلافی، در جریان وفات رسول خداص نیز کاملاً هویداست. عده ی زیادی از صحابه و از جمله عمر  $\tau$  می پنداشتند که رسول خداص وفات نکرده اند و تعداد اندکی نیز از جمله ابوبکر صدیق  $\tau$  باور داشتند که رسول خداص وفات نموده اند. می دانیم که در آن موقعیت ابوبکر صدیق  $\tau$  با مراجعه به نص قرآن، این فهم نادرست را که رسول خداص نمرده اند، روشن و برطرف کرد.<sup>۲</sup> حافظ ابن حجر رحمه الله ضمن بررسی ماجرای وفات رسول خداص می گوید: «از آنچه پس از وفات رسول اکرم ص روی داد، چنین معلوم می شود که در مباحث اجتهادی و مشورتی، این طور نیست که اکثریت، حتماً به نظریه ی راست و درستی دست می یابند و یا نظری که موافقان کم تری دارد، نادرست است. بر همین مبنا، اکثریت آراء، شرط اساسی در

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص 100

۲- مرجع سابق، ص 44

نتیجه‌گیری و ترجیح یک نظر نیست».<sup>۱</sup> خلاصه اینکه بر اساس ماجرای گسیل لشکر اسامه T کثرت یک نظریه، نشانه‌ی درستی آن نمی‌باشد.<sup>۲</sup> البته از این داستان، این نکته هم معلوم می‌شود که صحابه ۱۷ در برابر حق، تسلیم بودند و به همین سبب نیز در برابر روشنگری ابوبکر T که اصل اعزام لشکر و فرماندهی اسامه T را بر مبنای فرموده‌های رسول خداص تبیین نمود، گردن نهادند.<sup>۳</sup>

د) به هم پیوستگی دعوت و عمل در پهنه‌ی فعالیت‌های دینی، نکته‌ی آموزنده‌ی دیگری است که حسن بن علی T از ماجرای اعزام لشکر اسامه T در زمان خلافت ابوبکر صدیق T آموخت. بازخوانی این ماجرا، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق T تنها به اجرای فرمان رسول خداص و ابقای اسامه T در پست فرماندهی بسنده نکرد؛ بلکه به دلایل زیر، به طور عملی نیز حکم فرماندهی اسامه T را برابر فرمان رسول خداص رسمیت بخشید:

1- ابوبکر T که بیش از شصت سال از عمرش را پشت سر گذاشته بود، اسامه‌ی هجده یا بیست ساله را با پای پیاده، در حالی بدرقه کرد که اسامه T سوار اسب بود. گرچه اسامه T از ابوبکر خواست تا سوار اسب شود و یا حداقل به او اجازه دهد تا پیاده شود، اما ابوبکر صدیق T همچنان با پای پیاده، اسامه T و لشکر تحت فرماندهیش را بدرقه نمود تا به طور عملی، به فرماندهی اسامه T بر لشکر رسمیت ببخشد و با عمل خود به لشکریان بفهماند که: به من ابوبکر نگاه کنید که خلیفه‌ی رسول خداص هستم و باز هم به نشان احترام اسامه T و تأیید فرماندهیش با پای پیاده، او را بدرقه می‌کنم تا شما به خود آید که چگونه جرأت کردید، بر امارت کسی خرده بگیرید که از سوی رسول خداص بدین منصب گماشته شده است؟!<sup>۴</sup>

2- با آنکه ابوبکر T در آن شرایط به کسی چون عمر T نیازمند بود تا در اداره‌ی امور، دستیارش باشد، باز هم به اسامه T دستور نمی‌دهد که عمر T را در مدینه بگذارد و همراه لشکر نبرد؛ بلکه از اسامه T اجازه می‌خواهد که به صلاح دید خود، عمر T را در مدینه بگذارد تا در اداره‌ی امور، به خلیفه کمک کند. بی‌گمان این درخواست ابوبکر T از اسامه T، رسمیت

۱- فتح الباری (146/8)

۲- قصه بعث ابی‌بکر جیش أسامة، ص 46

۳- مرجع سابق، ص 52

۴- قصه بعث ابی‌بکر جیش أسامة، ص 66

بخشیدن عملی به فرماندهی اسامه<sup>ع</sup> و نیز درسی برای لشکریان بود که تابع و فرمانبردار امیر لشکر باشند.

ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> دعوت و عمل را با هم در آمیخت و این، همان چیزی است که اسلام به آن دستور داده است. خدای متعال در قرآن کریم، کسانی را که به نیکوکاری فرا می خوانند و خود را از یاد می برند، توبیخ نموده و مورد سرزنش قرار داده است:

﴿ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ ۚ ﴾

(بقره: 44)



«آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید؟ در حالی که شما کتاب می خوانید (و در آن تهدید و وعید الهی را در مورد آن که گفتار و کردارش مخالف باشد، می بینید). پس آیا نمی اندیشید (و از این رویه ی زشت دست بر نمی دارید)؟»

ه) از این ماجرا، جایگاه والای جوانان در خدمت به اسلام و فعالیت های دینی نمایان می گردد. رسول خدا ص اسامه ی جوان را به فرماندهی لشکری گماشت که برای رویارویی با ابرقدرت آن روز عازم شام بود و ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> نیز به رغم انتقاد و مخالفت عده ی زیادی، فرماندهی اسامه<sup>ع</sup> را بر لشکر، رسمی دانست. به هر حال لشکر اسلام، تحت فرماندهی امیر جوان (اسامه بن زید رضی الله عنهما) عازم شد و پس از مدتی با پیروزی و غنایم زیادی بازگشت. بازنگری این ماجرا، جایگاه والا و ارزشمند جوانان را در عرصه های دینی روشن می سازد و بلکه بازبینی تاریخ دعوت اسلامی، بیانگر این نکته می باشد که در دو دوران مکی و مدنی، دلایل و شواهد زیادی وجود دارد که بر نقش مهم جوانان در خدمت به قرآن و سنت، اداره ی امور حکومتی، مشارکت در جهاد و دعوت الی الله دلالت می کند.<sup>۱</sup>

همه ی دعوتگران و مربیان، باید به این نکته ی مهم توجه داشته باشند و عرصه و میدان لازم را برای نیروهای جوان، باز کنند تا به ایفای نقش در خدمت به دین بپردازند. اجرای این سنت رسول خدا ص، باعث نشاط و سرزندگی امت می گردد و نقشی اساسی در برانگیختن نیروهای خلاق به منظور ایفای نقش در ایجاد تمدن اسلامی دارد.

و) جلوه های زیبا و تابنده ی آداب جهاد اسلامی، در نصیحت ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> به مجاهدان کاملاً نمودار است. ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> هنگام بدرقه ی سپاه اسلام، همانند

رسول خداص، فرماندهی لشکر و سپاهیان را به پاره‌ای از امور سفارش نمود. با بررسی نکاتی که ابوبکر<sup>۲</sup> به سپاهیان سفارش کرد، می‌توان به اهداف جنگ‌های مسلمانان پی‌برد که چیزی جز دعوت به اسلام نیست. زیرا وقتی که مردم، لشکری این‌چنینی را می‌دیدند، با میل و رغبت خود مسلمان می‌شدند.<sup>۱</sup>

ز) آثار و پیامدهای اعزام لشکر اسامه<sup>۳</sup> از دیگر مواردی است که در بحث گسیل آن لشکر از سوی ابوبکر صدیق<sup>۴</sup> درخور توجه و بررسی می‌باشد. لشکر اسامه<sup>۳</sup> پس از آنکه ترس و دلهره‌ی زیادی در میان رومیان انداخت، پیروزمندانه و باغنایم زیادی به مدینه بازگشت. هرقل، فرماندهان نظامی خود را در حمص جمع کرد و به آنان گفت: «این، همان چیزی است که قبلاً به شما هشدار دادم و شما قبول نکردید! نتیجه‌اش این شد که عرب‌ها، مسیری یک‌ماهه را پیمودند و وضع شما را دگرگون کردند و بدون هیچ تلفاتی بازگشتند».<sup>۲</sup> قبایل عرب نیز از قدرت مسلمانان، متحیر و مبهوت شدند و در هراس افتادند.<sup>۳</sup> پیامد پیروزی لشکر اسامه<sup>۳</sup> بر زندگانی مسلمانان و حتی عرب‌هایی که در فکر شورش بر ضد مسلمانان بودند و همچنین رومیان هم‌مرز با شبه‌جزیره‌ی عربستان، بسی گسترده و بلکه حیاتی بود. آثار و پیامدهایی که پیروزی لشکر اسامه<sup>۳</sup> به دنبال داشت، فراتر و بیشتر از مانور قدرتی آنان بود و باعث شد تا مرتدهایی که در فکر ستیز با مسلمانان بودند، دست از قیام و آشوب بر ضد اسلام بردارند و توان و قدرتشان، از هیبت اسلام درهم‌شکند و مجبور شوند با مسلمانان، کنار آیند و صلح کنند. به هر حال، اعزام لشکر اسامه<sup>۳</sup> کار خودش را کرد و اثرش را پیش از آنکه مجاهدان، از جنگ بازگردند و سلاح‌هایشان را به زمین بگذارند، نشان داد و در دل مرتدان و کفار، هراس انداخت.<sup>۴</sup>

آری! بدون تردید اعزام لشکر اسامه<sup>۳</sup> پیامدهای زیادی برای مسلمانان به دنبال داشت؛ جبهه‌ی مرتدان در شمال شبه‌جزیره‌ی عربستان، ضعیف‌ترین جبهه‌ی پیش روی مسلمانان به شمار می‌رفت و این، از نتایج و آثار لشکر اسامه<sup>۳</sup> بود که باعث شد تا شکست جبهه‌ی شمال برای مسلمانان، آسان‌تر از شکست دشمنان در عراق باشد. اعزام لشکر اسامه<sup>۳</sup> و پیامدهای

۱- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 269.

۲- الصدیق، نوشته‌ی هیکل پاشا، ص 107.

۳- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 270.

۴- عبقرية الصدیق، ص 95.



مثبت آن، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق  $\tau$  آگاهی و توانایی بیشتری از دیگران برای حل و فصل بحران‌ها داشته است.<sup>۱</sup>

### موضع ابوبکر $\tau$ در قبال جهاد با مرتدان

موضع ابوبکر صدیق  $\tau$  در قبال جهاد با مرتدان، چیزی بود که از سوی خدای متعال در دلش افتاد و به خواست خدا، موفقیت و پیروزی چشم‌گیری نیز به دنبال داشت.

دیدگاه ابوبکر  $\tau$  در این زمینه، نگاه درست و بجایی بود و همین موضع و دیدگاه، مایه‌ی خیر و مصلحت اسلام و مسلمانان شد و قطعاً هر موضع دیگری در آن موقعیت، به شکست اسلام می‌انجامید و باعث شکل‌گیری دوباره‌ی جاهلیت می‌شد. اگر ابوبکر صدیق  $\tau$  به خواست و توفیق خدای متعال چنان تصمیمی نمی‌گرفت، مسیر تاریخ، دگرگون می‌شد و شکل دیگری می‌یافت؛ گذر زمان بر عکس می‌شد و بار دیگر جاهلیت فسادانگیز سر برمی‌آورد.<sup>۲</sup>

شناخت دقیق ابوبکر  $\tau$  از اسلام و غیرت و غمخوارگیش برای ماندگاری دین، در سخنان آن بزرگوار تجلی یافت که از ژرفای وجودش نشأت گرفت و بر زبانش جاری شد و بر این تأکید کرد که باید برای پاس‌داشت و صیانت از کیان و هستی اسلام کوشید تا اسلام به همان شکل زمان رسول‌خدا ص حفظ گردد. جملات کوتاهی که ابوبکر  $\tau$  هنگام امتناع برخی از قبایل عرب از پرداخت زکات به بیت‌المال بر زبان آورد، با کتابی پر حجم و خطابه‌ای بلیغ و طولانی برابری می‌کند؛ وی فرمود: «دین، کامل شد و نزول وحی از آسمان منقطع گردید. پس آیا در دین کاستی بیاید و من زنده باشم؟!»<sup>۳</sup>

ابوبکر  $\tau$  دیدگاه‌های صحابه  $\tau$  را درباره‌ی جهاد با مرتدان، مورد ارزیابی قرار داد و پس از گوش‌سپاری به نظرات صحابه  $\tau$  بر آن شد که با مرتدان بجنگد. ابوبکر صدیق  $\tau$  شخصیتی بود که همواره درست و به‌موقع تصمیم می‌گرفت و در آن موقعیت بحرانی نیز تصمیم بجایی گرفت و لحظه‌ای هم متردد و دودل نشد. باید دانست که تردید و دودلی، هیچ‌گاه دام‌نگیر

۱- حركة الردة، نوشته‌ی دکتر علی عتوم، ص 168

۲- الشورى بين الإصالة و المعاصرة، ص 86

۳- المرتضى، نوشته‌ی ندوی، ص 70؛ مشکاة المصابيح 6034.

ابوبکر  $\tau$  نشد و این، از ویژگی‌های بارز وی، در تمام مدت زندگانش بود که در تصمیم‌گیری‌ها شک و دودلی به خود راه نمی‌داد.<sup>۱</sup>

به هر حال صحابه  $\frac{1}{2}$  به قاطعیت ابوبکر صدیق  $\tau$  برای جهاد با مرتدان پی بردند و دریافتند که وی، برای این کار مصمم است؛ ابوبکر  $\tau$  فرمود: «به خدا قسم اگر افساری را که (به عنوان زکات) به رسول خداص می‌دادند، از من بازدارند، به خاطر آن، با آنها می‌جنگم». تاریخ، این سخن تاریخی ابوبکر  $\tau$  را برای ما حفظ نموده و گذر زمان، آن را از یادها نبرده است. کان و گوهر وجودی ابوبکر صدیق  $\tau$  در جهاد با مرتدان، باشکوه‌ترین و زیباترین شکل پیشوای مؤمنی را به تصویر می‌کشد که برای قومش، جان‌فشانی می‌کند. ابوبکر صدیق  $\tau$  در جهاد با مرتدان، بهترین استراتژی و راهبرد را در زمینه‌های روانی، دعوتی، اطلاعاتی، علمی و ارتباطی بکار برد. حسن  $\tau$  استراتژی ابوبکر صدیق  $\tau$  را در جریان رویارویی با مرتدان، به خوبی فرا گرفت که از مهمترین شاخص‌های آن می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

• برقراری نظم و امنیت در شبه جزیره عربستان

شکی نیست که جهاد ابوبکر صدیق  $\tau$  با مرتدان، تأثیر بسزایی در فهم و شناخت حسن بن علی  $\tau$  نسبت به مسایل و واقعیتهای جامعه به جای نهاد؛ چه از طریق مشاهده و چه از طریق شنیدن اتفاقات و رخدادهای دوران ابوبکر صدیق  $\tau$ . البته شاخص‌های سیاست خارجی ابوبکر صدیق  $\tau$  نیز نمایه‌ی واضح و روشنی برای نخبگان آن دوران، از جمله حسن بن علی  $\tau$  به تصویر کشید. گفتنی است: در دوران خلافت ابوبکر صدیق  $\tau$  مهم‌ترین اهداف و شاخص‌های سیاست‌گذاری خارجی حکومت اسلامی به شرح زیر تبیین شد:

- ارائه‌ی نمایی باشکوه و قدرتمند از اسلام به سایر ملت‌ها.
- پیگیری فرمان رسول خداص درباره‌ی جهاد.
- عدالت‌گستری و مهرورزی در میان مردم مناطق فتح‌شده.
- برداشتن هرگونه زور و اجبار از مردم.

برنامه‌ها و شیوه‌های جنگی ابوبکر صدیق  $\tau$  نیز جزو فرهنگ و ادبیات آن نسلی گردید که حسن بن علی  $\tau$  یکی از پیشاهنگان آن، بشمار می‌رفت. بازنگاهی به فتوحات دوران ابوبکر صدیق  $\tau$  این امکان را فراهم می‌آورد تا اساسی‌ترین برنامه‌های جنگی این خلیفه‌ی

۱- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص 87.

بزرگوار و چگونگی کاربری اسباب و زمینه‌ها از سوی وی، به عنوان یک سنت الهی نمایان گشته و از چند و چون عوامل نزول نصرت و پیروزی مسلمانان در جریان فتوحات خلیفه‌ی اول آگاهی یابیم. برخی از این برنامه‌ها عبارتند از:

- پرهیز از شتاب‌زدگی در ورود به قلمرو دشمن.
- بسیج و فراخوان عمومی برای جهاد در راه خدا.
- تشکیل نیروهای امداد و پشتیبانی.
- هدفمند کردن جنگ.
- اولویت‌بندی و سنجیدگی در عملیات نظامی.
- عملکرد فرماندهان، سنجی عزل و نصب.
- ایجاد تحول در شیوه‌های عملیاتی بر اساس شرایط.
- بی‌نقص بودن خطوط ارتباطی خلیفه با فرماندهان لشکری.
- فراست و تیزبینی خلیفه.

برنامه‌های عملیاتی فتوحات از همان نخست، برخاسته از فراست و هشیاری ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> و اندیشه‌ی استوار وی بود که می‌توان آن را پیامد همراهی ابوبکر<sup>ع</sup> با رسول‌خداص دانست که همواره از آموزه‌ها و رهنمودهای آن حضرت ص بهره گرفت و دانستنی‌های زیادی کسب کرد و به همین سبب نیز توانست پس از رسول‌خداص در مقام خلافت، به بهترین نحو و با بصیرت تمام، انجام مسئولیت نماید و به لشکریان اسلام، نصایح ارزنده‌ای ارائه کند و در مناسب‌ترین زمان‌ها که مجاهدان، در تنگنا قرار می‌گرفتند، برایشان نیروی کمکی بفرستد و از طریق جزم‌اندیشی و اراده‌ی استوار، یاری‌گرشان باشد.<sup>۱</sup>

حسن بن علی<sup>ع</sup> بر اساس آموزه‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی پرورش یافت و عملکرد خلفای راشدین و در رأسشان، ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> بیشترین بهره را برگرفت.

### حسن بن علی<sup>ع</sup> در دوران خلافت عمر فاروق<sup>ع</sup>

عمر<sup>ع</sup> خاندان رسول اکرم ص را گرامی می‌داشت و آنان را بر خانواده و فرزندان‌ش ترجیح می‌داد. درباره‌ی برخورد احترام‌آمیز عمر<sup>ع</sup> با اهل بیت، به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

1- حسین بن علی  $\tau$  می گوید: روزی عمر  $\tau$  به من گفت: «ای پسر! هر از چند گاهی نزد ما بیا». روزی برای دیدن عمر  $\tau$  رفتم و دیدم که با معاویه  $\tau$  خلوت کرده و به ابن عمر  $\tau$  که پشت درب بود، اجازه‌ی ورود نداده است. لذا باز گشتم تا اینکه پس از مدتی مرا دید و گفت: «پسر! چرا نزد ما نمی آیی؟» گفتم: آمدم، اما دیدم که شما و معاویه  $\tau$  با هم نشسته و به پسران هم اجازه‌ی ورود نداده‌اید؛ لذا برگشتم. فرمود: «تو، بیش از عبدالله بن عمر  $\tau$  سزاوار این هستی که بدون اجازه نزدمان بیایی». آنگاه دستش را روی سرش نهاد و گفت: «در سر ما، محبت الله  $\Psi$  و سپس محبت شما، ریشه دوانیده است».<sup>1</sup>

2- ابن سعد از جعفر بن محمد باقر از پدرش علی بن حسین چنین نقل کرده است: مقداری لباس از یمن، به دست عمر  $\tau$  رسید. عمر  $\tau$  این لباسها را در میان مردم تقسیم نمود. مردم، در حالی که لباسها را پوشیده بودند، نزد عمر  $\tau$  می آمدند و به او سلام می کردند. در آن هنگام عمر  $\tau$  میان منبر و قبر پیامبر ص نشسته بود. در این اثنا حسن و حسین رضی الله عنهما از خانه‌ی مادرشان بیرون آمدند و در میان مردم راه می رفتند، در حالی که از آن لباسها، چیزی بر تن نداشتند. عمر  $\tau$  ناراحت شد، خم به ابرو آورد و گفت: «بخدا قسم که از دادن این لباسها به شما، خوشنود نیستم». گفتند: «ای امیرالمؤمنین! به مردم لباس داده و کار خوبی کرده‌ای؛ پس چرا خشنود نیستی؟» فرمود: «به خاطر این دو نوجوان که در میان مردم راه می روند و از این لباسها چیزی بر تن ندارند؛ چرا که لباسها، برایشان بزرگ بوده است». آنگاه به والی یمن نامه نوشت که: «بی درنگ دو دست لباس برای حسن و حسین بفرست». کارگزار یمن نیز دو دست لباس به مدینه فرستاد و عمر فاروق  $\tau$  آن دو دست لباس را به حسن و حسین رضی الله عنهما داد.<sup>2</sup>

3- ابو جعفر می گوید: پس از آنکه خداوند  $Y$  پیروزیهای نصیب عمر  $\tau$  کرد و عمر  $\tau$  تصمیم گرفت، سهم مردم را از غنائم بدهد، جمعی از اصحاب رسول خدا ص گرد آمدند. عبدالرحمن بن عوف  $\tau$  به عمر  $\tau$  پیشنهاد کرد که تقسیم غنائم را از خودش شروع کند. عمر  $\tau$  فرمود: «نه؛ به خدا قسم که تقسیم اموال را از نزدیکان رسول خدا ص و از بنی هاشم آغاز می کنم». آنگاه سهم عباس  $\tau$  و سپس سهم علی  $\tau$  را مشخص نمود تا اینکه سهم حدود یک پنجم مردم را تعیین کرد و سپس نوبت به بنی عدی بن کعب رسید و سپس چنین دستور داد

۱- المرتضی، ص 11؛ کنز العمال (105/7)؛ الإصابة (133/01).

۲- المرتضی، ص 11؛ الإصابة (106/1).

که: ابتدا سهم آن دسته از بنی هاشم مشخص و پرداخت گردد که در بدر حضور داشته‌اند؛ آنگاه آن دسته از بنی امیه که در جنگ بدر حضور یافته‌اند و به همین شکل به ترتیب نزدیکی خویشاوندی با رسول خدا ص. عمر  $\tau$  بدین شکل، سهم آنان را مشخص کرد<sup>۱</sup> و سهم حسن و حسین را با سهم پدرشان در ردیف اهل بدر قرار داد و برای هر یک از آنها پنج هزار درهم به خاطر قرابت و نزدیکی آنان به رسول خدا ص تعیین نمود.<sup>۲</sup>

از این داستان، حقیقت محبت عمر  $\tau$  به اهل بیت به صورت عمومی و به حسن و حسین رضی الله عنهما بطور ویژه، نمایان می‌گردد؛ چنانچه حسن و حسین را در تراز طبقه‌ی اول صحابه  $\frac{۱}{۲}$  قرار داد و برایشان سهمی همچون سهم بزرگان صحابه تعیین کرد. قطعاً منزلت حسن و حسین رضی الله عنهما به سبب نزدیکی به رسول خدا ص و محبت ویژه‌ی عمر  $\tau$  به اینها، عامل اصلی این عملکرد عمر فاروق  $\tau$  بوده است.

#### 4- نحوه‌ی رفتار عمر $\tau$ با فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها پس از وفات

##### رسول خدا ص

اسلم عدوی می‌گوید: وقتی پس از وفات رسول خدا ص با ابوبکر  $\tau$  بیعت شد، علی و زبیر بن عوام رضی الله عنهما نزد فاطمه رضی الله عنها رفتند و با وی مشورت و رایزنی کردند. این خبر به عمر  $\tau$  رسید. عمر  $\tau$  نزد فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها رفت و گفت: «ای دختر رسول خدا! پدرت را بیش از همه دوست داریم و تو، پس از پدرت، بیش از همه برای ما محترم و محبوب هستی». عمر  $\tau$  با فاطمه رضی الله عنها سخن گفت. پس از آنکه علی و زبیر رضی الله عنهما نزد فاطمه رضی الله عنها آمدند، فاطمه به آن دو فرمود: «بروید و کار درست را انجام دهید». علی و زبیر رضی الله عنهما رفتند و پس از آن، نزد فاطمه رضی الله عنها بازگشتند که با ابوبکر  $\tau$  بیعت کرده بودند.<sup>۳</sup> این حکایت، صحیح و ثابت می‌باشد و علاوه بر صحت سندش، با ویژگی‌ها و روح آن دوران و نسل آن روزگار، کاملاً سازگار است. برخی دروغ‌پردازان، این داستان را پر و بال داده و دروغهایی به آن افزوده و گفته‌اند: (عمر  $\tau$  به فاطمه رضی الله عنها گفت: اگر دوباره، این افراد، نزدت بیایند، خانه‌ات را به روی آنان به

۱- الخراج از ابویوسف رحمه الله، ص 24؛ المرتضی، ص 118.

۲- تاریخ دمشق الکبیر (14/6).

۳- مصنف ابن ابی شیبہ (567/14)، با سند صحیح.

آتش می کشم؛ چرا که آنها به قصد تفرقه افکنی در میان مسلمانان، از بیعت خودداری کرده اند. عمر، این را گفت و رفت. چیزی نگذشت که علی و زبیر و... نزد فاطمه آمدند. فاطمه به آنها گفت: می دانید که عمر نزد من آمده و سوگند یاد کرده که اگر، شما، دوباره نزد من بیایید، این خانه را به روی شما به آتش می کشد. به خدا قسم که او، حتماً سوگندش را عملی می کند؛ پس بروید و دیگر نزد من نیایید. آنها از نزد فاطمه رفتند و پس از آن، بازگشتند که با ابوبکر بیعت کرده بودند.<sup>۱</sup>

این قصه، داستانی دروغ و بی اساس است که به ثبوت نرسیده است. این ادعا که عمر تصمیم گرفت، خانه ی فاطمه رضی الله عنها را به آتش بکشد، دروغی بیش نیست که طبرسی، آن را در کتاب دلائل الامامة با دروغهای دیگری در آمیخته و نقل کرده است.<sup>۲</sup> راوی این روایت بی اساس، جابر جعفی است. همانگونه که در المیزان ذهبی، آمده، جابر جعفی به اتفاق امامان حدیث، یک رافضی دروغگو بوده است.<sup>۳</sup> برخی گمان می کنند که عمر به پهلوی فاطمه زده و نتیجه اش، سقط شدن محسن بوده است. این داستان نیز، یکی از دروغ های روافض می باشد و هیچ اصل و اساسی ندارد. گویا اینها نمی دانند یا نمی خواهند بدانند که با چنین دروغ شاخداری، علی را متهم به بزدلی می نمایند؛ حال آنکه چطور ممکن است علی به عنوان یکی از شجاع ترین یاران در برابر چنین ستمی از ناحیه ی عمر سکوت کند و هیچ واکنشی نشان ندهد؟!<sup>۴</sup> گفتنی است: خیلی از شیعیان آگاه، صحت این روایت بی اساس را رد کرده اند.<sup>۵</sup> همچنین پیشتر یادآور شدیم که محسن در زمان رسول خدا ص به دنیا آمد.

۵- ازدواج عمر با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب بیانگر روابط قوی و دوستانه ی عمر و اهل بیت ۱۲ می باشد.

عمر آنچنان محبتی به اهل بیت داشت که به هیچکس، آن همه مهر و محبت نداشت. چرا که آنها، نزدیکان رسول خدا ص بودند و آن حضرت ص نیز در مورد گرامی داشتن اهل

۱- عقائد الثلاثة و السبعین فرقة از ابومحمد یمنی (140/10).

۲- دلائل الإمامة، ص 26.

۳- المیزان (279/1)؛ تهذیب التهذیب (47/2).

۴- حقبة من التاريخ، ص 224.

۵- مختصر التحفة الإثنی عشریة، ص 252.

بیت و رعایت حقوق آنان، سفارش کرده بود. از اینرو عمر  $\tau$  از ام کلثوم دختر علی و فاطمه رضی الله عنها خواستگاری کرد و هنگام خواستگاری، اظهار محبت کرد و گفت: «به خدا قسم، هیچ مردی بر روی زمین نیست که به اندازه‌ی من، با او رفتار نیکی داشته باشد». علی  $\tau$  نیز به خواستگاری عمر  $\tau$  از ام کلثوم جواب مثبت داد. عمر  $\tau$  شادمان و خوشحال نزد مهاجران رفت و گفت: «به من تبریک بگویید». و آنگاه سبب ازدواجش با ام کلثوم رضی الله عنها را چنین بیان کرد: «از رسول خداص شنیدم که فرمود: (روز قیامت تمام روابط سببی و نسبی، از هم گسسته می‌گردد، جز روابط سببی و نسبی من). لذا دوست داشتم با رسول خداص رابطه‌ی سببی داشته باشم».<sup>۱</sup>

استاد ابومعاذ اسماعیلی کتابی در زمینه‌ی ازدواج عمر بن خطاب با ام کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب  $\tau$  نگاشته و در آن، منابع و مراجع اهل تشیع و اهل سنت را در مورد این ازدواج خجسته بررسی کرده است.<sup>۲</sup> بنده نیز در کتاب سیرت عمر فاروق  $\tau$ ، پیرامون این مسأله و سیرت و مواضع ام کلثوم رضی الله عنها سخن گفته‌ام.<sup>۳</sup>

6- مدائن در سال 16 هجری فتح شد و غنایم این پیروزی به مدینه ارسال گردید. عمر  $\tau$  از غنایم مدائن، به حسن  $\tau$  هزار درهم و به حسین  $\tau$  نیز هزار درهم عطا کرد و به فرزندش عبدالله  $\tau$  پانصد درهم داد. این ماجرا نیز بیانگر میزان محبت عمر  $\tau$  به حسن و حسین رضی الله عنهما می‌باشد و نشان می‌دهد که عمر  $\tau$  آنها را بر فرزند خود، ترجیح می‌داده است.

### اثربرداری حسن بن علی $\tau$ از دانش سیاسی و راهبردی خلیفه‌ی دوم

حکومت اسلامی در دوران خلیفه‌ی دوم، با توفیق خداوند متعال و بر اساس فقه و دانش راهبردی عمر بن خطاب  $\tau$ ، توانمند و قوی، ظاهر شد. نبوغ بی‌نظیر عمر فاروق  $\tau$  در عرصه‌ی خلافت، تأثیر بسزایی در پیشرفت نهادهای حکومتی و حل و فصل مشکلات فقهی و مدیریت بحران و سایر مواردی داشت که به اثربرداری حسن  $\tau$  از دانش و توانمندی عمر فاروق  $\tau$  در عرصه‌ی خلافت انجامید. چراکه پدر حسن یعنی علی بن ابی‌طالب  $\tau$  یکی از اعضای برجسته‌ی مجلس شورای خلافت عمر  $\tau$  و بلکه مشاور اول خلیفه بود. عمر  $\tau$  از

۱- مستدرک حاکم (142/3) با سند حسن، مجمع الزوائد هیثمی (173/3).

۲- نگا: زواج عمر بن الخطاب من ام‌کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب حقیقه و لیس افتراء.

۳- این کتاب، توسط، دوست گرامی بنده، آقای عبدالله ریگی احمدی به فارسی ترجمه شده است. (مترجم).

توانمندی علمی علی  $\tau$  باخبر بود و نسبت به او، نظر نیکی داشت. چنانچه درباره‌ی علی  $\tau$  فرموده است: «بهترین قاضی ما، علی است».<sup>۱</sup> علی  $\tau$  در مورد مسایل قضایی، مالی و اداری، در دوران امیرالمؤمنین عمر  $\tau$  نظریاتی ارائه داد که مورد پذیرش عمر  $\tau$  قرار گرفت. عمر فاروق  $\tau$  در مسایل بزرگ و کوچک با علی  $\tau$  مشورت و رایزنی می نمود؛ از جمله: هنگام فتح بیت المقدس، هنگام فتح مدائن، هنگام تصمیم گیری برای جنگ با ایرانیان و لشکرکشی به نهاوند، زمانی که برای جنگ با رومیان، قصد حرکت نمود و نیز در مورد تقویم هجری و سایر مسایل.<sup>۲</sup>

علی  $\tau$  در تمام زندگانی عمر  $\tau$  مشاور خیرخواه او بود و به عمر  $\tau$  محبت می ورزید و نگران وی بود. عمر  $\tau$  نیز علی  $\tau$  را دوست داشت و بدین سان در میان آنها، مهر و محبت، اطمینان و رابطه‌ی دو طرفه‌ای برقرار بود؛ با این حال برخی کوشیده‌اند تا تاریخ را دگرگون جلوه دهند و برای این منظور برخی از روایات بی اساس را دستاویز قرار داده‌اند تا دوران خلفای راشدین  $\tau$  را بدین شکل به تصویر بکشند که هر یک از آنها، در کمین دیگری بوده و یا مسایلی که در بین آنها جریان داشته، جهت دار و مغرضانه بوده است!<sup>۳</sup>

اندکی تأمل در خلافت عمر فاروق  $\tau$  نشان می دهد که رابطه و همکاری میان عمر و علی رضی الله عنهما، شفاف و بی نظیر بوده است. علی  $\tau$ ، مشاور اول عمر  $\tau$  در مسایل بود و هر پیشنهادی که علی  $\tau$  به عمر  $\tau$  نمود، از سوی عمر  $\tau$  پذیرفته و اجرا شد. علی  $\tau$  در تمام شرایط، صادقانه، با عمر  $\tau$  همکاری می کرد و دوست و خیرخواه مخلصی برای او بود.<sup>۴</sup> بدون تردید رابطه‌ی علی و عمر رضی الله عنهما، پیامدهای فرهنگی، علمی و تربیتی ارزنده‌ای بر حسن  $\tau$  و سایر جوانان آن دوران نهاد. موارد زیادی وجود دارد که بیانگر روابط گرم و دوستانه‌ی عمر و علی رضی الله عنهما می باشد؛ از آن جمله می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

1- علی  $\tau$  در حالی که جامه‌ای عدنی بر تن داشت، گفت: «این لباس را برادر، دوست صمیمی، رفیق یکدل و یار پاکباز من، امیرالمؤمنین عمر  $\tau$ ، به من داده است».<sup>۵</sup> ابوالسفر

۱- الإستیعاب، ص 1102.

۲- علی بن ابی طالب مستشار أمين للخلفاء الراشدين، ص 99.

۳- همان.

۴- فقه السيرة النبوية از بوطی، ص 529.

۵- المختصر من كتاب الموافقة، ص 140.



می گوید: علی بن ابی طالب  $\tau$  جامه ای داشت که آن را زیاد می پوشید. به او گفته شد: چرا بیشتر اوقات، این لباس را می پوشی؟ فرمود: «این لباس را دوست صمیمی و رفیق پاکبازم، عمر بن خطاب  $\tau$  به من داده است؛ او، بنده ی نیک و مخلصی بود و خداوند نیز او را پاک و مخلص گردانید». آنگاه علی  $\tau$  گریست.<sup>۱</sup>

حسن  $\tau$  با مشاهده ی چنین مواردی، به حقیقت محبت علی و اهل بیت  $\mathcal{A}$  و نیز محبت عمر  $\tau$  نسبت به آنان پی برد.

2- ابن عباس  $\tau$  می گوید: جنازه ی عمر  $\tau$  را روی تختش گذاشته بودند. من هم در میان مردمی بودم که برای عمر  $\tau$  دعا می کردند. هنوز جنازه ی عمر را برنداشته بودند که ناگهان مردی از پشت سر، آرنجش را بر شانه ام گذاشت و گفت: «خداوند، عمر را رحمت کند؛ آرزو می کردم که خدا، تو را در کنار دو دوست، قرار دهد. زیرا بسیار می شنیدم که رسول الله ص می فرمود: (با ابوبکر و عمر بودم؛ من و ابوبکر و عمر، فلان کار را انجام دادیم؛ من و ابوبکر و عمر رفتیم). لذا همواره گمان و آرزوی من، بر این بود که خداوند، تو را در کنار آنها قرار دهد». ابن عباس  $\tau$  می گوید: چهره ام را برگرداندم؛ دیدم که او، علی بن ابی طالب  $\tau$  است.<sup>۲</sup> و سپس از بصره به کوفه عزیمت نمود و روز دوشنبه، دوازدهم ماه رجب سال سی و شش هجری وارد کوفه شد. از او خواستند که به کاخ ایض (قصر سفید) برود و آنجا سکونت کند. علی  $\tau$  فرمود: «نه؛ عمر  $\tau$  سکونت در این کاخ را نپسندید و آن را ناخوشایند می دانست؛ لذا من نیز سکونت در کاخ ایض را نمی پسندم. لذا در میدان کوفه، از مرکبش پایین آمد و سپس وارد مسجد بزرگ کوفه شد و دو رکعت نماز گزارد.<sup>۳</sup>

3- اهل بیت  $\mathcal{A}$ ، محبت وافر ی به عمر  $\tau$  داشتند. این نکته، از آنجا نمایان می گردد که آنان، به خاطر محبتی که به عمر  $\tau$  داشتند، برخی از فرزندان شان را عمر  $\tau$  نامیدند و بدین سان نشان دادند که از عمر  $\tau$  حساب می برند و کردار نیک و اخلاق ارزشمندش را می پسندند و خدمات ارزنده اش به اسلام را قبول دارند؛ همچنین اینکه اهل بیت، برخی از فرزندان شان را عمر، نامیده اند، بیانگر این است که رابطه ی قوی و تنگاتنگی با عمر فاروق  $\tau$  داشته اند؛ به ویژه

۱- المصنف از ابن ابی شیبہ (29/12).

۲- صحیح بخاری، شماره ی 3677.

۳- تاریخ الخلافة الراشدة، محمد کنعان، ص 383.

که این رابطه‌ی روحی، از طریق ازدواج و پیوند سببی، قوت بیشتری یافت. نخستین کسی که فرزندش را عمر نامید، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب<sup>۲</sup> بود که نام پسرش، از ام حبیب بنت ربیعہ‌ی بکریه را عمر نهاد.<sup>۱</sup>

در کتاب الفصول، ذیل نام فرزندان علی بن ابی طالب<sup>۲</sup>، نام عمر مشاهده می‌شود که از صهباء بنت ربیعہ زاده شد. صهباء، یکی از زنانی بود که در جنگ عین التمر به فرماندهی خالد بن ولید، اسیر شد و در سهم علی بن ابی طالب<sup>۲</sup> قرار گرفت و باردار شد و پسری به دنیا آورد که نامش را عمر نهادند. این عمر، هشتاد و پنج سال عمر کرد و نیمی از میراث علی بن ابی طالب<sup>۲</sup> به او رسید؛ چرا که تمام برادرانش یعنی عبدالله و جعفر و عثمان در کربلاء به همراه حسین<sup>۳</sup> شهید شدند. به عبارتی عمر بن علی در کربلا شهید نشد و از برادرانش ارث برد.<sup>۲</sup>

حسن<sup>۴</sup> نیز پیرو عملکرد پدرش و به خاطر محبتی که به عمر فاروق<sup>۵</sup> داشت، یکی از پسرانش را عمر نامید.<sup>۳</sup> از دیگر کسانی که نام فرزندانشان را عمر نامیدند، می‌توان این افراد را نام برد: \*علی بن حسین ملقب به زین العابدین<sup>۶</sup> و نیز \*موسی بن صادق ملقب به کاظم که نام بزرگترین پسرش را عمر نهاد.<sup>۵</sup> اینها، امامانی هستند که از اهل بیت بودند و راه و روش پیامبر ص را در پیش گرفتند و عقاید و باورهای اهل سنت و جماعت را داشتند و از آنجا که سالها پس از وفات عمر<sup>۲</sup> فرزندانشان را به اسم او نامگذاری کردند، مهر و محبت نهفته در سینه‌هایشان نسبت به امیرالمؤمنین عمر<sup>۲</sup> را نمایان کردند. گفتنی است: اهل بیت، فرزندانشان را به نامهای ابوبکر و عثمان نیز نامگذاری کرده‌اند و این، همان شیوه‌ی اهل سنت و جماعت تا عصر حاضر می‌باشد. در میان خاندان بنی‌هاشم، افراد زیادی مشاهده می‌شوند که نام بزرگان صحابه و مادران مؤمنان از قبیل: طلحه، عبدالرحمن، عایشه، ام سلمه و امثال آن، بر آنها نهاده شده است. از اینرو از همه می‌خواهیم که در این زمینه به علی و حسن و حسین و

۱- تاریخ یعقوبی (213/2)؛ الشیعة و أهل البيت، ص 133.

۲- الفصول المهمة ص 143؛ الشیعة و أهل البيت، ص 133.

۳- الشیعة و أهل البيت، ص 133.

۴- الشیعة و أهل البيت، ص 134.

۵- الشیعة و أهل البيت، ص 135.

سایر اهل بیت<sup>ع</sup> اقتدا کنند که دوستدار انصار دین و یاران رسول خداص بودند و فرزندانسان را به نامهای خلفای راشدین و مادران مؤمنان، می‌نامیدند.<sup>۱</sup>

### گفته‌ی عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب در مورد عمر<sup>ع</sup>

حفص بن قیس می‌گوید: از عبدالله بن حسن<sup>ع</sup> در مورد مسح بر موزه‌ها سؤال کردم. وی، گفت: عمر بن خطاب<sup>ع</sup> بر موزه‌هایش مسح می‌کرد. گفتم: سؤال من، این است که آیا تو بر موزه، مسح می‌کنی؟ گفت: من، به تو درباره‌ی عملکرد عمر<sup>ع</sup> می‌گویم و تو، در مورد نظر خودم سؤال می‌کنی؟! عمر<sup>ع</sup> از من و از تمام مردم زمین بهتر بود. حفص بن قیس می‌گوید: برخی از مردم گمان می‌کنند که شما این سخن را از روی تقيه می‌زنید! در آن هنگام، ما در حد فاصل قبر و منبر پیامبر نشسته بودیم. عبدالله بن حسن فرمود: «بارخدا! سخن ما در نهان و آشکار، همین است». و سپس افزود: «پس از این، گفتار هیچ کس را که بر ضد من گفته، به من نرسان». آنگاه اضافه کرد: «چه کسی گمان می‌کند که علی<sup>ع</sup> آدم مغلوب و شکست خورده‌ای بوده و رسول خداص به او دستوری داد؛ اما او آن را انجام نداد؟! برای طعن و خرده‌گیری بر علی<sup>ع</sup> همین کافی است که چنین پندار ناروایی به او نسبت داده شود که او دستور رسول خداص را اجرا نکرده است.<sup>۲</sup>

### حسن بن علی<sup>ع</sup> در دوران خلافت عثمان بن عفان<sup>ع</sup>

عثمان<sup>ع</sup> از همان آغاز دعوت اسلامی، رابطه‌ی عمیقی با این دعوت داشت و از اینرو هیچ نکته‌ی بزرگ و کوچکی از رهنمودهای نبوی را از دست نداد و پس از آن نیز در دوران خلافت شیخین، هیچ مسأله‌ای از او پوشیده نماند. به عبارتی عثمان<sup>ع</sup> با هیچ یک از زیرساختهای حکومت اسلامی ناآشنا نبود و نظام تربیتی و آموزشی عثمان بن عفان<sup>ع</sup> و بلکه همه‌ی صحابه<sup>ع</sup>، قرآن کریم بود که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. چنانچه مؤثرترین عاملی که شخصیت عثمان بن عفان<sup>ع</sup> را شکل داد و داشته‌های درونی وی را جلا بخشید و توان و نیرویش را برانگیخت و روح و روانش را پیراسته ساخت، مصاحبت با رسول خداص و شاگردی در مکتب آن حضرت ص بود. چراکه عثمان<sup>ع</sup> پس از پذیرش

۱- إذهبوا... نوشته‌ی عبدالعزیز زبیری، ص 230.

۲- النهی عن سب الأصحاب و ما فيه من الإثم و العقاب، از محمد عبدالواحد مقدسی، ص 57.

اسلام، در مکه و نیز پس از هجرتش به مدینه، همواره در کنار پیامبر اکرم ص بود و روان و شخصیت خود را سر و سامان بخشید و با حضور پیوسته و همیشگی در درسهای رسول خدا ص، علوم و معارف بسیاری را از معلم و هدایتگر بشریت فرا گرفت. عثمان T از آن جهت از حضور در غزوه بدر، باز نماند که عمداً طفره رفته یا قصد گریز از جنگ را داشته باشد؛ چنانچه برخی کوشیده‌اند تا چنین تهمت ناروایی را بر عثمان T وارد کنند. عثمان T به هیچ عنوان قصد تخلف از جنگ بدر یا مخالفت با رسول خدا ص را نداشت و به راستی از فضیلتی که نصیب اهل بدر گردید، باز نماند. زیرا فضیلت حضور در جنگ بدر، از آن جهت بود که حضور در جنگ، معنایی جز اطاعت و پیروی از رسول خدا ص نداشت و عثمان T نیز به خاطر اجرای دستور پیامبر اکرم ص در مدینه مانده بود تا از همسرش رقیه بنت رسول الله ص پرستاری نماید. بنابراین عثمان T فقط به خاطر اجرای دستور پیامبر ص نتوانست در جنگ بدر شرکت کند و این، عین اطاعت از رسول خدا ص بود. به همین سبب نیز رسول خدا ص از غنایم بدر، سهمی برای عثمان T تعیین نمود و بدین سان او را از اجر حضور در جنگ بدر، بی نصیب نگذاشت. عثمان T در ماجرای حدیبیه نیز از فضایل منحصر به فردی برخوردار شد که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

\* رسول خدا ص هنگامی که از صحابه ۱۲ بیعت گرفت، دست مبارکش را به جای دست عثمان T در دست دیگرش نهاد. چرا که عثمان T آنجا حضور نداشت و به عنوان نماینده به مکه رفته بود.

\* رسول خدا ص عثمان T را برای ابلاغ پیامش به مسلمانان دربند در مکه، انتخاب نمود.  
\* رویکرد درخشان عثمان T که پیشنهاد طواف خانه‌ی خدا از سوی کفار قریش را رد کرد تا بدین سان ثابت کند که فقط همراه رسول خدا ص طواف می‌کند.<sup>۱</sup>  
\* در فتح مکه نیز رسول خدا ص سفارش عثمان بن عفان T را در مورد عبدالله بن ابی السرح پذیرفت.<sup>۲</sup>

در مورد زندگانی عثمان T در مدینه، می‌توان موارد ذیل را نام برد:  
ازدواج عثمان T با ام کلثوم دخت رسول خدا ص پس از وفات رقیه دخت آن حضرت ص؛  
وفات عبدالله بن عثمان T و سپس درگذشت ام کلثوم؛ مشارکت عثمان T در ساختار اقتصادی

۱- المناقب النضره فی المناقب العشرة، ص 490.

۲- أضاء البيان فی تاریخ القرآن، نوشته‌ی صابر ابوسلیمان، ص 79.

حکومت اسلامی و کمک‌های مالی وی؛ خریداری چاه رومه به بیست هزار درهم توسط عثمان  $\tau$  و وقف آن برای استفاده‌ی همگانی؛ مشارکت در توسعه‌ی مسجد پیامبر ص و تجهیز لشکر اسلام برای اعزام به تبوک. احادیث زیادی روایت شده که به فضیلت عثمان  $\tau$  در کنار سایر اهل فضیلت اشاره می‌کند، همچنانکه برخی از احادیث، بطور اختصاصی در مورد فضیلت عثمان  $\tau$  نقل شده است. خبر دادن رسول خدا ص از فتنه‌ای که عثمان  $\tau$  به دنبال آن به شهادت رسید؛ عثمان  $\tau$  در دوران خلافت ابوبکر صدیق  $\tau$  جزو اهل شورا و آن دسته از اصحابی بود که نظراتشان در مورد مسایل مهم مورد توجه قرار می‌گرفت. عثمان  $\tau$  در مسایلی که نرمی و ملاطفت می‌طلبید، در کنار ابوبکر  $\tau$  بود؛ همچنانکه عمر  $\tau$  در مسایلی مشاور و دستیار ابوبکر  $\tau$  محسوب می‌شد که شدت و قاطعیت، لازمه‌ی آنها بود. عمر  $\tau$  وزیر ابوبکر  $\tau$  بشمار می‌رفت و عثمان  $\tau$  دبیر کل و منشی دولت صدیق  $\tau$  بود. عثمان  $\tau$  در دوران خلافت عمر فاروق  $\tau$  نیز منزلت و جایگاه ویژه‌ای داشت. چنانچه عموم مردم، هرگاه می‌خواستند، چیزی از عمر  $\tau$  درخواست کنند، آن را از طریق عثمان و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما مطرح می‌کردند. عثمان  $\tau$ ، ردیف نامیده می‌شد. در زبان عربی به قائم مقام یا جانشین و یا شخص دوم حکومت، پس از شخص اول آن، ردیف گفته می‌شود و یا به کسی اطلاق می‌گردد که در جایگاه رئیس قرار می‌گیرد و پس از رئیس، به او مراجعه می‌شود. گفتنی است: در مواردی که کاری از دست عمر یا عثمان بر نمی‌آمد، مردم به عباس  $\tau$  مراجعه می‌کردند.<sup>۱</sup>

حسن بن علی  $\tau$  در دوران خلافت عثمان  $\tau$  در عنوان جوانی بسر می‌برد و در مرحله‌ی سنی خاصی قرار داشت که می‌توانست از رخدادها و اتفاقات پیرامونش، نکات زیادی بیاموزد و از دانش سیاسی خلیفه‌ی راشد، عثمان بن عفان  $\tau$  و سایر صحابه  $\tau$ ، استفاده‌ی زیادی ببرد؛ از جمله:

### 1- دانش بی‌نظیر عمر $\tau$ در مورد نحوه‌ی انتخاب خلیفه

عمر فاروق  $\tau$  توجه ویژه‌ای به حفظ وحدت و یکپارچگی داشت و تا واپسین لحظات حیاتش، در اندیشه‌ی آینده‌ی امت اسلامی بود؛ آن هم در لحظاتی که از بابت جراحات

۱- تیسیرالکریم المنان فی سیره عثمان، نوشته‌ی صلابی، ص 274.

وارد، به شدت رنج می‌برد. آری! آن لحظات جاودانی که ایمان عمیق عمر<sup>۱</sup> در آن نمایان گردید. و اخلاص و ایثارش تجلی یافت.<sup>۱</sup> عمر فاروق<sup>۲</sup> در آن لحظات سخت، برای گزینش خلیفه‌ی جدید، روش نوین و بی‌سابقه‌ای ارائه داد که نشان‌دهنده‌ی دانش عمیق و بی‌نظیرش در زمینه‌ی استراتژی راهبردی وی در اداره‌ی حکومت اسلامی می‌باشد. پیش از او رسول‌خدا ص بی‌آنکه با نص صریح، کسی را به عنوان جانشین تعیین کند، دار فانی را وداع کرده و ابوبکر<sup>۳</sup> نیز، بر اساس مشورت صحابه<sup>۴</sup> و پس از رایزنی با آنان، وی را به عنوان جانشین خود، تعیین نمود تا اینکه نوبت شخص عمر<sup>۵</sup> در بالین موت بود که از او خواستند، شخصی را برای جانشینی خود، تعیین نماید؛ لذا پس از اندیشه‌ی بسیار در این زمینه تصمیم گرفت، روش جدیدی برای انتخاب جانشین خود انتخاب کند که متناسب با شرایط آن زمان باشد. رسول‌خدا ص در حالی به دار باقی شتافت که همه، ابوبکر<sup>۶</sup> را به خاطر حسن پیشینه‌ی زیادی که در اسلام داشت، بیش از دیگران لایق جانشینی آن حضرت ص می‌دانستند و از اینرو احتمال بروز اختلاف در مورد جانشینی پیامبر ص دور از انتظار بود؛ بویژه اینکه رسول‌خدا ص با گفتار و کردارش، امت اسلامی را رهنمون شده بود که ابوبکر<sup>۷</sup> شایسته‌ترین فرد، پس از ایشان می‌باشد. آن زمان که ابوبکر صدیق<sup>۸</sup>، عمر<sup>۹</sup> را به عنوان خلیفه تعیین نمود، به خوبی می‌دانست که عموم صحابه<sup>۱۰</sup> نیز عمر<sup>۱۱</sup> را شایسته‌ترین فرد برای خلافت می‌دانند. از اینرو پس از مشورت و رایزنی با بزرگان صحابه<sup>۱۲</sup>، عمر<sup>۱۳</sup> را به عنوان جانشین تعیین کرد و هیچکس با او مخالفت ننمود و بدین سان، تمام صحابه در مورد خلافت عمر<sup>۱۴</sup> به اجماع و اتفاق نظر رسیدند.<sup>۲</sup> اما روش انتخاب خلیفه‌ی سوم، بدین شکل بود که برای این منظور شورایی متشکل از چند نفر انگشت شمار تشکیل شد و شش تن از صحابه که همه‌ی آنها شایسته‌ی خلافت بودند، از سوی عمر<sup>۱۵</sup> برای رایزنی در مورد جانشین وی، تعیین شدند؛ هرچند یکایک آنان با همدیگر تفاوت داشتند. عمر<sup>۱۶</sup>، شیوه‌ی انتخاب خلیفه و مهلت آن را مشخص کرد و تعداد آرای کافی در این زمینه را تعیین نمود و تعیین خلیفه را به این مجلس مشورتی سپرد و نحوه‌ی انتخاب خلیفه را در صورت برابر بودن آرا، توضیح داد و تعدادی از سربازان الهی را مأمور مراقبت از جریان انتخابات در مجلس خود نمود تا با هرگونه هرج و مرج احتمالی مقابله کنند. ناظران انتخاباتی، به کسی اجازه نمی‌دادند که وارد مجلس انتخاب

۱- الخلیفه الفاروق عمر بن خطاب، نوشته‌ی عانی، ص 161.

۲- أولیات الفاروق. نوشته‌ی قرشی، ص 122.

خلیفه شود و یا حتی در اطراف مجلس خبرگان، دور بزنند و از مسایلی که در مجلس می‌گذرد، اطلاع یابد.<sup>۱</sup>

## تحلیلی بر آنچه گذشت...

### 1- تعداد اعضای مجلس تعیین خلیفه و نامهای آنان

شش نفر، از سوی عمر  $\tau$  برای تعیین خلیفه انتخاب شدند که عبارت بودند از: علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، زبیر بن عوام و طلحة بن عبیدالله  $\text{ؓ}$ . همه‌ی اینها، جزو عشره‌ی مبشره<sup>۲</sup> بودند؛ ولی سعید بن زید  $\tau$  که یکی از عشره‌ی مبشره می‌باشد، جزو اعضای این شورا نبود. ابن کثیر می‌گوید: شاید عمر  $\tau$  از آن جهت سعید بن زید  $\tau$  را در شمار شورای خبرگان قرار نداد که وی، از طایفه‌ی بنی عدی بود<sup>۳</sup> و عمر  $\tau$  سعی زیادی می‌کرد که نزدیکانش به امارت نرسند؛ هرچند در میان نزدیکانش، کسانی وجود داشتند که شایسته‌ی خلافت و امارت بودند. از این‌رو عمر  $\tau$  سعید بن زید  $\tau$  را که از نزدیکانش بود، در شمار اعضای شورای تعیین خلیفه که در واقع نامزدهای انتخاباتی برای احراز مسؤولیت خلافت نیز بودند، قرار نداد.<sup>۴</sup>

### 2- روش انتخاب خلیفه

عمر  $\tau$  به اعضای شورا، دستور داد که در خانه‌ی یکی از خود، جمع شوند و پیرامون انتخاب خلیفه، با هم مشورت و رایزنی نمایند. عبدالله بن عمر  $\tau$  نیز همراه آنان بود و تنها نقش رایزن و مشاوره را داشت که نامزد خلافت بشمار نمی‌رفت. صهیب رومی  $\tau$  در مدت رایزنی اعضای شورا، مسؤول اقامه‌ی نماز بود؛ عمر فاروق  $\tau$  به او فرمود: «تو، در این سه روز، مسؤول اقامه‌ی نماز هستی». این مسؤولیت، از آن جهت بر عهده‌ی صهیب  $\tau$  نهاده شد که

۱- أولیات الفاروق. نوشته‌ی قرشی، ص 124.

۲- عشره‌ی مبشره، ده تن از یاران رسول خدا ص هستند که آن حضرت ص با ذکر نام آنها، به بهشتی بودن آنان گواهی داده است. (مترجم).

۳- البدایة و النهایة (142/7).

۴- الخلفاء الراشدون، نوشته‌ی خالدی، ص 98.

هیچ یک از شش عضو مجلس انتخاب خلیفه، مسؤولیت امامت و اقامه‌ی نماز را بر عهده نگیرد و این مسؤولیت، حمایتی از سوی عمر<sup>۲</sup> برای به خلافت رسیدن آن شخص قلمداد نگردد.<sup>۱</sup> عمر فاروق<sup>۳</sup> مقداد بن اسود و ابوطلحه‌ی انصاری رضی الله عنهما را به عنوان ناظران انتخاباتی تعیین نمود تا بر نحوه‌ی انتخاب خلیفه در شورای تشکیل شده نظارت کنند.<sup>۲</sup>

### ۳- مهلت مقرر برای رایزنی به منظور انتخاب خلیفه

عمر فاروق<sup>۴</sup> سه روز را برای مشورت و رایزنی شورای خبرگان تعیین نمود که فرصت کافی و مناسبی برای تعیین خلیفه بود و اجازه نداد که این مدت را افزایش دهند. چراکه تمدید مهلت مقرر از سوی اعضای شورا، به معنای بروز اختلاف در میان آنان بر سر انتخاب خلیفه و گسترش دامنه‌ی آن بود. از اینرو عمر فاروق<sup>۵</sup> به آنان فرمود: «حتماً روز چهارم در حالی فرا رسد که شخصی را به امارت خود تعیین کرده‌اید».<sup>۳</sup>

### ۴- تعداد آرای کافی برای انتخاب خلیفه

عمر<sup>۶</sup> به صهیب<sup>۷</sup> دستور داد: «سه روز، برای مردم امامت بده تا این گروه در خانه به کارشان بپردازند؛ اگر در مورد خلافت یک نفر به اتفاق نظر رسیدند، در این صورت هر کس که به مخالفت آنان برخاست، گردنش را بزنید».<sup>۴</sup> بدین سان عمر<sup>۸</sup> دستور کشتن کسی را صادر کرد که با نظر شورای مسلمانان، مخالفت کند و درصدد تفرقه‌افکنی در میان مسلمانان برآید. عمر<sup>۹</sup> با صدور این حکم، به دستور رسول خدا<sup>۱۰</sup> عمل کرد که فرموده است: (من أتاكم و أمرکم جمیع علی رجل منکم یرید أن یشقّ عصاکم، أو یفرق جماعتکم فاقتلوه).<sup>۵</sup> یعنی: «در آن حال که زمام کارتان به صورت یکپارچه به دست یکی از شما باشد، هر کس نزد شما بیاید و قصد ایجاد اختلاف یا تفرقه‌افکنی در میان جماعت یکپارچه‌ی شما را داشته باشد، او را بکشید».

۱- الخلافة والخلفاء الراشدون، نوشته‌ی بهنساوی، ص 213.

۲- أشهر مشاهیر الإسلام فی الحرب و السياسة، ص 648.

۳- طبقات ابن سعد (3/364).

۴- طبقات ابن سعد (3/364).

۵- صحیح مسلم (3/1480).



در بعضی از کتابهای تاریخ آمده است: عمر<sup>ع</sup> به این افراد، دستور داد تا برای مشورت و رایزنی یکجا جمع شوند و این حکم را صادر کرد که اگر پنج تن از آنها در مورد خلافت یک نفر به توافق نظر برسند و یکی از آنان، از پذیرش نظر جمع امتناع نماید، او را بکشند؛ همچنین دستور داد در صورتی که چهار نفر از آنها، یک نظر داشته باشند و دو نفر دیگر، از پذیرش رأی آنها خودداری کنند، گردنش را بزنند.<sup>۱</sup> گفتنی است: سند این روایت، صحیح نیست و از نکات عجیب و بی اساسی می باشد که شخصی به نام ابومخنف، آن را ساخته و پرداخته است. این روایت خودساخته ی ابومخنف، برخلاف روایات صحیح و نیز سیرت درخشان صحابه<sup>ص</sup> می باشد. این ادعای ابومخنف که عمر<sup>ع</sup> به صهیب<sup>ع</sup> چنین دستوری داده است، ادعایی بی اساس و بلکه گفتاری ناشایست می باشد. چگونه امکان دارد عمر<sup>ع</sup> در حالی چنین دستوری صادر کرده باشد که آن شش نفر را از بزرگان و برگزیدگان صحابه<sup>ص</sup> می دانسته و خودش با علم به اینکه آنان، سرآمدان صحابه هستند، مسؤولیت تعیین خلیفه را به آنها سپرده است؟<sup>۲</sup>

ابن سعد رحمه الله نیز این روایت را نقل کرده که عمر<sup>ع</sup> به انصار<sup>ص</sup> گفت: «آنان را داخل یک خانه ببرید و چنانچه در مدت سه روز، به اتفاق نظر نرسیدند، به سراغشان بروید و آنان را گردن بزنید».<sup>۳</sup> این روایت، منقطع است و یکی از راویان آن، شخصی به نام سماک بن حرب می باشد که محدثان، او را در نقل روایات، ضعیف دانسته اند.<sup>۴</sup>

## 5- داورى یک داور در صورت وجود اختلاف

عمر<sup>ع</sup> وصیت کرد که عبدالله بن عمر<sup>ع</sup> در جلسه ی اهل شورا حاضر شود؛ البته بی آنکه اختیار یا دخالتی در زمینه ی تعیین خلیفه داشته باشد. عمر<sup>ع</sup> برای آنها توضیح داد که چنانچه سه تن از آنان یک نظر داشتند و سه نفر هم، نظر دیگری، در این صورت عبدالله بن عمر<sup>ع</sup> را حکم (داور) قرار دهند و عبدالله<sup>ع</sup> با هر یک از این دو گروه که همراه شد، آن گروه، خلیفه را تعیین کنند. وی، همچنین دستور داد که در صورت عدم راضی شدن به قضاوت عبدالله بن

۱- تاریخ طبری (226/5).

۲- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، دکتر یحیی، ص 175.

۳- طبقات ابن سعد (342/3).

۴- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص 176.

عمر<sup>۲</sup>، با گروهی همراه شوند که عبدالرحمن بن عوف<sup>۳</sup> با آنان بود و در عین حال عبدالرحمن بن عوف<sup>۴</sup> را شخصیتی راست‌اندیش و درستکار توصیف نمود و توصیه کرد که از او حرف‌شنوی داشته‌باشند.<sup>۱</sup>

**6 - سربازان الهی، بر جریان انتخاب خلیفه، نظارت می‌کنند و مسئولیت برقراری نظم و جلوگیری از هرج و مرج را برعهده می‌گیرند**

عمر<sup>۲</sup> ابوطلحه‌ی انصاری<sup>۵</sup> را به حضور خواست و به او گفت: «ای ابوطلحه! خداوند Y، اسلام را به وسیله‌ی شما عزت بخشید. لذا پنجاه تن از انصار را انتخاب کن و این گروه (اعضای شورا) را تشویق نما تا یکی را از میان خود، به عنوان خلیفه تعیین کنند».<sup>۲</sup> عمر<sup>۲</sup> به مقداد بن اسود<sup>۶</sup> نیز گفت: «زمانی که مرا در قبرم گذاشتید، این گروه را در یک خانه جمع کن تا یک نفر را از میان خود، به عنوان خلیفه تعیین نمایند».<sup>۳</sup>

**7 - جواز تولیت شخصی شایسته با وجود فردی که از او شایسته‌تر است**

یکی از پیامدهای مثبت شورا، این است که با وجود شخص اصلح، می‌توان تولیت را به فردی واگذار کرد که از لحاظ شایستگی در حد پایین‌تری قرار دارد. زیرا عمر<sup>۲</sup> شش تن از اصحاب را مأمور کرد که یک نفر را از میان خود برای برعهده گرفتن خلافت، تعیین کنند؛ وی، در حالی شش نفر را برای این منظور انتخاب کرد که می‌دانست برخی از این افراد بر دیگران برتری دارند. عمر<sup>۲</sup> در انتصاب کارگزاران منطقه‌ای نیز همین رویه را داشت. چنانچه از دیدگاه عمر<sup>۲</sup> معیار تعیین صلاحیت برای گزینش کارداران منطقه‌ای، فقط در فضایل و مناقب دینی خلاصه نمی‌شد و امتیازات دیگری از قبیل تواناییهای راهبردی و برخورداری از دانش سیاسی نیز در کنار تقوا و سایر ارزشهای دینی، مورد توجه قرار می‌گرفت. از اینرو مسئولیتهایی به معاویه، مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص<sup>۷</sup> داد؛ هرچند افراد دیگری بودند که از لحاظ دینی و علمی بر اینها برتری داشتند؛ چنانچه ابودرداء<sup>۸</sup> در شام بود و ابن مسعود<sup>۹</sup> در کوفه.<sup>۴</sup>

۱- نگا: تاریخ طبری (325/5).

۲- نگا: تاریخ طبری (225/5).

۳- همان.

۴- المدینة النبویة فجر الإسلام و العصر الراشدی (97/2).

### 8- شگرد عمر<sup>ؓ</sup> در نحوه‌ی تعیین جانشین

عمر<sup>ؓ</sup> می‌دانست که شورا، فقط در شش نفر خلاصه نخواهد شد و دامنه‌ی آن، برای تعیین خلیفه، تا اخذ رأی از همه‌ی ساکنان مدینه، گسترش خواهد یافت. به همین دلیل سه روز را برای انتخاب خلیفه تعیین کرد که فرصت مناسبی برای اهل شورا بود تا در مورد انتخاب خلیفه رایزنی کنند و براساس دیدگاه بیشتر ساکنان مدینه که همان صحابه بودند، نظر نهایی خود را اعلام نمایند. ساکنان سایر بلاد اسلامی نیز در این زمینه پیرو اهل مدینه بودند. چراکه مدینه، محل سکونت صحابه بود و سرآمدان صحابه همچنان در مدینه سکونت داشتند. چنانچه عمر<sup>ؓ</sup> آنان را در مدینه نگه داشته و آنها را از هجرت به سرزمینهای فتح شده، باز داشته بود.<sup>۱</sup>

### 9- مجلس شورا، بزرگترین شکل و نهاد سیاسی

عمر<sup>ؓ</sup> مسؤولیت انتخاب خلیفه را به اهل شورا واگذار کرد تا یک نفر را از میان خود برای این منظور برگزینند. جا دارد بدین نکته اشاره کنیم که هیچ یک از اهل شورا، با این تصمیم عمر<sup>ؓ</sup> مخالفت نکرد. چنانچه این تصمیم، مورد اعتراض هیچ یک از سایر صحابه نیز قرار نگرفت. بنا بر متونی که در دسترس ماست، سراغ نداریم که در آن زمان پیشنهاد دیگری مطرح شده و یا در واپسین لحظات حیات عمر<sup>ؓ</sup> یا پس از وفاتش، کسی بر تصمیم عمر<sup>ؓ</sup> اعتراض نموده باشد. بلکه همه، این تصمیم حکیمانه‌ی عمر<sup>ؓ</sup> را پذیرفتند و مصلحت مسلمانان را در اجرای آن دانستند.

آری! عمر<sup>ؓ</sup> هیئت سیاسی سرآمدی تشکیل داد که وظیفه‌اش، انتخاب رئیس دولت یا خلیفه بود. تشکیل این هیئت و به عبارتی پیدایش این نهاد قانونی نوین که زاده‌ی نبوغ و دانش والای عمر<sup>ؓ</sup> است، هیچگونه تعارضی با اصول و مبادی اسلام و بویژه اصول مورد تأیید اسلام در زمینه‌ی شورا ندارد. چراکه به دنبال این رویکرد عمر<sup>ؓ</sup>، در مسجد جامع، با خلیفه‌ی تعیین شده از سوی مجلس خبرگان، به صورت عمومی بیعت شد. لذا این سؤال، بی‌مورد است که چه کسی، این حق را به عمر<sup>ؓ</sup> داد که چنین شورایی تشکیل دهد یا دلیل عمر<sup>ؓ</sup> برای ارائه‌ی این پیشنهاد چه بود؟ حال که این پرسش، مطرح شد، کافی است بدانیم

که مسلمانان این پیشنهاد را تأیید کردند، آن را پسندیدند و هیچ اعتراضی هم ننمودند؛ بلکه در این مورد اجماع صورت گرفت. و اجماع، یکی از منابع تشریع اسلامی می‌باشد.<sup>۱</sup>

عمر $\tau$  یکی از خلفای راشدین بود و می‌دانیم که شورا، والاترین شکل سیاسی در نظام اسلامی دوران خلفای راشدین بوده است؛ چنانچه افرادی که عمر $\tau$  به عنوان اعضای شورا، معرفی کرد، فضایل منحصر به فردی داشتند که از سوی خدای متعال به آنان داده شده بود و رسول اکرم ص آنها را بیان نمود. از این رو مسلمانان بر این باورند که هیچ مؤمنی از لحاظ ایمان و تقوا به عشره‌ی مبشره نمی‌رسد. عمر $\tau$  زندگانی‌اش را بدین سان به پایان رساند که با وجود جراحات وارده و سكرات موت، همچنان به فکر مسلمانان بود و سیستم شورایی بی‌سابقه‌ای تشکیل داد که برای همیشه کاربرد دارد. بدون شك، اصل شورا در قرآن کریم و سنتِ گفتاری و کرداری رسول اکرم ص، مطرح شده و از آنجا که رسول خدا ص و ابوبکر $\tau$  به اصل شورا عمل نموده‌اند، عمر $\tau$  از این نظر، بدعتگذار نمی‌باشد؛ بلکه کاری که عمر $\tau$  انجام داد، ارائه‌ی یک روش برای تعیین خلیفه بود؛ البته اگرچه عمر $\tau$  تدبیری اندیشید و کاری کرد که پیش از او رسول خدا ص و ابوبکر صدیق $\tau$  نکرده بودند، اما یقیناً این رویکرد عمر $\tau$ ، برگرفته از اسلام راستین و اصل شورا بود و چه کار بجا و نیکویی انجام داد که در آن شرایط، بهترین گزینه و راه برای حفظ وحدت و مصالح صحابه $\text{ؓ}$  و امت اسلام محسوب می‌شد.<sup>۲</sup>

شکی نیست که این تحول باشکوه و نیز تصمیم‌گیری‌های اصولی و به‌هنگام سیاسی از سوی عمر $\tau$ ، نقش بسزایی در بالابردن اندیشه و تفکر سیاسی حسن $\tau$  به جای نهاد؛ چنانچه بر اساس همین شعور و آگاهی وافر بود که پس از چندی، حسن $\tau$  در دوران خلافتش، شیوه‌ی نوینی در زمینه‌ی ایجاد وحدت و یکپارچگی امت، در پیش گرفت و مسلمانان را از اختلاف و چنددستگی رهانید. آری! نبوغ و نوآوری نخبگانی همچون حسن $\tau$ ، برآیندِ آگاهی و تجربه‌ای است که از رویکرد پیشینیان، در زمینه‌ی ایجاد تمدنی خدایی و باشکوه، کسب می‌کنند.

## روش عبدالرحمن بن عوف در اداره‌ی شورا

۱- نظام الحكم فی الشریعة و التاريخ، نوشته‌ی قاسمی (1/258:277).

2- أُولیاء الفاروق، ص 127.

حسن بن علی، شاهد به خلافت رسیدن عثمان از طریق شورایی بود که عبدالرحمن بن عوف آن را اداره می نمود؛ عبدالرحمن برای اداره ی شورا، گام های زیرا را برداشت:

### 1- تشکیل جلسات شورا

پس از خاک سپاری عمر، اعضای شورا در خانه ی ام المؤمنین عائشه و یا خانه ی فاطمه دختر قیس و خواهر ضحاک بن قیس، جلسات خود را آغاز نمودند تا به وظیفه ی مهمی پردازند که به آنان محوّل شده بود؛ چنانچه پس از گفتگوهای متعدد، به نتیجه ای رسیدند که همه ی مسلمانان از آن استقبال نمودند.<sup>1</sup>

### 2- در خواست عبدالرحمن بن عوف از اعضای شورا برای کناره گیری به نفع عضو اصلح

پس از آغاز فعالیت شورا، عبدالرحمن بن عوف از همه ی اعضای شورا خواست تا امر تعیین خلیفه را به فرد افضل و اصلح واگذار نمایند که در این میان، زبیر به نفع علی کنار کشید و طلحه به نفع عثمان. سعد هم به نفع عبدالرحمن کناره گیری کرد. بدین ترتیب تعداد نامزدها، به سه نفر کاهش یافت. سپس عبدالرحمن رو به علی و عثمان نمود و از آنان پرسید: کدام یک از شما، خود را از این امر خطیر کنار می کشد تا آن را به دیگری بسپاریم و او نیز فرد افضل و اصلح را تعیین نماید، آن دو ساکت ماندند. عبدالرحمن به آنان گفت: اگر امر تعیین خلیفه را به من بسپارید، من در این امر، نسبت به فرد افضل و اصلحتان قصوری نخواهم کرد و آن دو نیز این امر را پذیرفتند.<sup>2</sup>

### 3- واگذاری اداره ی شورا به عبدالرحمن بن عوف

1- عثمان بن عفّان، صادق عرجون، 62 - 63.

2- صحیح بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبی (حدیث : 3700).

عبدالرحمن، به محض پایان جلسه‌ی اعضای شورا، از صبح روز یکشنبه شروع به مشورت با مردم و بزرگان شهر نمود و تا روز چهارشنبه که پایان مهلت مقرر بود، این کار را ادامه داد. عبدالرحمن  $\tau$  ابتدا نزد علی  $\tau$  رفت و به او گفت: اگر من با تو بیعت نکنم، تو چه کسی را به خلافت برمی‌گزینی؟ او نیز عثمان بن عفان  $\tau$  را پیشنهاد کرد. سپس نزد عثمان  $\tau$  رفت و از او هم همین را پرسید. عثمان  $\tau$  پاسخ داد که علی  $\tau$  را برمی‌گزیند. عبدالرحمن  $\tau$  پس از آن، نزد سایر صحابه رفت  $\tau$  و با آنان مشورت و رایزنی نمود. چنانچه از تمام ساکنان مدینه، اعم از ثروتمند و فقیر، زن و مرد، بزرگ و کوچک و حتی بردگان نظرخواهی کرد و در این رابطه با آنان سخن گفت. در پایان این پرس‌وجو، عبدالرحمن  $\tau$  بدین نتیجه رسید که بیشتر مردم، عثمان  $\tau$  را برای خلافت بهتر می‌دانند؛ هرچند عده‌ای، علی  $\tau$  را برای خلافت شایسته‌تر می‌دانستند. عبدالرحمن  $\tau$  نیمه‌شب چهارشنبه به خانه‌ی خواهرزاده‌اش، مسور بن مخرمه، رفت. هنگامی که به خانه‌اش رسید، مسور خواب بود؛ لذا در زد تا مسور را بیدار کند. به محض اینکه مسور بیدار شد، به او گفت: مسور! می‌بینم که به خواب رفته‌ای، اما من امشب اصلاً نتوانستم بخوابم. اینک بلند شو و برو زیر و سعد را به اینجا بیاور.<sup>۱</sup> چون زیر و سعد نزد عبدالرحمن  $\tau$  آمدند، با آنان مشورت نمود. سپس مسور را به دنبال علی  $\tau$  فرستاد و چون علی  $\tau$  آمد تا دیرزمانی با او گفتگو کرد. آنگاه مسور را نزد عثمان فرستاد  $\tau$  و هنگامی که عثمان  $\tau$  نزدش آمد، تا اذان صبح به گفتگو و رایزنی پرداختند.<sup>۲</sup>

#### 4- اتفاق نظر در مورد خلافت عثمان $\tau$

پس از نماز صبح آخرین روز از ماه ذی‌الحجه سال 23 هجری برابر با 6 نوامبر سال 644 میلادی، عبدالرحمن  $\tau$  در حالی که عمامه‌ی رسول خدا را به سر داشت، وارد مسجد شد. پیش از آمدن او، اعضای شورا در کنار منبر گرد هم آمده، منتظر او بودند. عبدالرحمن  $\tau$  افرادی را به دنبال مهاجرین و انصار و فرماندهان و والیان حاضر در مدینه فرستاد. در آن زمان معاویه  $\tau$ ، امیر شام؛ عمیر بن سعد  $\tau$ ، امیر حمص، و عمرو بن عاص  $\tau$  امیر مصر، در مدینه

1- الخلفاء الراشدون، الخالدی، 156 - 107.

2- صحیح البخاری، کتاب الأحکام (حدیث : 7207).

حضور داشتند.<sup>۱</sup> آنان، در حج آن سال، حضور یافته و عمر فاروق را تا مدینه همراهی کرده بودند.

در روایت بخاری، در این رابطه چنین آمده است: «چون مردم نماز صبح گزارند و اعضای شورا کنار منبر گرد هم آمدند، عبدالرحمن را به دنبال مهاجرین و انصار و فرماندهان و والیان حاضر در مدینه که به حج آمده بودند، فرستاد. زمانی که همه جمع شدند، عبدالرحمن برخاست و پس از گفتن شهادتین، چنین گفت: ای علی! من در این مورد با مردم صحبت کردم، دیدم که بیشتر آنان با خلافت عثمان موافق هستند؛ پس از من ناراحت مشو. سپس رو به عثمان نمود و گفت: من با تو بیعت می کنم بدین شرط که پایبند قرآن، سنت رسول خداص و روش دو خلیفه ی پیشین باشی. بعد از عبدالرحمن، مهاجران، انصار، فرماندهان و والیان و سایر مسلمانان با عثمان بیعت کردند.<sup>۲</sup> در کتاب التمهید و البیان، آمده است: علی اولین فردی بود که پس از عبدالرحمن، با عثمان بیعت نمود.<sup>۳</sup>

## 5 - مدیریت عبدالرحمن در اداره ی شورا

مدیریتی که عبدالرحمن بن عوف در اداره ی شورا از خود نشان داد، حاکی از درایت، ایمان و ایثار او نسبت به مصالح امت می باشد. او، برای حفظ وحدت کلمه از خواهش نفس گذشت و بدین ترتیب نخستین جلوه از اصول شورای انتخاب خلیفه را نمایان کرد. وی، با صبر، آرامش، دوراندیشی و حسن تدبیری که از خود بروز داد، در این امر مهم و خطیر، به موفق گردید. اینک مراحل را پردازش می کنیم که عبدالرحمن در این فرایند طی نمود:

الف: ارائه ی روش کار شورا در اولین جلسه ی آن، شنیدن دیدگاه ها و آرای همه ی اعضا و شناخت اهداف هر یک از آنان، نخستین گام در جریان اداره ی شورا بود تا او بتواند با علم و بصیرت، در این راه حرکت کند.

ب: کنار کشیدن خودش از نامزدی مقام خلافت تا هر نوع شکی در این زمینه را از میان ببرد.

1- شهید الدار، ص 37.

2- صحیح البخاری، کتاب الأحکام (حدیث : 7207).

3- التمهید و البیان، ص 26.

ج: او توانست در طول جلسه، نامزد مورد قبول هر یک از اعضا را بشناسد و در اثنای مذاکرات و با گرایش سعد و زبیر به عثمان، تقریباً راه، برای تعیین عثمان<sup>1</sup> به عنوان خلیفه هموار گردید.

د: نظر عثمان و علی را که نامزد مقام خلافت بودند، در مورد یکدیگر جویا شد و دانست که هر یک از آنان، در صورتی که خود به خلافت نرسد، هیچ کس را برای این مقام، سزاوارتر از آن یکی، نمی‌داند.

ه: عبدالرحمن<sup>2</sup> غیر از اعضای شورا، با خواص<sup>3</sup> و صاحب نظران و نیز دیگر اقشار جامعه مشورت کرد و بدین نکته پی برد که بیشتر مردم، هیچکس را همچون عثمان<sup>4</sup>، سزاوار و شایسته‌ی مقام خلافت نمی‌دانند.<sup>1</sup>

عبدالرحمن بن عوف<sup>5</sup> با فراست، درایت و ایثار و کناره‌گیری خودش از نامزدی مقام خلافت و چشم بستن بر خواش و میل درون برای احراز بالاترین مقام حکومتی، توانست امت را از این مرحله‌ی مهم عبور دهد که خود، سزاوار بسی تقدیر و ستایش است.

ذهبی در این باره می‌گوید: از بهترین اقدامات عبدالرحمن بن عوف<sup>6</sup> در جریان مذاکرات شورا، کنار کشیدن خودش از نامزدی مقام خلافت بود. او سپس فردی را به این مقام برگزید که صاحب نظران و بزرگان صحابه<sup>7</sup>، او را ترجیح می‌دادند. وی، در این کار مهم، با کنار گذاشتن هر نوع تمایل و تبعیض، امت را به بیعت با عثمان<sup>8</sup> سوق داد. اگر او به فکر این مقام بود، یا خودش، این مقام را در دست می‌گرفت و یا پسرعمویش، سعد بن ابی وقاص<sup>9</sup> را به عنوان خلیفه معرفی می‌نمود.<sup>2</sup>

بدین سان تصویری دیگر از ارزش و اهمیت شورا در عصر خلفای راشدین<sup>10</sup> جلوه نمود که عبارت بود از انتخاب خلیفه از طریق مجلس شورا و تعیین او پس از مشورت و رایزنی با همه‌ی مردم و بیعت آنان با او.<sup>3</sup>

### اباطیل و دروغ‌های دشمنان در مورد ماجرای شورا<sup>4</sup>

1- عثمان بن عفان، صادق عرجون، 70 - 71.

2- سیر أعلام النبلاء (86/1).

3- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص 278.

4- مقصود شیعیان صفوی (رافضیان) و امثاله می‌باشد. (مصحح)



گمراهان کوردل، در مورد تاریخ اسلام، دست به جعل اخبار و روایات دروغینی زده‌اند که ماجرای شورا نیز از این امر مستثنی نیست. خاورشناسان نیز در آثار خود این روایات را منعکس کرده و آنها را گسترش داده‌اند. متأسفانه برخی از نویسندگان و پژوهشگران معاصر نیز بدون تحقیق و پالایش اخبار و روایات، در کتابهای خود، چنین روایاتی را مورد استناد قرار می‌دهند.

کینه‌توزان، با توجه خاص به این رویداد مهم در تاریخ اسلام، به تألیف در این زمینه و نشر دروغ‌هایی درباره‌ی آن پرداخته‌اند که به عنوان مثال می‌توان به ابومخنف، ابن عقده و ابن بابویه<sup>۱</sup> اشاره کرد. ابن سعد از طریق واقدی<sup>۲</sup> روایت درباره‌ی ماجرای شورا و بیعت مردم با عثمان<sup>ع</sup> نقل نموده است.<sup>۳</sup> وی، از طریق عبیدالله بن موسی نیز روایتی در کتاب خود آورده که این مضامین را در بر دارد: قتل عمر<sup>ع</sup> و تعیین اعضای شورا، وصیت عمر<sup>ع</sup> به علی و عثمان پیرامون نحوه‌ی خلافت در صورتی که هر یک از آنان به خلافت برسند و نیز سفارش عمر<sup>ع</sup> به صُهب<sup>ع</sup> در این زمینه.<sup>۴</sup> بلاذری نیز روایتی را در مورد ماجرای شورا و جریان بیعت با عثمان<sup>ع</sup>، از ابو مخنف<sup>۵</sup>، هشام کلبی<sup>۶</sup>، واقدی<sup>۷</sup> و عبیدالله بن موسی<sup>۸</sup> نقل کرده است. طبری هم در این ماجرا، به روایتی از ابومخنف استناد نموده است.<sup>۹</sup>

همچنین ابن ابی الحدید در تعریف جریان شورا، از روایات احمد بن عبدالعزیز جوهری<sup>۱۰</sup> و همچنین کتاب الشوری واقدی استفاده کرده است.<sup>۱۱</sup> مهمترین مضامین این روایات عبارتند از:

1- الذریعة إلى تصانیف الشيعة (246/14).

2- الطبقات الكبرى (63/3 - 67).

3- الطبقات الكبرى (340/3).

4- أنساب الأشراف (18 - 19).

5- أنساب الأشراف (18 - 19).

6- أنساب الأشراف (18 - 19).

7- أنساب الأشراف (6/5).

8- أثر التشيع على الروایات التاريخية، عبدالعزيز نور، 321.

9- شرح نهج البلاغة (49/9، 50 و 58).

10- شرح نهج البلاغة (15/9).

### 1- متهم نمودن صحابه ۱۲ به اِعمال تبعیض در امر تعیین خلیفه

در برخی از روایات ساختگی و موضوع<sup>۱</sup>، صحابه ۱۲ به اِعمال تبعیض و ضایع کردن حقوق دیگران در تعیین خلیفه متهم می گردند و چنین وانمود می شود که علی ۳ از اقدامات عبدالرحمن ۳ در روند انتخاب خلیفه خشنود نبوده است. ابومخنف و هشام کلبی از پدرش و احمد جوهری روایت می کنند که عمر وصیت نمود: در صورتی که تعداد آرای دو نفر برابر شد، شخص مورد تأیید عبدالرحمن ۳ به خلافت انتخاب گردد و علی ۳ به همین خاطر احساس می کرد که حَقّش ضایع خواهد شد؛ زیرا عبدالرحمن، به خاطر رابطه‌ی خویشاوندی اش با عثمان ۳، او را به عنوان خلیفه انتخاب می کند.<sup>۲</sup> ابن تیمیّه با ردّ هر نوع نسبت نزدیک میان عبدالرحمن و عثمان، بیان می کند که عبدالرحمن نه برادر عثمان بود، نه پسرعمویش و نه از قبیله‌ی او. عبدالرحمن ۳ از بنی زهره بود و عثمان ۳ از بنی اُمیّه؛ و رابطه‌ی بنی زهره با بنی هاشم به مراتب نزدیکتر از رابطه‌ی آن با بنی امیه بوده است. از سوی دیگر بنی زهره، دایی‌های پیامبر خداص بودند و عبدالرحمن و سعد بن ابی وقاص نیز جزو آنها به حساب می آمدند. چنانچه رسول خداص درباره‌ی سعد ۳ فرمود: (هَذَا خَالِي؛ فَلْيُرِنِي امْرُؤًا خَالَهُ)<sup>۳</sup> یعنی: «این مرد، دایی من است. پس هر شخصی، دایی اش را به من نشان دهد (تا معلوم شود که هیچکس، دایی ای همچون دایی من ندارد)». همچنین باید در نظر داشت که رسول خداص هرگز بین دو مهاجر و یا دو انصار پیمان اخوت برقرار نکرد و طبق احادیث مشهور آن حضرت ص میان سعد بن ربیع و عبدالرحمن بن عوف پیمان برادری برقرار نمود.<sup>۴</sup> در این روایات ساختگی بدین نکته توجه نشده که نسبت خونی (خویشاوندی نسبی)، نزد عربها، از نسبت دامادی (خویشاوندی سببی) قوی تر بوده است. کسانی که چنین روایاتی را ساخته و پرداخته‌اند، رابطه‌ی عمیق و شگرف میان نسل اول مسلمانان را درک ننموده و پی نبرده‌اند که این رابطه، براساس رابطه‌ی خویشاوندی نبوده است. گفتنی است: رابطه‌ی سببی عثمان ۳

1- مقصود روایت های شیعیان و رافضیان می باشد. (مصحح)

2- اثر التشیع علی الروایات التاریخیه، 322.

3- سنن الترمذی (3761).

4- صحیح البخاری، کتاب مناقب الأنصار (حدیث : 3780).

و عبدالرحمن از طریق ازدواج عبدالرحمن با ام کلثوم دختر عقیبه بن ابی مُعیط و خواهر ولید حاصل آمده بود.<sup>۱</sup>

## 2- حزب بنی امیه و حزب بنی هاشم

در روایت ابومخنف چنین آمده که یاران رسول خداص در امر تعیین خلیفه به دو دسته‌ی طرفداران بنی امیه و طرفداران بنی هاشم تقسیم شدند و در این مورد با هم به مجادله و نزاع پرداختند؛ اما باید دانست که این قبیل روایات، مبتنی بر هیچ سند معتبر و صحیحی نمی‌باشند.<sup>۲</sup> متأسفانه مورخان بر اساس همین روایات غیرمعتبر شیعی، به تحلیلهای اشتباهی گرفتار آمده‌اند. چنین منشی، از صحابه ۷ کاملاً بعید است؛ زیرا آنان در کنار هم و به خاطر اسلام، با پدران و برادران و قبایل خود جنگیدند. آنها، کالای بی‌ارزش دنیا را فدا می‌کردند تا دین خود را حفظ کنند؛ لذا چنین اقداماتی از صحابه‌ای که بشارت بهشت به آنان داده شده، غیرممکن می‌باشد. آنها بسی بزرگوارتر از آن بودند که مشکلات و مسایل خود را از این طریق، حل و فصل نمایند.<sup>۳</sup>

## 3- سخنانی که به دروغ به علی بن ابی طالب نسبت داده‌اند

مورخانی چون ابن جریر از راویانی ناشناس روایت کرده‌اند که علی به عبدالرحمن گفت: تو مرا فریب دادی و عثمان را به مقام خلافت رساندی تا همیشه با تو مشورت نماید و تو، در خلافت او صاحب قدرت باشی. عبدالرحمن بهانه تراشید تا اینکه علی این آیه را تلاوت نمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ۖ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِيسُورَتُهُ أَجْرًا عَظِيمًا

(فتح: 10)



1- الطبقات الكبرى (127/3).

2- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، صص 177 - 178.

3- الخلفاء الراشدون، أمين القضاة، 78 - 79.

«در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند؛ دست خدا بالای دستهای آنان است. پس هر که پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد».

ابن کثیر در این رابطه می‌گوید: چنین روایاتی، با روایات صحیح در تعارض قرار دارد؛ در واقع روش صحابه ۷ بر خلاف این روایات ضعیف و موضوعی است که اهل بدعت و داستان‌پردازانی روایت کرده‌اند که حدیث صحیح و غیر صحیح را از هم تشخیص نمی‌دهند.<sup>۱</sup>

### اعتقاد حسن بن علی ۷ درباره‌ی خلافت عثمان ۷

اعتقاد حسن بن علی ۷ درباره‌ی خلافت عثمان ۷ همان باوری بود که سایر صحابه ۷ داشتند. چنانچه صحابه ۷ بر خلافت عثمان ۷ اجماع کردند. ابوالحسن اشعری رحمه الله در این باره می‌گوید: عثمان ۷ را اعضای شورایی به خلافت انتخاب کردند که بر اساس وصیت عمر ۷، همه سزاوار احراز این مقام بودند، اما همه‌ی آنان، خلافت عثمان ۷ را پذیرفتند و بر این مسأله اجماع نمودند.<sup>۲</sup>

ابو عثمان صابونی در بیان عقیده‌ی اهل سنت درباره‌ی ترتیب خلفای راشدین، می‌گوید: آنان بعد از خلافت صدیق و فاروق، معتقد به حقانیت خلافت عثمان ۷ می‌باشند، زیرا او، با اجماع اعضای شورا و پس از آن، با اجماع تمام صحابه به خلافت رسید.<sup>۳</sup>

### حضور حسن ۷ در لشکر اعزامی عثمان ۷ برای فتح آفریقا

مهمترین طرح‌ها و برنامه‌های نظامی عثمان بن عفان ۷ در جریان فتوحات اسلامی را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

- 1- شکست دادن سپاهیان فارس و روم.
- 2- تداوم جهاد در آن سوی مرزهای قلمرو حکومت اسلامی و خنثی نمودن تهدیدها و توطئه‌های دشمنان اسلام و حفظ آن مرزها.

1- البدایة و النهایة (152/7).

2- الإبانة عن أصول الديانة، ص 68.

3- عقيدة السلف و أصحاب الحديث ضمن الرسائل النبویة (139/1).

3- ایجاد پایگاه‌ها و مراکزی ثابت و مستحکم در مرزها جهت مقابله با حملات گاه و بی‌گاه دشمنان اسلام و حفظ آن مرزها.

4- تأسیس نیروی دریایی که در آن شرایط حساس، سپاهیان اسلام، به شدت بدان نیازمند بود.<sup>1</sup> این نیرو، بعدها در حمایت از دولت و تقویت و تداوم روند فتوحات، نقش بسیار مهمی ایفا نمودند. از مراکز مهم نظامی و سیاسی می‌توان کوفه و بصره در عراق؛ دمشق در شام، و فسطاط در مصر را نام برد که بعدها به مهمترین شهرهای قلمرو اسلامی و عمده‌ترین مراکز نشر و گسترش اسلام مبدل شدند.<sup>2</sup>

مشهورترین فرماندهان فتوحات اسلامی در دوران خلافت عثمان<sup>ع</sup> عبارتند از: احنف بن قیس، سلیمان بن ربیع، عبدالرحمن ربیع و حبیب بن مسلمه. مسلمانان، از روند فتوحات اسلامی در دوران عثمان بن عفان<sup>ع</sup> درس‌های زیادی گرفتند؛ از مهمترین درس‌ها و آموزه‌های فتوحات در عهد عثمان بن عفان<sup>ع</sup> می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

- تحقق وعده‌های خداوند<sup>ع</sup> نسبت به مؤمنان در زمینه‌ی فتح و پیروزی
- تحوّل و پیشرفت در تاکتیک‌ها و شیوه‌های جنگی و تأسیس نخستین ناوگان دریایی.
- تشکیل گروه‌های تجسس و شناسایی برای کسب اطلاعات از تحرکات دشمن.
- حفظ وحدت و یکپارچگی در رویارویی با دشمن.
- در لشکر اعزامی عثمان<sup>ع</sup> به آفریقا، عبدالله بن زبیر، ابوذر غفاری،<sup>3</sup> عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، حسن و حسین<sup>ع</sup> و جمع کثیری از صحابه<sup>ص</sup> حضور داشتند.

### موضع پدر حسن، علی بن ابی طالب و سایر صحابه در مورد فتنه‌ای که به شهادت عثمان منجر شد

1- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص 222.

2- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص 199-200.

3- ریاض النفوس (8/1)؛ الجهاد و القتال، اثر هیکل (556/1).

4- ليبيا من الفتح العربی حتی انتقال الخلافة الفاطمية، اثر دکتر صالح مصطفی، ص 41؛ الشرف و التسامی بحركة الفتح الإسلامی، دکتر صلابی (همین مؤلف)، ص 19.

عوامل مختلفی در شهادت عثمان T، نقش داشت؛ از جمله: فراوانی ناز و نعمت و پیامدهای سوء آن بر جامعه، نبودن سرآمدان و بزرگان صحابه ۱/ در مدینه، تعصب جاهلی، دسیسه‌چینی توطئه‌گران و بدخواهان اسلام و مسلمانان، به کارگیری وسایل و شیوه‌های گوناگون در تحریک مردم و از همه مهم‌تر فتنه‌انگیزی پیروان عبدالله بن سبا.

دشمنان اسلام، شیوه‌ها و اسباب گوناگونی را برای تحریک مردم بر ضد عثمان T به کار بستند؛ از جمله: شایعه‌پراکنی و سرهم کردن پاره‌ای اراجیف و سخنان دروغ و بی‌اساس به منظور تحریک مردم بر ضد خلیفه، خرده‌گیری بی‌مورد و نابجا بر کارگزاران خلیفه و تنظیم نامه‌های جعلی و انتساب آنها به تعدادی از اصحاب همچون: عایشه صدیقه، علی، طلحه و زبیر ۲/ و اشاعه‌ی این باور نابجا که علی T، وصی و خلیفه‌ی رسول خداست؛ از دیگر اقدامات دشمنان اسلام در این زمینه، می‌توان به تشکیل دسته‌ها و گروه‌هایی در بصره، کوفه و مصر اشاره کرد؛ آنان، این توهم را در اذهان عموم نهادینه کردند که به دعوت صحابه، رهسپار مدینه شده‌اند، آن‌گاه کارهایی انجام دادند که به شهادت عثمان T منجر شد.<sup>۱</sup> گروه‌های فتنه‌گر، علاوه بر اقدامات مزبور، با شعارهایی همچون تکبیر، و ادعاهایی از این قبیل که بر ضد جور و ستم، قیام نموده و هدفی جز امر به معروف و نهی از منکر ندارند و فقط خواهان عوض کردن کارگزاران، هستند، دسیسه‌ی خویش را پیش بردند و خواهان کناره‌گیری عثمان T از خلافت شدند و سرانجام، خلیفه‌ی بزرگوار را به شهادت رساندند. همین که خبر حرکت مردم از سایر شهرها برای یاری خلیفه، به گروه‌های فتنه‌گر رسید، بیش از پیش، بر کشتن خلیفه مصمم شدند و در صدد آن برآمدند که به هر شکل ممکن، عثمان را به قتل برسانند.<sup>۲</sup>

شایان ذکر است شبکه‌ی سازمان‌یافته‌ی سبئی به سرکردگی عبدالله بن سبا یهودی، عامل اصلی و پشت پرده‌ی این فتنه و فتنه‌های پس از آن در وقایعی همچون جمل، صفین بود و در کتابم زندگی نامه عثمان بن عفان T به شبهه‌هایی که در مورد عثمان T آمده است به تفصیل پاسخ گفته و دروغ بودن و ساختگی بودن آنها را بیان کرده‌ام.

علی T در دوران خلافت عثمان T کاملاً مطیع و فرمانبردار او بود. ابن ابی شیبّه از طریق محمد بن حنفیه نقل می‌کند که علی T فرمود: اگر عثمان مرا به طناب کشد باز هم از او

۱- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص 401.

۲- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص 402.

اطاعت خواهم نمود و فرمانبردار او خواهم بود.<sup>۱</sup> و این خود، دلیلی است بر میزان اطاعت و فرمانبرداری علی<sup>۲</sup> نسبت به عثمان<sup>۲</sup>.

هنگامی که معترضان به منطقه‌ی ذی‌المروه رسیدند، عثمان<sup>۲</sup> علی<sup>۲</sup> را نزد آنان فرستاد تا با آنان مذاکره نماید. علی<sup>۲</sup>، همراه مردی دیگر که نامش، بر ما معلوم نیست، نزد معترضان رفت و آنان را به رهنمودهای قرآن فرا خواند و آنان نیز پذیرفتند.<sup>۳</sup> در روایتی آمده است که او چندین بار با آنان بحث و گفتگو کرد تا توانست آنان را قانع کند که قرآن را معیار این رفتارهای خود قرار دهند.<sup>۴</sup>

آنان در پنج مسأله به توافق رسیدند: تبعید شدگان به دیار خود بازگرداند، سهم محروم شدگان پرداخت شود، فیه و خمس در بیت‌المال ذخیره گردد، در تقسیم ثروت‌ها جانب عدالت رعایت شود و تنها افراد امین و توانمند به کار گماشته شوند. سپس این موارد را به روی کاغذ آوردند. همچنین آنان اعلام کردند که باید عبدالله بن عامر<sup>۲</sup> در امارت بصره و ابوموسی اشعری<sup>۲</sup> در امارت کوفه ابقا شوند.<sup>۵</sup> بدین ترتیب، عثمان<sup>۲</sup> با هر یک از گروه‌های معترض، مصالحه نمود و آنان نیز رهسپار دیار خویش شدند.<sup>۶</sup>

پس از بازگشت معترضان، فتنه‌انگیزان، نیرنگ دیگری کردند تا آن صلحی را که میان معترضان و عثمان<sup>۲</sup> بسته شده بود، از میان ببرند. آنان، نامه‌ای جعل نمودند و به دست مردی سپردند تا آن را مثلاً به سوی مصر ببرد. او، در بین راه از کنار کاروان مصریان عبور کرد و به گونه‌ای رفتار نمود که نظر آنان را به خود جلب کند. او وانمود کرد که از مصریان می‌ترسد، به شکلی که گویا چیزی با خود دارد که مصریان، نباید آن را ببینند. مصریان او را دستگیر کردند و نامه‌ای نزدش یافتند که در آن عثمان<sup>۲</sup>، خطاب به حاکم مصر، عبدالله بن ابی سرح<sup>۲</sup>، دستور داده بود تا همه معترضان را که به مصر باز می‌گردند، به قتل رساند و یا مثله نماید.

۱- السنة، الخلل (1/325).

۲- العقيدة فی أهل البيت بین الإفراط و التفریط، ص 227.

۳- تاریخ دمشق؛ ترجمة عثمان، ص 328. تاریخ خلیفه، ص 169.

۴- فتنه مقتل عثمان (1/129).

۵- فتنه مقتل عثمان (1/129).

۶- فتنه مقتل عثمان (1/129).

مصریان، خشمگین به مدینه باز گشتند و آن را بر عثمان T عرضه داشتند.<sup>۱</sup> عثمان به آنان گفت که او چنین نامه‌ای ننوشته است و به آنان پیشنهاد کرد که: یا دو مرد مسلمان را به عنوان شاهد بیاورند که گواهی دهند او این نامه را نوشته و یا سوگندش را بپذیرند که نه خود او، چنین نامه‌ای نوشته و نه دستور نوشتن آن را داده است. عثمان T به آنان اعلام نمود که از وجود چنین نامه‌ای خبر ندارد و هیچ بعید نیست که دیگران، این نامه را نوشته و به عثمان نسبت داده و مهر او را جعل کرده‌اند. اما با وجود توضیحات عثمان T، معترضان قانع نشدند و سخنان او را باور نکردند.<sup>۲</sup>

#### مهمترین دلایل ساختگی بودن این نامه، عبارتند از:

پیک نامه‌بر، با رفتارهای خود شک مصریان را برانگیخت و به گونه‌ای وانمود کرد که گویا از مصریان می‌هراسد. در واقع، این رفتار نامه‌بر، این گمان را تقویت می‌کرد که نزد او چیزی است که مصریان، نباید از آن اطلاع یابند. اگر واقعاً این نامه را عثمان T نوشته بود به حامل آن دستور می‌داد از راهی برود که مصریان، او را نبینند و در اسرع وقت آن را به عبدالله بن ابی سرح T برساند تا آن را اجرا کند.

البته این پرسش نیز وجود دارد که اهل عراق، با وجود آن‌همه فاصله از مصریان، چگونه از وجود آن نامه، با خبر شدند و اطلاع یافتند که مصریان، چنین نامه‌ای را یافته‌اند؟ عجیب‌تر اینکه هر دو گروه، به صورت هم‌زمان به مدینه رسیدند. تنها پاسخ این پرسش، این است که جعل‌کنندگان این نامه، شخص دیگری را اجیر نمودند تا این خبر را به عراقیان برساند! این، همان سؤالی است که علی بن ابی طالب T نیز از مردم کوفه و بصره پرسید که شما با وجود آن‌همه فاصله با مصریان، چگونه از وجود آن نامه با خبر شدید؟<sup>۳</sup> علی T، خود، پاسخ این پرسش را چنین بیان داشت که این ماجرا در مدینه طرح‌ریزی شده تا بار دیگر، مردم دچار فتنه و آشوب شوند.<sup>۴</sup>

۱- تاریخ الطبری (379/5).

۲- فتنه مقتل عثمان (132/1). البدایة و النهایة (191/7).

۳- تاریخ الطبری (359/5).

۴- تاریخ الطبری (359/5).



سؤال دیگری که اینجا مطرح می‌شود این است که حکیم بن جبّله و مالک اشتر چرا و بدون هیچ دلیل روشنی در مدینه ماندند و با دیگر عراقیان به سرزمین خود برنگشتند. شاید بتوان چنین ادعا نمود که آنان با پیشنهاد ابن سبأ آن نامه‌ی دروغین را جعل کردند و سپس آن سناریوی ننگین را به راه انداختند. در واقع، این سبب‌یان بودند که از وجود این نامه، سود می‌بردند و می‌توانستند از طریق آن به اهداف پلید خود دست یابند.<sup>۱</sup>

از طرف دیگر، آنان با انتساب آن به مروان بن حکم قصد داشتند تا عثمان<sup>ع</sup> را فردی بی‌خبر از حکومت خود و طبیعتاً نالایق جلوه دهند و چنین وانمود کنند که فساد، دستگاه حکومت عثمان<sup>ع</sup> را فراگرفته است. اگر مروان چنین نامه‌ای نوشته بود، به حامل آن توصیه می‌کرد از راهی حرکت کند که مصریان، او را نبینند؛ در غیر این صورت، اگر گفته شود که شخص مروان نیز هم‌دست فتنه‌گران بوده است، باید گفت که این احتمال، بر اساس شواهد و قرائن، و اقدامات بعدی مروان، کاملاً غیر ممکن به نظر می‌رسد.

این نامه، نخستین نامه‌ی ساختگی نبود که مسلمانان را دچار فتنه می‌کرد؛ بلکه فتنه‌انگیزان، پیشتر نیز چنین نامه‌هایی را جعل کرده و به ام المومنین عائشه و صحابه‌ای چون علی<sup>ع</sup>، طلحه<sup>ع</sup> و زبیر<sup>ع</sup> نسبت داده بودند. عائشه رضی الله عنها در ردّ این اتهام چنین فرمود: «سوگند به پروردگاری که مؤمنان به او ایمان دارند و کافران، او را انکار می‌کنند، من، هرگز چنین نامه‌ای ننوشته‌ام».<sup>۲</sup> همچنین آنان نامه‌های دیگری را به سایر صحابه نسبت داده بودند که آن بزرگواران، در آن نامه‌ها چنین گفته‌اند که دین محمد(ص) در خطر است و باید همه‌ی مردم به مدینه بیایند که در این شرایط، جهاد در مدینه واجب‌تر از جهاد در مرزهاست.<sup>۳</sup> ابن کثیر در این باره می‌گوید: فتنه‌انگیزان، نامه‌هایی را جعل نمودند و به صحابه‌ای چون علی<sup>ع</sup>، زبیر<sup>ع</sup> و طلحه<sup>ع</sup> نسبت دادند و چنین وانمود کردند که این نامه‌ها را اصحاب مذکور، نوشته و برای آنان، ارسال کرده‌اند. اما صحابه با انکار و ردّ این اتهام، خود را از این افترا تبرئه نمودند. منافقان چنان گستاخ بودند که نامه‌ای را از قول خلیفه جعل کردند که در آن حکم مجازات معترضان مصری به حاکم مصر ابلاغ شده بود، حال آنکه

۱- عثمان بن عفان الخلیفة الشاکر الصابر، ص 227.

۲- تحقیق مواقف الصحابة (344/1).

۳- تحقیق مواقف الصحابة (335/1).

عثمان<sup>۲</sup> از وجود چنین نامه‌ای خبر نداشت.<sup>۱</sup> در واقع، این گفته‌های ابن کثیر تأکیدی است بر روایتی که طبری و خلیفه بن خیاط نقل کرده‌اند که طبق آن، علی، عائشه، زبیر و طلحه<sup>۳</sup>، از وجود آن نامه‌ها اظهار بی‌اطلاعی نمودند.<sup>۲</sup> وجود این نامه‌های دروغین تأثیر بسیار مهمی در آغاز و انجام آن فتنه‌ی بزرگ داشت. منافقان از طریق جعل آن نامه‌ها توانستند مردم را فریب دهند و افراد ساده لوح و نادان را با خود همراه سازند. باید دانست که در این میان، عثمان<sup>۲</sup> شهید شد و فدای کج‌فهمی‌های مسلمانان گردید، اما قربانیان حقیقی این نامه‌ها و شایعات، خود اسلام، تاریخ آن و نسل‌هایی هستند که فریب این روایات نادرست و ساختگی را خورده‌اند. اما دیگر امروز نباید اسیر و دربند این تاریخ مشکوک شد؛ بلکه باید دست بکار شد و تاریخ واقعی و بدور از کینه‌ها و هوا و هوس دشمنان اسلام و مسلمانان را یافت. باید با تحقیق و کاوش دقیق به مطالعه و بررسی این تاریخ پرداخت تا بار دیگر، همچون پیشینیان، زبان و دست خود را به تهمت‌ها و دروغ‌هایی نیالاییم که بناحق، در مورد بزرگ‌مردان پاک‌سیرت تاریخ اسلام، جعل شده است.<sup>۳</sup>

#### عملکرد حسن بن علی و پدرش رضی‌الله‌عنهما در اثنای محاصره

محاصره‌ی خانه‌ی عثمان<sup>۲</sup> آن‌چنان شدت یافت که دیگر نمی‌توانست در نمازهای جماعت حاضر شود؛ البته عثمان<sup>۲</sup> بنا به توصیه‌ای که رسول‌خدا ص به او نموده بود، راه صبر و شکیبایی را در پیش گرفت و با ایمان راسخ و استواری که داشت، کوشید تا راه حلی برای این مشکل بیابد؛ چنانچه پیرامون حرمت کشتن مسلمان سخنرانی کرد و در خطابه‌ای دیگر، به بیان فضایل و سوابق خویش در اسلام پرداخت و بدین سان با زبان حال بیان نمود که آیا امکان دارد با وجود آن‌همه فضایل و پیشینه‌ی درخشان در اسلام و خدمات ارزنده به اسلام و مسلمانان، چشم طمع به دنیا بدوزد و آن را بر آخرت ترجیح دهد؟ آری! عثمان<sup>۲</sup> این حقیقت را روشن ساخت که به هیچ عنوان چنین پنداری درباره‌اش عاقلانه نیست که با وجود علم به پیامدهای خیانت، در اموال عمومی خیانت نماید و رعایت مال و جان مسلمانان را نکند. چرا که رشد و تربیت فکری او، زیر نظر مستقیم رسول‌خدا ص صورت گرفته بود و یکی از

۱- البدایة و النهایة (175/7).

۲- تحقیق مواقف الصحابة (335/1).

۳- عثمان بن عفان الخليفة الشاکر الصابر، ص 228.

بزرگان و سرآمدان صحابه ۱۲ به شمار می‌رفت و به گواهی رسول خدا ص و بزرگان صحابه ت، رفتاری پیراسته و نیک داشت. بنابراین آیا چنین برخوردی با او - آن‌هم در دوران سالخوردگی اش - درست بود؟ به هر حال آشوب گران رعایت سن و سال و فضایل و سوابق عثمان ت را نکردند و عثمان ت را در محاصره قرار دادند و خود، نبض کار را در دست گرفتند و در آن زمان، برای مردم، امامت می‌دادند.<sup>۱</sup> زمانی که صحابه ۱۲ به وخامت اوضاع پی بردند و دانستند که فتنه گران، قصد کشتن عثمان ت را دارند، به آن بزرگوار پیشنهاد کردند تا به دفاع از وی پردازند و آشوب گران را از مدینه بیرون کنند، اما عثمان ت نپذیرفت و گفت که دوست ندارم به خاطر من، خونی به زمین بریزد.<sup>۲</sup>

بزرگان صحابه ت، فرزندان خویش را بدون مشورت عثمان ت، برای دفاع از وی فرستادند؛ حسن بن علی و عبدالله بن زبیر ۱۲، جزو کسانی بودند که به دفاع از عثمان ت برخاستند. عثمان ت، حسن ت را خیلی دوست داشت؛ بنابراین از آنجا که نگران حسن ت بود و می‌ترسید که آسیبی به او برسد، او را سوگند داد که به منزلش باز گردد.<sup>۳</sup>

روایات صحیح، بیانگر آنست که آن روز، پیکر مجروح حسن ت را به خانه اش منتقل کردند.<sup>۴</sup> البته عبدالله بن زبیر، محمد بن حاطب و مروان بن حکم نیز زخمی شدند؛ حسین بن علی و ابن عمر ۱۲ هم آنان را در دفاع از عثمان ت، همراهی می‌کردند.<sup>۵</sup> علی ت در آن روز، بیش از همه، از عثمان ت دفاع کرد و مروان بن حکم نیز بدین نکته گواهی داده است.<sup>۶</sup> به روایت ابن عساکر، جابر بن عبدالله ت گوید: علی ت به عثمان ت پیام داد که پانصد مرد جنگاور با من هستند؛ اگر اجازه دهی (به همراه ایشان) به دفاع از تو برمی‌خیزم؛ زیرا تو چنان عملی انجام نداده‌ای که سزاوار کشته شدن باشی. عثمان ت پاسخ داد: «خیر ببینی؛ من، دوست ندارم که به خاطر من خونی بر زمین بریزد».<sup>۷</sup>

۱- رک: خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی، ص 85.

۲- رک: فتنة مقتل عثمان (1/1679؛ نگا: المسند (1/396)، احمد شاکر.

۳- تاریخ المدینة (4/1208) ابن شیه.

۴- نگا: طبقات ابن سعد (8/128).

۵- تاریخ خلیفه، ص 174.

۶- رک: تاریخ الإسلام، 461، اثر ذهبی، با سند قوی.

۷- تاریخ دمشق، ص 403.

روایات زیادی در زمینه‌ی دفاع و پشتیبانی علی  $\tau$  از عثمان  $\tau$  در اثنای محاصره، نقل شده است؛ چنانچه در روایتی آمده است: فتنه گران، مانع از رسیدن آب به عثمان  $\tau$  شدند، طوری که خانواده‌اش، از تشنگی در معرض مرگ قرار گرفتند. از این رو علی  $\tau$  سه مشک آب برای عثمان  $\tau$  فرستاد؛ البته چیزی نمانده بود که این مشک‌ها به او نرسد. چنانچه تعدادی از بنی‌هاشم و بنی‌امیه برای رساندن مشک‌ها به خانه‌ی عثمان  $\tau$ ، زخمی شدند.<sup>۱</sup> خلاصه اینکه فتنه، بالا گرفت و عثمان  $\tau$  به شهادت رسید؛ زمانی که خبر شهادت عثمان  $\tau$  به صحابه رسید، بیشتر آنان، در مسجد بودند؛ صحابه  $\tau$  با شنیدن این خبر، مات و مبهوت شدند. علی  $\tau$  به حسن و حسین و نیز به برادرزادگانش فرمود: «عثمان  $\tau$  چگونه به قتل رسید، در صورتی که شما، درب خانه‌اش نگهبانی می‌دادید؟» و آن‌گاه یک سیلی به حسن  $\tau$  که مجروح شده بود، نواخت و به سینه‌ی حسین  $\tau$  زد و ابن‌زبیر و ابن‌طلحه  $\tau$  را نیز دشنام داد و ناراحت و خشمگین، به خانه‌اش بازگشت؛ وی، در آن هنگام می‌گفت: «بارخدا! من، در پیشگاه تو از اینکه در قتل عثمان  $\tau$ ، نقشی داشته، یا بر این کار راضی باشم، اظهار برائت می‌کنم».<sup>۲</sup>

بدین سان موضع علی  $\tau$ ، موضع خیرخواهانه‌ای بود که ضمن اطاعت و حرف‌شنوی از خلیفه، نقش مشاورش را نیز ایفا می‌کرد؛ وی، در فتنه‌ای که به شهادت عثمان  $\tau$  منجر شد، با تمام وجود از خلیفه‌ی مظلوم دفاع نمود و درصدد اصلاح و رفع شکاف موجود در میان خلیفه و شورشیان برآمد، اما این مسأله، فراتر از توان و اراده‌ی او بود؛ چراکه مشیت الهی، بر این بود که امیرمؤمنان، عثمان بن عفان  $\tau$  به مقام شهادت نایل آید.<sup>۳</sup>

بر خلاف ادعای دشمنان کینه‌توز، علی  $\tau$  بارها قتل عثمان  $\tau$  را محکوم نمود و آشکارا بیان داشت که به هیچ شکلی در قتل او دخالت نداشته است.<sup>۴</sup> حاکم نیشابوری در کتاب خود، پس از ذکر حوادث فتنه بیان می‌دارد که بر خلاف ادعای اهل بدعت که می‌گویند: علی  $\tau$  در قتل عثمان  $\tau$  دخالت داشت، براساس روایات معتبر، او هیچ نقشی در این ماجرا نداشته است.<sup>۵</sup>

۱- أنساب الأشراف، بلاذری، (76/5).

۲- مصنف ابن ابی شیبۀ (209/15)، با سند صحیح.

۳- خلافة علی بن أبی طالب، ص 87.

۴- البدایة و النهایة (202/7).

۵- المستدرک (103/3).

ابن تیمیه نیز در این رابطه می گوید: ...علی T در قتل عثمان T هیچ دخالتی نداشت؛ نه بدان دستور داد و نه به آن راضی گشت؛<sup>۱</sup> بلکه فرمود: «بارخدا! من، در پیشگاه تو از اینکه در قتل عثمان T، نقشی داشته، یا بر این کار راضی باشم، اظهار برائت می کنم».<sup>۲</sup>

تمام صحابه از هر نوع دخالت در قتل عثمان T مبرا هستند و تمام سخنانی که بر خلاف این گفته شده، بی اساس می باشد. خلیفه بن خیاط در همین رابطه از عبدالاعلی بن هیثم نقل می کند که چون پدرش از حسن T سؤال کرد که آیا صحابه در قتل عثمان T نقشی داشته اند، حسن T پاسخ داد: مهاجران و انصار<sup>۳</sup> به هیچ عنوان در آن ماجرا نقش نداشته اند، بلکه قاتلان عثمان T از مصر بودند.

امام نووی می گوید: هیچ یک از صحابه در قتل عثمان T دخالت نداشتند، بلکه قاتلان عثمان T، مثنی اراذل و اوباش بودند که در مصر گرد هم آمدند و از آنجا به سوی مدینه حرکت کردند. آن دسته از صحابه که در مدینه بودند، نتوانستند جلوی جمعیت انبوه فتنه گران را بگیرند تا اینکه سرانجام، خلیفه ی مسلمانان را به قتل رساندند.

زبیر بن عوام T، قاتلان عثمان T را شورشی و آشوبگر می دانست. عائشه رضی الله عنها، آنها را فتنه گران شیطان صفت می خواند.<sup>۳</sup> ابن سعد در توصیف آنان می گوید: آنان مردمان پستی بودند که در شرارت، با هم اتفاق نظر داشتند.<sup>۴</sup> ابن تیمیه نیز آنان را منحرفانی مفسد و گمراه می داند که به حریم امت تجاوز کردند.<sup>۵</sup> ذهبی، آنان را سران و رؤسای شرارت می خواند و ابن عماد در کتاب شذرات الذهب، ایشان را اراذل و اوباش می داند.<sup>۶</sup>

در واقع، رفتار و عملکرد این شورشیان در طول محاصره ی خانه ی عثمان T، خود، مؤید این سخنان است. آنان در دوران محاصره، از رسیدن آب و غذا به خانواده ی عثمان T ممانعت به عمل می آورند. حال آنکه عثمان T همیشه از مال خود، آب را به رایگان در اختیار

۱- منهاج السنة (406/4).

۲- مصنف ابن ابی شیبة (209/15)، با سند صحیح.

۳- شرح النووی علی صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه (148/15).

۴- تحقیق مواقف الصحابه (481/1) طبقات ابن سعد (71/3) ..

۵- منهاج السنة (189/3-206).

۶- رک: دُول الإسلام، ذهبی (12/1)؛ تحقیق مواقف الصحابه (482/1)، صحیح البخاری، کتاب مناقب عثمان (202/4)، شذرات الذهب (40/1).

مسلمانان قرار می‌داد و در خشکسالی و قحطی، به مردمان غذا می‌رساند و آنان را در مصایب و سختی‌ها، از عطا و بخشش خویش بهره‌مند می‌ساخت.<sup>۱</sup> این رفتار شورشیان، بقدری برای صحابه ۱۲ ناخوشایند بود که علی ۳ خطاب به آنان فرمود: ای مردم! کاری که شما با عثمان ۳ می‌کنید، هیچ مسلمان و کافری، آن را انجام نمی‌دهد. آب و غذا را از این مرد و خانواده‌اش قطع نکنید. ایرانیان و رومیان نیز به اسیران خود آب و غذا می‌دهند.<sup>۲</sup>

حوادث و رویدادهای تاریخ، خود، بهترین گواه در زمینه‌ی برائت صحابه ۱۲ از قتل عثمان ۳ و یا هر نوع مشارکت در آن می‌باشد.<sup>۳</sup>

### حسن بن علی ۳ در دوران خلافت پدرش

پس از آنکه عثمان بن عفان ۳ به دست اراذل و اوباش به شهادت رسید، تمام اصحابی که در مدینه بودند، بی‌درنگ با علی ۳ بیعت کردند؛ چراکه در آن زمان، هیچ کس به اندازه‌ی علی ۳ سزاوار خلافت نبود. البته علی ۳ هیچ میل و رغبتی به امارت نداشت، اما از آنجا که با اصرار صحابه ۱۲ مواجه گشت و نگران آینده‌ی امت اسلامی و گسترش فتنه بود، پیشنهاد صحابه را پذیرفت. اهل سنت و جماعت، اتفاق نظر و اجماع دارند که علی ۳ پس از شهادت عثمان ۳، بیش از همه سزاوار خلافت بود و با بیعت مهاجران و انصار ۱۲ که به فضایل وی آگاه بودند، به خلافت رسید. پیشینه‌ی علی ۳ در اسلام بر کسی پوشیده نبود و همه، او را عالم‌ترین و داناترین فرد آن زمان می‌دانستند و به یاد داشتند که او، فضایل و سوابق درخشانی در اسلام دارد و در منش و رفتار، بر روش رسول خدا ص گام‌زن است. خلاصه اینکه فضایل والای علی ۳ بر صحابه ۱۲ آشکار بود؛ از این رو به اجماع اصحاب ساکن در مدینه، به خلافت رسید و رهبر برحق مسلمانان گردید و بدین سان، اطاعتش بر مسلمانان، واجب شد. بسیاری از علما، به نقل اجماع درباره‌ی خلافت علی ۳ پرداخته‌اند؛ از جمله: ابن سعد،<sup>۴</sup> ابن قدامه،<sup>۵</sup> ابوالحسن اشعری،<sup>۶</sup> ابونعیم اصفهانی،<sup>۱</sup> ابومنصور بغدادی،<sup>۲</sup> زهری،<sup>۳</sup> عبدالملک جوینی،<sup>۴</sup> ابوعبدالله بن

۱- التمهید و البیان، ص 242.

۲- تاریخ الطبری (400/5).

۳- تحقیق مواقف الصحابة (18/2).

۴- طبقات (31/3).

۵- منهاج القاصد فی فضل الخلفاء الراشدين، ص 77؛ نقل از: عقيدة أهل السنة فی الصحابة (689/2).

۶- نگا: الإبانة عن أصول الديانة، ص 78؛ مقالات الإسلامیین (346/1).

بطه،<sup>۵</sup> غزالی،<sup>۶</sup> ابوبکر بن العربی،<sup>۷</sup> ابن تیمیه،<sup>۸</sup> و ابن حجر.<sup>۹</sup> خلاصه اینکه بر حقانیت خلافت علی بن ابی طالب<sup>۱۰</sup> در زمان خودش، اجماع شده و پس از شهادت عثمان<sup>۱۱</sup>، هیچ کس سزاوارتر از علی<sup>۱۲</sup> برای اداره‌ی امور مسلمانان نبود.<sup>۱۳</sup>

### خروج امیرمؤمنان علی<sup>۱۴</sup>، از مدینه به سوی کوفه

تعدادی از صحابه<sup>۱۵</sup> با خروج امیرمؤمنان علی<sup>۱۶</sup> از مدینه، موافق نبودند و این امر، زمانی نمایان گردید که علی<sup>۱۷</sup> قصد عزیمت به شام را نمود. هنگامی که ابویوب انصاری<sup>۱۸</sup> از تصمیم خلیفه، باخبر شد، او را از این تصمیم منصرف کرد؛ امیر مؤمنان نیز پیشنهاد ابویوب<sup>۱۹</sup> را پذیرفت و تصمیم گرفت در مدینه بماند و آن‌گاه کارگزارانش را به شهرها و مناطق مختلف فرستاد.<sup>۲۰</sup>

البته تحولات سیاسی، خلیفه را به ترک مدینه، ناگزیر ساخت؛ چنانچه قصد عزیمت به کوفه را نمود تا به شام نزدیک باشد.<sup>۲۱</sup> علی<sup>۲۲</sup> برای عزیمت به کوفه آماده می‌شد که خبر خروج عائشه و طلحه و زبیر<sup>۲۳</sup> به بصره را دریافت کرد؛ بنابراین مردم مدینه را به همراهی با خویش فراخواند؛ البته تعدادی از مردم مدینه که به وجود فتنه‌گران در سپاه علی<sup>۲۴</sup> و نحوه‌ی برخورد با آنان معترض بودند، فراخوان علی<sup>۲۵</sup> را نپذیرفتند؛ زیرا آنان، این حرکت را تداوم فتنه‌ی پیشین می‌دانستند و هرگونه اقدامی را نیازمند بررسی و بازبینی بیشتر موضوع

۱- نگا: الإمامة و الرد علی الرافضة، ص 360.

۲- نگا: أصول الدین، ص 286.

۳- نگا: الاعتقاد، ص 193.

۴- الإرشاد إلى قواطع الأدلة فی أصول الاعتقاد، ص 362.

۵- لوامع الأونار البهية، سفارینی (246/2)؛ عقيدة أهل السنة (692/2).

۶- الإقتصاد فی الاعتقاد، ص 154.

۷- العواصم من القواصم، ص 142.

۸- نگا: الوصية الكبرى، ص 23.

۹- فتح الباری (72/7).

۱۰- ر.ک: عقيدة أهل السنة فی الصحابة الكرام (693/2).

۱۱- ر.ک: التفات از ابن حبان (283/2)؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص 161.

۱۲- استشهاد عثمان و وقعة الجبل، ص 183.

می دانستند تا هیچ گونه ابهامی به جای نماند. دلایل زیادی وجود دارد که نشان می دهد بسیاری از مردم مدینه، درخواست علی  $\tau$  برای خروج را نپذیرفتند؛ چنانچه سخنانی های نقل شده از علی  $\tau$ ، بیانگر این موضوع می باشد.<sup>۱</sup>

### پیشنهاد حسن بن علی $\tau$ به پدرش

امیر مؤمنان، مدینه را ترک کرد و در ربه اردو زد؛ تعدادی از مسلمانان در ربه به علی  $\tau$  پیوستند.<sup>۲</sup> در ربه، حسن  $\tau$  که از بابت اختلاف و چنددستگی مسلمانان، گریان بود و نمی توانست غم و اندوهش را پنهان کند، نزد پدرش رفت و گفت: «هر چه گفتم، به حرف نکردی...». علی  $\tau$  فرمود: «تو، همچنان مانند دخترها می گیری!»<sup>۳</sup> مگر تو چه گفتی که نپذیرفتم؟ پاسخ داد: «روزی که عثمان  $\tau$  را محاصره کردند، پیشنهاد دادم مدینه را ترک کنی تا شاهد کشته شدن عثمان  $\tau$  نباشی؛ و آن گاه که او را کشتند، از تو خواستم تا زمانی که نمایندگان مناطق مختلف و تمام عرب ها با تو پیمان نبسته اند و خبر بیعت مردم مصر، به تو نرسیده، از هیچ کس بیعت نگیری؛ سپس هنگام خروج طلحه و زبیر از تو خواستم که هیچ حرکتی نکنی تا اگر فساد روی دهد، تو، در آن نقشی نداشته باشی، اما هیچ یک از خواسته هایم را نپذیرفتی». علی  $\tau$ ، عذر خویش را در یکایک مواردی که پرسش، برشمرد، بدین شکل بیان نمود که خود نیز هنگام محاصره عثمان  $\tau$ ، عملاً در محاصره قرار داشته و هیچ کاری، از او ساخته نبوده است؛ اخذ بیعت را هم منوط به مردم مدینه دانست و اظهار داشت که بی توجهی به این امر، برایش ناخوشایند بوده است؛ وی، ضمن اشاره به رویکردش در قبال خروج طلحه و زبیر رضی الله عنهما سوگند یاد کرد که از بدو خلافت، به اختیار خویش نبوده و نتوانسته است به برنامه های مورد نظرش برسد.

به هر حال، چارچوب گفتمان پدر و پسر، بیانگر تربیت نیکی است که علی  $\tau$ ، فرزندش حسن  $\tau$  را نموده بود. علی  $\tau$  به فرزندش حسن  $\tau$ ، این فرصت را داد که بدون هیچ نگرانی و یا واهمه ای، اعتراضش را مطرح نماید و آن گاه آن بزرگوار، یکایک اعتراضات پسرش را پاسخ داد. از سخنان حسن  $\tau$  به پدرش، چنین به نظر می رسد که وی، در ابتدا خواهان حل

۱- نگا: طبقات (237/3)؛ الأنصار فی العصر الراشدی، ص 163.

۲- نگا: أنساب الأشراف (45/2)؛ خلافة علی بن أبی طالب، ص 143.

۳- تاریخ طبری (482/5).



مسالمت آمیز بحران به وجود آمده و دوری از هرگونه اقدام نظامی بود، اما امیر مؤمنان، علی  $\tau$ ، آدمِ دوراندیشی بود و به فرجام کار می‌اندیشید و به همین خاطر نیز درصدد فراهم شدن فرصت مناسب برای محاکمه‌ی قاتلان عثمان  $\tau$  بود و شتاب در این زمینه را به مصلحت نمی‌دانست. از این رو در پاسخ طلحه و زبیر رضی الله عنهما که خواهان محاکمه‌ی قاتلان عثمان  $\tau$  بودند، از آنان خواست که خویشان دار باشند و صبر نمایند تا اوضاع، بهبود یابد؛ وی، توان و قدرت قابل ملاحظه‌ی شورشیان و عاملان قتل عثمان  $\tau$  را یکی از دلایل درنگ در محاکمه‌ی آنان برشمرد و شرایط آن زمان را برای انجام این مهم، مساعد ندانست؛ گویا تأخیر در قصاص قاتلان را، بر تفرقه و جنگ، ترجیح داد.<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان، علی  $\tau$ ، بر این باور بود که مصلحت مسلمانان، در به تأخیر انداختن قصاص است، نه در ترک آن؛ از این رو در محاکمه‌ی قاتلان عثمان  $\tau$  درنگ کرد و منتظر ماند تا وضعیت جامعه، سر و سامان یابد و سپس پرونده‌ی قتل عثمان  $\tau$  را به جریان بیندازد.<sup>۲</sup> علمای امت، بر این اتفاق نظر دارند که برای حاکم مسلمان، جایز است در شرایطی که قصاص کردن، باعث تفرقه می‌شود و فتنه‌هایی را به دنبال دارد، قصاص را به تأخیر بیندازد.<sup>۳</sup>

### تأثیر حسن بن علی $\tau$ در خروج مردم کوفه به حمایت از پدرش

امیر مؤمنان، علی  $\tau$ ، تمام توانمندی‌های خود را در اداره‌ی امور به کار می‌بست و از اراده و اندیشه‌ای استوار برخوردار بود. زمانی که در ربه‌ اردو زده بود، برای کوفیان پیام فرستاد و آنان را به نصرت و یاری خویش فرا خواند. فرستادگان علی  $\tau$  به کوفه، محمد بن ابی‌بکر و محمد بن جعفر بودند، اما در انجام این وظیفه ناکام ماندند و نتوانستند اهل کوفه را برای یاری علی  $\tau$  قانع سازند. در آن زمان ابوموسی اشعری  $\tau$ ، از سوی علی  $\tau$ ، والی کوفه بود. وی، با استناد به احادیث رسول خدا ص، مردم را از خروج و شرکت در جنگ برحذر می‌داشت.<sup>۴</sup> آن‌گاه علی  $\tau$  هاشم بن عتبّه بن ابی‌وقاص را به کوفه فرستاد؛ او نیز به خاطر تأثیر فراوان

۱- نگا: همان (460/5).

۲- نگا: تحقیق مواقف الصحابة (156/2).

۳- أحكام القرآن، از ابن‌العربی (1718/2).

۴- نگا: تاریخ طبری (514/5)؛ مصطفی ابن ابی‌شیبّه (12/15) با سند حسن.

ابوموسیٰ  $\tau$  بر کوفیان، نتوانست نظرشان را برای خروج، جلب کند.<sup>۱</sup> سپس علی  $\tau$ ، عبدالله بن عباس  $\tau$  را برای این منظور به کوفه فرستاد؛ او نیز توفیق چندانی در انجام مأموریتش نداشت تا اینکه علی مرتضیٰ  $\tau$ ، عمار بن یاسر و پسرش حسن  $\tau$  را به کوفه اعزام کرد و طی فرمانی، ابوموسیٰ اشعری  $\tau$  را از ولایت کوفه عزل نمود و قرظۀ بن کعب را جایگزینش کرد.<sup>۲</sup> قعقاع بن عمرو  $\tau$  نقش وافر در قانع کردن مردم کوفه داشت؛ چنانچه در میان آنان برخاست و فرمود: «ای مردم! من، خیرخواه و دلسوز شما هستم و دوست دارم به راه راست و درست رهنمون شوید؛ سخنی به شما می‌گویم که حق است... گفتار درست، این است که حتماً باید امیری وجود داشته باشد که کار مردم را سامان دهد، ظالم را از ظلم کردن باز دارد و مظلوم را یاری رساند؛ اینک علی  $\tau$  برخاسته و در فراخوانش، انصاف را رعایت کرده و به سوی اصلاح و مصلحت، فرا خوانده است. پس حرکت کنید و در این امر، سهیم شوید».<sup>۳</sup>

حسن بن علی  $\tau$  نیز نقش به‌سزایی در خروج مردم کوفه و قانع ساختن آنها داشت؛ وی، در میان کوفیان برخاست و فرمود: «فراخوان امیرتان را اجابت کنید و به سوی برادرانتان حرکت نمایید؛ به هر حال کسانی، برای این کار، پیدا خواهند شد. به خدا سوگند، اگر خردمندان، به این کار، دست یازند، برای حال و آینده، بهتر است و فرجام بهتری در پی دارد؛ پس دعوت ما را بپذیرید و ما را در این گرفتاری که در میان ما و شما، مشترک است، یاری نمایید».<sup>۴</sup>

حدود شش تا هفت هزار نفر از مردم کوفه، فراخوان علی  $\tau$  را پاسخ گفتند و همراه حسن و عمار بن یاسر  $\tau$ ، آماده‌ی حرکت شدند و سپس دو هزار تن از مردم بصره به آنان پیوستند و دیری نپایید که با پیوستن تعدادی از قبایل، شمار سپاهیان علی  $\tau$  در میدان نبرد، به حدود دوازده هزار نفر رسید.<sup>۵</sup> زمانی که مردم کوفه، در منطقه‌ی ذی‌قار به حضور علی  $\tau$  رسیدند، به آنان فرمود: «ای مردم کوفه! شما، پادشاهان عجم را از میان برداشتید و شوکت آنان را در هم شکستید و آنها را پراکنده نمودید، و میراث آنان، به شما رسید؛ من، شما را فرا خواندم تا

۱- خلافة علی بن ابی‌طالب، ص 44؛ سیر أعلام النبلاء (486/3).

۲- فتح الباری (25/13)؛ التاریخ الصغیر (109/1).

۳- تاریخ طبری (516/5).

۴- تاریخ طبری (516/5).

۵- مصنف عبدالرزاق (456/5)، با سند صحیحی که به زهری می‌رسد.

همراه ما، برادرانمان از مردم بصره را ببینید؛ اگر باز گشتند، ما نیز همین را می‌خواهیم و اگر در حکم ما وارد شوند، با آنان مدارا می‌کنیم و چنانچه آغازگر ستم بودند، در برابرشان می‌ایستیم؛ ما، به حول و قوه‌ی الهی، هرگز کاری را که در آن صلاح و مصلحتی هست، ترک نمی‌کنیم؛ بلکه به خواست خدا، آن را بر کاری که مایه‌ی تباهی است، ترجیح می‌دهیم».<sup>۱</sup>

### مذاکرات صلح

علی به شدت مشتاق حل مسالمت‌آمیز این مشکل بود و سعی زیادی می‌کرد که مسلمانان را از پیامدهای برخورد مسلحانه و درگیری با یکدیگر، برحذر دارد؛ طلحه و زبیر رضی‌الله‌عنهما نیز چنین وضعیتی داشتند. تعدادی از صحابه و بزرگان تابعین هم اقداماتی در جهت ایجاد صلح، انجام دادند که از آن جمله می‌توان به قعقاع بن عمرو اشاره کرد؛ وی، برای این منظور، با طلحه و زبیر و عایشه  $\text{ؓ}$  گفتگو کرد؛ آنان از طرح قعقاع استقبال نمودند. عایشه رضی‌الله‌عنها دیدگاه قعقاع درباره‌ی قاتلان عثمان  $\text{ؓ}$  را پرسید. وی، پاسخ داد: «دوای این درد و علاج این کار، آرامش و خویشن‌داری است و چاره‌ای جز این برای محاکمه‌ی قاتلان عثمان  $\text{ؓ}$  وجود ندارد؛ اگر شما، با علی  $\text{ؓ}$  بیعت کنید و با او همراه شوید، این، نشانه‌ی خوبی است و بدین‌سان می‌توان انتقام خون عثمان  $\text{ؓ}$  را گرفت، اما اگر این را نپذیرید و همچنان بر جنگ و ستیز و رأی خویش پافشاری کنید، این، نشانه‌ی بدی است. بنابراین در پی عافیت برآیید تا به شما ارزانی گردد و همان‌طور که در گذشته، کلید خیر و نیکی بودید، امروز نیز این چنین باشید و ما را در معرض بلا قرار ندهید که خودتان هم گرفتار خواهید شد و بدین ترتیب، خداوند متعال، ما و شما را از پای خواهد افکند؛ به‌خدا سوگند این سخن را از آن جهت می‌گویم که می‌ترسم کار امت، سامان نیابد و خداوند، این امت را که وضعیت نابسامانی دارد، گرفتار سازد؛ مشکل کنونی امت، (در زمینه‌ی قتل عثمان  $\text{ؓ}$ ) مسأله‌ی مهم و بزرگی است و چنین نیست که یک نفر، یا یک گروه مشخص، کسی را کشته باشند و یا مسأله‌ی قتل یک قبیله توسط قبیله‌ای دیگر، در میان باشد. (بلکه مسأله، خیلی پیچیده است). از این رو سخن مخلصانه و صادقانه‌ی قعقاع را بپذیرید». آنان، پیشنهاد قعقاع  $\text{ؓ}$  را پذیرفتند و

گفتند: سخن نیک و درستی گفتی؛ باز گرد که اگر علی  $\tau$  هم نظر تو را داشته باشد، این کار، به خواست خدا، سامان خواهد یافت.

قعقاع  $\tau$  به ذی قار، نزد علی  $\tau$  بازگشت و موضوع را به او گزارش داد؛ علی  $\tau$ ، این مسأله را پسندید و بدین سان مردم، خواسته یا ناخواسته، در آستانه‌ی صلح قرار گرفتند.<sup>۱</sup>

### نقش عبدالله بن سبا و پیروانش در جنگ جمل

پس از آنکه قعقاع  $\tau$  نزد علی بازگشت و گزارش کارش را به او داد، علی  $\tau$ ، دو نماینده نزد عایشه و طلحه رضی الله عنهما فرستاد تا نسبت به گزارش قعقاع  $\tau$  خاطر جمع شود؛ و چون علی  $\tau$  نسبت به اراده‌ی صلح از سوی طلحه و عایشه رضی الله عنهما مطمئن شد، برخاست و طی خطابه‌ای اعلان کرد که رهسپار بصره خواهد شد؛ چنانچه فرمود: «من، فردا حرکت می‌کنم؛ شما هم حرکت کنید. البته کسی که به هر صورت در تحریک مردم بر ضد عثمان  $\tau$  و ریختن خونش، نقشی داشته، حق ندارد با ما همراه باشد».<sup>۲</sup>

پس از آنکه مردم، در جای خود مستقر شدند، علی و طلحه و زبیر  $\psi$  گرد آمدند و پیرامون اختلافاتی که با هم داشتند، گفتگو نمودند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که هیچ راهی، بهتر از صلح نیست و باید از جنگ و کارزار با یکدیگر، دوری نمایند. دو طرف، پس از توافق صلح، به اردوگاه‌های خویش بازگشتند تا اقدامات لازم را در جهت تحقق صلح، انجام دهند. خلاصه اینکه مردم، آن شب را با آهنگ صلح سپری کردند و شکی نداشتند که صلح و سازش، به انجام می‌رسد؛ البته فتنه‌انگیزان که با قرار صلح، خود را در معرض نابودی می‌دیدند، بدترین شب را گذراندند. از این رو تمام آن شب را با یکدیگر به مشورت و رایزنی پرداختند. یکی از ایشان گفت: ما، نظر طلحه و زبیر را درباره‌ی خود می‌دانستیم، اما تا کنون از رأی علی، بی‌اطلاع بودیم. به خدا که اینک همه‌ی مردم، درباره‌ی ما یک اندیشه دارند و اگر با علی صلح کنند، با این شرط خواهد بود که ما را بکشند.<sup>۳</sup> ابن سوداء - عبدالله بن سبا - گفت: عزت و پیروزی شما، در آشفتگی مردم است و چون فردا، با هم روبرو شوند، شما، جنگ را آغاز کنید و به آنان، فرصت فکر کردن و چاره‌اندیشی ندهید و چون

۱- البدایة و النهایة (739/7)؛ تاریخ طبری (521/5).

۲- تاریخ طبری (525/5).

۳- تاریخ طبری (526/5).

شما، با علی ۲ هستید، چاره‌ای جز دفاع از شما ندارد و بدین سان علی و طلحه و زبیر و هواداران‌شان، به یکدیگر مشغول می‌شوند، نه به آنچه که برای شما، ناخوشایند است.

بدین ترتیب بر مکر و نیرنگی که لازمه‌اش، شکستن صلح و وقوع جنگ بود، اتفاق کردند و با همین هدف شوم، به میان گروه‌های خویش بازگشتند و مردم، از این دسیسه، اطلاعی نداشتند. بنده در تحلیل وقایع زندگی خلیفه‌ی چهارم، به تفصیل، جنگ جمل را مورد بررسی قرار داده‌ام. به هر حال اکثریت قریب به اتفاق علما، به نقش عبدالله بن سبأ و پیروانش در جنگ جمل اشاره کرده‌اند؛ البته برخی، به صراحت، از آنان به سبئی (سبائیان) یاد کرده‌اند و بعضی هم، با عباراتی چون: اوباش، فسادکاران، آشوب‌گران، سفلگان و سفیهان، از آنان، نام برده‌اند.<sup>۱</sup> اینک پاره‌ای از متون مربوط به این موضوع را ذکر می‌کنیم:

1- کسانی که قتل عثمان ۲ به آنان، نسبت داده شده، از آن جهت که صلح دو طرف را مشروط به کشته شدن خود می‌دانستند، نیرنگ کردند و جنگ به راه انداختند.<sup>۲</sup>

2- امام ابن ابی العز حنفی می‌گوید: بدین ترتیب جنگ جمل بدون خواست علی و طلحه روی داد و فسادکاران و عوامل فسادانگیز، آن را به راه انداختند.<sup>۳</sup>

3- باقلانی می‌گوید: ... قرار صلح، گذاشته شد؛ از این رو قاتلان عثمان ۲ که خود را در معرض هلاکت و نابودی می‌دیدند، گرد آمدند و با مشورت و رایزنی به اتفاق نظر رسیدند که دو دسته شوند و سحرگاهان به دو لشکر، حمله کنند و آنان را آشفته سازند؛ بدین ترتیب که در سپاه علی ۲ فریاد بزنند: طلحه و زبیر، پیمان‌شکنی کرده‌اند و در سپاه طلحه و زبیر رضی الله عنهما، اعلام کنند که علی ۲، عهدشکنی کرده است. آنان، در انجام این نیرنگ موفق شدند و بدین سان جنگ، در گرفت...<sup>۴</sup>

3- قاضی عبدالجبار، اقوال و سخنان علما درباره‌ی توافق علی، طلحه، زبیر و عایشه ۷ بر صلح را نقل کرده و به استناد اقوال علما، گفته است: آنان بر سر اجتناب از جنگ و برقراری صلح، به توافق رسیدند؛ از این رو آن دسته از قاتلان عثمان ۲ که در لشکر حضور داشتند، از

۱- عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنه فی صدر الإسلام، ص 194.

۲- نگا: فتح الباری (56/13).

۳- شرح العقيدة الطحاوية، ص 546.

۴- التمهيد، ص 233.

بیم اینکه دو طرف، بر سر کشتن آنان، یک سو شوند، دسیسه‌ی مشهور خویش را عملی ساختند و به نتیجه هم رسیدند.<sup>۱</sup>

خلاصه اینکه در متون مختلف، از عوامل جنگ افروز واقعی جمل، به عناوین گوناگون و البته هم‌سان و هم‌ردیفی یاد شده است و از مجموع آنها، چنین به نظر می‌رسد که در پی دسیسه‌ی عده‌ای نیرنگ‌باز، کنترل اوضاع از دست علی و طلحه و زبیر ۱۲ خارج شد و جنگ و درگیری روی داد.

4- قاضی ابوبکر بن عربی می‌گوید: هنگامی که علی س به بصره آمد، و هر دو لشکر روبروی یکدیگر ایستاده و نزدیک شدند، صاحبان هوی و هوس آنها را بحال خویش نگذاشتند، و شروع به خونریزی کردند و جنگ را دامن زدند، و فریادها و غوغا از هر سو بلند می‌شد، و همه اینها به این سبب بود تا معیاری برای شناخت حقیقت در میان نماند، و در نتیجه قاتلین عثمان س پنهان شدند. این در حالی هست که یک شخص می‌تواند صلاح و تدبیر لشکری را به فساد کشاند پس چه انتظاری میتوان داشت در حالی که هزار شخص باشند.

5- ابن حزم می‌گوید: و دلیل آن این است، که آنها جمع شدند ولی ننجیدند و خونی نریختند، و هنگام شب وقتی که قاتلین عثمان س این امر را بر علیه خویش یافتند در میان سپاهیان طلحه و زبیر رخنه کرده و بر آنها هجوم بردند و آنان را شورانیدند و آنها نیز برای دفاع از خویش آمادگی خود را اظهار کردند، و همچنین به میان سپاهیان علی س رفته و آنان را نیز برای دفاع از خویش به فتنه انداختند، و این در حالی بود که هر گروه به دیگری مظنون شده بود و جنگ در گرفت، و چنان امر پیچیده و مبهم گردید که هر کسی برای دفاع از خویش برخاست و آن فاسقین که جنگ را دامن زده بودند برای شعله ور ساختن هر چه بیشتر آن دست بکار شدند.

6- ذهبی می‌گوید: واقعه جمل را کوتاه اندیشان هر دو گروه آغاز کردند. و می‌گوید: هر دو گروه صلح کرده بودند و علی و طلحه ب قصدی برای جنگ نداشتند، بلکه فقط برای وحدت و یک پارچگی جمع شده بودند، ولی در این میان او باشان هر دو گروه یکدیگر را بر علیه خویش شورانیدند و جنگ در گرفت و همه چیز از دست علی و طلحه و زبیر خارج شد.

۱- تثبیت دلائل النبوة، ص 299.

پس هر گروه در مقام و جایگاه خود بر حق بود و از خویش دفاع می کرد، در این میان زیرس جنگ را به حال خود گذاشت و رجوع کرد، و طلحه در حالی که ایستاده بود و این اوضاع پیچیده را مشاهده میکرد تیری به پایش اصابت نمود و بر اثر این تیر و همان زخمی که از جنگ احد همراه رسول خداصل ضربه دیده بود، شهید شد، و زیرس در وادی سباع (در حوالی بصره به فاصله کمتر از یک روز) در حالی که از جنگ دوری گزیده بود شهید شد.

### تعداد کشته شدگان جنگ جمل

درباره‌ی تعداد کشته شدگان این جنگ، اختلاف نظر شدیدی وجود دارد؛ مسعودی، این اختلاف را برآمده از هوا و میل فکری و وابستگی مرامی راویان دانسته<sup>۱</sup> و خلیفه بن خیاط، به بیان نام آن دسته از کشته شدگان جمل پرداخته که نامشان، ثبت شده است. در این لیست، حدود یکصد نام، ذکر شده است.<sup>۲</sup>

اگر تعداد کشته شدگان جمل را دو برابر شمار مذکور، فرض کنیم، باز هم تعدادشان از دویست نفر، بیشتر نمی شود. چنانچه دکتر خالد بن محمد الغیث، این رقم را ترجیح داده است.<sup>۳</sup>

در روایت ابومخنف رافضی، تعداد کشته شدگان جمل، بیست هزار تن ذکر شده است! ناگفته پیداست که این رقم، عدد مبالغه آمیزی می باشد. این دروغگو، به گمان خویش کار خوبی نموده که مدعی شده در جنگ جمل فقط از مردم بصره، بیست هزار نفر کشته شدند!<sup>۴</sup> سیف، شمار کشته شدگان جمل را ده هزار نفر دانسته و مدعی شده که نیمی از این تعداد، جزو سپاه علی  $\tau$  و بقیه، از سپاه عایشه رضی الله عنها بودند! در روایت دیگری، گوید: تعداد کشته ها، پانزده هزار نفر، گفته شده که پنج هزار از کوفه و ده هزار از بصره بودند؛ در این روایت آمده است: نیمی از اینها در دور اول جنگ کشته شدند و بقیه در دوم جنگ!<sup>۵</sup>

۱- مروج الذهب (367/3).

۲- نگا: تاریخ خلیفه، صص 187-190.

۳- رک: استشهاد عثمان  $\tau$  و وقعة الجمل، ص 215.

۴- تاریخ خلیفه، ص 186.

۵- رک: تاریخ طبری (542/5).

هر دو روایت مذکور، منقطع می‌باشد و در هر دو گزافه‌گویی شده است. در روایت عمر بن شبه، شمار کشته‌های جمل، بیش از شش هزار نفر ذکر شده که سند این روایت نیز ضعیف است.<sup>۱</sup> یعقوبی، تعداد کشته‌های جنگ جمل را سی و چند هزار نفر دانسته است!<sup>۲</sup> پرواضح است که تمام این آمار و ارقام، مبالغه‌آمیز است. بنده در تحلیل وقایع زندگی علی مرتضیٰ، عوامل و انگیزه‌های این همه گزافه‌گویی را بیان نموده‌ام.

فرمان علی‌ت پس از فروکش کردن آتش جنگ و آنچه انجام داد همین که شعله‌ی جنگ فروکش کرد، جارچی علی‌ت، جار زد: «هیچ مجروحی را نکشید؛ هر کس، به جنگ، پشت کرده، مورد تعقیب قرار نگیرد؛ وارد هیچ خانه‌ای نشوید؛ هر کس، سلاحش را به زمین گذاشته، درامان است؛ کسی که درب خانه‌اش را بسته، درامان است. هیچ‌یک از سپاهیان، حق برداشتن غنیمت ندارد جز سلاح و کمانی که به میدان آورده‌اند». منادی علی‌ت در میان اهل بصره نیز جار زد: «هر کس که کالایی از خویشتن را نزد یکی از سپاهیان علی‌ت ببیند، می‌تواند آن را بازپس بگیرد».<sup>۳</sup>

پس از آنکه جنگ پایان یافت، علی‌ت با تعدادی از یارانش، به میان کشته‌ها رفت و چون چشمش به محمد بن طلحه‌ت افتاد، فرمود: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**؛ به خدا سوگند که جوان نیک و صالحی بود». آن‌گاه از شدت غم و اندوه، نشست... و برای کشته‌ها طلب مغفرت نمود و از تعدادی از ایشان، به خیر و نیکی یاد کرد».<sup>۴</sup>

### تأثر علی‌ت از کشته شدن طلحه‌ت

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص 186، با سند منقطع.

۲- نگا: مصنف ابن ابی‌شیبہ (546/7)؛ فتح‌الباری (62/13).

۳- استشهاد عثمان‌ت و وقعة الجمل، ص 202.

۴- مصنف ابن ابی‌شیبہ (261/15)؛ المستدرک (103، 37، 104/3) با سند حسن لغیره؛ خلافة علی بن ابی‌طالب، ص 169.



زمانی که علی در میان جنازه‌ها، دور می زد، پیکر طلحه را دید و شروع به پاک کردن گرد و غبار، از چهره‌ی آن بزرگوار نمود<sup>۱</sup> و فرمود: «ای ابومحمد! بر من خیلی دشوار است که تو را در حالی ببینم که بر زمین افتاده‌ای» و سپس گفت: «از غم و اندوهی که در وجودم موج می‌زند، به خدا، پناه می‌برم». و آن‌گاه فرمود: «ای کاش، بیست سال قبل می‌مردم».<sup>۲</sup>

### موضع علی در باره‌ی قاتل زبیر

عمرو بن جرموز، پس از آنکه به زبیر خیانت کرد و او را به قتل رساند، سر آن بزرگوار را از تن جدا کرد و به سوی علی به راه افتاد تا از او پاداش بگیرد؛ وقتی از علی اجازه‌ی ورود خواست، علی فرمود: «قاتل پسر صفیه را به آتش جهنم بشارت بده». و سپس افزود: «من از رسول خداص شنیدم که فرمود: (لکل نبی حواری و حواری الزبیر)<sup>۳</sup> یعنی: «هر پیغمبری، حواری‌ای دارد و حواری من، زبیر است».<sup>۴</sup> علی همین که شمشیر زبیر را دید، فرمود: «این شمشیر در خیلی از موارد، از رسول خداص دفاع کرد و غم و اندوه را از چهره‌اش زدود».<sup>۵</sup> در روایتی آمده است که امیر مؤمنان، به ابن جرموز، اجازه‌ی ورود نداد و به دربانش فرمود: «قاتل پسر صفیه را به آتش جهنم، بشارت بده».<sup>۶</sup> گفته می‌شود: ابن جرموز در دوران علی خودکشی کرد و نیز گفته شده که وی، تا زمانی که مصعب بن زبیر، امارت عراق را در دست گرفت، زنده بود و چون مصعب بن زبیر، به امارت عراق رسید، ابن جرموز از بیم جان، پنهان شد. به مصعب گفتند: عمرو بن جرموز، اینجاست و پنهان شده؛ آیا او را می‌خواهی؟ فرمود: «به او بگوئید از مخفی گاهش بیرون بیاید؛ او، درامان است. به خدا سوگند من، قصد کشتن ابن جرموز را به قصاص پدرم ندارم؛ زیرا او، کمتر از آنست که او را همسان زبیر قرار دهم».<sup>۷</sup>

۱- البدایة و النهایة (258/7).

۲- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص 528.

۳- فضائل الصحابة (920/2).

۴- ابن‌عبدالبر در الاستیعاب، حواری را به دوست خاص، معنا کرده است. (مترجم).

۵- البدایة و النهایة (261/7).

۶- طبقات (105/3) با سند حسن؛ خلافة علی، ص 164.

۷- البدایة و النهایة (261/7).

علیؑ، عایشه‌ی صدیقه را با عزت و احترام، باز گرداند

امیر مؤمنان، وسایل حرکت عایشه رضی الله عنها اعم از مرکب و زاد و توشه را چنانکه باید و شاید، فراهم ساخت و آن دسته از همراهانش را که زنده مانده بودند، با او روانه کرد، جز کسانی که خود، قصد ماندن در بصره را داشتند. علیؑ برای همراهی ام المؤمنین چهل تن از بانوان برگزیده و نیک بصره را انتخاب کرد. و چون روز حرکت عایشه رضی الله عنها فرا رسید، علیؑ، نزدش آمد و مردم هم جمع شدند؛ عایشه رضی الله عنها بیرون آمد و با او وداع کردند؛ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها هنگام خداحافظی فرمود: «ای فرزندانم! هیچ یک از ما نباید دیگری را سرزنش کند؛ به خدا سوگند که هیچ کدورتی میان من و علیؑ نبوده و آنچه پیش آمده، کاملاً عادی است و میان هر زنی با بستگان شوهرش به وجود می آید؛ علیؑ از نظر من، جزو بهترین بندگان خداست». علیؑ نیز فرمود: «ای مردم! به خدا سوگند که عایشه رضی الله عنها، راست و درست گفت؛ میان من و او، هیچ کدورتی وجود ندارد؛ او، در دنیا و آخرت، همسر رسول خداست». خروج عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها از بصره، روز شنبه اول ماه رجب سال 36 هجری بود؛ علیؑ، چندین کیلومتر، مادر مؤمنان را بدرقه کرد و به فرزندان خویش دستور داد که به اندازه‌ی راه پیمایی یک روز، عایشه رضی الله عنها را همراهی نمایند.<sup>۱</sup>

### ندامت و پشیمانی از جنگ

ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «... عموم پیشگامان مسلمان، از اینکه وارد جنگ شدند، پشیمان گشتند؛ چنانچه طلحه، زبیر، علی و سایر مسلمانان، اظهار پشیمانی نمودند؛ البته هیچ یک از اینها، در آن روز قصد جنگ نداشتند، اما در گیر جنگی ناخواسته شدند».<sup>۲</sup>

از امیر مؤمنان علیؑ نقل شده که فرمود: «ای کاش بیست سال قبل، می مُردم».<sup>۳</sup> نعیم بن حماد، با سندش که به حسن بن علیؑ می رسد، روایت نموده که حسنؑ به سلیمان بن صرد گفته است: «هنگامی که جنگ، شدت گرفت، پدرم، با حالتی نگران، لباسم را گرفت و فرمود: «ای کاش بیست سال قبل، می مُردم».<sup>۱</sup>

۱- تاریخ طبری (5/581).

۲- المنتقی من منهج الاعتدال، ص 222.

۳- الفتن، نعیم بن حماد (80/1).

حسن بن علی می گوید: هنگامی که نگاه پدرم، به شمشیرهای برافراشته‌ی مردم افتاد، فرمود: «ای حسن! آیا همه‌ی اینها به‌خاطر ماست؟ ای کاش بیست سال قبل، می‌مُردم».<sup>۲</sup>

ابن تیمیه رحمه‌الله می گوید: عایشه رضی‌الله‌عنها ن جنگید و از اساس، قصد جنگ نداشت؛ وی، به‌قصد اصلاح امور مسلمانان و ایجاد صلح و هماهنگی در میان آنان، خروج کرد و چنین می‌پنداشت که این کار، به مصلحت مسلمانان است؛ البته بعدها برایش روشن شد که اگر خروج نمی‌کرد، بهتر بود. از این رو هر بار که به یاد این کار می‌افتاد، آن‌چنان می‌گریست که چارقش، خیس می‌شد. عموم پیشگامان مسلمان نیز از اینکه وارد جنگ شدند، پشیمان گشتند؛ چنانچه طلحه، زبیر، علی و سایر مسلمانان، اظهار پشیمانی نمودند؛ البته هیچ‌یک از اینها، در آن روز قصد جنگ نداشتند، اما درگیر جنگی ناخواسته شدند».<sup>۳</sup>

ذهبی می گوید: نباید تردید داشت که عایشه رضی‌الله‌عنها به‌کلی از عزیمتش به سوی بصره و حضور در واقعه‌ی جمل، پشیمان شد. وی، اصلاً گمان نمی‌کرد که چنین وقایعی، روی دهد و کار بدانجا بینجامد که اتفاق افتاد.<sup>۴</sup>

شرح بیشتر این موضوع را می‌توانید در کتاب سیرت علی مرتضی‌ بن‌گریید.

پیش از آنکه به این موضوع، خاتمه دهیم، اندکی درنگ می‌کنیم تا مروری بر مهم‌ترین نکته‌ی عبرت‌آموز جنگ جمل داشته باشیم، و آن، اینکه همه‌ی ما، باید همواره نسبت به دسیسه‌های دشمنان اسلام در زمینه‌ی ایجاد اختلاف و تفرقه در میان مسلمانان، هوشیار باشیم و از هیچ راهکار و برنامه‌ای در جهت خنثی کردن توطئه‌های دشمنان، فروگذار نکنیم و هیچ‌گاه از یاد نبریم که دشمنان در کمین‌اند و می‌کوشند تا از هر راه ممکن، به اسلام و مسلمانان، ضربه بزنند. حسن بن علی این نکته‌ی مهم را از خلال جنگ جمل آموخت و آن را در برنامه‌ی اصلاحی خویش، مد نظر قرار داد.

۱- الفتن، نعیم بن حماد (80/1).

۲- أحداث و أحادیث فتنة الهرج. ص 217.

۳- المنتقى من منهج الاعتدال، ص 222.

۴- سیر أعلام النبلاء (177/2).

## جنگ صفین

یکی از مهم‌ترین رویدادهایی که حسن بن علی  $\tau$  در دوران خلافت پدرش، تجربه کرد، جنگ صفین بود. البته حسن  $\tau$  از روابط پدرش با معاویه  $\tau$  اطلاع کاملی داشت. معاویه  $\tau$  در دوران عمر و عثمان رضی الله عنهما، والی شام بود و چون علی  $\tau$ ، به خلافت رسید، تصمیم گرفت معاویه  $\tau$  را عزل نماید و عبدالله بن عمر  $\tau$  را جایگزینش کند. عبدالله بن عمر  $\tau$ ، از پذیرش این منصب خودداری کرد و ضمن عذرخواهی، خویشاوندی خود با علی  $\tau$  را یادآوری کرد.<sup>۱</sup> علی  $\tau$  نیز ابن عمر  $\tau$  را به پذیرش این سمت، مجبور نکرد. گفتنی است: روایاتی که در زمینه‌ی حمله‌ور شدن علی  $\tau$  به سوی ابن عمر  $\tau$  به سبب عدم پذیرش منصب مذکور، نقل شده، بی‌اساس و ساختگی است.<sup>۲</sup> نهایتِ مسأله‌ای که در این باره، پیش آمد، این بود که علی  $\tau$ ، به ابن عمر پیام داد که مردم شام، از تو حساب می‌برند؛ از این رو به شام برو که من، تو را به امارت شام، گماشتم. ابن عمر  $\tau$  پاسخ داد: به خاطر خدا و نزدیکی و قرابت با رسول خداص و هم‌صحبتی ام با او، مرا معاف کن. علی  $\tau$  همچنان بر خواسته‌اش پافشاری کرد و سرانجام به حفصه رضی الله عنها متوسل شد؛ عبدالله بن عمر  $\tau$  باز هم از پذیرش امارت شام، امتناع کرد و شبانه، عازم مکه شد.<sup>۳</sup> این روایت، خود، بیانگر بیعت عبدالله بن عمر  $\tau$  با علی  $\tau$  می‌باشد؛ زیرا چطور ممکن است در حالی که ابن عمر  $\tau$ ، در بیعتش داخل نشده، علی  $\tau$ ، او را برای امارت شام، انتخاب نماید؟! وقتی ابن عمر  $\tau$  از پذیرش امارت شام، خودداری کرد، علی مرتضی  $\tau$ ، سهل بن حنیف را به عنوان والی، به شام فرستاد. زمانی که سهل، به آبادی‌های مرزی شام رسید، سپاهیان معاویه  $\tau$ ، او را دستگیر کردند و به او گفتند: اگر عثمان  $\tau$ ، تو را فرستاده، پس خوش آمدی و اگر کسی غیر از او، تو را فرستاده، باز گرد.<sup>۴</sup> در سرزمین شام، خشم و غضب شدیدی از بابت شهادت عثمان  $\tau$  موج می‌زد؛ پیراهن به خون آغشته‌ی عثمان  $\tau$  به اهل شام رسید و داستان غم‌انگیز شهادتش، قلب‌ها را متأثر کرد و چشم‌ها را گریان نمود. خبر تسلط آشوب‌گران بر شهر رسول خداص، و همچنین گریز بنی‌امیه به مکه، و سایر اتفاقات پیش آمده، مزید بر علت شد و مردم شام و به‌ویژه معاویه  $\tau$  را برانگیخت. زیرا

۱- مصنف ابن ابی شیبہ (472/7) با سند صحیح.. همه می‌دانیم که ام‌کلثوم دختر علی، همسر عمر بود.

۲- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، خالد الغيث، ص 160.

۳- سیر أعلام النبلاء (224/3)، رجال ابن روایت، تقه و مورد اطمینان هستند.

۴- تهذیب تاریخ دمشق (39/4)؛ خلافة علی بن أبی طالب، ص 110.

معاویه<sup>۲</sup>، مسؤولیت خونخواهی عثمان شهید<sup>۳</sup> و قصاص قاتلان<sup>۴</sup>ش را بر عهده‌ی خویش می‌دانست و بر این باور بود که او، ولی دم عثمان<sup>۵</sup> می‌باشد. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ

مَنْصُورًا﴾ (الاسراء: 33)

«و هر کس، مظلومانه کشته شود، به ولی دم او، قدرت و اجازه‌ی قصاص داده‌ایم؛ اما ولی دم، نباید در کشتن، زیاده‌روی کند (و رعایت حق را ننماید). بی‌گمان ولی دم، (از سوی خدا، با دریافت حق قصاص)، یاری می‌شود».

از این رو معاویه<sup>۲</sup>، مردم را جمع کرد و درباره‌ی فضایل عثمان<sup>۳</sup> و مظلومیت وی، به ایراد سخنرانی پرداخت و بیان داشت که عثمان<sup>۳</sup>، به دست عده‌ای منافق سبک‌سر در ماه حرام و در حرم رسول خدا<sup>۶</sup>،<sup>۱</sup> به قتل رسیده است و بدین سان مردم، قیام نمودند و سر و صدا، بالا گرفت؛ تعدادی از اصحاب رسول خدا<sup>۶</sup> نیز آنجا حضور داشتند؛ یکی از آنان به نام مرثه بن کعب<sup>۲</sup> برخاست و گفت: می‌خواهم حدیثی برایتان بازگو کنم که اگر به خاطر گفتن آن نبود، در اینجا سخن نمی‌گفتم؛ روزی نزد رسول خدا<sup>۶</sup> بودیم و ایشان، پیرامون فتنه‌ای که امت دچار آن خواهد شد، سخن می‌گفت. در این اثنا مردی از آنجا رد شد که سر و صورت خود را با عمامه پوشانیده بود. پیامبر خدا<sup>۶</sup> با دیدن او فرمود: «این مرد، در آن روز، برحق است». به سوی آن شخص رفتم؛ او، کسی جز عثمان بن عفان<sup>۳</sup> نبود. پرسیدم: ای رسول خدا! آیا منظورتان همین مرد است؟ فرمود: «آری».<sup>۲</sup>

یکی دیگر از عواملی که معاویه<sup>۲</sup> را بیش از پیش برای خونخواهی عثمان<sup>۳</sup> مصمم کرد و عزمش را جزم نمود تا قاتلان عثمان<sup>۳</sup> را قصاص کند، حدیثی است که نعمان بن بشیر<sup>۴</sup> از عایشه<sup>۵</sup> صدیقه رضی الله عنها روایت کرده است؛ عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول خدا<sup>۶</sup>،

۱- در صحیح بخاری، این حدیث آمده که رسول خدا<sup>۶</sup> فرموده است: (حُرِّمَ مَا بَيْنَ لَابَتَيِ الْمَدِينَةِ عَلَى لِسَانِي) یعنی: «حد فاصل دو ناحیه‌ی سنگلاخی مدینه، (به حکم خدا و) از زبان من، حرم قرار گرفت». از این رو وجود قبر رسول خدا<sup>۶</sup> در مدینه، عامل و انگیزه‌ی حرم قرار گرفتن محدوده‌ی حرم نبوی نمی‌باشد و از آن جهت، حد فاصل دو ناحیه‌ی سنگلاخی مدینه را حرم می‌گویند که حکم آن، به دعا و درخواست نبی اکرم ص و با زبان شخص ایشان، بیان گردید. (مترجم).

۲- صحیح ابن ماجه (24/1).

عثمان<sup>۲</sup> را به حضور خواست و دستش را بر شانه‌اش زد و آخرین سخنی که (در آن جلسه) به او فرمود، این بود که: «ای عثمان! چه بسا خدای متعال، پیراهنی بر تنت کند؛ اگر منافقان، می‌خواستند آن را از تنت درآورند، این کار را مکن تا آنکه مرا ملاقات نمایی». راوی می‌گوید: به عایشه رضی الله عنها گفتم: ای مادر مؤمنان! چرا تا کنون این حدیث را بیان نکردی؟ فرمود: به خدا سوگند که آن را فراموش کرده و از یاد برده بودم». راوی می‌افزاید: این حدیث را برای معاویه بن ابوسفیان<sup>۳</sup> بازگو کردم، اما او، روایت مرا نپذیرفت و به ام‌المؤمنین نامه نوشت و از او درخواست کرد که آن حدیث را برایش بنویسد و ارسال کند. عایشه رضی الله عنها، آن حدیث را برای معاویه<sup>۴</sup> نوشت و ارسال کرد.<sup>۱</sup> پافشاری معاویه<sup>۵</sup> و مسلمانان شام بر اجرای حکم خداوند<sup>۶</sup> درباره‌ی قاتلان عثمان<sup>۷</sup>، مهم‌ترین عامل عدم بیعت شامیان و در رأس آنان، معاویه<sup>۸</sup>، با علی<sup>۹</sup> بود. معاویه<sup>۱۰</sup> از آن جهت با علی<sup>۱۱</sup> بیعت نکرد که خواهان محاکمه‌ی زود هنگام قاتلان عثمان<sup>۱۲</sup> بود، نه آنکه به ولایت شام چشم بدوزد و یا فکر امارت را در سر، پروراند؛ زیرا او، به‌خوبی می‌دانست که خلافت، حق یکی از اعضای شورای شش نفره است که هنوز در قید حیات قرار دارد؛ و چه کسی بهتر از علی<sup>۱۳</sup>؟<sup>۱۴</sup> دلیلش، روایتی است که یحیی بن سلیمان جعفی با سند خوبی از ابومسلم خولانی، نقل نموده؛ ابومسلم، از معاویه<sup>۱۵</sup> پرسید: آیا تو، از آن جهت با علی<sup>۱۶</sup> می‌جنگی که خود را همسان او می‌دانی؟ فرمود: «به خدا سوگند، من، می‌دانم که علی<sup>۱۷</sup>، از من داناتر است و بیش از من، سزاوار خلافت می‌باشد؛ اما آیا شما نمی‌دانید که عثمان<sup>۱۸</sup>، مظلومانه کشته شده و من، پسرعموی او هستم و به خونخواهی او برخاسته‌ام؟ پس نزد علی<sup>۱۹</sup> بروید و به او بگویید: قاتلان عثمان<sup>۲۰</sup> را به من تحویل دهد...». آنان، نزد علی<sup>۲۱</sup> رفتند و درخواست معاویه<sup>۲۲</sup> را مطرح نمودند، اما علی<sup>۲۳</sup> به درخواست معاویه<sup>۲۴</sup>، ترتیب اثر نداد.<sup>۲۵</sup> در روایتی آمده است که علی<sup>۲۶</sup> فرمود: «مشروط به اینکه در بیعت من داخل شود و آنان را برای محاکمه، نزد من بیاورد». اما معاویه<sup>۲۷</sup>، این را نپذیرفت.<sup>۲۸</sup> البته این سؤال وجود دارد که آیا معاویه<sup>۲۹</sup>، به سبب طمع‌های مادی و دنیوی، در برابر علی<sup>۳۰</sup> قیام کرد؟

۱- مسند أحمد، شماره‌ی 24045؛ این حدیث، صحیح است.

۲- نگا: خلافة علی بن ابی طالب، ص 112.

۳- فتح الباری (92/13)؛ البدایة و النهایة (129/8).

۴- فتح الباری (92/13)؛ استشهد عثمان، ص 160.

در پاره‌ای از روایات، معاویه  $\tau$ ، به طمع‌ورزی متهم شده است؛ در این روایات، بدین نکته اشاره و بلکه تصریح شده که دشمنی کهنه و دیرینه بنی‌امیه با بنی‌هاشم از دوران جاهلیت، معاویه  $\tau$  را به سرکشی از علی  $\tau$ ، واداشت! در این روایات، اصحاب رسول خداص، به شدت مورد طعن و سرزنش قرار گرفته و به اتهامات واهی و بی‌اساسی متهم شده‌اند. متأسفانه، این رویه در برخی از کتاب‌های معاصر نیز دنبال شده است. باید دانست که این روایات، از هر جهت، ضعیف و بلکه ساختگی، بی‌اساس و غیر قابل قبول می‌باشد. برخی از تاریخ‌نگاران مغرض، دامنه‌ی اتهامات بی‌اساسی را که بناحق بر معاویه  $\tau$  وارد شده، گسترانده و اختلاف معاویه  $\tau$  با علی  $\tau$  را برآمده از طمعش به خلافت دانسته‌اند؛ آنان، عزل معاویه  $\tau$  از امارت شام را مهم‌ترین سبب مخالفتش با علی  $\tau$  برشمرده‌اند. این روایات، ساخته و پرداخته‌ی عده‌ای غرض‌ورز است که بیشتر در کتاب الإمامة و السياسة نقل شده است؛ باید دانست که هرچند این کتاب، منسوب به ابن‌قتیبه‌ی دینوری رحمه‌الله می‌باشد، اما در واقع، رافضی کینه‌توزی، آن را به نگارش درآورده است.

اینک به بیان مهم‌ترین دلایلی می‌پردازیم که نشان می‌دهد انتساب کتاب الإمامة و السياسة به ابن‌قتیبه، اشتباه و بلکه هدفمند و مغرضانه است:

1- کسانی که به شرح حال ابن‌قتیبه رحمه‌الله پرداخته‌اند، در میان تألیفاتش هیچ نامی از کتابی در زمینه‌ی تاریخ به نام الإمامة و السياسة به میان نیاورده‌اند. تنها کتابی که از ابن‌قتیبه در موضوع تاریخ می‌شناسیم، کتاب المعارف است.

2- کسی که کتاب الإمامة و السياسة را ورق بزند، چنین برداشت می‌کند که ابن‌قتیبه، در دمشق و مغرب، اقامت نموده است، حال آنکه تنها نقل و انتقالی که ابن‌قتیبه رحمه‌الله انجام داده، از بغداد به دینور بوده است.

3- شیوه‌ی نگارش نویسنده‌ی الإمامة و السياسة، به کلی با سبک نوشتاری کتاب‌هایی که از ابن‌قتیبه در دسترس است، متفاوت می‌باشد؛ چنانچه ابن‌قتیبه، مقدماتی طولانی بر کتاب‌هایش نوشته و هدفش از نگارش کتاب را بیان نموده است، در صورتی که کتاب الإمامة و السياسة، مقدمه‌ی کوتاهی دارد که در سه سطر خلاصه می‌شود. ساختار کلی و اسلوب نگارشی این کتاب، تفاوت آشکاری با شیوه‌ی نوشتاری ابن‌قتیبه رحمه‌الله دارد.

4- مؤلف کتاب مزبور، در نقل روایت از ابن ابی لیلی، به گونه‌ای عمل نموده که گویا او را دیده است؛ ابن ابی لیلی، همان محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی است که فقیه و قاضی کوفه بود. وی، در سال 148 هجری درگذشت؛ شایان ذکر است ابن قتیبه رحمه الله در سال 213 هجری یعنی 65 سال پس از وفات ابن ابی لیلی، چشم به جهان گشود.

5- بخش زیادی از روایات کتاب مذکور، با صیغه‌ی تمریض<sup>۱</sup> نقل شده است. چنانچه در خیلی از موارد، نقل روایات، بدون سند و با عباراتی از ابن قییل است که: از بعضی مصری‌ها، چنین روایت کرده‌اند...؛ از محمد بن سلیمان از مشایخ اهل مصر، روایت نموده‌اند...؛ برخی از مشایخ مغرب، برای ما این حدیث را نقل کرده‌اند... شایان ذکر است به کار بردن چنین عباراتی، با روش علمی نقل روایات فاصله دارد و ابن قتیبه در کتاب‌هایش اسلوب علمی نقل روایات را رعایت نموده است؛ از این رو در هیچ‌یک از کتاب‌هایش، از روش غیر علمی نقل روایات استفاده نکرده است.<sup>۲</sup>

6- ابن قتیبه رحمه الله، از جایگاه و منزلت ویژه‌ای نزد اهل سنت برخوردار است و در دانش و دینش، ثقه و مورد اعتماد می‌باشد. سلفی می‌گوید: ابن قتیبه، از رجال مورد اطمینان و از سلک اهل سنت می‌باشد. ابن حزم می‌گوید: ابن قتیبه، در دین و علمش، ثقه است؛ خطیب بغدادی نیز همین دیدگاه را دارد. ابن تیمیه می‌گوید: ابن قتیبه، جزو کسانی است که به احمد و اسحاق، نسبت یافته‌اند؛ وی، جزو مدافعان به نام و مشهور اهل سنت است.<sup>۳</sup> بنابراین آیا امکان دارد که شخصیتی همچون ابن قتیبه، با این همه جایگاه و منزلت علمی، کتابی همچون الإمامة و السياسة را به نگارش درآورد که سیمای زشتی از تاریخ اسلام به تصویر کشیده و اتهامات بی‌اساسی به اصحاب رسول خدا ص وارد نموده است؟!<sup>۴</sup>

7- نویسنده‌ی کتاب الإمامة و السياسة، به شدت بر صحابه ۱۷، خرده‌گیری نموده و عبارات ناشایستی درباره‌ی آنان، به کار برده است؛ چنانچه از ابن عمر<sup>۵</sup>، سیمای شخصی

۱- صیغه‌ی تمریض، در اصطلاح به واژگانی گفته می‌شود که ساختاری مجهول دارند؛ همچون: قیل و یقال، به معنای: گفته شده یا گفته می‌شود... آنچه با صیغه‌ی تمریض بیان شود، از قوت و صحت چندان‌ی برخوردار نیست و احتمال ضعف آن، بسیار است. (مترجم).

۲- نگا: عقیده الإمام ابن قتیبه، اثر علی العلیانی، ص 90.

۳- نگا: لسان المیزان (357/3)؛ تحقیق مواقف الصحابة (144/2).

۴- تحقیق مواقف الصحابة (144/2).



بزدل، و از سعد بن ابی وقاص<sup>ع</sup>، شخصیت حسودی به تصویر کشیده و گفته است: عایشه، دستور قتل عثمان را صادر کرد! همه می دانیم که عیب جویی بر صحابه<sup>ص</sup> و خرده گیری از آنان، بارزترین ویژگی روافض است؛ هرچند خوارج نیز درباره ی صحابه<sup>ص</sup>، چنین رویکردی دارند، اما آنان، عموم صحابه<sup>ص</sup> را هدف طعن و نکوهش و سب و دشنام، قرار نمی دهند.<sup>۱</sup>

۸- مؤلف کتاب الإمامة و السياسة، فقط بیست و پنج صفحه را به خلفای سه گانه یعنی ابوبکر، عمر و عثمان<sup>ص</sup> اختصاص داده، اما درباره ی فتنه ای که میان صحابه<sup>ص</sup> به وقوع پیوست، دویست صفحه، نوشته است! بدین سان نویسنده ی رافضی این کتاب، تاریخ درخشان اسلام را مختصر نموده و صفحات کتابش را با نگارش رویدادها و مسایلی که بیشتر آن، بی اساس می باشد، سیاه کرده است. کاملاً روشن است که چنین رویه ای را تنها می توان در منش و رفتار خصمانه ی روافض یافت.

۹- محمود شکری آلوسی در کتاب: «مختصر تحفه اثنی عشریه» می گوید: یکی از نیرنگ های روافض، این است که هرگاه یکی از موافقان و هم مرامان خویش را هم نام یکی از رجال و افراد معتبر اهل سنت بیابند، اقوال و روایات هم کیش خود را به راوی معتبر سنی نسبت می دهند و بدین سان اهل سنت بی اطلاع را دچار چالش فکری می کنند؛ بدین ترتیب که افراد ناآگاه، آن راوی غیرمعتبر رافضی را که هم نام یکی از رجال نام دار و معتبر اهل سنت است، یکی از امامان و سرآمدان مذهب خویش می پندارند و سخن یا روایتش را معتبر می شمارند. به عنوان نمونه می توان نام سدی را ذکر کرد؛ دو نفر، به نام سدی نامیده شده اند: یکی سدی بزرگ و دیگری، سدی کوچک؛ سدی بزرگ از افراد ثقه و قابل اعتماد اهل سنت است و سدی کوچک، یکی از دروغ گویان حدیث ساز روافض می باشد. نمونه ی دیگر، همین نام ابن قتیبه است که یکی، عبدالله بن قتیبه می باشد و دیگری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه. عبدالله بن قتیبه، رافضی غالی و گزاف کاری بوده و عبدالله بن مسلم بن قتیبه، یکی از رجال ثقه و معتبر اهل سنت به شمار می رود که کتابی به نام المعارف دارد. ابن قتیبه ی رافضی، در راستای نیرنگ مذکور، کتابی به همین نام، یعنی المعارف، به نگارش درآورده است.<sup>۲</sup> در مورد کتاب الإمامة و السياسة نیز همین طور است؛ بنابراین کتاب الإمامة و السياسة، نوشته ی

۱- عقیده الإمام ابن قتیبه، اثر علی العلیانی، ص ۹۱.

۲- نگا: مختصر التحفة الإثنا عشریه، از آلوسی، ص ۳۲.

ابن قتیبه‌ی رافضی می‌باشد که به سبب تشابه اسمی (و به صورتی هدفمند و مغرضانه) به ابن قتیبه‌ی سنی، نسبت داده شده است.<sup>۱</sup>

متأسفانه بسیاری از نویسندگان معاصر، به کتاب الإمامة و السياسة، اعتماد کرده و بدین سان به اشتباهات فاحشی در مورد صحابه ۷ مبتلا شده‌اند. از این رو باید با روشی علمی و تحقیقی، این رویکرد نادرست را اصلاح نمود. نویسنده‌ی کتاب الإمامة و السياسة آورده است که معاویه ۲، ادعای خلافت کرد و به روایتی استناد نموده که ابن کواء به دستور علی ۳، به ابوموسی ۴ گفت: معاویه، جزو آزادشدگان فتح مکه است و پدرش، در رأس گروه‌هایی قرار داشت که در برابر اسلام صف‌آرایی کردند؛ اینک معاویه، بدون در نظر داشتن شورای مسلمانان، ادعای خلافت کرده است.<sup>۲</sup>

بدن تردید، چنین سخنی از امیر مؤمنان علی ۳، به ثبوت نرسیده؛ بلکه این سخن، ساخته و پرداخته‌ی روافض است. کتاب‌های تاریخ و ادبیات، آکنده از روایات ساختگی و ضعیفی می‌باشد که انگیزه‌ی اختلاف معاویه ۲ با علی ۳ را طمع خلافت و رسیدن به امارت و پادشاهی، دانسته است.<sup>۳</sup> صحیح، همین است که اختلاف علی و معاویه با یکدیگر، برخاسته از اختلاف نظر بر سر این بود که آیا بیعت معاویه ۲ و یارانش با علی ۳، قبل از محاکمه‌ی قاتلان عثمان ۴ واجب است یا پس از آن؟ معاویه ۲ و یارانش، بر این نکته تأکید داشتند که اگر علی ۳، قاتلان عثمان ۴ را محاکمه کند، با او بیعت می‌کنند.<sup>۴</sup> به عبارتی بیعت با علی ۳ را مشروط به قصاص قاتلان عثمان ۴ نمودند.

قاضی ابن العربی می‌گوید: درگیری اهل شام و اهل عراق با یکدیگر، برخاسته از مواضع متفاوت آنان بود. اهل عراق، بر بیعت با علی ۳ و ایجاد وحدت و یک پارچگی از طریق انتخاب رهبری واحد تأکید می‌کردند و اهل شام، خواهان محاکمه‌ی قاتلان عثمان ۴ بودند و می‌گفتند: با کسی که قاتلان را پناه دهد (و در محاکمه‌ی آنان، درنگ کند)، بیعت نمی‌کنیم.<sup>۵</sup>

۱- ر.ک: عقیده الإمام ابن قتیبه، اثر علی العلیانی، ص 93.

۲- الإمامة و السياسة (1/113).

۳- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (2/145).

۴- العواصم من القواصم، ص 162.

۵- العواصم من القواصم، ص 162.

امام الحرمین، جوینی، می گوید: هر چند معاویه  $\tau$ ، با علی  $\tau$  جنگید، اما نه منکر امارتش بود و نه ادعای خلافت داشت. معاویه  $\tau$ ، فقط خواهان محاکمه‌ی قاتلان عثمان  $\tau$  بود و نظرش را در این زمینه، درست می دانست؛ ولی اشتباه می کرد<sup>۱</sup> و دچار اشتباه اجتهادی شده بود.

هیتمی می گوید: اهل سنت و جماعت، بر این باورند که درگیری معاویه  $\tau$  با علی  $\tau$ ، بر سر خلافت نبود؛ چرا که بر حقانیت خلافت علی  $\tau$  اجماع شد. از این رو انگیزه و خاستگاه جنگ، ریاست طلبی معاویه  $\tau$  نبود؛ بلکه تنها چیزی که معاویه  $\tau$  را برانگیخت، خونخواهی عثمان  $\tau$  بود که مخالفت علی  $\tau$  را در پی داشت.<sup>۲</sup>

روایات صحیح، حاکی از آنست که معاویه  $\tau$ ، فقط خواهان محاکمه‌ی زود هنگام قاتلان عثمان  $\tau$  بود و با همین پیش شرط، برای بیعت با علی  $\tau$  اعلام آمادگی نمود. چه دلیلی وجود دارد که ادعای معاویه  $\tau$  در زمینه‌ی محاکمه‌ی قاتلان عثمان  $\tau$ ، دستاویزی برای دنبال کردن پاره‌ای از اهداف پشت پرده به منظور دستیابی به حکومت و فرمانروایی بود؟ چنانچه علی  $\tau$ ، با این خواسته، موافقت می کرد، به طور قطع معاویه  $\tau$  با علی  $\tau$  بیعت می نمود. چرا که اگر معاویه  $\tau$  تحت پوشش خونخواهی عثمان  $\tau$ ، هدف دیگری را دنبال می کرد، چنین کاری را چیزی جز مکر و نیرنگ نمی توان نامید و این، از صحابی بزرگواری چون معاویه  $\tau$  بعید به نظر می رسد. زیرا معاویه  $\tau$  در اسلام، دارای سوابق درخشانی همچون کتابت وحی بود و از سر آمدان مسلمان به شمار می رفت و همین فضیلت، برایش بس که صحابی رسول خداص است. از این رو چگونه می توان قبول کرد که شخصیتی با آن همه فضایل و سوابق درخشان در اسلام، به طمع دستیابی به حکومت و فرمانروایی، حاضر به جنگ با خلیفه و ریختن خون مسلمانان شود؟! او، خود، فرموده است: «به خدا سوگند، میان الله  $\Psi$  و غیر او مختار نشدم، مگر اینکه الله  $\Psi$  را بر غیر او ترجیح دادم».<sup>۳</sup> رسول خداص برای معاویه  $\tau$  دعا کرد و گفت: (اللهم اجعله هادياً مهدياً و اهد به) <sup>۴</sup> یعنی: «بارخدا! معاویه را هدایتگر و ره یاب بگردان و او

۱- لمع الأدلة فی عقائد أهل السنة و الجماعة، ص 115.

۲- الصواعق المحرقة (622/2).

۳- سیر أعلام النبلاء (151/3).

۴- صحیح سنن الترمذی، آلبانی (236/3).

را سبب هدایت قرار بده». همچنین دعا نمود: (اللهم علم معاوية الكتاب و الحساب و قه العذاب)<sup>۱</sup> یعنی: «خداوندا! معاویه را علم قرآن و حساب بیاموز و او را از عذاب در امان بدار». اشتباه معاویه T در زمینه‌ی خونخواهی عثمان T، این بود که بیعت با علی T را مشروط به محاکمه‌ی زود هنگام قاتلان خلیفه‌ی مظلوم نمود. البته یکی از دلایلی که معاویه T، بر محاکمه‌ی هر چه سریع‌تر قاتلان عثمان T تأکید می‌کرد، این بود که از ناحیه‌ی فتنه‌گران، برای خودش نیز نگران بود و خود را در معرض خطر می‌دانست. زیرا موضع مشخصی، در مورد آشوب‌گران داشت و خوب می‌دانست که آنان، در صدد قتل او هستند؛ لذا با علم به اینکه ولی دم، باید نزد حاکم، اقامه‌ی دعوا نماید و خواهان رسیدگی به دادخواستش شود، خود در صدد قصاص قاتلان عثمان T برآمد.<sup>۲</sup>

امامان و پیشوایان فقهی، اتفاق نظر دارند که برای هیچ کس جایز نیست بدون اجازه و دستور حاکم اسلامی و یا نماینده‌اش، در صدد گرفتن حقش و یا قصاص کسی، برآید. چرا که این امر، به فتنه و هرج و مرج می‌انجامد.<sup>۳</sup> البته معاویه T، مجتهد بود و با این تأویل که حق با اوست، دچار اشتباه مزبور شد. معاویه T، مسؤولیت خونخواهی عثمان شهید T و قصاص قاتلانش را بر عهده‌ی خویش می‌دانست و بر این باور بود که او، ولی دم عثمان T می‌باشد. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ

مَنْصُورًا﴾ (الاسراء: 33)

«و هر کس، مظلومانه کشته شود، به ولی دم او، قدرت و اجازه‌ی قصاص داده‌ایم؛ اما ولی دم، نباید در کشتن، زیاده‌روی کند (و رعایت حق را ننماید). بی‌گمان ولی دم، (از سوی خدا، با دریافت حق قصاص)، یاری می‌شود».

از این رو معاویه T، مردم را جمع کرد و درباره‌ی فضایل عثمان T و مظلومیت وی، به ایراد سخنرانی پرداخت و بیان داشت که عثمان T، به دست عده‌ای منافق سبک‌سر به قتل رسیده است.

۱- موارد الظمان (249/7). سند این روایت حسن است.

۲- تحقیق مواقف الصحابة (151/2).

۳- تفسیر قرطبی (256/2).

حسن مجتبی  $\tau$ ، شاهد این اتفاقات بود و به موضع صحابه  $\nu$  در قبال رخدادهای مذکور پی برد؛ البته خودش، بر صلح و سازش تأکید داشت و تلاش زیادی در این زمینه نمود.

نهی امیرمؤمنان علی  $\tau$  از ناسزاگویی به معاویه  $\tau$  و لعن و نفرین شامیان، پس از جنگ صفین

جنگ صفین، روی داد و اهل عراق، در میدان نبرد، پیروز شدند و صفوف شامیان، در هم ریخت؛ چنانچه در آستانه‌ی شکست قرار گرفتند. آنجا بود که قرآن‌ها را بالای نیزه‌ها گرفتند و فریاد برآوردند: «کتاب خدا، میان ما و شما حکم کند. مردم، در معرض نابودی قرار گرفته‌اند؛ اگر مردم شام کشته شوند، برای مرزبانی آن منطقه، چه کسی باقی می‌ماند؟ و اگر عراقی‌ها کشته شوند، چه کسی، مرزهای آنجا را حفظ خواهد کرد؟» مردم، همین که قرآن‌ها را دیدند، گفتند: «دعوت به کتاب خدا را می‌پذیریم».<sup>۱</sup>

حکم قرار دادن کتاب خدا، بدون پافشاری بر تحویل قاتلان عثمان  $\tau$  و نیز پذیرش آن از سوی یاران علی  $\tau$ ، بدون تأکید بر بیعت معاویه  $\tau$  با علی  $\tau$ ، نتیجه‌ی تحولات صفین و پیشامدهایی بود که در این جنگ، به‌وقوع پیوست. به عبارتی این جنگ، به زندگانی بسیاری از مسلمانان، پایان داد، و همین امر، مسلمانان را بر آن داشت که بدون هیچ قید و شرطی، خواهان صلح و پایان جنگ شوند و این، ضرورتی بود که حفظ شوکت و توان امت، آن را ایجاب می‌کرد و خود، بیانگر سرزندگی و بیداری امت اسلامی و نقش به‌سزای آن در تصمیم‌گیری‌ها و اتخاذ مواضع درست و به‌هنگام، می‌باشد.<sup>۲</sup>

امیر مؤمنان علی  $\tau$ ، پیشنهاد صلح را پذیرفت و آن را فتح و پیروزی خود دانست و به کوفه بازگشت. از آن پس دولت اسلامی، قوت یافت و وحدت و یک‌پارچگی، جای اختلاف و تفرقه را گرفت و فتوحات اسلامی، از سر گرفته شد. امیر مؤمنان، علی  $\tau$ ، پس از پایان جنگ صفین، به میان کشته‌ها رفت و در میدان ایستاد و برای کشته‌های سپاه خویش و معاویه  $\tau$ ، طلب آمرزش کرد.<sup>۳</sup>

۱- تنزیه خال المؤمنین معاویه، ص 36؛ به نقل از تاریخ طبری.

۲- دراسة فی تاریخ الخلفاء الأمویین، ص 38.

۳- خلافة علی بن ابی طالب، ص 250.

یزید بن اصم می گوید: زمانی که میان علی و معاویه رضی الله عنهما، صلح شد، علی<sup>۲</sup>، به میان کشته‌های سپاه خویش رفت و فرمود: «اینها، بهشتی‌اند» و سپس به سوی کشته‌های لشکر معاویه<sup>۳</sup> رفت و گفت: «اینها، بهشتی‌اند و این مسأله، به من و معاویه برمی گردد»<sup>۱</sup>.  
 علی<sup>۲</sup> درباره‌ی کشته‌شدگان صفین می‌فرمود: «آنان، مؤمن و اهل ایمان هستند»<sup>۲</sup>. سخنان علی<sup>۲</sup> درباره‌ی کشته‌های صفین، از لحاظ محتوا، هیچ تفاوتی با سخنانش در مورد اهل جمل نداشت.<sup>۳</sup>

به علی<sup>۲</sup> خبر رسید که دو تن از یارانش، به اهل شام، دشنام می‌دهند و آنان را نفرین می‌کنند؛ از این رو به آن دو پیام داد که دست از این کار بکشند. آن دو نزد علی<sup>۲</sup> آمدند و گفتند: «ای امیر مؤمنان! مگر نه اینکه ما، برحقیم و ایشان، بر باطل؟» فرمود: «آری؛ سوگند به پروردگار کعبه که چنین است». گفتند: «پس چرا ما را از نفرین و دشنامشان، باز می‌داری؟» فرمود: «من، دوست ندارم که شما، کسی را لعنت کنید؛ بلکه بگویید: بارخدا! خون ما و ایشان را پایمال مکن و روابطمان با یکدیگر را نیک بگردان و آنان را از انحرافشان، دور بدار تا حق و حقیقت، برایشان نمایان گردد و از لجاجت و سرکشی، دست‌بردار شوند»<sup>۴</sup>.  
 اینکه گفته شده: علی<sup>۲</sup> در قنوت، معاویه<sup>۳</sup> و یارانش را نفرین می‌کرد و معاویه<sup>۳</sup> نیز در قنوت، علی<sup>۲</sup>، ابن عباس، حسن و حسین<sup>۵</sup> را نفرین می‌نمود، از لحاظ سند، هیچ ثبوتی ندارد. در سند این روایت، ابومخنف، یحیی بن لوط رافضی وجود دارد که دروغ‌گوست و روایاتش، معتبر نیست. علاوه بر این در صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه، از دشنام دادن صحابه<sup>۶</sup> نهی شده است. چنانچه در نهج‌البلاغه آمده است: «من، دوست ندارم که شما، دشنام‌دهنده باشید؛ البته اگر اعمالشان را نکوهش کنید و به بیان وضعیتشان پردازید، این کار، هم در گفتار بهتر است و هم قابل قبول می‌باشد. به جای دشنام دادن، بگویید: بارخدا! خون ما و ایشان را پایمال مکن و روابط ما و اینها با یکدیگر را نیک بگردان»<sup>۵</sup>.

۱- مصنف ابن ابی شیبۀ (303/15) با سند حسن.

۲- تاریخ دمشق (331/1)؛ خلافة علی، ص 251

۳- خلافة علی، ص 251؛ تنزیه خال المؤمنین، ص 169.

۴- الأخبار الطوال، ص 165؛ به نقل از: تحقیق مواقف الصحابة (232/2).

۵- نهج‌البلاغه، ص 323.

به اذعان و تصریح صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه از دیدگاه خودشان، دشنام دادن و تکفیر صحابه<sup>۱</sup>، برای علی مرتضی قابل قبول نبوده است. حسن<sup>۲</sup> شاهد رویدادهای آن زمان بود و از نزدیک، موضع پدرش در قبال شامیان را مشاهده نمود. از این‌رو با شناخت دیدگاه درست پدرش درباره‌ی یاران معاویه<sup>۳</sup>، منشور اصلاحی خویش را خیلی خوب تنظیم کرد و با ژرف‌اندیشی و آگاهی کامل و عمیق از آموزه‌ها و رهنمودهای شرعی، موضعی سنجیده، اتخاذ کرد و توفیق یافت به فضل خداوند<sup>۴</sup>، اقدامات اصلاح طلبانه‌ی خویش را به سر منزل مقصود برساند.

### تأثیر شهادت عمار بن یاسر<sup>۵</sup> در جنگ صفین بر مسلمانان

رسول خداص به عمار بن یاسر<sup>۶</sup> فرمود: (تقتلک الفئة الباغية) یعنی: «گروه سرکش و یاغی، تو را خواهند کشت». کشته شدن عمار<sup>۷</sup> در جنگ صفین، تأثیر به‌سزایی بر روند جنگ نهاد؛ چراکه عمار<sup>۸</sup> یکی از اصحاب نام‌دار و سرآمد رسول خداص بود و حکم یکی از رهبران مسلمانان را داشت که مردم، به او اقتدا می‌کردند. خزیمه بن ثابت، در جنگ صفین حاضر بود، اما شمشیر نمی‌زد و از جنگیدن خودداری می‌کرد. همین‌که عمار<sup>۹</sup> به شهادت رسید، شمشیر کشید و با شامیان جنگید؛ زیرا حدیث رسول خداص را شنیده بود که درباره‌ی عمار<sup>۱۰</sup> فرموده است: (تقتله الفئة الباغية)<sup>۱</sup> یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت». از این‌رو شامیان را مصداق گروه سرکش دانست و با آنان، جنگید تا اینکه کشته شد.<sup>۲</sup>

شهادت عمار<sup>۱۱</sup>، سپاهیان معاویه<sup>۱۲</sup> از قبیل عمرو بن عاص و پسرش عبدالله و همچنین ابوالأعور سلمی را به شدت متأثر کرد. آنان، در آن هنگام کنار آبشخور بودند و آب می‌نوشیدند؛ آنجا فقط یک آبشخور وجود داشت که سپاهیان دو طرف، از آن استفاده می‌کردند. در آن اثنا سخن از کشته شدن عمار بن یاسر<sup>۱۳</sup> به میان آمد که عبدالله بن عمرو<sup>۱۴</sup>، به پدرش گفت: ما، این مرد را کشتیم، حال آنکه رسول خداص درباره‌اش فرموده است: (تقتله الفئة الباغية)<sup>۳</sup> یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت». عمرو<sup>۱۵</sup> به معاویه<sup>۱۶</sup>

۱- مسلم، شماره‌ی 2916.

۲- خلافة علی، ص 211؛ مجمع الزوائد (7242).

۳- مسلم، شماره‌ی 2916.

گفت: ما، این مرد را کشتیم، حال آنکه رسول خداص درباره اش چنین چیزی فرموده است. معاویه  $\tau$  گفت: ساکت باش؛ به خدا سوگند که همچنان پایت، می لغزد و چندان استوار نیستی! آیا مگر ما، او را کشته ایم؟ کسی، عامل قتل اوست که او را به میدان جنگ آورده است.<sup>۱</sup> این تأویل معاویه  $\tau$ ، خیلی زود در میان شامیان پخش شد. در روایت صحیحی آمده است که عمرو بن حزم، نزد عمرو بن عاص  $\tau$  رفت و گفت: عمار  $\tau$  کشته شد؛ رسول خداص درباره اش فرموده است: (تقتله الفئة الباغية)<sup>۲</sup> یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت». عمرو  $\tau$  در حالی که  $\text{إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ}$  می گفت، خود را به معاویه  $\tau$  رساند. معاویه  $\tau$  پرسید: «چه شده؟» پاسخ داد: «عمار کشته شد؛ حال آنکه رسول خداص به او فرموده بود: (تقتلك الفئة الباغية) یعنی: «گروه سرکش و یاغی، تو را خواهند کشت». معاویه  $\tau$  فرمود: «چندان استوار و پابرجا نیستی! آیا مگر ما، او را کشته ایم؟ علی و یاران او، عامل قتل عمارند که او را مقابل نیزه های ما آوردند». یا گفت: «علی و یاران او، عامل قتل عمارند که او را به میدان نبرد آوردند و مقابل شمشیرهایمان قرار دادند».<sup>۳</sup>

در روایت صحیح دیگری آمده است که دو نفر، بر سر کشتن عمار  $\tau$  با هم بگومگو می کردند و هر یک از آنها، مدعی بود که او، عمار  $\tau$  را کشته است. عبدالله بن عمرو بن عاص  $\tau$  فرمود: «یکی از شما، از این ادعا چشم پوشی کند و دوستش را شادمان نماید! من، از رسول خداص شنیدم که فرمود: (تقتله الفئة الباغية) یعنی: «گروه سرکش و یاغی، او را خواهند کشت». معاویه  $\tau$  از عبدالله بن عمرو  $\tau$  پرسید: «پس چرا ما را همراهی می کنی؟» پاسخ داد: «زیرا پدرم، از من نزد رسول خداص شکایت کرد. نبی اکرم ص به من فرمود: (أطع أباک ما دام حیا و لاتعصه) یعنی: «از پدرت تا زمانی که زنده است، اطاعت نما و از او نافرمانی مکن». عبدالله  $\tau$  افزود: «من، با شما هستم، اما نمی جنگم».<sup>۴</sup>

از روایت مذکور، چنین برمی آید که صحابی فقیه، عبدالله بن عمرو  $\tau$ ، به گفتن سخن حق، علاقمند بود. چنانچه بدون هیچ ترس و واهمه ای عقیده اش را بیان نمود و اظهار داشت

۱- مصنف عبدالرزاق (240/11) با سند صحیح

۲- مسلم، شماره ی 2916.

۳- مصنف عبدالرزاق (240/11) با سند صحیح

۴- مسند احمد (138/11).



که معاویه  $\tau$  و سربازانش را مصداق گروه سرکش می‌داند؛ چرا که عمار  $\tau$ ، به دست یاران معاویه  $\tau$  کشته شد. به هر حال، این حدیث، تأثیر شدیدی بر سپاهیان شام نهاد، اما معاویه  $\tau$  حدیث را تأویل کرد. البته به هیچ عنوان نمی‌توان علی  $\tau$  و یارانش را عامل قتل عمار  $\tau$  دانست؛ چنانچه واکنش علی  $\tau$  به سخن معاویه  $\tau$  این بود که فرمود: «پس در این صورت، باید رسول خدا ص را عامل قتل عمویش حمزه  $\tau$  بدانیم؛ چرا که رسول خدا ص، حمزه را با خود به جنگ احد آورد». بدین سان علی  $\tau$  با قیاسی التزامی، پاسخ دقیق و بی‌جوابی به معاویه  $\tau$  داد.<sup>۱</sup>

شهادت عمار  $\tau$ ، عمرو بن عاص  $\tau$  را به شدت متأثر کرد؛ چنانچه کشته شدن عمار  $\tau$ ، عمرو  $\tau$  را بر آن داشت که برای پایان دادن جنگ و برقراری صلح، تلاش زیادی نماید؛<sup>۲</sup> او نیز با کشته شدن عمار  $\tau$ ، سخنی همچون سخن علی  $\tau$  بر زبان آورد و فرمود: «ای کاش بیست سال قبل، می‌مردم».<sup>۳</sup>

ابوسعید خدری  $\tau$  سخن از ساختن مسجد نبوی به میان آورد و گفت: ما هر کدام یک خشت حمل می‌کردیم، ولی عمار  $\tau$  دوتا، دوتا حمل می‌نمود. رسول اکرم ص او را دید. و در حالی که گرد و خاک را از او دور می‌ساخت، فرمود: (وَيَحْ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُوْنَهُ إِلَى النَّارِ) یعنی: «افسوس که عمار  $\tau$ ، توسط یک گروه یاغی و سرکش به قتل می‌رسد. عمار، آنها را به بهشت فرا می‌خواند و آنها، او را به سوی آتش، دعوت می‌دهند». راوی می‌گوید: عمار  $\tau$  پس از شنیدن این سخن، گفت: «از فتنه‌ها به خدا پناه می‌برم».<sup>۴</sup>

ابن عبد البر می‌گوید: این حدیث، از رسول خدا ص به کثرت روایت شده و یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت ص می‌باشد و در شمار صحیح‌ترین احادیث قرار دارد.<sup>۵</sup> ذهبی،

۱- نگا: التذكرة (223/2).

۲- معاوية بن أبي سفيان، منير الغضبان، ص 215.

۳- أنساب الأشراف (170/1)؛ عمرو بن عاص، اثر غضبان، ص 603.

۴- بخاری، شماره 447.

۵- ر.ک: الإستيعاب (1140/3)، با اندکی تغییر.

پس از ذکر این حدیث، می‌گوید: این حدیث، از تعدادی از صحابه ۱/۷ روایت شده و حدیث متواتری است.<sup>۱</sup>

اینک، به بیان قرائت علما از این حدیث می‌پردازیم:

1- ابن حجر می‌گوید: در این حدیث، یکی از نشانه‌های نبوت رسول خداص، و نیز فضیلت آشکار علی و عمار رضی الله عنهما بیان شده و رد آشکاری بر نواصب<sup>۲</sup> می‌باشد که معتقدند علی ۲ در جنگ‌هایش، برحق نبود.<sup>۳</sup>

ابن حجر، علاوه بر این، می‌گوید: این حدیث، بیانگر آنست که علی ۲ در آن جنگ‌ها، برحق بود؛ چراکه عمار ۲ به دست یاران معاویه ۲ به شهادت رسید.<sup>۴</sup>

2- نووی می‌گوید: نگاه صحابه ۱/۷، در روز صفین، به عمار ۲ بود؛ چراکه بر اساس این حدیث، معتقد بودند که گروه عادل، همان گروهی است که عمار ۲، با آنها همراه شود.<sup>۵</sup>

3- ابن کثیر می‌گوید: علی ۲ و یارانش، نسبت به یاران معاویه ۲، به حق و حقیقت، نزدیک‌تر بودند؛ زیرا یاران معاویه ۲، بر یاران علی ۲ شوریده بودند... آن‌گاه ابن کثیر رحمه الله، به حدیث مزبور استناد کرده است.<sup>۶</sup>

همچنین می‌گوید: عمار بن یاسر ۲ علی بن ابی طالب ۲ را همراهی کرد و توسط اهل شام، به شهادت رسید. بدین سان کنه فرموده‌ی رسول خداص نمایان گشت که علی ۲، برحق است و این، یکی از نشانه‌های نبوت بنی اکرم ص می‌باشد.<sup>۷</sup>

4- ذهبی می‌گوید: منظور از گروه مورد اشاره در این حدیث، گروهی از مؤمنان هستند که بر امام علی ۲ شوریدند. چنانچه نص فرموده‌ی رسول خداص بر این نکته دلالت می‌کند.<sup>۱</sup>

۱- سیر أعلام النبلاء (421/1).

۲- نواصب، یکی از گروه‌های بدعتی هستند که در مورد صحابه ۱/۷ به اعتقاد درستی نرسیده‌اند و شیطان، آنان را در مورد چهارمین خلیفه از خلفای راشدین، یعنی علی بن ابی طالب ۲، فریفته است؛ از این رو نواصب، نسبت به علی ۲ بغض می‌ورزند و درباره‌اش چیزهایی می‌گویند که شایسته‌ی آن بزرگوار نیست. البته دامنه‌ی بغض برخی از نواصب، گسترش یافته و به تعدادی از اهل بیت از جمله حسن بن علی ۲ نیز رسیده است.

۳- فتح الباری (646/1).

۴- همان (92/13).

۵- ر.ک: تهذیب الأسماء و اللغات (38/2).

۶- ر.ک: البدایة و النهایة (220/6).

۷- همان (277/7).

5- قاضی ابوبکر بن العربی، ضمن اشاره به آیه 9 سوره ی حجرات، می گوید: این آیه، پایه و رکن اصلی حکم جهاد با مسلمانانی است که رو به سرکشی نهاده و یاغی گشته اند... چنانچه در حدیث رسول خداص نیز، همین مفهوم، مد نظر می باشد، آنجا که درباره ی عمارت فرمود: «گروه سرکش و یاغی، او را به قتل می رسانند».<sup>۲</sup>

6- شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: و این بر صحت امامت علی س و واجب بودن طاعت او دلالت می کند، و اینکه دعوت دهنده به اطاعت از او و دعوت دهنده بسوی بهشت است، و دعوت دهنده به جنگ با او بسوی جهنم دعوت می کند، اگر چه در این امر تاویلی داشته باشد. و این دلیلی هست که جنگ با او مشروع نبوده اگر تأویل کرده باشند و اگر بدون تأویل جنگیده باشند طغیانگر هستند.

و این صحیح ترین گفتار اصحاب و ائمه ما در این مورد است و آن اینکه «جنگیدن با او اشتباه بوده». و همچنین گفته است: علی س نسبت به کسانی که از او دوری جستند اولی تر به حق بود، و اینکه عمار را بنا بر نصوص وارده گروه باغی کشتند. و ما باید به آنچه از سوی خداوند آمده ایمان داشته باشیم، و حق را با تمامیت آن بپذیریم و دنبال هوی و خواسته هایمان نرویم، و بدون علم سخن نگوییم، بلکه با علم و عدالت رفتار کنیم و آن چیزی نیست بجز پیروی از کتاب و سنت، اما باور داشتن به بخشی از حق و ترک کردن بخشی دیگر سبب اختلاف و جدایی می گردد.

7- عبدالعزیز بن باز، ضمن اشاره به این حدیث، می گوید: عمارت در جنگ صفین، توسط یاران معاویه ت، به شهادت رسید؛ از این رو معاویه ت و یارانش، مصداق این حدیث هستند؛ البته علما، بر این باورند که در زمینه ی خوانخواهی عثمان ت، حق با معاویه ت و یارانش بود.<sup>۳</sup>

8- سعید حوی می گوید: از آنجا که در حدیث، تصریح شده که عمارت، توسط گروه سرکش و یاغی، کشته می شود، لذا همین که عمارت به شهادت رسید، برای (همه و از جمله) گروه سرکش روشن شد که علی ت، برحق است و یاری اش واجب می باشد. از این رو

۱- رک: سیر أعلام النبلاء (209/8).

۲- رک: أحكام القرآن (1717/4).

۳- فتاوی و مقالات متنوعة (87/6).

ابن عمر  $\text{ع}$  که از جنگ خودداری کرده بود، به سبب بازماندن از این جنگ، تأسف می‌خورد؛ و دلیلش، چیزی جز این نبود که از وظیفه‌ی شرعی‌اش در زمینه‌ی یاری دادن حاکم برحق، باز ماند. چنانچه، دیدگاه فقها نیز همین است که نصرت و یاری حاکم برحق، واجب می‌باشد.<sup>۱</sup>

حسن  $\text{ع}$ ، هیچ شکی نداشت که پدرش، برحق می‌باشد.

### موضع حسن $\text{ع}$ در قبال این جنگ‌ها

حسن  $\text{ع}$  در مورد جنگ‌هایی که میان صحابه  $\text{ص}$  روی داد، دیدگاه اهل سنت را داشت؛ اهل سنت، بر این باورند که باید دربارہ‌ی مشاجرات صحابه  $\text{ص}$  با یکدیگر، سکوت کرد و تنها سخنانی بر زبان آورد که شایسته‌ی آن بزرگواران می‌باشد. زیرا وارد شدن نابجا و غیر عالمانه به این مباحث، سبب ایجاد بدبینی به یکی از طرف‌های درگیر می‌شود. اهل سنت، معتقدند که بر هر مسلمانی واجب است تمام صحابه را دوست داشته باشد و هیچ‌گاه سوابق درخشان آنان در خدمت به اسلام را از یاد نبرد و همواره از آنان، به‌نیک‌ی یاد کند و بداند که اختلافات و مشاجرات صحابه  $\text{ص}$  با همدیگر، اجتهادی و مبتنی بر اختلاف در اجتهاد بوده است و از این رو همه‌ی آنها - چه در اجتهادشان، بر صواب بوده و چه بر خطا و اشتباه - سزاوار اجر و پاداش الهی هستند؛ چنانچه در حدیث آمده است: (إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ)<sup>۲</sup> یعنی: «اگر حاکم، اجتهاد کند و حکمی صادر نماید که درست باشد، دو پاداش به او می‌رسد. و اگر اجتهاد کند و حکمی صادر نماید، ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش می‌یابد».

اینک به بیان پاره‌ای از نصوص شرعی می‌پردازیم که نشان می‌دهد درگیری مسلمانان با یکدیگر، به معنای کافر شدن آنان نیست؛ خدای متعال، می‌فرماید:

۱- الأساس فی السنة (4/1710).

۲- بخاری: 7352

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا<sup>ص</sup> فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ<sup>ج</sup> فَإِنْ فَأَتَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا<sup>ط</sup> إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (حجرات: 9)

«هرگاه دو گروه از مؤمنان، با یکدیگر جنگیدند، در میان آنان، صلح برقرار سازید؛ اگر یکی از آنان، در حق دیگری، ستم کند و تعدی ورزد، با آن دسته‌ای که تعدی می‌ورزد، بجنگید تا آنکه به سوی فرمان خدا باز گردد و حکم او را پذیرا شود. و چون بازگشت و پذیرای فرمان الهی گردید، در میان ایشان با عدل و انصاف، صلح و سازش برقرار نمایید و عدالت ورزید؛ همانا خداوند، عادلان را دوست دارد».

ابوسعید خدری<sup>ع</sup> می‌گوید: رسول خدا ص فرمود: (تَكُونُ فِي أُمَّتِي فِرْقَتَانِ فَتَخْرُجُ مِنْ بَيْنَهُمَا مَارِقَةٌ يَلِي قَتْلَهُمْ أَوْلَاهُمْ بِالْحَقِّ)<sup>۱</sup> یعنی: «امت من، دو دسته خواهند شد؛ در آن هنگام از میان آنان، گروهی خروج خواهد کرد که نزدیک‌ترین آن دو دسته به حق، با این گروه خواهد جنگید».

در این حدیث، به دوران اختلاف علی و معاویه رضی الله عنهما و پدیدار شدن خوارج در آن زمان، اشاره شده است. چنانچه از الفاظ حدیث برمی‌آید هر دو دسته، یعنی هم دسته‌ی علی<sup>ع</sup> و هم دسته‌ی معاویه<sup>ع</sup> مسلمان بوده، با حق و حقیقت، پیوند دارند. این حدیث، یکی از نشانه‌های نبوت رسول اکرم ص است و ردی بر پندار روافض می‌باشد که اهل شام (معاویه<sup>ع</sup> و یارانش) را تکفیر می‌کنند. همچنین از این حدیث، معلوم می‌شود که از میان دو دسته‌ی مذکور، علی<sup>ع</sup> و یارانش، به حق و حقیقت، نزدیک‌تر بودند. چنانچه اهل سنت، همین عقیده را دارند. حسن بن علی<sup>ع</sup>، پدرش را برحق می‌دانست و البته بر این باور بود که معاویه<sup>ع</sup> با وجود آنکه در اجتهادش، دچار اشتباه شده، سزاوار یک اجر می‌باشد و پدرش، مستحق دو پاداش. زیرا در حدیث آمده است: (إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ)<sup>۲</sup> یعنی: «اگر حاکم، اجتهاد کند و حکمی صادر نماید که

۱- مسلم: 1768

۲- بخاری، شماره‌ی 7352

درست باشد، دو پاداش به او می‌رسد. و اگر اجتهاد کند و حکمی صادر نماید، ولی در آن، دچار اشتباه شود، یک پاداش می‌یابد».

ابوبکر<sup>ع</sup> می‌گوید: رسول خداص در حال سخنرانی بود که در این اثنا حسن<sup>ع</sup> آمد؛ نبی اکرم ص فرمود: (ابنی هذا سید و لعل الله أن یصلح به بین فئتين من المسلمین) یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه از مسلمانان بگرداند».<sup>۱</sup>

در این حدیث، رسول خداص به مسلمان بودن اهل عراق (هواداران علی و حسن) و اهل شام (یاران معاویه)، گواهی داده و این، رد آشکاری بر پندار خوارج است که علی و معاویه و یارانشان را تکفیر می‌کنند. از این رو سفیان بن عیینه می‌گوید: اینکه فرمود: دو گروه از مسلمانان، ما را به شگفت وامی‌دارد. بی‌هقی می‌گوید: این حدیث، از آن جهت که رسول خداص همه‌ی آنان را مسلمان نامید، شگفت‌آور و درخور توجه می‌باشد و این، خبری از سوی رسول خداص بود که با کناره‌گیری حسن<sup>ع</sup> از خلافت، پس از وفات پدرش و واگذاری زمام امور به معاویه<sup>ع</sup>، به‌وقوع پیوست.<sup>۲</sup>

در احادیثی که بیانش گذشت، رسول خداص، به یاران عراقی علی<sup>ع</sup> و طرفداران شامی معاویه<sup>ع</sup> اشاره کرده و آنان را مسلمان خوانده است. همچنین به پیوندشان با حق و حقیقت اشاره فرموده و درباره‌ی آنان گواهی داده است که به سبب جنگیدن با هم، کافر نشده و از ایمان و اسلام، جدا نگشته‌اند؛ چنانچه آیه‌ی ۹ سوره‌ی حجرات نیز، مؤید این مطلب است.

#### شهادت امیر مؤمنان، علی<sup>ع</sup>

جنگ نهروان، زخم کاری و عمیقی از کینه در قلوب خوارج ایجاد کرد که نه تنها با گذر ایام، بهبود نیافت، بلکه روز به روز، شدیدتر شد. از این رو تعدادی از آنان، تصمیم گرفتند علی<sup>ع</sup> را ترور کنند و انتقام کشته‌های خویش در نهروان را بگیرند. قاتل علی مرتضی<sup>ع</sup>، یکی از خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود.

محمد بن حنفیه، داستان شهادت امیر مؤمنان را این‌چنین بازگو می‌کند: به‌خدا سوگند، شبی که علی<sup>ع</sup> ضربت خورد، من، در مسجد اعظم در حال نماز بودم؛ تعدادی زیادی،

۱- بخاری، شماره‌ی 7109.

۲- ر.ک: الإعتقاد، از بی‌هقی، ص 198، با اندکی تغییر.

نزدیک منبر به نماز ایستاده و در حال قیام و رکوع و سجده بودند و از عبادت شبانگاهی، خسته نمی‌شدند تا اینکه علی  $\tau$  برای نماز صبح، از خانه‌اش بیرون شد و می‌گفت: «ای مردم! نماز؛ نماز». محمد بن حنفیه در ادامه می‌افزاید: چشمم، به برق شمشیری افتاد و این صدا به گوشم رسید که: «ای علی! حکم از آن خداست؛ نه از تو و یارانت». آن‌گاه شمشیری دیدم؛ یک بار دیگر نیز فرود آمدن شمشیر را دیدم. در این اثنا صدای علی  $\tau$  به گوشم رسید که می‌فرمود: «این مرد را بگیرید». مردم، از هر سو، راه را بر ابن ملجم بستند تا اینکه او را گرفتند و نزد علی  $\tau$  آوردند. من نیز همراه مردم، به آنجا رفتم. علی  $\tau$  می‌فرمود: «(به حکم خدا) انسان، در قصاص انسان، کشته می‌شود؛ لذا اگر مُردم، او را به قصاص من، بکشید و اگر زنده ماندم، خودم درباره‌اش تصمیم خواهم گرفت».<sup>۱</sup>

مردم که برای علی  $\tau$  نگران بودند، نزد حسن  $\tau$  رفتند و ابن ملجم، دست‌بسته آنجا بود؛ در این اثنا ام‌کلثوم دختر علی رضی‌الله‌عنهما در حالی که می‌گریست، خطاب به ابن ملجم فرمود: «ای دشمن خدا! پدرم، هیچ مشکلی ندارد و خداوند، تو را رسوا می‌کند». ابن ملجم گفت: «پس چرا می‌گیری؟ به خدا سوگند، شمشیرم را به هزار درهم خریدم و با هزار درهم، زهرآگین نمودم؛ اگر این ضربه، بر تمام مردم شهر تقسیم شود، هیچ‌یک از آنان، زنده نخواهد ماند».<sup>۲</sup>

روزی که علی  $\tau$  ضربت خورد، اطبا و پزشکان را جمع کردند؛ اثیر بن عمر سکونی که طبیب ماهر و سرآمدی بود و پیشتر، در دربار خسرو (شاه ایران)، طبابت می‌کرد، ریه (جگر سفید) گوسفندی را که همان دم کشته بودند، گرفت و رگی از آن بیرون کشید و آن‌گاه آن را وارد زخمی کرد که در سر علی  $\tau$  ایجاد شده بود و در آن، دمید و چون آن را درآورد، متوجه شد که سفیدی مغز، به آن چسبیده و بدین‌سان معلوم شد که جراحات علی  $\tau$ ، عمیق و کاری است. اثیر بن عمر گفت: «ای امیر مؤمنان! وصیت کن که از این جراحات، جان سالم بَدَر نمی‌بری».<sup>۳</sup>

۱- تاریخ طبری (62/6).

۲- همان.

۳- الإستیعاب (1128/3).

جندب بن عبدالله، نزد علی<sup>ع</sup> رفت و گفت: «ای امیر مؤمنان! اگر تو را از دست بدهیم - و اصلاً چنین مباد - آیا با حسن، بیعت کنیم؟» علی<sup>ع</sup> فرمود: «نه شما را بدین کار دستور می‌دهم و نه از آن باز می‌دارم. شما خود، بهتر می‌دانید.»<sup>۱</sup> از این روایت معلوم می‌شود که علی<sup>ع</sup>، این حق را برای امت قایل بود که خودشان، حاکم خویش را انتخاب نمایند.

### وصیت علی به حسن و حسین<sup>علیهم‌السلام</sup>

امیر مؤمنان، حسن و حسین را به حضور خواست و فرمود: «شما را وصیت می‌کنم که تقوای الهی پیشه سازید و در طلب دنیا نباشید؛ هرچند دنیا در طلب شما باشد. به خاطر از دست دادن چیزی بی‌قراری نکنید؛ سخن حق بگویید؛ به یتیمان مهر و شفقت بورزید و ستم‌دیدگان را یاری دهید؛ برای آخرت خویش تلاش نمایید؛ دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید؛ به احکام و آموزه‌های قرآن، عمل کنید و در راه خدا، از هیچ سرزنشی نهراسید». آن‌گاه به محمد بن حنفیه نگاه کرد و فرمود: «آیا وصیتی را که به برادرانت، کردم، به خاطر سپردی؟» پاسخ داد: «آری». سپس علی مرتضی<sup>ع</sup> خطاب به محمد بن حنفیه فرمود: «همان وصیتی را به تو می‌کنم که به برادرانت، کردم؛ و به تو سفارش می‌کنم که احترام برادرانت را نگه داری؛ زیرا آنان، حق بزرگی بر گردنت دارند. بنابراین گوش به حرفشان باش و هر کاری که می‌کنی، با صلاح و مشورت آنان، بکن». سپس به حسن و حسین فرمود: «به شما نسبت به او (محمد بن حنفیه) سفارش می‌کنم؛ او، برادر پدری شماست. شما خود، می‌دانید که من، او را خیلی دوست دارم». و خطاب به حسن<sup>ع</sup> ادامه داد: «به تو سفارش می‌کنم که تقوای الهی، پیشه سازی، نماز را سر وقتش، به جای آوری، زکات مالت را در جایش پردازی و در وضو گرفتن، دقت کنی و خوب، وضو بگیری؛ چرا که هیچ نمازی بدون وضو و طهارت درست نیست و نماز کسی که زکات مالش را نپردازد، قبول نمی‌شود. تو را وصیت می‌کنم که از بدی‌های دیگران، بگذری، خشم را فرو گیری، پیوند خویشاوندی را حفظ کنی، در برابر جاهل، شکیبایی ورزی، علم دین بیاموزی، استوار و ثابت‌قدم باشی، به قرآن (و احکامش) پایبندی نمایی، به همسایگان نیکی کنی، از امر به معروف و نهی از منکر غافل نشوی و از بدی‌ها و گناهان، پرهیزی».<sup>۲</sup>

۱- تاریخ طبری (62/6).

۲- تاریخ طبری (63/6).



هنگامی که لحظات وداع نزدیک شد، در وصیتش فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ این، وصیت علی بن ابی طالب است که گواهی می دهد هیچ خدای برحق، جز الله وجود ندارد، یکتا و یگانه و بدون شریک است. و محمد(ص) بنده و فرستاده ی خداوند است که او را با هدایت و دین راستین فرستاده تا آن را بر تمام ادیان غالب گرداند؛ هرچند که برای مشرکان ناخوشایند باشد». آن گاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٢٠﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۚ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿٢٢١﴾﴾

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان می باشد (و) هیچ شریکی ندارد؛ و به همین دستور داده شده ام. و من، نخستین مسلمانم».

و در ادامه افزود: «ای حسن! تو و تمام فرزندان و خانواده ام را وصیت می کنم که تقوای الهی پیشه نمایید و همواره بر اسلام، ثابت قدم باشید تا اگر مرگتان بناگاه فرا رسد، مسلمان بمیرید.. به دین خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید. من، از رسول خداص شنیدم که فرمود: (داشتن روابط نیک و محبت آمیز با یکدیگر، از نماز و روزه ی فراوان، بهتر است). رعایت حال اقوام و خویشاوندان را بکنید و با آنان، رابطه داشته باشید تا خدای متعال، حسابتان را آسان بگیرد؛ از خدا، درباره ی یتیمان بترسید؛ نگذارید که گرسنگی بکشند و در حضور شما، تباه شوند. از خدای متعال درباره ی همسایگان، بترسید؛ چرا که رسول خداص آن قدر درباره ی همسایگان، سفارش نمود که ما، گمان کردیم آنان را میراث بر یکدیگر قرار خواهد داد. از خداوند، درباره ی قرآن بترسید و بکوشید که از دیگران در زمینه ی عمل به قرآن، جلوتر باشید. از خدا درباره ی نماز بترسید؛ زیرا نماز، ستون دین شماست. از خدا درباره ی حج خانه اش بترسید؛ مبدا از آن غافل شوید. از خداوند درباره ی جهاد با جان و مال بترسید و به خاطر خدا، زکات اموالتان را پردازید که این کار، خشم پروردگارتان را دور می کند. از خدا درباره ی اصحاب پیامبران بترسید؛ زیرا خداوند، سفارش آنان را کرده است. به خاطر خدا به فقیران و ینوایان رسیدگی نمایید و آنان را در آنچه دارید، سهیم بدانید. از خداوند، درباره ی غلامان خویش بترسید. تأکید می کنم که به نماز سر وقت، توجه کنید و در راه خدا، بیم هیچ سرزنی را نداشته باشید که خداوند، برای شما، کافی و بسنده است. همان طور که خداوند، دستور داده، سخن نیک و شایسته بگویید. امر به معروف و نهی از منکر را ترک

نکنید که خداوند، بدترین‌ها را بر شما مسلط می‌گرداند و آن‌گاه دعا می‌کنید و دعایتان، پذیرفته نمی‌شود. یا یکدیگر ارتباط داشته باشید و به هم، بذل و بخشش نمایید. شما را از تفرقه و قطع رابطه با یکدیگر، برحذر می‌دارم». سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَتَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنََّّ

اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

«در راه نیکی و پرهیزگاری، همدیگر را یاری رسانید و در راه تجاوز و ستم، با یکدیگر همکاری نکنید و تقوای الهی پیشه نمایید و بدانید که عقوبت و مجازات الهی، سخت و سنگین است».

آن‌گاه سخنی جز لا اله الا الله نگفت تا آنکه چشم از جهان فرو بست.<sup>۱</sup>

در روایتی آمده است که علی<sup>ع</sup> فرمود: «... ای فرزندانم! به شما سفارش می‌کنم که در نهان و آشکار، از خدا بترسید؛ در خوشی و ناخوشی، سخن حق بگویید؛ در ناز و نعمت، و در تنگناها و سختی‌های زندگی، از خدا خشنود باشید؛ در فقر و توانگری، قناعت پیشه کنید؛ نسبت به دوست و دشمن، عدالت را رعایت نمایید؛ در نشاط و کسالت، کوشا و اهل عمل باشید. ای فرزندانم! آنچه که ما، آن را بد می‌پنداریم و بهشت را به دنبال دارد، بد نیست و آنچه که ما، خوب می‌پنداریم و عاقبتش، جهنم است، هیچ خوب نیست؛ هر نعمتی جز بهشت، کوچک و ناچیز است و هر سختی و بلایی جز جهنم، عافیت و سلامتی. ای فرزندانم! کسی که به عیوب خویش پی ببرد، دیگر به عیوب دیگران نمی‌پردازد و کسی که به قسمت الهی، راضی باشد، به خاطر چیزی که از دست بدهد، غم نمی‌خورد؛ کسی که شمشیر بغاوت بکشد، خودش با آن کشته می‌شود و کسی که برای دیگران، چاه بگند، عاقبت، خودش در آن می‌افتد؛ کسی که در صدد ریختن آبروی دیگران باشد، سرانجام رسوا می‌گردد و آبروی خودش می‌رود؛ کسی که اشتباهات خودش را از یاد ببرد، اشتباهات دیگران را بزرگ می‌پندارد؛ آدم خودرأی، گمراه می‌شود و کسی که تمام تکیه و اعتمادش بر عقلش باشد، دچار لغزش و اشتباه می‌گردد؛ کسی که تکبر و رزد، زبون و ذلیل می‌شود؛ کسی که با فرومایگان، هم‌نشینی نماید، خوار و حقیر می‌گردد و کسی که به محل‌های سؤال‌برانگیز وارد شود و یا اقدامات سؤال‌برانگیزی نماید، مورد اتهام قرار می‌گیرد؛ کسی که با علما، هم‌نشینی

کند، حرمت و احترام می‌یابد؛ کسی که شوخی نماید، سبک و ناچیز می‌شود؛ هر کسی با چیزی شناخته می‌شود که زیاد، بدان می‌پردازد؛ آدم زیاده‌گوی، زیاد، اشتباه می‌کند و کسی که اشتباهاتش، زیاد شود، شرمش، کاهش می‌یابد و کسی که شرمش، کم شود، از تقوایش کاسته می‌گردد. و کسی که تقوایش کاهش یابد، قلبش، می‌میرد و کسی که قلبش، بمیرد، وارد جهنم می‌شود. ای فرزندانم! ادب، بهترین میراث است و اخلاق خوش، بهترین هم‌نشین. ای فرزندانم! عافیت، ده قسمت دارد که نه قسمتش در سکوت است مگر آنکه یاد خدا بر زبان، جاری شود، و یک قسمت باقی‌مانده، در پرهیز از هم‌نشینی با سبک‌سران می‌باشد. ای فرزندانم! زیور فقر، صبر و شکیبایی است و زیور توانگری، شکر و سپاس‌گزاری. ای فرزندانم! هیچ شرافتی والاتر از اسلام نیست و هیچ کرامتی بزرگ‌تر از تقوا نمی‌باشد. هیچ دژ و پناهگاهی، محکم‌تر از پرهیزگاری و پارسایی، وجود ندارد و بهترین شفاعت‌گر، توبه است؛ هیچ لباسی، زیباتر از عافیت نیست. حرص و آز، کلید رنج و اندوه می‌باشد؛ تدبیر و چاره‌اندیشی قبل از انجام هر کاری، انسان را از ندامت و پشیمانی، حفظ می‌کند؛ بدترین باری که انسان، با خود به آخرت می‌برد، دشمنی با بندگان خداست؛ خوشا به حال کسی که در علم و عمل، حب و بغض، مؤاخذه و بخشش، سخن گفتن و سکوت کردن و نیز در گفتار و کردارش، اخلاص می‌ورزد و قصدی جز رضای الله  $\Psi$  ندارد.

### نهی امیرالمؤمنین از مثله کردن قاتلش

امیر مؤمنان علی<sup>ع</sup> فرمود: «این مرد را زندانی کنید؛ اگر مُردم، او را بکشید و اگر زنده ماندم، جراحات‌ها، قصاص دارد».<sup>۱</sup> در روایتی آمده است که فرمود: «به او آب و غذا بدهید و تا اسیر شماست، با او رفتار خوبی داشته باشید؛ اگر بهبود یافتم، خودم، ولی دم خویش هستم؛ اگر بخواهم او را بخواهم بکشید و اگر خواسته باشم، قصاص خواهم کرد».<sup>۲</sup>

علی<sup>ع</sup>، حسن<sup>ع</sup> و سایر فرزندان را از مثله کردن قاتلش، نهی نمود و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! مبادا بانگ برآورید: امیر مؤمنان کشته شد، امیر مؤمنان کشته شد و غرق کشتن مسلمانان شوید؛ ای حسن! او را آن‌گونه قصاص نما که مرا کشت و او را مثله مکن؛ زیرا من،

۱- فضائل الصحابة (560/2)؛ با سند حسن.

۲- المحن از ابن ابی‌العرب، ص 94؛ خلافة علی، ص 439.

از رسول خداص شنیدم که فرمود: (از مثله کردن پرهیزید، حتی از مثله کردن سگِ هار و درنده).<sup>۱</sup>

روایات زیادی در زمینه‌ی وصیت امیر مؤمنان درباره‌ی قاتلش روایت شده که برخی، ضعیف، و برخی دیگر، صحیح است. در روایتی آمده که علی<sup>ع</sup>، دستور داد پس از آنکه قاتلش را کشتند، او را بسوزانند. سند این روایت، ضعیف و غیر قابل قبول است. روایات صحیح، بیانگر این است که علی<sup>ع</sup>، فقط به قصاص کردن قاتلش دستور داد و خانواده و یارانش را از اِعمال هر گونه مجازات دیگری درباره‌ی ابن ملجم، نهی نمود؛ البته امیر مؤمنان علی<sup>ع</sup>، از بابت قصاص، دستور قتل ابن ملجم را صادر کرد، نه آنکه او را مرتد و از دین برگشته، قلمداد نماید؛ چنانچه فرمود: «او را نکشید؛ اگر خوب شدم، او را در ازای جراحات‌هایم، قصاص می‌کنم و اگر مُردم، او را بکشید».<sup>۲</sup>

در روایتی آمده است: پس از آنکه علی<sup>ع</sup>، درگذشت، ابن ملجم، به حسن<sup>ع</sup> گفت: «آیا ممکن است پیشنهادم را بپذیری؛ به خدا سوگند، من، هر پیمانی که با خدا بسته‌ام، بدان عمل نموده‌ام. من، کنار کعبه سوگند یاد کردم که علی و معاویه را خواهم کشت، اگر چه در این راه کشته شوم. اینک اگر می‌خواهی مرا رها کن تا بروم و معاویه را بکشم؛ خدا را گواه می‌گیرم که اگر نتوانستم او را بکشم و یا او را کشتم و زنده ماندم، باز می‌گردم و خود را تسلیم می‌کنم». حسن<sup>ع</sup> فرمود: «نه، به خدا سوگند» و آن‌گاه او را کشت. مردم، جنازه‌اش را بردند و سوزاندند.. گفتنی است: این روایت، منقطع می‌باشد.<sup>۳</sup>

آنچه از روایات صحیح برمی‌آید و شایسته‌ی حسن و حسین و سایر اهل بیت می‌باشد، این است که آنان، با ابن ملجم مطابق وصیت امیر مؤمنان، رفتار کردند. بدین‌سان رهنمود اخلاقی اسلام، نمایان می‌گردد که از مثله کردن نهی نموده و قصاص را مشروع قرار داده است. روایت بی‌اساسی بدین مضمون نقل شده که: پس از خاکسپاری علی<sup>ع</sup>، بلافاصله ابن ملجم را آوردند و مردم، جمع شدند؛ و آن‌گاه ابن ملجم را در حصیر پیچیدند و خواستند آتش بزنند که محمد بن حنفیه، حسین و عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب آمدند و گفتند: بگذارید ما، حساب این مرد را برسیم. و سپس عبدالله بن جعفر، دست‌ها و پا‌های ابن ملجم را

۱- تاریخ طبری (64/6).

۲- ر.ک: منهاج السنة (245/5).

۳- خلافة علی بن ابی‌طالب، ص 440.

بُريد، اما ابن ملجم، هيچ سر و صدایی نکرد؛ عبدالله، در چشمان ابن ملجم میله کشید، ولی او بی‌تابی نکرد و گفت: تو، در چشمان عمویت میله می‌کشی و شروع به خواندن سوره‌ی علق نمود و آن را تا آخرش، خواند، در حالی که خون، از چشمانش سرازیر بود. عبدالله، دستور داد زبانش را از حلقومش بیرون بکشند؛ آنجا بود که ابن ملجم، آه و فغان سر داد. علتش را از او پرسیدند؛ گفت: این، از بی‌تابی نیست؛ بلکه من، دوست ندارم زبانش را بکشند و من، لحظه‌ای بدون ذکر خدا، زنده بمانم. بدین ترتیب زبانش را بریدند و او را آتش زدند. وی، دارای چهره‌ای گندم‌گون و زیبا بود و دندان‌هایش با هم فاصله داشت و موهایش، به نرمة‌ی گوشش می‌رسید و در پیشانی‌اش، اثر سجده، نمایان بود.<sup>۱</sup>

ابن ملجم، از دیدگاه روافض، نگون‌بخت‌ترین مخلوق در آخرت است، و ما اهل سنت، ضمن آنکه او را سزاوار آتش جهنم می‌دانیم، بر این باوریم که جنایتش، مانند سایر گناهانی است که امید عفو و بخشش، برایش وجود دارد؛ حکم ابن ملجم، همانند حکم قاتل عثمان، قاتل زبیر، قاتل طلحه، قاتل سعید بن جبیر، قاتل عمار، قاتل خارجه و قاتل حسین است؛ از این‌رو ما از همه‌ی این قاتلان بیزاریم و کارشان را به خداوند  $\gamma$  واگذار می‌کنیم.<sup>۲</sup>

#### سخنرانی حسن $\tau$ پس از شهادت پدرش

عمرو بن حبیش می‌گوید: حسن بن علی  $\tau$  پس از شهادت پدرش برای ما سخنرانی کرد و گفت: «دیروز، مردی، شما را ترک گفت که نه پیشینان، در علم و دانش از او پیشی گرفتند و نه آیندگان به علم و دانش او خواهند رسید. چه بسا رسول‌خداص علی  $\tau$  را برای جهاد، اعزام می‌کرد و برای او، لوای جنگ را می‌بست و علی  $\tau$  در حالی از جهاد باز می‌گشت که فتح و پیروزی، نصیبش شده بود. علی  $\tau$  هیچ درهم و دیناری از خود برجای نگذاشت مگر هفتصد درهم که آن را به منظور یک خدمتگزار برای خانواده اش نگه داشته بود».<sup>۳</sup>

#### واکنش معاویه $\tau$ نسبت به خبر شهادت علی $\tau$

۱- ر.ک: طبقات ابن سعد (39/3)؛ الأخبار الطوال، ص 215.

۲- تاریخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدين، ص 654.

۳- مسند احمد (167، 168/3) با سند صحیح.

زمانی که خبر شهادت علی مرتضیٰ<sup>ع</sup>، به معاویه<sup>ع</sup> رسید، شروع به گریستن نمود. همسرش به او گفت: «تو با علی جنگیدی و اینک به‌خاطر او می‌گریی؟!» فرمود: «وای بر تو! تو چه می‌دانی که مردم، چه فضیلت و فقه و دانشی را از دست داده‌اند».

هر مشکلی که برای معاویه<sup>ع</sup> پیش می‌آمد، آن را در قالب نامه‌ای با علی<sup>ع</sup> در میان می‌نهاد. زمانی که خبر شهادت علی<sup>ع</sup> به معاویه<sup>ع</sup> رسید، فرمود: «با مرگ پسر ابوطالب، فقه و دانش، از میان ما رفت». برادرش عتبه به او گفت: «مبادا مردم شام، این سخن را از تو بشنوند». فرمود: «از جلوی چشمانم برو».<sup>۱</sup>

خوبست شخصیت علی<sup>ع</sup> را از زبان ضرار صدائی بشناسیم؛ معاویه<sup>ع</sup> در دوران حکومتش، از ضرار صدائی درخواست کرد که اوصاف علی<sup>ع</sup> را برایش بیان نماید. ضرار گفت: «ای امیر مؤمنان! مرا معاف کن». اما معاویه<sup>ع</sup> پافشاری کرد تا اینکه ضرار گفت: باشد؛ حال که اصرار می‌کنید، می‌گویم. به‌خدا سوگند که علی<sup>ع</sup>، دورنگر و نیرومند بود؛ سخنان راست و درست، می‌گفت و به عدل و عدالت، حکم می‌نمود؛ علم و دانش، از وجودش تراوش می‌کرد و از او، حکمت و فرزاندگی می‌بارید؛ او از دنیا و دلبستگی‌های دنیوی، هراسان و گریزان بود و با شب و تاریکی‌های شب (و عبادت‌های شبانگاهی)، انس می‌گرفت. بسیار می‌گریست و پیوسته در تفکر و اندیشه بود؛ به لباسی ساده و غذایی نه چندان مرغوب، بسنده می‌کرد و در میان ما، همانند یکی از ما بود؛ هرگاه از او چیزی می‌پرسیدیم، پاسخمان را می‌داد و چون از او پیرامون موضوعی سؤال می‌کردیم، ما را از آن موضوع، باخبر می‌ساخت؛ به‌خدا سوگند که هرچند رابطه‌ی تنگاتنگ و نزدیکی با هم داشتیم، اما هیتش، ما را می‌گرفت و خیلی کم، در حضورش سخن می‌گفتیم؛ اهل دین را گرامی می‌داشت و بینوایان را به خود نزدیک می‌کرد و به آنان مهر می‌ورزید؛ هیچ توانمندی، فکر این را هم نمی‌کرد که در راستای هدفی باطل و ناروا، به علی<sup>ع</sup> چشم بدوزد و هیچ ناتوانی از عدل و داد او، ناامید نمی‌شد؛ یک‌بار که تاریکی شب، همه جا را گرفته بود و ستاره‌ای در آسمان دیده نمی‌شد، علی<sup>ع</sup> را دیدم که ریشش را گرفته، در محراب عبادت، همچون آدم مارگزیده‌ای به خود می‌پیچید و گریه‌ای همانند گریه‌ی غم‌زدگان، سر می‌داد و می‌گفت: «ای دنیا! به من، روی کرده‌ای و خودت را برایم آراسته‌ای؛ هی! هی! از من دور شو و کسی جز مرا فریب بده؛ من، تو را سه‌طلاقه کرده و از تو جدا شده‌ام و هیچ رجوعی، در کار

نیست؛ چراکه عمرت، کوتاه است و هیچ شرافت و ارزشی نداری. آه و افسوس که سفر طولانی و وحشتناکی در پیش است و زاد و توشه‌ی اندکی دارم». معاویه  $\tau$  گریست و فرمود: «خداوند متعال، ابوالحسن را بیمارزد؛ به خدا سوگند که او، همین گونه بود. ای ضرار! از بابت شهادت علی  $\tau$  چقدر، اندوهگینی؟» پاسخ داد: «به اندزه‌ی مادر غمگینی که فرزندش را در دامانش، ذبح کرده‌اند».<sup>۱</sup>

عمر بن عبدالعزیز رحمه الله می گوید: رسول خداص را در خواب دیدم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما کنارش نشسته بودند؛ سلام کردم و نشستم. در این اثنا علی و معاویه رضی الله عنهما را آوردند و وارد خانه‌ای کردند و در را بستند. دیری نپایید که علی  $\tau$ ، بیرون آمد و می گفت: سوگند به پروردگار کعبه که به نفع من، قضاوت شد.. پشت سر، معاویه  $\tau$ ، بیرون آمد و می گفت: سوگند به پروردگار کعبه که مورد بخشش قرار گرفتم.<sup>۲</sup>

ابن عساکر از ابوزرعه‌ی رازی روایت کرده که شخصی، به او گفت: «من، بغض معاویه را در دل دارم». پرسید: چرا؟ پاسخ داد: «زیرا با علی  $\tau$  جنگید». ابوزرعه به او فرمود: «وای بر تو! پروردگار معاویه، مهربان است و کسی که با معاویه  $\tau$ ، طرف می‌باشد، خیلی بزرگوار؛ پس چرا تو، خودت را در میان آن دو، وارد می‌کنی؟»<sup>۳</sup>

۱- نگا: الإستیعاب (1108/3).

۲- البدایة و النهایة (133/8).

۳- همان.

## فصل دوم

### خلافت حسن بن علیؑ

خلافت حسن بن علیؑ و مهمترین ویژگی‌هایش و پاره‌ای از مواضعش در زندگانی اجتماعی و برنامه‌ی اصلاحی وی که تاج وحدت و یکپارچگی را بر سر امت اسلامی نهاد.

این فصل شامل مباحث زیر می باشد:

مبحث اول: به خلافت رسیدن حسن بن علیؑ

مبحث دوم: مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسنؑ، و زندگانی اجتماعی وی

مبحث سوم: مهم ترین شخصیت‌های پیرامون حسن بن علیؑ

مبحث چهارم: صلح حسن بن علیؑ با معاویهؓ





## مبحث اول

### به خلافت رسیدن حسن بن علی<sup>۱</sup>

پس از آنکه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب<sup>۲</sup> در رمضان سال چهل هجری به دست یکی از خوارج به نام عبدالرحمن بن ملجم مرادی به شهادت رسید، با حسن بن علی<sup>۳</sup> بیعت شد. امیرالمؤمنین علی<sup>۴</sup>، هیچکس را به عنوان جانشین خود تعیین نکرد و خود مردم، فرزندش حسن<sup>۵</sup> را به عنوان خلیفه برگزیدند.

پس از آنکه علی<sup>۶</sup> به شهادت رسید، فرزندش حسن<sup>۷</sup> بر او نماز گزارد و چهار تکبیر گفت. علی<sup>۸</sup> در کوفه دفن گردید. نخستین کسی که با حسن<sup>۹</sup> بیعت کرد، قیس بن سعد<sup>۱۰</sup> بود. وی، به حسن<sup>۱۱</sup> گفت: دستت را دراز کن تا با تو بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و نیز جنگ با کسانی که حرمت شکنی کردند، بیعت نمایم. حسن<sup>۱۲</sup> فرمود: «بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش؛ چرا که این دو اساس، در بردارنده‌ی تمام شرایط است». بدین سان قیس<sup>۱۳</sup> با حسن<sup>۱۴</sup> بیعت کرد و سکوت نمود و پس از او، عموم مردم با حسن<sup>۱۵</sup> بیعت کردند.<sup>۱۶</sup> گفتنی است: حسن بن علی<sup>۱۷</sup> بدانگاه که اهل عراق، خواهان بیعت با او شدند، گفت: به شرط آنکه مطیع و فرمانبردار باشید؛ با هر کس که سازش نمودم، شما نیز سازش نمایید و با هر کس که جنگیدم، شما نیز بجنگید.<sup>۱۸</sup>

در روایت ابن سعد چنین آمده است: حسن بن علی<sup>۱۹</sup> پس از پدرش، از اهل عراق، دو بیعت و پیمان گرفت: یکی بیعت خلافت و امارت، و دیگری بیعت بر سر اینکه به هر کاری که او بکند، تن دهند و به تصمیم او راضی و خرسند شوند.<sup>۲۰</sup> از این روایات، چنین به نظر می‌رسد که حسن بن علی<sup>۲۱</sup> از همان آغاز خلافتش مقدمات صلح با معاویه<sup>۲۲</sup> را فراهم نمود؛ چنانچه بطور مفصل پیرامون این موضوع سخن خواهیم گفت. با بررسی چگونگی بیعت گرفتن حسن<sup>۲۳</sup> از مردم، به نکات ذیل پی می‌بریم:

اول: بطلان و نادرستی این پندار که حسن<sup>۲۴</sup> بنا به تصریح پدرش به خلافت رسیده است.

۱- طبقات (35/3-38)، به تحقیق: دکتر احسان عباس.

۲- تاریخ طبری (73/6).

۳- همان (77/6).

۴- طبقات (316/1) به تحقیق: دکتر محمد سلمی.

برخی، این قضیه را با تمام توان، رواج داده‌اند که علی بن ابی طالب<sup>ع</sup> به جانشینی فرزندش حسن<sup>ع</sup> تصریح نمود و او را آشکارا به عنوان جانشین خود برگزید.<sup>۱</sup> باید گفت: این، یکی از دروغهایی است که به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب<sup>ع</sup> نسبت داده شده و هیچ پایه و اساس درستی ندارد. برخی، بر این باورند که امامت، همچون نبوت است و امام از طریق نص و فرموده‌ی الهی و به زبان پیامبرص به مقام امامت می‌رسد؛ بدین سان امامت را همانند نبوت، یکی از الطاف الهی بر می‌شمارند و معتقدند که هیچ دورانی نباید، خالی از امامی باشد که از سوی خدا بدین منصب برگزیده شده است. همچنین اینها، بر این باورند که حق انتخاب و تعیین امام، با مردم نیست و هیچ امامی نمی‌تواند از سوی خود، امام پس از خود را انتخاب و تعیین نماید. آنان در این زمینه، روایات زیادی را ساخته و پرداخته و آن را به امامان نسبت داده‌اند؛ چنانچه این سخن را به امام محمد باقر رحمه‌الله نسبت داده‌اند که: شما می‌پندارید این امر (تعیین امام) با ماست و ما، آن را به هر کس که خواسته باشیم، واگذار می‌کنیم! نه به خدا قسم که چنین نیست؛ بلکه این امر، از سوی رسول خداص به افراد مشخصی داده شده که به ترتیب، می‌آیند تا اینکه این امر، به صاحب آن برسد.<sup>۲</sup>

آنان، معتقدند که پیامبرص امامان پس از خود را با ذکر نام آنها، معین نموده است. بر این اساس بر این باورند که امامان، دوازده نفرند، نه کمتر و نه بیشتر:

- 1- علی بن ابی طالب<sup>ع</sup> ملقب به مرتضی، در گذشته‌ی سال 40 هجری.
- 2- حسن بن علی<sup>ع</sup>، در گذشته‌ی سال 50 هجری.
- 3- سید الشهداء حسین بن علی<sup>ع</sup>، در گذشته‌ی سال 61 هجری.
- 4- زین العابدین، علی بن حسین، در گذشته‌ی سال 95 هجری.
- 5- محمد بن علی باقر، در گذشته‌ی سال 114 هجری.
- 6- جعفر بن محمد (امام صادق)، در گذشته‌ی سال 148 هجری.
- 7- امام کاظم، موسی بن جعفر در گذشته‌ی سال 183 هجری.
- 8- علی بن موسی الرضا، در گذشته‌ی سال 203 هجری.
- 9- محمد بن علی (جواد)، در گذشته‌ی سال 220 هجری.

۱- فرق الشیعة، نوشته‌ی نوبختی، ص 34.

۲- الإمامة و النص، نوشته‌ی فیصل نور، ص 8.

10- علی بن محمد (هادی)، در گذشته‌ی سال 254 هجری.

11- حسن بن علی عسکری، در گذشته‌ی سال 260 هجری.

12- محمد بن حسن مهدی، در گذشته‌ی سال 256 هجری.

نخستین کسی که عقیده‌ی وصیت و امامت را بنا نهاد، ابن سبأ بود؛ وی، این عقیده را بدین سان پایه‌گذاری کرد که امر امامت، به علی بن ابی‌طالب  $\tau$  می‌رسید و به او منتهی می‌گردید؛ یعنی به نام سایر ائمه در دیدگاه خودساخته‌ی ابن سبأ تصریح نشده بود، ولی کسانی که پس از ابن سبأ آمدند، دامنه‌ی وصیت و حق امامت را در تعدادی از فرزندان علی  $\tau$  گسترش دادند. از آنجا که ائمه و جد بزرگوارشان علی  $\tau$  سرسختانه در برابر این پندار ایستادند، بانیان این عقیده، دروغی دیگر به نام تقیه را بنا نهادند تا اندیشه‌هایشان را بدور از سرسختی و یا اثرپذیری از مواضع روشن و شفاف اهل بیت، گسترش دهند. خلاصه اینکه یکی از مهم‌ترین و بارزترین مسایل خودساخته‌ی عده‌ای، این بود که عقیده‌ی وصیت را بنا نهادند. عقیده‌ی وصیت، بدین معناست که رسول‌خداص وصیت نمود که بلافاصله پس از وفاتش، علی  $\tau$  زمام امور را بدست گیرد. بنا بر این عقیده، کسانی که پس از پیامبرص به خلافت رسیدند، این حق را از علی  $\tau$  غصب کردند. در اصول کافی، روایتی بدین مضمون آمده است: هر کس، بمیرد و امام خویش را نشناسد، بر مرگ جاهلی مرده است. گفتنی است: با بررسی دوران خلفای راشدین، بدین نتیجه می‌رسیم که در زمان خلافت ابوبکر  $\tau$  و همچنین در دوران خلافت عمر  $\tau$  هیچ اثری از این عقیده (عقیده‌ی وصایت علی  $\tau$ ) وجود نداشته است؛ بلکه سرآغاز پیدایش این پندار، در اواخر خلافت عثمان  $\tau$  یعنی در دوران بروز فتنه می‌باشد. پس از اینکه این سخن، به گوش صحابه  $\text{ؓ}$  رسید، آنان، آن را رد کردند و دروغ بودن این سخن را برملا ساختند؛ چنانچه علی بن ابی‌طالب و ام المؤمنین عایشه رضی الله عنهما، در رأس آن دسته از صحابه قرار داشتند که به رد و تکذیب این عقیده پرداختند؛ بدین سان مشاهده می‌کنیم که از آن پس، یعنی در زمان خلافت علی  $\tau$  این عقیده، سازماندهی بیشتری یافت و بیش از پیش به سوی آن فرا خوانده شد.

البته برخی از علمای این فرقه از جمله نوبختی و کشی، بدین نکته تصریح نموده‌اند که عقیده‌ی وصیت، یکی از مسایل خودساخته‌ی عبدالله بن سبأ می‌باشد؛ چنانچه بنده در تحلیل وقایع زندگانی علی بن ابی‌طالب  $\tau$  به تفصیل در این باره سخن گفته‌ام. دلایل زیادی وجود دارد که بطلان و نادرستی این پندار را روشن می‌سازد؛ از آن جمله می‌توان به روایات

صحیحی اشاره کرد که در این زمینه از تعدادی از اصحاب ۱۲ و در رأس آنان علی ع نقل شده است:

1- باری در حضور عایشه رضی الله عنها گفته شد که رسول خدا ص در مورد جانشینی علی ع وصیت نموده است. عایشه رضی الله عنها فرمود: چه کسی، چنین گفته است؟ من، پیامبر ص را (در واپسین لحظات حیاتش) دیدم و او را به سینه ام تکیه داده بودم. آن حضرت ص تشنه آب در خواست کرد؛ آنگاه (پیکر و گردن آن حضرت) کج شد و در گذشت؛ پس چگونه من در آن هنگام ندیدم که رسول خدا ص برای علی ع وصیتی بکند؟<sup>۱</sup> بدین سان عایشه رضی الله عنها تصریح نمود که رسول خدا ص هیچ وصیتی در مورد جانشینی علی ع نفرمود و این، یکی از مهمترین دلایلی است که نشان می دهد هیچ وصیتی از جانب رسول خدا ص در مورد خلافت علی ع صورت نگرفته است. چرا که پیامبر ص در دامان عایشه رضی الله عنها وفات نمود و اگر چنین وصیتی می نمود، عایشه ی صدیقه رضی الله عنها نسبت به این مسأله از همه آگاه تر بود.<sup>۲</sup>

2- عبدالله بن عباس ع می گوید: علی بن ابی طالب ع در بیماری وفات رسول خدا ص از خانه ی آن حضرت ص بیرون آمد. مردم پرسیدند: ای ابوالحسن! حال رسول خدا ص چگونه است؟ گفت: الحمد لله؛ خوب شده است. سپس عباس بن عبدالمطلب ع دستش را گرفت و گفت: به خدا سوگند، پس از سه روز، تو بنده ی عصا خواهی شد. (یعنی رسول خدا ص وفات می کند و تو، زیر دست دیگران می گردی.) به خدا قسم، من، می دانم که رسول الله ص در اثر این بیماری وفات خواهد کرد. زیرا من، چهره های بنی عبدالمطلب را هنگام مرگ می شناسم. بیا با هم نزد رسول خدا ص برویم تا از او بپرسیم که خلافت، به چه کسی می رسد؟ اگر خلافت، به ما می رسد، بدانیم؛ و اگر به غیر ما هم می رسد، بدانیم که در این صورت برای ما وصیت نماید. علی ع گفت: به خدا سوگند اگر از رسول خدا ص چنین درخواستی بکنیم و ما را از آن باز بدارد، پس از او مردم، هرگز خلافت را به ما نخواهند داد. به خدا قسم که من از رسول خدا ص چنین درخواستی نخواهم کرد.<sup>۳</sup>

۱- صحیح بخاری، شماره ی 2741، کتاب الوصایا.

۲- بذل المجهود فی إثبات مشابهة الرافضة لليهود (190/1).

۳- بخاری، کتاب المغازی، حدیث شماره ی 4447.

علیؑ بدین سان گواهی داد که صحابه ۱۲ شدیداً پایبند اوامر و وصایای رسول اکرم ص بودند و اگر رسول الله ص وصیتی می نمود، هیچ یک از آنان، نسبت به انجام وصیت آن حضرت ص کوتاهی نمی کرد و از همین رو انصار ۱۲ نیز در سقیفه بنی ساعده، آزادانه و باشجاعت، اظهار نظر نمی کردند و پیشنهاد نمی دادند که یک امیر، از ما تعیین شود و یک امیر نیز از مهاجران؛<sup>۱</sup> بلکه بی چون و چرا با وصی رسول خدا ص بیعت می نمودند و یا حداقل برخی از آنها، وصیت رسول اکرم ص را به یکدیگر یادآوری می کردند. همچنین اگر رسول خدا ص در مورد خلافت علیؑ وصیتی نموده بود، حتماً علیؑ به عباسؑ این نکته را یادآوری می نمود که چگونه از رسول خدا ص درخواست خلافت نمایم، حال آنکه آن حضرت ص در مورد خلافت من، وصیت نموده است؟! به هر حال رسول اکرم ص همان روز درگذشت و هیچ دلیلی وجود ندارد که بر این ادعای بی اساس، صحه بگذارد؛ بلکه تمام روایاتی که در زمینه وصیت پیامبر ص درباره خلافت علیؑ نقل شده، بی اساس می باشد. زیرا این سخن صریح علیؑ، ادعای مزبور را رد می کند و تمام روایات نقل شده در این مورد، یا از اساس، دال بر خلافت نیست و یا موضوع و ساختگی است.<sup>۲</sup>

۳- از علیؑ سؤال شد: آیا رسول خدا ص چیزی را به شما اختصاص داد؟ علیؑ گفت: «رسول اکرم ص هر آنچه که به ما داد، آن را به عموم مردم نیز عنایت نمود، جز آنچه در غلاف شمشیرم هست». و آنگاه نوشته ای از نیام شمشیرش درآورد که در آن آمده بود: (لَعْنُ اللَّهِ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَ لَعْنُ اللَّهِ مَنْ سَرَقَ مَنَارَ الْأَرْضِ وَ لَعْنُ اللَّهِ مَنْ لَعَنَ وَالِدَهُ وَ لَعْنُ اللَّهِ مَنْ آوَى مُحَدَّثًا)<sup>۳</sup> یعنی: «لعنت خدا بر کسی که به نام غیر خدا (حیوانی را) ذبح نماید؛ و لعنت خدا بر کسی که علایم و حدود اراضی را بدزدد و لعنت خدا بر کسی که پدرش را نفرین نماید و لعنت خدا بر کسی که مفسدی را پناه دهد».

ابن کثیر رحمه الله می گوید: این حدیث که در صحیحین و سایر کتاب های حدیث آمده، در رد پندار کسانی است که گمان می کنند رسول خدا ص در مورد خلافت علیؑ وصیت نموده است. اگر این پندار یا ادعا، درست بود، هیچ یک از صحابه ۱۲، آن را رد نمی کرد؛ چرا که اصحاب ۱۲ هم در حیات رسول اکرم ص و هم پس از وفات آن حضرت ص به شدت

۱- نگا: صحیح بخاری، حدیث شماره ۶۸۳۰

۲- الإمامة و الرد علی الرافضة، تحقیق: علی ناصر فقیهی، ص ۲۳۸

۳- صحیح مسلم، شماره ۱۹۷۸.

فرمانبردار دستورات خدا و رسولش بودند و امکان نداشت که با وجود آن همه پابندی به دستورات خدا و پیامبر، کسی دیگر را بر خلاف حکم رسول خداص به خلافت برگزینند. کسی که صحابه را به عدم اجرای دستور پیامبرص متهم می نماید، در واقع همه ی آنان را به فسق و فجور و مخالفت با حکم رسول الله ص متهم می سازد. حال آنکه خدای متعال در قرآن کریم از صحابه ۱۱/ تعریف و قدردانی نموده است. از این رو کسی که چنین اتهامی را به صحابه ۱۱/ نسبت دهد، در حقیقت از کمند اسلام بریده و به اجماع امامان بزرگوار کافر شده است.<sup>۱</sup>

نووی رحمه الله می گوید: این حدیث، پندار مدعیان محبت علی ع مبنی بر انتصاب وی به خلافت و نیز سایر ادعاهای بی اساس آنان را رد می کند.<sup>۲</sup>

4- عمرو بن سفیان می گوید: علی ع پس از پیروزی در جنگ جمل گفت: ای مردم! رسول خداص در مورد این امارت، حکم خاصی برای ما ابلاغ نکرد تا اینکه ما، بدین نتیجه رسیدیم که ابوبکر ع را به خلافت برگزینیم...<sup>۳</sup>

5- ابوبکر بیهقی با سندش از شقیق بن ابی سلمه نقل می کند که به علی بن ابی طالب ع گفته شد: آیا کسی را به عنوان خلیفه، برای ما تعیین نمی کنی؟ گفت: رسول خداص کسی را به عنوان خلیفه تعیین نکرد و من، این کار را بکنم؟! اگر خداوند، برای مردم اراده ی خیر کرده باشد، پس از من، آنان را بر سر خلافت بهتریشان گرد می آورد؛ همچنانکه پس از وفات پیامبرش، آنان را پیرامون بهتریشان گرد آورد.<sup>۴</sup>

این، دلیل روشنی است که نشان می دهد ادعای انتصاب علی ع به خلافت بر اساس نص، یکی از ادعاهای بی اساس اهل بدعت می باشد که باعث شعله ور شدن آتش کینه نسبت به اصحاب رسول الله ص گشته که علی و سایر اهل بیت نیز جزو آنان هستند. آری! عده ای با ادعای محبت علی ع و اهل بیت، بر دشمنی و دسیسه ی درونی خود بر ضد اسلام و مسلمانان پوشش می نهند.<sup>۵</sup>

۱- البدایة و النهایة (221/5)

۲- شرح صحیح مسلم (151/13)

۳- الاعتقاد، ص 184؛ بیهقی در دلائل النبوة، سندش را حسن دانسته است.

۴- الاعتقاد، ص 184 با سند جید.

۵- عقیده أهل السنة فی الصحابة (620/2).

بر اساس نصوصی که بیان شد، با وضوح تمام، بی‌اساس بودن ادعای اهل بدعت مبنی بر وصیت رسول خداص در مورد خلافت علی<sup>ع</sup> هویدا می‌گردد و روشن و واضح می‌شود که عبدالله بن سبأ، نخستین کسی است که این ادعا را مطرح نموده و سپس سندها و متونی، ایجاد شده که با نسبت دادن این دروغ به رسول خداص، صحابه را به سبب مخالفت با این دروغ بزرگ، هدف قرار داده است. ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: در هیچ‌یک از کتاب‌های مورد اعتماد اهل حدیث، هیچ نصی دال بر انتصاب علی<sup>ع</sup> به خلافت نیامده و همه‌ی اهل حدیث و محدثان، بر بی‌اساس بودن این ادعا، اجماع نموده‌اند. ابومحمد بن حزم رحمه الله می‌گوید: نزد هیچکس، روایتی دال بر نص مورد ادعا نیافته‌ایم و در این زمینه تنها به روایتی از شخصی ناشناخته با کنیه‌ی ابوالحرء دست یافته‌ایم که نمی‌دانیم کیست؟<sup>۱</sup> ابن تیمیه رحمه الله در جایی دیگر می‌گوید: ادعای برخی مبنی بر وجود نص در مورد خلافت علی<sup>ع</sup>، از آن دست مواردی است که هیچ‌یک از علمای گذشته و حال، در اقوال رسول الله ص نیافته است؛ از این رو علمای حدیث و کارشناسان این علم، ادعای مزبور و امثالش را کذب محض می‌دانند.<sup>۲</sup>

با گذشت زمان، عده‌ای از غلات و مدعیان محبت علی<sup>ع</sup>، نظریه‌ی ابن سبأ درباره‌ی امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup> را زنده کردند و آن را بسط و گسترش دادند تا از طریق برانگیختن احساسات و عواطف مردم و رهیابی و نفوذ به قلوب آنان، در سایه‌ی این پوشش، به اهداف شومشان بر ضد حکومت اسلامی دست یابند و بدین سان، مسأله‌ی امامت را در تعداد مشخصی از اهل بیت منحصر نمودند؛ نخستین کسی که این دیدگاه را رواج داد، شیطان الطاق بود که هواداران این نظریه، او را مؤمن الطاق نامیده‌اند.<sup>۳</sup> زمانی که زید بن علی رحمه الله از پیدایش این دیدگاه توسط شیطان الطاق اطلاع یافت، به او گفت: به من خبر رسیده که تو، ادعا می‌کنی در خاندان پیامبرص امامی است که اطاعت از او واجب می‌باشد؟ شیطان الطاق گفت: آری؛ پدرت علی بن حسین، یکی از آنهاست. زید رحمه الله گفت: چطور امکان دارد، حال آنکه هرگاه پدرم، می‌خواست لقمه‌ی داغی را به من بدهد، ابتدا آن را سرد می‌کرد و سپس آن را در دهانم می‌گذاشت؟ بنابراین مگر ممکن است که از بابت

۱- المنهاج (362/8)؛ الفصل (161/4).

۲- المنهاج (50/7).

۳- نگا: أصول الإمامة (800/2).



لقمه‌ی داغی برایم دلسوزی نماید، اما درباره‌ی آتش جهنم نسبت به من دلسوزی نکرده و مرا از وجود این امام، آگاه ننموده باشد؟! شیطان الطاق گفت: این را به او گفتم؛ اما او، از آن جهت که مبادا تو کفر بورزی و نتواند در حق تو شفاعت نماید، گفتن این موضوع را به تو ناخوشایند دانست.<sup>۱</sup>

این داستان، در معتبرترین کتاب‌هایشان آمده و بیانگر این نکته است که این دیدگاه، آنچنان سری و محرمانه بوده که بر امامی همچون زید مخفی مانده است! محب‌الدین خطیب، بیان نموده که شیطان الطاق، نخستین کسی است که این پندار را بنا نهاد و امامت و قانون‌گذاری را منحصر در چند نفر دانست و مدعی عصمت برای افراد مشخصی از اهل بیت گردید.<sup>۲</sup>

در این راستا شخص دیگری به نام هشام بن حکم (متوفای ۱۷۹ هجری) با شیطان الطاق مشارکت نمود.<sup>۳</sup> چنین به نظر می‌رسد که عقیده‌ی انحصار امامت در افراد مشخصی، نخست در کوفه توسط پیروان هشام و شیطان الطاق، رواج یافته است.<sup>۴</sup> آری! ریشه‌ی این اندیشه را باید در قرن دوم هجری، به‌وسیله‌ی مدعیان پیروی از اهل بیت جستجو کرد که از آن جمله می‌توان شیطان الطاق و هشام بن حکم را نام برد.<sup>۵</sup> البته جریان‌ها، فرقه‌ها و گرایش‌های مختلفی در زمینه‌ی تعیین تعداد امامان به وجود آمده است. چنانچه در مختصر التحفة آمده است: بدان که امامیه، قایل به تعداد معینی از ائمه هستند؛ البته در مورد تعداد امامان با هم اختلاف دارند. بعضی، به پنج امام؛ برخی، به شش امام و عده‌ای نیز به هشت امام اعتقاد دارند. همین‌طور بعضی، به دوازده امام و برخی هم به سیزده امام معتقدند.<sup>۶</sup>

جای بسی شگفت و تعجب است که معتقدان به امامت، به دسته‌ها و فرقه‌های مختلفی تقسیم شده و هر یک از این فرقه‌ها، برای تأیید دیدگاه خود درباره‌ی امام مورد نظرشان، روایاتی متناقض با روایات سایر فرقه‌های امامیه، نقل می‌کنند و آنها را به علی<sup>ع</sup> نیز نسبت

۱- الرجال از کشی، ص ۱۸۶.

۲- مجله‌ی الفتح، ص ۵، شماره‌ی ۸۶۲، سال ۱۳۶۷ ه.ق.

۳- أصول الإمامية (۸۰۳/۲).

۴- أصول الإمامية (۸۰۵/۲)؛ بحار التوار (۲۵۹/۱).

۵- أصول الإمامية (۸۰۶/۲).

۶- مختصر التحفة، ص ۱۹۳.

می دهند! در کتاب های اهل بدعت، چنین تناقضاتی، به کثرت روایت شده که از آن جمله می توان به کتاب های اسماعیلیان همچون نوشته های ناشئ اکبر پیرامون مسایل امامت یا الزینة از ابوحاتم رازی اشاره نمود و یا المقالات و الفرق از اشعری قمی و فرق الشيعة اثر نوبختی را نام برد. ناگفته پیداست که مسأله ای امامت، از دیدگاه اینها، مسأله ای فرعی و غیراصولی نیست که اختلاف نظر درباره ی آن، امری عادی باشد؛ بلکه امامت، از دیدگاه آنان، اساس دین و اصلی مهم در شریعت است. از این رو معتقدند که هر کس، به امامشان ایمان نیاورد، بی دین است و به همین خاطر نیز، برخی از آنان، برخی دیگر را تکفیر و نفرین می کنند.<sup>۱</sup>

دوازده امامی ها، قایل به انحصار امامت در دوازده تن هستند. گفتنی است: هیچ یک از بنی هاشم در زمان پیامبر ص و پس از آن، یعنی در دوران ابوبکر، عثمان و علی علیه السلام قایل به امامت دوازده تن نبوده است.<sup>۲</sup> بلکه این پندار، پس از وفات حسن عسکری رحمه الله پدید آمد. منحصر دانستن امامت در تعداد مشخصی از افراد، عقیده ای باطل و بی اساس می باشد که امیرالمؤمنین علی و نوادگانش، از آن بری بوده اند. چنانچه در نهج البلاغه، خطبه ای از علی علیه السلام آمده که ایشان پس از شهادت عثمان رضی الله عنه و پس از آن که مردم، برای بیعت به حضورش رفتند، فرمود: (دعونی و التمسوا غیری، فإنا مستقبلون أمرا له وجوه وألوان، لا تقوم له القلوب و لا تثبت علیه العقول... و إن ترکتمونی فأنا كأحدکم و لعلی أسمعکم و أطوعکم لمن ولیتموه أمرکم و أنا لکم وزیرا خیر لکم منی أمیرا)<sup>۳</sup> یعنی: «مرا واگذارید و در جستجوی کس دیگری برآید؛ ما، با چنان امری روبرو شده ایم که فتنه گر و چندچهره است؛ امری که دل ها و عقل ها، بر آن پایدار و استوار نمی ماند.» تا آن جا که فرمود: «اگر مرا واگذارید، همانند یکی از شما خواهم بود و شاید از شما، نسبت به کسی که او را کارگزارتان می نمایید، مطیع تر و حرف شنوتر باشم. اگر من، وزیر و مشاورتان باشم، برای شما بهتر از این است که امیر و کاردارتان باشم.»

بنابراین جای بسی شگفت و تعجب است که علی علیه السلام چگونه امامتی را که بنا بر اعتقاد امامیه، نصی الهی درباره ی خودش و یازده فرزند پس از او بود، نپذیرفت؟ چنانچه کلینی،

۱- أصول الإمامية (807/2).

۲- منهاج السنة (11/2).

۳- نهج البلاغة، خطبه ی 92، ص 179، 178 شرح محمد عبده، انتشارات دار الأندلس.

در اصول کافی آورده است: «ابوعبدالله<sup>ع</sup> گفته است: (إن الإمامة عهد من الله<sup>Y</sup> معهود لرجال مسلمين ليس للإمام أن يزويها عن الذي يكون بعده)<sup>۱</sup> یعنی: «امامت، پیمانی از سوی خدا برای مردان برگزیده‌ای است. برای امام روا نیست که امام پس از خود را از این حق، باز بدارد»

اینک این پرسش مطرح می‌شود که چگونه امکان دارد، علی<sup>ع</sup> به عنوان امام، بگوید: مرا رها کنید و در پی کس دیگری برآیید؟! آن‌چه از فرموده‌ی علی<sup>ع</sup>، در این خطبه برمی‌آید، این است که ایشان، خلافت را برای کسی غیر از خود نیز روا می‌دانسته است؛ از این رو بدین نکته تصریح کرده است که: «اگر در مقام شهروندی و در خدمت خلیفه و کاردار مسلمانان باشم، بهتر از آن است که امام و امیر شوم».

در نهج البلاغه سخنی واضح و صریح از علی<sup>ع</sup> نقل شده که فرموده است: (إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان علي ما بايعوهم عليه؛ فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد وإنما الشورى للمهاجرين والأنصار؛ فإن اجتمعوا علي رجل و سموه إماماً كان ذلك لله رضي فإن خرج منهم خارج بطعن أو بدعة ردوه إلي ماخرج منه فإن أبي قاتلوه علي اتباعه غير سبيل المؤمنين و ولاه الله ما تولى)<sup>۲</sup> یعنی: «همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت نمودند و بیعتشان با من، به همان شکل و بر اساس همان پیمان می‌باشد؛ از این رو آن کس که در بیعت حضور داشت، نمی‌بایست خلیفه‌ی دیگری برگزیند و آن کس که در بیعت حضور نداشت نیز نمی‌بایست از پذیرش بیعت، سر باز زند و اصلاً شورای مسلمانان - در تعیین خلیفه و اداره‌ی امور- از آن مهاجران و انصار است؛ بنابراین اگر شورای مسلمانان، بر خلافت کسی گرد آمدند و او را کاردارشان خواندند، خشنودی خدا هم در آن است و چنانچه کسی با خرده‌گیری و یا نوآوری و بدعت، از پیمان خلیفه درآید، مسلمانان، او را به آنچه که از آن برون رفته، باز می‌گردانند و اگر از بازگشت به پیمان، سر باز زند، با او می‌جنگند؛ چرا که او، راه غیر مؤمنان را پیموده و خدا نیز او را به همان سو می‌کشاند که در پیش گرفته است».

مواردی که از این عبارت علی مرتضی<sup>ع</sup>، روشن می‌شود، عبارتست از:

۱- اصول کافی، از محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲- نهج البلاغه، شرح محمد عبده، نامه‌ی ۶

- 1- مشروعیت خلافت ابوبکر، عمر و عثمان ۷ از دیدگاه علی ع.
- 2- همسانی و همانندی در چگونگی به خلافت رسیدن علی و کیفیت به خلافت رسیدن خلفای پیشین. از این رو اگر سقیفه بنی ساعده، به خلافت رسیدن عمر و شورای عمر برای تعیین خلیفه، دسیسه‌ای برای تحقق اهداف عده‌ای زورطلب، قلمداد گردد، در مورد خلافت علی مرتضی که هم‌سان پیشینیان به خلافت رسید، چه تعبیری وجود خواهد داشت؟ اصلاً چه کسی می‌تواند این جرأت را به خود بدهد که به خلافت رسیدن علی مرتضی را تداوم توطئه‌ی سقیفه بداند؟ (نعوذ بالله)<sup>۱</sup>
- 3- تنها شورای اسلامی مورد قبول از نگاه علی ع در آن روزگار، شورای مهاجران و انصار بوده است؛ بنابراین بسط این نکته، به بیان نقش و جایگاه خبرگان و سرامدان دینی در تعیین حاکم اسلامی می‌انجامد.

مسأله‌ی انتصاب علی ع به امامت و یا بیان نص در این زمینه، به هیچ عنوان به ثبوت نرسیده و منحصر دانستن حق امامت برای تعداد مشخصی، بر اساس کتاب و سنت، مردود و غیرقابل پذیرش می‌باشد. چنانچه چنین دیدگاهی از نظر عقل و منطق واقع‌گرا نیز قابل قبول نیست. چراکه پس از پایان دوره‌ی امامت آخرین امام، سرنوشت امت چه می‌شود و آیا باید بدون امام زندگی کنند؟ بدین سان بر اساس اعتقاد دوازده‌امامی‌ها، دوران امامت ائمه، بیش از دو و نیم قرن طول نمی‌کشد و از آن زمان تا کنون، امت، در واقع بدون امام زیسته است! حال آنکه وجود امام در هر عصری، از اعتقادات و باورهای اساسی و ضروری امامیه به شمار می‌رود و این، تناقضی آشکار می‌باشد. از این رو مدافعان این دیدگاه، کوشیده‌اند تا عقیده‌ی انحصار امامت در امامان مشخصی را بسط داده و مسأله‌ی نیابت مجتهد از امام را مطرح نمایند. در مورد حدود نیابت نیز به اتفاق نظر نرسیده و بدین سان اقوال و دیدگاه‌های مربوط به این مسأله، متفاوت و بلکه متعارض گردیده است. چنانچه در این عصر، به صورت عملی و بکلی، از این قاعده‌ی دینی خود، پا فراتر نهاده و انتخابات را روش تعیین رئیس حکومت قلمداد کرده و از انحصار عددی به انحصار نوعی روی آورده و ریاست کل حکومت را بر اساس ولایت فقیه بنا نهاده‌اند.<sup>۲</sup> این، در حالی است که ولی فقیه، معصوم نمی‌باشد و چنان

۱- شرح مطالب مربوط به نهج البلاغه، با اقتباس از کتاب مختصر و مفید (پژوهشی در نهج البلاغه) اثر شیخ صالح درویش و ترجمه‌ی بنده، بر نوشتار پیش روی شما افزوده شد. (مترجم)

۲- الحکومة الإسلامية، ص 248؛ اصول الامامیة (814/2).

نصی هم از دیدگاه آنان وجود ندارد که قایل به امامت غیر معصوم باشد. از این رو اصل امامت که بهانه‌ای برای در هم شکستن صفوف مسلمانان بوده، در عمل، توسط معتقدان به این اصل، رها شده و بدین سان، انسانی عادی هم می‌تواند به نام ولی فقیه، در رأس حکومت قرار بگیرد؛ هر چند از خاندان پیامبرص نباشد!

استاد احمد کاتب، تحول اندیشه‌ی سیاسی این فرقه را از شورا به ولایت فقیه مورد بررسی قرار داده و درباره‌ی امیرالمؤمنین حسن بن علی<sup>ع</sup> و شورا، سخن به میان آورده و روشن نموده که حسن بن علی<sup>ع</sup> در فراخوان مردم به بستن میثاق با خویش، به هیچ نصی از جد بزرگوارش رسول اکرم ص یا پدرش امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup> استناد نکرد و این، بیانگر اعتقاد حسن بن علی<sup>ع</sup> به شورا و حق امت در انتخاب حاکم می‌باشد؛ چنانچه این باور امام حسن<sup>ع</sup>، در آن زمان نمایان‌تر می‌گردد که وی، از مقام خود در عرصه‌ی خلافت چشم‌پوشی می‌کند و آن را به صورت مشروط بر اساس رعایت اصل شورا در ساختار حکومت اسلامی، به معاویه<sup>ع</sup> واگذار می‌نماید. بنابراین، اگر آن‌طور که برخی می‌پندارند، خلافت یا امامت، انتصابی و بر اساس نص الهی یا تعیین پیامبرص بود، در این صورت برای امام حسن<sup>ع</sup> به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی جایز نبود که دست از امامت بکشد و آن را به شخص دیگری واگذار کند؛ به عبارتی در این صورت برای حسن<sup>ع</sup> جایز نبود که با معاویه<sup>ع</sup> بیعت نماید و حتی یارانش را به بیعت با معاویه<sup>ع</sup> فرا بخواند و بدین سان، حق مسلم امام حسین<sup>ع</sup> را نادیده بگیرد. البته باید دانست که حسن<sup>ع</sup>، مرتکب هیچ کوتاهی و قصوری در این زمینه نگردید و راهی را پیمود که ضامن حق مسلمانان در عرصه‌ی انتخاب حاکمشان از طریق شورا و رعایت ساختار مشورتی بود. چنانچه امام حسین<sup>ع</sup> تا واپسین روز حیات معاویه<sup>ع</sup> به بیعت با وی پایبند ماند و درخواست کوفیان پس از وفات امیرالمؤمنین حسن<sup>ع</sup> را برای قیام بر ضد معاویه<sup>ع</sup> رد کرد. چرا که میان او و معاویه<sup>ع</sup>، پیمانی وجود داشت که نقض آن، برایش روا نبود. از این رو حسین<sup>ع</sup> تنها پس از آن قیام نمود که یزید، زمام امور را به دست گرفت. آن زمان بود که حسین<sup>ع</sup> به بیعت با یزید بن معاویه، تن نداد و در همین راه نیز در سال 61 هجری، در کربلا به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

۱- تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى إلى ولاية الفقيه، صص 17 و 18.

اول: نقدی بر نکات مورد استناد اهل بدعت در کتاب‌های اهل سنت پیرامون اعتقاد به دوازده امام

جابر بن سمره<sup>۱</sup> می‌گوید: رسول خدا ص فرمود: (يَكُونُ إِثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا) یعنی: «دوازده نفر به امامت (امارت) خواهند رسید». آن‌گاه رسول خدا ص سخنی گفت که من، آن را نشنیدم؛ پدرم می‌گوید: رسول خدا ص فرمود: «همگی آنان، از قریش هستند».<sup>۱</sup>

در روایت دیگری از مسلم رحمه الله آمده که جابر<sup>۲</sup> می‌گوید: از رسول خدا ص شنیدم که فرمود: (لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى إِثْنِي عَشْرَةَ خَلِيفَةٍ) یعنی: «اسلام، همچنان تا (روی کار آمدن) دوازده خلیفه، غالب و پابرجا خواهد بود». جابر<sup>۲</sup> می‌گوید: سپس رسول خدا ص سخنی گفت که من، آن را نفهمیدم؛ از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همگی آنان از قریش هستند».<sup>۲</sup> در روایت دیگری آمده که فرمود: (لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَنِيعًا إِلَى إِثْنِي عَشْرَ خَلِيفَةٍ)<sup>۳</sup> این حدیث نیز به معنای روایت پیشین می‌باشد. در روایت دیگری آمده است: (لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ إِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا)<sup>۴</sup> یعنی: «وضعیت مردم، همچنان رو به راه و سامان یافته است تا آن زمان که دوازده تن، زمام امورشان را به دست گیرند».

امام ابوداود رحمه الله از طریق اسود بن سعید از جابر<sup>۲</sup> روایتی همچون روایت پیشین نقل کرده و افزوده است: «زمانی که به منزلش بازگشت، قریشیان، نزدش رفتند و گفتند: پس از آن، چه می‌شود؟ فرمود: «هرج و مرج و نابسامانی، به وجود می‌آید».<sup>۵</sup>

دوازده امامی‌ها، با استناد به این روایات، در برابر اهل سنت موضع می‌گیرند؛ البته این امر، برآمده از ایمانشان به این نصوص نیست؛ بلکه ناشی از جبهه‌گیری در برابر اهل سنت بر اساس متون و نصوص دینی خودشان می‌باشد. اندکی تأمل در این روایات، نشان می‌دهد که دوازده فرد مذکور، به خلافت می‌رسند و اسلام، در دوران آنان در کمال عزت و سربلندی است و مردم، پیرامون یکایک آنها، متحد و یک‌پارچه می‌گردند و وضعیت مردم، در آن زمان روبه‌راه و سامان یافته می‌باشد. ناگفته پیداست که ویژگی‌های مذکور در هیچ‌یک از

۱- بخاری، کتاب الأحکام، باب الإستخلاف، (127/8).

۲- مسلم: کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش (1453/2).

۳- همان.

۴- مرجع پیشین

۵- سنن أبي داود (472/4)؛ فتح الباری (211/13).

امامان مورد ادعای امامیه، تحقق نیافته و هیچ کدامشان جز امیرالمؤمنین علی و حسن رضی الله عنهما به خلافت نرسیده و بنا به اعتقاد خودشان، وضعیت مسلمانان در دوران هیچ یک از دوازده امام مورد ادعای آنان، چندان سامانی نداشته؛ بلکه وضعیت امت، نابسامان و خراب بوده است. چنانچه ستمکاران و بلکه کافران، زمام امور مسلمانان را به دست داشته‌اند.<sup>۱</sup> و خود ائمه، در آن زمان درباره‌ی مسایل دینشان تقیه می کردند. همان‌طور که شیخ مفید، دوران امیرالمؤمنین علی ع را دوران تقیه دانسته و ادعا کرده که علی ع با آنکه کرسی خلافت را در دست داشت، همچنان تقیه می کرد<sup>۲</sup> و نمی توانست قرآن را ظاهر بگرداند و بر اساس تمام احکام اسلام، حکم براند. چنانچه شیخ جزایری، بدین نکته تصریح نموده<sup>۳</sup> و شیخشان، مرتضی، علاوه بر این گفته است: علی ع ناگزیر بود به خاطر دین، با صحابه کنار بیاید و بلکه با آنان، همکاری نماید.<sup>۴</sup> بدین سان واضح می گردد که حدیث، در یک سو قرار دارد و پندار اینها، در سویی دیگر. همچنان که حدیث مذکور، بیانگر حصر ائمه در تعداد مشخصی نمی باشد؛ بلکه در اصل خبر می دهد که اسلام، در دوران این دسته از حکام و خلفا، سربلند و سرفراز است. چنانچه عصر خلفای راشدین و بنی امیه، دوران عزت و سرفرازی اسلام بود.<sup>۵</sup> از این رو ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «اسلام و شرایع اسلامی، در دوران بنی امیه، بیش از ادوار بعدی، گسترش و غلبه یافت». وی، آنگاه به حدیث مذکور استناد کرده و گفته است: «این وضعیت، در دوران خلفای راشدین وجود داشت و پس از آن، مردم، پیرامون معاویه ع گرد آمدند و آنگاه یزید بن معاویه، و سپس عبدالملک و چهار فرزندش، به قدرت رسیدند و عمر بن عبدالعزیز نیز یکی از آنان بود. و پس از آن، نابسامانی و اختلالی به وجود آمد که تا کنون ادامه دارد». ابن تیمیه، سپس به شرح این خلل می پردازد و می گوید: «در حدیث آمده است که همگی این خلفا، از قریش هستند؛ و این، نشان می دهد که دوازده خلیفه، صرفاً علی و فرزندان او نیستند؛ اگر منظور، علی و فرزندان او بودند، حتماً ویژگی آنان را به

۱- منهاج السنة (210/4)؛ المنتقی، ص 533.

۲- أصول الإمامية (816/2)

۳- أصول الإمامية (816/2)

۴- همان.

۵- مرجع پیشین.

۶- منهاج السنة (206/4).

صورت مشخص، بیان می کرد. حال آنکه نگفت: همگی از فرزندان اسماعیلند و از عرب نمی باشند. همین طور در صورتی که این دوازده امام یا خلیفه، بطور مشخص از بنی هاشم یا از سلاله ی علی  $\tau$  بودند، حتماً بدین نکته تصریح می کرد؛ اما فرمود: (همگی آنان، از قریش هستند) و بلکه به قبیله ی خاصی اختصاص ندارند. چنانچه همانند خلفای راشدین، از تیره های مختلف قریش همچون بنی تیم، بنی عدی، بنی عبدشمس و بنی هاشم بودند.<sup>۱</sup> بدین ترتیب واضح گردید که تنها نکته ای که امامیه، می توانند از احادیث مذکور، برداشت کنند، تعداد حکام یا خلفایی است که آنان، از آن، به دوازده امام تعبیر نموده اند؛ حال آنکه عدد وارد شده در این روایات، نمی تواند دستاویز و دلیل محکمی در تأیید ادعای اهل بدعت باشد.<sup>۲</sup>

دوم: مدت خلافت امیرالمؤمنین حسن  $\tau$  و اعتقاد اهل سنت درباره ی خلافتش امیرالمؤمنین حسن بن علی  $\tau$  پس از شهادت پدرش و بعد از آنکه با او بیعت شد، به عنوان خلیفه ی مسلمانان، زمام امور را در حجاز، یمن، عراق و سایر بلاد اسلامی به مدت هفت ماه در دست گرفت. برخی، مدت خلافتش را هشت ماه و عده ای نیز شش ماه گفته اند. به راستی که دوران خلافت حسن بن علی  $\tau$ ، امتداد دوران خلافت راشدین بود؛ چراکه مدت خلافتش، مکمل مدت زمانی است که توسط رسول خداص از آن، به خلافت راشدین یاد شده است. چنانچه در حدیث پیامبر اکرم ص بدین نکته تصریح شده که مدت خلافت راشدین، سی سال می باشد و پس از آن، سلطنت و پادشاهی خواهد بود.<sup>۳</sup> امام ترمذی رحمه الله از سفینه غلام آزاد شده ی پیامبر اکرم ص روایت نموده که آن حضرت ص فرموده است: (الخلافة فی أمتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلک)<sup>۴</sup> یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می باشد».

ابن کثیر در شرح این حدیث می گوید: «سی سال، با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می گردد. حسن  $\tau$  در ربیع الاول سال 41 هجری خلافت را به معاویه  $\tau$  سپرد و

۱- منهاج السنة (211/4).

۲- أصول الإمامية (818/2)

۳- عقيدة أهل السنة و الجماعة فی الصحابة (743/2).

۴- تحفة الأحوذی (397-395/6)؛ حدیث، حسن است.



این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول خداص اتفاق افتاد. چرا که رسول خداص در ربیع الاول سال 11 هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت ص می‌باشد.<sup>۱</sup> از این رو حسن<sup>ع</sup> پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است.<sup>۲</sup>

امام احمد رحمه الله حدیث سفینه را با این الفاظ آورده است: (الخلافة ثلاثون عاماً ثم يكون بعد ذلك ملك)<sup>۳</sup> یعنی: «خلافت (پس از من) سی سال خواهد بود و پس از آن، سلطنت و پادشاهی می‌باشد». ابوداود رحمه الله چنین روایت کرده است: (خلافة النبوة ثلاثون سنة ثم يؤتى الله الملك من يشاء أو ملكه من يشاء)<sup>۴</sup> یعنی: «خلافت نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد». پس از رسول خداص تنها دوران خلافت خلفای اربعه و مدت زمان خلافت حسن<sup>ع</sup> در سی سال خلافت مورد اشاره می‌گنجد؛ از این رو تمام علما، در شرح این حدیث، بدین نکته تصریح کرده‌اند که چند ماهی که حسن بن علی<sup>ع</sup> پس از وفات پدرش بر مسند خلافت نشست، جزو خلافت مورد اشاره و بلکه تکمیل‌کننده‌ی سی سالی است که در حدیث بدان تصریح شده است. اینک سخن برخی از علما در این زمینه را نقل می‌کنیم:

1- ابوبکر بن العربی<sup>۵</sup> رحمه الله می‌گوید: فرموده‌ی رسول خداص در این حدیث، مصداق پیدا کرد و دوران خلافت خلفای اربعه و هشت ماه خلافت حسن بن علی<sup>ع</sup>، مطابق آنچه در حدیث آمده، بدون آنکه حتی یک روز هم کم یا زیاد باشد، سی سال طول کشید.<sup>۶</sup>

۱- البداية و النهاية (134/11)

۲- مآثر الإنافة (105/1)؛ مرویات خلافة معاوية، خالد الغيث، ص 155

۳- فضائل الصحابة (744/2) سند آن، حسن است.

۴- صحيح سنن أبي داود (799/3)؛ سنن أبي داود (515/2).

۵- ابن عربی، نام دوشخص نام‌دار در دو قطب مخالف است: یکی از آن‌ها، همین قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله، معروف به ابن العربی (با الف و لام) می‌باشد که در سال 543 هـ وفات نمود؛ وی، محدث و فقیهی نام‌دار است که شرحی بر صحیح ترمذی دارد و (العواصم من القواصم) و همچنین (قانون التأویل فی تفسیر القرآن)، از آثار اوست. شخص دیگری نیز به ابن عربی، معروف بوده است. وی، محیی‌الدین محمد بن علی معروف به ابن عربی صوفی (بدون الف و لام) است که در سال 638 هـ وفات کرده است. صوفیان، محیی‌الدین ابن عربی را با نام شیخ اکبر می‌شناسند. (مترجم).

۶- نکا: أحكام القرآن از ابن العربی (1720/4).

2- قاضی عیاض رحمه الله می گوید: در سی سال مذکور، تنها دوران خلافت خلفای اربعه و چند ماهی می گنجد که با حسن بن علی<sup>ع</sup> بیعت شد و منظور از آنچه که در حدیث آمده: (الخلافة ثلاثون سنة)، سی سال خلافت پس از وفات رسول خدا ص می باشد که در سایر احادیث، تفسیر و تبیین شده است. چنانچه در روایتی آمده است: (خلافة النبوة بعدی ثلاثون سنة ثم تكون ملكا)<sup>۱</sup>

3- ابن کثیر رحمه الله می گوید: دلیل اینکه حسن<sup>ع</sup> یکی از خلفای راشدین می باشد، حدیثی است که در مبحث معجزات و نشانه های نبوت رسول اکرم ص به نقل از سفینه غلام آ زادشده ی رسول خدا ص آورده ایم که آن حضرت ص فرموده است: (الخلافة بعدی ثلاثون سنة)<sup>۲</sup> یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». سی سال، با خلافت حسن بن علی<sup>ع</sup> تکمیل می شود.<sup>۳</sup>

4- ابن ابی العز حنفی رحمه الله در شرح العقيدة الطحاوية می گوید: خلافت ابوبکر صدیق<sup>ع</sup>، دو سال و چند ماه بود؛ خلافت عمر<sup>ع</sup> ده و نیم سال به طول انجامید و عثمان<sup>ع</sup>، دوازده سال خلافت کرد و خلافت علی<sup>ع</sup> چهار سال و نه ماه طول کشید و حسن<sup>ع</sup> شش ماه بر مسند خلافت نشست.<sup>۴</sup>

5- مناوی رحمه الله، حدیثی بدین مضمون از رسول خدا ص آورده است که: (إن ابني هذا سيد و لعل الله أن يصلح به بين فئتين من المسلمين)<sup>۵</sup> یعنی: «این فرزندم، سید و آقا ست و خداوند، او را سبب صلح و سازش دو گروه از مسلمانان قرار خواهد داد». مناوی رحمه الله پس از ذکر این حدیث می گوید: این رویداد، زمانی رخ داد که پس از شهادت علی<sup>ع</sup>، با حسن<sup>ع</sup> بیعت شد و حسن<sup>ع</sup>، بحق مدت شش ماه، خلیفه بود و این مدت، مکمل سی سال خلافتی است که پیامبر برگزیده ی خدا، از آن خبر داده و بیان نموده که پس از آن، سلطنت و پادشاهی خواهد بود.<sup>۶</sup>

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم (201/12).

۲- البدایة و النهایة (134/11)

۳- مرجع سابق.

۴- شرح الطحاوية، ص 55.

۵- بخاری (94/7).

۶- فیض القدیر (409/2)

6- ابن حجر هیتمی می گوید: حسن بن علی<sup>ع</sup> بنا بر فرموده‌ی صریح جد بزرگوارش، یکی از خلفای راشدین است؛ وی، پس از شهادت پدرش، با بیعت مردم کوفه، به مدت شش ماه و چند روز بر مسند خلافت نشست. او، خلیفه‌ی برحق و پیشوای عادل بود و در واقع، صداقت فرموده‌ی رسول اکرم<sup>ص</sup> را تحقق بخشید که فرموده است: (الخلافة بعدی ثلاثون سنة)<sup>۱</sup> یعنی: «خلافت پس از من، سی سال خواهد بود». آری! شش ماه خلافت حسن بن علی<sup>ع</sup>، مکمل سی سال خلافت راشدین می‌باشد.<sup>۲</sup>

اهل سنت، بر این باورند که حسن بن علی<sup>ع</sup>، خلیفه‌ی برحق بوده است که با خلافت او، سی سال مورد اشاره در مورد خلافت نبوت کامل می‌شود.<sup>۳</sup>

چهارم: سخنان نادرست و بی‌اساس منسوب به حسن بن علی<sup>ع</sup> پس از شهادت پدرش: این مبحث را از آن جهت در این کتاب گنجاندم که باطل را بشناسیم و از آن برحذر باشیم. چنانچه شاعر می‌گوید:

عرفت الشر لا للشر و لكن لتوقیه و من لا یعرف الشر من الخیر یقع فیه

برخی، خطبه‌ها و سخنانی را ساخته و پرداخته و آن را به دروغ به حسن بن علی رضی الله عنهما نسبت داده‌اند که اینک به نمونه‌ای چند از آن می‌پردازیم:

«ای مردم! کسی که مرا شناخته، می‌داند که من، کیستم و کسی که مرا نمی‌شناسد، بداند که من، حسن بن علی هستم؛ من، بشارت‌دهنده و فرزند بیم‌دهنده هستم؛ من، فرزند کسی هستم که به اذن و فرمان خداوند<sup>ی</sup> به سوی او فرا خواند و من، فرزند چراغ تابان هستم. من، جزو اهل بیت و خاندانی هستم که خداوند، پلیدی را از آنان دور کرده و آنها را پاک ساخته است؛ همان خاندانی که خداوند در کتابش، مودت و دوستی آنان را فرض گردانیده، آنجا که فرموده است:

﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾ (شوری: 23)

"هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی او می‌افزایم"

چنانچه منظور از انجام نیکی، محبت ما اهل بیت می‌باشد.<sup>۱</sup>

۱- الصواعق المحرقة علی أهل البدع و الزندقة (397/2)

۲- الصواعق المحرقة علی أهل البدع و الزندقة (397/2)

۳- عقيدة أهل السنة فی الصحابة (748/2).

دروغ دیگری هم بافته و آن را به ابوالاسود دؤلی<sup>۲</sup> رحمه الله نسبت داده‌اند؛ تا آنجا که گفته‌اند: «... آنگاه بقدری گریست که قفسه‌ی سینه‌اش تکان خورد و سپس گفت: در زمینه‌ی امامت پس از خویش، برای فرزند رسول الله ص یعنی پسرش که از سلاله‌ی پاک پیغمبر بود و در خلق و خوی و منش و رفتار (و در شکل و قیافه) به آن حضرت شباهت داشت، سفارش نمود. و من، امیدوارم که خداوند، رخنه‌ها و شکافها را به وسیله‌ی او پر نماید و نابسامانی‌ها را رفع کند و او را سبب گردهمایی و یکپارچگی جماعت گرداند و آتش فتنه را به وسیله‌ی او خاموش نماید. پس با او بیعت کنید تا به راه راست و درست، رهنمون گردید. آنگاه همه‌ی شیعیان، با او بیعت کردند و کسانی که دیدگاه عثمانیه و هواداران عثمان را داشتند، از بیعت با او سر باز زدند و به سوی معاویه شتافتند.<sup>۳</sup>

دروغ بافان، علاوه بر این، نامه‌های طولانی و مفصلی را ذکر نموده‌اند که به پندار آنان، حسن بن علی، این نامه‌ها را برای معاویه فرستاده تا او را به بیعت با خویش فرا بخواند و بر او اتمام حجت نماید و دلایل حقانیت خود را برایش بازگو کند. این، در حالی است که صحت نامه‌های مذکور، از لحاظ سند و متن، به ثبوت نرسیده و فقط در کتاب‌های اهل بدعت آمده که تهی از سندهای صحیحند و با رویکرد حسن بن علی<sup>۴</sup> در دوران خلافتش در تعارض قرار دارند.<sup>۴</sup>

گفتنی است: علمای اهل سنت، پیرامون منابع این گونه روایات، سخن گفته و به بیان بطلان و نادرستی آنها پرداخته و این حقیقت را روشن ساخته‌اند که این منابع، در زمینه‌ی عقاید و احکام و نیز چگونگی روابط اصحاب با یکدیگر، حجت نیستند. همچنین باید دانست که نصوص و متون مذکور، برگرفته از کتاب مقاتل الطالبیین و الأغانی اصفهانی و نیز کتاب نهج البلاغه هستند و علما، درباره‌ی اصفهانی و کتابش و همچنین در مورد نهج البلاغه سخنانی گفته‌اند که اینک به بیان آن، می‌پردازیم:

### اصفهانی، نویسنده‌ی کتاب الأغانی

۱- نگا: مقاتل الطالبیین از ابوالفرج اصفهانی، صص 51-52.

۲- ابوالاسود دؤلی، علامه‌ی فاضلی است که از بزرگان صحابه روایت نموده و نخستین کسی است که پیرامون علم نحو، سخن گفته است. وی، در سال 96 هجری درگذشت.

۳- نگا: کتاب الأغانی از ابوالفرج اصفهانی (121/1)

۴- الوثائق الساسیة و الإدارية العائدة للعصر الأموی، محمد ماهر حماده، صص 90-95.

کتاب الأغانی، اثر اصفهانی، کتابی ادبی، افسانه‌پرداز، غنایی و طنزپرداز و بی‌اساس است و اصلاً کتابی معتبر در زمینه‌ی علم، تاریخ و فقه نمی‌باشد؛ هرچند که نزد برخی از ادیبان و تاریخ‌نگاران، از نام و آوازه‌ای نسبی برخوردار شده است. علمای گذشته، درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی، سخنانی گفته‌اند؛ از جمله:

خطیب بغدادی رحمه‌الله می‌گوید: «ابوالفرج اصفهانی، دروغگوترین مردم بود؛ وی، نوشته‌های زیادی می‌خرید و سپس تمام روایاتش را از این نوشته‌ها درمی‌آورد».

ابن جوزی رحمه‌الله می‌گوید: «... نمی‌توان به روایت افرادی چون ابوالفرج اصفهانی اعتماد کرد؛ کتاب‌هایش بر این نکته (که شخص قابل اعتمادی نیست) صحنه می‌گذارند و بیانگر فسق و انحراف او هستند. چنانچه وی، باده‌نوشی را ناچیز می‌شمارد و گاهی به نقل این رویکرد از خودش می‌پردازد. هر کس، کتاب الأغانی را مورد بررسی قرار دهد، هر زشتی و منکری را در آن به‌وضوح می‌بیند».<sup>۱</sup>

ذهبی رحمه‌الله می‌گوید: «استادمان، تقی‌الدین احمد بن تیمیه را دیدم که او را ضعیف می‌دانست و او را در روایاتش متهم می‌نمود و به رد و انکار منقولات وی می‌پرداخت».<sup>۲</sup>

تعدادی از علمای معاصر نیز درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی، اظهار نظر کرده و سخنانی گفته‌اند؛ از جمله:

استاد شوقی ابوخلیل، ضمن ارزیابی منابع مورد استفاده‌ی فیلیپ حتی در کتابش به نام تاریخ عرب، می‌گوید: «فیلیپ حتی، به کتاب الأغانی اصفهانی، اعتماد نموده و این، در حالی است که کتاب اصفهانی، کتاب تاریخی معتبری نیست؛ بلکه کتابی ادبی می‌باشد و این، بدان معنا نیست که هر کتابی که ادبی و در موضوع ادبیات است، نمی‌تواند مرجع و مأخذ قرار بگیرد. بلکه می‌توان به هر کتاب ادبی‌ای که نویسنده‌اش، مورد اعتماد است و به حفظ امانت در نقل و روایت، شناخته شده، به عنوان یک منبع علمی و پژوهشی اعتماد نمود و آن را معتبر دانست. نویسنده‌ی کتاب الأغانی که فیلیپ حتی، از آن به عنوان یک منبع تاریخی معتبر، استفاده کرده، از لحاظ امانت ادبی و تاریخی، مورد اتهام است. چنانچه در میزان الاعتدال آمده است: اصفهانی، در کتاب الأغانی، مطالب بی‌اساس و شگفت‌انگیز را با

۱- المنتظم (40،41/7)

۲- میزان الاعتدال (123/3).

عباراتی همچون (حدّثنا) و (أخبرنا) آورده است. کسی که کتاب الأغانی را مطالعه نماید، چنین نتیجه‌گیری می‌نماید که زندگانی عباسیان، آکنده از لهو و لعب و باده‌نوشی و سرگرمی است؛ حال آنکه چنین رویکردی، با خود مؤلف و زندگانی و تصوراتش، هم‌خوانی دارد و بازنگری کتاب‌های صحیح و معتبر تاریخی، سیمای دیگری از چهره‌ی عباسیان را به تصویر می‌کشد که در آن، علم و جهاد و ادبیات، رونق وافر دارد. از این‌رو کتاب الأغانی، کتاب تاریخی معتبری نیست.<sup>۱</sup>

ابوعبیده مشهور بن آل‌سلمان می‌گوید: «ناگزیر باید این نکته‌ی مهم را که برخی از پژوهشگران، آن را دریافته‌اند، یادآوری کنم. منظورم، این موضوع است که ابوالفرج، اندیشه‌های منحرفانه‌ای داشته که تأثیر شایانی در تدوین کتاب الأغانی، نهاده و در این کتاب، نمایان گشته است. دکتر محمد احمد خلف‌الله در پایان کتابش (ابوالفرج اصفهانی) می‌نویسد: ما، بدین نتیجه رسیدیم که ابوالفرج، دارای اندیشه‌های منحرف و نادرستی بوده که باید ضمن ارزیابی نوشته‌ها و منقولاتش، از آن برحذر بود. چه بسا وی، شخصی فریبکار و گمراه‌کننده و نیز منحرف و غرض‌ورز بوده که از یک‌سو اغراض و خواسته‌های نادرست خویش را در لابلای مطالب و روایات گنجانده و از سوی دیگر، به کتمان حقایق پرداخته است.<sup>۲</sup>

شاید این پرسش مطرح شود که چرا این همه از کتاب الأغانی برحذر می‌داریم و پیرامون نویسنده‌اش به بیان این مطالب می‌پردازیم؟ پاسخ، این است که این کار، دلایل زیادی دارد؛ از جمله:

- 1- کتاب الأغانی، شهرت فراوانی یافته و از آوازه‌ی زیادی برخوردار شده است.
- 2- بسیاری از خودباختگان فکری و غرب‌زدگان، به این کتاب، اعتماد دارند و آن را معتبر می‌پندارند.
- 3- در این کتاب، مطالبی وجود دارد که در واقع، به نکوهش اسلام و سرزنش صحابه، خلفا و حکام شایسته و عادل می‌پردازد و به مقام شامخ آنان، بی‌احترامی می‌نماید.
- 4- بسیاری از معاصران، می‌کوشند تا نوشته‌های این کتاب را درست و صحیح جلوه دهند. چنانچه شفیق جبری، در کتابی که به تشویق طه حسین، در زمینه‌ی ارزیابی کتاب

۱- موضوعیة فیلیب حتی فی کتابه تاریخ العرب المطول، ص 187.

۲- ابوالفرج الإصفهانی، ص 235؛ کتب حذر منها العلماء (30/2)

الأغانی به نگارش در آورده، چنین رویکردی داشته است. خلاصه اینکه این کتاب، با وجود ارزش ادبی اش، از لحاظ میزان درستی مطالب و روایاتش، جای نقد و بررسی دارد و باید به دقت مورد ارزیابی قرار بگیرد.<sup>۱</sup>

استاد ولید اعظمی، در مقدمه‌ی کتابش (السيف الیمانی فی نحر الإصفهانی) می‌نویسد: «از این رو به بازنگری کتاب الأغانی پرداختم و به کتاب‌هایی که در زمینه‌ی رجال و راویان اخبار و روایات، به نگارش درآمده، مراجعه نمودم و بدین نتیجه رسیدم که اصفهانی، نویسنده‌ی مورد اعتمادی نیست و نزد علمای باریک‌بین علم رجال، معتبر و قابل اعتماد نمی‌باشد. بنده، دو سال کامل از عمرم را به بررسی نوشته‌ها و سخنان وی و نیز نقد و بررسی اخبار و روایاتش، پرداختم تا آنکه یکایک جملات و عباراتش را مورد نقد و پژوهش قرار دادم و آنها را دریافتم؛ چنانکه گویی نکات ریز و دور از نظر را از متونش همچون شپش از مو کشیدم و در این راستا به سان مجاهدان مرزبان، شکیبایی ورزیدم و بدین ترتیب آتش کینه و قوم‌گرایی را مشاهده نمودم که در وجودش، همانند آب داغ می‌جوشید. آنجا بود که پی بردم تیرهای زهر آلود دشمن، ما را هدف گرفته و از هر سو بر ما می‌بارد. لذا این سخن شاعر را زمزمه کردم که گفته است:

لو كان سهماً واحداً لا تقيته      و لكنك سهم و ثان و ثالث

یعنی: «اگر یک تیر بود، حتماً از آن پروا می‌کردم، ولی تیرهای متعددی است که یکی پس از دیگری می‌آید».

بنابراین آستین همت بالا زدم تا سخنان هزل و یاوه را از سخنان جدی، جدا نمایم و سم را از شهد تفکیک کنم.. بدین ترتیب به بررسی اوضاع کسانی مشغول شدم که اصفهانی، از آنان روایت نموده و پیرامون آنان در کتاب‌های نقد رجال، به کاوش و تحقیق پرداختم و دیدگاه‌هایی را که درباره‌ی آنها مطرح شده، مطالعه کردم. آنگاه بلا و مصیبت بزرگی دیدم که توسط آن دروغگویان متروک، شکل گرفته بود. سپس از آنها کناره گرفتم و در پی معرفی و شناساندن آنان برآمدم. وانگهی شروع به سرشماری و جمع‌بندی روایات اصفهانی از یکایک آن راویان نمودم؛ در نتیجه از اعتماد نابجای وی به آنان و نقل حکایات و روایات ایشان و نیز گرفتن مطالب از منابع آلوده‌ی آنان توسط اصفهانی، در هراس افتادم و ناگهان

۱- کتب حذر منها العلماء (30، 31/2)

احساس کردم که در وادی دور و وحشتناکی به سر می‌برم؛ گویا وارد غار تاریک و ترسناکی شده بودم. چطور ممکن است راویانی که در زمینه‌ی روایت احادیث نبوی، مرتکب دروغ می‌شوند، از دروغ‌گویی در پهنه‌ی اقوال و گزارش‌های سایر انسان‌ها، دست بکشند و مرتکب دروغ نشوند؟ بویژه آنکه دارای مرام‌ها و باورها و دسته‌بندی‌های مختلفی هستند که هر یک از این مسایل، می‌تواند مهار آنان را برای تحقق اهداف مرامی و طایفه‌ای به دست گیرد! هر چند کتاب الأغانی، کتابی ادبی، افسانه‌پرداز، غنایی و طنزپرداز و بی‌اساس است و اصلاً کتابی معتبر در زمینه‌ی علم، تاریخ و فقه نمی‌باشد، اما این، بدان معنا نیست که پیرامون دروغ‌ها، اراجیف و مطالب ناشایستی که در این کتاب آمده، سکوت نماییم. چرا که اصفهانی، در این کتاب، مطالب بسیاری درباره‌ی تفسیر، سیرت، فقه و ادبیات، جمع‌آوری نموده است.... در فصل دوم، مطالب و حکایاتی گنجانده‌ام که اصفهانی از خاندان نبوی روایت نموده و در واقع، با نقل این روایات بی‌اساس، به آنان اسائهی ادب نموده و سیرت آن بزرگواران را زیر سؤال برده و شیوه‌ی رفتاری آنها را زشت و کریه جلوه داده و به بیان مطالبی پرداخته که موافق اهداف و خواسته‌های شوم آل‌بویه است که به دروغ، مدعی محبت اهل بیت بودند. بنده، این حکایات را مورد بررسی قرار داده و به شرح هر یک از این اخبار و گزارش‌ها پرداخته‌ام.... این جانب، فصل چهارم را به اخبار و حکایات پراکنده‌ای اختصاص داده‌ام که اصفهانی، از طریق آنها بر عقاید و باورهای اسلامی خرده گرفته و به دین ناسزا گفته و جاهلیت را بر اسلام برتر دانسته و مسایلی از قبیل نماز و حج و ایمان به رستاخیز را سبک و ناچیز شمرده و به دفاع از برمکیان و ستایش ایرانیان و عیب‌جویی از سرآمدان عرب و مسلمان پرداخته است. بنده، این اخبار و حکایات را نیز مورد بررسی قرار داده و هر یک از این اخبار و گزارش‌ها را نقد و تحلیل نموده‌ام.<sup>۱</sup>

استاد ولید اعظمی، در پایان می‌گوید: «بعد از این تحقیق و کاوش گسترده در کتاب الأغانی اصفهانی و بررسی اخبار و حکایات آن و نیز نقد و تحلیل آنها، امیدوارم که خواننده‌ی گرامی کتابم، به اهداف این شعوبی<sup>۲</sup> کینه‌توز و بدنهاد، پی ببرد. گفتنی است: بنده از نقل اخبار بسیار زشت و حکایات بی‌نهایت ناشایستی که اصفهانی در الأغانی آورده،

۱- السیف الیمانی، صص 10-13

۲- شعوبیه، جنبشی سیاسی- ادبی بود که هوادارانش، مخالف سلطه‌ی عرب‌های مسلمان بودند و آیین‌ها و رسوم قومی و غیرعربی خود را بر آموزه‌های دینی برتر می‌دانستند. (مترجم)



چشم‌پوشی کرده‌ام؛ چراکه چنین حکایاتی را کسی به نگارش درمی‌آورد که بیشترین بغض و کینه را نسبت به عرب‌ها و مسلمانان دارد. چنانچه وی، تحت پوشش ادبیات، قصه‌های شبانه و افسانه‌های ادبی، بسیاری از سرآمدان مسلمان را به هم‌جنس‌بازی و نیز بسیاری از بانوان بزرگوار و پاک‌دامن را به بدکاری متهم نموده و ویژگی‌های ناشایست و اعمال زشتی را به آنان نسبت داده است؛ به گونه‌ای که گویا غنای ادبی و داستانی، تنها از طریق ناسزاگویی به پیشینیان نیک این امت سرافراز در عرصه‌ی تاریخ و فرهنگ و اخلاق، میسر می‌باشد و بس!<sup>۱</sup>

انور جندی می‌گوید: «جریان غرب‌گرایی و نیز شیخون فرهنگی، با محور قرار دادن کتاب‌های الأغانی و هزار شب، کوشیده‌اند تا این دو کتاب را تا حد منابع و مراجعی اساسی و معتبر در به تصویر کشیدن سیمای جامعه‌ی اسلامی بالا ببرند و در این راستا از کاستی‌ها و نواقص موجود در این دو کتاب، چشم‌پوشی نموده و در این زمینه تجاهل کرده‌اند. نویسنده‌ی کتاب الأغانی، شعوبی اسلام‌ستیزی است و نویسنده‌ی کتاب هزار شب، نامعلوم می‌باشد. کتاب الأغانی، کتابی پرُحجم در بیست و یک جلد است که ابوالفرج اصفهانی، آن را برای محافل قصه‌خوانی و شب‌نشینی‌های حکام و سرگرمی بیکاران شب‌نشین به نگارش درآورده و هدفی علمی و تاریخی از تألیف این کتاب نداشته است. اصفهانی، خود، با جامعه‌ی اسلامی و عرب‌ها، مخالف بود و از لحاظ فکری و میهنی و نیز زیرساخت‌های ادبی، گرایش شدیدی به دشمنان اسلام داشت و این رویکرد او، جلوه‌ای از جنگ همه‌جانبه‌ای بود که شعوبیه، بر ضد اسلام و مسلمانان، به راه انداخته بودند تا بلکه از طریق نابود کردن افکار مسلمانان، جامعه‌ی آنان را به نابودی بکشانند. جریان غرب‌گرایی و صاحبان نظریه‌ی نقد ادبی غربی نیز با اشتیاق وافر وارد این عرصه شده و تلاش بسیاری در جهت زنده کردن این کتاب و طرح مطالب آن، نموده‌اند تا آن را در پژوهش‌های ادبی و به تصویر کشیدن سیمای جامعه‌ی اسلامی، منبع و مرجعی معتبر قرار دهند. دکتر طه‌حسین، یکی از بارزترین شخصیت‌هایی است که تلاش بسیاری در این زمینه نموده و بر احیای کتاب الأغانی، پافشاری کرده و با اعتماد به داستان‌های این کتاب، به طرح دیدگاه‌ها و قضاوت‌های نابجا و

بی‌اساسی پرداخته و بدین سان، مشارکت شایانی در رشد جریان غرب‌گرایی نموده که در دهه‌ی سی، به راه افتاده بود.<sup>۱</sup>

انور جندی می‌افزاید: «حداقل چیزی که از بررسی اوضاع و احوال اصفهانی مشخص می‌شود، این است که او، شعوبی و حقه‌باز و زیاده‌کار بوده است؛ بسیاری از محققان و پژوهش‌گران، ثابت نموده‌اند که اصفهانی، مورخ و تاریخ‌نگار نبوده و بر این نکته تأکید کرده‌اند که نمی‌توان کتاب الأغانی را یک کتاب تاریخی به‌شمار آورد؛ بلکه کتاب مزبور، مجموعه‌ای از داستان‌هایی است که اصفهانی، آنها را از کتاب‌های مختلف موجود در بازار آن روز، جمع‌آوری کرده و قصدش، ثبت و ضبط ادبیات غنایی بوده و این، تنها یک جنبه از ابعاد مختلف جامعه‌ی اسلامی است که آکنده از جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، فقهی و ... می‌باشد. بسیاری از هم‌عصران اصفهانی، به انحراف و کج‌روی او گواهی داده‌اند؛ چنانچه یکی از تاریخ‌نگاران به نام یوسفی، درباره‌ی اصفهانی، گواهی و شهادتی داده که از دیدگاه علما، منبعی قابل اعتماد در این زمینه می‌باشد. وی، گفته است: ابوالفرج، دروغگوترین مردم بود؛ وی، نوشته‌های زیادی می‌خرید و سپس تمام روایاتش را از این نوشته‌ها درمی‌آورد».<sup>۲</sup>

صاحب معجم‌الأدباء درباره‌ی ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: «وضعیت او در زمینه‌ی باده‌نوشی و هوس‌بازی و توصیف زنان، همچون اوضاع و احوال شاعران و ادیبانی بود که در دوران او یا قبل از وی بودند؛ به گونه‌ای که با شراب‌خواران و باده‌نوشان که بیشتر آنان، یهودی، نصرانی یا صابئی و مجوسی بودند، رفت و آمد می‌کرد و به باده‌نوشی، مشهور شده بود و هیچ توجهی به پاکیزگی جسم و لباسش نداشت».<sup>۳</sup>

انور جندی، ادامه می‌دهد و می‌گوید: «نمی‌دانم چگونه ممکن است چنین کتابی، از نظر محققان و پژوهش‌گران، کتابی خوب و شایسته باشد یا چگونه امکان دارد به اقوال و دیدگاه‌های آن اعتماد گردد، حال آنکه اندیشه‌ی اسلامی، ما را عادت داده که اوضاع نویسندگی کتاب‌ها را مورد توجه و ارزیابی قرار دهیم و بدین ترتیب، اگر نویسنده‌ای را اهل راستی و امانت دیدیم و مشاهده کردیم که صداقت و راستی او، مورد تأیید مردم و

۱- مؤلفات فی المیزان، ص 100؛ کتب حذر العلماء منها (38/2).

۲- کتب حذر العلماء منها (38/2).

۳- معجم‌الأدباء (153/5).

صاحب نظران است، دیدگاه‌های (مستدل) او را بپذیریم و در غیر این صورت، آن‌ها را رد کنیم؛ هرچند که ممکن است در پاره‌ای از موارد، راست و درست بگوید.<sup>۱</sup>

انور جندی تحت عنوان «کتاب هرزگی و بی‌شرمی» می‌گوید: «اصفهانی، فردی زیاده‌کار بود که به شدت در لذت‌جویی و هوس‌بازی مشغول شده بود و این جنبه از شخصیت اخلاقی و رفتاری وی، تأثیر واضحی در کتابش نهاده است. چنانچه کتاب الأغانی، بیشترین نکات مربوط به هرزگی و بی‌شرمی را در خود گنجانده است و چون اخبار و احوال نویسندگان و شاعران را عرضه می‌دارد، یکسره به جنبه‌های ضعیف رفتار شخصی آنان می‌پردازد و ابعاد مهم و اساسی را رها می‌کند و به این مسایل نمی‌پردازد و این، خود، بیانگر این نکته است که اصفهانی، توجه چندانی به جمع‌آوری اخبار و گزارش‌های مهم و موثر و متین نداشته و این رویکرد وی، سبب تباهی دیدگاه‌های نویسندگانی شده که به او اعتماد نموده‌اند. بازنگاهی به نوشته‌های جرجی زیدان در کتاب (تاریخ آداب اللغة العربیة) و نیز نوشته‌های طه حسین در (حدیث الأربعاء) برای درک این حقیقت، کافی است که اعتماد و تکیه‌ی نابجای این دو پژوهش‌گر به این کتاب، باعث شده که آن دو، وضعیت اخلاق عمومی زمان عباسیان را فرومایه بدانند و درباره‌ی آن برهه از تاریخ، بدین شکل قضاوت کنند که آن دوران، دوران فساد و تباهی و هرزگی بوده است. شکی نیست که زیاده‌روی اصفهانی در زمینه‌ی بیان لغزش‌های شاعران و نویسندگان و عیب‌جویی از آنان، فضایی آکنده از گناه و بزهکاری و انحراف، فراهم آورده و این اندیشه‌ی نادرست را در اذهان برخی از مردم ایجاد نموده که نبوغ در شعر و شاعری و بزرگی و مهتری، رابطه‌ی مستقیمی با عیاشی و سبک‌سری دارد.<sup>۲</sup>

جای بس نگرانی و خطر است که پژوهش‌گران، برای روایات کتاب الأغانی، ارزش تاریخی قایل شوند و آنها را پایه و اساس اندیشه‌ها و یا موضوع‌هایی قرار دهند که از مسایل و رخداد‌های تاریخی برمی‌گیرند. یکی از مهم‌ترین رویکردهای نگران‌کننده و خطرناک جریان غرب‌گرایی، این است که برخی از پژوهش‌گران را بدین سو کشانده که کتاب الأغانی را به عنوان یک منبع و مرجع در بررسی جامعه‌ی اسلامی بپذیرند؛ حال آنکه این

۱- مؤلفات فی المیزان، صص 100-103

۲- مرجع پیشین به نقل از: کتب حذر العلماء منها (40/2).

کتاب، تنها به جنبه‌ی سرگرمی و هزل، پرداخته و از پرداختن به جنبه‌های واقعی و گوناگون جامعه خودداری نموده است. از این رو پذیرش کتاب الأغانی به عنوان یک مصدر و منبع معتبر، پیامدی جز این نخواهد داشت که از جامعه‌ی اسلامی قرن دوم هجری، سیمایی هرزه و فاسد به تصویر کشیده شود و این، همان چیزی است که در نوشته‌های طه حسین به وضوح مشاهده می‌گردد؛ البته بسیاری از اندیشمندان و صاحبان قلم، به رد دیدگاه‌های طه حسین و بیان نادرستی آنها پرداخته‌اند. خاورشناسی به نام لامنس نیز در کتاب (تاریخ بنی‌امیه) بر مطالب کتاب الأغانی تکیه نموده است. چنانچه فلهوزن نیز چنین در کتاب (الدولة العریبة و سقوطها) چنین رویکردی داشته است. جبور عبدالنور در صدد دفاع از اصفهانی برآمده و بدین منظور پرسیده است: آیا واقعاً لازمه‌ی فسق و فجور یک تاریخ‌نگار و زیاده‌روی‌اش در شهوت‌ها و لذت‌ها، این است که او را مورخ و تاریخ‌نگار به شمار نیاوریم یا به نوشته‌ها و گفته‌هایش با دیده‌ی شک و تردید بنگریم؟ در پاسخ این آقا باید گفت: آری؛ در اندیشه‌ی اسلامی ما، این چنین است و اگر در تفکر غربی، چنین نباشد، این، امر دیگری است. اندیشه‌ی اسلامی ما، ضوابط و اصولی برای نقد و بررسی و پژوهش، وضع نموده که مبتنی بر پیوندی ریشه‌ای میان پژوهش‌گر و شخصیت وی می‌باشد. از این رو اگر پژوهش‌گر، در واقعیت زندگانی خویش، رویکردی منحرفانه و شخصیتی آشفته داشته و از دین و اخلاق، بدور باشد، در این صورت، ما، او را به عنوان یک شخصیت علمی معتبر نمی‌پذیریم و اقوال و دیدگاه‌هایش را قبول نمی‌کنیم. ابوالفرج اصفهانی، هم به گواهی هوادارانش و هم به گواهی مخالفانش، چنین حالتی دارد و علاوه بر این، دارای انحراف فکری و عقیدتی و اجتماعی است و همین، زمینه‌ی خرابی آرا و دیدگاه‌هایش شده است. از این رو کتاب الأغانی، یک منبع و مرجع علمی نیست و حکم کتاب‌های سرگرم‌کننده‌ای را دارد که برای پر کردن اوقات فراغت برخی از بیکاران، از آن استفاده می‌شده است. بدین سبب نمی‌توان کتاب الأغانی را یک مرجع علمی یا پژوهشی در زمینه‌ی تاریخ و ادبیات به شمار آورد.<sup>۱</sup>

خلاصه اینکه کتاب الأغانی، تأثیر فراوانی در ارائه‌ی سیمایی زشت از تاریخ اسلام داشته و از این رو باید از آن برحذر بود و دیگران را هم از آن برحذر داشت.

اما نهج البلاغه؛ این کتاب نیز در ارائه‌ی سیمایی نادرست از تاریخ صحابه<sup>ص</sup> نقش وافر داشته است. البته این کتاب، از لحاظ سند و متن، جای مناقشه و تأمل دارد؛ چرا که سه و نیم قرن پس از امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup>، پدید آمده و بدون سند، به آن بزرگوار نسبت داده شده است. شیعیان، گردآوری نهج البلاغه را به شریف رضی نسبت داده‌اند و این، در حالی است که اسناد وی، نزد محدثان، پذیرفته نیست؛ بویژه در مواردی که روایتش، مطابق بدعتش باشد. از این رو در مورد آن دسته از روایات وی که آنها را بدون سند ذکر نموده، چه قضاوتی می‌توان کرد؟ چنانچه در نهج البلاغه، روایات را بدون سند، به امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup> نسبت داده است. البته محدثان، برادرش علی را به پدید آوردن نهج البلاغه متهم نموده‌اند.<sup>۱</sup>

ابن خلکان در شرح حال شریف رضی می‌گوید: «در مورد اینکه نهج البلاغه را او، جمع‌آوری نموده یا برادرش، اختلاف نظر وجود دارد. البته گفته شده که نهج البلاغه، سخنان علی<sup>ع</sup> نیست و کسی که آن را گردآوری نموده و به امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup> نسبت داده، همان کسی است که آن را پدید آورده است».<sup>۲</sup>

ذهبی رحمه الله در شرح حال مرتضی ابی طالب علی بن حسین بن موسی موسوی (در گذشته‌ی سال 436 هجری) می‌گوید: «او، کسی است که کتاب نهج البلاغه را جمع‌آوری نموده و الفاظ موجود در آن را بدون سند، به امام علی<sup>ع</sup> نسبت داده است. البته پاره‌ای از آن، نادرست است و بخشی هم درست؛ ولی در آن، سخنان ساختگی و موضوعی وجود دارد که بعید است امیرالمؤمنین، آنها را بر زبان آورده باشد. البته در مورد اینکه چه کسی نهج البلاغه را گردآوری کرده، گفته شده که برادرش، شریف رضی بوده است».<sup>۳</sup>

وی همچنین می‌گوید: «در نوشته‌هایش، مطالبی وجود دارد که در واقع، ناسزاگویی به اصحاب و یاران رسول الله ص است. لذا از علمی که مفید و سودمند نیست، به خدا پناه می‌بریم».<sup>۴</sup>

۱- الأدب الإسلامي، نایف معروف، ص 53.

۲- الوفيات (134/3).

۳- کتب حذر منها العلماء (250/2)؛ المیزان (200/1).

۴- سیر أعلام النبلاء (589/17).

علاوه بر این در شرح حالش می‌گوید: «او، کسی است که به پدید آوردن کتاب نهج البلاغه متهم شده است؛ کسی که کتاب نهج البلاغه را مطالعه نماید، بطور قطع بدین نکته پی خواهد برد که این کتاب، به دروغ به امیر مؤمنان علی  $\tau$  نسبت داده شده است. در این کتاب، اهانت و ناسزاگویی آشکاری نسبت به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما وجود دارد و حاوی مطالب متناقض و عبارات نادرست و زشتی است که هر کس، اندکی از اوضاع و احوال قریشیان و صحابه  $\tau$  و کسانی که پس از ایشان آمده‌اند، آگاهی داشته باشد، به آسانی پی می‌برد که بیشتر مطالب این کتاب، بی‌اساس و نادرست است».<sup>۱</sup>

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «بیشتر خطبه‌هایی که صاحب نهج البلاغه، نقل می‌کند، جای سخن و مناقشه دارد؛ اما اینها، سخنانی ساخته و پرداخته‌اند و گمان می‌برند که این سخنان، حاوی مدح و ستایش است. حال آنکه نه مدح و ستایش است و نه راست و درست. آن کس که بگوید: سخن علی و امثال او، فراتر از سخن مخلوق است بدون تردید اشتباه بزرگی مرتکب شده است. زیرا سخنان رسول اکرم ص، خیلی فراتر از سخنان علی  $\tau$  است و با این حال، هر دو، سخنان مخلوقند. البته مفاهیم درستی که در پاره‌ای از سخنان منسوب به علی  $\tau$  یافت می‌شود، در سخنان دیگران نیز مشاهده می‌گردد. آنچه به عنوان سخنان علی  $\tau$  روایت می‌شود و نیز سخنان درست و شایسته‌ای که زبینه‌ی علی  $\tau$  قلمداد می‌گردد، در واقع، برگرفته از سخنان دیگران است؛ از این رو در کتاب (البيان و التبیین)، اثر جاحظ و نیز در سایر کتاب‌ها، سخنانی از عده‌ای نقل شده که پدید آورنده‌ی نهج البلاغه، آنها را جزو سخنان علی  $\tau$  بر شمرده است. اگر همه‌ی خطبه‌های موجود در نهج البلاغه، از علی  $\tau$  بود، حتماً قبل از تصنیف نهج البلاغه، وجود داشت و با سند ذکر می‌شد؛ از این رو چنانچه کارشناس روایات و حکایات، دریابد که بیشتر سخنان و خطبه‌های نهج البلاغه، بیشتر شناخته‌شده نبوده، در این صورت روشن می‌گردد که این کتاب، پایه و اساس دروغینی دارد و گرنه، پدید آورنده‌ی کتاب، به بیان سند می‌پرداخت. لذا این پرسش مطرح می‌گردد که چه سندی برای این روایات وجود دارد و چه کسی، اینها را از علی  $\tau$  روایت نموده است؟ ادعای محض که از هر کسی ساخته است. کسی که نسبت به روش‌های روایت محدثان و راویان، آگاهی دارد و از دانش اسناد آثار و روایات برخوردار است و می‌داند که چگونه می‌توان به تبیین و تمییز

۱- میزان الاعتدال (124/3)؛ لسان المیزان (223/4).

روایات صحیح از روایات بی اساس پرداخت، این نکته را نیز می داند که کسانی که چنین روایاتی را از علی<sup>ع</sup> نقل می کنند، بهره ی چندانی از روایات ندارند و در واقع، ناتوان ترین مردم در زمینه ی روایات و تشخیص روایات صحیح از روایات ساختگی و بی اساس هستند.<sup>۱</sup> ابن سیرین، بیشتر آنچه را که از علی<sup>ع</sup> روایت می کنند، ساختگی و دروغ می دانست. به راستی ابن سیرین رحمه الله راست گفته است؛ هر قلبی که از بیماری کفر و نفاق سالم مانده و هر عقلی که از راه راست منحرف نشده و هر خردی که آهنگ راه راست نموده و در طریق رهروان راه هدایت، پخته و آزموده گشته، به ناراستی بسیاری از مطالبی که در نهج البلاغه آمده، گواهی می دهد. همان کتابی که برخی، آن را بر اساس خواسته ی نفسانی و میل نادرست خود که در تمام وجودشان جای گرفته، همتا و همانند کتاب خدا می پندارند؛ ولی ای کاش شیوه ی سرآمدان و مردمان نامدار و توانمند را در پیش می گرفتند و این روایات را از طریقی دلپذیر و قابل قبول، به علی<sup>ع</sup> می رساندند، اما واقعیت، این است که سلسله ی راویان این روایات، از گردآورنده ی آنها هم نمی گذرد.<sup>۲</sup>

چکیده ی مطالبی که پیشینیان و محدثان، در زمینه ی وجود شک و تردید درباره ی درستی نسبت دادن نهج البلاغه به آقایمان علی<sup>ع</sup> بیان داشته اند، از این قرار است:

- نهج البلاغه از اسناد موثق و معتبری برخوردار نیست که بتوان بر اساس آنها، آن را از لحاظ متن، روایت و سند، به علی<sup>ع</sup> نسبت داد.
- خطبه های نهج البلاغه، هم زیادند و هم طولانی؛ و فراوانی خطبه ها و طولانی بودن آنها، حفظ و ضبط آنها را در دورانی که هنوز تدوین و نگارش، مرسوم نشده بود، مشکل و بلکه غیرممکن می ساخت.
- بسیاری از سخنان و خطبه های موجود در نهج البلاغه، در منابع معتبر به افرادی غیر از علی<sup>ع</sup> نسبت داده شده و این، در حالی است که پدیدآورنده ی نهج البلاغه، آنها را سخنان و خطبه های علی<sup>ع</sup> برشمرده است. لذا این مسأله، جای تأمل و درنگ دارد.
- در این کتاب سخنانی درباره ی خلفای راشدین وجود دارد که نه زینده ی علی<sup>ع</sup> می باشد و نه شایسته ی خلفای قبل از او. بلکه بر خلاف آن همه احترام و بزرگداشتی

۱- منهاج السنة (55/8)؛ کتب حذر العلماء منها (256/2).

۲- العلم الشامخ، ص 237؛ کتب حذر العلماء منها (251/2).

است که با سندهای صحیح، از علی<sup>ت</sup> نسبت به سایر خلفاء، به ثبوت رسیده است. از آن جمله می‌توان خطبه‌ی شقشقیه را نام برد که بیانگر حرص و اشتیاق وافر علی<sup>ت</sup> به خلافت و حکومت می‌باشد و این، بر خلاف بی‌رغبتهی ثابت‌شده از وی به ریاست است.

• متن نهج البلاغه، متنی مسجع و آهنگین است و بسیاری از ادیبان و کارشناسان ادبیات عرب، بر این باورند که چنین سبکی، با ساختار ادبی و بدور از تکلف دوران علی<sup>ت</sup> چندان تطابقی ندارد.

• آرایه‌های ادبی موجود در نهج البلاغه، ریشه در ساختار ادبی دوران عباسیان دارد.

• ساختار فلسفی و کلامی موجود در نهج البلاغه، از آن دست مواردی است که در قرن سوم هجری در میان مسلمانان رواج یافته و ره‌آورد برگردان کتاب‌های یونانی، فارسی و هندی در آن زمان می‌باشد و بیشتر، به ادبیات فیلسوفان و اهل کلام، شباهت دارد تا به ادبیات صحابه و خلفای راشدین<sup>۱</sup>.

بنا بر آنچه بیان شد، باید در زمینه‌ی سخن گفتن از صحابه<sup>۱</sup>، از این کتاب دوری گزید و چنانچه کسی بخواهد از این کتاب استفاده نماید، باید احکام و مسایل عقیدتی و نیز مسایل مربوط به اصحاب را بر اساس کتاب و سنت، مورد ارزیابی قرار دهد و بدین سان مطالبی را که موافق کتاب‌الله و سنت رسول‌الله ص است، مورد ملاحظه قرار دهد و به سایر مطالب، توجهی نکند. نویسنده‌ی کتاب (الوثائق السياسية و الإدارية العائدة للعصر الأموی)، به نقل خطبه‌ها، نامه و گفتگوهای از حسن بن علی<sup>ت</sup> در زمینه‌ی خلافت پرداخته که بیشتر آنها، بی‌اساس است<sup>۲</sup> و به منابع ضعیف و غیرمعتبری همچون الأغانی و نهج البلاغه و دیگر کتاب‌هایی تکیه و اعتماد نموده که چنانچه پژوهشگری بخواهد در تحقیقات علمی و موضوعی‌اش، رضای خدا و جنبه‌ی بی‌طرفی را رعایت نماید، نمی‌تواند صرفاً به چنین کتابهایی اعتماد و بسنده کند.

۱- الأدب الإسلامي، صص 54، 55.

۲- نگا: الوثائق السياسية و الإدارية العائدة للعصر الأموی، صص 76-100.





## مبحث دوم

### مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسن<sup>ع</sup>، و زندگانی اجتماعی وی

#### اول: مهم ترین صفات و ویژگی‌های حسن<sup>ع</sup>

حسن<sup>ع</sup> به حق یکی از شخصیت‌های قیادی و پیشوایان برجسته و بی‌نظیر به‌شمار می‌رود. آری! حسن<sup>ع</sup> به صفات و ویژگی‌های یک پیشوای ربانی آراسته بود که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ایمان ژرف و عظیمش به الله<sup>ت</sup> و رستاخیز؛ علم و دانش والای وی از کتاب و سنت؛ اطمینان و اعتماد به الله<sup>ت</sup>؛ عبادت‌گزاری خاشعانه‌اش، زهد و تقوای وافرش در حکومت و امور دنیوی، گشاده‌دستی و سخاوتش بدون تبعیض در میان فقیر و ثروتمند، بزرگ و کوچک و دور و نزدیک؛ حلم و بردباری؛ تواضع و فروتنی؛ آینده‌نگری و درک صحیح حوادث و رخدادها و نیز توانمندی والا در عرصه‌ی قیادت و رهبری اقشار مختلف جامعه و همچنین برخورداری از اراده‌ی استوار در راستای به انجام رساندن اهداف والا و ارزشمندش. گفتنی است: بدان سبب که خداوند متعال، ویژگی‌های قیادی و صفات یک پیشوای ربانی را در وجود حسن بن علی<sup>ع</sup> به ودیعت نهاده بود، لذا آن بزرگوار توانست با نگرشی عمیق و اصلاحی نسبت به مسایل و نیز قدرت اجرایی بالایی که داشت و همچنین با تکیه بر فقه و شناخت دقیقش در زمینه‌ی اولویت‌بندی مسایل مختلف و درجه‌بندی آنها از طریق شناخت امکانات و موانع و چالش‌های فرارویش، برنامه‌ی اصلاحی خود را ارائه دهد و آن را به اجرا درآورد؛ برنامه‌ای که به وحدت و یکپارچگی امت انجامید.

#### علم و دانش والای حسن<sup>ع</sup>

حسن بن علی<sup>ع</sup> در خانه‌ی پیامبرص و به دست پدر بزرگوارش و نیز تحت نظر پدر و مادرش، پرورش یافت و مفاهیم و ارزشهای اسلامی را از پدر بزرگ و والدینش فرا گرفت. این موقعیت، تأثیر بسزایی در شکل‌دهی شخصیت توانمند حسن<sup>ع</sup> داشت و باعث شد که بر دستورات و آموزه‌های اسلام، پایبند گردد. امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup> توجه ویژه‌ای به تربیت حسن<sup>ع</sup> نمود. علی<sup>ع</sup> توجه ویژه‌ای به تعلیم و تربیت فرزندانش، از جمله حسن و حسین داشت؛ از این رو آنان، از پدرشان شیوه‌ی بیان حکم شرعی و روش استنباطش را فراگرفتند

که از مهم ترین شاخص ها و نشانه های این روش می توان به این موارد اشاره کرد: پابندی به ظاهر قرآن کریم؛ حمل مطلق بر مقید و نیز حمل مجمل بر مفصل؛ آگاهی از ناسخ و منسوخ؛ بررسی زبان شناختی موضوع و توجه به زبان عربی؛ فهم نص به وسیله ی نصی دیگر؛ پژوهش و پرسش درباره ی نصوصی که فهم آن، مشکل است؛ دانستن شأن نزول آیات؛ خاص گردانیدن نکات عام و فراگیر؛ شناخت اوضاع و احوال عرب ها و آداب و رسومشان؛ برخورداری از درک والا و قدرت فهم و تجزیه و تحلیل مسایل.

قرآن و رهنمودهای نبوی، زیرساخت ها و پایه های پرورشی آن نسل و از جمله حسن بن علی<sup>ع</sup>، به شمار می رفتند. از این رو آن دسته از آیات قرآن که حسن<sup>ع</sup>، آنها را از زبان پدرش شنید، تأثیر بسزایی در علم و دانش حسن<sup>ع</sup> و شکل دهی شخصیت توانمندش داشت. بدین سان قلب و روح و روان حسن و بلکه تمام وجودش، پاک و پاکیزه گردید و به رشد شخصیت وی انجامید و حسن<sup>ع</sup> به حقایق و واقعیت های بسیاری در جهان هستی پی برد. یکی از استادان وی در زمینه ی فراگیری قرآن، عبدالله بن حبيب بن ربیع، ابو عبد الرحمن سلمی بود که در کوفه، استاد قرائت به شمار می رفت و پدرش نیز صحابی بود. وی، از علی، عبدالله بن مسعود و عثمان بن عفان<sup>رضی الله عنهم</sup> روایت نموده و عطاء، حسن و حسین<sup>رضی الله عنهم</sup>، علم قرائت را از او فراگرفتند. وی، بیست آیه در صبح آموزش می داد و بیست آیه در شب؛ او، فقیه بود و در زمان خلافت عبد الملک بن مروان، در کوفه در گذشت. وی، راوی ثقه و قابل اعتمادی است و احادیث زیادی، روایت نموده است.<sup>۱</sup>

از عبدالله بن مبارک از عطاء بن سائب روایت شده که گوید: نزد ابو عبد الرحمن سلمی رفتیم و او، در سجده گاه (و جای نمازش) در حال احتضار بود. به او گفتیم: ای کاش به بستر می رفتی که بهتر و نرم تر است. گفت: فلانی، برایم این حدیث را روایت نموده که رسول خدا ص فرموده است: (لا يزال أحدكم في صلاة ما دام في مصلاه ينتظر الصلاة)<sup>۲</sup> یعنی: «هر یک از شما، همچنان در نماز است تا آن زمان که در جای نمازش، در انتظار نماز می باشد».

۱- تهذيب التهذيب (183/5).

۲- کتاب الزهد، شماره ی 420، ص 141-142.

در روایت ابن سعد آمده که فرشتگان می‌گویند: «خدایا! او را بیامرز؛ خدایا! به او رحم نما». ابوعبدالرحمن سلمی رحمه‌الله گفت: «دوست دارم در حالی بمیرم که در سجده گاه خود هستم».<sup>۱</sup>

شیوه‌ی ابوعبدالرحمن سلمی رحمه‌الله در آموزش قرآن، همان روش صحابه  $\Psi$  بود. چنانچه از وی روایت شده: کسانی که به ما قرآن را آموزش می‌دادند - همچون عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود و دیگران - به ما گفته‌اند که هرگاه از رسول خداص ده آیه، فرا می‌گرفتند، از این ده آیه رد نمی‌شدند تا آنکه علم و عملی را که در آن وجود داشت، می‌آموختند. آنها گفته‌اند: ما، قرآن و علم و عمل را با هم آموختیم. از این رو مدتی به حفظ یک سوره مشغول می‌شدند و حفظ آن سوره، زمان می‌برد.<sup>۲</sup>

ابوعبدالرحمن سلمی رحمه‌الله که از مشهورترین شاگردان عثمان بن عفان  $\tau$  بود، استاد حسن بن علی  $\tau$  در آموزش قرآن به‌شمار می‌رود. حسن بن علی  $\tau$  در حفظ و فهم قرآن کریم و عمل به آن، همین شیوه را در پیش گرفت.

اعتقاد امیر مؤمنان، حسن  $\tau$  درباره‌ی الله  $\Psi$ ، نظام هستی، زندگانی و بهشت و جهنم حسن  $\tau$ ، از خلال قرآن و تربیت پدر بزرگوارش، علی  $\tau$ ، دریافت که خدایی که باید او را پرستش نمود، کیست. بدین سان دیدگاه حسن  $\tau$  درباره‌ی الله  $\Psi$ ، نظام هستی، زندگانی و بهشت و جهنم و نیز در مورد قضا و قدر و حقیقت انسان و رویارویی‌اش با شیطان، برگرفته از آموزه‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی بود.

پس الله  $\Psi$  از تمام عیب‌ها و کاستی‌ها، پاک و منزّه است و به کمالات بی‌پایان و مطلق‌ی موصوف می‌باشد. الله  $\Psi$  یکتا و یگانه است و شریکی ندارد و همسر و فرزندی برنگرفته است.

خدای متعال، مفهوم عبودیت و نیز توحید را در قرآن کریم بیان نموده است.<sup>۳</sup> اما دیدگاه حسن  $\tau$  درباره‌ی جهان هستی، برگرفته از این فرموده‌ی الهی بود که:

۱- الطبقات الکبری (174/6).

۲- نگا: تیسیر الکریم المنان فی سیره عثمان بن عفان، ص 25

۳- منهج الرسول فی غرس الروح الجهادیه، صص 10-16.

﴿ قُلْ أَيْنَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾ ﴿١﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَواسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلْسَائِلِينَ ﴿٢﴾ ثُمَّ أَسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿٣﴾ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٤﴾﴾

(فصلت: ۱-۴)

«بگو: آیا به کسی که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید و برای او همگون‌ها و انبازهایی قرار می‌دهید؟ او (علاوه بر اینکه آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان نیز می‌باشد. او، در زمین کوه‌های استواری قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن، آفرید و مواد غذایی (مختلف و گوناگون ساکنان) زمین را به اندازه‌ی لازم، مقدر و مشخص کرد. اینها، همه (اعم از آفرینش زمین و ایجاد کوه‌ها) روی هم، در چهار روز کامل به پایان رسید، بدان‌گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی‌خواهان را برآورده کند (و هیچ کم و زیادی در آن نباشد). سپس قصد آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود (گونه، و به شکل ابرهایی دودمانند) بود، به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید، پدید آید. گفتند: فرمانبردارانه پدیدار گشتیم. آنگاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رسانید و در هر آسمانی، فرمان لازم‌ه‌اش را صادر نمود (و نظام و تدبیر خاصی مقرر فرمود و مخلوقات و موجودات متناسب با آنجا را آفرید)... آسمان نزدیک را با چراغ‌های بزرگی (از ستارگان درخشان) آراستیم و (آن را از آفات و استراق سمع شیاطین) محفوظ داشتیم. این، برنامه‌ریزی و سنجش دقیق و استوار خداوند بسیار توانا و بس آگاه است».

و اما این دنیا، هرچند به طول انجامد، سرانجام به پایان می‌رسد و کالای آن، هر چقدر هم بزرگ باشد، در حقیقت، ناچیز است. چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ

أَهْلُهَا أَهْلُهُمْ قَدِرُوتَ عَلَيْهَا أَتْنَهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغِبْ بِالْأَمْسِ ۚ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾ (یونس: 24)

«وضعیت دنیا (از لحاظ زوال و فنا و از میان رفتن نعمتش) همانند آبی است که از آسمان می بارانیم و بر اثر آن، گیاهان زمین که انسان ها و حیوان ها از آن می خورند، (می رویند و) به هم می آمیزند تا بدانجا که زمین، آراسته و زیبا می گردد و اهل زمین، یقین می کنند که بر زمین تسلط دارند (و حتماً می توانند از ثمرات و محصولات آن بهره مند گردند. در بحبوحه ای این شادی و در گیر و دار این سرسبزی و آراستگی) فرمان ما (مبنی بر ویران شدن آن) در شب یا روز فرا می رسد (و بدین سان با بلاهای گوناگون از قبیل: سرمای سخت، تگرگ شدید، سیل، طوفان و ... آن را نابود می کنیم) و گیاهانش را از ریشه درآورده، از میان می بریم. (به گونه ای که) انگار دیروز در اینجا نبوده و هرگز وجود نداشته) است. ما، آیه های خویش را برای قومی تشریح و تبیین می نماییم که می اندیشند (و می فهمند)».

دیدگاه حسن ۲ درباره ی بهشت نیز برگرفته از آیات قرآن سرچشمه می گرفت و این تصور، تمام وجودش را فرا گرفته بود. از این رو کسی که سیرت حسن بن علی ۲ را مورد بررسی قرار دهد، به ژرفای فهم وی در زمینه ی روی آوردن به خداوند Y و نیز شدت خداترسی اش پی می برد. حسن ۲ مفهوم قضا و قدر را نیز از خلال آیات قرآن و آموزه های رسول الله ص فرا گرفته بود. بنابراین مفهوم قضا و قدر، در قلبش، جای گرفته بود؛ آن چنانکه خدای متعال می فرماید:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

الْمُؤْمِنُونَ﴾ (توبه: 51)

«بگو: هرگز چیزی (از خیر و شر) به ما نمی رسد، مگر آنچه خدا، برای ما مقرر کرده باشد؛ او، مولا و یاور و سرپرست ماست و مؤمنان، باید تنها بر خداوند، توکل نمایند».

حسن بن علی ۲ از خلال آیات قرآن، به حقیقت درگیری انسان و شیطان، پی برد دریافت که این دشمن، از هر سو به سوی انسان می آید تا او را به انجام معصیت، وسوسه نماید و شهوت ها و امیال نفسانی خفته اش را برانگیزد. از این رو حسن ۲ همواره با استعانت از خداوند متعال، بر شیطان، چیره گشت.

حسن ۲ از خطایی که آدم ۱ مرتکب شد، ضرورت توکل همیشگی مسلمان بر خدایش را آموخت و به اهمیت توبه و استغفار در زندگی مؤمن و همچنین ضرورت پرهیز از

حسادت و تکبر، پی برد و دریافت که باید به بهترین شکل ممکن با صحابه<sup>۱/۷</sup> و مخاطبان خود، سخن بگوید؛ چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ

كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا﴾ (اسراء: 53)

«به بندگانم بگو: سخنی بگویند که زیباترین و بهترین سخن هاست. چراکه شیطان، (به وسیله‌ی سخنان زشت و ناخوشایند) در میان ایشان، فساد و تباهی می‌افکند، و بی‌گمان شیطان، دشمن آشکار انسان، بوده (و هست)».

خدای متعال، حسن بن علی<sup>ع</sup> را به وسیله‌ی زیستن با قرآن کریم گرامی داشت و بدین ترتیب حسن<sup>ع</sup>، با قرآن زیست و اصول و فروعش را از کتاب خدا و رهنمود پیامبرص بر گرفت و یکی از امامان هدایت گردید؛ یعنی همان امامانی که راه درست را برای مردم به تصویر می‌کشند و مردم، به سخنان و اعمال آنان، تمسک می‌جویند. آری! حسن<sup>ع</sup> شخصیتی قرآنی بود و در جرگه‌ی اهل قرآن قرار داشت و به همین سبب نیز سخنانش، برگرفته از قرآن و آیات روح‌بخش آن بود. چنانچه روایت شده که باری، در روز جمعه، بر فراز منبر سخنرانی کرد و سوره‌ی ابراهیم را تا پایان، تلاوت نمود. امام مسلم رحمه‌الله از ام‌هشام بنت حارثه روایت نموده که گوید: «من، سوره‌ی ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾ را تنها از زبان رسول‌الله ص فرا گرفتم که وی، آن را در تمام جمعه‌ها هنگام سخنرانی برای مردم، تلاوت می‌کرد».<sup>۱</sup>

ابن‌ماجه رحمه‌الله از ابی بن کعب<sup>ع</sup> روایت نموده که رسول‌الله ص روز جمعه، در حالی که ایستاده بود، سوره‌ی ﴿تَبٰرَكَ﴾ را خواند و ما را با نعمت‌ها و بلاهای الهی، پند داد؛ در آن هنگام ابوالدرداء یا ابوذر به من اشاره می‌کرد که این سوره، کی نازل شده است؟ چراکه من، تا کنون آن را نشتیده‌ام. ابی<sup>ع</sup> به او اشاره کرد که ساکت باش.<sup>۲</sup>

۱- نگا: صحیح مسلم، شماره‌ی 873

۲- روایت ابن‌ماجه، شماره‌ی 1111 با سند حسن.

امام ابن قیم رحمه الله می گوید: «رسول خدا ص در خطبه هایش، خیلی از آیات قرآن استفاده می کرد».<sup>۱</sup>

با اندکی تأمل در سوره ی ابراهیم U که حسن T آن را بر روی منبر تلاوت نمود، به مهم ترین نکات این سوره پی می بریم:

**اثبات اصول عقیده:** اعم از: ایمان به الله Ψ و پیامبران و رستاخیز و دیدن نتیجه ی اعمال و نیز اقرار به توحید و یگانگی الله و معرفی خدای برحق که آفریننده ی آسمان ها و زمین است و نیز بیان این نکته که هدف از نزول قرآن، بیرون راندن مردم از تاریکی ها به سوی نور است و دعوت همه ی پیامبران در اصول عقیده و عبادت الله Ψ و رهایی انسان ها از گمراهی، یکی بوده است.

**وعده و وعید:** این سوره، به نکوهش کافران و بیم دادن آنان پرداخته و آنان را به عذاب سخت و دردناک تهدید نموده و به مؤمنان، در برابر اعمال نیکشان، وعده ی بهشت داده است. [آیات: 2، 23، 28-31]

**سخن از ارسال پیامبران:** در آیه ی 4 این سوره، از فرستادن پیامبران به سوی اقوام مختلف با زبان خودشان، سخن به میان آمده تا هر قومی، با درک زبان پیامبرشان، به آسانی بتوانند از رهنمودهای او بهره مند گردند.

**زدودن غم و اندوه از دل پیامبر اکرم ص:** در این سوره، خدای متعال، با بیان آنچه میان اقوام گذشته و پیامبران شان، روی داده، غم و اندوه را از دل پیامبر ص زدوده و به او تسلی خاطر داده است. [آیات: 9-18]

**بیان داستان پیامبران:** داستان پیامبران پیشین را با گفتگوی موسی U با قومش و فرا خواندن آنان به سوی خدا آغاز کرد. [آیات: 5-8]

**دعاهای ابراهیم U:** در این سوره دعاهای ابراهیم U پس از بنای کعبه، بیان می گردد؛ دعاهایی مبنی بر درخواست امنیت و روزی برای اهل مکه و ایجاد گرایش قلبی در دل مردم نسبت به خانه ی خدا و نیز دعای دور ماندن خودش و فرزندانش از پرستش بت ها. همچنین در این دعاهای، سپاسگزاری ابراهیم U از پروردگارش به خاطر فرزندانی که در پیری به او داده، بیان می شود و ابراهیم U از خداوند متعال، توفیق خود و فرزندانش را برای اقامه ی نماز



درخواست می‌نماید و برای خود و پدر و مادر خویش و مؤمنان، طلب آمرزش می‌کند.  
[آیات: 35-41]

**بیان یکی از صحنه‌های گفتگوی دوزخیان با یکدیگر در جهان آخرت.**  
[آیات: 19-23]

**بیان مثال:** خدای متعال، در این سوره برای سخن خوب و ایمان و نیز برای سخن زشت و گمراهی، مثال می‌زند و کلمه‌ی توحید و ایمان را به درخت خوبی تشبیه می‌کند که ریشه‌ی آن، (در زمین) استوار و شاخه‌هایش در فضا است و بیان می‌کند که سخن بد و شرک و فتنه‌انگیزی و گمراهی، به درخت بدی می‌ماند که از سطح زمین کنده شده است.  
[آیات: 24-27]

**یادآوری صحنه‌های ترسناک قیامت و تهدید ظالمان و ستمگران و بیان انواع عذاب‌هایشان.** [42-50]

**بیان حکمت به تأخیر انداختن عذاب تا روز قیامت و سوره‌ی ابراهیم<sup>ص</sup>، با این موضوع به پایان می‌رسد.<sup>۱</sup>**

این‌ها، مهم‌ترین موضوع‌هایی است که در سوره‌ی ابراهیم<sup>ص</sup> آمده و گویا حسن بن علی<sup>ع</sup> با تلاوت این سوره در سخنرانی جمعه، به این مسایل و موضوع‌ها پرداخت. گفتنی است: حسن بن علی<sup>ع</sup> هنگامی که به بستر می‌رفت، سوره‌ی کهف را تلاوت می‌کرد. سوره‌ی کهف، با بیان این موضوع آغاز می‌گردد که قرآن، از هرگونه کجی و انحراف بدور است و در آن هیچ‌گونه ضد و نقیضی در لفظ و معنا وجود ندارد و برای بیم دادن و مژده دادن آمده است؛ آن‌گاه به بیان این موضوع می‌پردازد که جمال و زیبایی و عجایی که در زمین وجود دارد، به روشنی بر قدرت الله متعال دلالت می‌کند. این سوره، به بیان سه داستان از داستان‌های اعجاب‌انگیز قرآن، یعنی داستان اصحاب کهف، داستان موسی و خضر و نیز داستان ذوالقرنین می‌پردازد. اما داستان اصحاب کهف [آیات: 9-26]، نمونه‌ای والا و نمادی باشکوه از فدا کردن وطن، خانواده، نزدیکان و دوستان و اموال در راه عقیده‌ی درست و پیروی از هدایت و حقیقت است؛ چنانچه آن جوانان باایمان، برای مصون نگه داشتن دین و ایمانشان، از گرفت قهرآمیز پادشاه بت‌پرست و ستم‌پیشه، گریختند و به

غاری در کوه پناه بردند. خدای متعال، آنان را به مدت سیصد و نه سال قمری، میراند و سپس آنها را برانگیخت تا دلیل روشن و نمایانی بر قدرت الهی در برانگیختن بندگان باشند. خدای متعال، در ادامه، رسول خداص را به فروتنی و هم‌نشینی با فقیران مؤمن، دستور داد و آن حضرت ص را از روی گردانی از فقیران مؤمن، به قصد هم‌نشینی با ثروتمندان برای فرا خواندن آنان به سوی دین، منع نمود و فرمود:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ﴾ (کهف: 28)

«با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان، خدای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند».

در ادامه، خدای متعال، پس از بیان و اظهار حق، کافران را تهدید نموده و عذاب دردناکی را که در آخرت، برای آنان، آماده کرده، یادآوری نموده و بلافاصله از بهشت برینی یاد کرده که برای مؤمنان نیکوکار آماده ساخته است. [آیات: 30-31]

اما داستان موسی و خضر که در آیات 60-78 آمده، نمونه‌ی خوبی برای علما در زمینه‌ی فروتنی و تواضع در اثنای کسب علم می‌باشد و بیانگر این است که چه بسا امکان دارد یک بنده‌ی صالح و نیکوکار، در مسایل فرعی از آن‌چنان علم و دانشی برخوردار باشد که یک پیغمبر، از آن دانش بی‌اطلاع باشد؛ چنانکه داستان سوراخ کردن کشتی و ماجرای کشتن پسر بچه و نیز داستان تعمیر و بازسازی دیوار، بر این موضوع دلالت دارند. داستان ذوالقرنین که در آیات 83-99 آمده، پند و آموزه‌ای برای تمام حاکمان و زمام‌داران امور مردم است. چراکه این پادشاه، بر جهان چیره گشت و با وجود آن‌همه قدرت و قلمرو حکمرانی، سد بزرگی ایجاد کرد که این امر، بیانگر تقوا، دادگری و شایستگی اوست. در این سوره، سه نمونه و مثال واقعی و باشکوه مطرح شده که نشان می‌دهد اظهار حق و غلبه‌ی حقیقت، منوط به قدرت و ثروت نیست؛ بلکه مرتبط با ایمان است. نخستین نمونه‌اش، داستان صاحبان دو باغی است که در آیات 32-44 بیان می‌شود تا ثروتمندی که به مال و ثروتش، فریفته و مغرور گشته، با مؤمنی که به ایمانش می‌بالد، مقایسه گردد و بدین سان، وضعیت فقیران مؤمن و ثروتمندان کافر، بیان شود. دومین نمونه‌ای که ذکر شده، مثال زندگانی دنیاست که در آیات 45-46 بیان شده تا هشدار برای مردم باشد که سرانجام دنیا، زوال و نابودی است. به دنبال این موضوع، برخی از صحنه‌های هراس‌انگیز و وحشتناک رستاخیز را به تصویر کشیده که از آن جمله می‌توان به حرکت کوه‌ها و حشر مردم در یک میدان و غافل گیر شدن آنان با نامه‌های اعمالشان اشاره کرد. [آیات: 47-49] سومین نمونه‌ای که

ذکر شده، داستان ابلیس و انکار او از سجده کردن برای آدم<sup>ص</sup> است تا تکبر و غرور، با بندگی الله<sup>Ψ</sup> و تواضع و فروتنی، مقایسه گردد و نتایج هر یک نمایان شود؛ بدین ترتیب که نتیجه‌ی غرور شیطان، رانده شدن و محرومیت و نیز برحذر داشتن مردم از شر وی بود و ره آورد بندگی خدا و تواضع، رضایت و خشنودی خداوند. در ادامه، این موضوع بیان شده که در قرآن، انواع مثال‌ها، به شیوه‌های گوناگون بیان شده تا مایه‌ی پند و عبرت مردم باشد و وظیفه‌ی پیامبران در زمینه‌ی بشارت دادن و بیم دادن و نیز برحذر داشتن از پشت کردن به آیات و نشانه‌های الهی، بیان گردد. [آیات: 54-57]. این سوره، با بیان سه موضوع ذیل به پایان می‌رسد:

1. اعمال کافران و نتایج آن، در آخرت نابود می‌شود و هدر می‌رود.

[آیات: 100-106]

2. دادن مژده‌ی برخوردار شدن از نعمت‌های جاویدان و همیشگی به مؤمنانی که

کارهای شایسته انجام می‌دهند. [آیات: 107-108]

3. علم خداوند، حد و حدودی ندارد و بی‌نهایت است.<sup>۱</sup> [آیات: 109-110]

خداوند متعال، پس از بیان کمال کلامش، پیامبرش محمد مصطفی<sup>ص</sup> را مخاطب قرار

می‌دهد و سوره‌ی کهف را با این آیه به پایان می‌رساند که:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ ۖ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ

رَبِّهِ ۖ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا ۝﴾

«ای پیغمبر! بگو: من، فقط انسانی همچون شما هستم (و امتیاز من، این است که) به من وحی

می‌شود که معبود شما، یکی است و بس. پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است،

پس باید عمل نیک انجام دهد و هیچ چیزی را با خدایش انباز نکند».

گویا خداوند متعال، در این آیه به رسول خدا<sup>ص</sup> دستور می‌دهد که بگو: من، فقط انسانی

همچون شما هستم و بس؛ نه آنکه مرا فرشته بپندارید یا گمان کنید که من، از صفت الوهیت

برخوردارم. من، فقط علمی دارم که خدایم، به من داده است و بس، و امتیازی که بر شما

دارم، این است که به من وحی می‌شود هیچ خدای برحق جز الله یکتا و یگانه نیست و در

الوهیتش، هیچ شریکی ندارد. بنابراین معبودتان که باید او را پرستش کنید، فقط و فقط همان

۱- نگا: التفسیر المنیر (197/16-199).

معبود برحق و یگانه است. از این رو هر آن کس که به دیدار پروردگارش ایمان بیاورد و خواهان پاداش بی کران الهی باشد، باید به وسیله‌ی اعمال نیک و شایسته، به او نزدیکی جوید و عبادتش را برای او خالص گرداند و به هیچ عنوان در عبادت الله، شرک نورزد؛ فرقی نمی‌کند که شرک ظاهری و نمایانی همچون پرستش بت‌ها و به فریاد خواندن غیر خدا باشد یا نذر برای مخلوقات یا اعتقاد به اینکه مخلوق، می‌تواند فایده برساند و یا آنچه را که تنها در توان و قدرت خداست، تغییر دهد یا شرکی پوشیده و نهان، همانند انجام عملی از روی ریا و یا با هدف کسب نام و شهرت.<sup>۱</sup> گفتنی است: ریا و خودنمایی، شرک اصغر است. رسول خداص فرموده است: (إِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ الشَّرْكَ الْأَصْغَرُ) یعنی: «بیشترین چیزی که (از بابت آن) بر شما می‌ترسم، شرک اصغر است». گفتند: «ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟» فرمود: (الرِّيَاءُ؛ يَقُولُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا جَزَى النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ: إِذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تَرَاوُونَ فِي الدُّنْيَا، فَانظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً<sup>۲</sup> یعنی: «ریا؛ خدای متعال، روز قیامت، هنگامی که جزای اعمال بندگان را می‌دهد، می‌فرماید: نزد کسانی بروید که در دنیا برای آنان خودنمایی می‌کردید و ریا می‌نمودید؛ آنگاه بنگرید که آیا نزد آنان هیچ پاداشی می‌یابید؟»

در آخرین آیه‌ی سوره‌ی کهف، دو شرط اساسی برای پذیرش اعمال بیان شده است:

1. پیروی از رسول خداص؛ آنجا که خدای متعال، می‌فرماید:

﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾

«باید کار شایسته انجام دهد».

2. اخلاص نیت برای خدای متعال؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾

«و کسی را در پرستش پروردگارش، شریک نسازد».

حسن بن علی<sup>ع</sup>، این آیات روح‌بخش را هر روز تلاوت می‌کرد و در مفاهیم والای موجود در آن، می‌اندیشید. از این رو این آیات، تأثیر فراوانی در وجود و زندگانی وی نهاده بود. حسن<sup>ع</sup> توجه ویژه‌ای به سیرت رسول خداص نیز داشت. اسماعیل بن محمد بن سعد بن

۱- التفسیر المنیر (43/16).

۲- مسند احمد 428/05-429، با سند حسن.

ابی وقاص می گوید: «پدرمان، جنگ‌ها و غزوه‌های رسول‌الله ص را به ما آموزش می‌داد و آنها را برای ما برمی‌شمرد و می‌گفت: اینها، شرف و نیکی بجای مانده‌ی پدران‌تان می‌باشد؛ از این رو یاد آن را از بین نبرید».<sup>۱</sup>

علی بن حسن می گوید: «ما، غزوات رسول‌الله ص را آن گونه می‌آموختیم که سوره‌های قرآن را می‌آموختیم». درباره‌ی میزان علم و دانش حسن<sup>ع</sup> در زمینه‌ی سنت نبوی، یادآوری این نکته ضروری است که پدر بزرگوارش، امیر مؤمنان، علی<sup>ع</sup>، بیش از سایر خلفای راشدین، از رسول خدا ص، حدیث روایت کرده است؛ البته دلیلش، به هر یک از موارد ذیل برمی‌گردد: علی<sup>ع</sup> پس از سایر خلفا<sup>ص</sup> وفات نمود و راویان زیادی، از طریق او، حدیث روایت کردند و آن دسته از دانش‌پژوهان تابعی که به کثرت، سؤال می‌نمودند، در سرزمین‌های مختلف، پراکنده شدند و همچنین اتفاقاتی رخ داد که به مقتضای آنها، برای تبیین و ابلاغ حکم شرعی، روایت احادیث، رواج بیشتری یافت و بدین سان حسن<sup>ع</sup> بخش عظیمی از سنت نبوی را از پدرش آموخت؛ البته از آنجا که رسول اکرم ص وفات نمود و حسن<sup>ع</sup> در آن دوران، سن و سال چندانی نداشت، از این رو احادیث و مسایلی را از آن حضرت ص به خاطر داشت که آنها را یاد می‌کرد و به رسول‌الله ص نسبت می‌داد. چنانچه پیشتر بدین موضوع پرداخته‌ام.<sup>۲</sup>

حسن<sup>ع</sup> فرزندان‌اش را به کسب علم و دانش، تشویق می‌نمود؛ چنانچه پسر و برادرزاده‌اش را فرا خواند و فرمود: «ای پسر و ای برادرزاده‌ام! شما، اینک کوچکان قوم و طایفه هستید و روزی بزرگان قوم خواهید شد؛ از این رو به فراگیری علم و دانش همت گمارید و هر کس از شما که نتوانست آن را روایت نماید یا به خاطر بسپارد، آن را به نگارش درآورد و در خانه‌اش بگذارد».<sup>۳</sup>

حسن<sup>ع</sup>، سخنران زبان آوری بود. باری امیر مؤمنان، علی<sup>ع</sup> به حسن<sup>ع</sup> فرمود: «ای حسن! برخیز و برای مردم سخنرانی کن». گفت: «چنانچه هنگام سخنرانی، شما را ببینم، مرا هول و هراس بر می‌دارد (و دست و پایم را گم می‌کنم)». از این رو علی<sup>ع</sup> به گونه‌ای خود را از دید

۱- البدایة و النهایة (242/2).

۲- نگا: السیرة النبویة، از مؤلف همین کتاب، (6/1).

۳- الطبقات (292/1)؛ با سند حسن؛ به تحقیق: سلمی

حسن ۲ پنهان نمود که صدای حسن ۲ را می شنید، اما حسن ۲ او را نمی دید. حسن ۲ برخاست و پس از حمد و ثنای الهی، سخنرانی کرد<sup>۱</sup> و آن گاه از منبر پایین آمد. علی ۲ این آیه را تلاوت نمود:

﴿ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (آل عمران: 34)

«آنان، فرزندانی هستند که برخی، از برخی دیگرند و خداوند، شنوا و داناست».

حسن ۲ از پدر بزرگش، یعنی رسول خداص و نیز از پدرش علی ۲، سخنوری و شیوایی سخن و رسایی کلام و قدرت بیان را به ارث برده بود.

باری امیر مؤمنان، علی ۲ از پسرش حسن ۲ پرسید: «میان ایمان و یقین، چقدر فاصله وجود دارد؟» پاسخ داد: «چهار انگشت». علی ۲ فرمود: «چگونه؟» گفت: «ایمان، عبارتست از آنچه گوش هایت شنیده و قلبت، تصدیق نموده؛ و یقین، عبارتست از آنچه چشمانت، دیده و قلبت، آن را بدون هیچ شک و تردیدی، پذیرفته است و فاصله ی چشم و گوش با هم، فقط چهار انگشت می باشد».<sup>۲</sup>

حسن ۲ فرموده است: «نیک سؤال کردن، نیمی از علم و دانش است».<sup>۳</sup>

از حسن ۲ درباره ی سکوت پرسیدند؛ پاسخ داد: «سکوت، پوشش چشم و زیور آبروست؛ و کسی که سکوت می کند، هم خودش، راحت و آسوده است و هم دوست و هم نشینش».<sup>۴</sup>

یکی از نشانه های علم و دانش حسن ۲، این است که وی، به فراگیری زبان عربی سفارش می کرده و تأکید آن بزرگوار برای آموختن زبان عربی، در واقع، تأکیدی بر ضرورت تطبیق و بکارگیری اصول و قواعد علمی در زمینه ی قرائت و بویژه قرائت آیات قرآن است. چرا که زبان عربی، زبانی است که خداوند متعال، قرآن را بدین زبان نازل نموده و رسول اکرم ص نیز با این زبان، دستورات و رهنمودهای حیات بخش اسلام و از جمله، سنت مطهرش را ابلاغ نموده و کتاب های دینی و علوم پایه و... به زبان عربی، تألیف شده است.

۱- الطبقات (1/276)؛ سندش، ضعیف است.

۲- التبيين في أنساب القرشيين، ص 127.

۳- نور الأبصار، از شبلنجی، ص 122.

۴- من أقوال الصحابة، ص 67.

۵- مفتاح السعادة، احمد مصطفی (2/82)

از این رو هر نوآوز و دین پژوهی، باید این زبان را فرا بگیرد و گرنه به شناخت درستی از دین نخواهد رسید و دانش دینی وی، ناقص خواهد بود. زبان عربی، علاوه بر امتیازات مذکور، زبانی ممتاز در زمینه‌ی فصاحت و بلاغت و رسایی کلام است و از زیبایی، شیوایی و شیرینی ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.<sup>۱</sup>

از آنجا که حسن بن علی<sup>۲</sup> تسلط کاملی بر زبان و ادبیات عرب داشت، یکی از سخنورترین افراد عرب به‌شمار می‌رفت. چنانچه عمرو بن العلاء گفته است: «هیچ کسی فصیح‌تر و زبان‌آورتر از حسن بن علی<sup>۲</sup> ندیده‌ام».<sup>۲</sup>

حسن<sup>۲</sup>، دانش آموزان و شاگردان نیک و نمونه‌ای داشت؛ از جمله: فرزندش حسن، مسیب بن نجبه، سوید بن غفله، علاء بن عبدالرحمن، شعبی، هبیره بن یریم، اصبع بن نباته، جابر بن خالد، ابوالحوراء، عیسی بن مأمون بن زراره (و گفته شده: ابن‌المأموم)، ابویحیی عمیر بن سعید نخعی، ابومریم قیس ثقفی، طحرب عجلی، اسحاق بن یسار (پدر محمد بن اسحاق)، سفیان بن لیل و عمر بن قیس کوفی.<sup>۳</sup>

فراوانی دانش حسن<sup>۲</sup> و ظرافت فهم و آگاهی وی در زمینه‌ی شناخت نیک و بد و نیز شناخت عمیقش نسبت به اهداف و مقاصد شریعت، آنجا نمایان می‌گردد که وحدت و یک‌پارچگی امت و نیز حفاظت جان مسلمانان را بر مصالح شخصی خویش ترجیح می‌دهد و زمام امور مسلمانان را به معاویه<sup>۲</sup> می‌سپارد.

### عبادت‌گزاری حسن<sup>۲</sup>

حسن بن علی<sup>۲</sup>، از آن دست افرادی بود که نهایت توان و تلاش خود را در عبادت و بندگی الله<sup>۲</sup> به کار می‌گیرند؛ وی، در طول زندگی‌اش، با مفهوم فراگیر عبادت زیست و با شیر حیات بخش عبادت، پرورش یافت و از سرچشمه‌ی گوهر بار نبوت، سیراب گشت و به دست زهرای محمدص، تربیت شد؛ همان بانوی بزرگواری که نزد پیغمبر رحمت ص رفت تا از او خادمی درخواست نماید و نتیجه‌ی درخواستش، رهنمودی گردید که به مراتب، از هر خادم و خدمت‌گزاری بهتر بود؛ چنانچه رسول اکرم ص برای رسیدگی به درخواست دخترش، به

۱- نصیحة الملوك، ص 350 از ماوردی.

۲- الکامل فی التاریخ (132/4)

۳- تاریخ دمشق (5/14)

خانه‌ی وی رفت و دختر و دامادش را که در بستر بودند، به گفتن سبحان الله، الحمد لله، لا إله إلا الله و الله اکبر، رهنمون گشت. بدین ترتیب حسن ت در خانه‌ای بزرگ شد که به زیور زهد و عبادت، تقوا و خداترسی و صبر و شکیبایی، آراسته بود؛ بگونه‌ای که این ارزش‌ها و زیرساخت‌های پرورشی و عبادی، وجود آن بزرگوار را فرا گرفته و او را زبان‌زد و نمونه‌ای مثال‌زدنی برای هر مسلمانی کرده بود؛ چنانچه هم‌عصرانش، اعم از صحابه و سایر نیکان آن دوران، به این ویژگی وی، گواهی داده‌اند.

آری! حسن ت، عبادت‌گزاری بود که خداوند متعال را با شناخت و معرفت، عبادت می‌نمود و با یقین و باوری راستین، به سوی خدا روی آورده و به دنیا پشت کرده بود. به همین سبب نیز هرگاه وضو می‌گرفت، رنگ چهره‌اش، دگرگون می‌شد؛ و چون علتش را از او جویا شدند، فرمود: «سزاوار است رنگ چهره‌ی کسی که می‌خواهد در آستان خداوند صاحب عرش، به عبادت بایستد، تغییر نماید».<sup>۱</sup>

ابن سعد، این سخن را آورده که: «هیچ کسی ترس‌اتر از حسن بن علی و عمر بن عبدالعزیز سراغ ندارم؛ آنان، چنان ترس‌ا بودند که گویا آتش جهنم، تنها برای آنها آفریده شده است».<sup>۲</sup>

هرچقدر که بنده، به مولای خویش نزدیک می‌شود و شناخت و معرفتش، نسبت به اسماء و صفات پروردگارش افزایش می‌یابد و هرچقدر که بیشتر به صفات کمال خداوند، پی می‌برد، به همان نسبت، هیبت و عظمت و ترس از خداوند، در او بیشتر می‌گردد. خدای متعال، روزگار را در میان مردم، دست به دست می‌گرداند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ

وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾﴾

(آل عمران: 26)

«بگو: پروردگارا! ای مالک‌الملک! تو، هر آن کس را که بخواهی، حکومت و دارایی می‌بخشی و از هر کس که بخواهی، حکومت و دارایی را می‌گیری و هر کس را که

۱- وفیات الأعیان (69/2)

۲- نگا: الطبقات الكبرى (398/5)



بخواهی، قدرت و عزت می‌دهی و هر کس را بخواهی، خوار و زبون می‌گردانی؛ خوبی، در دست توست و بی‌گمان تو، بر هر چیزی توانایی».

بدین سان واضح گردید که خدای متعال، حکومت‌ها را دگرگون می‌کند؛ چنانکه حکومتی را سرنگون می‌نماید و حکومت دیگری را جایگزینش می‌کند. عده‌ای از فرشتگان خداوند، با گزارش کار بندگانش، به سوی او بالا می‌روند و عده‌ای هم از نزد او نازل می‌شوند؛ و او امر الهی، به نوبت و به دنبال آیات و نشانه‌هایش، نازل می‌گردد و مطابق خواست و اراده‌اش نافذ می‌شود؛ از این رو هر آنچه خدا بخواهد، در همان لحظه‌ای که مشیتش، بدان تعلق گرفته و به همان شکلی که خواست الهی بوده، بدون هیچ کم و کاست یا زیادت و یا تقدیم و تأخیری، صورت می‌گیرد؛ و امر و فرمان و قدرت و اراده‌اش، در آسمان‌ها و زمین و در موجودات خشکی و دریا، و نیز در آنچه که در فضا و در سایر اجزا و ذرات جهان هستی است، نافذ می‌باشد و خدای متعال، همه‌ی اینها را هرگونه که بخواهد، اداره می‌کند و هر رخدادی که خواست و اراده‌ی او باشد، در جهان هستی، روی می‌دهد.<sup>۱</sup>

الله  $\Psi$  می‌فرماید:

﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ

(سجده: 5)

﴿مِمَّا تَعُدُّونَ﴾

«خداوند، (تمام جهان هستی) از آسمان گرفته تا زمین را زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است؛ سپس تدبیر امور، در روزی که اندازه‌ی آن، هزار سال از سال‌هایی است که شما می‌شمارید، به سوی او باز می‌گردد».

آری! خدای متعال، امور جهان هستی را زیر نظر دارد و هیچ ذره‌ای، نه در آسمان‌ها و نه در زمین، نه در اعماق دریاها و نه در زیر لایه‌های کوه‌ها و کوهسارها، از او پنهان نمی‌ماند.

الله  $\Psi$  می‌فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ

وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

(انعام: 59)

﴿﴾

«گنجینه‌های غیب و کلید آنها، در دست خداست و کسی جز او، از آن آگاه نیست. و خداوند، از آنچه در خشکی و دریاست، آگاه می‌باشد. و هیچ برگی فرو نمی‌افتد، مگر اینکه از آن، باخبر است و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر اینکه (خداوند، از آن آگاه است و) در لوح محفوظ، ثبت و ضبط می‌باشد».

احساس عظمت و جلال الله  $\Psi$  و شناخت اسماء و صفاتش، باعث پیدایش و افزایش خوف و خشیت بنده از این خدای بزرگ و عظیم می‌گردد که همه چیز، برای او کرنش می‌کند:<sup>۱</sup>

﴿وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظَلَّلُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْاَصَالِ

(رعد: 15)



«آنچه در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه، برای خدا کرنش می‌کند. همچنین سایه‌های آنها، بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می‌افتند».

حسن بن علی<sup>۲</sup> پس از ادای نماز صبح در مسجدالنبی، در محل نمازش می‌نشست و تا بالا آمدن خورشید، به ذکر خدای متعال می‌پرداخت و عده‌ای از بزرگان و سایر نمازگزاران نیز همراه او می‌نشستند و پیرامون مسایل دینی سخن می‌گفتند. آن‌گاه حسن<sup>۳</sup> برمی‌خاست و نزد مادران مؤمنان یعنی همسران رسول‌الله ص می‌رفت و به آنان سلام می‌کرد. و گاهی هدیه‌ای از مادران مؤمنان دریافت می‌نمود و سپس به منزلش باز می‌گشت.<sup>۴</sup>

کسانی که پس از ادای نماز، سر جایشان می‌نشینند، از آن دست افراد سعادت‌مند و خوشبختی هستند که فرشتگان، بر آنها درود می‌فرستند؛ چنانچه امام احمد از ابوهریره<sup>۵</sup> روایت نموده که رسول اکرم ص فرموده است: (الْمَلَائِكَةُ تُصَلِّي عَلَى أَحَدِكُمْ مَا دَامَ فِي مَصَلَّاهُ الَّذِي صَلَّى فِيهِ، مَا لَمْ يَحْدَثْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ اَرْحَمْهُ<sup>۶</sup>، و إن جلس ينتظر الصلاة صلت عليه الملائكة و صلاتهم عليه: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ اَرْحَمْهُ<sup>۷</sup>) یعنی: «فرشتگان برای آن شخصی از شما که همچنان در محل نمازش می‌باشد، تا آن زمان که وضویش باطل نشده، دعا می‌کنند و (می‌گویند) بارخدا یا! او را بیامرز؛ بارخدا یا! بر او رحم نما و اگر به انتظار نماز،

۱- مرجع پیشین، ص 76

۲- البداية و النهاية (193/11)

۳- مسند احمد، شماره‌ی 8106؛ شیخ احمد شاکر، این حدیث را صحیح دانسته است.

۴- مسند احمد، شماره‌ی 1218؛ شیخ احمد شاکر، این حدیث را حسن دانسته است.

در جایش بنشیند، فرشتگان، برایش دعا می کنند و دعایشان برای او این است (که می گویند):  
بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما.

همچنین امام احمد رحمه الله از عطاء بن سائب روایت نموده که گفته است: نزد ابوعبدالرحمن سلمی رفتم و او، نماز صبح را ادا کرده و همچنان در محل نمازش نشسته بود؛ وی، در حال احتضار بود. به او گفتم: ای کاش به بستر می رفتی که بهتر و نرم تر است. گفت: از علی<sup>ع</sup> شنیدم که گفت: از رسول اکرم ص شنیدم که فرمود: (مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ ثَمَ جَلَسَ فِي مَصَلَّةٍ صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ، وَ صَلَاتِهِمْ عَلَيْهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ اَرْحَمْهُ وَ مَنْ يَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ صَلَاتِهِمْ عَلَيْهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ اَرْحَمْهُ)<sup>۱</sup> یعنی: «کسی که نماز صبح را به جای آورد و در محل نمازش بنشیند، فرشتگان بر او درود می فرستند (و برایش دعا می کنند و می گویند) بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما. و کسی که انتظار نماز را می کشد، فرشتگان بر او درود می فرستند (و برایش دعا می کنند و می گویند) بارخدایا! او را بیامرز؛ بارخدایا! بر او رحم نما».

باری از شیخ عبدالعزيز بن عبدالله رحمه الله پرسیدند: آیا کسی که در خانه اش نماز صبح را ادا کند و سپس تا طلوع خورشید، به تلاوت قرآن پردازد و آن گاه دو رکعت نماز اشراق به جای آورد، از اجر و پاداشی همچون پاداش کسی که در مسجد نشسته، بهره مند می گردد؟ شیخ عبدالعزيز رحمه الله پاسخ داد: در انجام این عمل، خیر فراوان و پاداش بزرگی وجود دارد؛ اما ظاهر احادیث وارد شده در این موضوع، بیانگر این است که این پاداش به کسی تعلق می گیرد که در مسجد، در محل نمازش می نشیند. البته اگر کسی به خاطر عذری همچون بیماری یا ترس، نماز صبح را در خانه اش به جای آورد و آن گاه تا طلوع خورشید به ذکر خدای متعال یا تلاوت قرآن پردازد و سپس دو رکعت نماز بگزارد، با وجودی که این عمل را در خانه اش انجام داده، باز هم به خاطر عذری که داشته، از اجر و پاداش وارد شده در زمینه ای انجام این اعمال در مسجد، بهره مند می شود. گفتنی است: این پاداش، به زنی که در خانه اش پس از ادای نماز صبح، به ذکر خدا یا تلاوت قرآن می پردازد نیز تعلق می گیرد.<sup>۲</sup>

۱- مسند احمد (305/2)؛ احمد شاکر، اسناد این روایت را حسن دانسته است.

۲- نگا: مجموعه فتاوی و مقالات متنوعة، ابن باز (403/11)

ابن قیم رحمه الله، درباره‌ی اهمیت ذکر خدای متعال، در بامداد، می گوید: «خوابیدن در حد فاصل نماز صبح و طلوع خورشید، مکروه است. چرا که این وقت، زمان ارزشمندی است که می توان از آن بیشترین بهره را برد و برای رهروان راه تزکیه و خودسازی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می باشد؛ چنانچه اگر تمام شب را به قیام و عبادت گذرانده باشند، باز هم این فرصت را از دست نمی دهند و پس از نماز صبح، تا طلوع خورشید، به ذکر خدا می پردازند. این وقت، ابتدای روز و هنگام نزول روزی و برکت و حصول بهره و قسمت می باشد و زمانی است که تمام روز بر اساس آن شکل می گیرد؛ از این رو تنها می توان هنگام اضطراب و از روی ناچاری در این زمان خوابید».<sup>۱</sup> به خاطر ارزش این وقت و نیز اهمیت وافر آن در سیر و سلوک به سوی الله  $\Psi$  است که در بسیاری از روایات، به زنده نگه داشتن این وقت با ذکر و یاد خداوند، تشویق و ترغیب شده است. انس  $\tau$  می گوید: رسول خدا ص فرموده است: (مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ فِي جَمَاعَةٍ ثُمَّ قَعَدَ يَذْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ؛ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، كَانَتْ كَأَجْرِ حُجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ، تَامَةً تَامَةً تَامَةً)<sup>۲</sup> یعنی: «کسی که نماز صبح را با جماعت به جا آورد و سپس بنشیند و تا طلوع خورشید، خدای را ذکر کند و آن گاه، دو رکعت نماز بگذارد، پاداش کامل یک حج و عمره را می برد». رسول اکرم ص برای تأکید بر پاداش کامل حج و عمره، سه بار، واژه‌ی تامة را تکرار نمود.

ابن رجب می گوید: «از آنجا که حج، یکی از برترین اعمال نیک می باشد و انسان مسلمان، علاقه‌ی وافر به انجام این عمل دارد و خدای متعال، آن چنان علاقه‌ای در دل مسلمان نسبت به این خانه‌ی بزرگ، قرار داده که همواره در حسرت دیدنش، آه سر می دهد و دلش به سوی آن پر می کشد، و نیز از آن جهت که بسیاری از مردم، نمی توانند (هر سال و حتی یک بار) به مکه بروند و به انجام مناسک حج، پردازند، خدای متعال، اعمالی را برای بندگانش مشروع نموده که با انجام آن می توانند به اجر و پاداشی معادل اجر و پاداش حج دست یابند...».<sup>۳</sup>

استاد بنا می گوید: «ای برادر گرامی! هر روز، لحظه‌ای در صبح، و لحظه‌ای در شامگاه و لحظه‌ای در سحرگاه، پیش روی توست که می توانی در تمام این لحظات با روح پاکت به

۱- تهذیب مدارج السالکین، ص 248

2- سنن ترمذی، شماره (586)؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.

۳- نگا: لطائف المعارف، ص 351؛ البدْر فی الحث علی صلاة الفجر، ص 86، نوشته‌ی دکتر عماد علی.

ملاً اعلی و جهان برین عروج کنی و به خیر و نیکی دنیا و آخرت، دست یابی؛ آری! پیش رویت، موسمی چند برای طاعت و روزهایی برای عبادت و شب‌هایی برای انجام اعمال نیکی وجود دارد که قرآن کریم و پیغمبر بزرگوارص، تو را بدان رهنمون شده‌اند. پس مشتاق آن باش که در این لحظات، از ذاکران و اهل طاعت باشی، نه از غافلان و اهل نسیان و فراموشی. این فرصت را عنیمت بدان که وقت، همچون شمشیر است<sup>۱</sup>؛ و درنگ کردن و امروز و فردا نمودن را رها کن که هیچ ضرری بزرگ‌تر از درنگ کردن نیست<sup>۲</sup>.

حسن<sup>ع</sup> هنگام طلوع خورشید می‌گفت: (سمع سامع بحمد الله الأعظم لا شریک له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر؛ سمع سامع بحمد الله الأمجد لا شریک له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر)<sup>۳</sup>

حسن بن علی<sup>ع</sup> بر اذکار، اوراد و دعا‌هایی که از رسول‌الله ص به ثبوت رسیده، پابندی می‌کرد و مردم را به ادای نماز در مساجد تشویق می‌نمود و می‌گفت: کسی که به رفتن به مسجد، عادت کند، خدای متعال، به او یکی از این ویژگی‌ها را ارزانی می‌دارد: محبتی سودمند و مهری پوشیده نسبت به او، یا علمی طرفه و برگزیده، یا سخنی که به سوی هدایت رهنمون می‌گردد، یا گناهان را از ترس و یا شرم و حیا، ترک می‌کند<sup>۴</sup>.

حسن<sup>ع</sup> شب‌ها را به قیام و عبادت الله<sup>ج</sup> سپری می‌کرد. وی، ابتدای شب را به عبادت می‌پرداخت و برادرش حسین<sup>ع</sup> بخش پایانی شب، بر می‌خاست و عبادت می‌نمود<sup>۵</sup>.

نماز شب و راز و نیاز شبانه با خدای متعال، یکی از مهم‌ترین عواملی است که باعث بیداری و تقویت ایمان می‌گردد و نیکان و بندگان شایسته‌ی خدا، قیام شب را تجربه نموده و دریافته‌اند که عبادت و مناجات شبانه، تأثیر بسزایی در احیای دل‌ها دارد. ابن‌الحاج در المدخل می‌گوید: قیام شب، فواید زیادی دارد؛ از جمله اینکه قیام شب، گناهان را چنان از بین می‌برد که باد تند، برگ خشک درختان را فرو می‌اندازد؛ نماز و راز و نیاز شبانگاهی،

۱- یعنی همچنانکه شمشیر، زود می‌برد، وقت نیز به سرعت می‌گذرد. (مترجم)

۲- الرقائق، ص 18؛ به نقل از مجلة الدعوی، شماره 4، سال: 1951؛ الإیمان أولاً...، ص 248.

۳- الطبقات (291/1)، تحقیق: سلمی، با سند صحیح.

۴- عیون الأخبار (5/3)؛ الحسن بن علی، ص 27.

۵- الزهد از ابن حنبل، ص 171؛ رهبان اللیل از عفانی (403/1)

قلب را نورانی می گرداند و فرشتگان آسمان، مکانی را که مؤمن شب گذار در آن به عبادت می پردازد، همچون ستارگان تابان برای زمینیان، درخشان می بینند و برکات و انوار قیام شب با بوی خوش و عطر آگین قیام شب، به مؤمن شب زنده دار باز می گردد و آن چنان ارمغانی با خود دارد که در وصف نمی گنجد و قابل توصیف نیست.

قیام شب، شرافت مؤمن است؛ چنانچه رسول خدا ص فرموده است: (شرف المؤمن صلاته باللیل و عزه استغناؤه عما فی أید الناس)<sup>۱</sup> یعنی: «شرافت مؤمن، به نماز شبانگاهی اوست و عزتش، در بی نیازی وی از آنچه که در دست مردم است».

هر چه ادعای محبت بیشتر باشد، به همان نسبت باید دلیلی بر صداقت این ادعا وجود داشته باشد؛ و لحظات و ساعات ارزشمند شب، می تواند دلیل صداقت کسانی باشد که ادعای محبت الله  $\Psi$  را می کنند. زیرا هر کس، ادعایی می کند، باید دلیل بیاورد. شب زنده داران، ارجمندترین مردمان هستند و کسانی چون ما که شب هایشان را در خواب و غفلت سپری می کنند، نام و یاد چندانی ندارند و از مقام و منزلت والایی برخوردار نیستند؛ بلکه شب های غفلتشان، شرافت و آبرویی برایشان نگذاشته است.<sup>۲</sup>

با مطالعه و بررسی سیرت حسن بن علی  $\tau$  به اهمیت قیام شب پی می بریم؛ آری! در شب است که می توانیم نهال اخلاص و راستی را در سرزمین قلب، بکاریم و درخت خیر و نیکی را بارور کنیم. بدون تردید بارور شدن درخت خیر و نیکی در بوستان قلب مؤمن، رابطه ی مستقیمی با میزان رسیدگی وی به نهال ایمان و اخلاص دارد و هر چقدر که مساحت بوستان خیر و ایمان افزون گردد، به همان نسبت ثمراتش، افزایش می یابد و انواع و اقسام نیکی ها، از هر سو به سوی مؤمن سرازیر می گردد. الله  $\Psi$  می فرماید:

﴿إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا﴾ (انفال: 70)

«اگر خداوند، در دل هایتان خیری (همچون ایمان و اخلاص) بیابد (و از قوت ایمان و صدق در اسلام برخوردار باشید)، بهتر از آنچه از شما گرفته شده، به شما عطا می کند».

قیام شب، یکی از مهم ترین جلوه های سپاس گذاری است که حسن بن علی  $\tau$  توجه ویژه ای به آن داشت تا بدین سان شکر و سپاس خداوند  $Y$  را به خاطر نعمت های بی شمارش

۱- صحیح الجامع، شماره ی 3701؛ السلسلة الصحيحة، شماره ی 1903.

۲- الإیمان أولاً، ص 172.

به جای آورد. گفتنی است: شکر، یکی از اعمال نیک است و بنده‌ی سپاس‌گزار، بنده‌ای است که چون اثر نعمت بر او نمایان می‌گردد، بر تواضع و فروتنی‌اش در برابر کسی که به او نعمت داده، افزوده می‌شود. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّیُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۚ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا ۖ إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ۖ أَمَّنْ هُوَ قَنِتٌ ۖ ءَانَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ ۚ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ۖ﴾ (زم: 8، 9)

«هنگامی که گزندى متوجه انسان می‌گردد، پروردگار خود را به فریاد می‌خواند و زاری‌کنان رو به درگاهش می‌آورد. سپس هنگامی که از جانب خود، نعمت بزرگی به او داد، خدا را که پیشتر به فریاد می‌خواند، از یاد می‌برد و شریکانی برای خدا قرار می‌دهد تا (هم خودش و هم مردم را با آن) گمراه نماید. (ای پیغمبر! به چنین فردی) بگو: اندکی از کفر خود بهره‌مند شو (و با آن، خوش بگذران، اما بدان که) تو، از دوزخیانی. آیا (چنین شخص مشرکی، بهتر است یا) کسی که پاسی از شب، در حال سجده و قیام به عبادت مشغول می‌شود و (خوشتن را) از (عذاب) آخرت بدور می‌دارد و به رحمت پروردگارش، امید می‌بندد؟ بگو: آیا کسانی که (وظیفه‌ی خود را در قبال خدا) می‌دانند، با کسانی که (این را) نمی‌دانند، برابرند؟»

در این آیات، از دو نفر، سخن به میان آمده که خداوند، بر آنان نعمتی ارزانی می‌دارد؛ بدین ترتیب که شخص اول، در آزمون سختی قرار می‌گیرد و در تنگنا به سر می‌برد؛ لذا با صدق و راستی، خدا را به فریاد می‌خواند و خدای متعال نیز مشکل آن شخص را برطرف می‌سازد، اما آن شخص، از سپاس‌گزاری خداوند Y، روی گردانی می‌کند و به گمراهی گذشته‌اش باز می‌گردد. ولی شخص دیگر، راه شکر و سپاس‌گزاری را در پیش می‌گیرد و پاسی از شب به سجده و قیام می‌پردازد. آن‌گاه قرآن در ادامه‌ی مطلب، می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۚ﴾

«آیا کسانی که (وظیفه‌ی خود را در قبال خدا) می‌دانند، با کسانی که (این را) نمی‌دانند، برابرند؟»

این جمله، استفهام انکاری است؛ یعنی: بطور قطع برابر نیستند.

شاعری، چنین سروده است:

القائتون المخبئون لربهم	الناطقون بأصدق الأقوال
يحيون ليلتهم بطاعة ربهم	بتلاوة و تضرع و سؤال
وعيونهم تجري بفيض دموعهم	مثل انهمار الوابل الهطال
في الليل رهبان و عند جهادهم	لعدوهم من أشجع الأبطال
بوجههم أثر السجود لربهم	و بها أشعة نوره المتلالي <sup>۱</sup>

ترجمه: «پرهیزگاران و نمازگزارانی که در برابر پروردگارشان، کرنش می کنند و راست ترین سخنان را بر زبان می رانند و شب هایشان را به طاعت و بندگی پروردگارشان و نیز تلاوت قرآن و زاری و عرض نیاز به درگاهش سپری می نمایند و از چشمانشان، همچون قطرات درشت باران، اشک سرازیر می گردد؛ آنان، پارسایان شبانند و هنگام جهاد و رویارویی با دشمن، از شجاع ترین پهلوانان به شمار می روند. در سیمایشان، آثار و نشانه های سجده برای پروردگارشان به چشم می خورد و انوار درخشانش در چهره ی آنان، نمایان است.»

حسن بن علی  $\pi$ ، بسیار حج می گزارد؛ چنانچه ابن عباس  $\pi$  می گوید: هیچ گاه بر آن چه در جوانی ام از دست داده ام، پشیمان نشده ام جز اینکه من، با پای پیاده حج نگزارده ام؛ و حسن بن علی  $\pi$  بیست مرتبه با پای پیاده، حج گزارد، در حالی که بهترین مرکب ها برایش افسار می شدند. و سه بار مالش را در راه خدا به دو قسمت تقسیم کرد؛ (بخشی را برای خودش نگه داشت و بخشی را در راه خدا انفاق کرد). چنانچه موزه اش را بذل و بخشش می کرد و کفشش را نگه می داشت.<sup>۲</sup>

این، نمونه ای از کارهایی است که حسن  $\pi$  آن را بر خود لازم گردانیده بود، بی آنکه شریعت، به لزوم و وجوب آن حکم کرده باشد؛ چنانکه با پای پیاده بیست و پنج حج ادا کرد و این، بیانگر فضیلت حج پیاده است؛ همان طور که ندامت و پشیمانی ابن عباس  $\pi$  به خاطر از دست دادن این عمل در دوران جوانی، دلیلی بر فضیلت آن می باشد. پابندی حسن بن علی  $\pi$

۱- رهبان اللیل (365/1)

۲- سیر أعلام النبوة (260/3)



بر حج پیاده، با سختی و مشقتی که در آن است، نشان‌دهنده‌ی قوت ایمانی و اشتیاق وافرش به اعمال شایسته و انجام آنها به بهترین شکل ممکن می‌باشد. البته منظور از حج پیاده این است که حج گزار، با پای پیاده از مکه به عرفه و سپس از عرفه به مکه برود، نه اینکه با پای پیاده، از خانه و کاشانه‌اش رهسپار دیار حج گردد.<sup>۱</sup> از سیرت حسن بن علی علیه السلام در می‌یابیم که رفتن پیایی به مسجدالحرام تا حد ممکن و بستن رخت سفر بدین منظور، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «پیایی، حج و عمره بگزارید؛ همانا انجام دادن حج و عمره به دنبال یکدیگر، فقر و گناهان را از میان می‌برد، همان‌طور که کوره، ناخالصی آهن را از بین می‌برد».<sup>۲</sup>

از این رو حسن بن علی علیه السلام بنا به روایتی، بیست و پنج مرتبه، با پای پیاده حج گزارد، در حالی که بهترین مرکب‌ها را در اختیار داشت.<sup>۳</sup> حسن علیه السلام فرموده است: «من، از پروردگارم، شرم می‌کنم که در حالی او را ملاقات نمایم که با پای پیاده به خانه‌اش نرفته باشم».<sup>۴</sup> حسن علیه السلام، کم‌تر سخن می‌گفت و بیشتر اوقات، مطابق سنت و روش جد بزرگوارش، رسول خدا صلی الله علیه و آله، ساکت و مشغول عبادت بود.

### زهد حسن بن علی علیه السلام

حسن علیه السلام از خلال هم‌زیستی با قرآن کریم و همراهی با پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علی علیه السلام، و نیز با اندیشیدن در این دنیا، بدین نکته پی برد که دنیا، سرای امتحان و آزمایش است؛ وی، بر اساس آموزه‌ها و رهنمودهای قرآنی، پرورش یافت و آیاتی را که از دنیا و حقارت و فناء آن، سخن می‌گوید، تماماً فرا گرفت. حسن علیه السلام هر روز سوره‌ی کهف را تلاوت می‌کرد و نگاهش به این آیات کریمه می‌افتاد که:

﴿وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَا آءِ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ۝﴾

۱- التاریخ الإسلامی (221/19).

۲- الإیمان أولاً، ص 249.

۳- تاریخ ابن عساکر (72/14).

۴- تاریخ ابن عساکر (71/14).

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَةُ الصَّلَاحُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا

وَحَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾ (کهف: 45, 46)

«ای پیغمبر! برای آنان (که به دارایی دنیا می‌نازند و به اولاد و اموال خویش می‌بالند) مثال زندگی دنیا را بیان کن که همچون آبی است که از آسمان فرو می‌فرستیم. سپس گیاهان زمین، از آن (سیراب می‌شوند و رشد می‌کنند و) انبوه می‌گردند. (ولی این صحنه‌ی دل‌انگیز دیری نمی‌پاید و گیاهان سرسبز، پژمرده می‌شوند و) سپس خشک و پرپر می‌گردند و بادهای آنها را پخش و پراکنده می‌سازند. و خداوند، بر هر چیزی تواناست. دارایی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند و اما اعمال شایسته‌ای که نتایج آنها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگارت دارد و بهترین امید و آرزوست».

این مثال زیبا و دقیق قرآنی، بیانگر حقارت و ناچیز بودن دنیاست و بر زوال و عدم ماندگاری آن دلالت می‌کند و نابودی نعمت‌ها و ظواهر زیبا و فریبنده‌ی آن را به تصویر می‌کشد. خدای متعال پس از بیان اینکه دنیا، دیری نمی‌پاید و چندان ماندگاری و دوامی ندارد، به بیان این نکته می‌پردازد که به پندار مردم، فرزندان و دارایی، زینت زندگی دنیایند و آن‌گاه این نکته را روشن می‌سازد که زینت زندگی دنیا، خیلی زود از میان می‌رود؛ از این‌رو زیننده و سزاوار هیچ عاقل و خردمندی نیست که دل به دنیا ببندد و به نعمت‌های فانی و زودگذر آن بی‌الد.

اینکه خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَالْبَاقِيَةُ الصَّلَاحُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَحَيْرٌ أَمَلًا﴾، بدین معناست که اعمال شایسته‌ای همچون نماز، صدقه، جهاد در راه الله، کمک به

فقیران و نیز ذکر و یاد خدا، بیشترین ثواب و پاداش را به دنبال دارند و سبب نزدیکی بنده به خداوند متعال می‌شوند و از نتایج جاودانه و ماندگاری برخوردارند و ثواب و پاداش اعمال نیک و شایسته، به صاحبان آنها باز می‌گردد. و ﴿حَيْرٌ أَمَلًا﴾، بدین معناست که صاحبان اعمال نیک، در آخرت به تمام آرزوهایی که در دنیا داشته‌اند، دست می‌یابند.<sup>۱</sup>

حسن بن علی<sup>ع</sup> بر اساس رهنمودهای جد بزرگوارش، رسول اکرم<sup>ص</sup> که آگاه‌ترین مردم نسبت به دنیا و قدر و اندازه‌ی آن بود، پرورش یافت. رسول اکرم<sup>ص</sup> فرموده است: (لو

كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافراً شربة ماء<sup>۱</sup> یعنی: «اگر دنیا نزد خدا به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، به هیچ کافری جرعه‌ای آب نمی‌داد». همچنین فرموده است: (ما الدنيا في الآخرة إلا مثل ما يجعل أحدكم أصبعه في اليم فلينظر بم يرجع)<sup>۲</sup> یعنی: «دنیا در مقایسه با آخرت، تنها بدین می‌ماند که یکی از شما انگشتانش را در آب دریا فرو برد، آن گاه بنگرد که با چه مقدار باز می‌گردد». و نیز فرموده است: (الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر)<sup>۳</sup> یعنی: «دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است».

آثار آموزه‌های قرآنی و رهنمودهای نبوی، در امیر مؤمنان، حسن بن علی<sup>ع</sup> نمایان گشت و از این رو یکی از بارزترین نمونه‌های اسلامی در زمینه‌ی زهد و بی‌رغبتی به دنیا گردید. در زمینه‌ی زهد و بی‌رغبتی به دنیا، مثال‌ها و نمونه‌های جالبی برای ما بیان شده که اینک به برخی از آنها می‌پردازیم:

حرص و آز انسان نسبت به پست و مقام (جاه‌طلبی) بسی شدیدتر از حرص و آز وی نسبت به مال و ثروت است؛ همان‌طور که ضرر و زیان جاه‌طلبی، برای انسان، از حرص و آز ثروت‌اندوزی بیشتر می‌باشد. چنانکه انسان برای دستیابی به پست و مقام، حاضر است هزینه کند و مال و ثروتش را خرج نماید. بدین ترتیب زهد و بی‌رغبتی نسبت به پست و مقام، خیلی سخت‌تر و دشوارتر از بی‌علاقگی به مال و ثروت است.

جاه‌طلبی، بر دو نوع است؛ یک نوع آن، بدین شکل است که انسان، شرف و برتری را در قدرت و فرمانروایی و مال و ثروت جستجو می‌کند و این، خیلی خطرناک است؛ چراکه در بیشتر اوقات، سبب محرومیت انسان از خیر و نیکی، کرامت، عزت و شرافت آخرت می‌گردد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا<sup>ع</sup>

(قصص: 83)

وَالْعِيقَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾

۱- سنن ترمذی، شماره‌ی 4110.

۲- مسلم، شماره‌ی 2858.

۳- مسلم، شماره‌ی 2856.

«ما، آن سرای آخرت را تنها بهره‌ی کسانی می‌گردانیم که در زمین، خواهان برتری و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند (و دل‌هایشان، از آلودگی‌های جاه‌طلبی، برتری‌جویی و تبهکاری، پاک و پالوده است) و عاقبت، از آن پرهیزگاران می‌باشد».

خیلی کم و اندکند افراد جاه‌طلبی که در دنیا خواهان برتری و ریاست بوده و به آن دست یافته باشند؛ بلکه چنین افرادی به خود، واگذار شده<sup>۱</sup> و تنها مانده‌اند. چنانچه رسول اکرم ص به عبدالرحمن بن سمره<sup>۲</sup> فرموده است: (يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنِ أُوتِيَتْهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وَكِلْتَا إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيَتْهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا)<sup>۳</sup> یعنی: «ای عبدالرحمن! امارت را درخواست مکن؛ زیرا اگر پس از درخواست، به امارت برسی، به آن، واگذار می‌شوی<sup>۴</sup> و اگر بدون درخواست، به امارت برسی، بر آن، یاری خواهی شد»<sup>۵</sup>. ابوهریره<sup>۶</sup> می‌گوید: رسول خدا ص فرمود: (إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الْإِمَارَةِ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَنِعْمَ الْمُرْضِعَةُ، وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ)<sup>۷</sup> یعنی: «شما، برای رسیدن به فرمانروایی و ریاست، حرص و آز می‌ورزید، ولی روز قیامت باعث پشیمانی شما خواهد شد. ریاست، شیردهنده‌ی خوبی است (و لذات زیادی دارد)، اما (پس از مردن یا برکنار شدن از آن)، چه جدا شدن بدی دارد»<sup>۸</sup>.

محبت مال و ریاست و حرص و آز نسبت به آن، دین شخص را به تباهی می‌کشاند، تا آنجا که چیزی از تدین و دین‌داری شخص، جز آنچه خدا بخواهد، باقی نمی‌ماند. رسول اکرم ص فرموده است: (مَا ذُئِبَانَ جَائِعَانَ أُرْسِلَا فِي غَنَمٍ بِأَفْسَدِ لَهَا مِنْ حِرْصِ الْمَرْءِ عَلَى الْمَالِ وَالشَّرَفِ لَدِينِهِ)<sup>۹</sup> یعنی: «دو گرگ گرسنه که به میان گوسفندان می‌زنند، آن‌قدر فساد و

۱- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص 33

۲- بخاری، شماره‌ی 6622

۳- ابن‌حجر رحمه‌الله می‌گوید: معنای حدیث از این قرار است که: هر کس، درخواست امارت نماید و امارت، به او داده شود، با آن تنها می‌ماند و به خاطر حرصی که برای رسیدن به امارت داشته، یاری نمی‌گردد. [مترجم]

۴- یعنی خداوند، تو را در جریان امارت، یاری خواهد کرد. [مترجم]

۵- بخاری، شماره‌ی 7148

۶- یعنی گذشته از آنکه انسان، از لذت‌های آن، جدا می‌گردد، باید پاسخ‌گوی تبعات آن نیز باشد. [مترجم]

۷- الإحسان فی تقریب صحیح ابن‌حبان، شماره‌ی 3218. این حدیث، حسن صحیح است.

خرابی برای گوسفندان ایجاد نمی کنند که حرص مال و ریاست، دین شخص را به فساد و تباهی می کشاند».

محبت مال و ریاست، ریشه در محبت دنیا دارد و ریشه‌ی محبت دنیا، پیروی از خواسته‌های نفسانی است.<sup>۱</sup>

وهب بن منبه می گوید: یکی از پیامدهای پیروی از هواها و خواسته‌های نفسانی، علاقه‌ی وافر به دنیاست که از آن جمله، می توان محبت مال و ریاست را نام برد. محبت مال و ثروت و نیز جاه طلبی و برتری جویی، سبب بی پروایی نسبت به محارم الهی و حتی حلال پنداشتن آنها می گردد.<sup>۲</sup> از این رو خدای متعال فرموده است:

﴿ فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ۖ وَءَاثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ۖ فَإِنَّ الْجَحِيْمَ هِيَ الْمَأْوٰى ۖ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ ۖ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى ۖ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰى ۖ ﴾

(نازعات: 37-41)

«اما آن کسی که طغیان و سرکشی نماید و زندگی دنیا را (بر آخرت) ترجیح دهد، بطور قطع دوزخ، جایگاه اوست؛ و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود بترسد و نفس را از هوی و هوس باز بدارد، قطعاً بهشت، جایگاه (او) است».

نفس، برتری و سیطره بر هم نوعان خود را دوست دارد؛ از این روست که تکبر و حسادت به وجود می آید. اما انسان عاقل و خردمند، برای رسیدن به برتری جاودانه‌ای تلاش می نماید که رضایت الله<sup>ﷻ</sup> و نزدیکی به او را به دنبال دارد و از برتری زودگذر و فناپذیری که سبب خشم الله<sup>ﷻ</sup> می گردد و بنده را به پستی و انحطاط و دوری از خداوند<sup>Y</sup> سوق می دهد، روی می گرداند؛ چرا که این علو و برتری، ناپسند می باشد و در حقیقت، تکبر و گردن کشی در زمین است. بطور قطع برتری جاودانه‌ی مؤمن و علاقه و اشتیاق به آن، پسندیده است؛ چنانچه خدای متعال می فرماید:

﴿ وَفِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَفَّسْ اَلْمُتَنَفِّسُوْنَ ۖ ﴾ (مطففین: 26)

«مسابقه دهندگان، باید برای به دست آوردن این (نعمت‌های جاویدان بهشت) بر یکدیگر پیشی بگیرند».

۱- نگا: شرح حدیث ما ذنبان جائعان، از ابن رجب، ص 71.

۲- مرجع پیشین.

حسن  $\tau$  فرموده است: «هرگاه شخصی را دیدی که برای به دست آوردن دنیا با تو مسابقه می‌دهد، تو برای به دست آوردن آخرت، با او مسابقه بده». وهیب بن ورد می‌گوید: «تا آنجا که می‌توانی بکوش تا کسی در راه خدا بر تو سبقت نگیرد».<sup>۱</sup> یعنی در این مسیر بیش از همه کوشا باش.

مسابقه دادن برای رسیدن به درجات والای آخرت و طلب برتری در منازل آن از طریق سعی و تلاش در انجام اعمال نیک، مشروع است و انسان نباید در این راستا به کم‌تر از آنچه در توان اوست، قناعت کند. اما باید نسبت به برتری فناپذیر و گذرای دنیا که سبب حسرت، پشیمانی و ذلت و زبونی انسان می‌گردد، بی‌علاقه بود و نسبت به آن زهد ورزید و از آن، روی گردانی کرد.<sup>۲</sup>

می‌توان این دانش و فقه ارزشمند و بزرگ را از سیرت حسن بن علی  $\tau$  آموخت که قدرت و فرمانروایی را به‌خاطر کسب رضای خدا و نیز به منظور جلوگیری از ریختن خون مسلمانان، رها کرد؛ آن‌هم در حالی که در کمال قدرت و توان قرار داشت. خود آن بزرگوار فرموده است: «سران عرب، در اختیار من بودند؛ آنان، با هر کس که من، سازش می‌کردم، سازش می‌کردند و با هر کس که من می‌جنگیدم، جنگ می‌نمودند، ولی من، آن را به‌خاطر رضای خدا رها کردم».<sup>۳</sup>

در روایت دیگری آمده که فرمود: «اما من، از این ترسیدم که روز قیامت هفتاد یا هشتاد هزار نفر یا کم‌تر و یا بیشتر، در حالی بیایند که از رگ‌هایشان خون، جاری است و هر یک از آنان، از خداوند خواستار رسیدگی به این باشد که خونس، برای چه، ریخته شده است؟»<sup>۴</sup>

پس از شهادت علی  $\tau$ ، نود هزار نفر با حسن  $\tau$  بیعت کردند، اما حسن  $\tau$  نسبت به امارت، بی‌علاقه بود؛ از این رو خلافت را به معاویه  $\tau$  واگذار کرد و فرمود: «هیچ خونی به دست من، به زمین نمی‌ریزد».<sup>۵</sup>

۱- مرجع پیشین، ص 72

۲- مرجع پیشین، ص 73

۳- البدایة و النهایة (206/11)

۴- تاریخ دمشق (104/14)

۵- مرجع پیشین (198/14)

یکی از ویژگی‌های قرآنی و صفاتی که افراد بزرگوار، بدان آراسته‌اند، سخاوت و بخشندگی و انفاق در راه خداست که حسن  $\pi$  به تمام معنا، به آن آراسته بود. قرآن کریم، سخاوتمندان را به بهترین شکل ستوده است؛ چنانکه در آغاز دومین سوره‌ی قرآن می‌فرماید:

(بقرہ: 5-1)

رستگارانند.»

سخاوت و بخشنده‌گی و نیز اسوه‌ی بزرگان جود و بخشش نمود.<sup>۱</sup>

محمد بن سیرین رحمه الله می گوید: چه بسا حسن بن علی T به یک نفر، صد هزار درهم جایزه می داد.<sup>۱</sup>

سعید بن عبدالعزیز می گوید: باری حسن بن علی T از شخصی که در کنارش بود، شنید که دعا می کرد خدای متعال، او را صاحب ده هزار درهم بگرداند. حسن T برخاست و به خانه اش رفت و ده هزار درهم برای آن شخص فرستاد.<sup>۲</sup> گفته اند: یک بار حسن T غلامی را دید که در کنار یکی از باغ های مدینه، لقمه ای از تکه نانی می گرفت و می خورد و لقمه ای را هم به سگی می داد که آنجا بود. حسن T به آن غلام فرمود: «چرا چنین می کنی؟» گفت: «من، از خدا شرم می کنم که خودم از این نان بخورم و به این سگ هیچ ندهم!» حسن T فرمود: «همین جا باش تا باز گردم». آن گاه نزد صاحب غلام رفت و آن غلام و نیز باغی را که او در آن بود، خریداری نمود و پس از آنکه بازگشت، آن غلام را آزاد کرد و باغ را به او بخشید. آن غلام گفت: «ای آقایم! باغ را به خاطر همان کسی بذل و بخشش می کنم که شما، آن را به خاطر او به من بخشیدید».<sup>۳</sup>

ابوهارون عبدی می گوید: از دیار خود، رهسپار حج شدیم؛ وارد مدینه شدیم و نزد حسن بن علی T رفتیم و از مقصدمان و وضعیتی که داشتیم، او را باخبر ساختیم؛ هنگامی که از نزدش رفتیم، برای هر یک از ما چهارصد درهم فرستاد. از این رو بازگشتیم و به او گفتیم که ما، تنگ دست نیستیم. فرمود: «نیکو! ام را به من باز نگردانید؛ اگر وضعیتی غیر از این می داشتید، این مقدار، برای شما اندک بود، اما من، بیش از این، به شما نیکو می کنم (و آن، اینکه به شما خبر می دهم که) خداوند متعال، در روز عرفة، در برابر فرشتگانش، به بندگان خویش مباحثات می کند».<sup>۴</sup>

آری! این، حسن بن علی T است که هر چند می داند آن حاجیان، مشکل مالی ندارند، باز هم به آنان مقداری پول می دهد؛ بنابراین اگر نیازمند بودند، حسن T کمک بیشتری به آنان می کرد. همچنین زمانی که حج گزاران، به او گفتند که تنگ دست نیستند، آن مال را از آنان پس نگرفت و این، دلیلی بر سخاوت و بخشندگی ذاتی اوست. چنانچه از یاد نبرد که در حق

۱- نگا: تهذیب الکمال (234/6)

۲- سیر أعلام النبلاء (260/3)

۳- البدایة و النهایة (196/11)

۴- سیر أعلام النبلاء (261/3)



آنان نیکی بهتری نیز بنماید؛ از این رو برای آنان فضیلت روز عرفه را یادآوری نمود که خداوند متعال، به سبب آن در برابر فرشتگانش، به بندگان خویش مباحثات می نماید.

عبدالله بن عبیدالله بن عمیر می گوید: ابن عباس<sup>ع</sup> در مورد حسن بن علی<sup>ع</sup> فرموده است: «سه بار مالش را در راه خدا به دو قسمت تقسیم کرد؛ (بخشی را برای خودش نگه داشت و بخشی را در راه خدا انفاق کرد). چنانچه موزه اش را بذل و بخشش می کرد و کفشش را نگه می داشت.<sup>۱</sup>»

این، نمونه ای ممتاز در زمینه ی سخاوت و بخشندگی است که حسن بن علی<sup>ع</sup> سه بار، اموالش را دو بخش نمود و نیمی از آن را در راه خدا انفاق کرد. آن بزرگوار در محاسبه ی نفس خویش بسیار دقیق بود؛ آن چنان که گویا در حال ادای یکی از واجبات بود. چنانچه موزه اش را بذل و بخشش می کرد و کفشش را نگه می داشت؛ حال آنکه موزه و کفش، با هم، قابل استفاده هستند. بدین سان حسن<sup>ع</sup> اسوه ای برجسته برای مسلمانان در زمینه ی اعمال خیر، و نیکی کردن به دیگران گردید.<sup>۲</sup> وی، از سخاوتمندترین افراد دوران خویش بود<sup>۳</sup> و در شمار بخشنده ترین افراد قرار داشت.

باری معاویه بن ابی سفیان<sup>ع</sup> یکصد هزار درهم برای حسن<sup>ع</sup> فرستاد. حسن<sup>ع</sup> این مقدار پول را در میان هم نشینانش تقسیم نمود و به هریک از آنان، ده هزار درهم رسید.<sup>۴</sup> یک بار حسن<sup>ع</sup> نزد اسامه بن زید<sup>ع</sup> رفت و او که در واپسین لحظات زندگی اش قرار داشت، اظهار غم و اندوه می کرد. حسن<sup>ع</sup> به او گفت: «ای عمو! چه چیزی، تو را غمگین نموده است؟» پاسخ داد: «ای فرزند رسول خدا! شصت هزار درهم، بدهی دارم و نمی توانم بدهی ام را بپردازم». فرمود: «من، آن را از طرف تو پرداخت خواهم کرد». اسامه<sup>ع</sup> گفت: «خداوند، مشکلات تو را حل کند؛ به راستی خداوند متعال، بهتر می داند که رسالتش را به چه کسی واگذار نماید». <sup>۵</sup>

۱- سیر أعلام النبوة (260/3)

۲- التاريخ الإسلامی (137/17)

۳- المحاسن و المساوی، ص 55؛ الحسن بن علی، ص 32

۴- الحسن بن علی، ص 32

۵- المحاسن و المساوی، ص 57

همگان، بر سخاوت و بخشندگی حسن ت گواهی می‌دادند؛ دلیل این ادعا، اینکه باری یک بادیه‌نشین به مدینه آمد و از مردم درخواست کمک نمود. مردم، او راهنمایی کردند که برای این منظور نزد حسن بن علی بن ابی طالب ت یا عبدالله بن جعفر ت یا سعید بن عاص برود. وی، سعید بن عاص ت را دید و سعید نیز، او را گرامی داشت و خواسته‌اش را برآورده نمود.<sup>۱</sup> از حسن بن علی ت پرسیدند: «چه کسی بهترین زندگی را دارد؟» فرمود: «کسی که مردم را در زندگانی‌اش شریک نماید». گفتند: «بدترین مردم، کیست؟» پاسخ داد: «فردی که هیچ‌کس را در زندگی‌اش، شریک نمی‌کند».<sup>۲</sup>

از حسن بن علی ت پرسیدند: «چرا ما، هیچ‌گاه تو را نمی‌بینیم که درخواست‌گذاری را رد کنی، هرچند که خود در فقر و تنگنا باشی؟!» فرمود: «خدای متعال، مرا عادت داده که نعمت‌هایش را بر من سرازیر نماید و من نیز عادت کرده‌ام که نعمت‌های الهی را به مردم بذل و بخشش نمایم؛ لذا از این می‌ترسم که اگر عادت‌م را قطع کنم، خدای متعال، عادتش را از من باز بدارد».<sup>۳</sup>

حسن بن علی ت در بذل و بخشش، میان فقیر و ثروتمند، بزرگ و کوچک و افراد نزدیک و دور یا بیگانه فرقی نمی‌گذاشت. زیرا نفسی که با با بذل و بخشش، آرامش می‌یابد و لذتش را در شاد کردن دیگران به‌خاطر کسب رضای الله می‌بیند، آرامش را با در پیش گرفتن چنین رویه‌ای، به دست می‌آورد.

گویا منظور حافظ ابراهیم، همین شخصیت بزرگوار بوده که درباره‌اش سروده است:

طرب الغریب بأوبة و تلاق	إنی لتطربنی الخلال کریمه
بین الشمائل هزة المشتاق	و یهزنی ذکر المروءة والندی
فقد اصطفاک مقسم الأرزاق	فإذا رزقت خلیقة محموده
علم و ذاک مکارم الأخلاق	فالناس هذا حظهم مال و ذا

یعنی: «خصلت‌های پسندیده ی سخاوت و بخشش، مرا آن‌چنان شادمان می‌کند که مسافر هنگام بازگشت از سفر غربت و دیدن عزیزانش شادمان می‌شود. یادآوری مردانگی و

۱- غایة المرام، عزالدین القریشی (۱/۹۵)

۲- تاریخ یعقوبی (۲/۲۲۶).

۳- نصیحة الملوك، ص ۴۳۸، از ماوردی

سخاوت از میان سایر خصلت‌ها، مرا همچون انسان مشتاق به وجد می‌آورد. اگر به تو خلق و خوی پسندیده‌ای، داده شده، باید بدانی که تقسیم‌کننده‌ی روزی‌ها، تو را برگزیده است. نصیب برخی از مردم، مال و ثروت است و نصیب برخی هم علم و دانش و بعضی از آن‌ها نیز خلق و خوی‌های پسندیده، نصیبشان می‌گردد».

باری علی بن ابی‌طالب علیه السلام به دنبال سخنرانی‌ای که برای مردم ایراد نمود، فرمود: «برادرزاده‌ی شما، حسن بن علی، مقداری مال جمع‌آوری کرده و می‌خواهد آن را در میان شما تقسیم نماید». مردم، پیرامون حسن علیه السلام جمع شدند. حسن علیه السلام فرمود: «من، این مال را برای فقرا جمع‌آوری نموده‌ام». آن‌گاه نیمی از مردم برخاستند. نخستین کسی که از آن مال، چیزی دریافت کرد، اشعث بن قیس بود.<sup>۱</sup>

از سیرت حسن بن علی علیه السلام بدین نکته پی می‌بریم که سرآغاز روی آوردن نفس به رضایت و خشنودی الله متعال و رهایی‌اش از جاذبه‌های زمینی و پاک کردن آن از بخل و تنگ‌نظری، به انفاق و بذل و بخشش پیوسته و همیشگی در راه خدا بستگی دارد تا آنکه این ویژگی، یکی از عادات مسلمان گردد و بدین ترتیب زهد و بی‌علاقگی به مال را در وجود انسان ایجاد کند و محبت مال و ثروت را از دل‌ها بیرون نماید، به گونه‌ای که مسلمان ثروتمند، نه از افزایش مال و ثروتش، شادمان گردد و نه از کاهش و نقصان آن، ناراحت و غمگین شود؛ چنانچه خدای متعال می‌فرماید:

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ

(حدید: 23)

مُحْتَالٍ فَخُورٍ ۝﴾

«تا شما، نه به‌خاطر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان رفته است و نه بر آنچه که خدا به شما داده، شادمان شوید. و خداوند، هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد».

ناگفته پیداست که صدقه دادن، اثر بسزایی در تزکیه‌ی نفس دارد؛ همچنین فواید دنیوی و اخروی بسیاری در صدقه دادن، نهفته است که به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

- صدقه دادن، باروری و رشد مال را به دنبال دارد:

ابوهریره <sup>۲</sup> می گوید: رسول خدا ص فرمود: (مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلٍ تَمْرَةً مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرَبِّيَهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلَوْهٗ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ) <sup>۱</sup> یعنی: «خداوند، فقط صدقه ای را قبول می کند که از مال حلال باشد؛ هر کس، به اندازه ی یک دانه خرما، از مال حلال صدقه دهد، خداوند، آن را به دست راستش می گیرد و برای صاحبش چنان پرورش می دهد که شما، کره اسب خود را پرورش می دهید تا آنکه آن دانه ی خرما، به اندازه ی یک کوه شود».

• صدقه، مانعی در برابر آتش جهنم است:

عایشه ی صدیقه رضی الله عنها می گوید رسول خدا ص فرمود: (یا عایشه! استتری من النار و لو بشق تمرۃ...<sup>۲</sup>) یعنی: «ای عایشه! از آتش جهنم و لو به وسیله ی (صدقه دادن) تکه ای خرما، پرهیز کن».

• صدقه، سایه ای برای صاحبش در روز قیامت است:

عقبه بن عامر <sup>۲</sup> می گوید: از رسول خدا ص شنیدم که فرمود: (كُلُّ امْرِئٍ فِي ظِلِّ صَدَقَتِهِ حَتَّى يَقْضَى بَيْنَ النَّاسِ) <sup>۳</sup> یعنی: «هر کسی (در روز قیامت) در سایه ی صدقه اش قرار دارد تا آنکه میان مردم قضاوت شود».

• صدقه، عذاب را دفع می کند:

ابوسعید خدری <sup>۲</sup> می گوید: رسول خدا ص فرمود: (يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ وَأَكْثِرْنَ الْإِسْتِغْفَارَ، فَإِنِّي رَأَيْتُكَنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ إِنْ كُنَّ تَكْثُرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ) <sup>۴</sup> یعنی: «ای گروه زنان! صدقه دهید و بسیار استغفار نمایید؛ زیرا من، بیشتر شما را اهل دوزخ دیدم، بدین خاطر که شما، به کثرت نفرین می کنید و از شوهرانتان نافرمانی و ناسپاسی می نمایید».

ابن حجر رحمه الله می گوید: این حدیث، بیانگر این است که صدقه، عذاب را دفع می کند و کفاره ی گناهان می باشد. <sup>۵</sup>

۱- متفق علیه

۲- صحیح الترغیب و الترهیب، از آلبانی، 855

۳- صحیح الترغیب و الترهیب، از آلبانی، شماره ی 822

۴- متفق علیه

۵- نگا: فتح الباری (536/1)

بیشتر گفته شد که صدقه دادن، فواید دنیوی بسیاری دارد و احادیثی چند، در تأیید فواید دنیوی صدقه، روایت شده است. صدقه، شفای بیماری‌ها و دفع بلااست و سبب آسان شدن کارها و جلب رزق و روزی است و از مرگ بد جلوگیری می‌کند و خشم الهی را فرو می‌خواباند و آثار گناهان را از میان می‌برد.<sup>۱</sup>

اتفاق در راه خدا، رابطه‌ی محکم و مستقیمی با سیر و سلوک الی الله دارد و وسیله‌ای به تمام معنا مؤثر و بلکه محوری و اساسی برای زنده کردن دل و بیدار نمودن ایمان است. حسن بن علی<sup>ع</sup> برای ما اسوه و نمونه‌ی برجسته و نیکی در زمینه‌ی سخاوت و بخشندگی و گشاده‌دستی در راه خداست. اتفاق در راه الله، از بزرگ‌ترین دروازه‌های بهشت می‌باشد و این درب، بیشتر برای ثروتمندان باز است که توانایی اتفاق و صدقه دادن را دارند. بسیاری از سرآمدان این امت همچون عثمان، عبدالرحمن بن عوف و حسن و... از این طریق، دروازه‌ی بهشت را برای خویش گشودند. از این رو ثروتمندان باید در این دوران به سوی این دروازه بشتابند و تا آنجا که می‌توانند به حمایت مالی از فعالیت‌های دینی و دعوتی برخیزند و بدین سان رضای الله<sup>ج</sup> و بهشت را کسب کنند و سهمی در نصرت و یاری دین خدا و کمک‌رسانی به نیازمندان داشته باشند؛ نه آنکه بخل بورزند که در صورت بخل ورزیدن، خدای متعال نیز آنان را در تنگنا قرار خواهد داد.

### حلم و بردباری حسن<sup>ع</sup>

میان حسن بن علی و مروان بن حکم، دعوایی لفظی صورت گرفت؛ مروان رو به حسن<sup>ع</sup> کرد و سخنان تندی به او گفت و حسن<sup>ع</sup> همچنان ساکت بود و هیچ نمی‌گفت تا اینکه مروان، بینی خود را با دست راستش پاک کرد. آن‌گاه حسن<sup>ع</sup> به مروان گفت: «وای بر تو! مگر نمی‌دانی که دست راست برای پاک کردن صورت و دست چپ، برای شرمگاه است؛ وای بر تو». بدین ترتیب مروان ساکت شد.<sup>۲</sup>

۱- الإیمان أولاً کیف نبداً به، ص 188.

۲- سیر أعلام النبلاء (260/3).

حسن ۲ تا آن هنگام که مروان، با او به تندی سخن می‌گفت، ساکت بود، اما همین که مروان، عملی بر خلاف سنت انجام داد، حسن ۲ به‌خاطر خدا خشمگین شد و اشتباه مروان را به او گوش‌زد کرد.<sup>۱</sup>

زمانی که حسن بن علی ۲ درگذشت، مروان بر سر جنازه‌ی آن بزرگوار حاضر شد و گریست. حسین ۲ به مروان فرمود: «آیا اینک بر او می‌گریی، حال آنکه پیشتر سخنان درشتی به او می‌گفتی و با رویه‌ی بدی داشتی؟» مروان، ضمن اشاره به کوه گفت: «من، با کسی این رویه را داشتم که از این کوه، بردبارتر بود».<sup>۲</sup>

ابن عایشه، به‌نقل از یکی از شامیان می‌گوید: وارد مدینه شدم؛ مردی دیدم که بر استری سوار بود. من، پیشتر سیما و قیافه‌ای زیباتر از آن و لباس و مرکبی بهتر از آن، ندیده بودم. محبتش در قلبم افتاد. درباره‌اش پرس و جو کردم که کیست؟ گفتند: او، حسن بن علی بن ابی‌طالب است. آنجا بود که قلبم، آکنده از بغض و کینه نسبت به وی گردید و در عین حال به علی ۲ حسادت ورزیدم که چنین فرزندی داشته باشد. به سوی حسن ۲ رفتم و به او گفتم: «آیا تو، فرزند علی بن ابی‌طالب هستی؟» گفت: «آری؛ من، فرزند علی هستم». آنجا بود که به او و پدرش ناسزا گفتم. و چون سخنانم پایان یافت، حسن ۲ به من گفت: «گمان می‌کنم، غریبی». گفتم: آری. فرمود: «با ما بیا؛ اگر به خانه‌ای نیاز داشته باشی، تو را در سرایی جای می‌دهیم و اگر محتاج مالی باشی، به تو مال و ثروت می‌دهیم یا هر نیازی که داشته باشی، به تو کمک می‌کنیم».

می‌گوید: در حالی از نزدش بازگشتم که هیچ‌کس را بر روی زمین به‌اندازه‌ی او دوست نداشتم. وقتی عملکرد خودم و او را به یاد می‌آورم، خود را سرزنش می‌کنم و او را سزاوار قدردانی می‌دانم».<sup>۳</sup>

از این رویکرد بزرگ‌منشانه‌ی حسن بن علی ۲ به فحواي حلم و بردباری وی پی می‌بریم و چگونگی تعامل با مخالفان و نفوذ در دل و روان آنان را می‌آموزیم. آری! با نیکی کردن به مخالفان و رفتار نرم با آنان و نیز صبر و شکیبایی بر اذیت و آزارشان، می‌توان دلشان را

۱- الدوحة النبوية الشريفة، ص 87.

۲- تهذيب الكمال (235/6).

۳- نگا: وفيات الأعيان (67/2).

به دست آورد؛ چراکه معمولاً جهل و نادانی بر آنان، چیره است و حقایق را نمی دانند. و این، اجرای این حکم الهی است که:

﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ (اعراف: 199)

«گذشت داشته باش و به کار نیک دستور بده و از نادانان، صرف نظر و چشم پوشی کن».

به هر حال حسن<sup>ع</sup> به حکم خداوند متعال عمل کرد و به جد بزرگوارش رسول اکرم ص اقتدا نمود. رسول خدا ص در برابر افتراها و سخنان باطل و بی اساسی که به او نسبت داده شد، در اوج بردباری و گذشت قرار داشت و خویشان دار بود. آن حضرت ص در برابر اذیت و آزار مشرکانی همچون همسر ابولهب، ابوجهل و ابی بن خلف و سایر نادانان مکه، بردباری ورزید.<sup>۱</sup>

عایشه ی صدیقه رضی الله عنها در توصیف اخلاق رسول اکرم ص می گوید: «و بدی را با بدی پاسخ نمی داد و بلکه گذشت می کرد و می بخشید».<sup>۲</sup> همچنین می گوید: «... و رسول خدا ص به خاطر خودش انتقام نمی گرفت مگر اینکه به دین خدا بی حرمتی می شد، آن گاه به خاطر آن انتقام می گرفت».<sup>۳</sup>

معاذ بن انس<sup>ع</sup> می گوید: رسول خدا ص فرمود: (مَنْ كَظَمَ غِيظًا وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَنْفِذَهُ دَعَا اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ حَتَّى يَخِيرَ مِنْ أَى الْحُورِ الْعِينِ شَاءَ)<sup>۴</sup> یعنی: «کسی که خشمش را در حالی فرو خورد که می تواند آن را به اجرا درآورد، خدای متعال، روز قیامت او را در انظار عموم فرا می خواند تا هر آنکه از زنان سیه چشم بهشتی که بخواهد، برگزیند».

### تواضع و فروتنی حسن<sup>ع</sup>

۱- الأُخلاق بين الطبع و التطبع، فیصل الحاشدی، ص 139.

۲- روایت ترمذی، شماره ی 2016؛ آلبانی، در صحیح سنن الترمذی (شماره ی 1640) این روایت را صحیح دانسته است.

۳- بخاری، شماره ی 3560.

۴- سنن الترمذی، شماره ی 4777؛ آلبانی رحمه الله در صحیح الجامع (6518/2) این حدیث را حسن دانسته است.

گذر حسن بن علی ۳ بر تعدادی از فقیران افتاد که مشغول خوردن چند تکه نان بودند که از روی زمین، جمع کرده بودند؛ آنان، حسن ۳ را به خوردن نان فرا خواندند. حسن ۳ دعوتشان را پذیرفت و می گفت: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ) یعنی: «همانا خداوند، متکبران را دوست ندارد». پس از آن حسن مجتبیٰ ۳ آنان را به مهمانی خویش فرا خواند و به ایشان غذا و لباس داد و به آنها احسان و نیکی بسیاری نمود.<sup>۱</sup>

برای اینکه به تواضع و فروتنی حسن بن علی ۳ پی می بریم، داستان دیگری را که درباره ی آن بزرگوار نقل شده، مرور می کنیم؛ باری حسن ۳ از کنار تعدادی کودک که مشغول خوردن غذا بودند، عبور کرد. آنان، حسن ۳ را به خوردن غذا دعوت کردند. حسن ۳ دعوتشان را پذیرفت و آنگاه آنها را با خود به خانه اش برد و خیلی خوب از ایشان پذیرایی کرد و سپس فرمود: «احسان و بخشش واقعی را اینها دارند؛ زیرا چیزی جز آنچه به من دادند، ندارند؛ ولی ما، آنچه را که به آنها می دهیم، می یابیم و (تنگ دست نیستیم)».<sup>۲</sup>

تواضع و فروتنی، یکی از بارزترین ویژگی های بندگان نیک خداوند است؛ چنانچه خداوند متعال می فرماید:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ (فرقان: 63)

«و بندگان (خوب خدای) رحمان، کسانی هستند که آرام (و با متانت و فروتنی) روی زمین راه می روند».

تواضع و فروتنی، یکی از نشانه های محبت الله نسبت به بنده اش می باشد. الله ۳ می فرماید:

﴿يَتْلُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ

وَيُحِبُّونَهُ ۖ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا

تَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۚ ذَٰلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٥﴾ (مائده: 5)

«ای مؤمنان! هر کس از شما از آیین خود برگردد (و از ایمان به کفر بگردد) خداوند، گروهی را خواهد آورد که دوستشان می دارد و آنان هم خدای را دوست می دارند. آنان، نسبت به مؤمنان نرم و فروتن هستند و در برابر کافران، سخت و نیرومند. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش

۱- حیاة الإمام الحسن بن علی (291/1)

۲- صلاح الأمة فی علو الهمة (437/5).



هیچ سرزنش کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خداست؛ خداوند، آن را به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند و خداوند، دارای فضل فراوان و بس آگاه است». آری! از سیرت حسن بن علی<sup>ع</sup> می‌توان صفت تواضع و فروتنی را فرا گرفت. شاعر چه زیبا سروده است:

تواضع کالنجم لاح لناظر      علی صفحات الماء و هو رفیع  
ولا تک کالدخان یعلو بنفسه      علی طبقات الجو و هو وضع<sup>۱</sup>

ترجمه: «همچون ستاره، متواضع باش که با وجود آن همه رفعت، بر روی سطح آب می‌تابد و نمایان است و مانند دود، مباش که هرچند به بالا می‌رود و اوج می‌گیرد، اما همچنان پست و فرومایه است».

#### آقایی و ارجمندی حسن بن علی<sup>ع</sup>

رسول خدا ص بارها در حضور مردم، به بیان منزلت و جایگاه والای حسن بن علی<sup>ع</sup> پرداخت. چنانچه در روایات بسیاری، این فرموده‌ی رسول خدا ص درباره‌ی حسن<sup>ع</sup> نقل شده که: (إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ) یعنی: «این فرزندم، سرور و آقا است». ابن عبدالبر رحمه الله می‌گوید: روایات صحیح، در زمینه‌ی این حدیث رسول خدا ص در مورد حسن بن علی<sup>ع</sup> به حد تواتر رسیده که فرموده است: (إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَبْقِيَهُ حَتَّى يَصْلَحَ بَيْنَ فَتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ)<sup>۲</sup> یعنی: «این فرزندم، سید و آقا است؛ چه بسا خداوند، او را نگه دارد تا او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان بگرداند».

در روایت جابر بن عبدالله<sup>ع</sup> آمده است که رسول خدا ص فرمود: (إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَيَصْلَحُنَّ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فَتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ)<sup>۳</sup> یعنی: «این فرزندم، سید و آقا است؛ و خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان خواهد گرداند».

سعید بن ابی سعید می‌گوید: با ابوهریره<sup>ع</sup> نشسته بودیم که در همین اثنا حسن بن علی<sup>ع</sup> آمد و به جمع ما سلام کرد و ما، جواب سلامش را دادیم. اما ابوهریره<sup>ع</sup> متوجه آمدن حسن<sup>ع</sup>

۱- الأخلاق بين الطبع و التطبع، ص 128.

۲- بخاری (94/7).

۳- طبرانی در الکبیر، شماره‌ی 2597.

نشد. حسنؑ راهش را گرفت و رفت. به ابوهریرهؓ گفتیم: این، حسن بن علیؑ بود که به ما سلام کرد. ابوهریرهؓ بلافاصله برخاست و خود را به حسنؑ رساند و گفت: ای سرورم! به ابوهریرهؓ گفتم: چرا گفتی: ای سرورم؟ ابوهریرهؓ گفت: از رسول خداص شنیدم که فرمود: «او، سرور و آقا است».<sup>۱</sup>

از جابر بن عبداللهؓ روایت شده که گفت: «هر کس، دوست دارد به سرور و آقای جوانان بهشتی بنگرد، پس به حسن بن علیؑ نگاه کند».<sup>۲</sup>

ابوسعید خدریؓ می گوید: رسول خداص فرمود: (الحسن و الحسین سیدای شباب أهل الجنة)<sup>۳</sup> یعنی: «حسن و حسین، سرور و آقای جوانان بهشتی اند».

تعداد زیادی از صحابهؓ ۱۲ خبر سیادت و آقایی حسن و حسین رضی الله عنهما را روایت کرده اند و سببش، این است که رسول اکرم ص بارها، در جمع صحابهؓ ۱۲ این منزلت والای حسن و حسین رضی الله عنهما را بیان فرموده است.<sup>۴</sup>

گذشت روزها و ماه ها و سال ها، سیادت و ارجمندی حسن بن علیؑ را به ثبوت رساند و این مقام والا و ارجمند، زمانی به اوج کمال رسید که آن بزرگوار با معاویهؓ صلح نمود و امت اسلامی را متحد و یک پارچه گردانید. آری! حسنؓ شخصیتی برجسته، آقا و ارجمند بود و به همه ی ما این درس ارزشمند را آموزش داد که سیادت، به معنای ریاست و چیرگی محض و خونریزی و غلبه بر دیگران و پایمال کردن حقوق انسان ها نیست؛ بلکه سیادت و ریاست راستین و ارزشمند، عبارت است از: صیانت و پاسداری از حقوق و اموال دیگران و از میان بردن کینه و دشمنی.. حسنؓ به قصد جلوگیری از ریختن خون مسلمانان با معاویهؓ صلح نمود و بدین سان به اوج آقایی و سیادت رسید؛ مقامی که هر کس، فکر و خیال قدرت را در سرش پیوراند، بدان نمی رسد، هر چند در مقام قدرت و ریاست باشد. به هر حال حسنؓ راه صلح و سازش را در پیش گرفت و برایش ناخوشایند بود که قطره ی خونی به

۱- مستدرک حاکم (169/3)؛ حاکم، آن را صحیح دانسته و ذهبی و طبرانی نیز صحت آن را تأیید کرده اند؛ هیمی در المجمع (178/9)، گفته است: راویان آن، ثقة هستند.

۲- صحیح ابن حبان (422، 421/15)؛ ابن کثیر، این روایت را در البدایة و النهایة آورده و گفته است: سندش، هیچ اشکالی ندارد.

۳- الأحادیث الواردة بشأن السبطين، ص 184.

۴- الدوحة النبوية الشريفة، ص 81.

زمین بریزد و یا مسلمانی در این راه، خراشی بردارد. قدرت و ریاستی که در راستای حفظ و صیانت مردم نباشد، مصداق بارز طاغوت، سبک سری، گمراهی و جهالتی است که چیزی جز قتل و کشتار، خفت و ویرانی به دنبال ندارد و چنین قدرتمندانی، سزاوار خشم خداوند و لعنت و نفرین تاریخ می گردند. آیا غیر از این است که جاه طلبی و حرص و ولع قدرت و فرمانروایی، موجی از خون انسان ها را در طول تاریخ به راه انداخته و بسیاری را به کام مرگ کشانده است؟<sup>۱</sup>

### شمایل و ویژگی های ظاهری حسن<sup>ع</sup>

حسن بن علی<sup>ع</sup> زیبا و نکوروی و سپید گندمگون بود و چشمان درشت و سیاهی داشت؛ صورتش پرگوشت نبود، اما ریشش، انبوه بود. گردنی نقره مانند و صاف داشت و اندامش، ورزیده بود و سینه اش، پهن و عریض. میانه قامت بود؛ نه زیاده از حد بلندبالا و نه بیش از اندازه کوتاه قد. از همه زیباتر به نظر می رسید؛ گیسوانی فرخورده و مجعد داشت و خوش اندام بود<sup>۲</sup> یکی از نعمت های خداوند متعال بر حسن<sup>ع</sup>، این بود که آن بزرگوار، بیش از همه به پدریزرگش، رسول خدا ص شباهت داشت.<sup>۳</sup>

### دوم: فرازی از زندگانی اجتماعی حسن<sup>ع</sup>

حسن<sup>ع</sup> صحنه ها و نمایه های شکوهمندی از زندگانی اجتماعی خویش، برای ما به جای نهاده است. آن بزرگوار، اشتیاق وافری به تصحیح مفاهیم و اندیشه های مردم داشت و سعی زیادی برای رفع نیازمندی های مردم، مبذول می داشت و به عموم مردم، به خوبی هم نشینی می کرد و آنان را از طریق پند و اندرز و بیان نکات حکیمانه، راهنمایی می نمود. و اینک شرحی مختصر از رویکرد اجتماعی حسن<sup>ع</sup>:

### رد عقیده ی رجعت توسط حسن<sup>ع</sup>

۱- مرجع پیشین، ص 94.

۲- سیر أعلام النبلاء (263/3)

۳- الحسن بن علی، فتیخان کردی، ص 24.

در روایت عمرو بن اصم آمده است: به حسن  $\tau$  گفتم: «شیعیان چنین می‌پندارند که علی  $\tau$  قبل از برپایی قیامت، برانگیخته خواهد شد». فرمود: «به خدا سوگند دروغ می‌گویند؛ اینها، شیعه نیستند. اگر ما می‌دانستیم که علی  $\tau$ ، پیش از رستاخیز، برانگیخته می‌گردد، اموالش را تقسیم نمی‌کردیم و نمی‌گذاشتیم که زنانش، ازدواج کنند».<sup>۱</sup>

نخستین کسی که عقیده‌ی رجعت را بنا نهاد، ابن سبأ بود؛ البته او بر این باور بود که امام، کشته نشده، بلکه در غیبت به سر می‌برد و باز خواهد گشت. عقیده‌ی رجعت، از دیدگاه پیروان ابن سبأ، منحصر به امام بود، اما این پندار، از دیدگاه دوازده‌امامی‌ها، عمومیت یافت و غیر از امام، بسیاری از مردم را نیز در بر گرفت. آلوسی از تحول مفهوم رجعت نزد روافض از انحصار آن به امام تا فراگیر شدن و عمومیت یافتن آن برای غیر امام در قرن سوم هجری، مطالب ارزنده‌ای بیان نموده است.<sup>۲</sup>

مفهوم عمومی رجعت از دیدگاه دوازده‌امامی‌ها، سه دسته از انسان‌ها را در بر می‌گیرد:

- 1- دوازده امام؛ بر اساس این پندار، مهدی، از مخفی گاهش بیرون می‌آید و پس از غیبتی طولانی ظهور می‌کند. آن‌گاه سایر امامان، زنده می‌شوند و به این دنیا باز می‌گردند.
- 2- کارداران و خلفای مسلمانان که به گمان باطل روافض، خلافت را از صاحبان اصلی آن، یعنی دوازده امام غصب کرده‌اند. بر اساس این عقیده، خلفای مسلمانان به‌ویژه ابوبکر و عمر و عثمان  $\text{ؓ}$  از قبرهایشان بیرون می‌آیند و به دنیا باز می‌گردند و تاوان غصب خلافت را پس می‌دهند و بدین سان شکنجه می‌گردند، به صلیب کشیده می‌شوند و به سزای عملشان (یعنی غصب خلافت) می‌رسند!

- 3- عموم مردم. بر اساس این پندار، شیعیان که از دیدگاه روافض، تنها گروه مسلمان هستند، سر از قبرهایشان بر می‌آورند و به دنیا باز می‌گردند. گفتنی است آن‌چنانکه سرآمدان و شیوخ روافض تصریح کرده‌اند، کافران نیز برانگیخته می‌شوند. لازم به یادآوری است که اینها، همه‌ی مردم، جز مستضعفان را در جرگه‌ی کافران می‌دانند.<sup>۳</sup>

۱- سیر أعلام النبلاء (263/3).

۲- نگا: روح المعانی (27/5)؛ ضحی الإسلام (237/3)، احمد امین

۳- نگا: أصول الشيعة الإمامية (1105/2).

بنابراین در تعریف رجعت گفته‌اند که عبارتست از رجوع بسیاری از مردم به دنیا قبل از برپایی قیامت.<sup>۱</sup> و بازگشتشان به دنیا قبل از برپایی قیامت، به همان سیمایی می‌باشد که پیش از مرگ داشته‌اند.<sup>۲</sup>

روافض، با علمای اهل بیت و در رأس آنان حسن بن علی<sup>ع</sup> که رهروان راه حق و پیروان کتاب و سنت بوده‌اند، در زمینه‌ی عقیده‌ی رجعت، مخالفت کرده و رجعت را یکی از اصول مذهب شیعه دانسته‌اند. چنانچه راویان دروغگو، روایات بی‌اساسی را ساخته و آنها را به امامان هدایت، نسبت داده‌اند؛ از جمله، این روایت که می‌گوید: «کسی که به بازگشت ما ایمان ندارد، از ما نیست».<sup>۳</sup> ابن بابویه می‌گوید: «اعتقاد ما درباره‌ی رجعت، این است که حق می‌باشد».<sup>۴</sup> طبرسی و حر عاملی و سایر شیوخ شیعه تصریح کرده‌اند که: «امامیه، در مورد رجعت، اجماع کرده‌اند و عقیده‌ی رجعت، از باورهای اساسی و ضروری ایشان است».<sup>۵</sup> ناگفته پیداست که عقیده‌ی رجعت و بازگشت به دنیا قبل از برپایی قیامت، مخالفتی آشکار با نصوص و آیات صریح قرآن کریم است؛ الله<sup>Ψ</sup> می‌فرماید:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿١١﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٢﴾ ﴾

(مؤمنون: 99، 100)

«و زمانی که مرگ یکی از آنان، فرا می‌رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا (به دنیا) بازگردانید تا کار شایسته‌ای بکنم و فرصت‌هایی را که از دست داده‌ام، جبران نمایم. نه! (هیچ راه بازگشتی وجود ندارد). این، سخنی است که او، بر زبان می‌آورد. در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روز (قیامت) که برانگیخته شوند».

این آیه، به‌ویژه بخش پایانی آن، آشکارا عقیده‌ی رجعت را رد می‌کند. خدای متعال می‌فرماید:

۱- نگا: تفسیر قمی (76/2).

۲- أوائل المقالات، ص 95.

۳- نگا: أصول الشيعة الإمامية (1103/2).

۴- الاعتقادات، ص 90.

۵- نگا: مجمع البيان (52/5)؛ همچنین رک: القاموس (28/3)؛ مجمع البحرين (334/4).

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَلَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿٢٧﴾ بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخَفُّونَ مِنْ قَبْلُ ۖ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا هُمْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٢٨﴾﴾ (انعام: 27، 28)

«اگر تو ایشان را بدانگاه مشاهده کنی که آنان را در کنار آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و چون هراس جهنم، آنها را بر می‌دارد)، می‌گویند: ای کاش به دنیا باز می‌گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره نیکوکاران می‌شدیم. (این، چیزی جز یک آرزوی دروغین و دست‌نیافتنی نیست) بلکه (به خاطر آن است که در آن جهان، عیوب و نتیجه‌ی) کارهایی که قبلاً (در دنیا انجام می‌داده و) پنهان می‌کرده‌اند، برای آنان آشکار گشته است. اگر هم (به فرض محال، به دنیا) باز گردانیده شوند، به سراغ همان چیزی می‌روند که از آن، نهی شده‌اند. ایشان، دروغ‌گویند.»

اینها، همه، هنگام مردن و نیز زمانی که در پیشگاه پروردگارشان حاضر می‌شوند و آتش هولناک جهنم را مشاهده می‌نمایند، آرزوی بازگشت به دنیا را می‌کنند، اما از آنجا که قانون الهی، چیز دیگری است، هیچ توجهی به آرزویشان نمی‌شود. از این رو علما، اعتقاد بازگشت به دنیا را یکی از مهم‌ترین مراتب غلو و بدعت روافض بر شمرده‌اند.<sup>۱</sup>

در صفحات گذشته، مروری بر روایت عمرو بن اصم داشتیم که موضع حسن بن علی ع را درباره‌ی رجعت بیان می‌کرد؛ در مسند احمد رحمه‌الله آمده است که یکی از یاران علی ع به نام عاصم بن ضمیره به حسن بن علی ع گفت: «شیعیان چنین می‌پندارند که علی ع قبل از قیامت، برانگیخته خواهد شد». فرمود: «به خدا سوگند که این دروغ‌گویان، دروغ می‌گویند؛ اگر ما می‌دانستیم که علی ع، پیش از رستاخیز، برانگیخته می‌گردد، اموالش را تقسیم نمی‌کردیم و زنانش نیز ازدواج نمی‌کردند».<sup>۲</sup>

اعتقاد به بازگشت مردگان، قبل از برپایی قیامت برای مجازات بدکاران و پاداش دادن به نیکوکاران، با نهاد و طبیعت دنیا، در تعارض است؛ چرا که دنیا سرای عمل است، نه دار مجازات. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

۱- نگا: أصول الشيعة الإمامية (1124/2).

۲- مسند احمد (312/2)؛ شیخ احمد شاکر رحمه‌الله، اسناد این روایت را صحیح دانسته است.

﴿وَإِنَّمَا تُوفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ<sup>ط</sup> فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ  
الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ<sup>ط</sup> وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَّعُ الْغُرُورِ﴾ (آل عمران: 185)

«بی گمان، پاداش و سزای اعمالتان، به تمام و کمال در روز قیامت به شما داده می شود. و هر کس، از آتش جهنم بدور گردد و به بهشت، برده شود، واقعاً سعادت را به دست آورده و نجات یافته است. و زندگی دنیا، چیزی جز کالای فریب نیست.»

ابن سبای یهودی، اساسی ترین نقش را در پیدایش عقیده‌ی رجعت داشته است؛ البته وی، رجعت را مخصوص علی<sup>ع</sup> می دانست و معتقد بود که علی<sup>ع</sup>، اساساً نمرده است؛ تقریباً چیزی شبیه پندار دوازده امامی ها درباره‌ی مهدی مورد ادعایشان که معتقدند در غیبت به سر می برد. کاملاً روشن است که اعتقاد به رجعت، بر خلاف این عقیده‌ی اسلامی است که هیچ حشر و نشری قبل از برپایی قیامت وجود ندارد و خدای متعال، هر جا که به کافر یا ظالمی بیم می دهد، او را به روز رستاخیز، تهدید می کند. عقیده‌ی رجعت، بر خلاف آیات قرآن و احادیث فراوانی است که تصریح می کنند قبل از رستاخیز، هیچ بازگشتی به دنیا وجود ندارد.<sup>۱</sup>

عقیده‌ی رجعت را در پرتو نصوص شرعی مورد ارزیابی قرار دادیم و اینک به بررسی آن، از دیدگاه عقل می پردازیم. خدای متعال، دنیا را سرای آزمون و آخرت را دار مجازات قرار داده است؛ از این رو چه دلیلی وجود دارد که انسان ها را برای حساب رسی و رسیدگی به اعمالشان به دنیا باز گرداند، حال آنکه آخرت، محل رسیدگی به اعمال انسان هاست؟! ضمن آنکه همه‌ی ما می دانیم عذاب آخرت، برای کسی که از راه دین منحرف گردد، به مراتب سخت تر و شدیدتر از عذاب دنیا است و بطور کلی در طول تاریخ بشریت سابقه ندارد که خدای متعال، کسی را از جهان مردگان، برای حساب رسی به دنیا باز گردانیده باشد.

### رسیدگی به نیازهای مردم

شخصی، نزد حسن بن علی<sup>ع</sup> آمد تا به نیازش رسیدگی نماید. حسن<sup>ع</sup> برای رفع نیاز آن شخص، با او بیرون شد. آن شخص گفت: «من، دوست نداشتم که از تو برای رفع نیازم، کمک بگیرم؛ چرا که نزد حسین<sup>ع</sup> رفته بودم تا از او کمک بخواهم، ولی او به من گفت: اگر

۱- نگا: أصول الشيعة الإمامية (1124/2).

در اعتکاف نبودم، حتماً برای کمک به تو می آمدم». حسن ت فرمود: «برآورده ساختن نیاز یک برادر دینی، به خاطر خدا، برایم از اعتکاف یک ماه محبوب تر است».<sup>۱</sup>

در روایت دیگری آمده است: حسن ت طواف را ترک کرد و برای رسیدگی به نیاز شخصی خارج شد.<sup>۲</sup>

حسن ت فرموده است: «اینکه نیازهای مردم، به شما عرضه می گردد، یکی از نعمت های خداوند، بر شماست. بنابراین از نعمت ها، آزرده خاطر نشوید که مایه ی نعمت و عذاب می گردد، و بدانید که نیکی، ستایش و پاداش را به دنبال دارد. از این رو اگر نیکی را یک انسان فرض کنید، آن را زیبا و نکورویی خواهید دید که سبب شادمانی بینندگان می گردد و از نظر زیبایی بر همگان برتری دارد و اگر پلیدی را ببینید، آن را آن چنان زشت و ناهنجار خواهید دید که قلب ها و دیدگان، از آن متنفر می شوند».<sup>۳</sup>

گفتنی است: برخی از نویسندگان، این را سخن حسین ت دانسته اند.

نویسنده ی کتاب (الشهب اللامعة فی السیاسة النافعة)، چنین نوشته است که: شخصی، دست نوشته ای به سوی حسن بن علی ت دراز کرد. حسن ت فرمود: «آن را خواندم؛ نیازت، برآورده خواهد شد». به حسن ت گفتند: «ای نوه ی رسول خدا! خوب بود آن را با دقت می خواندی و مطابق خواسته اش پاسخ می دادی». فرمود: «می ترسم به سبب درنگی که به خاطر خواندن نوشته اش صورت می گیرد، خوار گردد و از این جهت مورد بازخواست قرار گیرم».<sup>۴</sup>

این رویکرد حسن بن علی ت بیانگر اخلاق عظیم و والای آن بزرگوار و تواضع و فروتنی وی می باشد و چنین رفتار بزرگ منشانه ای از آقامان حسن ت، تعجب آور نیست. زیرا خود، فرموده است: «خوبی های اخلاق، ده مورد است: راستگویی، راستی و استواری در سختی و شدت جنگ، بذل و بخشش به سائل (گدا)، و خوش اخلاقی، پاداش دادن به پیشه وران، پیوند

۱- تاریخ دمشق الكبير (76/14).

۲- مرجع پیشین (76/14).

۳- الشهب اللامعة فی السیاسة النافعة، ص 441.

۴- مرجع پیشین، ص 439.



خویشاوندی، مهرورزی به همسایه، شناختن حق دوستان و صاحبان حق، و رسیدگی به بینوایان؛ و شرم و حیا، در رأس آنها قرار دارد.<sup>۱</sup>

همچنین فرموده است: «بداخلاقی، از هر مصیبتی، بدتر است».<sup>۲</sup>

این رویکرد حسن بن علی<sup>ع</sup> در واقع عمل به رهنمودهای رسول خداص است؛ روایت شده که از رسول خداص سؤال شد: «محبوب‌ترین مردم، نزد خدا، کیست؟» رسول اکرم ص فرمود: (أَنْفَعُهُم لِلنَّاسِ، وَ إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ سُرُورُ تَدْخُلُهُ عَلَى مُؤْمِنٍ، تَكْشِفُ عَنْهُ كَرْبًا أَوْ تَقْضِي عَنْهُ دَيْنًا أَوْ تَطْرُدُ عَنْهُ جُوعًا وَ لَأَنَّ أُمَّشِيَّ مَعَ أَخِي الْمُسْلِمِ فِي حَاجَةِ أَحَبِّ إِلَيَّ مَنْ أَنْ أَعْتَكِفَ شَهْرَيْنِ فِي مَسْجِدٍ.. وَ مِنْ مَشْيٍ مَعَ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فِي حَاجَةٍ حَتَّى يَثْبِتَهَا لَهُ، ثَبَتَ اللَّهُ قَدَمَهُ يَوْمَ تَزَلُ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَ إِنَّ سُوءَ الْخَلْقِ لِيُفْسِدَ الْعَمَلَ كَمَا يَفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ)<sup>۳</sup> یعنی: «سودمندترین آنها برای مردم؛ و محبوب‌ترین عمل نزد خدا، این است که قلب یک مؤمن را شاد کنی، مشکلی از او را حل نمایی یا بدهی‌اش را پردازی یا گرسنگی‌اش را رفع کنی؛ و اگر همراه برادر مسلمانم همراه شوم تا نیازش را برآورده نمایم، برایم از اعتکاف دو ماه در مسجد، محبوب‌تر است.. و هر کس، برای رسیدگی به نیاز برادر مسلمانش، او را همراهی نماید تا آن را برآورده سازد، خدای متعال، او را در روزی که پاهای می‌لغزد، ثابت‌قدم می‌گرداند. و همانا بداخلاقی، آن‌چنان عمل را به تباهی می‌کشانند که سرکه، باعث خراب شدن عسل می‌گردد».

مسلمه بن مخلد، از رسول خداص روایت نموده که: (مَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا فِي الدُّنْيَا سَتَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَنْ نَجَّى مَكْرُوبًا فَكَانَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَةً مِنْ كَرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ)<sup>۴</sup> یعنی: «هر کس، عیوب مسلمانی را بپوشاند، خدای متعال، عیوب او را در دنیا و آخرت می‌پوشاند؛ و هر کس، بلا دیده‌ای را برهاند (و مشکل کسی را

۱- من أقوال الصحابة، محمد خورشید، ص 68؛ الحسن بن علی. ص 31

۲- تاریخ یعقوبی (2/227).

۳- سلسلة الأحادیث الصحيحة، شماره‌ی 906؛ آلبانی رحمه الله در صحیح الجامع، سند این روایت را حسن دانسته است.

۴- این حدیث، صحیح می‌باشد و در مصنف عبدالرزاق، به شماره‌ی 18936 آمده است.

حل کند)، خدای متعال یکی از مشکلاتش را در روز قیامت، حل می‌نماید؛ و هر کس، در صدد برآورده ساختن نیاز برادرش باشد، خدای معال، نیازش را برآورده می‌سازد».

### ازدواج حسن با دختر طلحه بن عبیدالله<sup>۱</sup>

از شعیب بن یسار، روایت شده که حسن بن علی<sup>ت</sup> نزد یکی از پسران طلحه بن عبیدالله<sup>ت</sup> رفت و از خواهرش خواستگاری کرد. وی، در پاسخ حسن<sup>ت</sup> گفت: معاویه<sup>ت</sup> به من نامه نوشته و از خواهرم برای یزید، خواستگاری کرده است. خبر خواستگاری حسن<sup>ت</sup> از دختر طلحه<sup>ت</sup> به معاویه<sup>ت</sup> رسید. معاویه<sup>ت</sup> نامه‌ای به مروان نوشت و به او دستور داد که تصمیم ازدواج با حسن<sup>ت</sup> یا یزید را به خود دختر طلحه<sup>ت</sup> واگذار کند؛ دختر طلحه، حسن<sup>ت</sup> را برگزید و بدین سان حسن، دختر طلحه<sup>ت</sup> را به ازدواج خویش درآورد. گفتنی است: پس از رحلت حسن<sup>ت</sup> از دنیا، حسین<sup>ت</sup> با دختر طلحه ازدواج کرد.<sup>۲</sup>

### ازدواج حسن<sup>ت</sup> با خوله بنت منظور

ابن ابی‌ملیکه می‌گوید: حسن بن علی، با خوله بنت منظور ازدواج کرد. شبی حسن<sup>ت</sup> بر بالای بامی که حفاظ نداشت، خوابید. خوله، روسری‌اش را به پای حسن<sup>ت</sup> بست و طرف دیگرش را با چادرش بست. حسن<sup>ت</sup> پس از مدتی بیدار شد و پرسید: این، چیست؟ پاسخ داد: ترسیدم که شب، سنگین خواب باشی و در همین حالت برخیزی و بیفتی و بدین سان شوم‌ترین و بدقدم‌ترین زن عرب به شمار روم». از این رو محبتش در دل حسن<sup>ت</sup> نشست و حسن<sup>ت</sup> هفت شبانه‌روز، نزد وی ماند. ابن عمر<sup>ت</sup> گفت: «چند روزی است که ابومحمد را ندیده‌ایم؛ بیاید تا به اتفاق هم به دیدن وی برویم». بدین ترتیب به دیدن حسن<sup>ت</sup> رفتند. خوله، به حسن<sup>ت</sup> گفت: «آیا آنها را برای صرف غذا نگه می‌داری؟» فرمود: «آری». ابن عمر<sup>ت</sup> می‌گوید: حسن<sup>ت</sup> شروع به سخن گفتن نمود و ما را با سخنان نیک و اعجاب‌انگیزش یه گوش دادن مشغول کرد تا آنکه برای ما غذا آورد.<sup>۳</sup>

### حسن<sup>ت</sup> مادران مؤمنان (همسران پیامبرص) را نمی‌دید

۱- وی، اسحاق بن طلحه<sup>ت</sup> بوده است.

۲- نگا: الطبقات، تحقیق: سلمی (292/1)؛ سند این روایت بدون اشکال است.

۳- الطبقات، تحقیق: سلمی (307/1)، با سند ضعیف.

حسن و حسین رضی الله عنهما، همسران رسول اکرم ص را نمی دیدند. ابن عباس<sup>ع</sup> می گوید: «دیدن مادران مؤمنان، برای آنان حلال بود». ذهبی می گوید: «بطور قطع حلال بود».<sup>۱</sup> و این، بیانگر شرم و حیای فراوان حسن<sup>ع</sup> می باشد.

#### غیرت حسن<sup>ع</sup> نسبت به خویشاوندی اش با رسول خداص

باری حسن<sup>ع</sup> برای رفع نیازش، به بازار رفت و با فروشنده ای چانه زد. فروشنده، قیمت عمومی آن کالا را به حسن<sup>ع</sup> گفت و چون متوجه شد که او، حسن بن علی، نوهی رسول خداص است، به احترام وی، تخفیف ویژه ای داد. اما حسن<sup>ع</sup> تخفیفش را نپذیرفت و آن کالا را خریداری نکرد و فرمود: «من، دوست ندارم که به خاطر نسبتی که با رسول خداص دارم، در مورد کالای ناچیزی سودجویی کنم».<sup>۲</sup>

این، ویژگی تمام خاندان نبوت بود که رهنمودهای قرآن و سنت رسول الله ص را در پیش گرفته بودند. چنانچه جویریة بن اسماء، یکی از خدمتگزاران خاص زین العابدین بن علی بن حسین، درباره ی این بزرگوار می گوید: «علی بن حسین به خاطر نزدیکی اش به رسول خداص، حتی یک درهم نیز نخورد».<sup>۳</sup>

و هرگاه به سفر می رفت، خودش را می پوشاند تا کسی، او را نشناسد. علتش را از او پرسیدند؛ فرمود: «من، دوست ندارم به خاطر نزدیکی به رسول خداص، به من بذل و بخشش گردد».<sup>۴</sup>

همچنین درباره ی ابوالحسن علی الرضا فرزند موسی کاظم، روایت شده که چون به سفر می رفت، خودش را می پوشانید؛ علتش را از او پرسیدند؛ فرمود: «من، دوست ندارم به خاطر نزدیکی به رسول خداص، به من بذل و بخشش گردد».<sup>۵</sup>

اینها، بزرگان و سرآمدان اهل بیت هستند که بیشترین غیرت را نسبت به خویشاوندی خود با رسول خداص داشتند و از این رو به هیچ عنوان به خود اجازه نمی دادند که از این

۱- سیر أعلام النبلاء (265/3)

۲- المرتضی، از ندوی، ص 228.

۳- البدایة و النهایة، نقل از المرتضی، ص 228.

۴- وفيات الأعیان (434/2).

۵- وفيات الأعیان (434/2).

نسبت، برای منافع دنیوی، سود ببرند؛ بر خلاف آقا زادگان سایر ادیان که می‌کوشیدند هاله‌ی تقدس به دور خویش بکشند و از جایگاه دینی پدرانیشان سوءاستفاده نمایند و با پیروان خویش، به گونه‌ای برخورد کنند که گویا شخصیت‌هایی فرابشری هستند. آری! بزرگان و سرآمدان دینی ما، بکلی از کسب کالای ناچیز دنیا، با سوءاستفاده از موقعیت دینی خویش، بدور بودند و عزت نفس بی‌مثالی داشتند که نمایه‌ی سیرت و سلوکشان، سیمایی کاملاً متفاوت با منش و رویکرد رجال دینی ادیانی همچون برهمنی و کاهنان بودایی به تصویر می‌کشد که دین را حرفه و پیشه‌ی خویش ساخته‌اند. چنانچه برهمن‌ها و پیشوایان دینی هند باستان و بودایی‌ها، قداستی برای خویش به وجود آورده‌اند که نسل‌به‌نسل، به ایشان منتقل می‌گردد و هیچ نیازی به تلاش و کوشش برای رفع نیازهای زندگی خویش ندارند<sup>۱</sup> و پیروانشان، نیازهای آنان را تأمین می‌کنند.

#### نماز خواندن حسن<sup>۲</sup> بر جنازه‌ی اشعث بن قیس

اشعث بن قیس، چهل روز پس از شهادت امیرمؤمنان علی<sup>۳</sup>، وفات نمود و حسن بن علی<sup>۴</sup> بر جنازه‌اش نماز خواند.<sup>۵</sup> گفتنی است: حسن<sup>۶</sup>، داماد اشعث بن قیس بود و دخترش را در نکاح خویش داشت.<sup>۷</sup> برخی از روایات ضعیف و بی‌اساس به این مسأله دامن زده‌اند که اشعث بن قیس، در شهادت علی<sup>۸</sup> نقش داشته است؛ البته هیچ دلیلی بر این ادعا، وجود ندارد. زیرا بررسی نقش وی در خلافت علی<sup>۹</sup>، نشان می‌دهد که وی، شخصی خیرخواه، باوفا و مخلص بوده است. وی، نخستین کسی بود که با اهل شام کارزار نمود و با خوارج، از همان آغاز پیدایش آنها، اظهار دشمنی کرد؛ او، همان کسی بود که به علی<sup>۱۰</sup> خبر داد، خوارج گفته‌اند: علی<sup>۱۱</sup> از خطایش توبه کرده و از تعیین حکم (داور) منصرف شده است. اشعث، به همراه علی، در نهروان، با خوارج جنگید. وی، علاقه‌ی وافری به برقراری رابطه‌ای محکم و استوار با علی و خاندان آن بزرگوار داشت و از این‌رو دخترش را به ازدواج حسن بن علی<sup>۱۲</sup> درآورد. چنانچه پیشتر گفتیم، اشعث پس از شهادت علی<sup>۱۳</sup> درگذشت و حسن<sup>۱۴</sup>، بر جنازه‌ی وی نماز خواند. هیچ روایتی از خاندان علی<sup>۱۵</sup> در دست نیست که نشان دهد، آنان، اشعث را

۱- المرتضی، ندوی، ص 228.

۲- الکامل فی التاریخ (444/3).

۳- تهذیب التهذیب 300/02.

به نقش داشتن در شهادت علی  $\tau$  متهم کرده و یا پرده از تلاش یکی از افراد خانواده‌ی اشعث در زمینه‌ی شهادت علی  $\tau$  برداشته باشند. بر کسی پوشیده نیست که شهادت علی  $\tau$ ، نتیجه‌ی رایزنی خوارج به منظور انتقام‌جویی از خون کشتگان‌شان در نهروان بوده است.<sup>۱</sup>

#### رفتار حسن $\tau$ با کسی که به او بدی کرد:

شخصی که کینه‌ی علی  $\tau$  را در دل داشت، به مدینه آمد و از ادامه‌ی سفرش باز ماند و توشه و مرکبی نداشت؛ مشک‌ش را با یکی از مردم مدینه، در میان گذاشت. وی، آن شخص را به حسن بن علی  $\tau$  حواله داد. آن شخص گفت: «کسی جز حسن نیست که مشک‌م را حل کند؟» و بدین سان ناخوشایند دانست که از حسن  $\tau$  کمک بگیرد. به او گفته شد: «بدان که از کسی جز حسن  $\tau$  هیچ خیری نخواهی دید». از این رو نزد حسن  $\tau$  رفت و مشک‌ش را با او در میان نهاد. حسن  $\tau$  دستور داد که سواری و توشه‌ای برای سفر به او بدهند. آن شخص گفت: «خداوند متعال، بهتر می‌داند که چه کسی را به پیغمبری برگزیند». به حسن  $\tau$  گفتند: شخصی که کینه‌ی تو و پدرت را در دل داشت، نزدت آمد و تو، دستور دادی سواری و توشه‌ی سفر، به او بدهند؟! فرمود: «آیا سزاوار نبود که آبرویم را در ازای سواری و توشه‌ی سفر، از او بخرم؟»<sup>۲</sup>

#### ادب و بزرگ‌منشی حسن $\tau$ در هم‌نشینی با دیگران

روزی حسن  $\tau$  در مکانی نشسته بود و قصد رفتن داشت که در این اثنا فقیری آمد و نشست؛ حسن  $\tau$  به گرمی از او استقبال کرد و فرمود: «تو، زمانی آمدی که من، قصد رفتن داشتم؛ آیا به من اجازه‌ی رفتن می‌دهی؟» گفت: «آری؛ ای نوه‌ی رسول خدا!»<sup>۳</sup>

#### اخلاق نیک حسن $\tau$ در میان مردم

عمیر بن اسحاق می‌گوید: هیچ کس، نزد من سخن نگفته، مگر اینکه دوست داشته‌ام سکوت نماید و سخنی نگوید، جز حسن بن علی  $\tau$ . من، هیچ گاه از او دشنام و سخن ناسزایی نشنیده‌ام مگر یک بار؛ ماجرا از این قرار بود که میان حسین بن علی  $\tau$  و عمرو بن عثمان، دعوایی

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الأمویین، ص 52.

۲- تاریخ ابن عساکر (76/14)

۳- الطبقات (281/1)؛ تحقیق: سلمی، با سند ضعیف؛ تاریخ الخلفاء، ص 73.

وجود داشت. حسن ت گفت: برای او چیزی نزد من نیست جز آنچه بینی‌اش را به خاک بمالد.<sup>۱</sup> و این، بزرگ‌ترین دشنامی بود که از حسن ت شنیدم.<sup>۲</sup>

### تيله‌بازی<sup>۲</sup> حسن ت با دوستانش

سلیمان بن شدید می‌گوید: با حسن و حسین، تيله‌بازی می‌کردم؛ هرگاه، من، برنده می‌شدم، می‌گفت: «برایت رواست که بر پاره‌ی تن رسول‌خدا ص سوار شوی» و چون او، برنده می‌شد، می‌فرمود: «آیا خدا را سپاس نمی‌گویی که پاره‌ی تن رسول‌خدا ص را بر تو سوار می‌کند؟»<sup>۳</sup>

### پرهیز حسن ت از زیاده‌گویی

حسن بن علی ت بیشتر اوقات، ساکت بود و چون لب به سخن می‌گشود، بهتر از همه سخن می‌گفت. بدین‌سان حسن بن علی ت به ما آموزش می‌دهد که باید اندک و گزیده، سخن گفت.<sup>۴</sup> و این، رهنمود رسول‌خدا ص می‌باشد که فرموده است: (لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه)<sup>۵</sup> یعنی: «ایمان هیچ بنده‌ای راست و استوار نمی‌شود مگر آنکه قلبش، اصلاح گردد و قلب هیچ بنده‌ای اصلاح نمی‌شود، مگر آنکه

۱- البدایة و النهایة (198/011).

۲- در متن عربی، بازی با مداحی آمده بود؛ و مداحی، عبارتست از گلوله‌های کوچک سنگی. این بازی، بدین صورت است که حفره‌های کوچکی ایجاد می‌کنند و آن‌گاه گلوله‌های سنگی را به سوی آن می‌اندازند؛ هر کس که گلوله‌های بیشتری در حفره بیندازد، برنده است. این بازی در میان مردم مکه، مرسوم بوده است. از سعید بن مسیب درباره‌ی حکم این بازی یا مسابقه سؤال شد؛ پاسخ داد: اشکالی ندارد. [بنده، بهترین معادلی که برای این بازی در زبان فارسی یافتیم، تيله‌بازی بود که به نظر بنده، هم از لحاظ لغوی و هم از نظر چگونگی بازی، معادل خوبی برای واژه یا بازی مداحی می‌باشد. (مترجم)]

۳- نگا: الطبقات، تحقیق: سلمی (294/1)

۴- کم گوی و گزیده گوی چون دُر. (مترجم)

۵- السلسلة الصحيحة، شماره‌ی 2841.

زبان‌ش اصلاح گردد». همچنین فرموده است: (من کان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خير أو ليصمت)<sup>۱</sup> یعنی: «هر کس به خدا و روز واپسین، ایمان دارد، باید سخن نیکو بگوید یا سکوت نماید». و نیز از او روایت شده که: (مَنْ صمت نجا)<sup>۲</sup> یعنی: «هر کس، سکوت اختیار کند، نجات می‌یابد». از رسول خدا ص پیرامون مهم‌ترین عاملی سؤال شد که باعث ورود مردم به جهنم می‌شود؛ فرمود: «زبان و شرمگاه».<sup>۳</sup> معاذ<sup>ع</sup> از رسول اکرم<sup>ص</sup> درباره‌ی عملی پرسید که او را وارد بهشت می‌گرداند و از جهنم دور می‌نماید. رسول اکرم<sup>ص</sup> او را از اساس و رکن اعمال و نیز از کامل‌ترین و والاترین آنها باخبر ساخت<sup>۴</sup> و آن‌گاه فرمود: «آیا تو را از رکن اساسی همه‌ی آن، باخبر نسازم؟» گفت: «آری، ای رسول خدا!» رسول اکرم<sup>ص</sup> زبان خودش را گرفت و فرمود: «شر این را از خودت باز بدار». عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا ما به خاطر سخنانمان، بازخواست می‌شویم؟» فرمود: «ای معاذ! مادرت، به عزایت بنشیند»<sup>۵</sup> آیا مردم را چیزی جز کشت زبان‌هایشان<sup>۶</sup>، به چهره در آتش می‌اندازد؟<sup>۷</sup>

ابن عبید می‌گوید: «زبان هیچ کس از او آسوده نیست مگر آنکه این امر، سبب بهبود سایر اعمالش می‌باشد».<sup>۸</sup>

ابن الکاتب همواره می‌گفت: «زمانی که خوف و ترس خدا در دل بنشیند، فقط سخنان مفید، بر زبان جاری می‌شود».<sup>۹</sup>

اوزاعی گفته است: «عمر بن عبدالعزیز (رحمه‌الله) نامه‌ای بدین مضمون برای ما فرستاد: اما بعد: کسی که مرگ را به کثرت یاد کند، به اندکی از دنیا خرسند می‌گردد و کسی که

۱- بخاری، شماره‌ی 6136.

۲- صحیح الجامع، شماره‌ی 6376.

۳- السلسلة الصحيحة، شماره‌ی 669.

۴- شارحان حدیث، بر اساس سایر روایات، اسلام را اساس اسلام، نماز را رکن اسلام و جهاد را بلند و کمال اسلام دانسته‌اند. (مترجم)

۵- گفتنی است چنین عباراتی در زبان عربی، برای تنبیه به کار می‌رود و نفرین نیست. (مترجم)

۶- منظور از کشت زبان‌هایشان، سخنانی است که بر زبان می‌رانند.

۷- سنن الترمذی؛ نرمذی، این حدیث را صحیح دانسته است.

۸- صفة الصفوة (3/372).

۹- مرجع پیشین (4/323).

سخنش را جزو اعمالش بداند، کم سخن می گوید و فقط سخنان مفیدی بر زبان می آورد. والسلام»<sup>۱</sup>.

حسن بن علی ت، سخنانش را جزو اعمالش می دانست و از این رو بیشتر اوقات، ساکت بود.

### بداهه گویی و حاضر جوابی حسن بن علی ت

در یکی از روزها، حسن ت پس از آنکه غسل کرد و لباس فاخر و زیبایی پوشید و خودش را آراست، از خانه اش بیرون شد. در بین راه با یکی از نیازمندان یهود برخورد نمود که لباسی پشمین بر تن داشت و از بیماری رنج می برد و ندار و فقیر بود و در حالی که مشک آبی بر دوش می کشید، آفتاب داغ نیمروزی، چهره اش را سوزانده بود. وی، از حسن ت خواست تا بایستد؛ آنگاه گفت: «ای نوه ی پیغمبر! پرسشی دارم». فرمود: «سؤال، چیست؟» گفت: پدر بزرگت می گفت: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.<sup>۲</sup> و تو، مؤمنی و من، کافر، اما من، دنیا را برایت بهشتی می بینم که از آن بهره می بری و آن را برای خودم همچون زندانی مشاهده می کنم که تنگنا و فقر آن، مرا به رنج و فلاکت انداخته است». حسن ت پس از شنیدن سخنان آن یهودی، فرمود: «اگر آنچه را که خداوند، در آخرت، برای من، تدارک دیده، مشاهده می کردی، می فهمیدی که حالت کنونی من در مقایسه با وضعیت من در آخرت، همچون زندانی است و اگر عذابی را می دیدی که خدای متعال، برای تو در آخرت، آماده نموده، بدین نکته پی می بردی که تو، اینک در بهشت پهنآوری به سر میبری».<sup>۳</sup>

حسن بن علی ت حاضر جواب و بداهه گوی بود و از این رو، پاسخ واضحی به آن یهودی داد و بدین ترتیب برایش روشن نمود که وضعیت دنیوی اش که از آن می نالید، در مقایسه با عذاب اخروی کافران، به سان بهشت است و حالت خود حسن مجتبیٰ ت که آن شخص، آن را

۱- سیر أعلام النبلاء (133/5).

۲- مسلم و ابن ماجه شماره ی 4113

۳- الحسن و الحسين رضی الله عنهما، محمد رشید رضا، ص 32.



بهشتی پرنعمت می‌پنداشت، در مقایسه با نعمت‌های جاویدان بهشتیان در سرای آخرت، همانند یک جهنم می‌باشد.<sup>۱</sup>

### احترام ابن عباس به حسن و حسین<sup>ع</sup>

مدرک ابوزیاد می‌گوید: در باغ ابن عباس<sup>ع</sup> بودیم. در این اثنا ابن عباس و حسن و حسین<sup>ع</sup> آمدند و گشت و گذاری در باغ نمودند؛ آن‌گاه باز گشتند و کنار یکی از جویبارها، نشستند. حسن<sup>ع</sup> به من گفت: «ای مدرک! آیا چیزی برای خوردن داری؟» گفتم: نان پخته‌ایم. فرمود: «پس بیاور». من، نان و مقداری نمک درشت و دو دسته تره (سبزی) آوردم. از آن تناول نمود و سپس فرمود: «ای مدرک! چه خوراکی خوبی بود». آن‌گاه مقدار زیادی غذا آورد و گفت: «ای مدرک! بچه‌های باغ را برایم جمع کن» و سپس آن غذا را جلوی آنان نهاد و خودش، از آن نخورد. گفتم: آیا خودت نمی‌خوری؟ فرمود: «بیشتر دوست دارم که اینها بخورند». پس از آن، برخاستند و وضو گرفتند. من، سواری حسن<sup>ع</sup> را جلو آوردم. ابن عباس<sup>ع</sup>، سواری حسن<sup>ع</sup> را گرفت و آن را برایش هموار نمود تا سوار شود. سپس سواری حسن<sup>ع</sup> را آوردند و ابن عباس<sup>ع</sup> سواری حسین<sup>ع</sup> را نیز نگه داشت تا حسین<sup>ع</sup> سوار شود. پس از آنکه حسن و حسین رفتند، به ابن عباس<sup>ع</sup> گفتم: تو، از این دو بزرگ‌تری، با این حال سواری آنان را نگه می‌داری و آن را برایشان آماده می‌کنی؟! فرمود: «ای نادان! آیا می‌دانی، اینها کیستند؟ اینها، فرزندان رسول خدا هستند و این، از فضل و نعمت خدا بر من است که به من توفیق داد سواری‌هایشان را نگه دارم و آنها را برایشان آماده کنم».<sup>۲</sup>

احترامی که ابن عباس<sup>ع</sup> به حسن و حسین رضی الله عنهما گذاشت، بیانگر محبت وافرش به آن بزرگواران و شناخت دقیق وی از فضیلت و جایگاه والای آنان است؛ همان‌طور که نشان‌دهنده‌ی فضیلت ابن عباس<sup>ع</sup> نیز می‌باشد. زیرا تنها اهل فضلند که فضیلت فاضلان را درک می‌کنند.

امیر مؤمنان علی<sup>ع</sup> با عمویش آن‌چنان رفتار محترمانه‌ای داشت که نظیرش را خیلی کم می‌توان یافت. ابن عباس<sup>ع</sup> می‌گوید: عباس<sup>ع</sup> بیمار شد و علی<sup>ع</sup>، به عیادتش آمد. علی<sup>ع</sup> مرا دید که پاهای عباس<sup>ع</sup> را ماساژ می‌دهم. وی، به جای من، پاهای عباس<sup>ع</sup> را گرفت و فرمود:

۱- الحسن و الحسين رضی الله عنهما، محمد رشید رضا، ص 33.

۲- نگا: تاریخ ابن عساکر (69/14).

«من، بیش از تو سزاوار (خدمت) عمویم هستم. هرچند خدای متعال، رسول اکرم ص و عمویم حمزه و برادرم جعفر را از میان ما برده، اما عباس  $\tau$  را برایم گذاشته است. عموی هر شخص، همچون پدر اوست و نیکی کردن به او، همانند نیکی کردن به پدرش می باشد. خدایا! صحت و سلامتی را به عمویم ارزانی بدار و مقامش را والا بگردان و او را نزد خویش در والاترین مقامها، جای بده»<sup>۱</sup>.

### تعریف و ستایش عبدالله بن زبیر از حسن $\tau$

عبدالله بن عروه می گوید: عبدالله بن زبیر را دیدم که در پگاه سرد یکی از روزهای زمستان، کنار حسن بن علی  $\tau$  نشست؛ به خدا سوگند پیش از آنکه از کنار حسن  $\tau$  برخیزد، قطرات عرق بر پیشانی ای نشست؛ و این امر، مرا خشمگین نمود. نزد عبدالله  $\tau$  رفتم و گفتم: «ای عمو! فرمود: «چه می خواهی؟» گفتم: «تو را دیدم که کنار حسن بن علی  $\tau$  نشستی و چون برخاستی، عرق، بر پیشانی ات نشسته بود». فرمود: «ای برادرزاده ام! او، پسر فاطمه است؛ به خدا سوگند که هیچ زنی، چنین فرزندی نزاده و پرورش نداده است»<sup>۲</sup>.

### آنچه میان حسن و حسین رضی الله عنهما گذشت...

ابن خلکان، با صیغه ی تمریض<sup>۳</sup>، به ذکر ماجرای می پردازد که میان حسن و حسین رضی الله عنهما رخ داده است. وی، می گوید: گفته شده که میان حسن و حسین رضی الله عنهما بگو مگویی رخ داد و در نتیجه با هم قهر کردند. به حسین  $\tau$  گفته شد: چه خوب بود نزد برادرت می رفتی که از تو بزرگ تر است. فرمود: «فضیلت، از آن کسی است که برای آشتی کردن، پیش قدم می گردد و من، دوست ندارم که در این زمینه بر برادرم، فضیلت یابم». این سخن حسین  $\tau$  به حسن  $\tau$  رسید؛ از این رو نزد حسین  $\tau$  رفت<sup>۴</sup>.

۱- ذخائر العقبی، ص 337.

۲- تاریخ ابن عساکر (70/14).

۳- صیغه ی تمریض، در اصطلاح به واژگانی گفته می شود که ساختاری مجهول دارند؛ همچون: قیل و یقال، به معنای: گفته شده یا گفته می شود.. آنچه با صیغه ی تمریض بیان شود، از قوت و صحت چندانی برخوردار نیست و احتمال ضعف آن، بسیار است. (مترجم).

۴- وفیات الأعیان (69/2).

گرامی‌ترین مردم از ناحیه‌ی پدر، مادر، پدربزرگ، مادربزرگ، دایی، خاله، عمو و عمه

معاویه<sup>ع</sup>، در حضور عمرو بن عاص<sup>ع</sup> و جمعی از بزرگان و اشراف، فرمود: «گرامی‌ترین مردم از ناحیه‌ی پدر، مادر، پدربزرگ، مادربزرگ، دایی، خاله، عمو و عمه، کیست؟» نعمان بن عجلان زرقانی برخاست و دست حسن<sup>ع</sup> را گرفت و گفت: «پدر این، علی است؛ و مادرش، فاطمه؛ و پدربزرگش، رسول خداص. مادربزرگش، خدیجه است و عمویش، جعفر؛ عمه‌اش، ام‌هانی بنت ابی‌طالب می‌باشد و دایی‌اش، قاسم؛ و خاله‌اش، زینب».<sup>۱</sup>

#### محبت وافر مردم به حسن<sup>ع</sup> و برادرش حسین<sup>ع</sup>

ابوسعید می‌گوید: حسن و حسین رضی الله عنهما را دیدم که نماز عصر را با جماعت ادا کردند و سپس به سوی حجرالاسود رفتند و پس از استلام آن، هفت دور، طواف نمودند و آن‌گاه دو رکعت نماز بجای آوردند. مردم گفتند: این دو، نوه‌های رسول خداص هستند. بدین ترتیب مردم، به سوی آن دو هجوم آوردند و آن‌قدر ازدحام نمودند که حسن و حسین رضی الله عنهما نتوانستند طواف کنند و جلوتر بروند. یکی از رکانی‌ها<sup>۲</sup>، همراه آن دو بود. حسین<sup>ع</sup> دست او را گرفت و مردم را از اطراف حسن<sup>ع</sup> دور کرد. - و او، احترام بسیاری به برادرش می‌گذاشت. - من، آن دو را دیدم که هر بار که از مقابل حجرالاسود، عبور می‌کردند، آن را استلام<sup>۳</sup> می‌نمودند.

راوی<sup>۴</sup> می‌گوید: به ابوسعید گفتم: گویا به‌خاطر نماز، نتوانستند هفت دور کامل طواف کنند؟ پاسخ داد: نه؛ بلکه هفت دور کامل طواف نمودند.<sup>۵</sup>

#### فرازی از سخنان، سخنرانی‌ها و اندرزهای حسن<sup>ع</sup>

۱- تاریخ ابن‌عساکر (70/14).

۲- گویا وی، به رکنه بن عبد یزید بن هاشم بن عبدالمطلب بن عبدمناف المطلب، منسوب است که دو بار رسول اکرم ص با او کشتی گرفت و او را به زمین زد.

۳- به بوسیدن حجرالاسود و دست کشیدن بر آن، استلام می‌گویند. عمر فاروق<sup>ع</sup> خطاب به حجرالاسود می‌فرمود: «به خدا سوگند اگر رسول الله ص را نمی‌دیدم که تو را می‌بوسد، هرگز تو را نمی‌بوسیدم». [مترجم]

۴- یعنی عمارة بن معاویة الدهنی.

۵- تاریخ ابن‌عساکر (69/14).

[1] حسن بن علی  $\tau$  فرموده است: «هلاکت مردم، در سه چیز است: تکبر، حرص و حسد. تکبر، نابودی دین را به دنبال دارد و سبب ملعون قرار گرفتن ابلیس گردید؛ حرص، دشمن نفس است و باعث اخراج آدم  $\nu$  از بهشت شد. و حسد، انسان را به سوی بدی می کشاند و به خاطر همین حسد بود که قابیل، هابیل را به قتل رساند».<sup>۱</sup>

شرحی مختصر بر این سخن ارزنده ی حسن  $\tau$

### ■ بیماری کبر:

کبر یا تکبر، متضاد تواضع می باشد و به معنای خودبزرگ بینی و نگرستن به دیگران با دیده ی تحقیر است و یکی از بزرگ ترین آفات و آسیب های اخلاقی به شمار می رود. تکبر، خاستگاه بسیاری از مصیبت ها و بلا یاست و باعث نزول هر چه سریع تر خشم و غضب الهی می گردد. چرا که کبر، تنها سزاوار الله  $\Psi$  است و شایسته ی هیچ کس جز او نیست. زیرا همه ی مخلوقات، چاکران و بندگان اویند و او، خدای توانا و مالک تمام هستی است. از این رو کسی که کبر می ورزد، سزاوار چیزی جز این نیست که خدای متعال، او را خوار و زبون بگرداند؛ چرا که، از حد و اندازه ی خویش، پا فراتر نهاده و مقام و جایگاهی را به خود، نسبت داده که شایسته و سزاوار هیچ مخلوقی نیست.<sup>۲</sup>

**نشانه های تکبر:** تکبر، نشانه های ظاهری و آشکاری دارد؛ از جمله: میل و علاقه به اینکه همواره، جلوتر از دیگران باشد؛ اظهار برتری بر دیگران؛ محبت به نشستن در بالای مجالس و خرامیده و متکبرانه راه رفتن. ناراحت شدن از اینکه کسی، سخنش را رد کند؛ هر چند سخنش، نادرست باشد و نیز عدم پذیرش سخن درست و به جا. کم توجهی و بی توجهی به مسلمانان مستضعف و فقیران و نگرستن به آنان با دیده ی تحقیر. افتخار به پدران و فخرفروشی به نسب. و خودبزرگ بینی به سبب داشتن مال و دانش و یا بالیدن به عمل، عبادت، زیبایی، قدرت و فراوانی هواداران، دوستان و خویشان و...<sup>۳</sup>

چگونگی در امان ماندن از بیماری کبر و راه های رهایی از آن

۱- علموا أولادکم حب... ص 31.

۲- منهج الإسلام فی تزکیة النفس، ص 342.

۳- مرجع پیشین، ص 342.

هر مسلمانی، باید از خود بپرسد که آیا جزو افراد متکبر است یا نه؟ آیا میل و کشتی به تکبر دارد یا خیر؟ اگر در خودش، علاقه و کشتی به تواضع و فروتنی یافت و از تکبر و افرادی که کبر می‌ورزند، بدش می‌آمد، پس خدای متعال را شکر کند که چنین نعمت بزرگی به او عنایت فرموده است. در غیر این صورت، خودش را سرزنش نماید و به محاسبه‌ی نفس خویش پردازد و به مجاهده و ستیز با این نفس سرکش از طریق کثرت ذکر و یاد الله<sup>ﷻ</sup> و روزه و عبادت مشغول گردد و آن را از بسیاری از آسودگی‌ها و اسباب مباح آسایش، محروم کند تا بدین سان، نفس، رام شود و به راه رشد و تعالی خویش بازگردد و از سرکشی و گمراهی دور گردد و از این بیماری، رهایی یابد.

هر مسلمانی باید همواره حقیقت بیماری کبر و پیامدهای دنیوی و اخروی آن را مد نظر قرار دهد و به حکم تکبر در شریعت، و نیز مجازات‌های آن در دنیا و آخرت بیندیشد و بر اساس داده‌های قرآن و سنت و همچنین بر اساس تجربه و واقعیت، و داستان‌های راستین نیکوکاران و سرگذشتشان، توجه داشته باشد که تکبر، چه عواقبی را به دنبال دارد. قرآن کریم، به روشنی بیان نموده که تکبر، یکی از صفات شیطان است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكِیْکَۃِ اسْجُدُوْا لِآدَمَ فَسَجَدُوْۤا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَۤ اَبٰیۤ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ ۝۳۴﴾

(بقره: 34)

«و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبر) از زمره‌ی کافران گردید». خدای متعال، آدم متکبر را دوست ندارد؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿لَا جَرَمَ اَنْۢ اَللّٰهُ یَعْلَمَ مَا یُسْرُوْنَ وَمَا یُعْلِنُوْنَ ۚ اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ

(نحل: 23)

«بطور قطع خدا آگاه است از آنچه پنهان می‌سازند و از آنچه آشکار می‌نمایند (و خداوند، ایشان را در قبال اقوال و اعمالشان، بازخواست می‌نماید و کسانی را که تکبر می‌ورزند، مجازات می‌کند). همانا خداوند، مستکبران را دوست ندارد». همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ﴾

(لقمان: 18)

﴿فَخُورٍ﴾

«با تکبر، از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو؛ چرا که خداوند، هیچ متکبر و فخر فروش و مغروری را دست ندارد».

خودپسندی، کبر و فخرفروشی و غرور، جزو ویژگی های افراد متکبر است و فرد متکبر و خودبزرگ بین، در معرض این قرار دارد که خدای متعال، بر قلبش، مهر نهد؛ چنانکه الله Ψ می فرماید:

﴿الَّذِينَ تَجَدَّلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ كَبْرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ (غافر: 35)

«کسانی که بدون هیچ دلیلی که در دست داشته باشند، در برابر آیات الهی، به ستیز و مجادله می پردازند. (چنین جدال و کشمکش نادرستی در برابر آیات الهی) موجب خشم عظیم خدا و کسانی می شود که ایمان آورده اند. این گونه خداوند، بر هر دلی که خودبزرگ بین و زورگو باشد، مهر می نهد (و قدرت تشخیص را از آن می گیرد)».

غرور برخاسته از علم و عبادت، از بدترین نوع تکبر به شمار می رود و کسی که دچار چنین تکبری شده، باید بداند که علم و دانش، حکم حجت خدا بر بندگانش را دارد و آن گونه که عذر جاهل، پذیرفته می شود، عذر و بهانه ی عالم و فرد دانا و آگاه، پذیرفته نمی گردد. زیرا گناه شخص متکبری که از روی آگاهی، خداوند متعال را نافرمانی می نماید، به مراتب بیشتر و شدیدتر از دیگران است. اگر خاستگاه تکبر و خودبزرگ بینی فرد، نسب و ریشه ی نژادی اوست، باید از او پرسید:

گیرم، پدر تو بود فاضل از فضل پدر، تو را چه حاصل؟

چنین شخصی باید بداند که پدرش همچون خود او، از نطفه ای پلید و ناپاک آفریده شده است. کسی که به پدران و اجداد خویش می بالد و می نازد، باید بداند که همه، اصل و اصلتی حاکی دارند؛ زیرا همه، فرزندان آدم هستند و آدم، از خاک آفریده شده است. کسی که به جمال و زیبایی خویش فریفته شده، باید نگاهی واقع بینانه و خردمندانه به باطن خویش بیندازد، نه آنکه همچون حیوانات، ظاهربین باشد. اگر کسی، به قدرت و توان جسمی خویش مغرور گشته، اندکی تفکر نماید و در این بیندیشد که چنانچه یکی از

موبیرگ‌ها و یا تارهای عصبی‌اش، درست عمل نکند، چه بر سرش می‌آید؟ آیا غیر از این است که خیلی ناتوان و درمانده می‌گردد؟! افرادی که به مال و ثروت خویش فریفته و مغرور شده‌اند، به فرجام کسانی همچون قارون و هامان بنگرند که با وجود آن‌همه ثروت و دارایی، تیره‌روز و بدبخت شدند. اگر کسی، به ترتیبی عمل نماید که بیان شد، خودش را خیلی کوچک‌تر از آن خواهد دید که تکبر بورزد؛ از این‌رو چاره‌ای جز این نمی‌یابد که تواضع و فروتنی اختیار کند و بدین‌سان خدای متعال، او را سرافراز و گرامی می‌گرداند و در دنیا و آخرت از او راضی می‌گردد. آری! باید از سرگذشت متکبرانی که داستان‌هایشان در قرآن کریم یا سنت نبوی و یا داستان‌های گذشتگان آمده، عبرت گرفت. بدین ترتیب انسان، می‌تواند از تکبر و غرور، دوری کند و چنانچه به این بیماری خطرناک دچار شود، خیلی زود، در صدد درمان آن برمی‌آید. همچنین باید با افراد نیکوکار و فروتن، نشست و برخاست نمود و از اخلاق و اقوال و رفتارشان با دیگران، استفاده کرد. و نیز باید از هم‌نشینی با کسانی که تکبر می‌ورزند، پرهیز نمود تا مبادا اخلاقشان در انسان، اثر نهد و بدین‌سان زمینه‌ی آسیب‌های رفتاری و پیامدهای ناگوار آن در دنیا و آخرت، فراهم گردد.<sup>۱</sup>

### ❖ بیماری حرص:

رسول خدا ص فرموده است: (ما ذئبان جائعان أرسلا في غنم بأفسد لها من حرص المرء على المال و الشرف لدينه)<sup>۲</sup> یعنی: «دو گرگ گرسنه که به میان گوسفندان می‌زنند، آن‌قدر فساد و خرابی برای گوسفندان ایجاد نمی‌کنند که حرص مال و ریاست، دین شخص را به فساد و تباهی می‌کشاند».

رسول اکرم ص در این حدیث، در قالب مثالی جالب، بیان نموده که جاه‌طلبی و حرص و آز مسلمان نسبت به مال و ثروت دنیا، دین و دینداری‌اش را به تباهی می‌کشاند و این فساد و تباهی، کم‌تر از خرابی ایجادشده توسط دو گرگ گرسنه‌ای نیست که شب به گله‌ی گوسفند می‌زنند و بی‌آنکه چوپان خبردار شود، گوسفندان را می‌درند. میزان تباهی و خرابی ایجادشده توسط این گرگ‌ها در چنین حالتی، کاملاً واضح است. رسول خدا ص در این

۱- نگا: منهج الإسلام فی تزکیة النفس، ص 346.

۲- الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، شماره‌ی 3218. این حدیث، حسن صحیح است.

حدیث، بیان فرموده که فساد و تباهی برخاسته از حرص و آز شخص نسبت به مال و ریاست، در دینش، از خرابی دو گرگِ گرسنه‌ای که به گله‌ی گوسفند می‌زنند، کم‌تر نیست؛ بلکه چه بسا مساوی و یا بیشتر نیز می‌باشد. گویا رسول اکرم ص بدین نکته اشاره می‌فرماید که فقط بخش اندکی از دین مسلمان حریص و آزمند درامان می‌ماند. در این مثال ارزنده، نهایت زندهار و هشدار داده شده تا مسلمان از جاه‌طلبی و حرص و آز نسبت به مال دنیا، پرهیز نماید.

### حرص و آز مال و ثروت، بر دو نوع است:

یک نوع حرص و آز، این است که مسلمان، اشتیاق وافر و حریصانه‌ای به ثروت‌اندوزی دارد و به خاطر محبت وافرش به مال و ثروت، از هیچ کوششی در زمینه‌ی کسب مال و ثروت از راه‌های حلال، کوتاهی نمی‌کند و با تمام وجود، در این زمینه مایه می‌گذارد و از هیچ سختی و تلاشی، باکی ندارد. چنین افرادی، مصداق حدیثی هستند که طبرانی از عاصم بن عدی<sup>۱</sup> با این الفاظ روایت نموده است: (ما ذئبان ضاریان ضلا فی غنم أضعاعها ربها بأفسد من طلب المسلم المال و الشرف لدینه)<sup>۱</sup>

ابن رجب رحمه‌الله در شرح حدیث می‌گوید:

برای بدی حرص و آز زراندوری، همین کافی است که انسان حریص، عمرش را برای به دست آوردن مال و ثروت تباه می‌کند؛ حال آنکه عمر انسان، فرصت باارزشی برای کسب درجات والا و نعمت‌های جاویدان بهشت به‌شمار می‌رود. بدین ترتیب، آدم حریص و آزمند، این فرصت گران‌بها را در جستجوی چیزی از دست می‌دهد که مقدار و اندازه‌ی مشخصی از آن، برای انسان مقدر شده و به هر حال، نصیب وی می‌گردد، اما انسان، حرص و آز می‌ورزد و پس از آنکه وقت زیادی برای کسب مال و ثروت می‌گذارد و مال و ثروتی فراهم می‌آورد و وقت آن می‌شود که از آن استفاده نماید، رخت سفر به سوی آخرت می‌بندد و مال و ثروتی را که با بذل عمر گران‌بهایش به دست آورده، برای دیگران

۱- روایت طبرانی در الأُسط (470/1)، شماره‌ی 855.



می‌گذارد و از دنیا می‌رود و تنها چیزی که برایش می‌ماند، حساب و کتابی است که باید پس دهد. بدین سان نفع مال و ثروتی که به‌خاطر آن، جان‌گنده، برای کسانی می‌ماند که ممنونش نیستند. خلاصه اینکه برای بدی حرص و آز، همین کافی است که آدم حریص و آزمند، عمر گرانمایه‌اش را در ثروت‌اندوزی و جمع‌آوری مال، صرف می‌کند.<sup>۱</sup>

عمر گرانمایه در این صرف شد تا چه خورم صیف و چه پوشم شتاء

ابن مسعود<sup>۲</sup> می‌گوید: «یقین، عبارتست از اینکه درصدد راضی کردن مردم، در برابر خشم خدا نباشی و به هیچ کس به‌خاطر آنچه خدا، نصیبش نموده، حسد نوری و کسی را به‌خاطر آنچه که خداوند متعال، به تو نداده، سرزنش نکنی؛ چراکه حرص و آز هیچ حریص و آزمندی، و حسادت هیچ حسودی که نعمت خدا بر دیگران، برایش ناگوار است، مانع از فضل و نعمت خدا بر کسی نمی‌گردد. همانا خدای متعال، راحتی و شادمانی را در یقین و رضا قرار داده و غم و اندوه را در شک و ناخرسندی نهاده است».<sup>۲</sup>

عبدالواحد بن زید، سوگند یاد می‌کرد و می‌گفت: «حرص و آز دنیا نزد من، از سرسخت‌ترین دشمنان، ترسناک‌تر است». و نیز می‌گفت: «ای برادران! نه به ثروت و توانگری هیچ حریصی، رشک ببرید و نه به پیشه و درآمدش؛ بلکه به‌خاطر آنکه در حال حاضر به چیزی مشغول می‌گردد و تکبر می‌ورزد که فردای آخرت، او را هلاک می‌کند، با دیده‌ی نفرت به او بنگرید». همچنین می‌فرمود: «حرص، بر دو نوع است: حرص مصیبت‌بار و حرص سودمند؛ حرص سودمند، این است که انسان به اطاعت و بندگی الله  $\Psi$ ، حرص و علاقه‌ی وافر داشته باشد و حرص اندوه‌بار، عبارتست از حرص و آز شخص نسبت به دنیا».<sup>۳</sup>

یکی از دانشمندان فرزانه، به برادرش که حرص و اشتیاق وافرایی به دنیا داشت، نامه‌ای بدین مضمون نوشت: «اما بعد: تو، به دنیا حرص می‌ورزی و در خدمت دنیا قرار گرفته‌ای، حال آنکه دنیا، با رویگردانی از تو و بیماری‌ها و آسیب‌هایی که به تو می‌رسد، به تو بی‌محلی می‌نماید. گویا تو ندیده‌ای و نمی‌دانی که چه بسیار افراد حریص و آزمندی که از همه چیز محروم شده و چه بسیار افرادی که به دنیا بی‌رغبت بوده‌اند، اما از آن بهره‌مند گشته‌اند».

۱- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص 23.

۲- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص 26.

۳- ما ذئبان جائعان، از ابن‌رجب، ص 26.

یکی از فرزندگان می گوید: «غم و اندوه آدم حسود، از همه بیشتر است و کسی که قناعت پیشه می کند، زندگی اش، شادتر و لذت بخش تر می باشد. آدم حریص، بیش از همه در برابر اذیت و آزار، (از روی طمع) شکیبایی می ورزد و کسی که زندگی را دست پایین می گیرد، بیش از همه، به دنیا پشت می کند و بیش از همه، عالم و دانشمندی پشیمان می گردد که کوتاهی می کند».<sup>۱</sup>

شاعر چه خوب سروده است:

الحرص داء قد أضر      بمن تری إلا قليلا  
کم من حریص طامع      والحرص صیره ذلیلا<sup>۲</sup>

یعنی: «حرص، بیماری و مرضی است که همان طور که خود دیده ای، در بیشتر موارد به هر کس که حرص ورزیده، ضرر رسانیده و چه بسا حرص و آز، آدم حریص و طمع کار را خوار و زبون نموده است».

نوع دوم حرص و آز، این است که انسان، همانند نوع اول آن، خواهان افزایش مال و ثروتش باشد، اما با این تفاوت که برایش مهم نیست، از راه حلال باشد و یا از راه حرام؛ حتی در این راستا، بسیاری از حقوق واجبی را که بر گردن اوست، پایمال می کند. و این، همان بخل و حرص نفسانی ناپسندی است که در آیه ۱۶ سوره ی تغابن، بدان اشاره شده است:

﴿وَمَنْ يُوقِ شَحْ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفٰلِحُونَ﴾

«و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش، مصون داشته شوند، آنان، بطور قطع رستگارانند».

در سنن ابی داود از عبدالله بن عمرو<sup>۳</sup> روایت شده که رسول اکرم ص فرموده است: (اتقوا الشح فإن الشح أهلك من كان قبلكم؛ آمرهم بالقطیعة فقطعوا، و آمرهم بالبخل فبخلوا، و آمرهم بالفجور ففجروا)<sup>۳</sup> یعنی: «از حرص و آزمندی پرهیزید که سبب هلاکت پیشینیان شما گردید؛ آنان را به قطع رابطه ی خویشاوندی فرا خواند و آنها نیز رشته ی خویشاوندی را گسستند. ایشان را به بخل و رُفتی فراخواند و آنها نیز بخل ورزیدند؛ آنان را به گناه و معصیت فرا خواند و آنها نیز معصیت نمودند».

۱- مرجع پیشین، ص ۲۷.

۲- مرجع پیشین، ص ۲۷.

۳- سنن ابی داود (324/2)، شماره ۱۶۹۸، آلبانی رحمه الله، این حدیث را صحیح دانسته است.

برخی از علما، شُح را حرص شدیدی تعریف کرده‌اند که صاحبش را به کسب چیزی بدون توجه به حلال یا حرام بودن آن، وا می‌دارد و سپس مانع از ادای حقوق آن می‌گردد. بخل، به معنای رُفتی و خودداری از بذل و بخشش چیزی است که انسان در دست دارد. شح، به معنای گرفتن بناحق مال یا هر آن چیز دیگری است که از آن شخص نمی‌باشد. حتی گفته شده که: «شح، اساس همه‌ی گناهان و معاصی است». و این، تفسیر ابن مسعود<sup>ع</sup> و برخی دیگر از سلف صالح، درباره‌ی شح و بخل می‌باشد.<sup>۱</sup>

گفتنی است: واژه‌های شح و بخل، به معنای یکدیگر به کار می‌روند. البته چنانکه پیشتر بیان کردیم، در اصل با هم تفاوت دارند و زمانی که حرص و آز انسان به مال و ثروت، بدین حد برسد، نقصان آشکار دین و ایمان را به دنبال دارد و اگر باعث شود که شخص، حقوق و واجبات مال را ادا نکند و برای کسب مال و ثروت، به راه‌های حرام روی بیاورد، در این صورت دین و ایمانش، تا بدان اندازه رو به ضعف و کاستی می‌نهد که از ایمانش، جز اندکی باقی نمی‌ماند.

و اما ضرر و زیان حرص و آز جاه و مقام (جاه‌طلبی)، بیش از ضرر و زیان حرص و آزمندی بر مال و ثروت، است. چراکه جاه‌طلبی، برتری‌جویی و حرص و ولع نسبت به ریاست بر مردم، برای بنده، به مراتب بیش از حرص و آز ثروت‌اندوزی، ضرر دارد و زهد و بی‌رغبتی به ریاست و پست و مقام، خیلی سخت‌تر از بی‌علاقگی به مال و ثروت است؛ چنانچه بسیاری از انسان‌ها حاضرند برای رسیدن به جاه و مقام، مال و ثروت فراوانی، خرج کنند. جاه‌طلبی بر دو نوع است:

یک نوع آن، بدین شکل است که انسان، شرف و برتری را در قدرت و فرمانروایی و مال و ثروت جستجو می‌کند و این، خیلی خطرناک است؛ چراکه در بیشتر اوقات سبب محرومیت انسان از خیر و نیکی، کرامت، عزت و شرافت آخرت می‌گردد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ۖ

(قصص: 83)

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۸۳﴾

«ما، آن سرای آخرت را تنها بهره‌ی کسانی می‌گردانیم که در زمین، خواهان برتری و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند (و دل‌هایشان، از آلودگی‌های جاه‌طلبی، برتری‌جویی و تبهکاری، پاک و پالوده است) و عاقبت، از آن پرهیزگاران می‌باشد».

خیلی کم و اندکند افراد جاه‌طلبی که در دنیا خواهان برتری و ریاست بوده و به آن دست یافته باشند؛ بلکه چنین افرادی به خود، واگذار شده<sup>۱</sup> و تنها مانده‌اند. چنانچه رسول اکرم ص به عبدالرحمن بن سمره<sup>۲</sup> فرموده است: (يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمْرَةَ، لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنِ أُوتِيَتْهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِّلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيَتْهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا)<sup>۳</sup> یعنی: «ای عبدالرحمن بن سمره! امارت را درخواست مکن؛ زیرا اگر پس از درخواست، به امارت برسی، به آن، واگذار می‌شوی و اگر بدون درخواست، به امارت برسی، بر آن، یاری خواهی شد».

جاه‌طلبی، پیش از آنکه انسان، به تلاش و تکاپو در اسباب و زمینه‌های رسیدن به جاه و مقام پردازد، ضرر و زیان زیادی برای وی در پی دارد و پس از آنکه انسان، برای رسیدن به ریاست و فرمانروایی، حریصانه تلاش و تکاپو می‌نماید و به خواسته‌اش می‌رسد نیز با فرآیندی همچون تکبر و ظلم و ستم و امثال آن همراه است.

نوع دیگر جاه‌طلبی، عبارتست از برتری‌جویی بر دیگران با امور دینی همچون علم و عمل و زهد؛ این نوع جاه‌طلبی، خیلی بدتر و زشت‌تر از نوع اول است و فساد و تباهی بیشتری به دنبال دارد. چراکه اموری از قبیل علم و عمل و زهد، برای کسب رضای خدا و درجات والای بهشت و نعمت‌های جاویدان آن است.<sup>۳</sup>

برای جلوگیری از دچار شدن به بیماری حرص و جاه‌طلبی، باید، زهد و بی‌رغبتی به دنیا را در پیش گرفت. برای این منظور می‌توان از راهکارهای ذیل بهره جست:

- مد نظر قرار دادن فرجام بد جاه‌طلبی و پیامدهای ناگوار آن در آخرت.
- مد نظر قرار دادن فرجام متکبران، ستمگران و کسانی که ردای کبريایی الله  $\Psi$  را به تن می‌کنند.

۱- ما ذنبان جائعان، از ابن‌رجب، ص 33

۲- بخاری، شماره‌ی 6622

۳- ما ذنبان جائعان، صص 34 و 35

■ مد نظر قرار دادن پاداش کسانی که در دنیا به خاطر خدای متعال، تواضع و فروتنی در پیش می گیرند و بدین سان از مقامی والا و ارجمند در آخرت بهره مند می شوند؛ چرا که هر کس، به خاطر خدا، تواضع و فروتنی نماید، خدای متعال، او را والا و ارجمند می گرداند.

■ شرافتی که تقوای پیشگان و اهل عبادت و بندگی الله، به دست می آورند، از قدرت و توان آنان نیست؛ بلکه فضل و رحمتی است که خدای متعال، به آنان ارزانی می دارد و آنان را از مال و منال دنیا بی نیاز می گرداند و بدین سان در همین دنیا، حلاوت و شیرینی عبادت را می چشند و این، همان حیات طیبه و زندگانی پاک و خجسته ای است که به مؤمنان راستین اعم از زن و مرد وعده داده شده و شاهان و فرمانروایان دنیا و جاه طلبان، از آن بی بهره اند. چنانکه ابراهیم بن ادهم رحمه الله گفته است: «اگر شاهان و شاهزادگان، از حالت خوبی که ما، در آن به سر می بریم، باخبر بودند، بر سر به دست آوردن آن، با شمشیرهایشان به ستیز با ما برمی خاستند». کسی که از چنین حالتی برخوردار گردد، دیگر به جاه و مقام فناپذیر دنیا روی نمی آورد و خواهان ریاست گذرای دنیا نمی گردد.<sup>۱</sup> خدای متعال، می فرماید:

﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ (اعراف: 26)

«و لباس تقوا و ترس از خدا، بهترین لباس است».

همچنین می فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ (فاطر: 10)

«هر کس، عزت و قدرت می خواهد، (بداند که) تمام عزت و قدرت، از آن خداست».

بدین ترتیب حسن بن علی<sup>ع</sup>، ما را از حرص و آز ناپسند بر حذر می دارد، آنجا که می فرماید: «حرص، دشمن نفس است و باعث اخراج آدم<sup>ص</sup> از بهشت شد».<sup>۲</sup>

### ■ بیماری حسد:

حسادت، متضاد آرزوی خیر و نیکی کردن، برای دیگران است. به عبارت دیگر، حسادت، به معنای آرزوی زوال نعمت از کسی است که انسان حسود، به او رشک می برد. حسادت، نوعی بیماری مهلک درونی است و آن قدر زشت و ناپسند می باشد که خدای

۱- ما ذئبان جائعان، صص 75، 76.

۲- نگا: علموا أولادکم حب آل بیت النبى ص، ص 131.

متعال، به پیامبرش دستور داده از شر حسود، به خدا پناه ببرد، همچنان که امر نموده از شر شیطان، به خداوند، پناه ببرد:

﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ (فلق: 5)

«و از شر حسود، بدان گاه که حسادت می‌ورزد».

رسول اکرم ص فرموده است: (لَا تَبَاغُضُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا)<sup>۱</sup> یعنی: «نسبت به یکدیگر بغض و دشمنی نداشته باشید، به یکدیگر حسادت نورزید و به همدیگر پشت نکنید؛ بلکه برادروار خدا را عبادت نمایید».

انس<sup>۲</sup> می‌گوید: روزی نزد رسول خدا ص نشسته بودیم که آن حضرت ص فرمود: «اینک شخصی، از این درب، به سوی شما می‌آید که جزو بهشتیان است». گوید: در این اثنا شخصی از انصار<sup>۳</sup>، در حالی که آب وضو، از ریشش می‌چکید و کفش‌هایش را با دست چپش گرفته بود، وارد شد و سلام کرد. روز بعد نیز رسول خدا ص همین سخن را تکرار نمود و پس از چند لحظه، همان شخص، از در وارد شد و روز سوم نیز رسول اکرم ص آن سخن را تکرار فرمود و باز هم پس از لحظاتی، آن شخص، نمایان شد. پس از آنکه رسول خدا ص برخاست، عبدالله بن عمرو بن عاص<sup>۴</sup>، پشت سر آن انصاری رفت و به او گفت: «کشمکش و دعوایی میان من و پدرم رخ داده و من، سوگند یاد کرده‌ام که سه روز، به خانه نروم. اگر ممکن است سه روز مرا جای بده تا این مدت سپری شود». گفت: باشد. بدین ترتیب عبدالله<sup>۵</sup> سه شب را در خانه‌ی آن انصاری گذراند و در این سه شب ندید که آن انصاری، نماز شب بخواند؛ وی، فقط هنگامی که در رختخوابش، از پهلویی به پهلوی دیگر می‌گشت، خدا را یاد می‌کرد و بس، و تا نماز صبح، همچنان خواب بود. گوید: غیر از آنکه من، جز خیر و نیکی، از او نشنیدم. پس از سه روز که چیزی نمانده بود، من، اعمالش را ناچیز و اندک بشمارم، به او گفتم: «ای بنده‌ی خدا! هیچ کشمکشی میان من و پدرم، روی نداده است؛ ولی من، از رسول خدا ص شنیدم که چنین و چنان فرمود. از این رو دوست داشتم بدانم تو، چه عملی انجام می‌دهی؟ اما ندیدم که چندان عملی داشته باشی! پس چه چیز، تو را به این جایگاه رسانیده است؟ گفت: «اعمال من، همان گونه است که تو دیدی و بس». زمانی که داشتم باز می‌گشتم، مرا صدا نمود و گفت: «اعمال من، همان اندازه است که تو دیدی، اما

من، در دل نسبت به هیچ یک از مسلمانان، کینه ندارم و به هیچ یک از آنان، به خاطر خیری که خداوند، به او ارزانی نموده، حسادت نمی ورزم». عبدالله<sup>ع</sup> گفت: این، همان چیزی است که تو را به این جایگاه رسانده و همان چیزی است که در توان ما نمی باشد.<sup>۱</sup>

حسد، خاستگاه های بسیاری دارد؛ از جمله: دشمنی و کینه، خودپسندی و ریاست طلبی، بدطینتی و بخل و سایر بیماری های درونی و نفسانی؛ از این رو حسد، بیماری ها و آسیب های رفتاری زیادی به دنبال دارد و بیش از هر چیز دیگری به دین و ایمان شخص و محبت و دوستی مؤمنان با یکدیگر آسیب می رساند و فساد و تباهی فراوانی در پی دارد. حسادت، در میان کسانی که زمینه های مذکور در بین آنان، به کثرت وجود دارد، افزایش می یابد و معمولاً این بیماری اخلاقی، در میان همکاران، دوستان، برادران، پسرعموها، بازرگانان و رقیبان تجاری، علما و کسانی که به نحوی با هم رابطه ی کاری یا پیوند دیگری دارند، بیش از سایر افراد، به چشم می خورد. زیرا یکی بودن اهداف در چارچوب کارهای مشترک، خود، خاستگاه و زمینه ی حسادت نسبت به یکدیگر است و بدین سان نفرت و کینه از همدیگر را به دنبال دارد. به عبارت دیگر حسادت، ریشه در اهداف مشترک دو یا چند نفر دارد که احساس می کنند وجود هر یک از آنها، مزاحمتی برای دیگری است و خاستگاه آن، چیزی جز محبت دنیا نیست. بدین سان دنیا، بر کسانی که چنین احساسی نسبت به هم دارند، تنگ می گردد<sup>۲</sup> و این، کمترین پیامد حسد است.

### درمان بیماری حسد:

راه های متعددی برای پیشگیری از بیماری حسد و نیز درمان آن وجود دارد؛ از جمله:

1- دانستن این نکته که حسادت، در دنیا و آخرت به ضرر حسود تمام می شود و هیچ ضرر و آسیبی، به کسی که مورد حسادت قرار گرفته، نمی رساند و نعمت را از او باز نمی دارد. از این رو تنها چیزی که از حسادت، نصیب حسود می گردد، غم و اندوه، حسرت و پشیمانی و از دست دادن دین و دنیا است. لذا دیگر هیچ دلیلی باقی نمی ماند که کسی، نسبت به دیگری حسادت بورزد و خواهان زوال نعمت خدا از او شود. خدای متعال، دوست داشته که نعمتی را به بنده اش ارزانی بدارد و آدم حسود، خواهان زوال نعمت از آن بنده است و

۱- مسند احمد (166/3)؛ با سند صحیح.

۲- نگا: منهج الإسلام فی تزکیة النفس، ص 340.

بدین ترتیب چیزی را دوست دارد که برای خداوند Y ناپسند است و چیزی را که خداوند، دوست دارد، ناخوشایند می‌داند! و این، مرضی است که باعث زوال نعمت ایمان از حسود، می‌گردد. چرا که حسود، خوبی و خیری را که برای خویش می‌پسندد، برای برادر مسلمانش، نمی‌پسندد.

2- همواره باید پیامدهای ناگواری را که این بیماری در دنیا و آخرت دارد، به یاد داشت و از یاد نبرد که خدای متعال، حسادت را ناپسند می‌داند و این بیماری اخلاقی، برای رسول اکرم ص نیز ناخوشایند بوده است. به یاد داشتن دستاوردهای حسود در دنیا و آخرت نیز در جلوگیری از بیماری حسادت و یا درمان آن، مفید است و همه‌ی اینها، به شناخت حقیقت حسادت، کمک شایانی می‌نماید.

3- پند گرفتن از آیات، احادیث، داستان‌ها و آنچه که درباره‌ی حسودان و پیامدهای حسادتشان، آمده، تأثیر به‌سزایی در پیشگیری از این بیماری خطرناک و درمان آن دارد.

4- انسان مسلمان باید هر بار که در معرض ذره‌ای از فکر و خیال حسد، قرار می‌گیرد، خویشتن را به محاسبه بکشد و خود را سرزنش نماید و به کلی دست از حسادت نسبت به برادر مسلمانش بکشد و به تعریف و تمجید از او پردازد و برایش دعای خیر کند و از خدا بخواهد که نعمتش را بر او بیفزاید و آن را برایش نگاه دارد. گفتنی است: اشکالی ندارد که برای خودش نیز چنان نعمتی را درخواست نماید؛ البته بی‌آنکه خواهان زوال نعمت از دیگران باشد.

5- خرسند بودن به بخشش و قسمت الهی و قانع بودن به آن و نیز ایمان داشتن به اینکه رزق و روزی و قسمت هر کسی را خدای متعال مقدر می‌فرماید و اوست که هر نعمتی را هر گونه و به هر اندازه که بخواهد، به هر کس که خواسته‌اش باشد، ارزانی می‌دارد و هیچ کس، نمی‌تواند نعمتی را که خدای متعال، به یکی از بندگانش بخشیده، از او زایل نماید. و فضل و دهش الهی، تنها بر اساس خواست و مشیت او، نصیب بندگان می‌گردد و تنها کاری که در توان بنده است، خرسند بودن به خواست خداوند و نیز دعا و درخواست از اوست. بنابراین چرا بنده، به جای آنکه از بیماری حسد که پیامدی جز شر و بدی ندارد، به درگاه خداوند، دست به دعا بر نمی‌دارد و خیر و نیکی را از او مسألت نمی‌کند؟<sup>۱</sup>

۱- منهج الإسلام فی تزکیة النفس، ص 341



آری! بدین ترتیب حسن بن علی  $\tau$ ، ما را از حسد برحذر داشته و فرموده است: «و حسد، انسان را به سوی بدی می کشاند و به خاطر همین حسد بود که قابیل، هابیل را به قتل رساند»<sup>۱</sup> بدان گاه که خداوند، قربانی هابیل را پذیرفت و قربانی قابیل پذیرفته نشد؛ لذا قابیل به هابیل حسد ورزید و او را کشت.

[2] اینک به قرائت حسن و ابوذر رضی الله عنهما از مقام رضایت و خرسندی از تقدیر الهی می پردازیم:

ابوالعباس محمد بن یزید مبرد می گوید: به حسن بن علی  $\tau$  گفته شد: ابوذر  $\tau$  می گوید: «فقر را بیش از ثروت و توانگری دوست دارم و بیماری را بیش از صحت و سلامتی». فرمود: «خداوند، ابوذر را بیامرزد؛ اما من، می گویم: هر کس به انتخاب نیک خدا برای خویش، اعتماد و اتکال نماید، دیگر آرزو نمی کند که در وضعیتی غیر از آنچه خداوند، برایش برگزیده، قرار بگیرد؛ و این، مرز رضایت و خرسندی نسبت به تقدیری است که بر او رفته است».<sup>۲</sup>

حسن بن علی  $\tau$  در این روایت، یکی از اعمال قلبی را توصیف می نماید و این، دلیلی بر شناخت والایش از این عمل ارزنده است؛ همچون جهاد که در شمار اعمال بدنی قرار دارد و هر دو، یعنی جهاد و رضایت از تقدیر، اوج ایمان و بلندترین نقطه‌ی آن است.<sup>۳</sup> رضایت و خرسندی از آنچه خدا مقدر نموده، نتیجه‌ی دوست داشتن الله  $\Psi$  و محبت اوست و بالاترین منزلت مقربان و نزدیکان درگاه خداوند  $Y$  به شمار می رود و حقیقتی است که بر بیشتر بندگان پوشیده می باشد. رضایت، بزرگ‌ترین دروازه‌ی شناخت خداوند، و استراحتگاه عارفان و بهشت دنیا است. از این رو زینبده است هر آن کس که خواهان خیر و نیکی برای خویش می باشد، بیش از هر زمانی، به تقدیر الهی خرسند گردد و این مقام و منزلت را با هیچ چیز دیگری، عوض نکند. باید دانست که رضایت و خشنودی خداوند، از بهشت و آنچه که در آن است، والاتر و بزرگ‌تر می باشد. چرا که رضایت، صفتی برای الله  $\Psi$  است و بهشت، مخلوق خداوند می باشد. الله  $\Psi$  می فرماید:

۱- علموا أولادکم حب...، ص 31.

۲- نگا: البدایة و النهایة (11/199).

۳- مدارج السالکین (2/214).

﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾

(توبه: 72)

«خشنودی خدا، بالاتر از هر چیز است».

خدای متعال، قبل از بیان اینکه: خشنودی‌اش بزرگ‌تر و بالاتر از هر چیز است،

می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ

(توبه: 72)

الْعَظِيمُ ﴿٧٢﴾

«خداوند، به مردان و زنان مؤمن، بهشت را وعده داده که در زیر (کاخ‌ها و درختان) آن، جویبارها روان است و جاودانه در آن، می‌مانند و مسکن‌های پاکی را در بهشت جاویدان به آنها وعده داده (که ماندن و زندگی کردن در آن، سرمدی و همیشگی است. از همه مهم‌تر اینکه خشنودی خود را بدیشان وعده داده و) خشنودی خداوند، بالاتر از هر چیز است. پیروزی و رستگاری بزرگ، همین است».

این رضایت و خشنودی، پاداش خرسندی و رضایتی است که بندگان نیک خداوند، در دنیا از پروردگارشان داشتند. از آنجا که رضایت و خشنودی خداوند، برترین پاداش بهشت می‌باشد، برترین عمل، یعنی رضایت و خشنودی آنها از الله  $\Psi$ ، آنان را سزاوار این پاداش بزرگ نموده است. ناگفته پیداست که نارضایتی از خداوند  $Y$ ، دروازه‌ی غم و اندوه و پریشان‌خاطری است و سبب می‌شود که انسان، آن‌چنان گمانی درباره‌ی خداوند داشته باشد که شایسته‌اش نیست. البته رضایت و خشنودی از الله  $\Psi$ ، بنده را از تمام این مشکلات می‌رهاند و قبل از آنکه بمیرد و وارد بهشت آخرت گردد، دروازه‌ی بهشت دنیا را برایش می‌گشاید. بدین‌سان رضایت و خشنودی از الله  $\Psi$ ، اطمینان و آرامش قلبی را برای بنده‌ی مؤمن به دنبال دارد و خشم و نارضایتی، سبب اضطراب، ناآرامی و بی‌قراری و هردمیل مزاج بودن بنده می‌گردد و باعث می‌شود که در عبادت پروردگارش، استقامت نرزد. از این‌رو چنین بنده‌ای تنها چیزی را می‌پسندد و به تقدیری راضی و خرسند می‌گردد که مطابق میل و خواسته‌اش باشد. حال آنکه اتفاقات زندگی و آنچه که خدا، مقدر نموده، همیشه به میل انسان نیست؛ بلکه گاهی خوشایند و گاهی هم ناخوشایند است. لذا بنده‌ی ناراضی و ناخرسند، نمی‌تواند بر عبادت و بندگی الله  $\Psi$  ثابت‌قدم و استوار باشد، اما بنده‌ای که در

همه‌ی اوضاع و احوال، از خدایش راضی و خرسند است، در مقام عبودیت و بندگی الله  $\Psi$  نیز ثابت قدم و استوار می‌باشد. بنابراین بهترین چیزی که می‌تواند بی‌قراری بنده را برطرف نماید، رضایت و خرسندی است. رضایت و خرسندی، قلب بنده را سرشار از محبت خداوند  $\Psi$  می‌گرداند و نارضایتی، قلب وی را از محبت الله  $\Psi$  خالی می‌گرداند. کسی که قلبش، آکنده از رضایت و خرسندی گردد، خدای متعال، قلبش را سرشار از بی‌نیازی، آرامش، قناعت، توکل و محبت خویش و نیز انابت و رجوع به سوی خود، می‌گرداند و کسی که بهره‌ی چندانی از رضایت و خرسندی نبرده، وضعیت قلبش، دقیقاً، عکس این حالت می‌شود و از آنچه که سعادت و رستگاری‌اش را به دنبال دارد، باز می‌ماند. سرآغاز رضایت و خرسندی، به دست خود انسان است؛ یعنی این، خود انسان است که می‌تواند رضایت و خرسندی از الله  $\Psi$  را برگزیند، اما پایانش، در شمار احوال قرار دارد؛ به عبارتی در جریان سیر و سلوک الی الله، آغاز رضا، جزو مقامات و پایانش، جزو احوال، می‌باشد.

رسول اکرم ص فرموده است: (ذاق طعم الإیمان من رضی بالله رباً و بالإسلام ديناً و بمحمد رسولاً)<sup>۱</sup> یعنی: «کسی که به الله ( $\Psi$ ) به عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین، و به محمد (ص) به عنوان فرستاده‌ی خدا، راضی و خرسند باشد، طعم ایمان را می‌چشد».

همچنین فرموده است: (من قال حين يسمع المؤذن: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، رضيت بالله رباً و بمحمد رسولاً و بالإسلام ديناً، غفر الله له ما تقدم من ذنوبه)<sup>۲</sup> یعنی: «هر کس، هنگام شنیدن صدای مؤذن بگوید: (أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، رضيت بالله رباً و بمحمد رسولاً و بالإسلام ديناً)<sup>۳</sup>، خدای متعال، گناهان گذشته‌اش را می‌آمرزد».

ابن قیم رحمه الله می‌گوید: این دو حدیث، مدار تمام مراتب دینی است و همه‌ی آنها، به این دو حدیث منتهی می‌شوند. این دو حدیث، مفاهیمی همچون رضایت و خرسندی به

۱- مسلم، شماره‌ی 43 (62/1).

۲- مسلم، شماره‌ی 386 (290/1).

۳- یعنی: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی برحق جز الله وجود ندارد؛ یکتاست و هیچ شریکی (در امر و خلق) ندارد؛ و گواهی می‌دهم که محمد (ص) بنده و فرستاده‌ی اوست؛ به الله ( $\Psi$ ) به عنوان پروردگار، و به محمد (ص) به عنوان پیامبر، و به اسلام، به عنوان دین، راضی و خرسند هستم.

ربوبیت و الوهیت الله  $\Psi$  و رضایت به فرستاده‌اش و فرمانبرداری از او و نیز رضایت به دینش را در بر گرفته است. به‌راستی کسی که این مفاهیم والا، در وجودش جای گرفته، صدیق، به‌شمار می‌رود. البته گرچه ادعای این مفاهیم، به زبان، ساده و آسان به نظر می‌رسد، اما در حقیقت و در عرصه‌ی آزمون، خیلی سخت و دشوار است؛ به‌ویژه در مواردی که با پیامدها و رخدادهایی بر خلاف هواها و خواسته‌های نفسانی همراه باشد...

رضایت به الوهیت الله  $\Psi$ ، عبارتست از: خرسندی به محبت خداوند یکتا و خوف و ترس از او؛ و نیز امید داشتن به او و انابت و رجوع به سوی او؛ و یک‌سویی اختیار کردن برای او و با تمام وجود، روی آوردن به سوی او؛ کشیده شدن تمام اراده‌ها و محبت‌ها با تمام توان به سوی او؛ و راضی بودن از او با تمام وجود که شامل عبادت و بندگی مخلصانه برای او می‌باشد.

رضایت به ربوبیت الله  $\Psi$ ، عبارتست از: رضایت به اینکه او، امور بنده‌اش را تدبیر می‌کند؛ تنها بر او توکل کردن و تنها از او کمک خواستن و تنها به او اعتماد نمودن؛ همچنین رضایت به ربوبیت، بدین مفهوم است که بنده، به آنچه که خدا، او را بدان دستور می‌دهد و نیز به آنچه که برایش مقدر می‌فرماید، راضی باشد.

رضایت به محمد مصطفی ص به عنوان پیامبر، بدین مفهوم است که: مسلمان، با تمام وجود، از او فرمانبرداری نماید، به گونه‌ای که او را بر خویشتن، مقدم بدارد و او را از تمام افراد بشر برتر بداند و منزلت و جایگاه والایش را به هیچ‌یک از سایر مخلوقات، ندهد؛ بدین سان که تنها از رهنمودهای او بهره گیرد و تنها دستورات او را به عنوان حکم و دستور اجرایی بپذیرد و دستور هیچ کس را بر دستور او ترجیح ندهد و آنچه را که درباره‌ی اسماء، صفات و افعال پروردگار متعال گفته، بی‌چون و چرا و بدون انکار و تأویل قبول نماید و هیچ سخنی را در زمینه‌ی حقایق و مراتب ایمان که برگرفته از آیات قرآن و احادیث نبوی نیست، قبول ننماید و از پذیرش احکام ظاهری و باطنی بی‌اساس که هیچ جایی در سنت پیامبرص ندارد، خودداری کند و به حکم کسی جز او در این زمینه، راضی نشود و تنها حکم او را بپذیرد؛ البته اگر حکم مسأله‌ای در سنتش یافت نشد، روی آوردن به نظر شخصی دیگران، حکم خوراکی‌های حرامی همچون گوشت مردار و خون را دارد که انسان می‌تواند به‌هنگام ضرورت (در حالت اضطرار) از آن استفاده نماید و بهترین وضعیت در چنین موقعیتی، همچون حالتی است که شخص معذور، به جای استفاده از آب پاک، با خاک، تیمم می‌کند

یا او را تیمم می دهند و اما منظور از رضایت و خرسندی از اسلام به عنوان دین، این است که با تمام وجود از احکام و دستورات او اعم از امر و نهی، راضی و خرسند باشد و از بابت حکمی که صادر کرده، به هیچ عنوان دل تنگ و ناراحت نباشد و به طور کامل تسلیم دستورش گردد و آن را بی چون و چرا بپذیرد؛ هرچند بر خلاف خواسته و هوای نفسانی اش یا بر خلاف سخن استاد و هم‌مرامانش و یا مخالف گفتار کسی باشد که از او تقلید می کند.<sup>۱</sup> همچنین گفته است: ... رضا، اوج توکل و انتهای آن است؛ کسی که در عرصه‌ی توکل، فرمانبرداری و تسلیم شدن در برابر حکم خدا و نیز واگذاری کارهایش به او، ثابت قدم باشد و با تمام وجود در این عرصه گام نهد، به مقام رضا و خرسندی می رسد و در این، هیچ شکی نیست. اما از آنجا که این امر، خیلی سخت و دشوار است و بسیاری از بندگان، یارای انجامش را به طور کامل ندارند، لذا خدای متعال، با لطف و رحمت خود، آن را بر آنها واجب نگردانیده و فقط آنان را تشویق نموده که به این عمل والا و عظیم توجه ویژه‌ای داشته باشند و اهل رضایت و خرسندی را ستوده و خبر داده که ثواب و پاداش این عمل بزرگ، رضایتش از کسانی است که از او راضی باشند؛ و این رضایت، از بهشت و نعمت‌های موجود در آن، خیلی بزرگ‌تر و والاتر است. از این رو کسی که از خدایش راضی باشد، خداوند نیز از او راضی می گردد و بلکه رضایت بنده از خدا، نتیجه‌ی رضایت خدا، از اوست و بدین ترتیب دو نوع رضایت، شامل حال بنده می شود. بنابراین رضایت، بزرگ‌ترین دروازه‌ی شناخت خداوند، و استراحتگاه عارفان و حیات و زندگانی دوستداران الله  $\Psi$  و بهشت برین عابدان و روشنی چشم کسانی است که خواهان دیدار پروردگارشان هستند.

اینک به طرح این پرسش و پاسخ آن می پردازیم که چگونه می توان به مقام رضا، دست یافت؟

مهم ترین وسیله برای دستیابی به مقام و منزلت رضایت و خرسندی، پایبندی به هر آن عملی است که خدای متعال، رضایتش را در آن نهاده است؛ پایبندی به چنین اعمالی، انسان را به مقام و منزلت رضا و خرسندی می رساند.

از یحیی بن معاذ سؤال شد: چه زمانی بنده، به این مقام دست می‌یابد؟ پاسخ داد: «زمانی که نفسش را به پایبندی بر چهار اصل در تعامل با خدایش، عادت دهد؛ بدین سان که به خدایش بگوید: اگر چیزی به من ببخشایی و عطا فرمایی، می‌پذیرم و اگر مرا محروم کنی، راضی و خرسند هستم و چنانچه مرا به حال خود واگذاری، تو را عبادت می‌کنم و چون مرا به سوی خویش فرا بخوانی، اجابت می‌نمایم».

جنید گفته است: «رضایت و خرسندی، عبارتست از صحت و درستی علمی که به قلب می‌رسد؛ لذا هرگاه حقایق علم، بر قلب آشکار گردد، به رضایت و خرسندی قلب می‌انجامد؛ و رضایت و خرسندی، همانند بیم و امید نیست. چراکه محبت و رضا، دو حالت از احوال بهشتیان است و از کسی که بدانها آراسته باشد، نه در دنیا جدا می‌شوند، نه در برزخ و نه در آخرت؛ بر خلاف بیم و امید که از بهشتیان جدا می‌گردند، البته بدان‌گاه که به آنچه امیدش را داشته‌اند، دست می‌یابند و یا از آنچه که می‌ترسیده‌اند، در امان قرار می‌گیرند...».

ابن عطاء می‌گوید: «رضایت و خرسندی، عبارتست از آرامش و اطمینان قلبی بنده، نسبت به آنچه که خداوند Y برایش برگزیده است، بدین شکل که آن را بهترین انتخاب برای خویش بداند و به آن خرسند و راضی شود»<sup>۱</sup>.

یکی از عارفان گفته است: کسی که بر خدا، توکل نماید و به تقدیر الهی، راضی و خرسند گردد، ایمان را به‌پا داشته و در مسیر کسب خیر و نیکی گام برداشته و اخلاق نیک و منش شایسته‌ای را در پیش گرفته که سبب اصلاح تمام امور بنده می‌شود؛ و رضایت و خرسندی، دروازه‌ی تعامل نیک و منش شایسته با خدا و خلق خدا را می‌گشاید و در حقیقت، اخلاق خوب و نیک، نتیجه‌ی رضایت و خرسندی است و اخلاق بد و ناشایست، در اثر خشم و نارضایتی به وجود می‌آید. اخلاق نیک، مؤمن خوش‌اخلاق را به مقام و منزلت کسی می‌رساند که همواره روزه می‌گیرد و شب‌ها را در قیام و عبادت الله  $\Psi$  سپری می‌کند؛ اما اخلاق زشت و ناپسند، آن‌چنان نیکی‌ها را از میان می‌برد که آتش، هیزم‌ها را نابود می‌نماید. رضایت و خرسندی، سرور و شادمانی دل و اطمینان خاطر و آرامش روح و روان را در تمام اوضاع و احوال، به دنبال دارد.. از این‌رو برخی از عارفان، رضایت و خرسندی را به اخلاق نیک و منش شایسته با خداوند، تعریف نموده‌اند. چراکه رضایت و خرسندی،

سبب می شود که بنده ی مؤمن، از اعتراض بر خواست خدا، پرهیزد و از زیاده گویی و پرحرفی که در اخلاق نیکش، خدشه وارد می کند، پرهیز نماید.<sup>۱</sup>  
به قول شاعر:

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند      گر اندکی نه به وفق رضاست، خرده مگیر  
و در جایی دیگر، چنین سروده است:

به منت دگران خو مکن که در دو جهان      رضای ایزد و انعام پادشاهت بس  
اینها، برخی از مفاهیم مقام رضا در توضیح سخن حسن بن علی<sup>۲</sup> می باشد که فرموده است: «هر کس به انتخاب نیک خدا برای خویش، اعتماد و اتکال نماید،<sup>۲</sup> دیگر آرزو نمی کند که در وضعیتی غیر از آنچه خداوند، برایش برگزیده، قرار بگیرد؛ و این، مرز رضایت و خرسندی نسبت به تقدیری است که بر او رفته است».<sup>۳</sup>

[3] حسن بن علی<sup>۲</sup> فرموده است: «من، با شما درباره ی یکی از برادرانم سخن می گویم که از گرامی ترین مردم، نزد من بود. بیشترین چیزی که او را در چشمم، عزیز کرده، این است که او، دنیا را حقیر و ناچیز می دانست و از تن پروری و شکم پرستی، بدور بود؛ چنانچه آرزوی خوردن چیزی را نمی کرد که یافت نمی شد و از آنچه که یافت می شد، زیاد نمی خورد. او، از سیطره ی شهوت و هوس نیز بدور بود؛ آن چنانکه شهوت و میل جنسی، مایه ی سبک سری و بی خردی او نمی گردید. وی، از غلبه ی جهل و نادانی رسته بود؛ چنانکه فقط زمانی به انجام کاری اقدام می نمود که به سودمند بودن آن، اطمینان داشت؛ نه خشمگین می شد و نه ناراحت. هنگامی که در مجلس علما، حضور می یافت، بیش از آنکه مشتاق سخن گفتن باشد، به شنیدن و گوش دادن علاقه داشت. هر چند در مقایسه با دیگران، کم سخن می گفت، اما در زمینه ی سکوت، گوی سبقت را از همه ربوده بود؛ چنانچه بیشتر اوقات، ساکت بود و چون لب به سخن می گشود، بهتر از همه سخن می گفت. او، در هیچ کشمکش و بگومگویی دخالت نمی کرد و به بیان حجت و دلیل نمی پرداخت تا قاضی ای را به صدور حکمی وادار نماید؛ سخنی می گفت که عمل می کرد و به آنچه که نمی گفت،

۱- صلاح الأئمة (512/4)، به نقل از مدارج السالکین

۲- یعنی: آنچه را که خداوند متعال، برای او مقدر کرده، نیک بداند و به آن اعتماد کند.

۳- نکا: البداية و النهاية (199/11).

عمل می نمود. از برادرانش، غافل نمی شد و چیزی را از آنان دریغ نمی کرد تا آن را به خود اختصاص دهد. هیچ کس را به خاطر کاری که توجیه پذیر است و می توان برایش عذری آورد، سرزنش نمی نمود. هنگامی که دو مسأله، فرا ریش قرار می گرفت، نگاه نمی کرد که کدامینشان، به حق و حقیقت نزدیک تر است، بلکه بدین نکته توجه می نمود که کدام یک از آنها، به هوا و میل و خواسته ی نفسش، نزدیک تر می باشد و آن گاه بر خلاف آن عمل می کرد.<sup>۱</sup>

در این سخن حسن ت رهنمودها و آموزه های ارزنده ای در زمینه ی ویژگی های نیک و اخلاق شایسته وجود دارد و شیوه ی رفتاری باارزشی را به تصویر می کشد که زینده است هم خودمان، آن را در زندگانی خویش اجرا نماییم و هم فرزندانمان را بر اساس آن، پرورش دهیم تا در زندگیمان، دگرگونی و تحولی بارز و نمایان، ایجاد شود. اینک به شرح درس ها و آموزه های می پردازیم که می توان از این سخن ارزشمند فرا گرفت:

■ حسن ت: «بیشترین چیزی که او را در چشمم، عزیز کرده، این است که او، دنیا را حقیر و ناچیز می دانست».

دنیا، تنها در نگاه کسانی ناچیز و حقیر است که به حقایق هستی پی برده و تصور درستی درباره ی خدا، زندگانی، نظام هستی و بهشت و جهنم و همچنین قضا و قدر دارند و از شناخت دقیق و عمیقی پیرامون حقیقت بازگشت به سوی خدا برخوردارند و از این رو برای زندگانی جاوید و همیشگی، تلاش نموده و دست از زندگی فناپذیر و گذرا کشیده اند و یقین نموده اند که دنیا، سرای آزمون و کشتزار آخرت است. آری! به خاطر این شناخت دقیق و ارزشمند، از زیر سلطه ی دنیا با تمام زیبایی ها و ظواهر فریبنده اش، رسته اند و در ظاهر و باطن، تسلیم پروردگار خویش گشته و به حقایق دست یافته اند که در دل هایشان جای گرفته و به آنان در زمینه ی زهد و بی علاقه گی به دنیا، کمک نموده است. حقایق از قبیل:

1- یقین کامل به اینکه ما، در این دنیا به مسافران و رهگذرانی می مانیم که خیلی زود دنیا را ترک می گوئیم و به دیار باقی و منزلگه جاوید خویش می شتابیم. چنانچه رسول اکرم ص



فرموده است: (كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ)<sup>۱</sup> یعنی: «در دنیا آن گونه باش که گویا مسافری (و دور از وطن به سر می‌بری) یا اینکه رهگذری».<sup>۲</sup>

2- دنیا، هیچ ارزش و اعتباری نزد خدای متعال ندارد و تنها چیزی که نزد خدا، ارزش دارد، عبادتی است که در دنیا انجام می‌شود. رسول اکرم ص فرموده است: (لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا شَرْبَةَ مَاءٍ)<sup>۳</sup> یعنی: «اگر دنیا نزد خدا به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، به هیچ کافری جرعه‌ای آب نمی‌داد». و نیز فرموده است: (الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا ذِكْرُ اللَّهِ وَ مَا وَالَاهُ وَ عَالِمَا أَوْ مُتَعَلِمَا)<sup>۴</sup> یعنی: «دنیا و آنچه که در دنیاست، ملعون است جز ذکر خدا و سایر اعمال نیکی که خدا دوست دارد (یا آنچه به ذکر خدا می‌ماند) و عالم و کسی که علم می‌آموزد».

3- عمر دنیا، رو به پایان است؛ سهل بن سعد<sup>ع</sup> می‌گوید: دیدم که رسول خدا ص با اشاره‌ی دو انگشت سبابه و میانی فرمود: «بُعْثَ مَنْ وَ قِيَامَتِ، مَانِدَ اَيْنَ دَوِ اَنكَشَتِ، بَهْ يَكْدِيْكَرْ، نَزْدِيْكَرْ اَسْتُ».<sup>۵</sup>

4- آخرت، سرای همیشگی و ماندگاری است؛ چنانچه قرآن کریم، به نقل از مؤمن آل فرعون، می‌فرماید:

﴿يَنْقُومِرْ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَّعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٩﴾ مَنْ عَمَلَ سَيِّئَةً فَلَا تُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا ۖ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَثْنَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ۖ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾﴾ (غافر: 39,40)

«ای قوم من! این زندگی دنیوی، کالای ناچیزی است، و آخرت، سرای ماندگاری و استقرار می‌باشد. هر کس، عمل بدی انجام دهد، (در آخرت) جز همسان آن کیفر داده نمی‌شود؛ ولی هر کس، کار خوبی انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن - به شرط اینکه مؤمن باشد - چنین کسانی به بهشت می‌روند و در آنجا بدون حساب و کتاب، بدیشان نعمت و روزی، داده می‌شود».

۱- حدیث صحیحی است به روایت: ترمذی، کتاب الزهد، شماره‌ی 2333.

۲- از آن جهت

۳- سنن ترمذی، شماره‌ی 4110.

۴- حدیث حسن غریبی است که ترمذی در کتاب الزهد، به شماره‌ی 2322 آورده است.

۵- بخاری، شماره‌ی 4936.

آری! هر مسلمانی که به این حقایق پی ببرد، دنیا در چشمش، کوچک و ناچیز می گردد. ■ حسن ۳: «از تن پروری و شکم پرستی، بدور بود؛ چنانچه آرزوی خوردن چیزی را نمی کرد که یافت نمی شد و از آنچه که یافت می شد، زیاد نمی خورد».

در این سخن حسن ۳ رهنمود و فراخوان ارزشمندی وجود دارد؛ و آن، اینکه باید از پرخوری دوری کرد. چرا که پرخوری، به اندام و جوارح، برای انجام معصیت، توان و حرکت می بخشد و در مقابل، اندام و اعضای بدن را از پرداختن به عبادت ها، کسل و ناتوان می گرداند؛ برای بدی پرخوری، همین دو مورد کافی است. چه بسیار معاصی و گناهی که انگیزه و سبب آن، پرخوری و شکم سیری می باشد و نیز چه بسیار طاعات و عباداتی که نتیجه ی کم خوری است! از این رو هر کس، خودش را از بدی شکم حفظ نماید، از بدی بزرگی مصون مانده است. زمانی که شکم انسان سیر می گردد، شیطان بیش از هر زمان دیگری مهار وی را در دست می گیرد. لذا خدای متعال، ما را از پیروی دسیسه ها و وسوسه های شیطان که به سرکشی شهوت شکم و عدم بسنده کردن به روزی حلال می انجامد، بر حذر داشته و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ

إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (بقره: 168)

«ای مردم! از آنچه در زمین می باشد و حلال و پاکیزه است، بخورید و پا به پای شیطان راه نیفتید (و دنبال شیطان، روان نشوید). بی گمان او، دشمن آشکار شماست».

همچنین خدای متعال، می فرماید:

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ (اعراف: 31)

«و بخورید و بیاشامید؛ ولی اسراف و زیاده روی نکنید که خداوند، اسراف کاران را دوست ندارد».

یکی از نشانه های بارز چیره شدن شهوت شکم بر شخص، این است که بیش از نیاز، می خورد و می آشامد و در خوردن و آشامیدن، زیاده روی می کند. رسول اکرم ص به زیان های پرخوری و آسیب های ناشی از آن بر جسم و روان، اشاره نموده و فرموده است: (ما ملأ آدمی وعاء شراً من بطن. بحسب ابن آدم أكلات يقمن صلبه، فإن كان لا محالة فتلت)

طعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه)<sup>۱</sup> یعنی: «آدمی، هیچ ظرفی بدتر از شکم را پُر نمی کند؛ برای آدمی چند لقمه کافی است که پشتش را راست بدارد (و بدین سان سد رمق نماید و توان اطاعت و بندگی بیابد). اما اگر چاره‌ای جز این نداشت (یعنی همچنان به خوردن علاقمند بود و دوست داشت بیشتر بخورد)، پس (باید خوردنش بدین نحو باشد که) یک سوم را به غذا، یک سوم را به آشامیدن و یک سوم را به تنفسش اختصاص دهد».

در این حدیث رسول اکرم ص، رهنمود ارزشمندی در زمینه‌ی کم خوردن و یا حداقل رعایت اعتدال در خوردن و آشامیدن وجود دارد که زمینه‌ساز عمل نماییم. چنانچه از این حدیث برمی آید، باید از پرخوری پرهیز نمود؛ چراکه زیاده‌روی در خوردن و نوش، زیان‌های زیادی به دنبال دارد. منظور از این زیان‌ها، فقط ناراحتی‌ها و بیماری‌های معدوی نیست؛ بلکه پرخوری، زمینه‌ی بروز مشکلات روانی هم می‌باشد. زیرا زمانی که انسان، علاقه‌ی وافرای به غذاها و خوراکی‌ها پیدا می‌کند و این، برایش عادت می‌گردد، خوردن غذاها و خوراکی‌ها، برایش از جنبه‌ی غذایی و تقویت بدن درآمده، و یک هدف تبدیل می‌گردد. از این رو چنین شخصی برای رسیدن به این هدف، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند و این هدف، تمام فکر و اندیشه‌اش را به خود مشغول می‌دارد و تمام هم و غمش، خوردن و سیر کردن شکمش می‌گردد؛ اما آیا این امر، روح و روانش را هم اشباع می‌کند؟ بطور قطع، خیر؛ زیرا شهوت شکم و میل افزون به خوردن و آشامیدن، نزد این شخص، معیار و سنجه‌ی سعادت و خوشبختی گردیده است.<sup>۲</sup>

پراشتهایی و طغیان شهوت شکم، تنها به معنای پرخوری نیست؛ چراکه پرخوری یکی از عوارض غلبه‌ی شهوت شکم می‌باشد. بلکه حقیقت این بیماری، پراشتهایی و غافل شدن از روح و روان است و سبب می‌گردد که چنین بیماری، به غذا به عنوان یک وسیله برای سیرشدن و کسب توانایی جهت عبادت، نگاه نکند، بلکه به غذا، به عنوان یک هدف بنگرد! و بدین سان همچون چارپایانی گردد که تمام زندگی و همه‌ی حرکت و تکاپویشان، در نیازهای جسمانی خلاصه می‌شود. خدای متعال، می‌فرماید:

۱- حدیث، صحیحی است به روایت ترمذی، کتاب الزهد، شماره‌ی 2380 از مقدم بن معدی کرب<sup>ع</sup>

۲- نگا: أمراض النفس، دکتر انس کرزون، ص 109.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى هُمْ﴾

(محمد: 12)

«و کافران، (چند روزی از نعمت‌های زودگذر جهان) لذت و بهره می‌برند و همچون چارپایان، (از سرانجام خویش غافلند و همانند آنان فقط به فکر خورد و نوش‌اند و یک‌سره) می‌خورند و (چون بمیرند) آتش دوزخ، جایگاه ایشان است».

بخاری و مسلم رحمهما الله از ابن عمر<sup>۱</sup> روایت کرده‌اند که رسول اکرم ص فرموده است: (الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مَعَى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ)<sup>۱</sup> یعنی: «مؤمن در یک معده، غذا می‌خورد و کافر در هفت معده».

مفهوم حدیث، از این قرار است: یکی از ویژگی‌های مؤمن، این است که به‌خاطر مشغول بودن به عبادت، کم می‌خورد، اما کافر، عکس این وضعیت را دارد؛ چراکه کافر، پیرو هوا و هوس خویش است و همواره در صدد پاسخگویی به شهوت خود می‌باشد و از این‌رو از پیامدهای حرام نمی‌ترسد و اگر کم‌خور هم باشد، از بی‌رغبتی وی به دنیا نیست؛ بلکه برای حفظ صحت و سلامتی‌اش می‌باشد و این، از حرص و علاقه‌ی وافرش به دنیاست؛ چنانچه گویا در هفت معده، غذا می‌خورد. اما مؤمن، در یک معده غذا می‌خورد. رسول اکرم ص از طریق این ضرب‌المثل، به بیان وضعیت مؤمن و زهدش در دنیا و نیز به بیان وضعیت کافر و حرص و آزش در دنیا می‌پردازد.<sup>۲</sup>

نووی رحمه‌الله، توضیح دیگری در مورد این حدیث داده است؛ وی، می‌گوید: «گفته شده که منظور از هفت شکم، هفت ویژگی است: حرص و اشتیاق وافر، پراشتهایی و میل افزون، دلبستگی و آرزوی طولانی، طمع، بد نهادی، حسد و فربهی و چاقی (ناشی از پرخوری)».<sup>۳</sup>

ابن قیم رحمه‌الله گفته است: «دوم: آنچه که از طریق زیاده‌روی، همچون زیاده‌روی در استفاده از نعمت‌های حلال و اسراف در خورد و نوش، مؤمن را به فساد و تباهی می‌کشاند؛ چراکه پرخوری، انسان را سست و تنبل می‌کند و از طاعات و عبادات باز می‌دارد و او را به مشکلات ناشی از پرخوری و سنگینی معده، مشغول می‌سازد و بدین‌سان تمام هم و غم

۱- بخاری، شماره‌ی 5393.

۲- نگا: فتح‌الباری شرح صحیح البخاری (538/9)

۳- شرح النووی علی صحیح مسلم (23/14).

انسان، شکمش می گردد و شهوتش، افزایش می یابد و راه های نفوذ شیطان در او، بیشتر می شود؛ چرا که شیطان، در آدمی، همانند خون، جریان می یابد. روزه گرفتن، راه های نفوذ و وسوسه ی شیطان را می بندد و پر خوری و زیاده روی در خوردن و آشامیدن، راه های نفوذ و وسوسه ی شیطان را بیشتر و گسترده تر می گرداند. کسی که زیاد می خورد، ناگزیر به نوشیدن آب بیشتری می شود و کسی که زیاد بنوشد، خوابش نیز بیشتر می گردد و بدین ترتیب فرصت های زیادی را از دست می دهد و زیان کار می شود.<sup>۱</sup>

■ حسن<sup>ع</sup>: «او، از سیطره ی شهوت و هوس نیز بدور بود؛ آن چنانکه شهوت و میل جنسی، مایه ی سبک سری و بی خردی او نمی گردید».

حسن<sup>ع</sup> در این سخن ارزشمندش، به کنترل شهوت و غرایز جنسی فرا می خواند و بیان می دارد که غرایز جنسی، تنها از راه های مشروع، اشباع می گردد و افسار گسیختگی جنسی، پیامدهای بدی همچون قساوت قلب و ضعف ایمان را به دنبال دارد. هر چقدر که سرکشی و افسار گسیختگی شهوت و میل جنسی، بیشتر شود، به همان نسبت تیرگی و قساوت قلب نیز افزایش می یابد. البته نگاه آلوده و حرام، و نیز هم نشینی زنان و مردان نامحرم با یکدیگر، سر آغاز افسار گسیختگی جنسی است که با عوارض مختلفی همراه می باشد؛ از جمله اینکه زنان، خود را شبیه مردان می سازند و مردان نیز رفتاری زنانه در پیش می گیرند. سبک دانستن روسپی گری و افزایش فساد و فحشا و نیز فراهم شدن زمینه های گناه، از دیگر پیامدهای افسار گسیختگی جنسی است. رسول اکرم ص فرموده است: (لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ)<sup>۲</sup> یعنی: «زناکار، هنگام ارتکاب عمل زنا، مؤمن نیست».

بخاری رحمه الله می گوید: این حدیث، بدین مفهوم است که مسلمان، در حال ارتکاب زنا، مؤمن کامل به شمار نمی رود و از نور ایمان برخوردار نیست. ابوهریره<sup>ع</sup> از رسول اکرم ص روایت نموده که فرموده است: (إِذَا زَنِى الْعَبْدُ خَرَجَ مِنْهُ الْإِيمَانُ، فَكَانَ فَوْقَ رَأْسِهِ كَالظِّلَّةِ، فَإِذَا خَرَجَ مِنْ ذَلِكَ الْعَمَلِ رَجَعَ إِلَيْهِ الْإِيمَانُ)<sup>۳</sup> یعنی: «هنگامی که بنده، مرتکب زنا می شود،

۱- نگا: مدارج السالکین (1/458).

۲- بخاری، شماره ی 5578

۳- حاکم در المستدرک (1/22)، این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او موافق است.

ایمان از او خارج می‌گردد و همانند سایه‌ای بالای سرش قرار می‌گیرد و چون از ارتکاب این عمل، خارج می‌شود، ایمان، به او باز می‌گردد».

کسانی که مرتکب گناهان کبیره می‌شوند، نور ایمان، از وجودشان، رخت برمی‌بندند؛ به گونه‌ای که دیگر در دل‌هایشان عظمت و بزرگی پروردگار متعال، همچون گذشته باقی نمی‌ماند. بدون تردید کسی که مرتکب گناهانی همچون زنا، دزدی، باده‌نوشی و امثال آن می‌گردد، نور و خضوع و خشوعی که در گذشته، در دلش وجود داشته، کم می‌شود و از دلش خارج می‌گردد: هرچند اصل ایمان، در قلبش همچنان باقی است، اما خشوع و خضوعی که در اثر ارتکاب گناه کبیره، از قلبش خارج می‌گردد، در واقع جزو ایمانی است که در آن هنگام، از وجود گنهکار خارج می‌شود.<sup>۱</sup>

ارتکاب روزافزون معاصی و گناهان، ره‌آورد افسارگسیختگی جنسی و یکی از پیامدهای عدم کنترل امیال نفسانی است. معصیت، هرچند کوچک و صغیره باشد، مقدمه‌ای برای ارتکاب گناهان دیگر و سبک پنداشتن آنهاست؛ به گونه‌ای که شخص گنهکار، عواقب گناهی را که مرتکب می‌شود، درک نمی‌کند. نگاه آلوده، فکر و خیال درباره‌ی مسایل جنسی و ارتکاب معصیت را به دنبال دارد و به وسوسه‌ی نفس و تحریک شهوت و در نهایت، تصمیم جدی برای ارتکاب گناه، می‌انجامد و چنانچه اسباب لازم برای ارتکاب معصیت فراهم شود، در انجام آن درنگ نمی‌کند. از این‌رو نگاه، یکی از مقدمات زنا و جزو راه‌هایی است که به ارتکاب معصیت منتهی می‌شود. بدین ترتیب، گناهان، اندک‌اندک در قلب بنده، اثر می‌گذارند و کارش به جایی می‌کشد که نسبت به ارتکاب معصیت بی‌پروا می‌شود و دیگر نمی‌تواند دست از گناه بکشد؛ بلکه میل به گناه در او افزایش می‌یابد و در صدد ارتکاب گناهان بیشتری بر می‌آید.<sup>۲</sup>

ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: «هر گناهی، بذر معصیتی دیگر به‌شمار می‌رود و گناهان دیگری را به دنبال دارد؛ آن‌چنانکه ترک گناه و معصیت، بر بنده مشکل می‌گردد و گناهان، جزو وجود فرد می‌شوند و در وجودش، جای می‌گیرند. به گونه‌ای که اگر چنین شخصی، دست از معصیت بکشد و به اطاعت و بندگی خدا روی بیاورد، دچار دلتنگی و گرفتگی روحی و روانی می‌گردد و همچنان به انجام گناه، رغبت دارد. از این‌رو بسیاری از فاسقان،

۱- نگاه: کتاب الإیمان، از ابن تیمیّه، ص 29.

۲- أمراض النفس، ص 121.

بی هیچ لذتی، مرتکب معصیت می شوند و هیچ انگیزه‌ای برای ارتکاب معصیت ندارند، جز اینکه به گناه کردن، عادت نموده‌اند و از ترک گناه، احساس ناراحتی می‌نمایند.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از پیامدهای هوس‌بازی و طغیان شهوت، از میان رفتن شرم و حیاست؛ از این رو بنده‌ای که در نتیجه‌ی هوس‌بازی و طغیان شهوتش، به ارتکاب معصیت عادت کرده، به گونه‌ای بی‌پروا می‌گردد که دیگر نگران اطلاع یافتن مردم از اعمال زشتش نیست؛ بلکه بسیاری از افراد هوس‌باز، آن‌چنان گستاخ و بی‌پروا می‌شوند که خودشان، هوس‌بازی‌های خویش را برای دیگران تعریف می‌کنند و حتی به آن، افتخار هم می‌نمایند! چرا که عاری از شرم و حیا گشته‌اند.<sup>۲</sup>

بی‌توجهی به کنترل غرایز جنسی و نیز اهمیت ندادن به پیشگیری از انحرافات اخلاقی - و لو انحرافات‌ی که به ظاهر، ناچیز و کوچک به نظر می‌رسند - عواقب جدی و پیامدهای ناگواری را به دنبال دارد که یکی پس از دیگری، بروز می‌کند و انسان را در دام غرایز افسارگسیخته‌ای می‌اندازد که رهایی از آن، خیلی سخت و دشوار می‌باشد و در نهایت، به نابودی قلب و روان شخص و نیز از میان رفتن فضایل اخلاقی وی می‌انجامد و بیماری‌های روحی و جسمی فراوانی، دامن‌گیرش می‌شود.<sup>۳</sup>

آیین راستین و نجات‌بخش اسلام، راه کارهای خوبی برای کنترل غرایز جنسی،<sup>۴</sup> ارائه داده است که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

### 1- فرو انداختن نگاه و پوشاندن عورت‌ها:

۱- الجواب الکافی، ص 59.

۲- أمراض النفس، ص 121.

۳- أمراض النفس، ص 123.

۴- شریعت اسلام، نه افسارگسیختگی جنسی را قبول دارد و نه سرکوب نیازهای جنسی؛ بلکه با ارائه‌ی راه‌هایی دقیق و کارآمد، زمینه را برای پاسخگویی به نیازهای جنسی، فراهم آورده است و این، بیانگر توجه این آیین آسمانی، به نیازهای بشری می‌باشد؛ آن‌چنانکه قوانین اجتماعی آن، از جمله ساز و کارها و قوانینی که در زمینه‌ی ازدواج و کنترل امیال جنسی ارائه داده، همچنان قوی‌ترین و کارآمدترین قوانین اجتماعی در عصر حاضر به‌شمار می‌رود؛ بر خلاف قوانین بشری که هر روز، پرده از ناکارایی و بلکه پیامدهای سوء آن، برداشته می‌شود. [مترجم]

اسلام، از آن جهت به فرو انداختن چشم‌ها، دستور داده که نگاه، مهم‌ترین راه رسیدن تیر شهوت به قلب می‌باشد. از این رو خدای متعال، بندگانش را به پایین انداختن چشم‌ها و خودداری از نگاه آلوده و حرام دستور داده و فرموده است:

﴿ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ

اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴾ (نور: 30)

«ای پیغمبر! به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را فرو گیرند و عورت‌های خویش را (با پوشاندن و دوری از ارتباط نامشروع) مصون دارند. این، برای ایشان، زینده‌تر و محترمانه‌تر است. بی گمان خداوند، از آنچه انجام می‌دهند، آگاه می‌باشد».

رسول اکرم ص فرموده است: (لَا يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرَّجُلِ وَلَا الْمَرْأَةُ إِلَى عَوْرَةِ الْمَرْأَةِ وَلَا يُفْضِي الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ وَلَا تُفْضِي الْمَرْأَةُ إِلَى الْمَرْأَةِ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ)<sup>۱</sup> یعنی: «مرد به عورت مرد، و زن به عورت زن نگاه نکند. مرد با مرد و زن با زن در یک پارچه داخل نشود».

ابن قیم رحمه الله می‌گوید: خدای متعال، چشم را آئینه‌ی دل قرا داده است؛ از این رو اگر بنده، نگاهش را فرو گیرد، میل و شهوت دل نیز فرو کش می‌کند و چون نگاهش را آزاد بگذارد، شهوتش نیز طغیان می‌کند.<sup>۲</sup>

همچنین می‌گوید: «نگاه، همان تأثیری را در قلب می‌گذارد که تیر در شکار می‌نهد؛ اگر شکار را از پای در نیاورد، حتماً آن را زخمی می‌کند. نگاه به منزله‌ی شراره‌ی آتشی است که در خرمن کاه می‌افتد که در این صورت اگر تمام آن را به آتش نکشد، حتماً بخشی از آن را می‌سوزاند. چنانچه گفته شده:

و معظم النار من مستصغر الشرر	كل الحوادث مبداها من النظر
فتك السهام بلا قوس ولا وتر	كم من نظرة فتكت في قلب صاحبها
في أعين الغيد موقوف على الخطر	و المرء ما دام ذاعين يقلبها
لا مرحباً بسرور عاد بالضرر <sup>۳</sup>	يسر مقلته ما ضر مهجته

۱- صحیح مسلم. شماره‌ی

۲- روضة المحبین، ص 109.

۳- مرجع پیشین، ص 114.



یعنی: «آغاز تمام پیشامدها، از نگاه است و بیشتر آتش‌ها نیز از جرقه‌ای بلند می‌شوند؛ چه بسیار نگاه‌هایی که همچون تیر رها شده از کمان و غیر قابل مهار، در قلب نگاه‌کننده نفوذ کرده و دل را به خواهش واداشته‌اند. کسی که همواره چشم‌چرانی می‌کند و به زنان می‌نگرد، در معرض خطر قرار دارد. آنچه برای روح و روانش، زیان‌بار است، کاسه‌ی چشمش را به شگفت و می‌دارد؛ شادمانی و سروری که پیامدش ضرر و زیان است، هیچ مباد.»

## 2- حرام بودن اختلاط و هم‌نشینی و نیز دستور دادن زنان به حجاب:

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ٥٩﴾

(احزاب: 59)

«ای پیغمبر! به همسران و دختران خود و به زنان مؤمن بگو: روپوش‌ها و ردهای خود را بر خویشان، فرو افکنند تا (از زنان بی‌بند و بار) باز شناخته شوند و در نتیجه مورد اذیت و آزار (اوباش) قرار نگیرند. خداوند، آمرزنده و مهربان است.»<sup>۱</sup>

همچنین می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ ٥٣﴾

(احزاب: 53)

«... هنگامی که از زنان پیامبرص چیزی خواستید (یا پرسشی داشتید)، از پشت پرده از ایشان بخواهید (یا سؤال نمایید). این کار، برای پاکی دل‌های شما و آنان، بهتر است...»  
بخاری و مسلم، از عقبه بن عامر<sup>ع</sup> روایت نموده‌اند که رسول اکرم ص فرموده است: (إِيَّاكُمْ وَالْدُخُولَ عَلَى النِّسَاءِ). یعنی: «از رفتن نزد زنان (بیگانه) پرهیز کنید». مردی از انصار

۱- البته در مورد اینکه آیا صورت و کفین زن، عورت است یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. بسیاری از فقهای امت، بر این باورند که پوشاندن صورت، واجب نیست. در تأیید این دیدگاه، احادیث صحیحی وجود دارد. [مترجم].

پرسید: ای رسول خدا! نظر شما در مورد خویشاوندان شوهر (مثل برادر، عمو، پسرعمو و خواهرزاده‌ی شوهر) چیست؟ فرمود: (الْحَمُّ الْمَوْتُ) یعنی: «هلاکت، در همین است».

حمو، در لغت، به برادر شوهر و سایر نزدیکان وی، همچون برادرزاده، عمو و پسرعمو و امثال آنان، اطلاق می‌گردد که محرم نیستند و اینکه رسول اکرم ص فرمود: (الحمو الموت)، بدین معناست که نگرانی بیشتری از ناحیه‌ی اینها وجود دارد؛ زیرا دسترسی به زن و خلوت کردن با او، برای اینها آسان‌تر است و کسی هم، این را بد نمی‌داند؛ بر خلاف آنکه اگر شخصی بیگانه، با زنی خلوت نماید، همه آن را بد می‌دانند و آن را رد می‌کنند.<sup>۱</sup>

ابن عباس ع می‌گوید: رسول اکرم ص فرموده است: (لا یخلون رجلٌ بامرأةٍ إلا و معها ذو محرم و لا تسافر المرأةُ إلا مع ذی محرم)<sup>۲</sup> یعنی: «هیچ مردی، با هیچ زنی خلوت نکند، مگر آنکه با آن زن، محرمی همراه باشد؛ و زن، مسافرت نکند مگر به همراه یکی از محارمش».

در تعدادی از احادیث نبی اکرم ص، وعید و هشدار شددیدی در این باره وارد شده که زنان، خود را در لباس و رفتار، شبیه مردان و یا مردان، خود را شبیه زنان نمایند. چرا که این امر، نوعی کج‌روی و انحراف است. بخاری از ابن عباس ع روایت نموده که رسول خدا ص آن دسته از مردان را که خود را شبیه مردان می‌سازند و نیز زنانی را که خود را شبیه مردان می‌نمایند، لعنت فرمود.<sup>۴</sup>

### ۳- روزه گرفتن:

زمانی که شخصی، به هر دلیلی، نمی‌توانست ازدواج کند و شرایط ازدواج، برایش فراهم نبود، باز هم باید درصدد کنترل غریزه‌ی جنسی‌اش باشد تا بر او چیره نگردد؛ بهترین روش برای این کار، روزه گرفتن است. در این زمینه، بخاری و مسلم، از عبدالله بن مسعود ع روایت

۱- نگا: شرح النووی علی صحیح مسلم (153/14)

۲- مسلم، شماره‌ی 1341

۳- این حدیث، دلیلی بر تفاوت حکم اختلاط و خلوت کردن است؛ از این رو به پندار مترجم، در ادبیات دینی هر جا که مسأله‌ی حرمت اختلاط به میان می‌آید، در واقع همان مسأله‌ی خلوت کردن زن و مرد بیگانه، منظور می‌باشد.

۴- نگا: بخاری، کتاب اللباس (55/7).

نموده‌اند که رسول خدا ص فرموده است: (مَنْ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغْضُّ لِلْبَصَرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وَجَاءٌ). یعنی: «کسی که توانایی ازدواج کردن دارد، ازدواج کند. زیرا این کار، باعث حفاظت چشم و شرم‌گاه، می‌شود. و کسی که توانایی ازدواج ندارد، روزه بگیرد. چرا که روزه، شهوت را ضعیف و کنترل می‌کند».

از حدیث مذکور، چنین بر می‌آید که روزه گرفتن، شهوت را کاهش می‌دهد؛ کم خوردن غذاهایی که توان جنسی را افزایش می‌دهد نیز در این زمینه بسیار مفید است. زیرا با این روش می‌توان از شدت میل جنسی کاست. البته در صورتی که شخصی، به این راهکارهای پیشگیرانه توجه نکند و بدان پایبندی ننماید، نباید شک کرد که تیر زهرآلود شهوت، در قلبش نفوذ می‌کند و زمینه‌ی انحراف چنین شخصی، افزایش می‌یابد و بدین‌سان شهوتش، رو به طغیان و افسارگسیختگی می‌نهد و او را در منجلاب فساد، گرفتار می‌سازد.<sup>۱</sup>

این سخن حسن<sup>ع</sup> که «او، از سیطره‌ی شهوت و هوس بدور بود؛ آن‌چنانکه شهوت و میل جنسی، مایه‌ی سبک‌سری و بی‌خردی او نمی‌گردید»، فراخوان آشکاری به سوی کنترل شهوت و غرایز جنسی و پیشگیری از طغیان و سرکشی امیال نفسانی است.

■ شرحی بر این سخن حسن<sup>ع</sup> که: «او، هنگام حضور یافتن در مجلس علما، بیش از آنکه مشتاق سخن گفتن باشد، به شنیدن و گوش دادن علاقه داشت».<sup>۲</sup>

چنین عملکردی، در واقع، احترام گذاشتن به علما و استفاده بردن از آنان است؛ احترام گذاشتن به علما، سنت می‌باشد. چنانکه رسول خدا ص فرموده است: (لَيْسَ مِنْكُمْ مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرًا وَ يُوقِرْ كَبِيرًا وَ يَأْمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَعْرِفَ لِعَالَمِنَا حَقَّهُ)<sup>۳</sup> یعنی: «کسی که به کوچکِ ما مهر نوزد، و احترام بزرگِ ما را نگه ندارد، و امر به معروف و نهی از منکر ننماید و حقِ عالمِ ما را نشناسد، از ما نیست».

۱- أمراض النفس، ص 126.

۲- البداية و النهاية (199/11).

۳- سنن الترمذی، شماره‌ی 1986؛ ابن حبان نیز این حدیث را روایت نموده (شماره‌ی 1913) و آن را صحیح دانسته است.

پیشینیان نیک این امت، احترام علمای خویش را نگه می‌داشتند و در برخورد با آنان، ادب را رعایت می‌کردند. بسیاری از علما، پیرامون آداب هم‌نشینی با اهل علم و روش‌های گفتگو با آنان، به تفصیل سخن گفته‌اند.

یکی از جامع‌ترین اقوالی که در این زمینه روایت شده، سخن علی بن ابی‌طالب<sup>۱</sup> می‌باشد که فرموده است: «برخی از حقوق عالم، از این قرار است که بیش از حد، از او سؤال نکنی و او را سؤال پیچ‌نمایی و چون خسته بود، بر پرسش و پاسخ، اصرار نورزی و هنگامی که برخاست، لباسش را نگیری، و رازش را برملا نسازی و نزد او، از هیچ‌کس غیبت نکنی؛ اگر دچار لغزش شد، عذرش را بپذیری. تو باید تا آن زمان که عالم، پاسدار اوامر الهی است، احترامش را نگه داری؛ همچنین مقابلش منشین و اگر نیازی داشت، برای خدمت به وی، از دیگران سبقت بگیری».<sup>۱</sup>

همچنین فرموده است: «از جمله حقوق عالم بر تو این است که هرگاه نزدش بروی، بر او بطور خاص و بر دیگران، بطور عام سلام کنی و پیش‌پایش بنشینی و از اشاره‌ی دست و چشم، در مجلس او پرهیزی و به او نگوئی که دیدگاه فلانی، بر خلاف دیدگاه توست. و لباسش را نگیر و در سؤال کردن از او، پافشاری مکن که او، همچون درخت خرمایی است که چیزی از آن، به سوی تو خواهد افتاد».<sup>۲</sup>

عبدالرحمن بن مهدی رحمه‌الله می‌گوید: «هرگاه عاملی، شخصی داناتر از خود را می‌یافت، آن فرصت را غنیمت می‌دانست و به پرس و جو از او و فراگیری دانش می‌پرداخت و چون با کسی ملاقات می‌کرد که از لحاظ علمی، فروتر از او بود، به آموزش وی می‌پرداخت و تواضع و فروتنی می‌ورزید و چون با کسی دیدار می‌نمود که از لحاظ علمی، در سطح خودش بود، مسایل مختلف را مورد بررسی قرار می‌داد».<sup>۳</sup>

۱- جامع بیان العلم و فضله (129/1).

۲- جامع بیان العلم و فضله (146/1).. با تمام احترامی که برای عالم بزرگواری همچون ابن‌عبدالبر قایلیم، اما به نظر بنده، از آنجا که این، نقل سخن و دیدگاه غیرمعصوم است، لذا جای تأمل و درنگ دارد. و بهترین نمونه برای تعامل با مربی و استاد، برخورد بی‌تکلف و در عین حال آکنده از احترام اصحاب<sup>۱/۲</sup> با رسول اکرم ص است. گفتنی است: امثال ابن‌عبدالبر رحمه‌الله، تعریف دقیق و درستی از اهل علم داشتند، نه آن برداشت‌ها و قرائت‌های بی‌اساس و مقدس‌مآبانه‌ای که ما، درباره‌ی علم داریم و ... [مترجم]

۳- المحدث الفاضل، رامهرمزی، ص 206، قواعد فی التعامل مع العلماء، عبدالرحمن بن معلا اللویحق، ص 86.

■ شرحی بر این سخن حسن<sup>ع</sup> که: «او، بیشتر اوقات، ساکت بود و چون لب به سخن می‌گشود، بهتر از همه سخن می‌گفت. و در هیچ کشمکش و بگومگویی دخالت نمی‌کرد».<sup>۱</sup> حسن بن علی<sup>ع</sup> در این گفتار ارزشمند، به اجتناب از پرحرفی و پرهیز از جر و بحث نابجا فرا می‌خواند. در حدیث آمده است: (إِذَا أَصْبَحَ الْعَبْدُ فَإِنَّ الْأَعْضَاءَ تَكْفُرُ اللِّسَانَ، تَقُولُ: اتَّقِ اللَّهَ فَبِنَا فَاِنَّمَا نَحْنُ بَكَ، فَإِذَا اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا وَإِنْ اعْوَجَجْتَ اعْوَجَجْنَا)<sup>۲</sup> یعنی: «زمانی که بنده، صبح می‌کند، تمام اندام، برای زبان، تواضع می‌کنند (و با خواهش و التماس) به آن می‌گویند: از خداوند، در حفظ حقوق ما بترس؛ همانا ما، به تو وابسته‌ایم؛ چرا که اگر تو، راستی و اعتدال بورزی، ما نیز راست و استوار خواهیم بود و اگر تو، کجی نمایی، ما نیز کج و ناستوار خواهیم گشت».

سلف صالح و نیکان گذشته، توجه ویژه‌ای به محاسبه‌ی نفس خویش در زمینه‌ی سخنان خود داشتند؛ چرا که از میان تمام اندام، زبان، آسان‌تر حرکت می‌کند و بیش از سایر اعضای بدن، برای انسان مشکل ایجاد می‌نماید. قیس<sup>ع</sup> می‌گوید: «ابوبکر<sup>ع</sup> را در حالی دیدم که کناره‌ی زبانش را گرفته بود و می‌گفت: «این، همان چیزی است که مرا به گناه و عذاب گرفتار می‌سازد».<sup>۳</sup> سخن، اسیر انسان است و چون از دهان وی، خارج گردد، انسان را اسیر خویش می‌گرداند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ (ق: 18)

«انسان، هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آنکه فرشته‌ای، مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش آن) سخن است».

در زبان، دو آفت وجود دارد که نمی‌توان به‌طور هم‌زمان از هر دو رهایی یافت: یکی آفت سخن گفتن و دیگری، آفت سکوت. چرا که در موقعیت‌ها و فرصت‌های متفاوت، هر یک از این دو، می‌تواند گناه باشد. چنانچه کسی که از گفتن سخن حق سکوت می‌نماید، شیطان گنگی است که چه بسا به‌خاطر حفظ منافع خویش، سکوت و خودنمایی می‌کند و جایی که باید سخن بگوید و در سخن و عمل، شدت داشته باشد، از درِ نرمش و سستی وارد

۱- البداية و النهاية (199/11).

۲- ترمذی، شماره‌ی 2407؛ آل‌بانی، این حدیث را در الصحيح الجامع (5136/1)، حسن دانسته است.

۳- صفة الصفوة (253/2)

می‌شود و بدین‌سان نافرمانی خدا را می‌نماید. همچنین کسی که سخن باطل و نادرستی می‌گوید، شیطان سخنوری است که از طریق سخن گفتن، راه معصیت و نافرمانی خدا را در پیش گرفته است. متأسفانه بیشتر مردم، رویه‌ی درستی در زمینه‌ی سکوت یا سخن گفتن ندارند و دچار کج‌روی و انحراف شده‌اند. اما کسانی که تعادل را برقرار نموده‌اند، زبان‌هایشان را از گفتن سخن باطل و نادرست، باز می‌دارند و آن را برای گفتن سخنانی که نفع آخرت را به دنبال دارد، آزاد می‌گذارند. از این‌رو چنین کسانی، فقط سخنانی بر زبان می‌رانند که مفید باشد و از سخنان نابجایی که ضرر آخرت را در پی دارد، پرهیز می‌نمایند. چه بسا بنده‌ای در روز قیامت با کوهی از نیکی‌ها برانگیخته می‌شود، اما مشاهده می‌کند که زبانش، تمام آن نیکی‌ها را به نابودی کشانده است. و نیز بنده‌ای با کوهی از بدی‌ها حاضر می‌شود، اما مشاهده می‌کند که زبانش، با ذکر خدا و گفتن سخنان نیک، تمام آن بدی‌ها را از میان برده است.<sup>۱</sup> بنابراین نه بطور مطلق به سکوت، دستور داده شده و نه به سخن گفتن؛ بلکه دستور و رهنمود شریعت در زمینه‌ی سخن گفتن یا نگفتن، مد نظر قرار دادن معیار خیر و شر در این زمینه می‌باشد. یعنی باید سخن نیک گفت و از بر زبان راندن سخن بد پرهیز کرد. از آنجا که کنترل زبان، خیلی دشوار است، بسیاری از نیکان گذشته، سکوت مثبت یعنی عدم بر زبان راندن سخن بد و غیرمفید را ستوده‌اند؛ چنانچه برای جبران اشتباهاتی که از ناحیه‌ی زبان مرتکب می‌شدند، به مجاهده‌ی نفس روی می‌آوردند و برای این منظور، از گفتن سخنان غیرمفید، پرهیز می‌نمودند.<sup>۲</sup>

فضیل بن عیاض رحمه‌الله گفته است: «هیچ حج، سنگرداری و جهادی، دشوارتر از حفظ زبان نیست؛ اگر زبانت را آزاد بگذاری، تو را به غم و اندوه شدیدی گرفتار می‌سازد». همچنین گفته است: «در بند کردن زبان، زندان مؤمن است؛ اگر زبانت را آزاد بگذاری، تو را به غم و اندوه شدیدی گرفتار می‌سازد».<sup>۳</sup>

■ شرحی بر این سخن حسن ت که: «چون دو مسأله، فرا رویش قرار می‌گرفت، نگاه نمی‌کرد که کدامینشان، به حق و حقیقت نزدیک‌تر است، بلکه بدین نکته توجه می‌نمود که

۱- الداء و الدواء، از ابن‌قیم، ص 379.

۲- نگا: جهاد النفس، ص 77.

۳- نگا: جامع العلوم و الحكم.

کدام یک از آنها، به هوا و میل و خواسته‌ی نفسش، نزدیک‌تر می‌باشد و آن‌گاه بر خلاف آن عمل می‌کرد.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب حسن<sup>ع</sup> به مخالفت با هوای نفس، فرا می‌خواند. هوای نفس، عبارتست از میل و کشش غیرشرعی نفس به شهوت‌ها و خواسته‌هایی که برایش لذت‌بخش است.<sup>۲</sup> هوا و هوس، یکی از مهم‌ترین عوامل مخالفت بسیاری از امت‌ها، با پیامبرانشان بوده است و سبب شده که گردن‌کشی نمایند و از پذیرش ارمغان پیامبران الهی، یعنی حقیقت و هدایت و نور، سر باز زنند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا ۖ كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ

بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ﴿٧٠﴾﴾ (مائده: 70)

«ما، از بنی اسرائیل، پیمان گرفتیم و پیغمبرانی به سوی ایشان فرستادیم. اما (آنان، پیمان‌شکنی کردند و) هر زمان که پیغمبری، چیزی را می‌آورد که مطابق هواها و هوس‌های ایشان نبود، دسته‌ای (از پیامبران) را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند».

خدای متعال، داود<sup>ع</sup> را نیز به مخالفت با هوا و هوس دستور داده و فرموده است:

﴿يٰۤاٰدٰمُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ خَلِيْفَةً فِى الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ

الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ۚ اِنَّ الَّذِيْنَ يَضِلُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ

شَدِيْدٌۢ بِمَا ذَسُّوْا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾﴾ (ص: 26)

«ای داود! ما، تو را در زمین، نماینده‌ی خود ساخته‌ایم (و بر جای پیامبران پیشین نشانده‌ایم). پس در میان مردم، به حق داوری نما و از هوای نفس، پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد. بی‌گمان کسانی که از راه خدا منحرف می‌گردند، عذاب سختی به‌خاطر فراموش کردن روز حساب و کتاب (قیامت) دارند».

۱- مرجع پیشین.

۲- التعریفات، از جرجانی، ص 257

ابن تیمیه رحمه الله گفته است: «هوا و خواهش، در اصل همان محبت یا خشمی است که در درون و نفس انسان شکل می گیرد و سزاوار سرزنش نیست؛ چرا که در کنترل انسان نمی باشد، اما پیروی از هوا و خواسته‌ی نفس، زشت است و سزاوار سرزنش»<sup>۱</sup>.

همچنین گفته است: «محبت و بغض، به تنهایی، همان هوا و هوس است، و پیروی از این حب و بغض، بدون توجه به دستور و رهنمود خدای متعال، حرام می باشد»<sup>۲</sup>.

بهترین نسخه و مرهم، برای درمان کسی که دچار بیماری هوا و هوس شده، این است که به دستورات کتاب و سنت، پایبند گردد؛ خود را به پیروی از روش سلف صالح ملزم نماید؛ نفس خویش را بر اساس تقوا و خوف و خشیت الهی، پرورش دهد و همواره به محاسبه‌ی نفس خود پردازد و فریب نفس و خواسته‌های نفسانی خویش را نخورد؛ همواره از اهل علم و ایمان راهنمایی بگیرد و از رهنمودهای آنان در اقوال و اعمال خویش استفاده کند. همچنین نفس خویش را به درخواست مشورت و نصیحت از دیگران، عادت دهد و دیدگاه‌های درست آنان را هر چند بر خلاف میلش باشد، بپذیرد. و نیز خود را به درنگ و تأمل در مسایل عادت دهد و از پیش داوری و هر واکنش آمیخته به افراط یا تفریط، پرهیزد. همچنین تا می تواند دست به دعا بردارد و با تضرع و زاری از خدای متعال بخواهد که او را از پیروی هوا و هوس و فتنه‌ها و عوامل فریبنده، بدور دارد و به او توفیق بر زبان آوردن سخنان درست و شایسته در حالت خرسندی و خشم، عنایت نماید. لذا دعایی را که رسول اکرم ص به امتش آموزش داده، به کثرت بر زبان جاری سازد و با تمام وجود دست به درگاه خداوند بردارد و بگوید: (وَأَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ)<sup>۳</sup> و نیز این دعای رسول خدا ص را بر زبان جاری سازد که: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ مَنكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ وَالْأَعْمَالِ وَالْأَهْوَاءِ)<sup>۴</sup>.

[4] حسن بن علی ع فرموده است: «سوء ظن داشتن به کسی که بدی اش نمایان شده و دلایل بدی وی، آشکار گشته، جایز است و شایسته نیست که (بدون دلیل) و تنها بر اساس

۱- الفتاوی (131/28)

۲- الفتاوی (133/28)

۳- نسائی، کتاب السهو، باب الدعاء بعد الذکر (55/3)؛ آلبانی، این حدیث را صحیح دانسته است.

۴- سنن ترمذی؛ آلبانی، آن را صحیح دانسته است؛ نگا: صحیح سنن الترمذی (183/3).



گمان، نسبت به کسی سوءظن داشت؛ چراکه بسیاری از گمان‌ها، بی‌اساس و نادرست است.<sup>۱</sup>

مفهوم این گفتار پندآموز حسن<sup>ع</sup> این است که برای مؤمن زیرک و باهوش، جایز است نسبت به کسی که از حالات، رفتار، گفتار و مواضع و رویکردش، به بدی وی، پی برده، سوءظن داشته باشد؛ چراکه پاره‌ای از خفایای ضمیر انسان، ناخواسته در چهره و سخنان و رویکرد وی، نمایان می‌گردد. چنین سوءظنی، کیفری به دنبال ندارد؛ البته گفتار حسن بن علی<sup>ع</sup>، بدین معناست که انسان مسلمان، باید از کسانی که بدی آنها، نمایان شده و به ثبوت رسیده، دوری گیرند و در تعامل با آنان، احتیاط کند تا به سبب حُسن ظن به چنین افرادی، گرفتار نشود. کسی که با مردم، معاشرت نماید، به عواقب اطمینان کردن به کسانی که پیشینه‌ی بدی دارند، پی می‌برد. ولی با این حال نمی‌توان به صرف یک گمان و بدون هیچ دلیل محکمی، نسبت به مسلمان، سوءظن داشت. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾

(حجرات: 12)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید که برخی از گمان‌ها، گناه است...».

برخی از علما، در تفسیر این آیه گفته‌اند: منظور، گمان بد به نیکان و اهل خیر است؛ اما در مورد بدکاران و کسانی که بدی آنان، نمایان شده، جایز است که بر اساس همان ظاهرشان و متناسب و هم‌سان با وضعیتی که از آنها پدیدار گشته، سوءظن داشته باشیم.<sup>۲</sup> رسول اکرم ص فرموده است: (إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ)<sup>۳</sup> یعنی: «از گمان بد، اجتناب کنید. زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است».

ابن حجر رحمه‌الله، سوءظن را یکی از گناهان کبیره‌ی باطنی دانسته و گفته است: «... و آن، عبارتست از اینکه کسی صرفاً بر اساس گمان و پندار برآمده از وسوسه‌ی شیطان، به بدی کسی حکم نماید و بدین سان او را حقیر بداند و از ادای حقوقش سر باز زند و در

۱- الشهب اللامعة فی السياسة النافعة، از مالقی، ص 173

۲- نگا: الأخلاق بین الطبع و التطبع، ص 243.

۳- بخاری: 5143؛ مسلم، شماره‌ی 2563

رعایت احترامش، کوتاهی نماید و نسبت به آبروی وی، زبان‌درازی کند؛ همه‌ی این اعمال، هلاکت و نابودی آدم بدگمان را به دنبال دارد. از این‌رو هر آدم بدگمانی را دیدی که درصدد عیبجویی از دیگران بود، بدان که این امر، ره‌آورد خباثت باطنی و پلیدی ضمیر اوست؛ چرا که مؤمن، به خاطر پاکی ضمیرش، (درصدد عیبجویی از دیگران نیست و اگر عیبی هم از آنان ببیند) آنها را معذور می‌داند؛ ولی منافق، به سبب پلیدی باطنش، در پی عیوب دیگران و عیبجویی از آنهاست.<sup>۱</sup>

آنچه بیان شد، شرحی مختصر بر این سخن حسن ت بود که فرموده است: «سوء ظن داشتن به کسی که بدی‌اش نمایان شده و دلایل بدی وی، آشکار گشته، جایز است و شایسته نیست که (بدون دلیل) و تنها بر اساس گمان، نسبت به کسی سوءظن داشت؛ چرا که بسیاری از گمان‌ها، بی‌اساس و نادرست است».<sup>۲</sup>

[5] حسن ت فرموده است: «به خدا سوگند، هیچ قومی، با هم مشورت و رایزنی نمی‌کنند مگر آنکه خدای متعال، آنان را به نتیجه‌ای بهتر از آنچه که به ذهن ایشان می‌رسد، رهنمون می‌گردد».<sup>۳</sup>

حسن بن علی ت، در این سخن ارزشمندش، مردم را به مشورت و رایزنی با یکدیگر در تمام مسایل فرا می‌خواند. مسلمانان، در دوران زرین تاریخ اسلامی توجه ویژه‌ای به شورا و مشورت داشتند و این را از رهنمودهای ارزنده‌ی رسول‌خدا ص و رویکرد خلفای راشدین و فرا گرفته بودند. چنانچه حسن ت، درباره‌ی صلح با معاویه ت، با برادرش حسین و نیز پسرعمویش عبدالله بن جعفر و سایر افراد بلندپایه‌ی خلافتش، مشورت نمود که در صفحات آینده، به شرح این موضوع خواهیم پرداخت. به هر حال شورا، یکی از ارکان شریعت و پایه‌های احکام شرعی و قضاوت به‌شمار می‌رود و کسی که در زمینه‌ی صدور احکام با اهل علم و دین، مشورت نکند، عزلش، واجب است و در این، هیچ اختلاف نظری وجود ندارد.<sup>۴</sup>

خدای متعال، می‌فرماید:

۱- الزواجر، ص 114.

۲- الشهب اللامعة فی السياسة النافعة، از مالقی، ص 173.

۳- تهذیب الریاسة و ترتیب السياسة، از قلعی، ص 183.

۴- نگا: المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز (379/3).

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾

(شوری: 38)

«و کارشان، به شیوهی رایزنی و بر پایه‌ی مشورت با یکدیگر است».

جصاص حنفی رحمه الله در توضیح این آیه، چنین نگاشته است: «و این، بیانگر جایگاه ویژه‌ی شورا است که قرآن، آن را در کنار ایمان و اقامه‌ی نماز، یاد می‌کند و این نکته را می‌رساند که همه‌ی ما، به مشورت و رایزنی با یکدیگر، دستور داده شده‌ایم».<sup>۱</sup>

طاهر بن عاشور می‌گوید: «از مجموع گفتار جصاص، چنین برمی‌آید که مذهب و دیدگاه ابوحنیفه<sup>ع</sup> بر وجوب شورا است».<sup>۲</sup>

نووی رحمه الله می‌گوید: یاران ما، در این اختلاف نظر دارند که آیا شورا، بر رسول خدا ص واجب بوده یا همچنانکه برای ما سنت است، برای آن حضرت ص نیز سنت بوده است؟ دیدگاه صحیح نزد ایشان، وجوب شورا برای رسول خدا ص می‌باشد و این، برگرفته از فرموده‌ی خدای متعال است که می‌فرماید:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾

(آل عمران: 159)

«و در کارها با آنان، مشورت و رایزنی نما».

جمهور فقها و محققان اصول، بر این عقیده اند که صیغه‌ی امر، برای وجوب است. ابن تیمیه رحمه الله گفته است: هیچ ولی امر و کارداری، از مشورت و رایزنی با دیگران، بی‌نیاز نیست؛ چرا که خدای متعال، پیامبرش را به مشورت و رایزنی با اصحاب<sup>ص</sup> دستور داده و فرموده است:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾

(آل عمران: 159)

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾

«پس از آنان، درگذر و برایشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنها، مشورت و رایزنی کن و هنگامی که (پس از شور و تبادل آرا) تصمیم به انجام کاری گرفتی، (قاطعانه دست به کار شو و) بر خدا توکل نما. همانا خداوند، توکل کنندگان را دوست دارد».

۱- احکام القرآن، از جصاص (386/3).

۲- التحرير والتنوير (194/4).

شورا، یکی از ارکان نظام اسلامی است و نقش به‌سزایی در تشکیل و پیدایش جامعه‌ی اسلامی دارد. رژیم شورایی، به‌خاطر اهداف بزرگ و حکمت‌های والایی، مشروع گردیده و مصالح و منافع زیادی برای امت، در خود دارد که عاید امت، حکومت و جامعه‌ی اسلامی می‌گردد؛ از جمله:

1- شورا، گونه‌ای از گفتمان آزاد و از بهترین شیوه‌های آشکار شدن دیدگاه‌های عموم است و به پیوند حاکم و شهروندان، قوت و اطمینان می‌بخشد و فضایی سالم بر روابط ریسان و زیردستانشان، حاکم می‌گرداند و بهترین روش برای از بین بردن شک‌ها و نگرانی‌هایی است که در اذهان عموم شکل می‌گیرد و تصورات نادرستی را که در سایه‌ی استبداد و غوغاسالاری<sup>۱</sup>، به وجود می‌آید، از میان می‌برد.

2- زیرساخت‌ها و مبادی اسلامی، چنین اقتضا می‌کند که هر یک از افراد، احساس نماید که در جامعه و گروه، دارای نقشی است؛ و شورا، این فرصت را فرا روی تمام افراد می‌نهد تا توانمندی‌ها، مهارت‌ها، دیدگاه‌ها و اندیشه‌های خویش را در خدمت جامعه قرار دهند و بدین‌سان، برای همگان، این فرصت فراهم می‌گردد که به طرح دیدگاه‌هایشان در مسایل عمومی بپردازند.

3- شورا، پیوند عاطفی و فکری آحاد امت را به ارمغان می‌آورد و در سایه‌ی شورا، هر یک از افراد، به ارزش شخصیتی، فکری و انسانی خویش پی می‌برد و از این‌رو با تمام وجود برای حفظ منافع امت اسلامی، مایه می‌گذارد و بدین‌سان تمام توانمندی‌های نهفته در امت، نمایان می‌گردد.

4- شورا، نقش بسزایی در حل بحران‌های اجتماعی و رسیدگی به مطالبات سرکوفته‌ای دارد که سرخوردگی و بی‌اعتمادی شهروندان و حتی خشم و کینه‌ی آنان را به دنبال داشته است؛ از این‌رو شورا، ارکان نظام را محکم می‌گرداند و اعتماد و رضایت مردم را جلب می‌نماید.

5 - شورا، یادآور این نکته است که صاحبان اصلی قدرت، آحاد امتند و رئیس حکومت، نماینده‌ی آنان برای تأمین حقوق آنهاست.

۱- غوغاسالاری (mobocracy)، حکومتی است که در نتیجه‌ی آشوب اوباش، به دست افرادی پست و فرومایه و بی‌مسئولیت افتاده است. (مترجم)

6- مشورت و رایزنی با دیگران، اجرای فرمان خدای متعال، و اقتدا به رسول اکرم ص است؛ این مزیت مشورت، بر سایر مزایایی که پیشتر بیان شد، برتری دارد و همین، مهم‌ترین عامل موفقیت، نظام شورایی است.<sup>۱</sup>

[6] حسن<sup>ع</sup> در یکی از اندرزهایش به مسلمانان فرمود: «ای فرزند آدم! خود را از آنچه خدای متعال، حرام نموده، دور بدار تا عابد و اهل اطاعت باشی و به آنچه خدای متعال، نصیبت فرموده، خرسند و راضی باش تا بی‌نیاز گردی و با همسایه‌ات، به‌خوبی رفتار کن تا مسلمان کاملی، محسوب شوی و با مردم، آن‌گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند که در این صورت، عادل به‌شمار می‌آیی. پیش از شما کسانی می‌زیستند که مال زیادی جمع‌آوری می‌نمودند و ساختمان‌های محکمی می‌ساختند و آرزوهای دور و درازی داشتند، اما آنچه جمع کردند، نابود گشت و عملشان، بیهوده و بی‌نتیجه ماند<sup>۲</sup> و خانه‌هایشان، قبرستان آنان گردید. ای فرزند آدم! تو، از آن زمان که از شکم مادر زاده شده‌ای، عمرت را تباه می‌کنی؛ پس با آنچه که در دست داری، آنچه را که در پیش روی توست، به دست آور. چرا که مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می‌دارد و کافر، فقط بهره می‌جوید و بس.»<sup>۳</sup> آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ (بقره: 197)

«و توشه بگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است.»

اینکه به شرح این موعظه‌ی حکیمانه‌ی حسن<sup>ع</sup> می‌پردازیم:

■ شرحی بر این سخن حسن<sup>ع</sup> که: «خود را از آنچه خدای متعال، حرام نموده، دور بدار تا عابد و عبادت‌گزار باشی.»<sup>۴</sup>

حسن بن علی<sup>ع</sup> مردم را به دوری از آنچه خدای متعال، حرام فرموده، فرا می‌خواند و کسی را که از حرام دوری نماید، عابد و عبادت‌گزار بر می‌شمارد. روی آوردن به حرام، انسان را به غفلت می‌اندازد و او را در معرض خشم و غضب الهی قرار می‌دهد؛ همان‌طور

۱- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، از عزالدین تمیمی، صص 34-34.

۲- اشاره است به اینکه آرزوهایشان، چیزی جز فریب نبود.

۳- نور الأبصار، شبلنجی، ص 121.

۴- نور الأبصار، شبلنجی، ص 121؛ الحسن بن علی، ص 28.

که روی آوردن به حرام و غفلت از اطاعت و بندگی خدای متعال، دو سبب اصلی آسیب‌های دنیوی و زیان‌های اخروی هستند. ابن‌قیم رحمه الله می‌گوید: اندک بودن توفیق و خراب شدن اندیشه، و پوشیده ماندن حق و حقیقت بر بنده و همچنین تباهی دل و سستی و تنبلی در ذکر و یاد خدا و نیز ضایع شدن وقت، نفرت و بیزاری خلق خدا و دوری از خدای متعال، عدم اجابت دعا، قساوت قلب و سنگ‌دلی، از میان رفتن برکت روزی و عمر، محرومیت از علم و دانش، خفت و خواری، ذلت در برابر دشمن، تنگ‌دلی و مبتلا شدن به هم‌نشینی با دوستان نابابی که وقت انسان را ضایع می‌کنند و قلبش را به تباهی و فساد می‌کشند و غم و غصه‌های طولانی، تنگناهای زندگانی و پریشانی و آزرده‌گی خاطر، همه، ره‌آورد معصیت خدا و غفلت از یاد اوست؛ همان‌طور که آب، بذر را به ثمر می‌رساند و سوختن، پیامد و نتیجه‌ی آتش گرفتن است. ره‌آورد طاعت و بندگی خدای متعال، درست، عکس مواردی است که بیان شد.<sup>۱</sup>

بنابراین اجتناب از محارم الهی، راه اطاعت و بندگی است و بدین‌سان مسلمان، عبادت‌گزار به‌شمار می‌آید؛ از این‌رو حسن بن علی ع فرموده است: «خود را از آنچه خدای متعال، حرام نموده، دور بدار تا عابد و عبادت‌گزار باشی».<sup>۲</sup>

■ شرحی بر این سخن حسن ع که: «به آنچه خدای متعال، نصیبت فرموده، خرسند و راضی باش تا بی‌نیاز گردی».<sup>۳</sup>

حسن بن علی ع پیرامون خرسندی و رضایت از تقدیری سخن می‌گوید که خدای متعال، برای بنده مقدر فرموده است. رضایت و خرسندی، مایه‌ی توانگری است و خشنودی از خدای متعال، بدین معنا می‌باشد که بنده، آنچه را که خداوند، برایش مقدر نموده، ناخوشایند نداند.<sup>۴</sup> و والاترین درجه‌ی آن، این است که بنده، نسبت به هر خیر و شری که خدای متعال، برایش مقدر نموده، از صمیم قلب، شادمان و آسوده‌خاطر باشد. ایمان به قضا و قدر، یکی از ارکان شش‌گانه‌ی ایمان است و برآمده از اخلاق ایمانی مؤمن می‌باشد؛ زیرا از آنجا که بنده‌ی مؤمن، به ریسمان ایمان چنگ می‌زند، نور ایمان، تمام روح و زندگانی‌اش را در بر

۱- الفوائد، ص 23.

۲- نور الأبصار، شبلینجی، ص 121؛ الحسن بن علی، ص 28.

۳- نور الأبصار، شبلینجی، ص 121؛ الحسن بن علی، ص 28.

۴- نگا: المفردات، از راغب، ص 197.

می گیرد؛ به راستی، ایمان به قضا و قدر و رضایت از خواست و مشیت الهی، روح توکل و حقیقت آن است و نیز روح یقین و حقیقت محبت به شمار می رود و بیانگر صداقت و راستی کسی است که ادعای محبت می کند و نشان دهنده ی شکر و سپاس گزاری و دلیل آن است.<sup>۱</sup> رضایت از خواست و مشیت خداوند متعال، دروازه ی منش و کنش نیک با خداوند Y و آفریدگان وی، می باشد. آری! اخلاق نیک، یکی از نتایج رضایت از تقدیر الهی است و بداخلاقی، ره آورد ناخرسندی از خواست خداوند. از این رو برخی از علما، رضا را به اخلاق و منش نیک بنده در تعامل با خداوند، تعریف کرده اند؛ بدین سان که رضایت از تقدیر الهی، سبب می شود که بنده، لب به اعتراض نگشاید و از زیاده گویی و پرحرفی که در اخلاق نیک، خدشه وارد می کند، پرهیزد. بنابراین بنده ی راضی و خرسند، هیچ گاه چیزی را که خدا، برایش مقدر کرده و آن را نکوهش نفرموده، بد نمی داند و نام بدی بر آن نمی گذارد؛ چرا که چنین کاری، بر خلاف رضایت و خرسندی است.<sup>۲</sup>

قرآن کریم، توجه ویژه ای به این نوع رضایت و خشنودی، مبذول داشته و در بسیاری از آیات، به بیان این مطلب پرداخته که:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ (توبه: 100)

«خداوند، از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند».

عنایت خاص قرآن کریم به مقوله ی رضایت و خشنودی، بیانگر این نکته است که مقام رضا، والاترین درجه ی ایمان می باشد. بدین معنا که بنده ی خرسند و راضی، در تعامل با پروردگارش، از کمال اخلاق برخوردار است و آنچه را که خدای متعال در زمینه ی آفرینش و قانون گذاری، اراده فرموده، با سرور و اطمینان کامل می پذیرد و از بابت هیچ خیر و شری که خواست خدا بوده، به هیچ عنوان ناخشنود و ناراحت نمی گردد؛ بلکه تلخی قضایی که بر او رفته، برایش خوشایند است. زیرا می داند که خدای متعال، در تدبیر امور و ابلاغ دستوراتش از طریق پیامبران علیهم السلام، حکیم است. آری! کسی که از چنین خلق و خویی برخوردار است، تمام پیشامدهایی را که خواست خداوند Y بوده، با سرور و شادمانی می پذیرد؛ چرا که به حکمت خداوند Y، در تمام افعال و تدابیرش، یقین دارد و می داند که

۱- مدارج السالکین (2/218).

۲- مدارج السالکین (2/220).

خدای متعال، نسبت به بندگانش، بس مهربان است و هر چه برای آنان، مقدر می‌فرماید، همگی خیر است؛ هرچند برای خودشان، عکس آن، نمایان شود.<sup>۱</sup>

پدر بزرگ حسن، نمونه و الگوی نیکی در تمام زمینه‌های اخلاقی و رفتاری بود و برای ما چگونگی رضایت از خدای متعال را در آزمون‌های زندگی اعم از مصیبت‌های مالی و جانی، تبیین فرمود؛ چنانچه شخص رسول اکرم ص در تمام جنبه‌های زندگی‌اش، در والاترین رتبه از لحاظ رضایت و خرسندی از تقدیر الهی قرار داشت؛ چه در زمینه‌ی اذیت و آزاری که در جریان دعوتش در مکه، طائف و مدینه متحمل گردید و چه در مواردی که برای به قتل رساندن وی، دسیسه شد، اما به نتیجه نرسید. حتی آن حضرت ص دسیسه‌گران را بخشید. رسول خدا ص در زمینه‌ی تنگنای مادی نیز در اوج رضایت و خرسندی از قضای الهی قرار داشت؛ آن‌چنانکه بشریت، نمونه‌اش را به خود ندیده است. رسول خدا ص، در چنان حالتی دست به دعا برداشت و گفت: (اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوتًا).<sup>۲</sup> یعنی: «خدایا! آل محمد را به اندازه‌ی سد رمق، روزی بده».

زمانی که فرزند شیرخوار رسول خدا ص، دایی حسن ت، یعنی ابراهیم ت در هشت ماهگی درگذشت، هیچ خللی در رضایت و خرسندی رسول خدا ص از تقدیر الهی وارد نشد؛ این، در حالی بود که خدای متعال، ابراهیم ت را پس از آن، به رسول خدا ص داده بود که سن و سالی از آن حضرت ص گذشته بود و سایر فرزندان پسرش نیز، پیشتر فوت کرده بودند. اما با این حال، رسول اکرم ص اعلان رضایت نمود و فرمود: (إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَىٰ رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ)<sup>۳</sup> یعنی: «اشک چشم‌ها، سرازیر است و دل، اندوهگین؛ با این حال ما، سخنی بر زبان نمی‌آوریم که موجب ناخوشنودی خدایمان شود. و ما به خاطر جدایی تو، ای ابراهیم! غمگین هستیم».

نزدیکان رسول خدا ص، پیش چشم آن حضرت ص، در دفاع از وی و دعوتش، به زمین افتادند و کشته شدند، اما رسول اکرم ص بی‌صبری نکرد؛ بلکه زمانی که شیر خدا و رسول خدا، حمزه ت، عموی پیامبر اکرم ص، در احد، به شهادت رسید و به طرز عجیبی مثله<sup>۴</sup>

۱- نگا: أخلاق النبی ص فی القرآن و السنة (1/96).

۲- بخاری، شماره‌ی 6460.

۳- بخاری: 1303؛ مسلم: 2315.

۴- مثله، یعنی بریدن گوش و بینی و اندام کسی که کشته شده است.



شد، پیامبر بزرگوار اسلام ص، به آن صحنه‌ی غم‌انگیز نگاه کرد و فرمود: (رحمة الله عليك إن كنت ما علمتك إلا وصولاً للرحم، فعولاً للخيرات، والله لو لا حزن من بعدك لسرني أن أتركك حتى يحشرک الله في بطون السباع)<sup>۱</sup> یعنی: «رحمت خدا، بر تو باد؛ من، از تو فقط خیر و نیکی سراغ دارم (و می‌دانم که) تو، پیوند خویشاوندی را برقرار می‌کردی و همواره کارهای نیکی انجام می‌دادی. به خدا سوگند اگر غم و اندوه بازماندگانت نبود، دوست داشتم تو را رها می‌کردم (و دفن نمی‌نمودم) تا خدای متعال، تو را در شکم درندگان برانگیزد و حشر فرماید».

رسول خدا ص با آنکه در تمام اوضاع و احوال، در اوج رضایت و خرسندی از خدای متعال، قرار داشت، اما همواره دعا می‌کرد و از خدای متعال درخواست می‌نمود که رضایت و خرسندی بیشتری به او عنایت کند و او را بر آن، ثابت قدم و استوار بدارد؛ چنانچه دعا می‌کرد: (...و أسألك الرضا بعد القضاء و برد العيش بعد الموت و لذة النظر إلى وجهك و الشوق إلى لقاءك و أعوذ بك من ضراء مضرة و فتنة مضلة؛ اللهم زينا بزينة الإيمان واجعلنا هداة مهتدين)<sup>۲</sup> یعنی: «از تو رضایت و خرسندی را پس از پیشامدی که مقدر فرمودی، درخواست می‌کنم و از تو می‌خواهم که پس از مرگ، زندگی آسانی عنایت کنی و مرا از لذت نگرستن به چهره‌ات، بهره‌مند سازی و شوق دیدارت را نصیبم گردانی؛ و از سختی و گزند رنج‌آور و از فتنه‌ی گمراه‌کننده، به تو پناه می‌برم. بارخدایا! ما را به زیور ایمان، بیارای و ما را از پیشوایان ره‌یافته، بگردان».

اقوال و سخنان رسول اکرم ص در زمینه‌ی رضایت و خرسندی، به آن دسته از اقوالی که بیانگر خلق و خوی بزرگ وی می‌باشد، خلاصه نمی‌گردد؛ بلکه رسول خدا ص این خلق و خوی سترگ را می‌ستود و به بیان اجر و پاداش وافرش، می‌پرداخت تا امتش را به آراسته شدن بدین اخلاق و منش بزرگ، تشویق نماید. چنانچه فرموده است: (من قال حين يسمع المؤذن: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، رضيت

۱- تفسیر ابن‌کثیر (592/2)؛ ابن‌کثیر، این روایت را به بزار نسبت داده و درباره‌ی سندش، گفته است: سندش، ضعیف است. ابن‌هشام نیز در سیرتش، آن را به‌صورت مرسل، از ابن‌اسحاق روایت نموده است؛ نگا: سیرة ابن‌هشام (171/3).

۲- سنن نسائی (55/3)، به روایت عمار بن یاسر<sup>ع</sup> با سند حسن.

بِاللهِ رَبًّا وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، غُفِرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ<sup>۱</sup> یعنی: «هر کس، هنگام شنیدن صدای مؤذن بگوید: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، رَضِيتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا)<sup>۲</sup>، خدای متعال، گناهان گذشته‌اش را می‌آمرزد».

آنچه در این حدیث، در خور توجه می‌باشد، این است که رسول اکرم ص دعای مذکور را به طرز حکیمانه‌ای با عملی پیوند می‌دهد که روزانه، پنج بار تکرار می‌شود تا بدین ترتیب این دعا و مضمونش، در وجود زنان و مردان مؤمن، نهادینه گردد؛ رسول اکرم ص فرموده است: (ذَاقْ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا)<sup>۳</sup> یعنی: «کسی که به الله (Ψ) به عنوان پروردگار، و به اسلام به عنوان دین، و به محمد (ص) به عنوان فرستاده‌ی خدا، راضی و خرسند باشد، طعم ایمان را می‌چشد».

در این دو حدیث، عظمت و بزرگی خلق و خوی رضایت از الله Ψ بیان شده و واضح گردیده که داشتن چنین خلق و خویی، سبب آمرزش گناهان و برخوردار شدن از حلاوت و شیرینی ایمان می‌باشد. زیرا کسی که دارای چنین سرشتی باشد، می‌داند هر آنچه که به او رسیده، خواست خدا بوده و هیچ مانعی، توان دور کردن آن را از وی نداشته است؛ و نیز آنچه به او نرسیده، چنان نبوده که به وی برسد. همچنین شکی ندارد که تدبیر الهی درباره‌ی او، سراسر خیر است و از این رو در خوشی‌ها و ناخوشی‌های زندگانی دنیا، شادمان و آسوده‌خاطر زنگی می‌کند و خدای متعال را در تمام اوضاع و احوال، می‌ستاید؛ چرا که همه را تقدیر و تدبیر خدای متعال می‌داند و چه راحتی و آسایشی، بیش از این است که بنده، بدین نحو زندگی نماید؟!<sup>۴</sup>

۱- مسلم، شماره‌ی 386 (1/290).

۲- یعنی: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی برحق جز الله وجود ندارد؛ یکتاست و هیچ شریکی (در امر و خلق) ندارد؛ و گواهی می‌دهم که محمد (ص) بنده و فرستاده‌ی اوست؛ به الله (Ψ) به عنوان پروردگار، و به محمد (ص) به عنوان پیامبر، و به اسلام، به عنوان دین، راضی و خرسند هستم.

۳- مسلم، شماره‌ی 43 (1/62).

۴- الحسن بن علی، ص 28؛ نور الأبصار، ص 121.

آری! حسن بن علی<sup>ع</sup> با زبان حال و نیز با زبان مقال و در قالب سخن ارزشمندش، به این خلق و خوی سترگ فرا خواند؛ آنجا که فرمود: «به آنچه خدای متعال، نصیبت فرموده، خرسند و راضی باش تا بی نیاز گردی».<sup>۱</sup>

■ شرحی بر این سخن حسن<sup>ع</sup> که: «با همسایه‌ات، به‌خوبی رفتار کن تا مسلمان کاملی، محسوب شوی».<sup>۲</sup>

حسن بن علی<sup>ع</sup> مسلمانان را به رفتار و برخورد نیک با همسایگانشان فرا می‌خواند؛ چراکه حقوق همسایه، از مهم‌ترین حقوق مورد تأکید در اسلام است. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ  
وَالْجَارِ الْجُنُبِ﴾ (نساء: 36)

«و به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان و همسایگان خویشاوند و بیگانه، نیکی کنید».

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول اکرم ص فرموده: (مَا زَالَ يُوصِينِي جِبْرِيلُ بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورُّهُ)<sup>۳</sup> یعنی: «جبرئیل (ص) آنقدر مرا در مورد همسایه سفارش نمود که گمان بردم او را شریک ارث، قرار می‌دهد».

برخی از حقوق و آداب همسایه‌داری در اسلام

1- اجتناب و پرهیز از هرگونه آزاررساندن به همسایگان: رسول اکرم ص فرموده است: (مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُوْذِ جَارَهُ)<sup>۴</sup> یعنی: «هرکس که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، به همسایه اش اذیت و آزار نرساند».

۱- نور الأبصار، شبلینجی، ص 121؛ الحسن بن علی، ص 28.

۲- نور الأبصار، شبلینجی، ص 121؛ الحسن بن علی، ص 28.

۳- بخاری، شماره‌ی 6014.

۴- بخاری، شماره‌ی 6018.

از این رو بر همه واجب است که هیچ گاه و به هیچ عنوان، به همسایگان خویش، اذیت و آزار نرسانند. زیرا هر نوع آزار رساندن به همسایه، حرام است؛ فرقی نمی کند که با زبان باشد یا به اشاره و یا با هر عملی که سبب ناراحتی همسایه گردد.

2- نیکی کردن به همسایگان، به هر صورت ممکن، یکی دیگر از حقوق همسایگان می باشد. رسول خدا ص فرموده است: (من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليحسن إلى جاره و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر، فليقل خيراً أو ليسكت)<sup>1</sup> یعنی: «هر کس، به خدا و روز قیامت ایمان دارد، به همسایه اش نیکی نماید؛ و هر کس، به خدا و روز واپسین ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد؛ و هر کس، به خدا و رستاخیز، ایمان دارد، سخن خوب بگوید و یا سکوت کند».

از آنجا که رعایت حقوق همسایگی در اسلام، از جایگاه ویژه ای برخوردار می باشد، از این رو رسول خدا ص، صداقت و راستی ایمان به خدا و روز قیامت را به نیکی کردن به همسایگان ربط داده است. بنابراین اگر ما، به این رهنمود رسول اکرم ص درباره ی همسایگان خویش عمل نماییم، جوامع ما دگرگون می شود و حس همکاری نسبت به یکدیگر در جوامع ما، به وجود می آید و بدین ترتیب عموم مسلمانان، به زندگی خوبی دست می یابند.

3- صبر و شکیبایی در برابر اذیت و آزار همسایه: گفته شده: همسایه داری به این نیست که به همسایه ات اذیت و آزار نرسانی، بلکه همسایه داری به این است که در برابر اذیت و آزار همسایه ات، صبر و شکیبایی بورزی. به هر حال مسلمان باید، در مقابل اذیت و آزار همسایه اش، صبور و شکیبا باشد و اذیت و آزارش را تحمل نماید و بلکه با وجود اذیت و آزاری که از همسایه اش می بیند، به او نیکی نماید. بدین شکل می توان از تباهی و فساد که شیطان، در میان همسایگان ایجاد می کند، در امان ماند.

4- همدردی و همیاری با همسایه، به ویژه اگر فقیر و تنگدست باشد. رسول اکرم ص فرموده است: (لیس المؤمن بالذی یشیع و جاره جائع جنبه)<sup>2</sup> یعنی: «کسی که سیر می خورد و همسایه اش در کنار وی، گرسنه است، مؤمن نیست».

۱- مسلم، شماره ی 48.

۲- المستدرک (167/4)؛ السلسلة الصحيحة، شماره ی 148.

همچنین فرموده است: (إِذَا طَبَخَ أَحَدُكُمْ قَدْرًا فَلْيَكْثِرْ مَرَقَهَا ثُمَّ لِيَنَاولِ جَارَهُ مِنْهَا)<sup>۱</sup> یعنی: «هرگاه کسی از شما، شوربایی پخت، آتش را زیاد کند و از آن، به همسایه‌اش بدهد».

همچنین فرموده است: (يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ لَا تَحْقِرَنَّ جَارَةً لِجَارَتِهَا وَلَوْ فَرَسْنِ شَاةً)<sup>۲</sup> یعنی: «هیچ زنی، هدیه به همسایه (یا هدیه‌ی همسایه) را حقیر و کوچک نشمارد، اگر چه سُم<sup>۳</sup> گوسفندی باشد».

از این رو شایسته است که هر مسلمانی به این مسأله‌ی مهم توجه داشته باشد و به آن بی‌توجهی نکند؛ چرا که چنین رویه‌ای، تأثیر زیادی بر همسایه می‌گذارد و بیانگر آراسته بودن آحاد جامعه‌ی اسلامی به حس مهرورزی نسبت به یکدیگر است.<sup>۴</sup> همچنین از حدیث چنین بر می‌آید که باید نسبت به برآورده ساختن نیازهای همسایه اعم از غذا، دارو و لباس و سایر نیازمندی‌هایش، توجه ویژه‌ای مبذول داشت.

۵- شریک شدن با همسایه در غم و شادی‌اش: اگر همسایه‌ای جشن و سروری داشت، باید به خانه‌اش رفت و در جشن و شادی‌اش شرکت کرد؛ البته در صورتی که در جشن و شادی‌اش، معصیتی صورت نگیرد. همچنین اگر همسایه، به مصیبتی دچار گردد، باید نزدش رفت و او را تسلی داد و با گفتن سخنان نیک، در غمش شریک شد و از غم و اندوهش کاست. همه‌ی این موارد، از حقوق مسلم مسلمانان بر یکدیگر است و همسایه، نسبت به دیگران، از اولویت بیشتری در این حقوق، برخوردار می‌باشد.

۶- عرضه نمودن خانه به همسایه قبل از نقل مکان از آنجا: اگر کسی، قصد نقل مکان دارد، باید خانه‌اش را پیش از همه، به همسایه‌اش، عرضه بدارد؛ شاید همسایه، مایل به خریدن آن باشد. البته زمین و هر ملک دیگری نیز همین حکم را دارد. رسول اکرم ص

۱- مجمع الفوائد (165/8)؛ صحیح الجامع از آلبانی، شماره‌ی 676.

۲- بخاری، شماره‌ی 2566

۳- در حدیث، لفظ فرسن آمده که به معنای سُم می‌باشد؛ اما در النهایه، به استخوانِ کم‌گوشت معنا شده است؛ از اینرو بهترین معادل برای فرسن، همان استخوان کم‌گوشتی است که در غلاف سم قرار دارد. به عبارتی همان بخش غضروف‌مانند بخش پایینی پاچه که در اصطلاح به آن، پاچک گویند. (مترجم).

۴- موسوعة الآداب الإسلامية (299/1).

فرموده است: (من کانت له أرض فأراد بيعها فليعرضها على جاره)<sup>۱</sup> یعنی: «هر کس، زمینی دارد و می‌خواهد آن را بفروشد، (ابتدا) آن را به همسایه‌اش عرضه کند». چنین کاری، آرامش خاطر زیادی به دنبال دارد و چنانچه کسی، به این رهنمود دینی عمل نکند، دروازه‌ی کشمکش و درگیری را گشوده است.

7- همسایه‌اش را از کوبیدن میخ، به دیوار خانه‌اش، باز ندارد: اگر همسایه‌ای نیازمند کوبیدن میخ، به دیوار خانه‌اش بود، باید به او این اجازه را داد و او را از انجام این کار، باز نداشت. ابوهریره ع می‌گوید: رسول‌خدا ص فرمود: (لا يَمْنَعُ جَارٌ جَارَةً أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي جِدَارِهِ)<sup>۲</sup> یعنی: «هیچ همسایه‌ای، همسایه‌اش را از کوبیدن میخ به دیوار (مشترک میان آن دو) منع ننماید». سپس، ابوهریره ع گفت: چرا اکنون شما را می‌بینم که از این حدیث، روی بر می‌گردانید؟ سوگند به خدا که من آن میخ را به شانه‌هایتان خواهم زد». ابوهریره ع به علت اهمیت حق همسایه چنین فرمود. گویا مخاطبانش را سرزنش نمود که: چرا شما را می‌بینم که از این کار رویگردانی می‌کنید و سوگند یاد کرد که هر چند بازگو کردن این امر، شما را آزرده‌خاطر می‌سازد، اما من، همواره آن را برایتان بازگو می‌کنم.<sup>۳</sup>

از این حدیث، این نکته برداشت می‌شود که نباید از هیچ کمکی به همسایه، دریغ نمود. البته کمکی که ضرر و زیانی به دنبال نداشته باشد. زیرا اسلام، به برتری دادن همسایه تشویق نموده است.

8- نباید به همسایه بی‌احترامی و یا خیانت نمود؛ نه با برملا کردن رازش و نه با ریختن آبرویش. همچنین نباید به افراد خانواده‌اش، ستم کرد که این کار، از بزرگ‌ترین گناهان است. چنانچه از رسول‌خدا ص سؤال شد: «بزرگ‌ترین گناه، چیست؟» فرمود: «اینکه فرزندان را از ترس اینکه با تو غذا بخورد، به قتل برسانی». گفته شد: «آن‌گاه چه گناهی؟» پاسخ داد: «اینکه با زن همسایه‌ات، زنا کنی».<sup>۴</sup>

مسلمان، باید حافظ جان و مال و آبروی همسایه‌اش باشد، آن‌چنانکه همسایه‌اش از ناحیه‌ی او، احساس امنیت کند. ابوشریح ع رسول‌خدا ص فرمود: (وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لَا

۱- سنن ابن‌ماجه، شماره‌ی 2493؛ نکا: صحیح ابن‌ماجه، شماره‌ی 2022.

۲- بخاری، شماره‌ی 2463.

۳- موسوعة الآداب الإسلامية (301/1).

۴- نکا: صحیح مسلم، شماره‌ی 86.

يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ) یعنی: «به خدا سوگند، مؤمن نیست؛ به خدا سوگند، مؤمن نیست؛ به خدا سوگند، مؤمن نیست». پرسیدند: چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: (الَّذِي لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَاقِيهِ)<sup>۱</sup> یعنی: «کسی که همسایه‌اش، از شرش در امان نباشد».

از این رو حسن بن علی<sup>ع</sup> مسلمانان را به رعایت حقوق همسایگان و نیکی کردن به آنان تشویق نموده و فرموده است: «با همسایه‌ات، به خوبی رفتار کن تا مسلمان کاملی، محسوب شوی».<sup>۲</sup>

■ شرحی بر این سخن حسن<sup>ع</sup> که: «با مردم، آن گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند که در این صورت، عادل به شمار می آیی».<sup>۳</sup>

حسن<sup>ع</sup> در این گفتار، مسلمانان را به رعایت انصاف در تعامل با مردم فرا می خواند؛ رعایت انصاف در تعامل با مردم، خلق و خوی پسندیده‌ای است که بیانگر شخصیت والای فرد و دید باز و دورنگری وی می باشد و نشان دهنده‌ی آن است که شخص، به رعایت حقوق دیگران، توجه ویژه‌ای دارد.<sup>۴</sup>

ابن قیم رحمه الله می گوید: رعایت انصاف در تعامل با مردم، این است که حقوقشان را ادا نمایی و از آنان، آنچه را که از تو نیست، مطالبه نکنی و آنها را به کاری وادار نمایی که در وسع و توانشان نیست. و نیز با آنان، آن گونه رفتار کنی که دوست داری با تو رفتار نمایند و از آنها همان انتظاری را داشته باشی که دوست داری از تو داشته باشند و به نفع آنان یا بر ضد آنان، به گونه‌ای حکم نمایی که برای خود می پسندی.<sup>۵</sup>

خدای متعال، ما را به رعایت انصاف دستور داده و از اینکه بغض و کینه‌ی ما نسبت به کفار، ما را به عدم رعایت انصاف وا دارد، نهی نموده است؛ چنانچه می فرماید:

۱- بخاری، شماره‌ی 6016.

۲- نور الأبصار، شبلنجی، ص 121؛ الحسن بن علی، ص 28.

۳- نور الأبصار، شبلنجی، ص 121؛ الحسن بن علی، ص 28.

۴- الأخلاق بین الطبع و التطبع، ص 228.

۵- نگا: زاد المعاد (407/2)، با اندکی تغییر.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ ۚ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا ۚ أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (مائدة: 8)

«ای مؤمنان! بر ادای واجبات خداوند، مواظبت داشته باشید و از روی عدل و دادگری، گواهی دهید و بغض قومی، شما را بر آن ندارد که عدالت نورزید. عدالت بورزید که عدالت، به پرهیزگاری نزدیک تر است. و از خدا بترسید؛ همانا خداوند، از آنچه انجام می‌دهید، آگاه می‌باشد.»

ابن تیمیه رحمه الله گفته است: بدین ترتیب مؤمنان را از این برحذر داشت که مبدا بغض کفار، آنان را به عدم رعایت عدالت وادارد؛ بنابراین حکم بغض نسبت به فاسق، بدعت گذار و یا کسی که اهل تأویل است، چگونه می‌باشد؟ از این رو به طریق اولی بر هر کسی واجب است که چنین امری، او را از رعایت عدالت نسبت به اهل ایمان، باز ندارد؛ هر چند نسبت به وی، ستمی نموده باشند.<sup>۱</sup>

ابن کثیر رحمه الله گفته است: آیه، بدین معنا می‌باشد که بغض هیچ قومی، شما را به عدم رعایت عدالت، وادار نسازد؛ بلکه در حق دوست و دشمن، عدالت را رعایت کنید.<sup>۲</sup>

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ ءَن صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ءَن تَعْتَدُوا﴾ (مائدة: 2)

«دشمنی قومی که شما را از آمدن به مسجدالحرام باز داشتند، شما را بر آن ندارد که تعدی و تجاوز کنید.»

ابوعبیده و فراء گفته‌اند: «یعنی: دشمنی قومی، شما را بر آن ندارد که از حق، به باطل و از عدل و عدالت، به ظلم و ستم، روی بیاورید».<sup>۳</sup>

چه زیباست که مسلمان به عدل و عدالت، آراسته گردد؛ چرا که رعایت عدل و انصاف، ویژگی بندگان نیک خداست که امید و خواسته ای جز حق ندارند.<sup>۴</sup>

۱- الاستقامة (38/1).

۲- تفسیر ابن کثیر (41/2)، چاپ دارالحديث قاهره

۳- تفسیر قرطبی (45/6).

۴- الأخلاق بين الطبع و التطبع، ص 229.



ابن قیم رحمه الله گفته است:

و تعر من ثوبین من یلبسهما      یلق الردی بمذمة و هوان  
 ثوب من الجهل المركب فوقه      ثوب التعصب بئست الثوبان  
 و تحل بالإنصاف أفخر حلة      زینت بها الأعطاف و الکتفان

یعنی: «دو لباس را از تن درآور که هر کس، آنها را بپوشد، او را به خفت و خواری می‌کشانند. یکی، لباس جهل است و بدتر از آن، لباس تعصب؛ و هر دو، لباس‌های بدی هستند. خود را به لباس عدل و انصاف آراسته ساز که تمام وجودت، با آن آراسته می‌گردد». متنبی، چنین سروده است:

و لم تنزل قلة الإنصاف قاطعة      بین الرجال و لو كانوا ذوی رحم

یعنی: «کم‌انصافی، همواره رابطه‌ی میان انسان‌ها را از میان می‌برد و سبب قطع رابطه‌ی آنان می‌گردد؛ هر چند با هم خویشاوند باشند».

دامنه‌ی عدل و انصاف، خیلی گسترده است و به مواردی از قبیل معاملات و روابط مالی و اقتصادی و نیز مباحث علمی و جر و بحث‌های مختلف می‌رسد. خدای متعال، در قرآن کریم، کم‌فروشان را نکوهش کرده و آنان را به هلاکت و نابودی تهدید کرده است. چنانچه می‌فرماید:

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾ وَإِذَا كَالُوهُمْ

أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾﴾ (مطففین: 1-3)

«وای به حال کاهندگان؛ کسانی که وقتی (در معامله) برای خود پیمانه می‌کنند (یا وزن و مترار می‌نمایند) به تمام و کمال و افزون بر اندازه‌ی لازم، دریافت می‌دارند و چون برای دیگران، پیمانه یا وزن می‌کنند، از اندازه‌ی لازم می‌کاهند».

ابن سعدی رحمه الله می‌گوید: آیه‌ی مذکور، بیانگر این است که انسان، همان‌گونه که حقش را از دیگران می‌گیرد، باید حقوق دیگران را هم رعایت نماید؛ در این آیه، تمام مسایل اعم از جر و بحث‌ها و بیان دلایل نیز می‌گنجد. متأسفانه اینک در بگومگوها و کشمکش‌هایی که میان دو نفر روی می‌دهد، هر یک از طرفین می‌کوشد به بیان دلایلی پردازد که بر حقانیت وی، دلالت می‌کند؛ حال آنکه بر هر یک از آنان واجب است که دلایل طرف مقابلش را هم که وی، از آن بی‌خبر است، بیان نماید و همان‌طور که دلایل

خویش را مد نظر قرار می‌دهد، به دلایل او نیز توجه نماید. در چنین مواردی است که عدل و انصاف انسان، از بی‌انصافی و سرسختی نابجا و ظالمانه‌ی وی، باز شناخته می‌شود و فروتنی و تواضعش، از کبر و غرورش، و نیز عقل و خردش، از سبک‌سری و نادانی‌اش، مشخص می‌گردد.<sup>۱</sup>

بنابراین حسن T چه زیبا فرموده است: «با مردم، آن‌گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند که در این صورت، عادل به‌شمار می‌آیی».<sup>۲</sup>

■ شرحی بر این سخن حسن T که: «پیش از شما کسانی می‌زیستند که مال زیادی جمع‌آوری می‌نمودند و ساختمان‌های محکمی می‌ساختند و آرزوهای دور و درازی داشتند، اما آنچه جمع کردند، نابود گشت و عملشان، بیهوده و بی‌نتیجه ماند<sup>۳</sup> و خانه‌هایشان، قبرستان آنان گردید. ای فرزند آدم! تو، از آن زمان که از شکم مادر زاده شده‌ای، عمرت را تباه می‌کنی؛ پس با آنچه در دست داری، آنچه را که در پیش روی توست، به دست آور. چرا که مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می‌دارد و کافر، فقط بهره می‌جوید و بس».<sup>۴</sup> آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ (بقره: 197)

«و توشه بگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است».

حسن T در این گفتار ارزشمند، به توصیف گروهی از مردم پرداخته که در دنیا و ظواهر فریبده‌اش، غوطه‌ور گشته و مشغول ثروت‌اندوزی و ساختن ساختمان‌های محکم شده و به آرزوهای دور و دراز، مبتلا گردیده‌اند. متأسفانه اینک بیشتر مردم، چنین وضعیتی پیدا کرده‌اند مگر کسی که پروردگارم، به او رحم نماید. از این‌رو زمانی که مرگ، به صورت ناگهانی، فرا رسد، دیگر آن‌همه مال و ثروتی که جمع کرده‌اند، سودی به حالشان نمی‌بخشد و تمام تلاش و کوشش آنان، نابه می‌گردد و خانه‌هایشان، خالی می‌شود.

۱- تفسیر ابن‌سعدی، ص 915.

۲- نور الأبصار، شبلنجی، ص 121؛ الحسن بن علی، ص 28.

۳- اشاره است به اینکه آرزوهایشان، چیزی جز فریب نبود.

۴- نور الأبصار، شبلنجی، ص 121.

آری! حسن بن علی ع مردم را از فریفته شدن به زندگانی دنیا برحذر می‌دارد و آنها را به بی‌رغبتی به دنیا فرا می‌خواند. بدون تردید زهد و بی‌رغبتی به دنیا، ره‌آورد باور کامل به این است که تفاوت زیادی میان دنیا و آخرت، وجود دارد. خدای متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ مَتَعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ (نساء: 77)

«بگو: کالای دنیا، ناچیز است و آخرت، برای کسی که پرهیزگار باشد، بهتر است و (چون) جزای شما داده شود) کم‌ترین ستمی به شما نمی‌گردد».

قرآن کریم، مؤمن را به بی‌رغبتی به دنیا، و میل و رغبت به آخرت، تشویق می‌نماید. خدای متعال، بیان فرموده که کافران، کسانی هستند که به زندگی دنیا و ظواهر فریبنده‌ی آن، فریفته می‌شوند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا

فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ۗ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (بقره: 212)

«زندگی دنیا، برای کافران، آراسته و پیراسته شده (و همین زینت عارضی و گذرای دنیا، ایشان را فریفته و از خدا بی‌خبر ساخته) است و مؤمنان را (که فریفته‌ی زندگی دنیا نشده‌اند و بیشتر به امور آخرت مشغولند) مسخره می‌کنند. (ایشان، از یاد برده‌اند که زندگی دنیا، پل آخرت است) و روز قیامت، پرهیزگاران، بالاتر از ایشانند و خداوند، به هر کس که بخواهد، بدون حساب (کفر یا ایمان)، روزی می‌رساند».

قرآن کریم در بسیاری از آیات، به بیان این نکته پرداخته که زندگی دنیا، ناچیز است و از این رو زیننده‌ی بنده نیست که به دنیا مشغول گردد و از آخرت باز بماند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿أَلْهَنَكُمْ التَّكَاثُرُ ۚ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۚ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۚ ثُمَّ كَلَّا

سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۚ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ۚ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ۚ ثُمَّ

لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ۚ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ۚ﴾ (تکاثر: 1-8)

«افزون‌طلبی و بالیدن (به مال و منال و ثروت و قدرت) شما را به خود، سرگرم و مشغول می‌دارد تا آنکه (می‌میرید و) به گورستان‌ها می‌روید (و کار از کار می‌گذرد). هان! بس کنید؛ خواهید دانست (که چه آتشی برای خویش برافروخته‌اید؛ باز هم بس کنید؛ خواهید دانست) (که چه روزی بر سر خویش آورده‌اید). باز آید! اگر یقین و آگاهی قطعی و راستینی داشته باشید،

(هرگز افزون طلبی نمی کنید و به مال و منال دنیا نمی بالید). شما قطعاً دوزخ را خواهید دید؛ آری! دوزخ را خواهید دید و سپس در آن روز، درباره ی ناز و نعمت، بازخواست خواهید شد. آیات مذکور، بدین مفهومند که محبت دنیا و نعمت های دنیوی، شما را از طلب آخرت، تا بدانجا به خود مشغول نمود که مرگتان، فرا رسید و از دنیا رفتید و گورستان، منزل شما گردید. عبدالله بن شخیر<sup>۲</sup> می گوید: نزد رسول خدا ص رفتیم؛ آن حضرت ص می فرمود: ﴿اَلْهَنَكُمْ اَلْتَّكَاثُرُ﴾<sup>۱</sup> يقول ابن آدم مالی مالی و هل لك من مالک إلا ما أكلت فأفنیته أو لبست فأبلیت أو تصدقت فأمضیت<sup>۱</sup> یعنی: «افزون طلبی و بالیدن (به مال و منال) شما را به خود، سرگرم و مشغول می دارد؛ آدمی، می گوید: مال، مال، مال. آیا غیر از این است که تنها آن مال و ثروتی، از آن توست که می خوری و بدین سان از بین می بری یا می پوشی و کهنه می کنی و یا صدقه می دهی و (برای آخرت خویش) ذخیره می نمایی؟» همچنین رسول خدا ص فرموده است: (يقول العبد: مالی مالی و إنما له من ماله ثلاث: ما أكل فأفنی، أو لبس فأبلی أو تصدق فأمضی و ما سوی ذلك فذهب و تاركه للناس)<sup>۲</sup> یعنی: «بنده می گوید: مال، مال، مال؛ حال آنکه تنها سه چیز، جزو مال اوست: آنچه می خورد و از بین می برد، یا آنچه می پوشد و کهنه می کند یا آنچه صدقه می دهد و (برای آخرت خویش) ذخیره می نماید. و سایر مال و ثروتش، (از آن او نیست؛ بلکه آن) را رها می کند و برای مردم می گذارد».

انس بن مالک<sup>۳</sup> می گوید: رسول خدا ص فرمود: (يتبع المیت ثلاث فیرجع اثنان و یبقی معه واحد: یتبعه أهله و ماله و عمله فیرجع أهله و ماله و یبقی عمله)<sup>۳</sup> یعنی: «سه چیز، مرده را همراهی می کنند؛ دو تا باز می گردند و یکی از آنها با میت می ماند؛ اهل و مال و عمل (میت، او را همراهی می کنند). اهل و مالش، باز می گردند و عملش، (با او) می ماند». انس<sup>۴</sup> می گوید: رسول خدا ص فرمود: (یهرم ابن آدم و تبقی معه اثنتان: الحرص و الأمل)<sup>۴</sup> یعنی: «آدمی، پیر می شود و دو ویژگی، با او می ماند: حرص و آرزو».

۱- مسلم، شماره ی 2958.

۲- مسلم، شماره ی 2959.

۳- بخاری، شماره ی 6514.

۴- مسلم، شماره ی 1047.

احنف بن قیس، در دست شخصی، یک درهم دید؛ به او گفت: این درهم، از کیست؟ پاسخ داد: مال من است. فرمود: این درهم، زمانی از آن توست که آن را در کار خیری صرف نمایی. و سپس این سروده‌ی شاعر را بر زبان آورد که:

أنت للمال إذا أمسكته      فإذا أنفقتَه فالمال لك<sup>۱</sup>

یعنی: «اگر مال و ثروت را نگه داری، در این صورت، تو، از آن مال و ثروتی. و چون آن را انفاق نمایی، در این صورت، مال و ثروت، از آن توست».

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ (تکواثر: 8)

«سپس در آن روز، درباره‌ی ناز و نعمت، بازخواست خواهید شد».

این آیه، بدین مفهوم می‌باشد که در روز قیامت درباره‌ی نعمت‌هایی از قبیل سلامتی، امنیت و رزق و روزی و... بازخواست می‌گردید که آیا شکر این نعمت‌ها را به جای آورده‌اید.<sup>۲</sup>

خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَا تُمَدِّنْ عَيْنَكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۖ وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرَ عَلَيْهَا ۖ لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا ۚ لَنْ نَرْزُقَكَ ۖ وَالْعَقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ (طه: 131، 132)

«چشم خود را به نعمت‌هایی مدوز که برخی از کافران را از آن، بهره‌مند نموده‌ایم تا آنان را بدان بیازماییم؛ نعمت (اخروی و سرمدی) پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است. خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده و بر اقامه‌ی آن، ثابت و ماندگار باش. ما، از تو روزی نمی‌خواهیم؛ بلکه ما، به تو روزی می‌دهیم. سرانجام (نیک و ستوده) از آن (اهل تقوا و) پرهیزگاری است».

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «خدای متعال، به پیامبرش، محمد مصطفی ص می‌فرماید: به افراد مرفه و امثال آنان، و ناز و نعمتی که در آن، به سر می‌برند، نگاه مکن؛ چراکه همه‌ی

۱- معنی الزهد و المقالات و صفة الزاهدين، ص 10.

۲- معنی الزهد و المقالات و صفة الزاهدين، ص 10.

اینها، زیور و ظاهر فریبنده و فانی دنیا است و ما، از آن جهت، این همه نعمت به ایشان داده‌ایم که آنها را بیازماییم. البته تعداد اندکی از بندگان من، سپاس گزارند. از این رو می‌فرماید:

﴿وَرَزَقَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾

«نعمت (اخروی و سرمدی) پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است».

رسول خداص با آنکه این امکان برایش فراهم بود که مال و ثروت فراوانی داشته باشد، اما هیچ میل و رغبتی به دنیا نداشت و چون به مال دنیا، دست می‌یافت، آن را در میان بندگان خدا تقسیم می‌نمود و چیزی برای خود نگه نمی‌داشت. چنانچه فرموده است: (إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا)<sup>۱</sup> یعنی: «بیشترین چیزی که از بابت آن برای شما نگرانم، این است که خداوند، دروازه‌های زرق و برق دنیا را برای شما بگشاید».

قتاده و سدی، در توضیح (زهرة الحياة الدنيا) گفته‌اند: یعنی زینت و زیور زندگانی دنیا.. اما اینکه خدای متعال، می‌فرماید: ﴿وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرَ عَلَيْهَا﴾، بدین مفهوم است که با اقامه‌ی نماز، آنان را از عذاب خدا، نجات بده و خودت نیز بر انجام آن، پایداری نما. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِكُمْ نَارًا﴾ (تحریم: 6)

«ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خویش را از آتش دوزخ مصون دارید».

اینکه خدای متعال، می‌فرماید: ﴿لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا ۖ لَنْ نَزُوقَكَ﴾، بدین مفهوم است که چون نماز را به پای داری، رزق و روزی‌ات، از جایی می‌رسد که گمانش را هم نمی‌کنی. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾

(طلاق: 3، 2)

«هر کس، از خدا بترسد و تقوا پیشه کند، خدا، برای او راه نجاتی (از هر تنگنایی) فراهم می‌سازد و به او از جایی روزی می‌رساند که گمانش را نمی‌کند».

از این رو فرمود:

﴿لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا ۖ لَنْ نَزُوقَكَ﴾

«ما، از تو روزی نمی خواهیم؛ بلکه ما، به تو روزی می دهیم».

ثوری رحمه الله می گوید: ﴿لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا﴾، بدین معناست که ما، تو را به طلب روزی مکلف نمی کنیم. ثابت می گوید: هرگاه برای پیامبران، مشکلی پیش می آمد، به سوی نماز روی می آوردند.<sup>۱</sup>

زید بن ثابت<sup>ع</sup> می گوید: رسول خداص فرمود: (من كانت الدنيا همه فرق الله عليه أمره و جعل فقره بين عينيه و لم يأت من الدنيا إلا ما كتب له و من كانت الآخرة نيته جمع له أمره و جعل غناه في قلبه و أتته الدنيا و هي راغمة)<sup>۲</sup> یعنی: «کسی که دنیا، هم و غمش باشد، خدای متعال، کارش را پراکنده می نماید (و وضعیتش را نابسامان می کند) و فقرش را پیش چشمانش قرار می دهد و تنها چیزی از دنیا، نصیب وی می گردد که برایش مقدر شده و هر کس، آخرت را مقصد خویش قرار دهد، خدای متعال، کارش را فراهم می آورد و بی نیازی اش را در دلش می نهد و دنیا، خوار و ذلیل وی می گردد و مسحش می شود».

اینکه خدای متعال، می فرماید: ﴿وَالْعَقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾، بدین مفهوم است که عاقبت و فرجام نیک در دنیا و آخرت، یعنی بهشت برین، از آن پرهیزگاران می باشد.<sup>۳</sup>

ابن مسعود<sup>ع</sup> می گوید: رسول خداص بر حصیری خوابید و اثر حصیر، بر پهلویش نمایان شد. زمانی که از خواب برخاست، شروع به محو نمودن اثر حصیر از آن حضرت ص نمودم و گفتم: ای رسول خدا! آیا اجازه نمی دهید برای شما بستری پهن کنیم تا بر آن بخوابید؟ فرمود: (مالی و للدنیا؟ ما أنا و الدنیا إلا کراکب سار فی یوم صائف فقال تحت شجرة ثم ترکها)<sup>۴</sup> یعنی: «مرا با دنیا چه کار؟ (من، هیچ میل و رغبتی به دنیا ندارم). من، در رابطه با دنیا، همچون سوارکاری هستم که در روزی گرم و تابستانی، زیر درختی استراحت می نماید و (خیلی زود) آن را ترک می کند و می رود».

۱- معنی الزهد و المقالات و صفة الزاهدين، ص 11.

۲- سنن ابن ماجه، شماره 4105؛ آلبانی رحمه الله، در صحیح الجامع (شماره 6510)، این حدیث را صحیح دانسته است.

۳- ففروا إلى الله، ص 62، با اندکی دگرگونی.

۴- نگا: سنن ترمذی، شماره 2377؛ آلبانی رحمه الله، در صحیح الجامع (شماره 5688)، این حدیث را صحیح دانسته است. [همچنین رک: سنن ابن ماجه، شماره 4109. (مترجم)]

صحابه ۷ نیز روش رسول خداص را در پیش گرفته و از زاهدترین و بی‌علاقه‌ترین مردم به دنیا بودند و میل و رغبت بی‌شماری به آخرت داشتند. آنان، با این دیده به دنیا نگریستند که دنیا، فانی و زودگذر است، و نیز از این زاویه به آخرت نگاه کردند که آخرت، ماندگار و جاویدان می‌باشد. از این رو در دنیا برای آخرت خویش زاد و توشه برداشتند و با دیده‌ی دل به آخرت، نگریستند و چون به یقین می‌دانستند که به زودی از دنیا به آخرت کوچ می‌کنند، بنابراین خود را برای دنیا در رنج و زحمت نینداختند و برای آخرت خویش، از آن بهره جستند. و همه‌ی اینها به توفیق پروردگار کریم بود. آری! آنان، آنچه را که خدا برایشان پسندید، دوست داشتند و آنچه را که خداوند Y برایشان ناپسند می‌دانست، ناخوشایند می‌دانستند. ابن مسعود r به تابعین فرمود: اعمال شما، از اعمال اصحاب پیامبرص بیشتر است، اما آنان، از شما بهتر بودند؛ چرا که بیش از شما به دنیا بی‌رغبت بودند و نسبت به شما، رغبت و علاقه‌ی بیشتری به آخرت داشتند. در میان تابعین، کسانی بودند که بیش از صحابه ۷، نماز شب می‌خواندند و بیش از آنان، روزه می‌گرفتند و به عبادت و بندگی می‌پرداختند. اما صحابه ۷ با وضعیت ایمانی بی‌نظیرشان و زهد و یقینی که داشتند و نیز در توکل و اعتمادشان به خدای متعال، از تابعین، سبقت گرفتند و گوی سبقت را ربودند. بدون تردید، صحابه ۷ زهد و بی‌رغبتی به دنیا را از رسول خداص آموختند. چنانچه سه هلال ماه نو، در مدت دو ماه، مشاهده می‌شد و در این مدت، در هیچ‌یک از خانه‌های پیامبر اکرم ص، آتشی برای پخت و پز، روشن نمی‌گردید.<sup>۱</sup>

■ شرحی بر این سخن حسن r که: «مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می‌دارد و کافر، فقط بهره می‌جوید».<sup>۲</sup> آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ (بقره: 197)

«و توشه برگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است».

این سخن حسن r، فراخوانی به سوی تقوا و پابندی بر آن است. تقوا، عبارتست از اینکه خدای متعال را بر اساس نور و رهنمود الهی و به امید اجر و پاداشش، عبادت و پرستش نمایی و از معصیت و نافرمانی خدای متعال، دوری و اجتناب کنی و از ترس مجازات

۱- نگا: بخاری، شماره‌ی 2567؛ مسلم، شماره‌ی 2972.

۲- نور الأبصار، شبلنجی، ص 121.



خداوند Y، از معصیت، باز آیی و به عبادت و پرستش خداوند متعال، روی بیاوری. مؤمن باید خدای متعال را از صمیم قلبش، دوست بدارد و در عبادت خدای مهربان و امیدواری به بهشت برینی که برای پرهیزگاران، آماده نموده، اخلاص داشته باشد و از خشم و عذاب خداوند، بترسد. تقوا، نتایج و ثمراتی دارد که هر مسلمانی، بدان نیازمند است؛ از جمله:

1- رهایی از تمام تنگناها و رسیدن رزق و روزی از جایی که بنده، تصورش را هم نمی کند. خدای متعال، می فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ (طلاق: 3، 2)

«هر کس، از خدا بترسد و تقوا پیشه کند، خدا، برای او راه نجاتی (از هر تنگنایی) فراهم می سازد و به او از جایی روزی می رساند که گمانش را نمی کند».

2- آسان شدن علم مفید و سودمند؛ خدای متعال، می فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾ (بقره: 282)

«و از خدا بترسید و خداوند، (آنچه را که به نفع شماست) به شما می آموزد».

3- برخوردار شدن از نور بصیرت؛ خدای متعال، می فرماید:

﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ (انفال: 29)

«ای مؤمنان! اگر از خدا بترسید (و تقوای الهی پیشه کنید)، خداوند، به شما بینش ویژه ای عنایت می کند که در پرتو آن، حق و باطل را از هم، تشخیص می دهید».

4- برخورداری از محبت خداوند Y، محبت فرشتگان و مقبولیت در زمین؛ خدای متعال،

می فرماید:

﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾

(آل عمران: 76)

«آری! کسی که به عهد و پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید، (محبت و رضایت خداوند را به دست آورده است). همانا خداوند، پرهیزگاران را دوست دارد».

ابوهریره<sup>ع</sup> می گوید: رسول خدا ص فرموده است: (إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ قَالَ لِجَبْرِيلَ:

قَدْ أَحْبَبْتُ فَلَانًا فَأَحْبِهِ، فَيَحْبُهُ جَبْرِيلُ) ثم ینادی فی أهل السماء: إن الله قد أحب فلاناً فأحبه،

فیعبه أهل السماء ثم یوضع له القبول فی الأرض<sup>۱</sup> یعنی: «هرگاه خداوند، بنده‌ای را دوست بدارد، به جبرئیل<sup>۲</sup> می‌گوید: من، فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست بدار. بدین ترتیب جبرئیل<sup>۳</sup> نیز آن بنده را دوست می‌دارد و سپس در میان اهل آسمان، بانگ برمی‌آورد: خداوند، فلانی را دوست دارد؛ شما هم او را دوست بدارید و بدین ترتیب اهل آسمان نیز آن بنده را دوست می‌دارند و آنگاه مقبولیت و محبت وی، در (قلب اهل) زمین، نهاده می‌شود».

۵- برخورداری از نصرت و تأیید الهی و رهنمود الهی؛ و این، همان معیتی (همراهی) است که در آیه‌ی ذیل، به آن اشاره شده است:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (بقره: ۱۹۴)

«و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که خدا، با پرهیزگاران است».

خدای متعال، با پیامبران و دوستان خویش می‌باشد و معیتش، شکیبایان و پرهیزگاران را نیز، شامل می‌شود و مقتضای معیت الهی، این است که خداوند<sup>۴</sup> بنده‌اش را مورد تأیید خویش قرار می‌دهد و کمکش می‌کند و او را محافظت می‌نماید؛ چنانچه به موسی و هارون علیهما السلام فرمود:

﴿لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى﴾ (طه: ۴۶)

«نترسید؛ من، با شما هستم. (حرف‌هایشان را) می‌شنوم و (کارهایشان را) می‌بینم (و ایشان را از کشتن شما باز می‌دارم)».

نوع دیگر معیت الهی، معیت عام و فراگیر است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ (حدید: ۴)

«و او، با شماست، هر کجا که باشید».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ

بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ (نساء: ۱۰۸)

«آنان، می‌توانند خیانت خود را از مردم، پنهان دارند، ولی نمی‌توانند آن را از خدا پنهان کنند؛ چراکه او همیشه با آنان است، (و نیز) بدان‌گاه که شبانگاهان، پنهانی بر گفتاری که خدا، از آن خشنود نیست، متفق و هم‌دست می‌گردند. و خداوند، از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است».

معیت عام و فراگیر خدای متعال، چنین ایجاب می کند که بنده، همواره از خدای متعال بترسد و او را به یاد داشته باشد.

6- گشوده شدن برکات آسمان و زمین؛ خدای متعال، می فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾

(اعراف: 96)

«اگر مردمان شهرها و آبادی ها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را به روی آنان می گشودیم.»

7- کسی که تقوا پیشه کند، در همین دنیا، مژده ی رستگاری اش به او داده می شود و مورد تعریف و تمجید دیگران قرار می گیرد؛ خدای متعال، می فرماید:

﴿إِنِّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا

وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾

(یونس: 62-64)

«هان! همانا اولیاء خدا، ترسی بر آنان نیست و غمگین نمی گردند؛ کسانی که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده اند. برای آنان، در دنیا (به هنگام مرگ) و در آخرت (در هنگامه ی رستخیز) بشارت (به خوشبختی و نیکبختی) است.»

منظور از بُشری، مژده و بشارتی است که خدای متعال، در تعدادی از آیات قرآن، به مؤمنان پرهیزگار داده است؛ رسول خداص نیز فرموده است: (الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ)<sup>۱</sup> یعنی: «خواب خوب، از جانب خداست».

همچنین فرموده است: (لَمْ يَبْقَ مِنَ النَّبُوءَةِ إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ) یعنی: «از نبوت، چیزی بجز بشارت ها، باقی نمانده است». صحابه ۱۷ پرسیدند: بشارت ها، چه هستند؟ فرمود: (الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ)<sup>۲</sup> یعنی: «خواب های خوب».

ابوذر<sup>ع</sup> می گوید: به رسول خداص گفتم: «شخصی، اعمالش را برای خدا انجام می دهد و در همین دنیا، مردم، او را دوست می دارند». فرمود: (تلك عاجل بشرى المؤمن)<sup>۱</sup> یعنی: «این،

۱- بخاری، کتاب الرؤیا، شماره ی 6986.

۲- بخاری، شماره ی 6990.

بشارت زودرس مؤمن است». از این رو بسیار مشاهده می‌کنیم که بسیاری از مؤمنان موفق، در همین دنیا، از سوی دیگران ستوده شده‌اند و محبت آنان، در دل مردم افتاده است.

8- مصون ماندن از دسیسه‌ی دشمنان و بدخواهان، یکی دیگر از نتایج تقوا و خدا ترسی است؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾

(آل عمران: 120)



«و اگر شکیبایی نمایید و تقوا پیشه کنید، دسیسه و حيله گری آنان، به شما هیچ زیانی نمی‌رساند؛ همانا خداوند، به آنچه انجام می‌دهند، احاطه دارد».

آری! خدای متعال، بندگان را که صبر و تقوا پیشه کنند و بر خداوند Y توکل نمایند، از شرّ بدکاران و دسیسه‌ی فاجران، مصون می‌دارد.

9- خدای متعال، فرزندان ضعیف و ناتوان افراد پرهیزگار را در حفظ و امان خویش قرار می‌دهد؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَلِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ﴾

(نساء: 9)

﴿وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾

«بر مردم لازم است (که بر یتیمان ستم نکنند و) بترسند از اینکه انگار خودشان می‌میرند و فرزندان درمانده و ناتوانی از خود، بر جای می‌گذارند و نگران حال ایشان می‌باشند (که آیا دیگران، درباره‌ی آنها چه روا می‌دارند؟) پس از خدا بترسند و با یتیمان، با متانت و محبت سخن گویند».

این آیه، مسلمانانی را که نگران فرزندان ناتوان خود هستند، به رعایت تقوا، راهنمایی می‌کند و آنان را بدین نکته رهنمون می‌سازد که اگر در تمام امور خویش، تقوا پیشه نمایند، خدای متعال، فرزندان را در حفظ و امان خویش قرار می‌دهد. همچنین آیه‌ی مذکور، تهدید و هشدار واضحی است برای کسانی که تقوا پیشه نمی‌کنند؛ گویا در این آیه، اشاره‌ای است بدین نکته که فرزندان کسانی که تقوا ندارند، ضایع می‌شوند. آری! آیه‌ی مذکور، بیانگر این مسأله است که تقوای پدران، تأثیر به‌سزایی بر تربیت فرزندان دارد و نیکوکاری و شایستگی پدران، مانع از تباهی فرزندان می‌گردد. چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ

أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾ (کهف: 82)

«و اما آن دیوار (که خضر، آن را بدون مُزد، تعمیر کرد) از آن دو کودک یتیم در شهر بود و زیر دیوار، گنجی وجود داشت که متعلق به ایشان بود و پدرشان، مرد صالح و پارسایی بود. پس پروردگار تو خواست که آن دو کودک، به حد بلوغ برسند و گنج خود را به مرحمت پروردگار، بیرون بیاورند (و بدین سان همه، بدانند که صلاح و پارسایی پدران و مادران، تأثیر به سزایی در صلاح و خوبی فرزندان دارد)».

آری! آن دو کودک، بدان جهت از لحاظ جانی و مالی، در حفظ و امان خداوند Y قرار گرفتند که پدرشان، آدم نیک و شایسته‌ای بود.<sup>۱</sup>

9- تقوا و پرهیزگاری، عامل پذیرش اعمالی است که سعادت دنیا و آخرت، به آن وابسته می‌باشد؛ چنانچه خدای متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ (مائدة: 27)

«خداوند، تنها (اعمال را) از پرهیزگاران می‌پذیرد».

10- تقوا، سبب نجات از عذاب دنیاست؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ

أَهْلُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (حجینا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ) (فصلت: 17-18)

«و اما قوم ثمود؛ ما، ایشان را رهنمود کردیم و آنان، کوردلی (و گمراهی) را بر هدایت (و رهنمود الهی) ترجیح دادند؛ از این رو صاعقه‌ی عذاب خوارکننده، آنان را به سبب کارهایی که می‌کردند، گرفت. و کسانی را که مؤمن و پرهیزگار بودند، نجات دادیم».

11- تقوا، سبب محو گناهان و رهایی از آتش جهنم است و اجر و پاداش فراوانی به دنبال دارد و شخص پرهیزگار را به درجه‌ی سعادت و رستگاری در بهشت برین، نایل می‌گرداند؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا﴾ (طلاق: 5)

۱- نگا: محاسن التأویل، از قاسمی، (47/5).

«هر کس، از خدا بترسد (و تقوای الهی پیشه کند، خداوند)، بدی‌ها و گناهان او را محو می‌کند و می‌زداید و پادش وی را بزرگ می‌نماید».

12- بهشت، نصیب پرهیزگاران می‌گردد و اصلاً پرهیزگاران، بیش از همه سزاوار بهشت‌اند و خدای متعال، نعمت‌های جاویدان بهشت را برای اهل تقوا و پرهیزگاری، آماده نموده است؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾ (مریم: 63)

«این است بهشتی که ما، آن را به بندگان خود - به آن کسانی که پرهیزگار باشند - می‌دهیم».

آری! پرهیزگاران، وارثان بهشتند. آنان، زحمت گام برداشتن به سوی بهشت را هم متحمل نمی‌شوند؛ بلکه خداوند آنان را گرامی می‌دارد و بهشت را به آنها نزدیک می‌گرداند و آنان را به سوی بهشت، سوق می‌دهد. چنانچه می‌فرماید:

﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾ (ق: 31)

«و بهشت، به پرهیزگاران، نزدیک گردانیده می‌شود و فاصله‌ی چندانی از آنان نخواهد داشت».

همچنین می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَخْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾ (مریم: 85)

«روزی که ما، پرهیزگاران را (با تکریم و احترام هرچه تمام‌تر) همچون گروه‌هایی که نزد شاهان می‌روند، در پیشگاه خداوند مهربان گرد می‌آوریم (و آنان را وارد بهشت می‌کنیم)».

بدین سان حسن بن علی<sup>ع</sup>، مسلمانان را با اشتیاق به اینکه به این نتایج ارزشمند تقوا دست یابند، به تقوا و پرهیزگاری فرا خوانده و فرموده است: «مؤمن، (از زندگی دنیا) زاد و توشه بر می‌دارد و کافر، فقط بهره می‌جوید و بس».<sup>۱</sup> آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ (بقره: 197)

«و توشه بگیرید که بهترین توشه، تقوا و پرهیزگاری است».



## مبحث سوم

### مهم‌ترین شخصیت‌های پیرامون حسن بن علی<sup>۲</sup>

شرایطی که شهادت امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب<sup>۲</sup> را به دنبال داشت، شرایط سخت و دشواری بود؛ در آن زمان آتش جنگ با معاویه بن ابی‌سفیان<sup>۲</sup> برافروخته بود. در چنین شرایطی، مردم کوفه، با حسن بن علی<sup>۲</sup> بیعت کردند. [سال 40 هجری، برابر با 660 میلادی]. از این رو حسن بن علی<sup>۲</sup> فرصت چندانی برای ایجاد دگرگونی و تحول در ساختار اداری حکومت و یا تغییر کارگزاران، نداشت. بنابراین کارگزاران پدرش را بر مسؤولیت‌هایی که داشتند، ابقا نمود و فقط، والی و کارگزار کوفه را تغییر داد و به جای هانی بن نخعی، مغیره بن نوفل را به عنوان کارگزار کوفه تعیین نمود.<sup>۱</sup> البته این جایگزینی، زمانی روی داد که به سوی معاویه<sup>۲</sup> حرکت کرد. بر مدائن نیز سعد بن مسعود ثقفی، گماشته شد؛<sup>۲</sup> وی، پیشتر کارگزار علی بن ابی‌طالب<sup>۲</sup> در مدینه بود.<sup>۳</sup> البته حسن<sup>۲</sup>، تا پایان خلافت خویش و صلح و سازش با معاویه<sup>۲</sup>، در مسؤولیت‌های اداری، از سعد، کار گرفت. در مورد بصره، در برخی از روایات آمده است که عبدالله بن عباس<sup>۲</sup>، از سوی علی بن ابی‌طالب<sup>۲</sup>، والی و کارگزار بصره بود و تا پایان خلافت حسن<sup>۲</sup>، این مسؤولیت را بر عهده داشت و چون حسن و معاویه رضی الله عنهما صلح نمودند، عبدالله<sup>۲</sup>، از سیاست کناره گرفت و رهسپار مکه شد<sup>۴</sup> تا وقتش را صرف علم و تعلیم نماید. ولایت فارس نیز در دست زیاد بن ابی‌سفیان<sup>۲</sup> بود.<sup>۵</sup> علی<sup>۲</sup>، وی را برای سرکوب آشوب‌گران، به آنجا فرستاده بود و چون بر آنان، پیروز شد، علی<sup>۲</sup> او را به عنوان کارگزار آنجا تعیین نمود. وی، این مسؤولیت را تا انعقاد صلح حسن و معاویه رضی الله عنهما بر عهده داشت.<sup>۶</sup> حسن<sup>۲</sup> همچنین سایر کسانی را که در ساختار حکومتی پدر بزرگوارش، کار می‌کردند، ابقا نمود؛ چنانچه عبدالله بن ابی‌رافع را به

---

۱- نگا: التبیین فی أنساب القرشیین، صص 80-81. تاریخ خلیفه بن خیاط.

۲- أنساب الأشراف (214/5)؛ نهاية الأرب (266/2).

۳- التاريخ الكبير، از بخاری (50/4).

۴- الحلة السیراء از قضاعی، به نقل از الحسن بن علی، ص 86.

۵- الحسن بن علی، ص 86.

۶- مروج الذهب (15/3).



عنوان کاتب و منشی،<sup>۱</sup> و شریح بن حارث را به عنوان قاضی کوفه،<sup>۲</sup> و معقل بن قیس ریاحی را به عنوان پاسبان و مسؤول امنیت (رییس پلیس) بر سِمَت‌ها و مسؤولیت‌های پیشینشان، نگاه داشت. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های پیرامون حسن<sup>ع</sup> در دوران خلافتش، برادر بزرگوارش، حسین بن علی<sup>ع</sup> بود. بنده، در کتابی مستقل، به شرح حال حسین بن علی<sup>ع</sup> و تحلیل وقایع زندگانی وی خواهم پرداخت. از دیگر اطرافیان حسن<sup>ع</sup> در دوران خلافتش، می‌توان به قیس بن سعد بن عبادیه خزرجی، عیدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی و عبدالله بن جعفر بن ابی طالب هاشمی اشاره کرد. اینک به شرح حال این سه شخصیت بزرگوار می‌پردازیم:

### 1- قیس بن سعد بن عبادیه<sup>ع</sup>

او، قیس بن سعد بن عبادیه بن دلیم بن حارثه بن ابی خزیمه بن ثعلبه بن طریف بن خزرج بن ساعده بن کعب، ابو عبدالله، رییس خزرج و فرزند آقایشان ابو ثابت انصاری خزرجی ساعدی است که هم خود، از اصحاب پیامبر اکرم ص می‌باشد و هم پدرش.<sup>۳</sup> وی، از اصحاب بافضیلت و یکی از چهره‌های برجسته و نام‌دار عرب به‌شمار می‌رفت و در زمینه‌های جنگی و نظامی، چیره دست، صاحب‌نظر و دلاور بود و بزرگ بلامنازع طایفه‌اش محسوب می‌شد.<sup>۴</sup> وی، تعدادی حدیث از رسول‌خدا ص روایت نموده است؛ چنانچه ابی لیلی می‌گوید: سهل بن حنیف و قیس بن سعد، در قادسیه نشسته بودند. در این اثنا جنازه‌ای را از آنجا عبور دادند؛ آن دو، برخاستند. به آنها گفته شد: وی، از اهل ذمه<sup>۵</sup> است. این، جنازه‌ی یک یهودی است. گفتند: جنازه‌ای را از مقابل رسول‌خدا ص رد کردند؛ آن حضرت ص برخاست، به ایشان گفته شد: این جنازه‌ی یهودی است. فرمود: «آیا آدم نیست؟»<sup>۶</sup> در این حدیث به حرمت انسان

۱- محاضرة الأبرار، از ابن‌العربی (66/1).

۲- مختصر التاريخ، از کمزرونی، ص 80.

۳- سیر أعلام النبلاء (102/3).

۴- أسد الغابة (450/4).

۵- اهل ذمه، به یهود و نصاری و مجوسیانی گفته می‌شود که در ازای پرداخت جزیه، در پناه مسلمانان قرار می‌گیرند.

۶- نکا: بخاری، شماره‌ی 1312.

اشاره شده است؛ به عبارتی بدین نکته اشاره شده که باید انسان را از آن جهت که انسان است، گرامی داشت.

ابوعمار می گوید: از قیس بن سعد<sup>۱</sup> روایت شده که رسول خدا ص قبل از فرض شدن روزه ی رمضان، به ما دستور داد که روز عاشورا را روزه بگیریم و چون روزه ی رمضان فرض شد، نه ما را به روزه ی عاشورا دستور داد و نه ما را از آن نهی نمود. و ما، همچنان آن روز را روزه می گرفتیم.<sup>۱</sup>

محمد بن شریبیل از قیس بن سعد<sup>۲</sup> روایت نموده که گفته است: رسول خدا ص نزد من آمد و ما، برایش آبی فراهم آوردیم؛ آن حضرت ص غسل نمود. سپس برایش ملافه ای رنگی<sup>۲</sup> آوردیم. وی، آن را به دور خویش پیچید. گویا همینک به اثر آن بر چین و چروک شکمش نگاه می کنم.<sup>۳</sup>

کسانی همچون: انس، ثعلبه بن ابی مالک، ابومیسره، عبدالرحمن بن ابی لیلی، عروه،<sup>۴</sup> عبدالله بن مالک جیشانی، ابوعمار همدانی، میمون بن ابی شیب، عریب بن حمید همدانی و ولید بن عبده و عده ای دیگر، از او روایت نموده اند.<sup>۵</sup> قیس بن سعد<sup>۶</sup> در کوفه، شام و مصر، به روایت حدیث پرداخته است.<sup>۶</sup>

قیس، شخصی تنومند، زیبا و بلند قامت بود و چون بر الاغ سوار می شد، پاهایش به زمین کشیده می شد.<sup>۷</sup> مادرش، فکیه بنت عبید بن دلیم بود؛ پدر و مادرش، با هم نسبت خویشاوندی داشتند و دختر عمو پسر عمو بودند.<sup>۸</sup> وی، در کنار رسول خدا ص، موقعیت محافظ برای فرمانده را داشت و در برخی از غزوات و جنگ ها، پرچم دار اسلام بود و در

۱- مسند احمد (422/3).

۲- در روایت، به جای واژه ی رنگی، ورسی آمده است؛ ورس، گیاهی است کنجدمانند که پوست دانه اش، قرمز می باشد و در رنگرزی به کار می رود. (مترجم).

۳- تاریخ دمشق.

۴- الإصابة (361/5).

۵- سیر أعلام النبلاء (102/3).

۶- همان (102/3).

۷- الإصابة (360/5).

۸- همان (360/5).

پاره‌ای از موارد، مأمور جمع‌آوری زکات گردید<sup>۱</sup> و با رسول اکرم ص در موقعیت‌ها و صحنه‌های مختلف، همراه بود.<sup>۲</sup>

قیس<sup>ع</sup> در تعدادی از سرایا،<sup>۳</sup> حاضر گردید؛ از جمله:

### 1- سریه‌ی ابو عبیده بن جراح<sup>ع</sup> به سیف‌البحر

اعزام لشکر ابو عبیده<sup>ع</sup> به سیف‌البحر، تداوم استراژی نظامی رسول اکرم ص برای ناتوان کردن قریش و تنگ نمودن حلقه‌ی محاصره‌ی اقتصادی بر قریشیان بود. از این‌رو ابو عبیده<sup>ع</sup> را به همراه سیصد سوارکار به ساحل دریا گسیل داشت تا برای شیخون به کاروان تجارتی قریش، کمین کنند. در میانه‌ی راه، زاد و توشه‌ی لشکر، تمام شد. ابو عبیده<sup>ع</sup> دستور داد که یکایک افراد لشکر، آنچه را که دارند، جمع کنند؛ بدین ترتیب مقداری خرما جمع‌آوری شد. ابو عبیده<sup>ع</sup>، این مقدار خرما را جیره‌بندی کرد. به گونه‌ای که روزانه اندکی خرما به هر یک از افراد لشکر می‌رسید. سرانجام سهم روزانه‌ی هر یک از لشکریان، یک دانه خرما در روز گردید. حالت سخت و دشواری پیش آمد، اما لشکریان، این وضعیت بحرانی را درک کردند و با آمادگی تمام و بدون آزرده‌گی و بی‌تابی، با فرماندهی خویش در این زمینه همکاری نمودند؛ چنانچه تا آنجا که امکان داشت، بیشترین زمان ممکن را با یک خرما، سپری می‌کردند.<sup>۴</sup>

جابر<sup>ع</sup> که در این لشکر حضور داشته است، می‌گوید: «ما، آن‌چنان به دانه‌ی خرما، مک می‌زدیم که کودک، پستان مادرش را می‌مکد و بدین‌سان روزمان را به شب می‌رساندیم».<sup>۵</sup>

وهب بن کیسان، از جابر<sup>ع</sup> پرسید: یک دانه خرما، چه فایده‌ای دارد؟ پاسخ داد: وقتی به فایده‌اش پی بردیم و نبود همان یک خرما را احساس کردیم که به کلی تمام شد.<sup>۱</sup> از این‌رو لشکریان، ناگزیر به خوردن برگ‌های درختان شدند.

۱- البدایة و النهایة (354/11).

۲- نگا: الإصابة (360/5).

۳- سرایا، جمع سریه است و به آن دسته از جنگ‌های مسلمانان گفته می‌شود که شخص رسول اکرم ص در آن حضور نداشته است.

۴- السرایا و البعوث النبویة، ص 118.

۵- شرح التووی علی صحیح مسلم (84/13).

جابر<sup>۱</sup> می گوید: «با چوب دستی، به درختان می زدیم و سپس برگ هایی را که می افتاد، با آب، خیس می کردیم و آن گاه می خوردیم».<sup>۲</sup> از این رو سربیه ی فوق، به سربیه ی خبط<sup>۳</sup> نیز نام گذاری شده است. پیشامد مذکور، قیس بن سعد بن عباد<sup>۴</sup> را که یکی از افراد این لشکر بود، متأثر کرد. از این رو سه شتر برای لشکریان نحر کرد و دوباره سه شتر دیگر هم گشت؛ و چون برای بار سوم این کار را کرد، ابو عبیده<sup>۵</sup> او را منع نمود.

در تاریخ ابن عساکر، ماجرای سخاوت قیس بن سعد<sup>۶</sup> به تفصیل آمده است. داود بن قیس و ابراهیم بن محمد انصاری و خارجه بن حارث، گویند: ابو عبیده<sup>۷</sup> با لشکری مرکب از سیصد تن از مهاجران و انصار<sup>۸</sup>، به ساحل دریا گسیل شد. این لشکر، با گرسنگی شدیدی مواجه گردید. قیس بن سعد<sup>۹</sup> گفت: چه کسی شترش را در ازای خرما به من می فروشد؟ اگر کسی حاضر به چنین معامله ای است، شتر را اینجا به من بدهد، من هم در مدینه خرمایش را خواهم داد. قیس، به شخصی از جهینه گفت: «یک شتر را در قبال شصت صاع خرمایی که در مدینه به تو خواهم داد، به من بفروش». آن شخص، گفت: «به خدا سوگند که من، تو را نمی شناسم. تو، کیستی؟» پاسخ داد: «من، فرزند سعد بن عباد<sup>۱۰</sup> بن دلیم هستم». سرانجام قیس<sup>۱۱</sup>، پنج نفر شتر در ازای شصت صاع خرما برای هر شتر، از آن جهنی خریداری نمود. البته آن بادیه نشین، شرط کرد که قیس<sup>۱۲</sup>، از خرماهای خشک آل دلیم به او بدهد. قیس<sup>۱۳</sup> هم پذیرفت و گفت: «هر کس را که می خواهی، گواه بگیر». از آن جمله، عمر بن خطاب<sup>۱۴</sup> بود. اما عمر<sup>۱۵</sup> فرمود: «من، برای این منظور، گواه نمی شوم؛ قیس، در حالی قرض می کند که هیچ مالی ندارد؛ هر چه هست، از پدرش می باشد». شخص جهنی گفت: به خدا سوگند، سعد<sup>۱۶</sup> حتماً چند صاع خرما را می پردازد و بدهی فرزندش را ادا می کند. چرا که من، او را شخص شریف و نیکی می دانم. خلاصه اینکه قیس<sup>۱۷</sup> شترها را خریداری کرد و در سه مرحله، آنها را برای لشکریان، کشت تا اینکه روز چهارم، فرماندهی لشکر، او را از این کار باز داشت و گفت: «تو، در حالی می خواهی به عهد خویش وفا کنی که هیچ مال و ثروتی نداری».<sup>۱۸</sup>

۱- فتح الباری (77/8).

۲- شرح النووی علی صحیح مسلم (84/13).

۳- خبط، به معنای تکاندن درخت با چوب دستی است و به برگ هایی که می افتد، خبط گویند.

۴- فتح الباری (78/8).

۵- نگا: تاریخ ابن عساکر (280/52).

در روایتی آمده است: ابوعبیده<sup>ع</sup> به همراه عمر<sup>ع</sup> نزد قیس<sup>ع</sup> آمد و گفت: «تو با آنکه هیچ مالی نداری، می خواهی به پیمان، وفا کنی، اما من، تو را از این کار منع می کنم». قیس<sup>ع</sup> پاسخ داد: «ای اباعبیده! مگر تو، ابو ثابت را نمی بینی که بدهی های مردم را پرداخت می کند و به بینوایان کمک می نماید؛ لذا چگونه امکان دارد چند صاع خرمایی را که به خاطر مجاهدان راه خدا، بدهکار شده ام، پرداخت نکنم؟» چیزی نمانده بود که ابوعبیده<sup>ع</sup> قانع شود، اما عمر<sup>ع</sup> همچنان بر منع قیس<sup>ع</sup> پافشاری کرد و بدین ترتیب ابوعبیده<sup>ع</sup>، قیس<sup>ع</sup> را از خریداری و کشتن شترها منع نمود. از شترهایی که قیس<sup>ع</sup> خریده بود، دو شتر، باقی ماند. وی، آن دو شتر را با خود به مدینه برد. سعد<sup>ع</sup> به فرزندش گفت: «هنگام گرسنگی مجاهدان، چه کردی؟» قیس<sup>ع</sup> در پاسخ گفت: «چند شتر، نحر کردم». فرمود: «کار خوبی کردی» و آن گاه پرسید: «سپس چه کردی؟» جواب داد: «باز هم چند شتر کشتم». گفت: «کار خوبی نمودی، سپس چه کاری انجام دادی؟» قیس<sup>ع</sup> گفت: «چند شتر دیگر کشتم». فرمود: «کار خوبی کردی، آن گاه چه کار نمودی؟» پاسخ داد: «از این کار، منع شدم». سعد<sup>ع</sup> پرسید: «چه کسی، تو را از این کار باز داشت؟» گفت: «فرماندهی لشکر، ابوعبیده<sup>ع</sup>». سؤال نمود: «چرا؟» پاسخ داد: «او، بر این باور بود که من، از خودم، هیچ ندارم و همه، مال پدرم هست. البته من، به او گفتم که پدرم، بدهی بدهکاران را می پردازد و به بینوایان کمک می کند و به گرسنگان، غذا می دهد، بنابراین امکان ندارد بدهی مرا نپردازد». فرمود: «پس چهار باغ، از آن توست؛ کوچک ترین و ارزان ترین آنها، بیش از پنجاه وسق، ارزش دارد.<sup>۱</sup> آن بادیه نشین، همراه قیس<sup>ع</sup> به مدینه آمد و قیس، بدهی اش را به او پرداخت نمود و به او سواری و لباس داد.

در این ماجرا، درس ها و آموزه های بسیاری وجود دارد؛ از جمله:

[الف] ضرورت صبر و شکیبایی برای دعوت گران؛ چرا که آنها، در مسیر دعوت، با مشکلات زیادی روبرو می شوند.

[ب] اهمیت تربیت فرزندان بر سخاوت و بخشندگی، جوانمردی و سایر ارزش های اخلاقی؛ چنانچه سعد<sup>ع</sup> در مورد فرزندش قیس<sup>ع</sup> چنین رویکردی داشت و برای آنکه او را به ادامه ی راه جوانمردی و بخشندگی تشویق نماید، اموال بسیاری به او داد.

[ج] اهمیت وجود مال خوب برای بنده‌ی خوب و نیکوکار؛ چراکه اگر سعد<sup>۱</sup> مال و ثروت زیادی نداشت، فرزندش قیس<sup>۲</sup> نمی‌توانست در حل بحران گرسنگی لشکر اسلام، نقشی داشته باشد.

[د] قیس بن سعد<sup>۳</sup> می‌گفت: «بارخدا! به من بزرگی و ستودگی، عنایت فرما و هیچ بزرگی و شرافتی وجود ندارد، مگر به جوانمردی و بخشندگی و نیز نمی‌توان بخشندگی کرد مگر با داشتن مال و ثروت».

## 2- فتح مکه

رسول خدا ص بدون آنکه احرام ببندد، در حالی وارد مکه شد که عمامه‌ی سیاهی بر سر داشت.<sup>۱</sup> پیامبر اکرم ص هنگام ورود به مکه، به قصد تواضع و فروتنی برای الله  $\Psi$ ، سرش را آن‌چنان پایین انداخته بود که چانه‌اش به پالان مرکبش نزدیک شده بود. رسول اکرم ص در آن هنگام سوره‌ی فتح را تلاوت می‌نمود،<sup>۲</sup> با این احساس که خدای متعال، نعمت بزرگی به او عنایت نموده و فتح و پیروزی و نیز آموزش گناهان را نصیبش کرده است. پیامبر اکرم ص پس از ورود به قلب شبه‌جزیره‌ی عربستان و مرکز معنوی و سیاسی آن، تمام پرچم‌ها و نمادهای عدل و عدالت و نیز تواضع و فروتنی را برافراشت. چنانچه با وجود آنکه تعدادی زیادی از جوانان و نوجوانان بنی‌هاشم و اشراف قریش، در اطراف وی بودند، اسامه بن زید<sup>۳</sup> را پشت سر خویش بر مرکبش سوار نمود؛<sup>۴</sup> حال آنکه اسامه<sup>۵</sup>، فرزند غلام آزادشده‌اش بود. ورود رسول خدا ص به مکه (فتح مکه)، بامداد روز جمعه، 20 رمضان سال 8 هجری، روی داد. عروه بن زبیر<sup>۶</sup> ضمن بیان ماجرای فتح مکه می‌گوید: سعد بن عباد<sup>۷</sup> گفت: «ای ابوسفیان! امروز، روز جنگ و کشتار است. امروز، کعبه، مباح می‌گردد».

زمانی که ابوسفیان<sup>۸</sup> این سخن سعد<sup>۹</sup> را به اطلاع رسول اکرم ص رسانید، آن حضرت ص فرمود: (هَذَا يَوْمٌ يُعْظَمُ اللَّهُ فِيهِ الْكَعْبَةُ، وَيَوْمٌ تُكْسَى فِيهِ الْكَعْبَةُ) یعنی: «امروز،

۱- نگا: مسلم، شماره‌ی 1358.

۲- نگا: بخاری، شماره‌ی 4281

۳- نگا: بخاری، شماره‌ی 4289

روزی است که خداوند، کعبه را به عظمت می‌رساند و روزی است که کعبه، پوشانیده می‌شود.<sup>۱</sup>

آنجا بود که رسول اکرم ص پرچم را از سعد بن عباد<sup>ع</sup> گرفت و آن را به فرزندش، قیس<sup>ع</sup> داد. این عملکرد رسول خدا ص بسیار حکیمانه بود. زیرا با آنکه حکمت را در گرفتن پرچم از سعد بن عباد<sup>ع</sup> دید، اما آن را از یک انصاری نگرفت و به یک مهاجر نداد و طوری عمل نکرد که باعث دل‌خوری و تحریک انصار<sup>ع</sup> گردد؛ بلکه آن را از یک انصاری گرفت و به انصاری دیگری که فرزند پرچم‌دار نخست بود، تحویل داد. و این، در نهاد انسان است که دوست ندارد هیچ کس جز فرزندش، از او برتر باشد.<sup>۲</sup> در این ماجرا، حکمت رسول خدا ص در زمینه‌ی چگونگی تصحیح اشتباهات و نیز نحوه‌ی تعامل با روح و روان افراد، نمایان می‌گردد. چنانچه اشتباه سعد<sup>ع</sup> را رفع نمود و در عین حال، طوری عمل نکرد که باعث دل‌خوری وی شود. بلکه پرچم را از او گرفت و به پسرش قیس<sup>ع</sup> داد.

### ۳- در دوران ابوبکر صدیق<sup>ع</sup>

قیس بن سعد بن عباد<sup>ع</sup> و ابوبکر صدیق<sup>ع</sup>، پیوند خویشاوندی محکمی با هم داشتند. چنانچه قیس<sup>ع</sup> با خواهر ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> یعنی قریبه بنت ابی عتیق، ازدواج کرد.<sup>۳</sup> زمانی که سعد بن عباد<sup>ع</sup> وفات نمود، همسرش، باردار بود و هنوز علایم بارداری وی، نمایان نشده بود. سعد<sup>ع</sup> پیش از وفاتش، اموال خود را هنگام خروج از مدینه، میان فرزندان خویش تقسیم کرده بود. از این رو ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با قیس<sup>ع</sup> صحبت کردند و از وی خواستند دوباره به تقسیم اموال پدرش پردازد تا حق آن کودک نیز ضایع نگردد. قیس<sup>ع</sup> پاسخ داد: سهم من، از نوزاد باشد؛ من، کاری را که پدرم کرده، تغییر نمی‌دهم و آن را بی‌هیچ کم و کاستی، اجرا می‌کنم. گفتنی است: این گزارش تاریخی، از طریق راویان ثقه و مورد اعتماد، نقل شده است.<sup>۴</sup>

۱- بخاری، شماره ی 4280.

۲- قيادة الرسول ص السياسية والعسكرية، ص 196.

۳- نگا: البداية و النهاية (355/11).

۴- الإستيعاب (1289/3)؛ ابن‌البر، این روایت را صحیح دانسته است.

این روایت صحیح، بی‌اساس بودن روایتی را نشان می‌دهد که به رییس انصار سعد بن عبادہ T نسبت داده شده و به طرح این دروغ پرداخته که وی، در صدد تفرقه‌افکنی در میان مسلمانان بوده است! همان روایت بی‌اساسی که در آن آمده است: سعد، در جریان سقیفه‌ی بنی‌ساعده گفت: «با شما بیعت نمی‌کنم و تا تیر در تیردان دارم، با شما می‌جنگم و سرنیزه‌ام را به خونتان آغشته می‌کنم و در مقابل شما شمشیر می‌زنم!» چه دروغی بزرگ‌تر از این که سعد T چنین گفته باشد یا از جماعت مسلمانان جدا شده باشد؟! گرچه این روایت، در تاریخ طبری آمده، اما باید دانست که این روایت، باطل و بی‌ریشه است؛ چرا که راویش (لوط بن یحیی ابومخنف) شخص گمراهی بوده که ذهبی رحمه الله درباره‌اش گفته: «راوی دروغ‌پرداز و غیرقابل اعتمادی است.»<sup>۱</sup> ذهبی رحمه الله درباره‌ی این روایت چنین گفته است: «اسنادش، آن گونه است که می‌بینید.»<sup>۲</sup> گذشته از آن که اسناد این روایت در نهایت ضعف قرار دارد، با سیره و پیشینه‌ی سعد بن عبادہ T و فضایل وی و همچنین روایات صحیحی که بیان گر بیعت او با ابوبکر T می‌باشد، هیچ سازگاری و تطابقی نمی‌یابد.<sup>۳</sup>

روایت دیگری که به شدت ضعیف است، به طرح این نکته پرداخته که سعد T، تا دوران خلافت عمر T زنده مانده است. در این روایت آمده است: زمانی که عمر T، زمام امور را به دست گرفت، سعد T را دید و بگومگویی میان آن دو، رد و بدل شد. در اثنای این بگومگو، سعد T گفت: من، هم جواری تو را ناخوشایند می‌دانم. عمر T در پاسخ سعد T گفت: کسی که هم جواری ما، برایش ناخوشایند باشد، از اینجا، نقل مکان می‌کند. از این رو مدت زیادی نگذشت که سعد T به شام، نقل مکان کرد و در حوران درگذشت.<sup>۴</sup>

روایات صحیح، بیانگر این است که سعد بن عبادہ T در دوران خلافت ابوبکر صدیق T وفات نموده است. چنانچه سعد بن عبادہ T پس از پایان گفتگوهایی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جریان یافت، با ابوبکر T بیعت کرد و از موضع نخستش که مدعی خلافت بود، عقب نشست. بشیر بن سعد انصاری T (پسر عموی سعد بن عبادہ T) نخستین کسی بود که با

۱- میزان الاعتدال فی نقد الرجال (2992/3)؛ نگاه کنید به: مرویات أبی مخنف فی تاریخ الطبری، نوشته‌ی دکتر یحیی یحیی، ص 45 و 46

۲- سیر أعلام النبلاء (277/1)

۳- الأنصار فی العصر الراشدی، ص 102 و 103

۴- نگا: مرویات أبی مخنف فی تاریخ الطبری، ص 45 و 46



ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> بیعت نمود. هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که مطابق پندار برخی از تاریخ نگاران، بیانگر بروز بحران یا اختلاف کوچک و بزرگی در میان صحابه در سقیفه ی بنی ساعده باشد و نشان دهد که حتی یک نفر از صحابه در امر خلافت طمع ورزیده است. آن گونه که روایات صحیح نشان می دهد، اخوت اسلامی، همانند گذشته و بلکه بیش از آن تداوم یافت. گستاخی در دروغ بافی بر صحابه<sup>ص</sup> به حدی رسیده که برخی می گویند: آنچه در میان ابوبکر، عمر و ابو عبیده در سقیفه ی بنی ساعده گذشت، با هماهنگی، زد و بند و برنامه ی قبلی آنان بوده است تا خلافت را پس از وفات رسول خدا ص در چنگ خویش آورند! قطعاً ابوبکر، عمر و ابو عبیده<sup>ص</sup> آن قدر خداترس و تقوایشه بوده اند که امکان ندارد از آنان چنین چیزی سر زده باشد.

برخی از تاریخ نگاران کوشیده اند تا از سعد بن عباد<sup>ع</sup> چنان تصویری ارائه دهند که گویا برای رسیدن به مسند خلافت، با حرص و آرز تمام، با مهاجران رقابت می کرده و به قصد دستیابی به هدفش از هیچ نقشه و راهی برای تفرقه افکنی در میان مسلمانان فروگذار نبوده است! اگر به پیشینه و گذشته ی سعد بن عباد<sup>ع</sup> باز گردیم و آن را مورد مطالعه قرار دهیم، او را در چنان صحنه هایی به همراه رسول خدا ص می بینیم که به طور قطع اعتراف می کنیم: او، از آن دسته بندگان برگزیده ی خداست که با علم و عملشان در پی دنیا نبودند. سعد<sup>ع</sup> پیشاهنگ و بزرگ جماعتی بود که در پیمان دوم عقبه با رسول خدا ص بیعت نمودند؛ کفار قریش، او را در نزدیکی مکه دستگیر کردند، دستانش را به گردنش بستند و او را اسیر و دربند به مکه بردند؛ اما جبیر بن مطعم بن عدی، سعد<sup>ع</sup> را از بند اسارت رها نید. سعد بن عباد<sup>ع</sup> در غزوه ی بدر حضور یافت<sup>۲</sup> و به مقام و منزلت بدریان در پیشگاه خداوند متعال مشرف گردید. وی، زاده ی خانه ای بود که رسول خدا ص درباره اش به سخاوت و بخشنندگی گواهی داده است.. سعد بن عباد<sup>ع</sup> و سعد بن معاذ رضی الله عنهما از افراد قابل اعتماد، نزد رسول خدا ص بودند؛ رسول خدا ص در جنگ خندق، با سعد بن عباد<sup>ع</sup> و سعد بن معاذ رضی الله عنهما مشورت کرد که آیا ثلث (یک سوم) محصول خرما ی مدینه را به عیینه بن حصن بدهد تا از همراهی با احزابی که برای جنگ با مسلمانان گرد آمده بودند، سر باز زند؟ واکنش سعد بن عباد<sup>ع</sup> و

۱- استخلاف ابی بکر، ص 50

۲- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب (594/2)

سعد بن معاذ در قبال این نظرخواهی رسول خداص بر گرفته از ایمانی عمیق و جان فشانی بزرگی بود.<sup>۱</sup> نقش سعد بن عبادہ T در صحنه های مختلف دوران رسول خداص کاملاً مشهود و هویداست. پیشینه ی درخشان وی در خدمت به اسلام و همراهی صادقانه با رسول خداص به حدی است که گذشته از عدم وجود روایت صحیحی مبنی بر موضع نادرست وی در سقیفه ی بنی ساعده، اصلاً امکان ندارد که کسی چون سعد بن عبادہ T با چنین گذشته ای بخواهد در گردهمایی سقیفه، عصیت جاهلی را احیا کند تا از طریق تفرقه افکنی در میان مسلمانان، به پُست خلافت دست یابد. متأسفانه برخی روایات دروغین، به این شایعه دامن زده که سعد T پس از آنکه ابوبکر T به خلافت رسید، با جماعت مسلمانان نماز نمی خواند، حج نمی گزارد و بکلی از جماعت مسلمانان بُرید و جدا شد!<sup>۲</sup> بدون تردید اینها، روایت های دروغینی است که پذیرفتنی نمی باشد؛ چرا که از روایات صحیح ثابت می شود که سعد بن عبادہ T با ابوبکر صدیق T بیعت نموده است؛ ابوبکر T در سقیفه ی بنی ساعده، فضایل انصار را بر شمرد و فرموده ی رسول خداص را یادآوری کرد که (اگر همه ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را، من، آن راهی را می پیمایم که انصار در پیش گرفته اند). ابوبکر T پس از بیان فضایل انصار ۱۲ در گفتاری صریح و مستدل، فرموده ی رسول خداص را به یاد سعد بن عبادہ T انداخت و به او رو کرد و گفت: «ای سعد! تو خود می دانی و نشسته بودی که رسول خداص فرمود: «قریش، والیان و زمام داران امر خلافت هستند؛ بهترین مردم از بهترینشان تبعیت می کند و بدترین و تبه کارترین مردم نیز پیرو تبه کاران قریشی می باشد.» سعد T ضمن تأیید گفته های ابوبکر T گفت: «راست می گویی؛ شما امیر هستید و ما، وزیر.» لذا تمام مردم و از جمله سعد T با ابوبکر T بیعت کردند.<sup>۳</sup> کاملاً ثابت و معلوم است که تمام انصار ۱۲ در مورد بیعت با ابوبکر T اجماع نمودند و همگی با وی بیعت کردند. بنابراین معنا

۱- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص 48 - عیینة بن حصن، سرکرده ی جمعی از قبیله ی فزاره بود که با هزار شتر برای جنگ با مسلمانان در جنگ خندق با دیگر احزاب کفر، هماهنگ شده بود. رسول خداص با سعد بن معاذ و سعد بن عبادہ رضی الله عنهما مشورت کرد تا با دادن ثلث خرما ی مدینه به عیینة بن حصن، او را از همراهی با احزاب، منصرف کند. هر دو سعد در پاسخ نظرخواهی رسول خداص گفتند: اگر این، فرمان خدا است که اجرایش کنید و اگر رأی خودتان می باشد، ما پیشنهاد می کنیم که چیزی به ایشان ندهیم. نگاه کنید به: طبقات ابن سعد، ترجمه ی محمود مهدوی دامغانی، ج 2/ص 90، نشر نو (1369) [مترجم]

۲- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص 49

۳- الأنصار فی العصر الراشدی، ص 102

ندارد که همواره به روایاتی دروغین در آویزیم؛ چراکه چنین چیزی، اصلاً واقعیت ندارد که بزرگ انصار (سعد بن عباد<sup>ع</sup>) خواسته باشد در میان مسلمانان تفرقه بیفکند. قطعاً پذیرش چنین دروغی به معنای انکار پیشینه‌ای است که سعد<sup>ع</sup> در زمینه‌ی جهاد و نصرت و یاری مهاجران دارد.

سعد<sup>ع</sup> در وصیت فرزندش فرموده است: «ای فرزندم! تو را وصیتی می‌کنم؛ حتماً به وصیت من، عمل کن. چراکه اگر آن را رعایت نکنی و ضایعش نمایی، دیگر سفارش‌های مرا به طریق اولی، ضایع خواهی کرد. تو را وصیت می‌کنم که چون وضو می‌گیری، وضوی کاملی بگیری و هنگامی که به نماز می‌ایستی، آن گونه نماز بخوانی که می‌خواهی با دنیا وداع کنی و این، آخرین نماز توست. (تو را وصیت می‌کنم که) از مردم ناامید باشی (و به آنچه دارند، چشم ندوزی) و همین، توانگری و بی‌نیازی است. تو را از عرض نیاز به مردم، برحذر می‌دارم؛ چراکه این، فقر واقعی است. تو را از هر چیزی که از آن عذرخواهی می‌شود، نهی می‌کنم».<sup>۱</sup>

#### 4- در دوران علی<sup>ع</sup>:

زمانی که عثمان<sup>ع</sup> به شهادت رسید، محمد بن ابی‌حذیفه، حکومت مصر را غصب کرده بود. پس از شهادت عثمان<sup>ع</sup>، علی<sup>ع</sup>، کاری به کار محمد بن ابوحذیفه نگرفت؛ از این‌رو محمد بن ابوحذیفه، مدت زمان اندکی بر مصر حکم راند تا اینکه معاویه<sup>ع</sup> لشکری به سوی مصر اعزام نمود. این لشکر، بر محمد بن ابوحذیفه، ظفر یافت و محمد بن ابوحذیفه، دستگیر شد و سپس زندانی گردید و به قتل رسید.<sup>۲</sup> البته گفته می‌شود که علی<sup>ع</sup>، محمد بن ابوحذیفه را به عنوان زمام‌دار مصر تعیین نکرد؛ بلکه او را به حال خویش رها نمود و چون محمد بن ابوحذیفه، کشته شد، علی<sup>ع</sup>، قیس بن سعد انصاری<sup>ع</sup> را به عنوان زمام‌دار، بر مصر گماشت<sup>۳</sup> و به او فرمود: «به مصر برو که من، ولایت آنجا را به تو واگذار کردم. حرکت کن و افراد قابل اعتماد را با خویش همراه نما؛ می‌توانی کسانی را که دوست داری، با خود همراه کنی تا آنکه به مصر برسی. تعدادی سرباز نیز با خود داشته باش که این کار، دشمنت را می‌ترساند و

۱- نگا: تاریخ ابن‌عساکر (181/22).

۲- ولایة مصر، از کندی، صص 43، 42؛ الولایة علی البلدان (9/2).

۳- ولایة مصر، ص 44؛ النجوم الزاهرة (94/1).

مایه‌ی دل گرمی دوستان می گردد. ان شاء الله زمانی که به مصر رسیدی، به نیکان، نیکی کن و بر آشوب گران، سخت بگیر و با همگان اعم از عام و خاص، برخورد نرمی داشته باش؛ چراکه ملاطفت و نرمی، دیگران را ممنون می کند.<sup>۱</sup>

فراست و هشیاری قیس T در بسیاری از موارد، نمایان شده است؛ چنانچه زمانی که وی، رهسپار مصر گردید، عده‌ای در مصر، از شهادت عثمان T به شدت خشمگین بودند و عده‌ای دیگر، در به شهادت رسیدن آن شهید مظلوم، نقش داشتند. قیس T قبل از آنکه وارد مصر شود، با گروهی از مصریان برخورد نمود؛ آنان، از او پرسیدند: کیستی؟ قیس T دوپهلوی و به گونه‌ای پاسخ داد که مصریان، متوجه نشوند که او، امیر مصر است تا اینکه وارد مصر شد.<sup>۲</sup> بدین ترتیب قیس T توانست خود را به مصر برساند و چون وارد مصر شد، اعلام نمود که امیر مصر است. اگر قیس T قبل از ورود به مصر، اعلام می نمود که امیر مصر است، امکان داشت، او را از ورود به مصر باز دارند. چنانچه سربازان شام، مانع از ورود امیر شام به آنجا گردیدند.<sup>۳</sup>

قیس T، پس از آنکه به فسطاط (مرکز مصر) رسید، بالای منبر رفت و به ایراد سخنرانی پرداخت و برای مصریان، نامه‌ی علی بن ابی طالب T را خواند و از آنان، برای علی T درخواست بیعت نمود. در آن هنگام، مصریان، دو دسته شدند؛ عده‌ای برای علی T، با قیس T بیعت کردند و عده‌ای دیگر، از بیعت با وی خودداری نمودند. قیس بن سعد T با هر دو گروه، برخورد حکیمانه‌ای نمود؛ چنانچه آنان را به بیعت با علی T مجبور نکرد و آنها را به حال خودشان وا گذاشت.<sup>۴</sup> وی، به همین بسنده نکرد؛ بلکه حق و حقوقشان را داد و چون گروهی از ایشان، نزد وی آمدند، به آنان نیکی کرد و آنها را گرامی داشت. و همین، مانع از بروز درگیری در میان ایشان گردید و کمک شایانی به قیس T در آرام کردن اوضاع مصر نمود. بدین ترتیب قیس T توانست اوضاع مصر را سامان دهد. وی، امیرانی تعیین نمود و به امور مربوط به خراج و مالیات، نظم بخشید و عده‌ای را به عنوان نیروهای امنیتی، به کار گماشت. بدین سان، اوضاع مصر سامان یافت و قیس T موفق شد تمام گروه‌های مصری را

۱- الکامل فی التاریخ (354/2).

۲- نگا: الولاية علی البلدان (10/2).

۳- ر.ک: تهذیب تاریخ دمشق (39/4).

۴- ولایة مصر، ص 44.

راضی نگه دارد. از این رو قیس<sup>ت</sup> در زمینه‌ی سیاسی و نظامی، مشکلی اساسی برای معاویه<sup>ت</sup> به‌شمار می‌رفت. چرا که وی، گذشته از توفیقی که در بهبود وضعیت مصر داشت، به فراست و زیرکی، شناخته می‌شد. از این رو معاویه<sup>ت</sup> که نگران تحرکات نظامی قیس<sup>ت</sup> در مصر بود، با وی مکاتبه نمود و در نامه‌هایی که به او نوشت، در صدد تهدید قیس<sup>ت</sup> برآمد و سعی وافری نمود تا او را به پیوستن به خویش، قانع سازد؛ اما پاسخ‌های قیس<sup>ت</sup>، هوشمندانه و زیرکانه بود. به گونه‌ای که معاویه<sup>ت</sup> نمی‌توانست به موضع قیس<sup>ت</sup> و اهداف وی پی ببرد. از این رو نامه‌های زیادی میان آن‌دو رد و بدل شد.<sup>۱</sup>

روایات ساختگی و بی‌اساسی در مورد نامه‌های معاویه و قیس رضی الله عنهما به یکدیگر، نقل شده که ساخته و پرداخته‌ی راوی کذاب و دروغگویی به نام ابومخنف است. در متن این روایات، نکات عجیب و شگفت‌انگیزی آمده که به بررسی چند نمونه از آنها می‌پردازیم:

بررسی سخن علی<sup>ت</sup> به مصریان در حکمی که به قیس بن سعد<sup>ت</sup> داده بود:

«آن‌گاه پس از آن‌دو (ابوبکر و عمر)، کسی زمام امور را به دست گرفت که رویکرد خوبی نداشت. از این رو امت، نکاتی بر او دیدند که آنان را به بازگو کردن بدی‌هایش واداشت و بدین سان بر او خشم گرفتند و وضعیت گذشته را تغییر دادند و بر او شوریدند.» [!]  
این گفتار، بدین معناست که قاتلان عثمان<sup>ت</sup>، از مردان امتند و امت، وضعیت نابسامان [!]  
دوران عثمان<sup>ت</sup> را با قتل وی، تغییر دادند.

بر هیچ کس پوشیده نیست که علی<sup>ت</sup>، به هیچ عنوان چنین سخنی نگفته است. چرا که آن بزرگوار، قاتلان عثمان<sup>ت</sup> را اوباش و فرومایگانی می‌دانست که عثمان<sup>ت</sup> را بناحق، به قتل رساندند. چنانچه سخنان علی مرتضی<sup>ت</sup> بیانگر این واقعیت است.

وی، همچنین حسن و حسین رضی الله عنهما را برای دفاع و پشتیبانی از عثمان<sup>ت</sup> فرستاد.<sup>۲</sup>  
محمد بن حنفیه می‌گوید: «هیچ‌گاه از علی<sup>ت</sup> نشنیدم که عثمان<sup>ت</sup> را به بدی یاد کند.»<sup>۳</sup>  
حاکم و ابن عساکر، روایت نموده‌اند که علی<sup>ت</sup> می‌گفت: «بارخدا! من، از قاتلان عثمان،

۱- الکامل (355/2)؛ الولاية علی البلدان (11/2).

۲- نگا: مرویات ابی‌مخنف، ص 211

۳- تاریخ ابن عساکر، شرح حال عثمان<sup>ت</sup>، ص 395.

اعلام بیزاری می‌کنم؛ آن روز که عثمان  $\tau$  شهید شد، عقل از سرم پرید و از خود بی‌خود شدم. برای بیعت نزد آمدند، اما من گفتم: به خدا سوگند، من، از خدا شرم می‌کنم با قومی بیعت نمایم که شخصی را کشتند که رسول‌خدا ص دربارهاش فرمود: (ألا أستحي ممن تستحي منه الملائكة) یعنی: «آیا از کسی شرم نکنم که فرشتگان، از او، شرم می‌نمایند؟» علی  $\tau$  افزود: «من، شرم می‌کنم که از کسی بیعت بگیرم، حال آنکه جنازه‌ی عثمان  $\tau$  هنوز بر زمین می‌باشد و دفن نشده است. آنجا بود که مردم باز گشتند و چون عثمان  $\tau$  را دفن نمودند، دوباره نزد آمدند تا با من بیعت نمایند. اما من، باز هم بیعت نگرفتم و آن قدر بر این امر، پافشاری شد که سرانجام بیعت گرفتم. ولی زمانی که مرا امیر مؤمنان خواندند، گویا قلبم، پاره پاره شد.»<sup>۱</sup> اقوال و سخنان بسیاری از علی  $\tau$  در این باره روایت شده است.<sup>۲</sup>

بررسی این سخن قیس بن سعد  $\tau$  که: «ای مردم! ما، پس از رسول‌خدا ص با بهترین شخصی که می‌شناختیم (یعنی علی)، بیعت کردیم».

این، سخن بی‌اساس و نادرستی است. زیرا آنچه به ثبوت رسیده، برتری ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر سایر صحابه و از جمله علی  $\text{ع}$  می‌باشد. چنانچه از شخص علی مرتضی  $\tau$  روایت شده که وی، بدین نکته تصریح نموده است. در آن زمان، هیچ‌یک از صحابه و سایر مسلمانان، در برتری ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر سایر صحابه  $\text{ع}$ ، شک و تردید نداشت. از این رو نسبت دادن این سخن به قیس بن سعد  $\tau$  و سایر صحابه، نادرست و بی‌اساس می‌باشد. و این شایعه، ساخته و پرداخته‌ی روافضی است که آن را رواج دادند.<sup>۳</sup>

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «همه‌ی متقدمین شیعه، در زمینه‌ی فضیلت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر سایر صحابه، اتفاق نظر داشتند».<sup>۴</sup>

دلایل فراوانی، در مورد فضیلت و برتری ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر سایر صحابه  $\text{ع}$  وجود دارد و احادیث زیادی در این زمینه روایت شده است.<sup>۵</sup>

۱- المستدرک (355/2)؛ بر اساس شروط شیخین، صحیح است.

۲- عثمان بن عفان، نوشته‌ی همین مؤلف، صص 407-409.

۳- مرویات ابی مخنف، ص 211.

۴- منهاج السنة (111/1).

۵- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص 212.

به هر حال حقیقت امر، این است که خواسته‌ی معاویه<sup>ت</sup> از امیرمؤمنان، این بود که قاتلان عثمان<sup>ت</sup> را تحویلش دهد و هیچ‌گاه علی<sup>ت</sup> را به دست داشتن در شهادت عثمان<sup>ت</sup> متهم نکرد.

#### بررسی نامه‌ی معاویه<sup>ت</sup> به قیس بن سعد<sup>ت</sup>:

در این نامه، بدین نکته اشاره شده که علی<sup>ت</sup> در شهادت عثمان<sup>ت</sup> دست داشته و یا حداقل با قتل وی، موافق بوده است. قطعاً نسبت دادن این مطلب به معاویه<sup>ت</sup> و اینکه وی، علی<sup>ت</sup> را به دست داشتن در شهادت عثمان<sup>ت</sup>، متهم نموده، بی‌اساس است. چنانچه در پیشتر، برائت علی<sup>ت</sup>، واضح گردید. و این، چیزی نیست که بر معاویه<sup>ت</sup> پوشیده مانده باشد، چه برسد به اینکه در نامه‌اش به قیس بن سعد<sup>ت</sup>، به بیان چنین اتهامی پردازد. محمد بن سیرین رحمه‌الله که یکی از بزرگان تابعین به‌شمار می‌رود و از کسانی است که در آن دوران زیسته، می‌گوید: «عثمان<sup>ت</sup> به شهادت رسید و هیچ‌کس را سراغ ندارم که علی<sup>ت</sup> را به دست داشتن در قتلش، متهم نموده باشد».<sup>۱</sup> وی، همچنین می‌گوید: «روزی که عثمان<sup>ت</sup> به شهادت رسید، خانه‌اش تحت مراقبت بود. عبدالله بن عمر<sup>ت</sup> جزو کسانی بود که نگهبانی می‌داد. حسن بن علی<sup>ت</sup> نیز در حالی که شمشیرش را حمایل کرده بود، کشیک می‌داد. البته عثمان<sup>ت</sup>، آنان را سوگند داد که جنگ نکنند».<sup>۲</sup> ابن ابی‌شبهه با سندی که روایانش، ثقه و مورد اعتمادند، از محمد بن حنفیه روایت نموده که علی<sup>ت</sup> فرموده است: «خداوند، قاتلان عثمان<sup>ت</sup> را در زمین‌های هموار، در کوه‌ها و در دریا و خشکی، لعنت نماید».<sup>۳</sup> نصوص و متون صحیح روایت شده در این زمینه، خیلی زیادند<sup>۴</sup> و همه، بیانگر این نکته‌اند که شهادت عثمان<sup>ت</sup>، بر علی مرتضی<sup>ت</sup> خیلی سخت و ناگوار تمام شده است.<sup>۵</sup>

۱- تاریخ ابن‌عساکر، ص 395؛ مرویات ابی‌مخنف، ص 212.

۲- تاریخ ابن‌عساکر، ص 395.

۳- المصنف (268/15).

۴- تاریخ ابن‌عساکر، ص 395.

۵- مرویات ابی‌مخنف فی تاریخ الطبری، ص 213.

بررسی روایت ابی مخنف در زمینه‌ی اتهام معاویه  $\tau$  به انصار  $\nu$  در قتل عثمان  $\tau$ :  
 به‌طور قطع، معاویه  $\tau$  چنین اتهامی به هیچ‌یک از انصار  $\nu$  وارد نکرده است؛ چرا که وی، به‌خوبی می‌دانست که بیشتر کسانی که به دفاع و پشتیبانی از عثمان  $\tau$  برخاستند، از انصار بودند. ابن سعد رحمه الله با سند صحیح، روایت نموده که وقتی عثمان  $\tau$ ، در خانه‌اش در محاصره بود، زید بن ثابت  $\tau$  نزد وی آمد و گفت: اینک انصار، پشت درب ایستاده‌اند و می‌گویند: اگر بخواهی، بار دیگر، انصار الله خواهیم بود. عثمان  $\tau$  فرمود: «به هیچ عنوان دوست ندارم که جنگ و کارزاری روی دهد».<sup>۱</sup>

بررسی ادعای ابومخنف مبنی بر اینکه معاویه  $\tau$ ، نامه‌ای ساختگی را به قیس بن سعد  $\tau$  نسبت داد:

این، یکی دیگر از دروغ‌هایی است که هیچ عقلی، انجام آن را از سوی معاویه  $\tau$  نمی‌پذیرد؛ چرا که عرب‌ها، دروغ را از زشت‌ترین صفات و ویژگی‌هایی می‌دانستند که بزرگ‌مردان از آن، دوری می‌کنند. البته خود کسانی که این ادعای دروغین را مطرح کرده‌اند، از آنجا که پایبند هیچ اصلی نیستند، لذا طرح چنین مواردی برای آنان، خیلی آسان است؛ هرچند غیرمعقول باشد. عرب‌ها، دروغ را آن‌چنان بد می‌دانستند که خوبست در این زمینه، ماجرای ملاقات ابوسفیان  $\tau$  با هرقل (هراکلیوس) را مورد بازبینی قرار دهیم تا بیش از پیش به این ویژگی عرب‌ها پی ببریم. ابوسفیان می‌گوید: «اگر از همراهانم نمی‌ترسیدم که مرا به دروغ‌گویی متهم نمایند، حتماً علیه آن حضرت ص دروغ می‌گفتم».<sup>۲</sup>

بدین‌سان مشخص گردید که دروغ، چه جایگاه بدی نزد عرب‌ها دارد و به‌طور قطع، مسلمانان، به مراتب، موضع شدیدتری نسبت به دروغ دارند و آن را مایه‌ی ننگ و رسوایی می‌دانند. البته نمی‌توان چنین کاری را خدعه و حیل‌های جنگی دانست؛ چرا که خدعه و حیل‌های جنگی، به معنای دروغ نیست و تفاوت دروغ با حیل‌های جنگی، نزد عرب‌ها کاملاً مشخص می‌باشد و معاویه  $\tau$  در زمینه حیل‌های جنگی، توانمندتر از آن بود که به دروغ روی بیاورد.<sup>۳</sup>

روایت نامه‌نگاری فراوان، میان قیس و معاویه و علی  $\nu$  در خور تأمل است.

۱- طبقات ابن سعد (70/3)؛ سند این روایت، صحیح است.

۲- بخاری، شماره‌ی 7.

۳- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص 214.



اندکی دقت نظر و تأمل، در این زمینه نشان می‌دهد که باید به فراوانی و صحت نامه‌هایی که میان قیس و معاویه و علی<sup>ص</sup> رد و بدل شده، شک و تردید داشت. زیرا فراوانی نامه‌ها، سبب می‌شود خواننده، نسبت به درستی ادعای کسی که از این نامه‌ها اظهار اطلاع نموده و آنها را نقل کرده، شک و تردید نماید.

دکتر یحیی الیحیی می‌گوید: بر اینکه قیس بن سعد<sup>ت</sup> از سوی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب<sup>ت</sup> به عنوان والی مصر، تعیین شده، اتفاق نظر وجود دارد،<sup>۱</sup> اما با این حال، تمام کسانی که به شرح حال قیس<sup>ت</sup> پرداخته‌اند،<sup>۲</sup> هیچ‌یک ذکر از ادعاهای مفصل ابومخنف در روایتش، به میان نیاورده‌اند؛ حتی تاریخ‌نگاران معتبر و قابل اعتماد مصری.<sup>۳</sup> این، در حالی است که مورخانی همچون: ابن اثیر، ابن کثیر، ابن خلدون و ابن تغری بردی، روایت ابومخنف را به صورتی مختصر نقل نموده‌اند<sup>۴</sup> و در روایات آنها، هیچ اثری از آنچه که ابومخنف ادعا کرده، وجود ندارد. الکندی نیز از عبدالکریم حارث نقل نموده که: چون مقام قیس<sup>ت</sup> بر معاویه<sup>ت</sup> ناگوار گردید، به برخی از بنی‌امیه که در مدینه بودند، نامه‌ای بدین مضمون نوشت: خداوند، به قیس، پاداش نیک عنایت کند؛ البته این موضوع را پوشیده بدارید. زیرا من، از این می‌ترسم که اگر علی<sup>ت</sup>، از آنچه میان وی و هواداران ما می‌گذرد، اطلاع یابد، او را عزل کند. به هر حال علی<sup>ت</sup> از این موضوع اطلاع یافت. آن دسته از سران عراق و اهل مدینه که با علی بودند، گفتند: قیس، عوض شده و نیرنگ نموده است. علی<sup>ت</sup> فرمود: وای بر شما! او چنین نکرده است. اما آنان، تأکید کردند که او را باید برکنار کنی و به قدری پافشاری نمودند که سرانجام علی<sup>ت</sup> به قیس<sup>ت</sup>، نامه‌ای بدین مضمون نوشت که: «من، نیازمند حضور تو در کنار خویش هستم؛ کسی را جایگزین خود نما و نزد ما بیا».<sup>۵</sup>

دکتر یحیی الیحیی در کتاب ارزشمند (مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری) این روایت را برگزیده و گفته است:

۱- تاریخ خلیفه، ص 201؛ فتوح مصر، ص 274؛ سیر أعلام (102/3).

۲- طبقات ابن سعد (52/6)؛ تاریخ بغداد (77/1)؛ سیر أعلام (12/3).

۳- النجوم الزاهرة (97/1)؛ البداية و النهاية (251/7).

۴- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص 210.

۵- ولایة مصر، ص 45.

■ این روایت را یکی از مصریان ثقه و قابل اعتماد که به اخبار مربوط به سرزمین خویش آگاه‌تر می‌باشد، نقل نموده است.

■ تاریخ‌نگاری مصری، آن را نقل نموده است.

■ تکات عجیب و غریبی در این روایت، وجود ندارد.

■ متن این روایت، به گونه‌ای است که با سیرت مردمان آن روزگار، سازگاری و هم‌خوانی دارد.

■ این روایت، بیانگر تردید علی‌ت در برکنار کردن قیس‌ت می‌باشد و نشان می‌دهد که پافشاری مردم، او را به این کار واداشته است. چنانچه قیس‌ت را به همکاری در کنار خویش، فرا خواند. و این، همان کاری است که تمام فرماندهان، درباره‌ی نیروهای کاردیده و توانمند انجام می‌دهند.<sup>۱</sup>

علاوه بر این باید دانست که خیلی‌ها، کوشیدند تا میان علی و قیس رضی الله عنهما را به هم بزنند و شرایط برکناری قیس‌ت را فراهم آورند. چنانچه برخی از مشاوران علی‌ت، خواهان برکناری قیس‌ت گردیدند و شایعاتی را که درباره‌ی قیس‌ت مطرح شده بود، تأیید نمودند و بر عزل وی، اصرار و پافشاری کردند. همین امر، علی‌ت را بر آن داشت که نامه‌ای به شرح ذیل، به قیس‌ت بنویسد:

«من، نیازمند حضور تو در کنار خویش هستم؛ کسی را جایگزین خود نما و نزد ما بیا».<sup>۲</sup>  
این نامه، به مثابه برکناری قیس‌ت از ریاست مصر بود. بنا بر بیشتر اقوال، علی‌ت، اشتر نخعی را جایگزین قیس‌ت در مصر نمود.<sup>۳</sup> علی‌ت پیش از حرکت اشتر به سوی مصر، با او دیدار کرد و وضعیت مصر را برایش، بازگو نمود و به او گفت: «خدا، تو را پیامرزد؛ حرکت کن و اگر من، تو را راهنمایی نکردم، به رأی و نظر تو، بسنده نمودم. در مشکلاتی که فرا رویت قرار می‌گیرد، از خداوند، طلب یاری کن. و نرمی و شدت را با هم درآمیز و آنجا که نرمی، سودمند است، ملاطفت و نرمی نما و زمانی که تنها شدت و سخت‌گیری، مفید می‌باشد، شدت به خرج بده».<sup>۴</sup>

۱- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص 210.

۲- ولایة مصر، ص 45.

۳- فتوح البلدان، ص 229؛ الولایة علی البلدان (12/2).

۴- النجوم الزاهرة (103/1).

اشتر، به همراه تعدادی از یارانش، رهسپار مصر گردید و چون به کرانه‌های دریای سرخ رسید، پیش از ورود به مصر درگذشت. گفته می‌شود که با غسل زهرآگینی، مسموم شد. برخی از زنهاریان (اهل خراج)، به مسموم کردن وی، به تحریک معاویه<sup>ع</sup> متهم شده‌اند.<sup>۱</sup> البته دست داشتن معاویه<sup>ع</sup> در قتل اشتر، از هیچ طریق صحیحی، ثابت نمی‌گردد و ابن کثیر<sup>۲</sup> و ابن خلدون،<sup>۳</sup> این امر را بعید دانسته‌اند و دکتر یحیی الیحیی نیز همین دیدگاه را دارد.<sup>۴</sup> بنده هم، بر همین پندارم. خلاصه اینکه هرچند اشتر پیش از آنکه کارش را در مصر آغاز نماید، در گذشت، ولی منابع تاریخی از او به عنوان یکی از کارگزاران علی بن ابی طالب<sup>ع</sup> در مصر یاد نموده‌اند. علی<sup>ع</sup>، پس از اشتر، محمد بن ابی بکر را بر مصر گماشت.<sup>۵</sup> محمد بن ابی بکر، در دوران خلافت عثمان<sup>ع</sup>، مدتی در مصر زندگی کرده بود. روایات واردشده، بیانگر این است که هنگام ورود محمد بن ابی بکر به مصر، کاردار نخست آن یعنی قیس بن سعد، همچنان در مصر بود و آنجا را ترک نکرده بود. از این رو میان محمد بن ابی بکر و قیس بن سعد<sup>ع</sup>، گفتگویی صورت گرفت و قیس<sup>ع</sup>، محمد بن ابی بکر را نصایح و اندرزهای ارزشمندی نمود؛ به‌ویژه در رابطه با کسانی که از بابت شهادت عثمان<sup>ع</sup>، ناراحت و خشمگین بودند و نیز آن دسته از مصریان که با علی<sup>ع</sup> بیعت نکردند. قیس<sup>ع</sup> به محمد، چنین فرمود: ای ابالقاسم! تو، از نزد امیر مؤمنان می‌آیی؛ هرچند وی، مرا برکنار نموده، اما این امر، مانع از این نمی‌شود که من، خیرخواه تو و امیر مؤمنان نباشم. من، نسبت به شما، در این مسأله، اطلاع و آگاهی بیشتری دارم. از این رو کاری به کار کسانی مگیر که با علی<sup>ع</sup> بیعت نکرده‌اند. اگر نزدت آمدند، پذیرایشان باش و چون از حضور یافتن در نزدت، خودداری کردند، آنان را به حضور مخواه و هر کس را در جایگاهش قرار بده، و اگر این امکان برایت فراهم بود که به عیادت بیماران بروی و در تشییع جنازه‌ها شرکت کنی، حتماً این کار را بکن و بدان که چیزی از تو، کم نمی‌شود».<sup>۶</sup>

۱- النجوم الزاهرة (104/1)؛ سیر أعلام النبلاء (34/4).

۲- البداية و النهاية (303/8).

۳- تاریخ ابن خلدون (112/4).

۴- مرویات أبی مخنف فی تاریخ الطبری، ص 224.

۵- النجوم الزاهرة (106/1).

۶- تاریخ ابن عساکر (181/22).

سپس قیس T به مدینه بازگشت و پس از آن، به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب T در کوفه پیوست و با وی، در جنگ صفین همراه شد. او در آن روز، ایات زیر را بر زبان می‌راند:

هذا اللواء الذی کنا نحف به      مع النبی و جبریل لنا مدد  
ما ضر من کانت الأنصار عیبه      أن لا یكون له من غیرهم أحد  
قوم إذا حاربوا طالت أکفهم      بالمشرفیة حتی یفتح البلد

یعنی: «این، درفش است که همراه پیامبرص پیرامونش گرد می‌آمدیم و جبرئیل U یاور و یاری‌دهنده‌ی ما بود. کسی که انصار، رازدار وی باشند، از اینکه دیگران با او همراه نشوند، هیچ زبانی نمی‌بیند. قومی که هنگام جنگ و کارزار، دست به شمشیر می‌برند و تا فتح و پیروزی می‌رزمند».

قیس T تا پایان خلافت علی بن ابی طالب T در کنار ایشان بود و چون حسن مجتبیٰ T به خلافت رسید، در کنار وی ماند و حتی جزو پیشاهنگان لشکر حسن T بود و چون حسن T با معاویه T، صلح نمود، قیس T با معاویه T بیعت کرد و سپس به مدینه بازگشت و به عبادت، روی آورد.<sup>۱</sup>

**5 - قیس بن سعد T گوید: «ما، آنچه را که بذل و بخشش نماییم، بازپس نمی‌گیریم».<sup>۲</sup>**

موسی بن ابی عیسی می‌گوید: شخصی، از قیس بن سعد بن عباد T، سی هزار درهم، قرض گرفت. زمانی که آن شخص، برای بازپرداخت بدهی‌اش، نزد قیس T آمد، قیس T از پذیرفتن آن پول، خودداری کرد و فرمود: «ما، چیزی را که به کسی بدهیم، بازپس نمی‌گیریم».<sup>۳</sup>

۱- الإستیعاب (1290/3).

۲- همان (1291/3).

۳- همان (1291/3).

6 - قیس بن سعد<sup>ع</sup>: «نیازت را گفتی و چه خوب گفتی»!<sup>۱</sup>

پیرزنی، نزد قیس بن سعد بن عباد<sup>ع</sup> آمد. قیس<sup>ع</sup> که آن پیرزن را می‌شناخت، پرسید: چطوری؟ پاسخ داد: «من، در حضور تو خدای را می‌ستایم که در خانه‌ام، موشی هم یافت نمی‌شود که راه برود». قیس<sup>ع</sup> فرمود: «نیازت را گفتی و چه خوب گفتی! خانه‌ات را برایت آکنده از موش می‌کنم».<sup>۲</sup> آن‌گاه دستور داد مقدار زیادی آرد و روغن به آن پیرزن بدهند و به تمام نیازهایش رسیدگی کنند. آن پیرزن، مواد غذایی را گرفت و رفت.<sup>۳</sup> ابن‌عبدالبر رحمه‌الله، این ماجرا را نقل نموده و آن را مشهور و صحیح دانسته است.<sup>۴</sup>

7 - وضعیت شخصی که قیس<sup>ع</sup> آرزو کرد، عملی همچون عمل او داشته باشد:

قیس بن سعد<sup>ع</sup> می‌گوید: آرزو کردم وضعیتی همچون وضعیت شخصی داشته باشم که در مسیر شام، دیدم. در بین راه، خیمه‌ای دیدیم و گفتیم: خوبست اینجا بار بیندازیم و استراحت کنیم. زنی، در خیمه بود. دیری نپایید که مردی، آمد و تعدادی شتر با خود داشت. وی، از همسرش پرسید: اینجا کیستند؟ پاسخ داد: مردمانی که مهمانت شده‌اند. آن مرد، بی‌درنگ یکی از شترانش را آورد و پی‌پایش را زد و سپس گفت: این را بگیرد و نحر کنید.

گوید: آن شتر را نحر کردیم و بدین‌سان گوشت تازه‌ای خوردیم. روز بعد، آن مرد، شتر دیگری آورد و آن را پی کرد و گفت: نحرش کنید. ما نیز همین کار را کردیم. البته به او گفتیم که هنوز گوشت داریم. گفت: ما، از مهمانان خود، فقط با غذای تازه، پذیرایی می‌کنیم.

گوید: به همراهانم گفتم: اگر نزد این مرد بمانیم، هیچ شتری، برایش باقی نمی‌ماند. پس بیایید تا هرچه زودتر راه بیفتیم. به خدمتکارم نیز گفتم: هر چه داری، بیاور. گفت: فقط چهارصد درهم داریم. گفتم: آن چهارصد درهم و نیز لباسم را بیاور. بدین ترتیب آماده‌ی حرکت شدیم؛ گفتم: پیش از آمدن آن مرد، دست به کار شوید. پول‌ها و لباس را به همسر

۱- تاریخ دمشق (286/52).

۲- تاریخ دمشق (286/52).

۳- تاریخ دمشق (286/52).

۴- الإستیعاب (1292/3).

وی دادیم و حرکت کردیم. راه زیادی نرفته بودیم که از دور شخصی، نمایان شد. گفتم: آن شخص که می‌آید، کیست؟ گفتند: نمی‌دانیم. چون نزدیک‌تر شد، دیدیم همان مرد است؛ نیزه‌اش را به دست داشت و سوار بر اسب، به سوی ما می‌آمد. گفتم: ای وای! چه بد شد! به خدا سوگند که حتماً آنچه را که به او داده‌ایم، ناچیز دانسته است. زمانی که آن مرد، به ما رسید، گفت: کالایتان را بگیرید؛ مال خودتان. به او گفتم: به خدا سوگند، فقط همین، با ما بود و هر چه با خود داشتیم، جمع کردیم و برایت گذاشتیم. گفت: به خدا سوگند منظور من، بازپس دادن کالای شماست؛ آن را بگیرید. گفتیم: نه؛ ما این کار را نمی‌کنیم. گفت: به خدا سوگند تا آن زمان که یک نفر از شما، زنده بماند، به زور نیزه‌ام، شما را به این کار، مجبور می‌سازم.

گوید: ناگزیر، کالایمان را گرفتیم. بدین ترتیب آن مرد، در حالی بازگشت که می‌گفت: ما، ضیافت و پذیرایی خویش از مهمانان را نمی‌فروشیم.<sup>۱</sup>

## 8 - بخشنده‌ترین مردم...

سه نفر، در مورد اینکه چه کسی، از همه بخشنده‌تر است، سخن به میان آوردند. یکی از آنان، گفت: بخشنده‌ترین مردم، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب<sup>۲</sup> است. دیگری گفت: سخاوتمندترین شخص در دوران ما، قیس بن سعد بن عباده<sup>۳</sup> است. سومی گفت: عرابه‌ی اوسی، از همه، بخشنده‌تر است. آن سه، بر نظر خود پافشاری می‌کردند تا آنکه شخصی، به آنها پیشنهاد نمود که هر یک از آنان، به سراغ فرد مورد نظرش برود و از او چیزی درخواست نماید و آن‌گاه جمع شوید و قضاوت نمایید که چه کسی از همه بخشنده‌تر است؟ کسی که عبدالله بن جعفر<sup>۴</sup> را از همه بخشنده‌تر می‌دانست، به سراغش رفت و زمانی عبدالله بن جعفر<sup>۴</sup> را دید که پای در رکاب مرکبش نهاده بود و قصد رفتن به کشتزارش را داشت. وی، به عبدالله<sup>۴</sup> گفت: «ای پسرعموی رسول خدا!» فرمود: «چه می‌خواهی؟ بگو». گفت: «مسافر در راه‌مانده‌ای هستم». عبدالله<sup>۴</sup> پایش را از رکاب، درآورد و گفت: پای در رکاب بگذار و بر مرکب، سوار شو و آنچه را که در خورجین است، بردار، جز شمشیری که در آنست؛ زیرا از شمشیرهای علی بن ابی طالب<sup>۵</sup> می‌باشد. آن‌گاه سواری و خورجینش را

۱- تاریخ دمشق (286/52).

آورد. مقداری ردا و چادر ابریشمین و نگارین و نیز چهارهزار دینار در خورجین بود. البته ارزشمندترین چیزی که در آن وجود داشت، شمشیر بود.

کسی که قیس بن سعد  $\tau$  را از همه بخشنده‌تر می‌دانست، برای منظوری که بیان شد، به سراغ وی رفت، اما نتوانست قیس  $\tau$  را ببیند. از این رو بازگشت. البته کنیز قیس  $\tau$  از آن مرد پرسید: اینک، قیس  $\tau$  خوابیده است؛ چه کار داری؟ پاسخ داد: «مسافر در راه‌مانده‌ای هستم». آن کنیز گفت: برآوردن نیازت، آسان‌تر از بیدار کردن قیس  $\tau$  است؛ هفتصد دینار در این کیسه است. امروز چیزی جز این، در خانه‌ی قیس  $\tau$  یافت نمی‌شود. البته به آغل شتران برو و شتری برای سفر خویش بردار و غلامی هم برای سفر خویش برگزین. قیس  $\tau$  از خواب بیدار شد و چون آن کنیز، کاری را که کرده بود، بازگو نمود، قیس  $\tau$ ، او را آزاد نمود و به او گفت: «چرا مرا بیدار نکردی تا از کالاهای غیرنقدی و اثاث خانه هم به او می‌دادم تا مبادا آنچه به او داده‌ای، برایش کافی نباشد».

فردی که عرابه‌ی اوسی را از همه سخی‌تر می‌دانست، نزد وی رفت و او را در حالی ملاقات نمود که بینایی‌اش را از دست داده بود و بر دو غلام تکیه کرده و به قصد نماز، از خانه‌اش بیرون شده بود. آن شخص، عرابه را صدا زد. عرابه گفت: «چه می‌خواهی؟ بگو». گفت: «مسافر در راه‌مانده‌ای هستم». عرابه پس از شنیدن درخواست آن شخص، دستانش را از روی آن دو غلام برداشت و دست راستش را بر روی دست چپش زد، آن‌گاه آهی کشید و ضمن اشاره به آن دو غلام که برای خدمت خویش نگه داشته بود، فرمود: «آن دو، از تو باشند؛ من، آنها را آزاد کردم؛ می‌خواهی آنان را برای خود نگه دار، و اگر هم خواستی، آزادشان کن». آن شخص، دو غلامی را که عرابه، به وی بخشیده بود، تحویل گرفت و بازگشت.

مردم درباره‌ی این سه سخاوتمند، بدین شکل قضاوت کردند که:

ابن جعفر  $\tau$ ، واقعاً مال هنگفت و فراوانی، بذل و بخشش نموده و چنین بذل و بخششی، از او بعید نبود، اما وی، از دادن شمشیر خودداری کرد. قیس  $\tau$  هم یکی از سخاوتمندان است؛ وی، دست کنیزش را برای بذل و بخشش، باز گذاشته و به او اجازه داده بود که از مالش، بدون اطلاع وی، بذل و بخشش کند؛ چنانچه آن‌همه بذل و بخشش کنیزش را نیک برشمرد

و او را به پاس این کار، آزاد نمود. البته مردم، عرابه‌ی اوسی را از همه بخشنده‌تر دانستند؛ چراکه وی، تمام دارایی‌اش را که همان دو غلام بودند، به آن مرد بخشید.<sup>۱</sup>

### 9- گزارشی مربوط به قیس T که صحیح نیست:

پادشاه روم، به معاویه بن ابی‌سفیان T پیغام داد که شلوار بلندقامت‌ترین مرد عرب را برایم بفرست. معاویه T به قیس T گفت: اینک به شلوارت، نیاز پیدا کرده‌ایم! راوی گوید: قیس T همان‌جا برخاست و شلوار را درآورد و جلوی معاویه گذاشت. معاویه T گفت: «رحمت خدا، بر تو باد! چرا چنین کردی؟ آیا بهتر نبود، به خانه‌ات می‌رفتی و شلوارت را برایمان می‌فرستادی؟» قیس T، در قالب شعر، دلیل کارش را این‌گونه بیان نمود که خواستم همه بدانند و شاهد باشند که این شلوار، شلوار من است و کسی نگوید که قیس، از دیدگان پنهان شده و بدین ترتیب شلوارم را از آن یکی از مردان درشت‌اندام و بلندقامت عاد پندارد. گوید: معاویه T بلندقامت‌ترین مرد لشکرش را به حضور خواست و چون آن شلوار را بر بینی‌اش نهاد، از پایین، روی زمین قرار می‌گرفت.<sup>۲</sup>

ابوعمر بن عبدالبر رحمه‌الله می‌گوید: «گزارشی که در این زمینه نقل شده، بی‌اساس، دروغ و ساختگی و بدون سند است و با ویژگی‌های اخلاقی قیس T و نیز سیرت و منش او و همچنین پاکدامنی و بی‌آلایشی وی، هیچ هم‌خوانی و شباهتی ندارد؛ بلکه قصه‌ی بی‌اساس و دروغینی است».<sup>۳</sup>

### 10- نخبگان کاردان و نکته‌سنج:

قیس بن سعد T یکی از افراد صاحب‌نظر و زیرک بود. ابن‌شهاب می‌گوید: مردم، پنج نفر را به‌هنگام بروز آشفتگی و اختلاف، زیرک و کاردان می‌دانستند و آنان را صاحب‌نظر می‌شناختند: معاویه بن ابی‌سفیان، عمرو بن عاص، قیس بن سعد، مغیره بن شعبه و عبدالله بن

۱- نگا: تاریخ دمشق (286/52).

۲- این ماجرا، در تاریخ دمشق (293، 294/52) نقل شده است. [از آنجا که ذکر چنین روایتی، ضرورت چندانی ندارد، و مؤلف به‌قصد رفع برخی از اتهامات واردشده بر قیس T، به ذکر این روایت پرداخته، از نقل روایت دیگری که نویسنده‌ی کتاب، در این زمینه آورده است، صرف نظر می‌کنیم و به بیان دیدگاه ابوعمر بن عبدالبر اندلسی رحمه‌الله می‌پردازیم که مؤلف، در نقد این روایت، بدان اشاره نموده است. (مترجم)]

۳- نگا: الاستیعاب (1293/3).



بدیل خزاعی. قیس و ابن بدیل، با علی  $\tau$  همراه بودند. مغیره، در طائف، گوشه‌نشینی اختیار کرده بود تا آنکه داورها، به اتفاق نظر رسیدند. قیس  $\tau$  می‌گفت: اگر اسلام (و منع دینی) نبود، آن‌چنان مکر و فریبی به کار می‌بردیم که عرب‌ها، تاب آن را نیاورند.<sup>۱</sup>

### 11- دوست داریم با پولمان، برای قیس $\tau$ ، ریشی خریداری کنیم:

زبیر بن بکار گوید: صورت قیس بن سعد، عبدالله بن زبیر و شریح قاضی، بی‌موی بود و ریش نداشتند. شخصی غیر از زبیر بکار می‌گوید: انصار می‌گفتند: «دوست داریم با پولمان، برای قیس  $\tau$ ، ریشی خریداری کنیم». البته با این حال، نکوروی و زیبا بود.<sup>۲</sup>

### 12- چرا عده‌ی اندکی به عیادت آمدند؟

قیس بن سعد  $\tau$  معامله‌ای به ارزش نود هزار با معاویه  $\tau$  انجام داد. شخصی در مدینه بانگ برآورد: هر کس، وام می‌خواهد، به خانه‌ی سعد برود. وی، به هر کس که قرض می‌داد، سندی، تنظیم می‌نمود که مؤید بستانکاری‌اش از آن شخص باشد. پس از چندی، قیس  $\tau$  بیمار شد و عده‌ی اندکی، به دیدنش رفتند. از این‌رو به همسرش قریبه بنت ابی قحافه، خواهر ابوبکر صدیق  $\tau$  فرمود: «چرا عده‌ی اندکی به عیادت آمدند؟» پاسخ داد: «بدین خاطر که تو، از آنان بستانکاری». قیس  $\tau$  سند بستانکاری خود را برای بدهکارانش فرستاد<sup>۳</sup> و بدین ترتیب بدهی آنان را بخشید. در روایتی آمده است: ... بیمار شد و عده‌ی اندکی، به عیادتش رفتند. به او گفته شد: بدهکارانت، به خاطر بدهیشان به تو، خجالت می‌کشند. از این‌رو به شخصی دستور داد تا جار بزنند که قیس بن سعد، بدهی بدهکارانش را بخشیده است. بدین‌سان عده‌ی زیادی به عیادتش آمدند، آن‌چنانکه از انبوه جمعیت عیادت‌کنندگان، پله‌ی خانه‌اش، خراب شد.<sup>۴</sup>

۱- تاریخ دمشق (287/52).

۲- الإستیعاب (1292/3).

۳- تاریخ دمشق (284/52).

۴- الإستیعاب (1293/3).

### 13- پذیرایی قیس بن سعد<sup>۲</sup> از همراهانش در سفر:

قیس بن سعد<sup>۲</sup> در سفرهایش با رسول خدا ص، به مردم غذا می داد. او ظرف غذایی داشت که در میان مردم می گرداند و از همراهانش پذیرایی می کرد و چون توشه اش تمام می شد، قرض می کرد. وی، هر روز با صدای بلند می گفت: بفرمایید گوشت و آبگوشت.

### 14- تیرگی روابط قیس و معاویه رضی الله عنهما با یکدیگر، اساسی ندارد:

در روایتی آمده است: معاویه، به قیس گفت: تو، یکی از علمای یهود هستی؛ اگر ما، بر تو پیروز شویم، تو را می کشیم و اگر تو، بر ما غالب شوی، با تو ستیز می کنیم. قیس گفت: همانا تو و پدرت، دو بت از بت های دوران جاهلیت هستید که به اجبار اسلام آوردید و به میل خود، از اسلام، خارج شدید.<sup>۱</sup>

ذهبی می گوید: این روایت، منقطع است و روایت منقطع، در شمار روایات ضعیف قرار دارد.

### 15- وفات قیس بن سعد<sup>۲</sup>:

قیس<sup>۲</sup> در اواخر حکمرانی معاویه<sup>۲</sup> در گذشت. و این، نظر خلیفه بن خیاط<sup>۲</sup> و ذهبی<sup>۳</sup> است. ابن حبان رحمه الله می گوید: قیس<sup>۲</sup> در سال 85 هجری در زمان خلافت عبدالملک، دیده از جهان فرو بست.<sup>۴</sup> ابن حجر رحمه الله، دیدگاه خلیفه بن خیاط و ذهبی را دارد.<sup>۵</sup>

ابن عبدالبر می گوید: قیس<sup>۲</sup> در مدینه سکونت گزید و به عبادت روی آورد تا آنکه در سال 60 هجری وفات نمود و نیز گفته شده: در سال 59 هجری در اواخر خلافت معاویه<sup>۲</sup> در گذشت. او، شخصی بلند قامت و بی ریش بود.

۱- سیر أعلام النبلاء (111/3).

۲- الإصابة (361/5).

۳- سیر أعلام النبلاء (112/3).

۴- الإصابة (361/5).

۵- الإصابة (361/5).

## 2- ابومحمد، عیدالله بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی

او، عیدالله فرزند عباس بن عبدالمطلب هاشمی، پسرعموی رسول خدا ص است.<sup>۱</sup> مادرش، ام فضل لبابه‌ی کبری بنت حارث بن حزن بن بجیر الهزم بن رویه بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه می‌باشد.<sup>۲</sup> او، چند برادر داشت که عبارتند از: عبدالله، کثیر، فضل، قثم، معبد، و تمام.<sup>۳</sup>

### 1- زنان و فرزندان عیدالله<sup>ع</sup>

عیدالله بن عباس<sup>ع</sup>، فرزندی به نام محمد داشت و کنیه‌اش ابومحمد، برگرفته از نام همین فرزندش بود. مادر محمد، فرعه<sup>۴</sup> بنت قطن بن حارث بن حزن بن بجیر بن هزم بن هلال بن عامر بود. عباس<sup>۵</sup> نام یکی دیگر از فرزندان عیدالله بن عباس<sup>ع</sup> است.. عالیه، نام یکی از دختران عیدالله می‌باشد که در ازدواج علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب درآمد و از علی بن عبدالله، صاحب فرزندی به نام محمد شد و در نسل وی، خلافت بنی‌عباس شکل گرفت. میمونه، دختر دیگر عیدالله می‌باشد. و مادر اینها، بانویی به نام عائشه بنت عبدالله از قبیله‌ی مذحج بود.<sup>۶</sup>

لبابه و ام‌محمد از خانمی به نام عمره بنت عریب حمیری زاده شدند.<sup>۷</sup> عبدالرحمن و قثم نیز از ام‌حکیم بنت قارظ بن خالد کنانی به دنیا آمدند.<sup>۸</sup>

۱- طبقات، تحقیق سلمی (214/1). سیر أعلام النبلاء (512/3).

۲- طبقات، تحقیق سلمی (212/1).

۳- سیر أعلام النبلاء (513/3).

۴- طبقات، تحقیق سلمی (212/1).

۵- طبقات، تحقیق سلمی (212/1).

۶- طبقات، تحقیق سلمی (212/1).

۷- طبقات، تحقیق سلمی (213/1).

۸- طبقات، تحقیق سلمی (213/1).

از دیگر فرزندان عبیدالله، می توان عبدالله، جعفر، ام کلثوم، ام عباس و عمره را نام برد که از یکی از کنیزان عبیدالله، زاده شدند.<sup>۱</sup>

## 2- سن و سال عبیدالله ع و دیدارش با رسول خداص

عبیدالله بن عباس ع، یک سال از برادرش عبدالله بن عباس ع کوچک تر بود.<sup>۲</sup> وی، هنگام رحلت رسول خداص، دوازده سال داشت. بنابراین رسول خداص را دید و از ایشان، حدیث شنید.<sup>۳</sup> در سنن نسائی رحمه الله، حدیثی آمده که عبیدالله بن عباس ع از رسول اکرم ص، روایت نموده است. در این روایت آمده است: غمیصاء یا رمیصاء نزد رسول اکرم ص آمد و از شوهرش شکایت کرد که نمی تواند با او نزدیکی نماید. دیری نگذشت که شوهرش آمد و گفت: ای رسول خدا! او دروغ می گوید. من، توان این کار را دارم، اما او، خواهان شوهر اولش می باشد. رسول خداص فرمود: (لَيْسَ ذَلِكَ تَذَوُّقِي عُسَيْلَتَهُ)<sup>۴</sup> یعنی: «تا زمانی که از او لذت نبرده ای (با یکدیگر همبستر نشده اید) این کار، ممکن نیست».

امام احمد رحمه الله نیز روایتی از طریق هشیم با همان اسناد روایت پیشین، نقل نموده که راویان آن، ثقة و مورد اعتمادند. البته در این روایت، تصریح نشده که عبیدالله ع شخصاً آنجا حضور داشته است.<sup>۵</sup> هشیمی نیز در المجمع،<sup>۶</sup> به طور مختصر از عبیدالله و فضل بن عباس، روایت نموده و گفته است: این روایت را ابویعلی، نقل نموده و صحیح است.<sup>۷</sup> ذهبی، روایت نسائی را مرسل دانسته است.<sup>۸</sup>

۱- نسب قریش، ص 31؛ طبقات، تحقیق سلمی (214/1).

۲- الإستیعاب (1009/3).

۳- طبقات، تحقیق سلمی (214/1).

۴- سنن نسائی (148/6)؛ البته در چاپ، نام راوی از عبیدالله به عبدالله تغییر نموده است.

۵- مسند احمد (214/1).

۶- المجمع (340/4).

۷- سیر أعلام النبلاء (513/3).

۸- سیر أعلام النبلاء (513/3).

کسانی که از عبیدالله<sup>ع</sup>، روایت کرده‌اند، عبارتند از: پسرش عبدالله، عطاء، ابن سیرین، و سلیمان بن یسار و... وی، شخص شریف، بزرگوار، بخشنده و قابل ستایشی بود.<sup>۱</sup>

رسول خداص، میان عبدالله، عبیدالله و کثیر فرزندان عباس<sup>ع</sup>، مسابقه می گذاشت: عبدالله بن حارث<sup>ع</sup> می گوید: رسول خداص، عبدالله، عبیدالله و کثیر، فرزندان عباس<sup>ع</sup> را در یک ردیف قرار می داد و سپس می فرمود: هر کس، زودتر به من برسد، فلان جایزه را خواهد داشت. بچه‌ها، به سمت رسول خداص با یکدیگر مسابقه می دادند و در آغوش رسول اکرم ص و بر پشت ایشان، قرار می گرفتند. رسول خداص آنان را می بوسید و آنها را در آغوش می گرفت.<sup>۲</sup>

عباس<sup>ع</sup>، عبیدالله را بیش از قثم دوست داشت:

عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> می گوید: من، قثم و عبیدالله بن عباس در دوران کودکی، مشغول بازی بودیم که رسول خداص، سوار بر مرکب، از آنجا گذشت و فرمود: «این را برایم بالا بگذارید» و آن گاه مرا جلوی خویش سوار کرد. درباره‌ی قثم نیز فرمود: این را برایم بالا بگیرید و سپس او را پشت سر خویش نشانید.

گوید: عبیدالله، برای عباس از قثم محبوب تر بود، اما شرم رسول خداص از عمویش، مانع از آن نشد که قثم را سوار کند و عبیدالله را بگذارد و سوارش نکند.<sup>۳</sup>

عبیدالله<sup>ع</sup>، کارگزار امیر مؤمنان علی<sup>ع</sup> در یمن:

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب<sup>ع</sup>، عبیدالله بن عباس<sup>ع</sup> را بر یمن گماشت و او را امیر حج قرار داد. چنانچه سال‌های سی و شش و سی و هفت هجری، عبیدالله<sup>ع</sup>، امیر حج بود و در سال بعد، یعنی سال سی و هشت هجری نیز از سوی علی<sup>ع</sup> به عنوان امیر حج، تعیین شد؛ در آن سال، معاویه<sup>ع</sup> یزید بن شجره‌ی رهاوی را برای اقامه‌ی حج، فرستاده بود. بدین ترتیب عبیدالله و یزید بن شجره، هر دو، به عنوان امیر تعیین شدند و چون با هم دیدار کردند، هر یک از آنان، از دیگری خواستار پذیرش امارت خویش بود. بنابراین در این زمینه به توافق نرسیدند

۱- سیر أعلام النبلاء (513/3).

۲- مسند احمد (459/1)، شماره‌ی 1836.

۳- تاریخ دمشق (353/39)؛ الطبقات، تحقیق سلمی (14/2)، سند این روایت، حسن است.

و قرار بر آن شد که شیه بن عثمان، برای مردم امامت دهد. البته درباره‌ی این گزارش تاریخی، میان سیرت‌نگاران، اختلاف نظر وجود دارد. چنانچه برخی، این گزارش را مربوط به قثم بن عباس دانسته‌اند. خلیفه بن خیاط می‌گوید: معاویه ۴۰ سال ۴۰ هجری، بسر بن ارطأة عامری ۴ را به یمن فرستاد، در حالی که عبیدالله بن عباس ۴، از سوی علی ۴، به عنوان کاردار یمن، گماشته شده بود. وی، تا شهادت علی ۴ در یمن، به عنوان والی، انجام وظیفه کرد.<sup>۱</sup>

تحلیلی بر روایت مربوط به کشته شدن دو تن از فرزندان عبیدالله ۴ به دست بسر بن ارطأة بن ابی‌ارطأة:

برخی از تاریخ‌نگاران، نوشته‌اند که بسر بن ارطأة بن ابی‌ارطأة، عبدالرحمن و قثم، فرزندان عبیدالله بن عباس ۴ و نیز تعدادی از یاران علی ۴ را در یمن به قتل رساند و سپس به شام بازگشت. و چون این خبر به امیر مؤمنان علی ۴ رسید، جاریه بن قدامه‌ی سعدی را گسیل داشت و جاریه نیز همان کاری را کرد که بسر کرده بود؛ البته با این تفاوت که جاریه، هواداران عثمان را در یمن کشت.<sup>۲</sup>

ابن کثیر رحمه‌الله می‌گوید: این گزارش تاریخی، نزد سیرت‌نگاران دارای شهرت است، ولی بنده، در مورد صحت و درستی این خبر، دیدگاه دیگری دارم.<sup>۳</sup>

بدون تردید در آن دوران هیچ‌یک از افراد بی‌طرف، حتی در درگیری‌های بصره و جنگ صفین، کشته نشد. از این رو کشته شدن کودکان و افراد بی‌طرف در زمان صلح، به هیچ عنوان قابل قبول و باورکردنی نیست؛ چراکه چنین رویکردی، با آیین مسلمانان و ارزش‌های اخلاقی و دینی آنان، همخوانی ندارد.<sup>۴</sup>

البته این روایت را ابن سعد از طریق واقدی که متروک است، روایت نموده و طبری، آن را در تاریخ خود از زیاد بکائی از عوانه نقل نموده است.<sup>۵</sup> سند این روایت، منقطع می‌باشد؛

۱- الإستیعاب (100/3).

۲- تاریخ طبری (55/6).

۳- البدایة و النهایة (344/7).

۴- الإنصاف، دکتر حامد، ص 575.

۵- نگا: تاریخ طبری (139/5)؛ طبقات، تحقیق سلمی (213/1).

چراکه در جرح عوانه بن حکم، سخنانی گفته شده و ابن عبدالبر در الاستیعاب<sup>۱</sup> این داستان را از طریق هشام کلبی از ابی مخنف، آورده است و هر دو، متروک اند. چنانچه به اتفاق علمای جرح و تعدیل، هشام بن محمد سائب کلبی، جزو شیعیان غالی و گزافکار بوده است. امام احمد رحمه الله می گوید: چه کسی از او روایت می کند؟! من، گمان نمی کنم کسی، از او روایت نماید. دارقطنی رحمه الله می گوید: متروک است.<sup>۲</sup> ابن حبان رحمه الله می گوید: جزو شیعیان غالی و گزافکار است.<sup>۳</sup> ابن عساکر رحمه الله می گوید: رافضی است و ثقه و قابل اعتماد نمی باشد.<sup>۴</sup> ذهبی رحمه الله می گوید: رافضی نسب شناسی است.<sup>۵</sup> اما ابومخنف لوط بن یحیی، شخص گمراهی بوده که ابن عدی رحمه الله، او را یکی از راویان اصلی شیعه برشمرده<sup>۶</sup> و ابن تیمیه رحمه الله نیز، او را شیعه دانسته و درباره اش گفته است: متروک دروغ گو و کذاب است.<sup>۷</sup> تاریخ نگار معتبر و قابل اعتماد، خلیفه بن خیاط، ماجرای کشتار هواداران علی<sup>ع</sup> در یمن یا حجاز به دست بُسر<sup>ع</sup> را نه در تاریخش<sup>۸</sup> آورده و نه در طبقاتش؛<sup>۹</sup> بلکه فقط به ذکر گسیل وی از سوی معاویه<sup>ع</sup> به یمن و حجاز پرداخته است. چنانچه بخاری رحمه الله در التاریخ الکبیر<sup>۱۰</sup> و حاکم رحمه الله، در المستدرک،<sup>۱۱</sup> چنین کرده اند. بنابراین روایت مربوط به کشته شدن دو تن از فرزندان عیدالله<sup>ع</sup> به دست بسر بن ارطأة بن ابی ارطأة، بی اساس است و هیچ صحتی ندارد. اهل شام، بُسر را جزو کسانی می دانند که از رسول خداص، حدیث شنیده و او، یکی از کسانی است که عمر بن خطاب<sup>ع</sup>، وی را در

۱- الاستیعاب (89/1).

۲- المجروحین، از ابن حبان (91/3)؛ تذکرة الحفاظ (343/1).

۳- المجروحین (91/3).

۴- سیر أعلام النبلاء (102/10).

۵- تذکرة الحفاظ (343/1).

۶- الكامل فی ضعف الرجال (2110/6).

۷- منهاج السنة (82/5).

۸- تاریخ خلیفه، ص 198.

۹- طبقات ابن خیاط، ص 27.

۱۰- التاریخ الکبیر (123/2).

۱۱- المستدرک (591/3).

جریان فتح مصر، به عنوان نیروی کمکی، برای لشکر عمرو بن عاص  $\text{ع}$  گسیل نمود. البته در این زمینه، میان سیرت نگاران، اختلاف نظر وجود دارد؛ چنانچه برخی، زبیر، عمیر بن وهب، خارجه بن حذافه و بسر بن ارطأة  $\text{ع}$  را به عنوان نیروی پشتیبانی عمر فاروق  $\text{ع}$  برای عمرو  $\text{ع}$  برشمرده اند؛ ولی بیشتر سیرت نگاران، زبیر، مقداد، عمیر بن وهب و خارجه بن حذافه  $\text{ع}$  را به عنوان نیروی کمکی عمرو  $\text{ع}$  به عمرو بن عاص  $\text{ع}$ ، نام برده اند. و همین، صحیح تر است.  $\text{بسر}$   $\text{ع}$ ، دو حدیث از رسول خدا ص روایت نموده است:

1- (لا تقطع الأیدی فی المغازی)<sup>۱</sup> یعنی: «دستها (یعنی دست دزد) در جنگها قطع نمی شود».

2- روایتی در زمینه ی دعاست که رسول خدا ص می گفت: (اللهم أحسن عاقبتنا فی الأمور كلها و أجرنا من خزی الدنيا و عذاب الآخرة)<sup>۲</sup> یعنی: «بارخدا یا! فرجام ما را در تمام امور، نیک بگردان و ما را از رسوایی دنیا و عذاب آخرت، پناه بده».

با یک پژوهش سالم و بدور از غرض، می توان به بی اساس بودن ماجرای کشته شدن دو تن از فرزندان عبیدالله  $\text{ع}$  به دست بسر بن ارطأة بن عامری  $\text{ع}$ ، پی برد. شعری که در برخی از کتاب های تاریخ و ادبیات، به عائشه بنت عبدالله، مادر دو پسر بچه ی مذکور نسبت داده شده، هیچ پایه و اساسی ندارد؛ در این شعر آمده است:

ها من أحسن بابنی اللذین هما	کالدرتین تشظی عنهما الصدف
ها من أحسن بابنی اللذین هما	سمعی و عقلی فقلبی الیوم مختطف
حدثت بسرا و ما صدقت ما زعموا	من میلهم و من الإثم الذی اقترفوا
أنحی علی ودجی ابنی مرهفة	مشحوذة و کذاک الإثم یقتترف

یعنی: «آی! چه کسی، از دو پسر بچه ام خبر دارد که همچون مروارید از صدف جدا شدند؟ آی! چه کسی، از دو کودکم که مایه ی شنوایی و عقل من بودند، با خبر است؟ به من از  $\text{بسر}$  و اینکه آنان را کشته است، خبر دادند، اما من، ارتکاب چنین گناهی را باور نکردم. او، بر رگ گردن پسرانم، شمشیر تیز و بُرنده کشید؛ چنین است که گناه، انجام می شود».

۱- مسند احمد (181/4)؛ این حدیث، حسن است.

۲- مسند احمد (181/4)؛ این حدیث، حسن است.



در قالب همین روایت بی اساس، نقل شده که عائشه دختر عبدالله، از غم و اندوه کشته شدن پسرانش، دیوانه شد و هر سال، در موسم حج، این شعر را می خواند.<sup>۱</sup> به هر حال، کشته شدن دو تن از پسران عیدالله<sup>ع</sup> به دست بُسر، صحت ندارد.

### سخنی از عیدالله<sup>ع</sup> درباره ی سخاوت و بخشندگی یکی از بادیه نشینان:

باری عیدالله بن عباس<sup>ع</sup> به همراه یکی از غلامانش، به سفر رفت؛ در بین راه، خانه ی بادیه نشینی را دیدند. عیدالله<sup>ع</sup> به غلامش فرمود: ای کاش، امشب را مهمان این خانه می شدیم. عیدالله<sup>ع</sup>، مردی خوش روی و زیبا بود. همین که بادیه نشین، او را دید، دانست که آدم بزرگی است. از این رو به همسرش گفت: شخص بزرگواری، مهمان ما شده است. و آن گاه عیدالله را به خانه اش دعوت کرد و از همسرش پرسید: آیا چیزی برای شام میهمانمان داریم؟ پاسخ داد: خیر؛ فقط همین چارپا را داریم که شیرش، مایه ی زندگانی دخترت هست. گفت: چاره ای جز این نداریم که آن را سر ببریم. آن زن، پرسید: آیا می خواهی با این کار، دخترت، بمیرد؟ آن مرد، در پاسخ همسرش، چنین سرود:

یا جارتی لا توقظی البنية      إن توقظها تنتحب علیّه

و تنزع الشفرة من یدیه

یعنی: «ای همسر! دخترکم را بیدار نکن که اگر بیدار شود، زارزار می گرید و دلم می سوزد و باعث می شود که چاقو را کنار بگذارم و از ذبح این حیوان، منصرف شوم». آن گاه گوسفند را ذبح کرد و از گوشت آن، غذایی آماده نمود و آن را برای شام، نزد عیدالله و هم سفرش آورد. عیدالله، سخنانی را که میان آن بادیه نشین و همسرش، رد و بدل شد، شنید. از این رو صبح که شد، به غلامش فرمود: آیا چیزی با تو هست؟ پاسخ داد: آری، پانصد دینار از توشه مان، مانده است. فرمود: آن را به این بنده ی خدا بده. گفت: سبحان الله! او، برای شما گوسفندی به ارزش پنج درهم ذبح کرد و شما، می خواهید پانصد دینار به او بدهید؟! فرمود: وای بر تو! به خدا سوگند که او، از ما بخشنده تر است؛ چرا که ما، فقط بخشی از دارایی خود را به او می بخشیم، حال آنکه او، در بذل و بخشش، ما را بر جگر گوشه اش

ترجیح داد. این خبر، به معاویه  $\tau$  رسید؛ فرمود: آفرین بر عیدالله! از چه پُشت نیک و از چه مادر خوبی زاده شده است!<sup>۱</sup>

در روایتی آمده است: عیدالله، معلم جود و بخشندگی است.<sup>۲</sup>

### میهمانان ناخوانده‌ی عیدالله $\tau$ :

شخصی، قصد اذیت کردن و بدنام نمودن عیدالله بن عباس  $\tau$  را داشت؛ از این‌رو نزد بزرگان مدینه رفت و گفت: عیدالله بن عباس  $\tau$ ، شما را برای صرف غذا به خانه‌ی خویش دعوت نموده است. بدین ترتیب در خانه‌ی عیدالله  $\tau$ ، انبوهی از میهمانان، جمع شدند؛ عیدالله  $\tau$  از موضوع بی‌خبر بود. از این‌رو علت آن‌همه شلوغی را جویا شد. گفتند: فرستاده‌ات، پیغامت را به ایشان رسانده که برای صرف غذا، نزدت بیایند. عیدالله  $\tau$  به اصل ماجرا پی برد. بنابراین دستور داد درب خانه‌اش را ببندند و آن‌گاه کسی را برای خرید میوه از جمله ترنج و موز و نیز عسل به بازار فرستاد؛ همچنین دستور داد که غذای خوبی آماده کنند. میهمانان، هنوز از خوردن میوه، فارغ نشده بودند که غذا را آوردند. عیدالله  $\tau$  فرمود: آیا هر آنچه خواستم، موجود است؟ گفتند: آری. فرمود: دیگر نگران آمدن میهمان، نیستم.<sup>۳</sup>

### نیکی عیدالله $\tau$ به زنی مصیبت‌زده:

زنی به همراه دو کودکش، در سالی خشک، وارد بصره شد. سالی بر او نگذشت که پسرانش، مردند. وی، از اندوه آن دو، و دوری از زادگاهش می‌نالید. به او گفتند: نزد عیدالله بن عباس  $\tau$  برو و مشکل‌ت را با او در میان بگذار. وی، نزد عیدالله  $\tau$  رفت و گفت: ای پسرعموی رسول خدا! من، هیچ خویشاوندی ندارم که از من، حمایت کند و مرا جای دهد؛ من، در جستجوی کسی بودم که بتوانم به کمکش امیدوار باشم و خواسته‌ام را با او در میان بگذارم. به من گفته شد: نزد تو بیایم. یکی از این کارها را برایم انجام ده: یا به من جایی بده

۱- أسد الغابة (543/3)

۲- نگا: تاریخ دمشق (360/29).

۳- تاریخ دمشق (357/39).

و بار گران غم و اندوه را از من دور کن، یا به من بخشش و احسان نما و یا مرا نزد خانواده ام، باز گردان. عیدالله<sup>ع</sup> فرمود: همه‌ی این کارها، برایت انجام می‌شود.<sup>۱</sup>

زیبایی، دانش و بخشنده‌گی در خانه‌ی عباس<sup>ع</sup> است:

ابوالعباس احمد طبری مکی می‌نویسد: گفته می‌شد: هر کس سراغ زیبایی، فقه و بخشنده‌گی را می‌گیرد، باید به خانه‌ی عباس<sup>ع</sup> برود؛ زیبایی را در فضل<sup>ع</sup> می‌یابد؛ فقه و دانش را در عبدالله<sup>ع</sup> و سخاوت و بخشنده‌گی را در عیدالله<sup>ع</sup>.<sup>۲</sup>

خیر دنیا و آخرت، در خانه‌ی عباس<sup>ع</sup> است:

«کسی که خواهان خیر دنیا و آخرت است، باید به خانه‌ی عباس<sup>ع</sup> برود».

بادیه‌نشینی، وارد خانه‌ی عباس<sup>ع</sup> شد. در یک گوشه‌ی خانه، عبدالله بن عباس<sup>ع</sup> بود که در پاسخ هیچ سؤالی نمی‌ماند و در سوی دیگر خانه، عیدالله بن عباس<sup>ع</sup> حضور داشت و از هر کس که وارد می‌شد، پذیرایی می‌نمود. بادیه‌نشین، گفت: «کسی که خیر دنیا و آخرت را می‌خواهد، باید به خانه‌ی عباس بن عبدالمطلب<sup>ع</sup> بیاید؛ این یکی، فتوا می‌دهد و به مردم، فقه و دانش، می‌آموزد. و آن یکی، به مردم غذا می‌دهد (و از آنان پذیرایی می‌کند)».<sup>۳</sup> مصعب بن عبدالله می‌گوید: یکی از علما گفته است: عبدالله<sup>ع</sup>، خوانِ علم و دانش را برای مردم، می‌گستراند و عیدالله<sup>ع</sup>، سفره‌ی غذا را.<sup>۴</sup> و عیدالله<sup>ع</sup> تجارت می‌کرد.<sup>۵</sup>

روزه گرفتن عیدالله<sup>ع</sup> در روز عرفه:

۱- تاریخ دمشق (358/39).

۲- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص 394.

۳- تاریخ دمشق (356/39).

۴- تاریخ دمشق (356/39).

۵- الإصابه (331/4).

از عبدالله بن عباس  $\tau$  روایت شده که وی، روز عرفه، برادرش عبدالله  $\tau$  را به خوردن غذا دعوت کرد. گفت: من، روزه دارم. فرمود: شما، پیشوایانی هستید که دیگران، به شما اقتدا می‌کنند. من، رسول خداص را دیدم که در چنین روزی، ظرف شیری خواست و از آن نوشید.<sup>۱</sup>

### کسب علم و دانش:

به عبدالله بن عباس  $\tau$  گفته شد: چرا علم و دانش، کسب می‌کنی؟ فرمود: «برای آنکه وقتی نشاط و نیرو دارم، مایه‌ی لذت و خوشی من باشد و چون خسته و اندوهگین گردم، مایه‌ی آرامش خاطر من باشد».<sup>۲</sup>

### نیکی عبدالله $\tau$ به یک پیرزن و فرزندانش:

عبدالله بن عباس  $\tau$  از نزدیکی پیرزنی که فرزندی داشت، عبور نمود. آن پیرزن، عبدالله و همراهانش را گرامی داشت. عبدالله  $\tau$  تصمیم گرفت به آنان، نیکی نماید و به وضعیتشان رسیدگی کند. از این رو زمانی که نزد عبدالله  $\tau$  جمع شدند، عبدالله  $\tau$ ، آنان را به خود، نزدیک کرد و گفت: من، به سوی شما و مادران، با مقصدی فرستاده نشده‌ام که برایتان ناخوشایند باشد. گفتند: خُب، پس چه؟ فرمود: می‌خواهم وضعیتتان را بهبود بخشم و شما را از آشفتگی درآورم. گفتند: چنین کاری کم‌تر صورت گرفته مگر اینکه درخواستی در کار بوده و یا به دلیل دادن پاداش بوده است. عبدالله  $\tau$  فرمود: این کار به خاطر هیچ‌یک از اینها که گفتید، نیست؛ بلکه امشب را در کنار شما گذراندم و به ذهنم رسید که بخشی از مال من را در راهی صرف کنم که خداوند  $Y$  دوست دارد. گفتند: اگر ما، زندگی خوش و فراخی داشته و از روزی کفاف برخوردار باشیم، در این صورت، سزاوار چنین بخششی نیستیم. البته اگر به خاطر دوستی خدا، این کار را می‌کنی، آن را برای کسی بفرست که از ما، مستحق‌تر است و چنانچه می‌خواهی پیش از مطرح شدن درخواستی، چنین کنی، پس این عمل نیکت،

۱- الإصابة (331/4)؛ سندش، صحیح است.

۲- الإصابة (332/4).

درخور سپاس است و نیکی ات، پذیرفته. عیدالله<sup>ع</sup> دستور داد ده هزار درهم و بیست شتر به آنان بدهند و بارهایش را روی تعدادی قاطر و چارپای بارکش دیگر، منتقل نمود و سپس فرمود: در عرب ها و غیرعرب ها کسی سراغ ندارم که مانند این پیرزن و این جوانان باشد. پیرزن، به جوانانش گفت: هر یک از شما، شعری در تعریف این مرد شریف بسراید؛ شاید من هم کمکتان کنم؛ فرزند بزرگش، چنین سرود:

شهدت عليك بطيب الكلام      و طيب الفعال و طيب الخير

یعنی: «گواهی می دهم که تو، از لحاظ سخن، عمل و آگاهی، بهترینی».

پسر میانی، چنین سرود:

تبرعت بالوجود قبل السؤال      فعال كريم عظيم الخطر

یعنی: «پیش از آنکه از تو درخواست شود، بذل و بخشش نمودی؛ به راستی که بخشنده، سخاوتمند و والامقام هستی».

کوچک ترین فرزند آن پیرزن، این بیت را سرود:

و حق لمن كان ذا فعله      بأن يسترق رقاب البشر

یعنی: «کسی که دارای چنین خلق و خوئی باشد، حتماً همه را هوادار خویش می گرداند».

پیرزن، چنین سرود:

فعمرك الله من ماجد      و وقيت الردى و الحدر<sup>۱</sup>

یعنی: «خداوند، به تو عمر باعزتی عنایت کند و تو را از خفت و خواری، حفظ نماید».

### وفات عیدالله<sup>ع</sup>

در مورد سال وفات عیدالله<sup>ع</sup>، اختلاف نظر وجود دارد؛ بخاری<sup>۲</sup> و الفسوی<sup>۳</sup> وفات عیدالله<sup>ع</sup> را در زمان حکومت معاویه<sup>ع</sup> دانسته اند.<sup>۴</sup> خلیفه بن خیاط<sup>۵</sup> و برخی دیگر، بر این باورند که

۱- الإصابة (332/4)؛ تاریخ دمشق (364/39).

۲- التاريخ الصغير، ص 73

۳- المعرفة و التاريخ (322/3).

۴- تاریخ الإسلام، ص 147.

۵- تاریخ خلیفه، ص 225

عبداللہ  $\tau$ ، در سال 58 هجری وفات نموده است. ابو عبید و ابوحسان زیادی گفته‌اند: در سال 87 هجری در گذشت.<sup>۱</sup> همچنین گفته شده که در دوران یزید، چشم از جهان فرو بست و بیشتر، همین را گفته‌اند. وفاتش، در مدینه بود. و نیز گفته شده: در یمن؛ ولی قول نخست، صحیح‌تر است.<sup>۲</sup> در وفات برادران عییدالله  $\nu$ ، برای همه‌ی ما، نکته‌ی آموزنده و درخور توجهی وجود دارد و آن، اینکه: عبداللہ بن عباس  $\tau$  در طائف دفن شد و معبد  $\tau$  در آفریقا، به شهادت رسید و قثم  $\tau$  در سمرقند، به فیض شهادت نایل گردید و عییدالله  $\tau$  در مدینه، به خاک سپرده شد؛ حال آنکه همه‌ی اینها از یک پدر و مادر بودند. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا ۖ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ۚ

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (لقمان: 34)

«و هیچ کس، نمی‌داند فردا چه چیزی فراچنگ می‌آورد و هیچ کس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد. همانا خداوند، آگاه و باخبر است.»

### 3- عبداللہ بن جعفر بن ابی طالب هاشمی

عبداللہ بن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، ابو جعفر قرشی هاشمی، دانشمندی بزرگوار بود که در حبشه ولادت یافت و در مدینه سکونت نمود. وی، جوانمردی جوانمردزاده بود که پدرش را ذوالجناحین<sup>۳</sup> می‌خواندند. مادرش اسماء بنت عمیس خثعمیه، خواهرِ مادریِ میمونه دختر حارث بود. و نخستین فرزندی که از شوهر مسلمان، به دنیا آورد، عبداللہ بن جعفر بود.<sup>۴</sup> محمد و عون دیگر فرزندان بودند که از وی ولادت یافتند.<sup>۵</sup> لازم به ذکر است این فرزندان، همه، در حبشه دیده به جهان گشودند. نجاشی  $\tau$  پس از به دنیا آمدن فرزند جعفر  $\tau$ ، صاحب فرزندی شد؛ او، کسی را نزد اسماء (همسر جعفر) فرستاد تا زمینه‌ی نامگذاری فرزندش، از او نظر بخواهد. اسماء رضی الله عنها گفت: «من، فرزندم را عبداللہ

۱- تاریخ الإسلام، ص 147

۲- أسد الغابة (3/544).

۳- یعنی صاحب دو بال. اشاره به روایتی است که رسول خدا ص فرمود: به جعفر در بهشت دو بال داده می‌شود تا با آن پرواز کند. (مترجم).

۴- الاصابة (4/36).

۵- الطبقات، ابن سعد (7/2).

نامیده‌ام». نجاشی نیز فرزندش را عبدالله نامید و اسماء بنت عمیس رضی الله عنها، فرزند نجاشی را با فرزند خویش یعنی عبدالله بن جعفر شیر می‌داد تا اینکه دوره‌ی شیرخوارگی عبدالله به پایان رسید. بدین ترتیب اسماء رضی الله عنها، از جایگاه و منزلت والایی نزد حبشیان، برخوردار گردید.<sup>۱</sup>

پس از شهادت جعفر اسماء با ابوبکر صدیق ازدواج کرد و از وی صاحب فرزندی به نام محمد گردید. اسماء رضی الله عنها پس از وفات ابوبکر صدیق، با علی ازدواج نمود و از او نیز صاحب فرزندی به نام یحیی گردید.<sup>۲</sup> بنابراین عبدالله بن جعفر و محمد بن ابوبکر صدیق و یحیی بن علی از جانب مادر، با هم برادرند.<sup>۳</sup>

عبدالله بن جعفر آخرین صحابی رسول گرامی اسلام ص از تیره‌ی بنی‌هاشم بود که دیده از جهان فرو بست.<sup>۴</sup>

#### همسران و فرزندان عبدالله

فرزندان عبدالله بن جعفر عبارتند از:

- \* جعفر اکبر که کنیه‌ی عبدالله، برگرفته از نام همین فرزندش بود. مادر جعفر اکبر، امیه بنت خراش عبسیه نام داشت و کنیه‌اش، ام عمر بود.
- \* علی، عون اکبر، محمد، عباس و ام کلثوم؛ اینها از نوه‌ی رسول خدا ص یعنی زینب دختر علی بن ابی‌طالب و فاطمه دخت رسول خدا ص زاده شدند.<sup>۵</sup>
- \* حسین که هیچ فرزندی از او نماند.
- \* عون و عون اصغر که همراه حسین بن علی به شهادت رسید و نسلی از وی باقی نماند.<sup>۶</sup> مادرشان، جمانه بنت مسیب بن نخبه بن ربیع بن عوف از قبیله‌ی بنی فزاره بود.

۱- همان (7/2).

۲- الاصابة (37/4).

۳- اسدالغابة (199/3).

۴- البدایة والنهایة (300/12).

۵- الطبقات الکبری (6/2) با تحقیق سلمی.

۶- همان (6/2).

\* ابوبکر، عیدالله و محمد که مادرشان، خوصاء بنت حفصه بن ثقف بن عابدین بن عدی بن حارث بن تیم الله بن ثعلبه بن بکر بن وائل بود.

\* صالح، موسی، و یحیی و هارون که از آنان نیز نسلی به جا نماند.

\* جعفر، ام اییها و ام محمد که مادرشان، لیلی دختر مسعود بن خالد بود.

\* حمید و حسن که از یکی از کنیزان عبدالله ت زاده شدند.

\* جعفر و ابوسعید که مادرشان، ام حسن بنت کعب بن عبدالله بن ابی بکر بن کلاب بن ربیع بن عامر بن صعصعه نام داشت.

\* معاویه و اسحاق و قثم که نسلی از وی به جا نمانده است و نیز ام عون.<sup>۱</sup>

بازگشت جعفر بن ابی طالب به همراه خانواده اش از حبشه و عزیمت به مدینه

جعفر بن ابی طالب ت به همراه همسرش اسماء و فرزندانش عبدالله، عون و محمد و همچنین آن دسته از مسلمانانی که با او به حبشه هجرت کرده بودند، روز فتح خیبر به حضور رسول گرامی اسلام ص رسیدند و آن حضرت ص از دیدن آنها بسیار خرسند گردید. رسول خدا ص عمرو بن امیه ضمری را نزد نجاشی فرستاده بود تا از وی تقاضا کند که مسلمانان را به دیار خودشان بازگرداند. نجاشی نیز آنان را سوار دو کشتی کرد و به دیارشان فرستاد؛ از قضا، این بزرگواران، روز فتح خیبر به محضر رسول خدا ص رسیدند. ابوموسی اشعری ت و تعدادی از افراد قبیله اش جعفر بن ابی طالب ت را در این سفر همراهی می کردند.

#### کشتی سوارانی که افتخار دو هجرت نصیبشان شد

ابوموسی اشعری ت می گوید: «در یمن بودیم که خبر ظهور نبی اکرم ص به ما رسید. پس من و دو برادر که یکی ابو برده و دیگری ابو رهم نام داشت و من از آنها کوچکتر بودم، همراه پنجاه و سه تن از افراد قبیله ام به قصد هجرت به سوی پیامبر اکرم ص به راه افتادیم. پس سوار کشتی شدیم. اما کشتی ما را نزد نجاشی در حبشه برد. همزمان با ما، جعفر بن ابی طالب نیز بدانجا آمد. ما نزد او ماندیم تا زمانی که همه به مدینه رفتیم. و رفتن ما مصادف با فتح خیبر بود. تعدادی از مردم به ما که اهل کشتی بودیم، می گفتند: ما در هجرت از شما پیشی گرفته ایم. روزی، اسماء دختر عمیس رضی الله عنها که قبلاً به حبشه هجرت کرده بود و



همراه ما از حبشه آمد، به دیدار حفصه رضی الله عنها همسر نبی اکرم ص رفت. در آن اثنا، عمر ع نزد حفصه آمد و چون اسماء را دید، پرسید: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء دختر عمیس است. عمر ع گفت: همان حبشی که از راه دریا آمده است؟ اسماء گفت: بلی. عمر ع گفت: ما در هجرت، از شما پیشی گرفته ایم. از اینرو، به (قرب و دوستی) رسول خدا ص سزاوارتریم. اسماء خشمگین شد و گفت: سوگند به خدا، هرگز چنین نیست. شما همراه رسول الله ص بودید، گرسنگان شما را غذا می داد و افراد ناآگاه را نصیحت می کرد. ولی ما به خاطر خدا و رسولش در سرزمینی دور و بدآب و هوا، در غربت و بیم و هراس، به سر می بردیم. به خدا سوگند تا سخنان را به اطلاع رسول خدا ص نرسانم، هیچ آب و غذایی نمی خورم. سخنان را برای نبی اکرم ص بازگو خواهم کرد. سوگند به خدا که نه دروغ بگویم، نه تحریف کنم و نه چیزی بر آنها بیفزایم. هنگامی که نبی اکرم ص آمد، اسماء گفت: ای رسول خدا! عمر چنین و چنان گفت؛ رسول خدا ص فرمود: «تو به او چه جوابی دادی؟» گفت: به او چنین و چنان گفتم. رسول خدا ص فرمود: «آنها از شما نسبت به من استحقاق بیشتری ندارند. او و همراهانش، یک هجرت دارند و شما اهل کشتی، دو هجرت دارید».<sup>۱</sup>

مادر عبدالله بن جعفر (اسماء) از فرط خوشحالی، این فرموده ی رسول خدا ص را به ذهن سپرد و نزد همسفران خویش رفت تا آنان را از این سخن (که برایشان، بهترین مژده بود)، باخبر گرداند.<sup>۲</sup> نقل شده اسماء رضی الله عنها در همین مورد گفته است: «مردم، دسته دسته نزد من می آمدند و در مورد این فرموده ی رسول خدا ص از من سؤال می نمودند. به راستی که هیچ چیزی در دنیا به اندازه ی این سخن آن حضرت ص، آنان را خوشحال نمی کرد و انگار این، بزرگترین هدیه ای بود که رسول اکرم ص به آنها تقدیم نموده بود».<sup>۳</sup> پیامبر اکرم ص ضمن کسب اجازه از اصحابی که در فتح خیبر حضور داشتند، مهاجرانی که تازه از راه رسیده بودند را نیز در غنایم خیبر شریک نمود.<sup>۴</sup>

#### شهادت جعفر بن ابی طالب در مؤته

۱- بخاری، کتاب المغازی (4231).

۲- فقه السیره از منیر غضبان، ص 535.

۳- مسلم (2502 و 2503).

۴- الصراع مع اليهود از ابی فارس (96/3).

یحیی بن ابی یعلی می گوید: از عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> شنیدم که گفت: زمانی را که رسول خدا ص به خانه‌ی ما آمد و مادرم را از شهادت پدرم باخبر فرمود، به یاد دارم. در آن هنگام، رسول اکرم ص دست (مبارکش) را بر سر من و برادرم می کشید؛ من، به چهره‌ی مبارک او نگاه کردم و دیدم که قطرات اشک، از چشمان وی سرازیر است؛ به نحوی که محاسن آن بزرگوار، خیس شده بود. سپس رسول خدا ص دعا نمود: (اللهم! إن جعفرًا قد قدم الی أحسن الثواب فاخلفه فی ذریته بأحسن ما خلقت من عبادک فی ذریته) یعنی: «بارخدا! جعفر در راستای بهترین (نیکی و) ثواب گام برداشت و به دیار باقی شتافت؛ پس (تو نیز) بهترین خیر و نعمتی را که به نسل و ذریه‌ی یکی از بندگان خویش ارزانی داشته‌ای به فرزندان جعفر نیز ارزانی کن و پس از جعفر، خود، سرپرستی آنان را بر عهده گیر». آنگاه آن حضرت ص خطاب به اسماء فرمود: (یا اسماء: ألا ابشرک؟) یعنی: «ای اسماء! آیا نمی خواهی تو را به چیزی بشارت دهم؟» گفت: «ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما؛ بشارت شما چیست؟» فرمود: (إن الله جعل لجعفر جناحین یطیر بهما فی الجنة) یعنی: «همانا خداوند در بهشت دو بال به جعفر ارزانی نموده تا با آنها در بهشت پرواز کند». اسماء رضی الله عنها گفت: «ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما؛ مردم را از این موضوع باخبر نمایید. عبدالله<sup>۳</sup> می گوید: سپس آن حضرت ص دست مرا گرفت و درحالی که دست مبارکش را بر سرم می کشید، بالای منبر رفت و من را نیز در پایین ترین پله‌ی منبر نشاند. آنگاه در حالی که حزن و اندوه فراوانی در چهره‌اش نمایان بود، فرمود: (الا إن جعفرًا قد استشهد و قد جعل له جناحان یطیر بهما فی الجنة) یعنی: «هان! همانا جعفر<sup>۴</sup> به شهادت رسید و به او دو بال داده شد تا با آنها در بهشت پرواز کند». سپس رسول اکرم ص به خانه‌ی خویش رفت و من را نیز با خود برد و دستور داد تا برای خانواده‌ی جعفر<sup>۵</sup> غذایی آماده کنند. خادم آن حضرت ص، مقداری جو پاک نمود و سپس جوهای پاک شده را آسیاب کرد؛ آنگاه آرد جو را پخت و از آن غذایی تهیه نمود. رسول گرامی اسلام ص، برادرم را نیز فرا خواند و بدین ترتیب من و برادرم، با پیامبر اکرم ص غذا خوردیم.<sup>۱</sup>

از امروز به بعد، به خاطر برادرم گریه نکنید

۱- الطبقات، به تحقیق سلمی (8/2). سند این روایت بسیار ضعیف است و البته شواهدی نیز در تأیید آن وجود دارد.

عبدالله بن جعفر ع می گوید: پس از آنکه سه روز از شهادت پدرم گذشت، رسول اکرم ص باری دیگر نزد خانواده‌ی ما آمد و فرمود: (لا تبکوا لأخی بعد الیوم..). یعنی: «از امروز به بعد برای برادرم گریه نکنید». سپس فرمود: «پسران برادرم را نزد من بیاورید». عبدالله ع نقل می گوید: من و برادرم را نزد رسول خدا ص بردند؛ در حالی که چندان مرتب نبودیم. رسول خدا ص فرمود: «آرایشگری فرا بخوانید» تا اینکه آرایشگری آمد و به دستور رسول خدا ص موهای سرمان را تراشید. آنگاه رسول اکرم ص فرمود: (أما محمد فشبه عمنا ابي طالب و أما عبدالله فشبه خلقی و خلقی) یعنی: «محمد به عمویمان ابوطالب شباهت دارد، اما عبدالله در اخلاق و ویژگیهای ظاهری، شبیه من است».

عبدالله ع می افزاید: آنگاه رسول خدا ص دست مرا بالا گرفت و دعا کرد: (اللهم اخلف جعفرأ فی أهله و بارک لعبدالله فی صفقته) یعنی: «بار خدایا! در نبود جعفر خودت (سرپرستی و صیانت) خانواده‌ی وی را بر عهده بگیر و در بیعت عبدالله برکت عنایت فرما». در همین بحبوحه مادر، اسماء از راه رسید و از اینکه من و برادرم یتیم شده‌ایم، نزد رسول خدا ص شکوه و اظهار ناراحتی نمود. آن حضرت ص فرمود: (العيلة تخافین علیهم و أنا ولیهم فی الدنيا والآخرة؟) «آیا در حالی که من، در دنیا و آخرت، سرپرست آنها هستم، از فقر (و مخارج آنها) ناراحتی (و بیم داری؟)».<sup>۱</sup>

#### پیامبر ص عبدالله را بر مرکب خویش سوار می کند

عبدالله بن جعفر می گوید: هرگاه رسول گرامی اسلام ص از سفر برمی گشت فرزندان از اهل بیتش را به پیشواز آن حضرت ص می بردند اما باری قبل از هر کس من را نزد آن بزرگوار ص بردند. وی، مرا جلوی خود، بر مرکبش سوار نمود. آنگاه حسن یا حسین را آوردند. رسول خدا ص او را پشت سرش سوار نمود و بدین ترتیب در حالی که هر سه نفر ما سوار مرکب بودیم، وارد مدینه شدیم.<sup>۲</sup>

#### دعای پیامبر ص برای فرزندان جعفر

۱- مسند احمد (1/24) این روایت را وهب بن جریر از پدرش روایت کرده است.

۲- مسلم، شماره‌ی 2428؛ سیر أعلام النبلاء (458/3).

عمرو بن حریث روایت می‌کند: روزی رسول خدا ص از جایی عبور می‌کرد و عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> را دید که با تعدادی از بچه‌ها مشغول بازی بود. آن حضرت ص دعا نمود: (اللهم بارک لعبدالله فی بیعته أو فی صفقته)<sup>۱</sup> یعنی: «بارخدا یا! در بیعت عبدالله برکت عنایت کن». عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> می‌گوید: باری رسول خدا ص سه مرتبه بر سرم دست کشید و هر بار این دعا را خواند که: (اللهم أخلص جعفرأ فی ولده)<sup>۲</sup> «بارخدا یا! در نبود جعفر، خودت (سرپرستی و حمایت از) فرزندانش را بر عهده بگیر».

### بیعت عبدالله<sup>۲</sup> با پیامبر اکرم ص

هشام بن عروه از پدرش روایت می‌کند که: عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر در حالی که فقط هفت سال داشتند، با رسول خدا ص بیعت نمودند. وقتی چشم مبارک رسول خدا ص به آنها افتاد، لبخندی زد و دستانش را باز فرمود تا با آنان بیعت کند.<sup>۳</sup> البته بنا به روایت صحیح عبدالله بن زبیر<sup>۲</sup> در همان سال هجرت، دیده به جهان گشود.<sup>۴</sup>

### نگرانی رسول خدا ص برای فرزندان جعفر<sup>۲</sup>

جابر بن عبدالله<sup>۲</sup> روایت می‌کند: روزی رسول گرامی اسلام ص نزد اسماء بنت عمیس آمد و فرمود: «چه شده که برادرزاده‌هایم، این گونه لاغر و نحیف شده‌اند؟ آیا مشکلی برایشان پیش آمده است؟» اسماء گفت: «خیر، ای رسول خدا! اما به نظر می‌رسد دچار زخم چشم شده باشند؛ آیا اجازه می‌دهید برای رهایی آنها از زخم چشم، از تعویذهای شرعی، کار بگیرم؟» رسول خدا ص فرمود: «آخر چرا این گونه پیش آمده است؟» اسماء رضی الله عنها، قضیه را با آن حضرت ص در میان گذاشت و آن بزرگوار نیز اجازه فرمود که اسماء، از تعویذ شرعی برای درمان آنها کار بگیرد.

### چگونگی رویارویی با مشکلات

۱- سیر أعلام النبلاء (458/3) و مجمع الزوائد (286/9). رجال این روایت همه ثقة‌اند.

۲- مسند احمد (204/1). این روایت را وهب بن جریر از پدرش نقل کرده و سندش، قوی است.

۳- المستدرک (566/3 - 567) در سند این روایت اسماعیل بن عباس وجود دارد که ضعیف است.

۴- الاصابة (38/4).

عبدالله بن جعفر ع می گوید: رسول خدا ص به مادرم اسماء دستور داده بود که هنگام مواجه شدن با سختی ها و مصائب، این دعا را بخواند: (الله الله ربی؛ لا اشرک به شیئاً)<sup>۱</sup> یعنی: «هر آینه خداوند، پروردگار من است و هیچ چیز و هیچ کس را شریکش قرار نخواهم داد».

#### شکایت شتر به نبی اکرم ص

عبدالله بن جعفر ع می گوید: روزی رسول خدا ص مرا پشت سر خویش بر مرکبی سوار نمود؛ سپس رازی را به من گفت که هیچ گاه آن را برملا نخواهم ساخت. پشت دیوارها یا ساختمان ها و یا نخلستان های انبوه، بهترین جاهایی بود که رسول خدا ص ترجیح می داد برای قضای حاجت بدان جا برود (تا از دید افراد پنهان بماند). یزید بن هارون، ادامه ی این حدیث را با همین اسناد، این گونه بیان می کند که: روزی رسول خدا ص وارد محوطه ای شد که متعلق به یک انصاری بود. آنجا شتری دید که ناله می کرد و چشمانش، پر از اشک شده بود و صدایی بلند از وی به گوش می رسید. رسول خدا ص دست بر سر و پشت آن شتر کشید تا اینکه آرام گرفت. سپس فرمود: «صاحب این شتر کیست؟» جوانی انصاری، خدمت آن حضرت ص آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا! این شتر، مال من است». فرمود: (أما تتقی الله فی هذه البهیمه التي ملککها الله؟ إنه شکى إلیّ أنک تجیعه و تدئیه)<sup>۲</sup> یعنی: «آیا در مورد این حیوان که خداوند، تو را مالک آن گردانیده، از خدا نمی ترسی؟ این شتر، به من شکایت کرد که تو، او را گرسنه نگه می داری و کارهای سخت و طاقت فرسایی از او می کشی».

زمانی که رسول گرامی اسلام ص جهان فانی را وداع گفت، عبدالله بن جعفر ع ده سال داشت.<sup>۳</sup> و ثابت شده که وی، به افتخار هم صحبتی با رسول اکرم ص نایل گشته و احادیثی از آن حضرت ص روایت نموده است. دیگر کسانی که عبدالله بن جعفر ع از آنها حدیث روایت کرده، عبارتند از: مادرش اسماء بنت عمیس، و عمویش علی بن ابی طالب رضی الله عنهما. کسانی که از عبدالله بن جعفر ع روایت نموده اند، عبارتند از: فرزندان: اسماعیل و اسحاق؛ معاویه، محمد بن علی بن حسین، قاسم بن محمد، عروه بن زبیر، سعد بن ابراهیم بن

۱- الطبقات، به تحقیق سلمی (11/2)؛ سند این روایت، ضعیف است.

۲- طبقات (13/2)؛ سند این روایت، صحیح است.

۳- الإصابه (37/4).

عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن ملیکه، عبدالله بن شداد بن هاد، شعبی، عباس بن سهل بن سعد، موریق العجلی، خالد بن ساره، و محمد بن عبدالرحمن بن ابی رافع الفهمی.<sup>۱</sup>

سلام کردن ابن عمرؓ به عبدالله بن جعفرؓ  
شعبی می گوید: هرگاه ابن عمرؓ می خواست به عبدالله بن جعفرؓ سلام کند، این گونه سلام می کرد: (السلام علیک یا ابن ذی الجناحین)<sup>۲</sup> یعنی: سلام بر تو ای فرزند صاحب دو بال!

اشتیاق وافر امیر مؤمنان علیؓ به تعلیم عبدالله بن جعفرؓ  
عبدالله بن شداد روایت می کند: باری علیؓ خطاب به عبدالله بن جعفرؓ فرمود: «آیا می خواهی عبارات و کلماتی را به تو بیاموزم که هرگز به حسن و حسین نیاموخته ام؟ هرگاه عزم خواستن چیزی از خداوند را نمودی و خواهان برآورده شدن خواستهات بودی، این کلمات را بگو: (لا اله الا الله وحده لا شریک له العلی العظیم؛ لا اله الا هو وحده لا شریک له الحلیم الکریم)<sup>۳</sup>

عبدالله بن جعفرؓ از یاران عمویش علیؓ بود و در جنگ صفین یکی از فرماندهان سپاه وی به شمار می رفت.<sup>۴</sup>

جوانمردی و سخاوت و بخشنده گی عبدالله بن جعفرؓ  
عبدالله بن جعفرؓ شخصی دانا، بردبار، پاک دامن و سخاوتمند بود که مردم، وی را دریای سخاوت،<sup>۵</sup> یا قطب سخاوت می نامیدند.<sup>۶</sup> گفته شده: هیچ یک از مسلمانان دوراننش، بخشنده تر از وی نبوده است.

۱- تاریخ دمشق (169/29).

۲- سیر أعلام النبلاء (459/3)؛ بخاری (62/7).

۳- الطبقات (16/2)؛ سند این روایت، صحیح است.

۴- الإصابة (37/4).

۵- الإستیعاب (88/3).

۶- الإصابة (37/4).

نقل شده که بخشنده‌ترین مسلمانان عرب، ده تن بوده‌اند؛ در حجاز: عبدالله بن جعفر، عییدالله بن عباس بن عبدالمطلب، سعید بن عاص. در کوفه: عتاب بن ورقاء از تبار بنی‌ربیع، بن یربوع، اسماء بن خارجه بن حصن فزاری، اکرم بن ربیع الفیاض از تیره‌ی تیم‌الله بن ثعلبه. در بصره: عمرو بن عبید بن معمر، طلحه بن عبدالله بن خلف خزاعی، از بنی‌ملیح که وی را طلحه الطلحات گویند و عییدالله بن ابی‌بکره. در شام: خالد بن عبدالله بن خالد بن اسد بن ابی‌العاص بن امیه بن عبدشمس. شایان ذکر است عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> در میان اینها، از همه بخشنده‌تر بوده است.

باری عبدالله<sup>۳</sup> به‌خاطر سخاوت فراوانش، مورد اعتراض قرار گرفت. اما او در پاسخ این اعتراض فرمود: خداوند، مرا به این کار عادت داده و و خودم نیز مردم را به بخشنندگی خویش، عادت داده‌ام. لذا می‌ترسم اگر این عادت را ترک کنم و بخشش و عطایم را از مردم دریغ بدارم، روزی خودم نیز قطع گردد.<sup>۱</sup>

علی بن حسین از حسین<sup>۴</sup> روایت نموده که فرموده است: عبدالله بن جعفر<sup>۵</sup>، سخاوت و بخشنندگی را به ما آموخت.<sup>۲</sup> بدیهی است این، از تواضع و فروتنی حسین<sup>۶</sup> می‌باشد. و گرنه او و بردارش حسن<sup>۷</sup>، نمونه‌ی بارز سخاوت، جوانمردی و انفاق در راه خدا بودند و سرآمد روزگار خویش به‌شمار می‌رفتند.

اینک به حکایتی چند پیرامون سخاوت و بخشنندگی عبدالله بن جعفر<sup>۸</sup> می‌پردازیم:

مروان، گدایی را به خانه‌ی عبدالله بن جعفر<sup>۹</sup> راهنمایی می‌کند:

نقل شده: روزی یک بادی‌نشین، در مدینه نزد مروان رفت و از وی درخواست کمک نمود. مروان که در میان جمع زیادی از مردم، حضور داشت، خطاب به وی گفت: «ما، چیزی نداریم که برایت کافی باشد؛ پس اگر می‌خواهی چیزی به دست آوری، باید نزد عبدالله بن جعفر<sup>۱۰</sup> بروی». آن شخص، رهسپار خانه‌ی عبدالله<sup>۱۱</sup> شد. و چون بدان‌جا رسید، مشاهده کرد که مرکبی با بارش، بر دروازه‌ی خانه‌ی عبدالله<sup>۱۲</sup> ایستاده و شمشیری نیز بر آن آویزان است. آن بادی‌نشین، به محض رسیدن به خانه‌ی عبدالله<sup>۱۳</sup> شروع به خواندن شعر ذیل نمود:

۱- الإستیعاب (288/3).

۲- تاریخ دمشق (187/29).

أبو جعفر من أهل بيت نبوة      صلاتهم للمسلمين ظهور  
أبا جعفر ظن الأمير بما له      وأنت على ما في يديك أمير  
أبا جعفر يا ابن الشهيد الذي له      جناحان في أعلى الجنان يطير  
أبا جعفر ما مثلك اليوم أرتجى      فلا تتركني بالغلاة أدور

یعنی: «ابو جعفر، از اهل بیت پیامبرص است که درود فرستادن بر آنان، سبب پاکی و آمرزش مسلمانان می شود.

ای ابو جعفر! تو، همان شخصیتی هستی که امیر، بر سخاوت و بخشندگی ات اطمینان داشت و می دانست که تو، مال و ثروت را در اختیار خویش داری.

ای ابو جعفر! تو، فرزند شهیدی هستی که با دو بالش، بر فراز بهشت، پرواز می کند. امروز کسی جز تو نیست که بدو امید بندم؛ پس از من روی مگردان تا ناگزیر به پناه بردن به افراطی ها نشوم».

عبدالله بن جعفر خطاب به وی گفت: «کالاها و اموال را قبل از آمدنت، به جایی فرستادم؛ اما اکنون فقط همین مرکب، به جا مانده است؛ برو و هر چه می خواهی، برای خود بردار، ولی شمشیر را برندار؛ زیرا آن را به هزار دینار خریده ام».<sup>۱</sup>

### مبادله‌ی کالای فانی و زودگذر با ذکر و نام ماندگار:

یکی از شاعران عرب به نام نصیب، اشعاری در مدح عبدالله بن جعفر سرود و عبدالله، یک شتر و یک اسب، و مقداری پارچه و درهم و دینار، به عنوان پاداش به وی، داد. از این رو بر او اعتراض شد که چرا این همه پاداش را بر سیاه پوستی این چنین عرضه می داری؟ فرمود: «اگر او، خود سیاه است، اما شعرش، سفید است و سزاوار پاداشی فراتر از این می باشد. مگر نه اینست که آنچه به او داده ام، فانی است و دیر یا زود از بین خواهد رفت؛ اما مدح و ثنایی که درباره ام سروده، ماندگار است و همواره باقی خواهد ماند؟»

گفته شده: ماجرای مزبور، میان عبدالله بن جعفر و عبیدالله بن قیس رخ داده است.<sup>۲</sup> مصعب بن عبدالله می گوید: عبدالملک بن مروان، به ابن قیس گفت: «وای بر تو ای ابن قیس! آیا از خدا نترسیدی، بدان گاه که خدا را بر بخشندگی ابن جعفر گواه گرفتی؟ آیا

۱- سیر أعلام النبلاء (459/3).

۲- الإستیعاب (882/3) و نیز گفته شده: نامش، عبدالله بوده است.



بهتر نبود، به جای گفتن «خدا می داند»، می گفتم: «مردم می دانند؟» ابن قیس گفت: به خدا سوگند که هم خداوند Y و هم تو، و هم همه ی مردم، این را می دانند (که عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup>، خیلی بخشنده و سخاوتمند است).<sup>۱</sup>

شماخ بن ضرار در مدح عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup>، چنین سروده است:

إنک یا ابن جعفر نعم الفتی      و نعم مأوی طارق إذا أتى  
و رب ضیف طرق الحی سری      صادف زاداً و حدیثاً ما اشتهی<sup>۲</sup>

یعنی: «ای ابن جعفر! تو، چه نیکو جوانمردی هستی و چه نیکو پناهگاهی برای افرادی که درب خانه ات را می کوبند. چه بسیار میهمانانی که شب هنگام درب خانه ات را می کوبند و با استقبال و سخنانی مواجه می شوند که مطلوب آنهاست».

باری عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup>، بیمار بود؛ در این اثنا، یک بادیه نشین، نزدش آمد و ابیات ذیل را

سرود:

کم لوعة للندی و کم قلق      للجود و المکرّمات من قلقک  
ألّیسک اللّٰه منه عافیة      فی نومک المعتری و فی أرقک  
أخرج من جسمک السقام کما      أخرج ذمّ الفعّال من عنقک

یعنی: «چون تو، ناراحت و بیمار گشتی، بخشنندگی و سخاوت و کرم نیز آشفته و مضطرب گردید.

خداوند، تو را در خواب و بیداری ات، از این بیماری شفا دهد، همچنانکه وجودت را از افعال زشت و خساست، عاری ساخته است».

عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> هزار دینار به شاعر مزبور، پاداش داد.<sup>۳</sup>

گذر عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> در یکی از سفرهایش، به دو جوان افتاد که مشغول برافروختن آتش در زیر دیگی بودند. یکی از آنها، رو به عبدالله<sup>ع</sup> کرد و گفت:

أقول له حین ألفیته      علیک السلام أبا جعفر

۱- تاریخ دمشق (185/29).

۲- الإصابة (39/4).

۳- تاریخ دمشق (194/29).

یعنی: «آن گاه که او را دریابم، با وی انس می گیرم و به او می گویم: ای ابوجعفر! سلام بر تو».

عبدالله بن جعفر  $\tau$  با شنیدن این سخن، ایستاد و گفت: علیک السلام و رحمة الله.  
آن جوان گفت:

و هدی ثیابی قد أخلقت و قد عفنی زمن منکر

یعنی: «لباس هایم، کهنه شده و روزگار، به کامم تلخ و ناگوار است».  
عبدالله  $\tau$  فرمود: «لباس هایم را بگیر و بیوش تا روزگار، به کامت گردد». گفتنی است: در آن هنگام عبدالله  $\tau$  لباسی فاخر بر تن داشت.  
آن جوان گفت:

فأنت کریم بنی هاشم و فی البیت منها الذی یذکر

یعنی: «تو، جوانمرد و بخشنده ی بنی هاشم هستی و همان گونه ای که تو را (به سخاوت و بخشنندگی) توصیف می کنند».

عبدالله  $\tau$  گفت: برادرزاده ام! آنچه تو می گویی، صفات رسول اکرم ص است. (نه من).<sup>۱</sup>  
باری مردی، نامه ای برای عبدالله بن جعفر  $\tau$  نوشت و آن را زیر بالشی گذاشت که عبدالله  $\tau$  بر آن تکیه می داد. وقتی عبدالله  $\tau$  آن بالش را برگرداند، مشاهده کرد که نامه ای آنجاست. و سپس تمام مطالب نامه را خواند. آن گاه نامه را سر جایش نهاد. در ضمن، کیسه ای حاوی پنج هزار دینار نیز آنجا گذاشت تا صاحب نامه، آن را بردارد. زمانی که نویسنده ی نامه، نزد عبدالله  $\tau$  آمد، عبدالله  $\tau$  فرمود: بالش را برگردان و آنچه را که زیر آنست، برای خود بردار. او نیز چنین کرد.

گفتگوی میان عبدالله بن زبیر و عبدالله بن جعفر  $\tau$  پیرامون بدهی زبیر  $\tau$ :

عبدالله بن جعفر  $\tau$  مبلغی معادل یک میلیون درهم به عنوان وام، به زبیر  $\tau$  داده بود. پس از اینکه زبیر  $\tau$  وفات نمود، عبدالله بن زبیر  $\tau$  نزد ابن جعفر  $\tau$  رفت و گفت: ای عبدالله! در وصیت نامه ی پدرم نوشته شده که وی، یک میلیون درهم از تو، بستانکار بوده است. آیا تو، این را قبول داری؟ پاسخ داد: زبیر  $\tau$ ، آدم راستگویی بود. از این رو هر زمان که بخواهی، می توانی طلبش را بگیری. پس از مدتی، عبدالله بن زبیر  $\tau$  نزد عبدالله بن جعفر  $\tau$  آمد و گفت:

من، اشتباه کرده بودم؛ پدرم، در وصیت‌نامه‌اش نوشته است که تو، از او بستانکاری. ابن جعفر ع فرمود: باشد؛ همه را بخشیدم. ابن زبیر ع گفت: نه؛ من، این را نمی‌پذیرم.<sup>۱</sup>

ذهبی رحمه الله می‌گوید: این حکایت، حاکی از نهایت جود و سخاوتی است که تاکنون سراغ داریم.<sup>۲</sup>

### کمک ابن جعفر ع به ابن عمار برای ازدواج:

محمد بن عبیدالله ابی‌ملیکه از پدرش از جدش روایت می‌کند که: باری فقیه حجاز، ابن عمار، نزد نخاس رفت تا از وی کنیزی بخرد. نخاس، کنیزی بر وی عرضه داشت و قیمتی برایش تعیین نمود که خیلی فراتر از پولی بود که ابن عمار با خود داشت. کنیز مذکور، بسیار خوش‌سیما و زیباروی بود و چون ابن عمار، او را دید، دل‌بسته‌اش شد. دل‌بستگی ابن عمار به آن کنیز، افزایش یافت و سبب بروز مشکلاتی برای او گردید. نخاس که از این موضوع باخبر شد، تا توانست بر قیمت کنیز افزود. از این رو وقتی ذکر این کنیز نزد ابن عمار به میان می‌آمد، از خود بی‌خود می‌شد. به همین سبب عطاء، طاووس و مجاهد رحمهم الله، نزدش رفتند و او را سرزنش کردند. ابن عمار، چنین سرود:

یلومنی فیک اقوام اجالسهم      فما أبالی أطار اللوم أو وقعا

یعنی: «ای کنیز! همنشینانم، مرا به خاطر تو سرزنش می‌کنند، اما من از این ملامت‌ها باکی ندارم و بدان اهمیت نمی‌دهم».

سرانجام خبر دل‌باختگی ابن عمار به آن کنیز، به عبدالله بن جعفر ع نیز رسید. وی، شخصی را نزد صاحب آن کنیز فرستاد تا کنیز را به چهل هزار درهم خریداری نماید و آن‌گاه به سرپرست کنیزانش دستور داد که آن کنیز را خوب بیاراید و لباس‌های زیبایی بر تنش نماید و او نیز چنین کرد. آن‌گاه ابن جعفر ع وارد مدینه شد و مردم از گوشه و کنار نزدش می‌آمدند و به سلام می‌کردند؛ خلاصه اینکه همه‌ی اهل حجاز، به استقبال ابن جعفر ع آمدند، اما خبری از ابن عمار نبود. عبدالله بن جعفر ع پرسید: «چه شده؟ چرا ابن عمار را نمی‌بینم؟» این خبر، به ابن عمار رسید؛ از این رو نزد ابن جعفر ع آمد. عبدالله ع می‌خواست به احترام ابن عمار

۱- تاریخ الإسلام (80/61).

۲- همان ص 431.

برخیزد، اما ابن عمار نگذاشت. ابن جعفر T پرسید: «دل باختگی ات به فلانی، با تو چه کرده است؟» پاسخ داد: «محببتش در گوشت و خون و مغز و استخوانم جای گرفته است». فرمود: «آیا اگر او را ببینی، می شناسی؟» گفت: «فدایت شوم؛ او، هر لحظه پیش روی من است و ذهنم، همواره بدو مشغول می باشد». ابن جعفر T فرمود: «به خدا سوگند از زمانی که این کنیز را خریده ام، حتی لحظه ای به او نگاه نکرده ام». ابن جعفر T دستور داد آن کنیز را بیاورند. آن کنیز، خرامان و با لباسی فاخر و زیبا بیرون آمد. ابن جعفر T پرسید: «آیا دلربایت همین است؟» ابن عمار، گفت:

هی الّتی هام قلبی من تذکرها و النفس مشغولة أيضاً بذكرها

یعنی: «آری؛ این، همان دلربایی است که دل باختته و شیدایش شده ام».

ابن جعفر T گفت: «اینک این کنیز از تو باشد. خداوند، او را برایت مبارک بگرداند». ابن عمار گفت: «فدایت شوم؛ تو، امروز لطفی در حق من نمودی که تنها از خداوند انتظار چنین لطف و احسانی می رود». پس از آنکه ابن عمار، با کنیزش، راهی خانه اش گردید، ابن جعفر T، به غلامش دستور داد که یکصد هزار درهم به عنوان هدیه، به خانه ای ابن عمار ببرد تا آن دو، بدون هیچ دغدغه ای در کنار هم زندگی کنند. ابن عمار از فرط خوشحالی گریست و گفت: «به راستی خداوند می داند رسالت خویش را به چه کسی واگذار کند. ای ابن جعفر! فدایت شوم؛ قسم می خورم که هر چند خداوند Y به ما وعده ی نعمت های جاودانه ی بهشت را داده است، اما تو، همین دنیا را برایمان بهشت گردانیدی».<sup>۱</sup>

در سخاوت، هیچ کس جز پیرمردی از بنی عذره، از ما سبقت نگرفت:

بدیح، آزادشده ی عبدالله بن جعفر T می گوید: در یکی از سفرها با عبدالله بن جعفر T همراه بودم؛ در کنار خیمه ای اتراق نمودیم و متوجه شدیم که صاحب خیمه، پیرمردی از تیره ی بنی عذره است. در این اثنا بادیه نشینی دیدیم که شتری را به سوی ما می آورد. او، شتر را را نزدمان آورد و از ما چاقو خواست. ما، چاقویی در اختیارش گذاشتیم و او، در دم، شتر را نحر کرد و گفت: «این، از آن شماس»<sup>۲</sup>. روز دوم نیز همان پیرمرد، شتری به سوی ما آورد و از ما خواست که چاقویی در اختیارش بگذاریم تا شتر را برایمان نحر کرد. گفتیم: ما، هنوز گوشت داریم. گفت: «چطور ممکن است بگذارم در حضور من، گوشت مانده بخورید؟»

۱- تاریخ دمشق (195/29)؛ سیر أعلام النبلاء (461/3).

سرانجام شتر را نحر نمود و تمام گوشت هایش را به ما داد. روز سوم نیز همان جا اتراق داشتیم که آن پیرمرد، شتری دیگر نزدمان آورد؛ هرچه گفتیم هنوز گوشت داریم، باز هم دست بردار نشد و آن را ذبح کرد و گفت: «چطور ممکن است من حضور داشته باشم و بگذارم که در حضور من، گوشت مانده بخورید؟ من، گمان می کنم شما آدم های خسیسی باشید. بدیخ می گوید: سرانجام آن جا را ترک نمودیم و عزم سفر نمودیم. قبل از حرکت، ابن جعفر<sup>ع</sup> خادمش را فرا خواند و گفت: «از مال و منال، چه با خود داری؟» پاسخ داد: «بقچه ای از لباس و چهارصد دینار». ابن جعفر<sup>ع</sup> دستور داد که آن بقچه ای لباس را به همراه چهارصد دینار، برای آن پیرمرد ببرد. زمانی که کنیز ابن جعفر<sup>ع</sup> وارد خیمه شد، زنی را در آنجا دید و هدیه ای ابن جعفر<sup>ع</sup> را به او سپرد. آن زن، از قبول هدیه، امتناع ورزید و گفت: «ما، از تیره ای هستیم که در قبال ضیافت و میهمانی، مزدی نمی گیریم». کنیز ابن جعفر<sup>ع</sup> باز گشت و ماجرا را برای وی بازگو نمود. ابن جعفر<sup>ع</sup> گفت: «دوباره به خیمه اش برو و این هدیه را تقدیمش کن، اما اگر قبول نکرد، این بار، آن را کنار خیمه بگذار و خودت، بازگرد». وقتی کنیز ابن جعفر<sup>ع</sup> به درب خیمه رفت، آن زن، هدیه را نپذیرفت و گفت: «برو؛ خداوند، تو را برکت دهد؛ ما، طایفه ای هستیم که در قبال ضیافت و پذیرایی از میهمان، اجرت نمی گیریم. تو را به خدا اگر سماجت کنی و پیرمرد، بیاید و تو را در این حال ببیند، حتماً تنبیهت خواهد کرد». کنیز، بقچه و کیسه ای پول را کنار خیمه گذاشت و به ما پیوست. پس از آنکه مسافتی را پیمودیم، شخصی را دیدیم که به سوی ما می آمد. از دور معلوم نبود که کیست، اما وقتی خوب نزدیک شد، دیدیم که همان پیرمرد است. وی، به ما نزدیک شد و هدایای ابن جعفر<sup>ع</sup> را به سویمان پرتاب نمود و به سرعت دور شد و حتی لحظه ای هم درنگ نکرد. ابن جعفر<sup>ع</sup> فرمود: «در سخاوت، هیچ کس جز این پیرمرد عذری، از ما سبقت نگرفت».<sup>۱</sup>

خداوند، اسراف کاران را دوست ندارد:

زنی، مرغی بریان نزد عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> آورد و گفت: «پدر و مادرم، فدایت؛ این مرغ، برایم به اندازه ی دخترم، عزیز بود و من، با او انس داشتم و از تخم هایش استفاده می کردم. با خود عهد بسته بودم که آن را در بهترین مکان ممکن، دفن کنم، اما هر چه اندیشیدم، در

روی زمین، هیچ جایی بهتر از شکم تو برای دفن این مرغ نیافتم؛ از این رو تصمیم گرفتم آن را بریان کنم و به تو بدهم. ابن جعفر  $\tau$  دستور داد تا آن مرغ را از او تحویل بگیرند و در قبال آن، مقداری گندم و قدری خرما و مبلغی پول، به وی بدهند. وقتی زن، هدایای ابن جعفر  $\tau$  را دید، گفت: «پدرم، فدایت؛ (چرا در هدیه دادن زیاده روی و اسراف کردی؟! خداوند، اسراف کاران را دوست ندارد».<sup>۱</sup>

### داستانی دیگر از بخشندگی ابن جعفر $\tau$ :

یکی از اهالی بصره، مقداری شکر برای فروش به بازار مدینه آورد، اما کسی، شکرش را خریداری نکرد و بازارش، کساد و بی رونق شد. عبدالله بن جعفر  $\tau$  به خزانه دارش دستور داد تا تمامی کالایش را از او خریداری نماید و به رایگان در اختیار مردم بگذارد.<sup>۲</sup> در روایتی آمده است که وقتی بازار بازرگان مذکور، بی رونق شد، عده ای، او را راهنمایی کردند که نزد عبدالله بن جعفر  $\tau$  برود. او نیز نزد ابن جعفر  $\tau$  رفت و ابن جعفر  $\tau$  تمام کالایش را به قیمت خوبی خریداری نمود و آن گاه همه را به طور رایگان در اختیار مردم نهاد. فروشنده، با مشاهده ی این وضعیت، پرسید: «آیا من هم می توانم چیزی از اینها بردارم؟» عبدالله  $\tau$  فرمود: «آری».<sup>۳</sup>

### انفاق هدیه ای که از جانب یزید بن معاویه برای ابن جعفر $\tau$ ارسال شده بود:

یزید بن معاویه، هدیه ی ارزنده ای برای ابن جعفر  $\tau$  ارسال کرد، اما ابن جعفر  $\tau$  تمام آن را میان مردم مدینه تقسیم نمود و هیچ چیزی از آن را برای خود، نگه نداشت.<sup>۴</sup> زمانی که عبدالله بن جعفر  $\tau$  با یارانش، نزد یزید بن معاویه رفت، یزید دستور داد که دو میلیون دینار به عنوان هدیه به وی بدهند.<sup>۵</sup> ذهبی می گوید: چنین هدیه ای از کسی همچون

۱- تاریخ الإسلام (80/61)، ص 430-432.

۲- طبقات (19/2).

۳- تاریخ دمشق (193/29).

۴- الإصابة (38/4).

۵- سیر أعلام النبلاء (457/3).

یزید به ابن جعفر ع هدیه‌ی چشمگیری نیست؛ زیرا یزید می‌دانست که ابن جعفر ع از او به خلافت سزاوارتر است.<sup>۱</sup>

### دعای یک بادیه‌نشین برای عبدالله بن جعفر ع :

بادیه‌نشینی، برای عبدالله بن جعفر ع این گونه دعا کرد: «خداوند، آن چنان نعمتی به تو ارزانی بدارد که از عهده‌ی شکرش بر نیایی و تو را از بلاهایی که از تاب و توانت، خارج است، محافظت فرماید».<sup>۲</sup>

### حساب به دینار، بخشش به خروار:

باری عده‌ای، عبدالله بن جعفر ع را دیدند که به خاطر یک درهم با شخصی، چانه می‌زد. به او گفتند: تو، از اموال خویش، بی حساب و کتاب، بذل و بخشش می‌کنی و اینک به خاطر یک درهم، چانه می‌زنی؟! پاسخ داد: «آن، مال من است و آن را انفاق می‌کنم، اما (اینجا مسأله‌ی تجارت در میان می‌باشد و) این، عقل من است که آن را برای تجارت به کار می‌گیرم. پس بر آن بخل می‌ورزم (تا در تجارت سود ببرم)».<sup>۳</sup>

### بخشنده، آنست که قبل از درخواست سائل، به وی کمک نماید:

عبدالله بن جعفر ع می‌گوید: «سخاوتمند، کسی نیست که پس از درخواست نیازمندان، به آنان کمک می‌کند؛ بلکه سخاوتمند، کسی است که چهره و طرز سخن گفتن طرف مقابلش به نیاز وی پی ببرد و به او کمک نماید. همانا سخاوتمند، کسی است که خود، آغازگر بذل و بخشش باشد (نه آنکه پس از درخواست نیازمندان، بذل و بخشش کند)».<sup>۴</sup>

### ما، نیکی‌هایمان را نمی‌فروشیم:

یکی از بازرگانان سواد، از ابن جعفر ع درخواست نمود که خواسته‌اش را با امیر مؤمنان علی ع در میان بگذارد. ابن جعفر ع نیاز آن شخص را با علی ع در میان نهاد. و به دستور امیر

۱- نگا: سیر أعلام النبلاء (457/3).

۲- تاریخ دمشق (193/29).

۳- تاریخ دمشق (201/29).

۴- تاریخ دمشق (200/29).

مؤمنان، به نیاز وی، رسیدگی شد. بازرگان مذکور، چهل هزار درهم به عنوان تشکر برای عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> فرستاد. اما عبدالله<sup>۲</sup> از پذیرش آن امتناع ورزید و گفت: «ما، نیکی‌هایمان را نمی‌فروشیم».<sup>۱</sup>

در روایتی آمده است: «ما، در قبال نیکی و احسانی که به دیگران می‌کنیم، پولی نمی‌گیریم».<sup>۲</sup>

### همگان، در مال و ثروت ابن جعفر<sup>۲</sup> سهم داشتند!

از معاویه بن عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> پرسیدند: پدرت، در سخاوت و بخشندگی به چه مقامی رسید؟ پاسخ داد: «انگار تمام مال و ثروت پدرم، از مردم بود و همگان را در مال و ثروت خویش، شریک و سهیم می‌دانست؛ هر آن کس که از وی چیزی درخواست می‌کرد، به خواسته اش می‌رسید و هر کس، از او تقاضایی می‌نمود، تقاضایش را برآورده می‌ساخت. هیچ گاه از بذل و بخشش، دریغ نمی‌کرد و هنگام نیاز، به ذخیره‌ی مال نمی‌پرداخت».<sup>۳</sup>

### رابطه‌ی عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> با معاویه<sup>۲</sup>:

عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> همواره نزد معاویه و عبدالملک، رفت و آمد می‌کرد و نزد آن‌دو از جایگاه والا و ویژه‌ای برخوردار بود. وی، شایستگی آن را داشت که پیشوا و امیر مؤمنان شود.<sup>۴</sup>

رابطه‌ی ابن جعفر<sup>۲</sup> با معاویه<sup>۲</sup> آن‌قدر استوار و صمیمانه بود که یکی از فرزندان او را معاویه نامید. ابان بن تغلب می‌گوید: نقل شده که عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> هر سال یک‌بار نزد معاویه<sup>۲</sup> می‌رفت و او نیز هر بار یک‌میلیون درهم به او می‌داد و به خواسته‌هایش رسیدگی می‌کرد.<sup>۵</sup>

روایات زیادی در کتاب‌های ادبی و تاریخی، پیرامون روابط ابن جعفر و معاویه<sup>۲</sup> نقل گردیده که بی‌اساس و غیرمعتبرند؛ اینک به ذکر نمونه‌ای از این روایات می‌پردازیم:

۱- تاریخ دمشق (186/29).

۲- تاریخ دمشق (187/29).

۳- تاریخ دمشق (198/29).

۴- سیر أعلام النبلاء (458/3).

۵- سیر أعلام النبلاء (459/3).



## 1- روایت یحیی بن سعید بن دینار:

شیعی عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> در کاخ خضراء (سبز) میهمان معاویه<sup>ع</sup> بود که ناگهان نامه‌ای به معاویه<sup>ع</sup> رسید و در آن، در مورد حسین بن علی<sup>ع</sup> ملامت شده بود. معاویه<sup>ع</sup> از فرط ناراحتی نامه را بر زمین کوبید و گفت: چه کسی مرا در مورد حسین بن ابی تراب سرزنش می‌کند، به خدا سوگند که من تصمیم گرفته‌ام که با وی چنین کنم و حتماً این کار را خواهم کرد. عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> با مدارا و نرمی به گفتگو با وی پرداخت و سرانجام برخاست و قصر را ترک گفت. به نظر می‌رسد (این رفتار معاویه) میان آن‌دو رخنه افکند و روابط آن‌دو را تیره کرد. وقتی عبدالله<sup>ع</sup> به خانه رسید، دستور داد مرکبش را آماده کنند و همان شب رهسپار مدینه شد. معاویه<sup>ع</sup> نیز درحالی که ناراحتی در چهره‌اش هویدا بود، به خانه رفت. همسرش، بنت قرظه<sup>۱</sup> با مشاهده‌ی وی پرسید: بر ابن جعفر<sup>ع</sup> چه روا داشته‌ای؟ آیا به او دشنام داده و سخنانی در مورد پسرعمویش بر زبان رانده‌ای که وی را ناراحت کرده است؟ به خدا سوگند که کار بدی کرده‌ای؛ تو با این کار، رابطه‌ی میان ما و عبدالله<sup>ع</sup> را خدشه‌دار نموده‌ای. معاویه<sup>ع</sup> نتوانست آن شب بخوابد و مدام به کرده‌ی خویش فکر می‌نمود. صبحگاهان از جای برخاست و گفت: به خدا سوگند که امروز خودم باید عبدالله<sup>ع</sup> را از خواب بیدار کنم. و بالاخره عازم خانه‌ی وی گردید. در آن‌جا هیچکس را نیافت و به پرس و جو در مورد عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> پرداخت. به او گفتند: همان لحظه‌ای که از قصرت بیرون آمد، عازم مدینه شد. معاویه<sup>ع</sup> عده‌ای را به دنبال وی فرستاد و خطاب به آن‌ها گفت: هر جا او را یافتید، حتی اگر به خانه‌ی خویش در مدینه رسیده بود، او را باز گردانید و نزد من بیاورید. آن‌ها خود را به عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> رساندند و او را نزد معاویه<sup>ع</sup> باز گرداندند. معاویه<sup>ع</sup> به خاطر سخنانی که آن شب زده بود، از وی عذرخواهی کرد و گفت: من تو را آزردم و تمام آنچه را که با خود بردی، به تو بخشیدم. گفته شده: زمانی که عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> عازم مدینه شد، یک شتر و تعداد فراوانی گوسفند (که از سوی معاویه<sup>ع</sup> به او هدیه شده بود) با خود برد و بدین ترتیب ناراحتی او برطرف گردید<sup>۲</sup>.

۱- فاخته بنت قرظه بنت عمرو بن نوفل بن عبد مناف.

۲- الطبقات (19/2 و 200). اسناد این روایت ضعیف و منقطع است.

این روایت، صحیح نیست و ضمن منقطع بودن اسنادش، ضعیف است. یحیی بن سعید بن دینار سعدی که در سند این روایت وجود دارد، مجهول و ناشناخته است. این روایت را تنها به عنوان مثال ذکر نمودیم، اما در کتابهای ادبیات (شعر) و تاریخ، اشعاری نقل گردیده که ادعا شده این اشعار میان عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> و معاویه<sup>۳</sup> رد و بدل گردیده است.

به عنوان نمونه یونس بن میسره بن حلبس نقل می‌کند: باری به معاویه خبر رسید که عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> دچار مشکلات و تنگنهایی در زندگی شده (و مضطرب گشته است). به همین خاطر طی نامه‌ای دو بیت زیر را برای او نوشت و برای او ارسال کرد.

لمال المرء یصلحه فیغنی	مفاقره أعف من القنوع
یسسد به نوائب تعتریه	من الایام کالنه‌ر الشروع

یعنی: «اگر اموال و دارایی کسی موجب رفع نیازهای وی شود (و او را بی‌نیاز سازد)، این، از قناعت بهتر است؛ زیرا دارایی‌اش، او را از مصائب و مشکلاتی که همچون سیلاب خروشان، در گذر ایام، او را در بر می‌گیرد، رهایی می‌بخشد».

در ضمن معاویه، عبدالله<sup>۲</sup> را به میانه‌روی توصیه کرد و به او سفارش کرد که دیگر مسافرت نرود و به خاطر این کار بر او خرده گرفت. اما عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> در قالب شعری، پاسخ معاویه<sup>۲</sup> را داد و از بخشنده‌گی خود و نیز از اینکه با سخاوت و بخشنده‌گی، آبروی خویش را می‌خرد، سخن گفت. از اینرو معاویه<sup>۲</sup> چهل هزار دینار برایش فرستاد تا بدهی‌های خود را پردازد.<sup>۱</sup>

#### عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> و گوش دادن موسیقی:

بسیاری از کتاب‌های ادبی و تاریخی به عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> نسبت داده‌اند که وی، کنیزکانی داشته و همواره به موسیقی و زن‌بارگی مشغول بوده است. بدیهی است این روایات، صحت ندارد و درستی آنها ثابت نشده است. روایات ضعیف تاریخی در مورد عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> فراوان است؛ از جمله ابن عساکر، طی روایتی مفصل و طولانی آورده است: عبدالله بن جعفر<sup>۲</sup> از زنی آوازخوان (خواننده) بسیار خوشش می‌آمد و با خواندن وی

به وجد می آمد<sup>۱</sup>. ابن کثیر نیز با صیغه ای که بیانگر ضعف روایت است، روایتی به همین مضمون، نقل کرده است.

ابوعمر بن عبدالبر نیز در کتاب خویش آورده است: «گفته شده: (ابن جعفر<sup>ع</sup>) اشکالی بر گوش دادن موسیقی نمی دانست<sup>۲</sup>». ذهبی در توضیح این روایت، هیچ سندی که قابل اعتماد باشد، ذکر ننموده است<sup>۳</sup>.

این گونه روایات، هیچ اعتباری ندارد و برخی از آنها، از اصل و پایه مورد تردید است. از اینرو بنده، این روایات را نمی پذیرم و معتقدم به هیچ وجه عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> موسیقی را مجاز نمی دانسته، و به زنجاری و غنا نمی پرداخته است.

#### وفات ابن جعفر<sup>ع</sup>:

عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> در سال هشتاد هجری یعنی همان سالی که سیل جحاف در مکه به وقوع پیوست، دار فانی را وداع گفت. از آن جهت این سیل را جحاف نامیده اند که هر آنچه را که بر سر راهش قرار داشت، نابود کرد و حجاجی را که در مسیر آن بودند، با خود برد؛ به نحوی که هیچ مرد و یا زنی، توان نجات دادن حجاج را نداشت. این سیل، آن چنان بزرگ (و خروشان) بود که آب های آن از کوه حجون در مکه<sup>۴</sup> گذشت و افراد زیادی را غرق نمود.

گفته شده: آب، آن قدر شهر مکه را فرا گرفت که نزدیک بود ارتفاع آن، از خانه ی کعبه هم بگذرد<sup>۵</sup>. نقل شده: ابن جعفر<sup>ع</sup> در سن ۸۰ سالگی و در سال ۸۴ یا ۸۵ هجری جان به جان آفرین تسلیم کرده است. اما ابن عبدالبر معتقد است او در همان سال ۸۰ هجری وفات کرد و ابان بن عثمان که در زمان عبدالملک بن مروان، امیر مدینه بود، بر وی نماز جنازه خواند<sup>۶</sup>.

۱- تاریخ دمشق (۱۹۵/۲۹).

۲- الاستیعاب (۸۸۱/۳).

۳- سیر اعلام النبلاء (۴۶۳/۳).

۴- معجم البلدان (۲۱۵/۲).

۵- البداية و النهاية (۲۹۶/۱۲).

۶- الاستیعاب (۸۸۱/۲).

## مبحث چهارم

### صلح حسن بن علی $\tau$ با معاویه $\tau$

پس از شهادت امیر مؤمنان علی  $\tau$ ، به صورت عمومی با حسن  $\tau$  بیعت شد و فرمانداران و فرماندهان دوران خلافت علی  $\tau$  و همچنین تمامی مردمانی که پیش از این با امیرالمؤمنین علی  $\tau$  بیعت کرده بودند، با حسن  $\tau$  نیز بیعت نمودند و بدین ترتیب حسن بن علی  $\tau$  خلیفه‌ی مسلمانان گشت و زمام امور را به دست گرفت. وی، کارگزاران و فرمانداران خویش را به نواحی مختلف فرستاد و به تقسیم عطایا پرداخت و برای راضی کردن مجاهدانی که در جنگ‌ها شرکت داشته‌اند، بر سهم آنان افزود و توانست رضایت آنان را جلب کند.<sup>۱</sup>

حسن بن علی  $\tau$  به مرحله‌ای رسیده بود که توان رویارویی با معاویه  $\tau$  را به دست آورده بود؛ زیرا شخصیت یگانه و استوار او به لحاظ سیاسی، نظامی، اخلاقی و دینی از یک‌سو، و وجود شخصیت‌هایی چون قیس بن سعد بن عباد، حاکم بن عدی طائی و چندی دیگر از فرماندهانی که توانایی نظامی و تاکتیکی زیادی داشتند، از سوی دیگر، موقعیت بسیار خوبی برای وی فراهم آورده بود. با این حال حسن  $\tau$  ترجیح داد به منظور جلوگیری از خونریزی و کشته شدن مسلمانان، به صلح و سازش روی بیاورد و بدین سان وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را حفظ نماید. او، هیچ علاقه‌ای به دنیا و جاه و مقام دنیوی نداشت.<sup>۲</sup>

حسن بن علی  $\tau$  تلاش برای وحدت امت اسلامی را سرلوحه‌ی کار خویش قرار داد. آن هم درحالی که نیروی نظامی قدرتمندی داشت و همچنان زمام امور، در دست او و یارانش بود. امام بخاری روایتی نقل نموده که بر اقتدار نظامی حسن  $\tau$  دلالت می‌کند. عمرو بن عاص  $\tau$  می‌گوید: «گردانها و لشکریان (حسن  $\tau$ ) را به گونه‌ای یافتیم که تا بر رقبای خویش پیروز نشوند، دست‌بردار نیستند».<sup>۳</sup> حسن بن علی  $\tau$  می‌فرمود: «مهرتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم، آنها نیز صلح می‌نمودند».<sup>۴</sup>

۱- تاریخ العراق فی ظل الحکم الاموی، ص 67 و مقاتل الطالبیین، ص 55.

۲- در مباحث آینده به تفصیل به این موارد خواهیم پرداخت.

۳- بخاری (2704).

۴- المستدرک (170/3) این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است.

اگر حسن<sup>ع</sup> از نیروی نظامی مقتدری برخوردار نبود، دیگر ضرورتی نداشت که معاویه<sup>ع</sup> با او به گفتگو پردازد و به شروط و ضوابطی که توسط وی مقرر شده بود، تن دهد؛ زیرا اگر معاویه<sup>ع</sup> می دانست که حسن<sup>ع</sup> به لحاظ نظامی (و سیاسی) ضعیف است و قدرت چندانی ندارد، بدون هیچ دغدغه‌ای وارد کوفه می شد و زحمت مذاکره با حسن<sup>ع</sup> را متحمل نمی گشت و به شروط وی تن نمی داد و به راحتی بر حسن<sup>ع</sup> ظفر می یافت. راستی آیا دلیل صلح حسن<sup>ع</sup> با معاویه<sup>ع</sup> ضعف نظامی و سیاسی حسن بن علی<sup>ع</sup> بوده است؟!<sup>۱</sup>

ابن تیمیه رحمه الله در کتاب منهاج السنة در پاسخ این سؤال می گوید: حسن<sup>ع</sup> قدرت داشت به همراهی یارانش هرچند کمتر از یاران و لشکریان معاویه<sup>ع</sup> بودند، بر وی پیروز شود؛ همچنان که در بسیاری از موارد تعدادی اندک، بر لشکری بسیار بزرگ ظفر یافته‌اند، اما حسن بن علی<sup>ع</sup> اخلاقی سترگ داشت و با آشوب و تفرقه، به شدت مخالف بود و به وحدت و یکپارچگی امت اسلامی، اهمیت زیادی می داد. بدین ترتیب خداوند<sup>ت</sup> به وسیله‌ی حسن بن علی<sup>ع</sup> شکاف‌های میان امت اسلامی را برداشت و مسلمانان را متحد و یکپارچه ساخت.<sup>۲</sup>

حسن<sup>ع</sup> شخص همیشه بیدار و آگاهی بود که به اصلاح امت و ایجاد وحدت و یکپارچگی می‌اندیشید و برای رسیدن به این هدف، در برابر موانع و تنگناها ایستادگی می کرد و گاهی نیز برای مصلحت امت، در برابر ناملایمات، برخلاف میل قلبی، سر تسلیم فرود می آورد. در صلحی که میان معاویه<sup>ع</sup> و حسن<sup>ع</sup> صورت گرفت، شروط و تعهداتی مقرر گردید و این صلح، به نتایجی انجامید که در عصرهای مختلف و در گذر زمان، همواره افتخاری برای امام حسن<sup>ع</sup> به حساب آمده و خواهد آمد. دکتر خالد الغیث می گوید: صلح حسن مجتبی<sup>ع</sup> با معاویه<sup>ع</sup> که موجب جلوگیری از خونریزی و هدر رفتن خون مسلمانان شد، در واقع از اهمیتی چون جمع‌آوری قرآن توسط عثمان بن عفان<sup>ع</sup> و جهاد علیه مرتدان، توسط ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> برخوردار بود.<sup>۳</sup> و می توان این صلح را یکی از معجزات نبی اکرم ص برشمرد. دلیل این ادعا، روایتی است که امام بخاری نقل کرده است؛ ابوبکر<sup>ع</sup> می گوید: از

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین، بطاینه، ص 61، 60.

۲- منهاج السنة (536/4) و دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص 61.

۳- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، خالد الغیث، ص 134.

رسول خدا ص شنیدم که بر فراز منبر می فرمود: (ابنی هذا سید و لعل الله أن یصلح به بین فئتين من المسلمین) یعنی: «این فرزندم، سید و آقاست؛ چه بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». ابوبکر<sup>ع</sup> می گوید: در آن هنگام، حسن<sup>ع</sup> کنار رسول اکرم ص بود و آن حضرت ص ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می کرد و گاهی به مردم.<sup>۱</sup>

صلح حسن<sup>ع</sup> با معاویه<sup>ع</sup>، در تاریخ اسلام از اهمیت شایانی برخوردار است؛ بدین دلیل که:

- 1- این صلح، یکی از نشانه‌های حقانیت رسالت محمد مصطفی ص بود.
- 2- این صلح، موجب جلوگیری از قتال و خونریزی میان مسلمانان شد و در نهایت، به وحدت و یکپارچگی آنان انجامید.
- 3- امام حسن<sup>ع</sup> نخستین خلیفه‌ای بود که هرچند در اوج قدرت قرار داشت و هیچ فشاری سیاسی و نظامی، او را تهدید نمی کرد، اما از پست و منصب خلافت روی گرداند تا با این کار، میان امت اسلامی، صلح و آرامش برقرار کند.
- 4- حسن<sup>ع</sup> آخرین خلیفه از خلفای راشدین پس از رسول گرامی اسلام ص بود و به همین خاطر کتب عقاید، حدیث، تاریخ، ادبیات و غیره مملو از روایاتی است که به صلح حسن بن علی<sup>ع</sup> با معاویه<sup>ع</sup> پرداخته است. کسانی که این کتابها را مطالعه می کنند، در بسیاری از آنها بویژه در تاریخ طبری، روایاتی را در این باره می یابند که برخی، با برخی دیگر متناقض می باشد و صحیح و ضعیف آنها، با هم خلط شده است. در این میان، گزارشهای تاریخی، بدون در نظر گرفتن زمان وقوع آن، نقل گردیده و همین، مطالعه کننده را در فهم و نتیجه گیری با مشکل، مواجه نموده است. در حالی که رعایت تسلسل زمانی در نقل وقایع و جریانهای صلح از اهمیت شایانی برخوردار است و کمک وافری به فهم موضوع کمک می کند.<sup>۲</sup>

دکتر خالد الغیث، تلاش فراوانی کرده تا این مصادر و کتابها را مورد بررسی قرار دهد و روایات صحیح و غیر صحیح را از هم جدا نماید و آنها را به ترتیب زمان وقوع، گرد آورد. وی، روایات ضعیفی را که به نحوی، با روایات صحیح تطابق دارند، از سایر روایات، جدا

۱- بخاری، شماره‌ی 3746.

۲- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، ص 125.

نموده و به روشی خاص، از آنها در نتیجه‌گیری موضوع، استفاده کرده است. وی، در مورد روایاتی که پیرامون خلافت معاویه<sup>ع</sup> در تاریخ طبری آمده نیز به همین روش عمل نموده است.<sup>۱</sup> بنده، در نقل و بازنویسی گزارشهای مربوط به صلح امام حسن<sup>ع</sup> از این تلاشهای زیبا و تقسیم‌بندی ابتکاری دکتر خالد الغیث بهره‌ی وافر بردم.

### مهمترین مراحل صلح

#### مرحله‌ی اول:

فرموده‌ی رسول‌خدا ص مبنی بر اینکه خدای متعال، حسن<sup>ع</sup> را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان قرار می‌دهد. این سخن رسول اکرم ص به خودی خود، انگیزه‌ای برای حسن<sup>ع</sup> ایجاد کرد که با اطمینان خاطر، اقدام به صلح کند و در انجام این کار مصمم باشد.<sup>۲</sup> رسول اکرم ص درباره‌ی وی فرموده بود: (إِن ابْنِي هَذَا سَيْدًا، وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَصْلَحَ بِهِ بَيْنَ فَتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ)<sup>۳</sup> یعنی: «این فرزندم، آقا و سرور است و چه بسا خداوند، به وسیله‌ی او، میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و سازش برقرار سازد». این گفته‌ی رسول‌خدا ص، یک خبر یا سخن معمولی نبود که حسن<sup>ع</sup> و دیگر مسلمانان، آن را فقط بشنوند و دیگر هیچ مسئولیتی نداشته باشند؛ بلکه این سخن، تمام دیدگاهها، افعال و روش زندگی حسن<sup>ع</sup> را تحت تأثیر قرار داد و با گوشت و خون وی عجین گشت و وی، چاره‌ای جز این نداشت که فرموده‌ی جد بزرگوارش، رسول‌خدا ص را سرلوحه‌ی تمام افعال و اندیشه‌های خویش قرار دهد. حسن بن علی<sup>ع</sup> این سخن را وصیت و سفارشی از جانب رسول گرامی اسلام تلقی می‌کرد و چون این رهنمود نبوی را بر زبان می‌آورد، چشمانش برق می‌زد و آثار سرور و شادی در چهره‌اش نمودار می‌گشت. این وصیت و سفارش نبوی، حسن<sup>ع</sup> را بکلی تحت تأثیر قرار داد و آرمانی برای وی گردید؛ از اینرو بدان تمسک جست و آن را هدف زندگی خویش قرار داد.

۱- همان ص 125.

۲- همان ص 1625.

۳- بخاری (7109).

علی بن ابی طالب  $\tau$  فرزندش حسن  $\tau$  را از جان و دل دوست می‌داشت؛ چراکه خداوند  $Y$  به او مناقب و موهبت‌های خاصی ارزانی داشته بود و علی  $\tau$  خوب می‌دانست که حسن  $\tau$  از چه فضایل و مناقبی برخوردار است. به همین خاطر او را گرمی می‌داشت. حسن بن علی  $\tau$  حتی هنگام سخن گفتن با پدر گرامیش، این سفارش جدش را سرلوحه‌ی خویش قرار داد. چنانچه پس از شهادت عثمان  $\tau$  از پدرش خواست که عزلت اختیار کند و از دیده‌ها نماند. شود تا زیان‌ها و آسیب‌های فتنه‌ای که به وجود آمده بود، متوجه او نگردد و تنها کارگردانان این فتنه از آن متضرر گردند. وی، به پدرش گفت: «پدرم! اگر شما در لانه‌ی سوسمار هم پنهان شوید، باز هم مردم به دنبال شما خواهند آمد و بدون اینکه خودتان بخواهید، با شما بیعت خواهند کرد».

زمانی که علی بن ابی طالب  $\tau$  عزم نبرد با اهل شام را نمود و سپاه خویش را آماده‌ی حرکت کرد، حسن  $\tau$  نزد پدرش رفت و گفت: «پدر جان! از این کار دست بردار. این جنگ میان مسلمانان اختلاف می‌اندازد و موجب ریختن خون مسلمانان و اختلاف و چنددستگی آنان می‌گردد». علی  $\tau$  به توصیه‌ی فرزندش عمل نکرد؛ زیرا او معتقد بود مردم دچار فتنه شده‌اند و باید آنها را امر به معروف و نهی از منکر کند. سرانجام علی  $\tau$  به یاران خویش پیوست و تصمیم خویش را عملی نمود<sup>۱</sup>. البته ناگفته پیداست که در جریان نبرد با اهل شام، حق، با علی  $\tau$  بود.

یکی از معجزات رسول اکرم ص همان پیشگویی و خبری بود که با تربیت اسلامی حسن بن علی  $\tau$  نمایان گردید. حسن بن علی  $\tau$  شخصیتی یگانه، مهتر و فرزانه بود و این مقام و سیادت را با جنگ و خونریزی و غارت و چپاول به دست نیاورد؛ بلکه با خویشتن‌داری و پرهیز از خشونت و همچنین ممانعت از ریختن خون مسلمانان به این مقام والا دست یافت. بی‌تردید رسیدن به چنین مقامی بدون توقیق الهی مقدور نیست و با فکر و اندیشه‌ی شخصی و بشری نمی‌توان به چنین مقامی نایل آمد.

حسن  $\tau$  در حالی با معاویه  $\tau$  صلح نمود که هزاران سرباز وفادار، از او فرمانبرداری می‌کردند؛ هرچند در این میان سربازانی هم بودند که صرفاً برای منافع دنیوی و شخصی خود در سپاه آن بزرگوار جای گرفته بودند. بطور کلی حسن  $\tau$  نمی‌خواست به خاطر وی، حتی یک

۱- المرتضیٰ، ندوی، ص 198.



قطره خون بر زمین بریزد یا مسلمانی آسیب ببیند. وقتی انسان ریاست قوم یا طایفه‌ای را بر عهده می‌گیرد، باید نهایت تلاش خویش را برای حفاظت، صیانت و مراقبت از افراد تحت سلطه‌ی خویش بکار گیرد و گرنه (سلطه و ریاستی که به غیر از این اهداف صورت گیرد) نوعی خودکامگی و استبداد خواهد بود و پیامدی جز هلاکت و نابودی نخواهد داشت. چنین ریاستی، سرانجام، موجب خونریزی، غارت و ذلت و خواری خواهد شد و چنین رئیس، مورد خشم خداوند<sup>ع</sup> و نیز مورد خشم مردم و تاریخ قرار می‌گیرد.

قدرت‌طلبی و حرص جاه و ثروت، همواره در طول تاریخ، عامل خونریزی و چپاول بوده و افرادی که امواجی از خون در کوچه و خیابان به راه انداخته‌اند، انگیزه‌ای جز برتری‌جویی نداشته‌اند.<sup>۱</sup>

حسن<sup>ع</sup> هیچ رغبتی به دنیا و زر و زیور دنیوی نداشت و خواهان قدرت و ریاست نبود. برای حسن<sup>ع</sup> این امکان وجود داشت که با به راه‌انداختن جنگ و خونریزی، به مقاصد و امتیازهای دنیوی دست یابد، اما او، تنها به آخرت و نعمت‌های بهشتی می‌اندیشید و همواره تلاش می‌کرد تا امت جدش، محمد مصطفی<sup>ص</sup> را از قتل و کشتار مصون بدارد.

حسن بصری می‌گوید: «زمانی که حسن بن علی<sup>ع</sup> زمام امور را به دست گرفت، دیگر خونی بر زمین نریخت.<sup>۲</sup> شخص حسن<sup>ع</sup> نیز به این امر، می‌بالید و افتخار می‌کرد که به وصیت جدش رسول‌خدا<sup>ص</sup> جامه‌ی عمل پوشیده و دستور آن حضرت<sup>ص</sup> را اجرا نموده و در زندگی خویش، روشی ایمانی در پیش گرفته است».<sup>۳</sup>

خداوند متعال، به وسیله‌ی حسن<sup>ع</sup> میان اهل عراق و سایر امت اسلامی، صلح و سازش برقرار نمود. رسول‌گرامی اسلام<sup>ص</sup> برقرای صلح و سازش را جزو فضایل حسن<sup>ع</sup> برشمرد؛ زیرا حسن<sup>ع</sup> از امارت و خلافت دست کشید و آن را به معاویه<sup>ع</sup> واگذار نمود. اگر حسن<sup>ع</sup> مأمور بود که با معاویه بجنگد و دست از حکومت برندارد، رسول‌خدا<sup>ص</sup> به هیچ عنوان، برقرای صلح و سازش را از فضایل حسن<sup>ع</sup> بر نمی‌شمرد. زیرا در این صورت حسن<sup>ع</sup> به خوبی انجام وظیفه نکرده بود.

۱- الدوحة النبوية الشريفة ص 94.

۲- دلائل النبوة، بیهقی (443/6) و الدوحة النبوية الشريفة، ص 95.

۳- الدوحة النبوية الشريفة، ص 95.

در نتیجه آنچه حسن ت انجام داد، یعنی، صلح وی با معاویه، نزد خدا و رسول اکرم ص پسندیده و مطلوب بود، نه جنگ و نبرد با او.<sup>۱</sup>

### مرحله دوم:

حسن ت برای بیعت با اهل عراق، شرطی تعیین نمود که طبق آن مقرر گردید، با هر کس که او صلح کند، آنان نیز صلح نمایند و با کسانی که او بجنگد، آنها بجنگند.<sup>۲</sup> میمون بن مهران می گوید: حسن بن علی بن ابی طالب ت پس از پدرش، دو بار با اهل عراق بیعت کرد. یکی، بیعت امارت؛ و دیگری پیمان بر سر اینکه آنها، هر آنچه را که حسن ت انجام دهد یا بپذیرد، قبول نمایند و خودسرانه کاری نکنند.<sup>۳</sup> خالد بن مصرب می گوید: شنیدم که حسن بن علی ت گفت: «به خدا سوگند که تنها با شرایطی که خودم دارم، از شما بیعت می گیرم». گفتند: چه شرایطی داری؟ فرمود: «بدین شرط با شما بیعت می کنم که با هر کس صلح کنم، شما نیز صلح کنید و با آن که بجنگم، شما نیز با وی بجنگید».<sup>۴</sup>

از روایات مذکور، چنین برمی آید که امام حسن ت در همان ابتدای کار و قبل از اینکه به عنوان خلیفه برگزیده شود، اظهار نموده که قصد صلح دارد و این، حقانیت نبوت جدش را اثبات می کرد؛ زیرا رسول خدا ص در سخنان گهربار خویش به این ویژگی حسن ت اشاره کرده بود.<sup>۵</sup> البته زمانی که حسن ت از اهل عراق بیعت گرفت، به گونه ای با آنها سخن گفت که در ذهن آنان، این نکته را جا بیندازد که پذیرفتن صلح (و پیروی از وی برای جنگ یا صلح) قابل مناقشه و اختیاری است و هر چند او، صلح را بیشتر می پسندد، اما قصد سازش ندارد. برخورد حسن ت با اهل عراق به گونه ای بود که هر چند با کنایه، به صلح و سازش اشاره نمود، اما از سخنش چنین برداشت نمی شد که او، حتماً قصد صلح دارد. و این، نشانه ی فراست و شایستگی وی در رهبری جامعه می باشد نشان می دهد که شناخت دقیقی از محیط

۱- الفتاوی (300/28).

۲- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری ص 156.

۳- الطبقات (1/317، 316). سند آن حسن است.

۴- همان (1/387، 386). سند این روایت صحیح می باشد.

۵- مرویات خلیفة معاویة فی تاریخ الطبری، ص 111.

سیاسی و نظامی پیرامون خویش داشته است. از اینرو با آنکه هیچ میل و رغبتی به حکومت و فرمانروایی نداشت، برای تأمین مصالح اسلام و مسلمانان، مسئولیت خلافت را پذیرفت تا بتواند برنامه‌ی اصلاحی خود را به اجرا درآورد.

### مرحله‌ی سوم: تلاش برای ترور حسن<sup>ع</sup>

ابن سعد در کتابش «الطبقات» به نقل از ابی جمیله<sup>۱</sup> روایت می‌کند که: پس از شهادت علی<sup>ع</sup>، فرزندش حسن<sup>ع</sup> بر مسند خلافت نشست و در همان ابتدای خلافتش در حالی که در نماز ایستاده بود، شخصی، بر وی حمله‌ور شد و با خنجرى که در دست داشت، او را زخمی نمود. حصین بن عبدالرحمن سلمی می‌گوید: به من خبر رسیده که آن شخص، از طایفه‌ی بنی‌اسد بوده است. در این هنگام حسن<sup>ع</sup> در سجده بود. حصین گوید: عمویم نیز شاهد این قضیه بوده است.

راوی می‌گوید: عده‌ای گفته‌اند: وقتی فرد مزبور حمله برد، خنجر به ران حسن<sup>ع</sup> برخورد کرد و به همین خاطر حسن بن علی<sup>ع</sup> ماه‌ها در بستر بیماری به سر برد و سرانجام زخمش بهبود یافت. پس از مدتی، حسن بن علی<sup>ع</sup> بر بالای منبر رفت و فرمود: «از خدا بترسید؛ ما، رهبران و میهمانان شمایم. ما، همان اهل بیت رسول خداص هستیم که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

(احزاب: 33)

«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

حسن<sup>ع</sup> به گلایه‌ها و شکوه‌های خویش از اهل عراق ادامه داد تا اینکه تمامی کسانی که در مسجد، حضور داشتند، گریستند و صدای گریه، فضای مسجد را در بر گرفت.<sup>۲</sup> هلال بن یساف<sup>۳</sup> گوید: «حسن<sup>ع</sup> بالای منبر رفت و به اهل کوفه، چنین فرمود: «ای کوفیان! از خدا

۱- میسرة بن یعقوب: ابوجميلة الطهوى الكوفى.

۲- الطبقات (323/1).

۳- هلال بن یساف الاشجعی، در سنن اربعة و صحیح مسلم از وی حدیث روایت شده و بخاری نیز حدیثی با سند معلق از وی روایت کرده است، نک: التقریب، 576.

بترسید و نسبت به ما، بدی روا مدارید. ما رهبران و میهمانان شما هستیم. ما همان اهل بیت رسول خداص هستیم که خداوند در مورد آنها فرموده است:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾

(احزاب: 33)

«خداوند قطعاً می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

راوی می گوید: «تا آن روز، ندیده بودم که آن همه نفر، بگریند»<sup>۱</sup>.

### مرحله ی چهارم:

حسن ۲ با لشکری از اهل عراق، از کوفه عازم مدائن شد و قیس بن سعد بن عبادہ ۲ را به فرماندهی پیشاهنگان لشکرش گماشت.

ابن سعد در «الطبقات» روایت کرده که شعبی گفته است: «پس از شهادت علی ۲ مردم عراق با فرزندش حسن ۲ بیعت کردند و سپس به او گفتند: هرچه زودتر به سوی کسانی لشکرکشی کن که دستورات خدا و رسول او را نادیده گرفته و به زور، بر مردم سلطه یافته اند. ما، امیدواریم که بر آنان چیره شویم. حسن بن علی ۲ پیشنهادشان را پذیرفت و قیس بن سعد بن عبادہ ۲ را به عنوان فرماندهی لشکر دوازده هزار نفری خویش تعیین نمود و عازم شام گردید»<sup>۲</sup>.

از روایات مذکور، این گونه برمی آید که حسن ۲ تمایلی به این لشکرکشی نداشته و فقط به تحریک و اصرار اهل عراق، رهسپار شام گردیده است. ابن کثیر رحمه الله نیز به این نکته اشاره نموده و گفته است: «حسن ۲ شخصاً انگیزه و قصد جنگیدن با هیچ کس را نداشت، اما مردم (عراق) او را قانع کردند که به این کار دست یازد. در آن هنگام آن چنان جمعیتی گرد هم آمدند که تا آن زمان، هیچکس نظیر آن را ندیده بود. سرانجام حسن ۲ لشکری ترتیب داد و قیس بن سعد بن عبادہ ۲ را به فرماندهی سپاه دوازده هزار نفری خویش گماشت و خودش با سایر سپاهیان، به دنبال قیس ۲، عزم سرزمین شام نمود. و چون به مدائن رسیدند، آنجا اتراق نمود...<sup>۳</sup> حسن ۲ از همان ابتدا هیچ تمایلی به جنگ با معاویه ۲ نداشت و در

۱- الطبقات (381/1) سند این روایت صحیح است.

۲- طبقات (319/1 - 321) در اسناد این روایت اشکالی وجود ندارد.

۳- البداية و النهاية (132/11).

اندیشه‌ی صلح با معاویه<sup>ع</sup> و واگذاری قدرت به او بود. و این تصمیم حسن<sup>ع</sup>، دلیل فراست و دوراندیشی اوست؛ زیرا تجربه ثابت کرده بود که اهل عراق، مردمانی سست‌عنصر و هر دمبیل مزاج و غیر قابل اعتمادند و هر لحظه ممکن است پیمان‌شکنی کنند. حسن<sup>ع</sup> با پیشنهاد اهل عراق مبنی بر جنگ با معاویه<sup>ع</sup> موافقت کرد تا در مسیر راهپیمایی به سوی شام، به آنها ثابت کند که پیشنهاد خودش، یعنی صلح، بهتر و درست‌تر است. حسن<sup>ع</sup> علاوه بر این می‌خواست بی‌ثباتی و بی‌وفایی آنان را به خودشان ثابت نماید.<sup>۱</sup> دکتر خالد الغیث معتقد است خروج حسن بن علی<sup>ع</sup> از کوفه به سوی مدائن در ماه صفر سال 41 هجری قمری بوده است.<sup>۲</sup>

### مرحله‌ی پنجم:

وقتی خبر حرکت حسن بن علی<sup>ع</sup> با سپاهش از کوفه به سوی مدائن، به معاویه<sup>ع</sup> رسید، معاویه<sup>ع</sup> هم واکنش نشان داد و از شام رهسپار سرزمین عراق گردید.

ابن سعد روایت می‌کند: «معاویه<sup>ع</sup> با سپاه خویش که متشکل از مردم شام بود، به سوی سپاه حسن<sup>ع</sup> حرکت کرد تا اینکه به روستایی به نام «جسر منیج» رسید. معاویه<sup>ع</sup> در «جسر منیج» اردو زد و سپس طی پنج روز تمام، خود را به «مسکن» رسانید.<sup>۳</sup> شایان ذکر است خروج سپاه معاویه<sup>ع</sup> از شام، با تأخیر صورت گرفت. معاویه<sup>ع</sup> در پی تروری نافرجام که توسط شخصی به نام برک بن عبدالله تیمی انجام شد، به شدت زخمی گردید. روایات صحیح و مشهور، بیانگر این است که این اتفاق، صبحگاه روز جمعه، هفدهم رمضان سال 40 هجری قمری روی داد؛ یعنی همان روزی که علی<sup>ع</sup> ضربت خورد. معاویه<sup>ع</sup> نیز به قصد نماز صبح، به مسجد می‌رفت که مورد سوء قصد قرار گرفت.<sup>۴</sup>

شدت جراحات معاویه<sup>ع</sup> از روایت خلال به نقل از جندب نمایان می‌گردد که گوید: «در سفری با سعد بن ابی وقاص<sup>ع</sup> همراه بودم؛ وی، در بین راه از مرکبش فرود آمد. من نیز فرصت را غنیمت شمردم و همان‌جا فرود آمدم. آن‌گاه در حالی که با سعد<sup>ع</sup> قدم می‌زدم،

۱- العالم الاسلامی فی العصر الاموی، عبد الشافی محمد ص 101.

۲- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری ص 130.

۳- الطبقات (321/1). [مسکن، نام منطقه‌ای در انبار عراق است. (مترجم)]

۴- همان (323/1).

پس از حمد و ثنای الهی، به او گفتم: ای سعد! معاویه  $\tau$  آن چنان ضربتی خورده که حتماً به سبب آن جان خواهد باخت و اصحاب شورا و سایر یاران رسول خداص نیز توسط خوارج کشته شده‌اند. (ای سعد!) به خدا سوگندت می‌دهم که اگر زمام امور مسلمانان را به دست گرفتی، کاری نکنی که به تفرقه و جدایی آنان بینجامد و آنها را به کاری فراخوانی که سبب هلاکشان گردد. سعد  $\tau$  نیز پس از حمد و ثنای الهی فرمود: به خدا سوگند کاری نخواهم کرد که به تفرقه و جدایی آنان بینجامد و حتماً از فراخواندن آنها به سوی اموری که سبب هلاکشان می‌گردد، پرهیز خواهم نمود تا اینکه خود آنها شمشیری برایم بیاورند و بگویند: ای سعد! این، مسلمان است؛ پس از وی در گذر. و این، کافر است پس او را بکش.<sup>۱</sup>

هنگامی که حسن  $\tau$  با لشکریانش در مدائن اتراق نمود، فردی، بانگ برداشت که قیس بن سعد  $\tau$  کشته شد. آنجا بود که سپاهیان، در هم آمیختند و هرج و مرج زیادی در لشکر افتاد و بدین سان هویت واقعی اهل عراق که به بی‌ثباتی و بی‌وفایی شهره بودند، برملا گشت. چنانچه به خیمه‌ی حسن  $\tau$  یورش بردند و آن را غارت کردند؛ حتی بر سرِ زیرانداز امام حسن  $\tau$  با هم به نزاع پرداختند و آن بزرگوار را زخمی نمودند. بدین ترتیب حادثه‌ای شگفت‌انگیز رخ داد که شاهد خوبی برای بیان هویت واقعی افراد مذکور بود. در آن زمان سعد بن مسعود ثقفی، والی مدائن بود که پیشتر توسط علی بن ابی‌طالب  $\tau$  به این سمت گمارده شده بود. در همین گیرودار برادرزاده‌ی سعد بن مسعود، یعنی مختار بن ابوعبید بن مسعود که در سنین جوانی به سر می‌برد نزد سعد بن مسعود آمد و گفت: آیا می‌خواهی هم ثروتمند گردی و هم مهتر و بزرگ همه؟ ابن مسعود ثقفی گفت: آری. اما باید چه کاری انجام دهی؟ گفت: حسن بن علی  $\tau$  را دستگیر کن و او را به معاویه تحویل بده! ابن مسعود ثقفی گفت: لعنت و نفرین خداوند بر تو باد. آیا می‌خواهی من به نوه‌ی رسول خداص یورش برم و او را دستگیر کنم؟ براستی که تو، آدم پست و فرومایه‌ای هستی!<sup>۲</sup>

حسن  $\tau$  با مشاهده‌ی عملکرد اهل عراق، دیگر هیچ شک و تردیدی به بی‌فای آنان نداشت و کاملاً مطمئن شد که او را در جنگ، تنها خواهند گذاشت.

۱- السنة، الخلال، تحقیق: زهرانی، ص 474 - 475. سند این روایت صحیح است.

۲- تاریخ طبری (159/5) به نقل از العالم الاسلامی فی العصر الاموی، ص 101.

آری! این، یکی از عواملی بود که باعث شد حسن<sup>ع</sup> از همان ابتدا به صلح بیندیشید و برای این کار مقدمه‌چینی نماید.<sup>۱</sup>

### مرحله ی ششم: گفتگوی نمایندگان حسن بن علی و معاویه<sup>ص</sup>

امام بخاری در صحیح خود لحظه‌ی تاریخی و خطرناکی را که اهل شام و اهل عراق رویاروی هم قرار گرفتند، ثبت نموده است. در آن هنگام، هر لحظه امکان درگیری دو گروه بزرگ از مسلمانان با یکدیگر وجود داشت. روایت بخاری در انعکاس این واقعه به شرح ذیل است: حسن بصری می‌گوید: به خدا سوگند حسن بن علی<sup>ع</sup> با گردان‌ها و لشکریانی که همچون کوه استوار و دلیر بودند، در مقابل معاویه<sup>ص</sup> جبهه گرفت. عمرو بن عاص<sup>ص</sup> با دیدن لشکریان حسن<sup>ع</sup> خطاب به معاویه<sup>ص</sup> گفت: این، سپاه سپاهی است که تا طرف مقابلش را از پای در نیاورد، عقب‌نشینی نخواهد کرد. معاویه<sup>ص</sup> گفت: ای عمرو! اگر اینها و اینها کشته شوند، تکلیف من در قبال مردم و زنان و فرزندان و ضعفای آنان چه خواهد بود؟<sup>۲</sup> سپس معاویه<sup>ص</sup> دو نفر قریشی از طایفه‌ی بنی عبد شمس به نامهای عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریر را نزد حسن بن علی<sup>ع</sup> فرستاد تا با وی سخن گویند و از وی درخواست صلح نمایند. در ضمن معاویه<sup>ص</sup> به آن دو دستور داد که اموالی را به حسن<sup>ع</sup> پیشنهاد کنند و هر چه خواست به او بدهند. حسن<sup>ع</sup> خطاب به نمایندگان معاویه<sup>ص</sup> فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب پیش از این نیز چنین مالهایی را تجربه کرده‌ایم. و اینک این امت، در معرض قتل و خونریزی قرار گرفته است.<sup>۳</sup> آن دو گفتند: معاویه از تو درخواست صلح کرده و در قبال آن، چنین و چنان خواهد کرد. حسن<sup>ع</sup> گفت: چه کسی ضمانت خواهد کرد که معاویه<sup>ص</sup> به

۱- العالم الاسلامی فی العصر الاموی، ص 101.

۲- ابن حجر می‌گوید: مقصود معاویه<sup>ص</sup> خیل عظیمی از لشکریان و مردم بود که در سپاه وی و سپاه حسن بن علی<sup>ع</sup> برای نبرد آماده شده بودند.

۳- فتح الباری (13/69 - 70).

پیمانش وفا کند؟<sup>۱</sup> گفتند: ما، ضمانت می‌کنیم.<sup>۲</sup> و سرانجام حسن بن علی صلح را پذیرفت و از جنگ خودداری کرد. حسن بصری می‌گوید: از ابوبکره<sup>۳</sup> شنیدم که گفت: از رسول خداص شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: (ابنی هذا سید و لعل الله أن یصلح به بین فئتين عظیمین من المسلمین) یعنی: «این فرزندم، سید و آقا است؛ چه بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ مسلمان بگرداند». ابوبکره<sup>۳</sup> می‌گوید: در آن هنگام، حسن<sup>۳</sup> کنار رسول اکرم ص بود که آن حضرت ص ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می‌کرد و گاهی به مردم.<sup>۳</sup>

علامه ابن حجر عسقلانی می‌گوید: از روایت مذکور اینگونه نتیجه‌گیری می‌شود که:

1- وقوع صلح میان حسن<sup>۳</sup> و معاویه<sup>۳</sup> دلیلی بر حقانیت نبوت محمد مصطفی ص می‌باشد.

2- روایت مذکور بیانگر مناقب و مقام والای حسن بن علی<sup>۳</sup> است. زیرا آن بزرگوار، خلافت را تنها برای صیانت از جان مسلمانان رها کرد و این کارش، برآمده از ضعف و کمبود نیرو نبود؛ بلکه حسن<sup>۳</sup> زمانی با معاویه<sup>۳</sup> صلح نمود که در اوج عزت و اقتدار قرار داشت. از اینرو صرفاً به رضای خدای متعال و به قصد رسیدن به نعمت‌های جاویدان الهی و رعایت مصالح اسلام و امت اسلامی، از قدرت کناره‌گیری نمود.

3- طبق این روایت، خوارج، یعنی همان کسانی که علی<sup>۳</sup> و یارانش را تکفیر می‌نمودند، گروهی مردود معرفی شده‌اند، در حالی که به گواهی رسول خدا<sup>۳</sup>، معاویه و همراهانش، گروه عظیمی از مسلمانان قلمداد شده‌اند.

4- در این روایت به فضایل برقراری صلح و آشتی و نیز صیانت از جان مسلمانان اشاراتی شده است.

5- روایت مذکور، بیانگر این است که معاویه<sup>۳</sup> نسبت به مسلمانان، دلسوز و مهربان بوده و به فرجام آنان می‌اندیشیده است.

6- از این روایت، چنین برداشت می‌شود که با وجود شخص اصلح، می‌توان تولیت را به فردی واگذار کرد که از لحاظ شایستگی در حد پایین‌تری قرار دارد؛ زیرا اگر چنین

۱- همان (70/13).

۲- همان (70/13).

۳- بخاری، شماره‌ی 3746.



جوازی وجود نداشت، معاویه و حسن، با وجود سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید که هر دو از اصحاب بدرند، خلافت را بر عهده نمی گرفتند.

7- طبق این روایت جایز است که خلیفه‌ی اسلامی برای مصالح اسلام و مسلمانان در قبال اموالی که از طرف مقابل می گیرد، از خلافت کناره گیری کند و وظایف دینی و دنیوی خویش در زمینه‌ی حکومت را به او واگذار کند. البته شرط لازم برای جواز چنین کاری، این است که شرایطی که میان خلیفه‌ی پیشین و کنونی، مقرر گردیده، اجرا شود و کسی که به خاطر او از خلافت کناره گیری می شود، دارای صلاحیت باشد. همچنین مال مزبور باید از اموال شخصی فرد باشد و چنانچه ولایت عمومی، مطرح باشد و اموال پرداختی، از بیت المال پرداخت شود، حتماً باید مصلحتی که به خاطر آن، از بیت المال و اموال عمومی هزینه شده، عام المنفعه باشد و جنبه‌ی شخصی نداشته باشد.<sup>۱</sup> ابن سعد، پیرامون صلح معاویه و حسن، روایتی نقل نموده که مکمل روایت بخاری است و همچون روایت بخاری، حایز اهمیت می باشد. ابن سعد از عمرو بن دینار<sup>۲</sup> نقل کرده که: معاویه<sup>ع</sup> خوب می دانست که حسن<sup>ع</sup> بیش از همه از اینکه مردم دچار فتنه و آشوب شوند ناخرسند است و وقوع چنین حادثه‌ای را ناپسند و زشت می داند. بر همین اساس معاویه<sup>ع</sup>، پس از شهادت علی<sup>ع</sup> شخصی را نزد حسن بن علی<sup>ع</sup> فرستاد و مخفیانه پیشنهادهای خود را مطرح کرد و قول داد که اگر حسن<sup>ع</sup> به پیشنهادهایش عمل کند، حتماً او را به عنوان جانشین خود، معرفی می کند. سرانجام حسن<sup>ع</sup> به او اعتماد کرد<sup>۳</sup> و...

عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> می گوید: پس از این ماجرا، نزد حسن بن علی<sup>ع</sup> نشسته بودم و چون خواستم برخیزم، حسن بن علی<sup>ع</sup> جامه‌ام را گرفت و فرمود: ای مرد! بنشین. من نشستم و آن گاه حسن<sup>ع</sup> فرمود: «تصمیمی گرفته‌ام که دوست دارم تو نیز در اجرای آن از من تبعیت نمایی». عرض کردم: چه تصمیمی گرفته‌ای؟ فرمود: «دیرزمانی است که مردم، گرفتار فتنه و آشوب شده‌اند و پیوند خویشاوندی آنها از هم گسسته، خون بسیاری بر زمین ریخته و راه‌ها

۱- فتح الباری (72/13 - 73).

۲- عمرو بن دینار مکی جمعی، وی از طبقه‌ی چهارم بوده، در سال 126 هجری قمری درگذشته و در کتب سته، حدیثی از وی حدیث روایت شده است. علمای رجال او را ثقه دانسته‌اند. (التقریب، ص 421).

۳- در مباحث آینده به حول و قوه‌ی الهی خواهیم گفت که قرار شد پس از معاویه<sup>ع</sup> منصب خلافت به شور گذارده شود تا مسلمانان با مشورت، کسی را به عنوان خلیفه برگزینند.

ناامن گردیده و راهزنی، رونق یافته است. قصد آن کرده‌ام که رهسپار مدینه شوم و امور را به معاویه واگذارم». گفتم: خداوند تو را جزای خیر دهد. من نیز با تو موافقم. حسن  $\tau$  فرمود: «حسین  $\tau$  را به نزدم فراخوان (تا این موضوع را با وی در میان بگذارم)». سرانجام حسین  $\tau$  نزد حسن  $\tau$  آمد؛ حسن  $\tau$  آنچه را که با ابن جعفر  $\tau$  مطرح در میان گذاشته بود، با حسین  $\tau$  نیز مطرح کرد و در رابطه با این موضوع از او نظرخواهی نمود. حسین  $\tau$  فرمود: «از خدا بترس و کاری نکن که مبتنی بر تصدیق معاویه و تکذیب (و اعتراض بر) کارها و اقدامات پدرت علی  $\tau$  باشد». حسن  $\tau$  فرمود: «به خدا سوگند، اراده‌ی هر کاری که کردم، تو در انجام آن با من به مخالفت برخاستی و همیشه به اقداماتم اعتراض نمودی. به خدا قسم، عزم آن نمودم که تو را در خانه‌ای محبوس نمایم و درفش را گل کنم تا بتوانم با خیال آسوده به انجام کارها و اقدامات مورد نظرم بپردازم». زمانی که حسین  $\tau$  ناراحتی برادرش حسن  $\tau$  را مشاهده کرد، فرمود: «تو برادر بزرگم هستی و به عنوان جانشین پدرمان برگزیده شده‌ای؛ بنابراین ما، تابع تو هستیم و هر کاری که صلاح می‌دانی، انجام بده»<sup>۱</sup>.

مجموعاً از روایت بخاری و ابن سعد چنین برداشت می‌شود که معاویه  $\tau$  به قصد برقراری صلح، با حسن  $\tau$  تماس گرفته و به او پیشنهاد صلح داده است.<sup>۲</sup> اما در عین حال، این پرسش مطرح می‌باشد که آغازگر صلح، چه کسی است؟ معاویه یا حسن؟ چه کسی، برای ایجاد صلح پیش قدم شد؟ آیا حسن بن علی  $\tau$  که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فضیلتش در زمینه‌ی برقراری صلح، اشاره کرده، برای این منظور، پیش قدم گردید یا معاویه؟

حسن بن علی  $\tau$  هنگامی که برای بیعت با اهل عراق، شروطی تعیین کرد، توسط یک یا چند نفر، مورد سوء قصد قرار گرفت. البته از شروطی که حسن بن علی  $\tau$  تعیین کرد، چنین برمی‌آمد که وی، از همان ابتدا قصد صلح داشته است، ولی با این حال، آیا حسن بن علی  $\tau$  توانست در این زمینه، پیشگام شود یا خیر؟

در جواب این سؤال باید گفت: هم معاویه و هم حسن بن علی  $\tau$  تمایل وافرای به صلح داشتند. حسن بن علی  $\tau$  از همان ابتدا برای صلح برنامه‌ریزی کرد و می‌کوشید تاج صلح و آرامش را بر سر امت اسلامی نهد. معاویه  $\tau$  نیز کاری را که حسن بن علی  $\tau$  آغاز کرده بود، ادامه داد و تکمیل نمود. بدین ترتیب اقدامات هر یک از این دو نفر مکمل اقدامات دیگری

۱- الطبقات (330,331/1).

۲- مرویات خلافة معاویه فی تاریخ الطبری، ص 138.

بود؛ هرچند حسن بن علی<sup>ع</sup> در استقرار و ایجاد صلح نقش بیشتری داشت. خداوند<sup>Y</sup> از تمامی این بزرگواران راضی و خوشنود باد.<sup>۱</sup>

### مرحله‌ی هفتم: اقدامی دیگر برای ترور حسن بن علی<sup>ع</sup>

پس از این که مذاکرات و گفتگوهای حسن بن علی و معاویه<sup>ص</sup> پیرامون صلح، به نتیجه رسید، حسن<sup>ع</sup> در صدد آن برآمد که ذهن پیروان خویش را برای مطرح کردن صلح آماده کند. از اینرو بالای منبر رفت و آنچه را میان وی و معاویه گذشته بود، با عموم مردم در میان نهاد. در همان حال که آن بزرگوار، مشغول سخنرانی بود، عده‌ای از همراهان نظامی او، به سویش یورش بردند تا وی را به قتل برسانند. اما خداوند متعال، این بار نیز را از این سوء قصد نجات داد. بلاذری، متن سخنرانی حسن بن علی<sup>ع</sup> را به شرح ذیل، نقل نموده است:

«همانا من امیدوارم که خیرخواه‌ترین مردم نسبت به مخلوقات خداوند باشم و در دل، ذره‌ای کینه به کسی ندارم. هیچ‌گاه بر کسی بدی روا نمی‌دارم و دوست ندارم که کسی را گرفتار سختی و مشقت نمایم. ای مردم! بدانید که اگر به خاطر اتحاد و انسجام مسلمانان، به امر ناگواری تن دهید، این، برایتان خیلی بهتر از آنست که به خاطر امیال و خواسته‌های شخصی، موجبات تفرقه و از هم گسیختگی امت اسلامی را فراهم کنید. ای مردم! تصمیمی که من برای شما گرفته‌ام، از تصمیمی که خودتان برای خویش گرفته‌اید، بهتر است؛ پس با من مخالفت نکنید و آنچه را که می‌گویم، بپذیرید. خداوند، من و شما را بیامرزد».

پس از آنکه سخنرانی حسن<sup>ع</sup> پایان یافت، برخی از حاضران، به یکدیگر نگریستند و گفتند: به خدا سوگند که حسن بن علی<sup>ع</sup> احساس ضعف و ناتوانی کرده و به صلح با معاویه تن داده است. دیری نپایید که عده‌ی زیادی به خیمه‌ی حسن بن علی<sup>ع</sup> حمله بردند و به تاراج آن پرداختند؛ چنانکه فرش زیر پای حسن<sup>ع</sup> را کشیدند و آن‌گاه، عبدالرحمن بن عبدالله بن ابوجعال ازدی به سوی حسن بن علی<sup>ع</sup> رفت و ردای آن بزرگوار را که به دور گردنش پیچیده شده بود، به شدت گرفت و کشید....

سرانجام یکی از خوارج از تیره‌ی بنی اسد بن خزیمه از طایفه‌ی بنی نضیر بن قعین الحارث بن ثعلبه بن دودان بن اسد، به نام جراح بن سنان<sup>۱</sup> در مکانی به نام «مظلم» در «ساباط»

(که در کناره‌ی غربی دجله قرار دارد،<sup>۲</sup> منتظر حسن بن علی<sup>۱</sup> نشست؛ به محض این که حسن بن علی<sup>۲</sup> به آنجا رسید، شخص مذکور، از مرکبش فرود آمد و خطاب به حسن<sup>۲</sup> گفت: «ای حسن! آیا تو نیز همچون پدرت مشرک شده‌ای؟ و سپس خنجر را که در دست داشت، بر ران حسن بن علی<sup>۲</sup> فرو کرد و بدین سان زخمی کاری بر کفل حسن<sup>۲</sup> نهاد. حسن بن علی<sup>۲</sup> در دفاع از خویش ضربه‌ای به صورت جراح بن سنان زد و سرانجام هر دو بر زمین افتادند. عبدالله بن الخضل الطائی<sup>۳</sup> بلافاصله خود را به جراح رسانید و خنجر را از او گرفت. ظیان بن عماره‌ی تیمی<sup>۴</sup> نیز بینی وی را گرفت و قطع نمود و آن گاه تکه‌ی آجری را آن‌چنان بر فرق و صورتش کوبید که به مرگ وی انجامید. حسن بن علی<sup>۲</sup> را پس از این ماجرا به مدائن بردند... سپس سعد بن مسعود، طبیبی برای مداوای حسن بن علی<sup>۲</sup> آورد تا از وی مراقبت کند و چون حسن<sup>۲</sup> بهبود یافت، او را به قصر البیض در مدائن بردند.

برخی به اینکه بلاذری و ابوحنیفه‌ی دینوری زمان سخنرانی حسن بن علی<sup>۲</sup> را قبل از برقرای صلح دانسته‌اند، خرده گرفته‌اند؛ در پاسخ این شبهه باید گفت: روایت بخاری در توصیف سپاه حسن<sup>۲</sup> بیانگر انسجام و اقتدار آن است و نشان می‌دهد سپاه عراق هنگام رویارویی با سپاه شام، بیشترین آمادگی مادی و معنوی را داشته است. از سوی دیگر به هم پاشیدن سپاه عراق پس از سخنرانی حسن<sup>۲</sup>، خود دلیلی است بر اینکه سپاه اهل عراق پس از سخنرانی حسن بن علی<sup>۲</sup> در مقابل سپاه شام صف‌آرایی نکرده است. از اینرو سخنرانی حسن بن علی<sup>۲</sup> در میان سپاهیان، پس از رویارویی سپاه شام و عراق با یکدیگر، و بعد از برقراری صلح میان معاویه و حسن بن علی<sup>۲</sup> صورت گرفته است.<sup>۵</sup> همچنین حسن بن علی<sup>۲</sup>، از آن جهت به ایراد سخنرانی پرداخت که از طریق این مقدمه‌چینی، پیروان خویش را از صلحی که میان او و معاویه<sup>۲</sup> صورت گرفته بود، باخبر سازد. چنانچه از روایات ذیل برمی‌آید:

۱- جراح بن سنان، شخصیتی است که سابقه‌ی شرارت داشته و از جمله کسانی بوده که در زمان خلافت عمر بن خطاب<sup>۲</sup> به سعد بن ابی وقاص تهمت زده و در صدد عزل وی از امارت کوفه برآمده است. سعد<sup>۲</sup> این افراد را نفرین نمود و سرانجام آنان خاتمه‌ی به خیر نشد. طبری (۱۴۱/۴).

۲- معجم البلدان (۱۶۶/۳).

۳- وی، قاتل توانینی بود که در سال ۶۵ هـ ق به خونخواهی حسین<sup>۲</sup> برخاسته بودند.

۴- از تابعین مقیم کوفه بوده و از علی<sup>۲</sup> حدیث روایت نموده است.

۵- مرویات خلافة معاویه، ص ۱۴۲.

ابن سعد به نقل از ریاح بن حارث<sup>۱</sup> روایت می‌کند که: پس از شهادت علی بن ابی‌طالب<sup>ع</sup>، حسن بن علی<sup>ع</sup> برخاست و پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مردم فرمود: «آنچه قرار باشد اتفاق افتد، خیلی زود به وقوع خواهد پیوست و هر آنچه خداوند مقدر کرده، حتماً انجام خواهد پذیرفت. هر چند انجام آن نزد مردم ناخوشایند باشد. به خدا سوگند که اگر قرار باشد به خاطر امارت و زعامت من، قطره‌ای خون بر زمین بریزد، دوست ندارم که حتی به اندازه‌ی ارزنی از امور امت محمدص را سرپرستی کنم و زعامت آن را به دست گیرم. من خوب می‌دانم چه چیزی به نفع من است و چه چیزی به ضرر من؛ بنابراین شما هر قصدی دارید، انجام دهید»<sup>۲</sup>.

ممکن است این شبهه به وجود آید که حسن بن علی<sup>ع</sup> سخنان مذکور را در کوفه ایراد نموده است نه در مدائن؛ در پاسخ این شبهه باید گفت: احمد بن حنبل رحمه الله همین روایت را به نقل از ریاح بن حارث و با سندی صحیح روایت کرده، با این تفاوت که در این روایت آمده است: مردم در مدائن پیرامون حسن بن علی<sup>ع</sup> گرد آمدند و سپس ادامه‌ی روایت با الفاظی نقل شده که ابن سعد، روایت کرده است. بدین ترتیب قول راجح، این است که سخنرانی مزبور در مدائن صورت گرفته و این، بدان معناست که این سخنرانی بر خلاف پندار بلاذری، پس از صلح حسن بن علی و معاویه<sup>ص</sup> صورت گرفته است. به نظر می‌رسد آنچه از خطبه‌ی حسن بن علی<sup>ع</sup> در این بحث مطرح گردیده، تنها بخشی از سخنرانی اوست که بلاذری نیز قسمتی از آن را که حاکی از هرج و مرج و آشفتگی در سپاه حسن بن علی<sup>ع</sup> می‌باشد، ذکر نموده و از واکنش حسن بن علی<sup>ع</sup> در قبال این نابسامانی، هیچ سخنی به میان نیاورده است. ابن سعد به نقل از هلال بن خباب<sup>ص</sup><sup>۳</sup> می‌گوید: حسن بن علی<sup>ع</sup> فرماندهان سپاه خویش را در قصر مدائن فرا خواند و خطاب به آنان فرمود: «ای اهل عراق! شما سه بدی (و خیانت) در حق من مرتکب شدید که هیچ‌گاه از ذهنم نمی‌رود و فراموشم نخواهد شد. 1- اینکه پدرم را به قتل رساندید. 2- اینکه مرکبم را زخمی کردید (و به من حمله‌ور شدید). 3- اینکه آنچه داشتم، به تاراج بردید. یا فرمود: ردایم را کشیدید، حال آنکه با من بیعت کرده و

۱- ریاح بن حارث، ثقة می‌باشد. (التقریب، ص 211).

۲- الطبقات (317/1).

۳- هلال بن خباب العبدي، صدوق است. (التقریب، ص 575).

متعهد شده بودید که با هر کس صلح نمایم، شما نیز صلح کنید و با هر کس بجنگم، شما نیز بجنگید. بدانید که من با معاویه<sup>۲</sup> بیعت کرده‌ام؛ پس شما نیز از او اطاعت نمایید. سپس حسن بن علی<sup>۳</sup> از منبر پایین آمد و وارد قصر شد.<sup>۱</sup>

### واکنش سپاه حسن<sup>۴</sup> در قبال صلح

در رابطه با واکنش سپاه پیشاهنگ حسن<sup>۴</sup> که به سوی «مسکن» در حال حرکت بود، به نقل روایتی می‌پردازیم که حاکم در المستدرک از ابوغریف آورده است؛ ابوغریف<sup>۲</sup> گوید: ما در لشکر دوازده هزار نفری و پیشاهنگی بودیم که برای نبرد با اهل شام آماده شده بود. ابوالعمره<sup>۳</sup> فرماندهی این لشکر را بر عهده داشت. وقتی به ما خبر رسید که حسن بن علی<sup>۴</sup> با معاویه<sup>۲</sup> صلح نموده است، انگار پشتمان، از شدت ناراحتی شکست (و دیگر نای حرکت نداشتیم). هنگامی که حسن بن علی<sup>۴</sup> به کوفه آمد، شخصی از ما به نام ابوعامر سفیان بن لیل<sup>۴</sup> نزدش رفت و خطاب به او گفت: سلام بر تو ای خوارکننده‌ی مؤمنان! حسن بن علی<sup>۴</sup> فرمود: «ای ابوعامر! این سخن را مگو؛ من، مؤمنان را خوار نکرده‌ام؛ بلکه نمی‌پسندیدم که به خاطر ریاست و امارت، میان مؤمنان، قتل و قتالی روی دهد».<sup>۵</sup>

آن گونه که از شواهد برمی‌آید، احتمالاً ابوالعمره، فرماندهی جزئی از سپاه پیشاهنگ را بر عهده داشته که راوی مذکور، ابوغریف نیز زیرمجموعه‌ی آن یگان بوده است و گرنه روایات صحیح تاریخی، بیانگر آنست که فرماندهی کل این سپاه، قیس بن سعد<sup>۲</sup> بوده است. همچنین روایات صحیح دال بر آن است که عبیدالله بن عباس<sup>۴</sup> در این سپاه حضور نداشته و

۱- الطبقات، (۱/324).

۲- عبیدالله بن خلیفه الهمدانی المرادی، صدوق است و گفته شده، شیعه بوده است. (التقریب، ص 370).

۳- نامش عمیر بن یزید کندی بوده که در جریان حجرین عدی در سال 51 هجری شرکت داشته است. (تاریخ طبری، 5/259).

۴- جزو کسانی بود که همراه مختار تقفی به خونخواهی حسین بن علی<sup>۴</sup> برخاستند.

۵- المستدرک (3/175).

اساساً در مورد حضور وی در عراق در این برهه‌ی زمانی، شک و تردید وجود دارد.<sup>۱</sup> بر همین اساس روایات موضوع و بی‌اساسی که حکایت از آن دارد که عییدالله بن عباس<sup>ع</sup> در قبال گرفتن رشوه از معاویه<sup>ع</sup>، به حسن بن علی<sup>ع</sup> خیانت کرده است، غیر قابل قبول می‌باشد. لازم به ذکر است قیس بن سعد<sup>ع</sup> که فرماندهی کل این لشکر را بر عهده داشت، ابتدا صلح را نپذیرفت و با جمعی از سربازان خویش که از وی پیروی کردند، از لشکر حسن<sup>ع</sup> جدا شد، اما دیری نپایید که خداوند<sup>Y</sup> به او شرح صدر داد و ضمن پیروی از حسن بن علی<sup>ع</sup>، با معاویه<sup>ع</sup> صلح نمود.

اینک روایات ذیل را در مورد واکنش قیس<sup>ع</sup> به هنگام شنیدن خبر صلح، مورد بررسی قرار می‌دهیم:

ابن حجر به نقل از حبیب بن ابوثابت<sup>۲</sup> نقل می‌کند که: ...وقتی حسن بن علی<sup>ع</sup> اقدام به بیعت با معاویه نمود، طی نامه‌ای قیس بن سعد<sup>ع</sup> را از این اقدام خویش آگاه کرد. قیس<sup>ع</sup> با شنیدن این خبر، به یاران و سربازان تحت فرمانش فرمود: «ای مردم! شما در موقعیتی قرار گرفته‌اید که ناچار، یا باید دچار فتنه شوید یا هم بدون امام (و رهبر دینی) به قتل و قتال پردازید». مردم پرسیدند: منظورت از این سخنان چیست؟ گفت: «حسن بن علی<sup>ع</sup> با معاویه<sup>ع</sup> بیعت کرده است. از اینرو مردم، باز گشتند و (به پیروی از حسن<sup>ع</sup>) با معاویه<sup>ع</sup> بیعت نمودند.<sup>۳</sup> از روایت تاریخی مذکور، چنین برداشت می‌شود که بخش اعظم لشکر پشاهنگ، به محض اینکه شنیدند حسن بن علی<sup>ع</sup> با معاویه<sup>ع</sup> صلح نموده، صلح را پذیرفتند؛ البته از این روایت نمی‌توان نتیجه گرفت که قیس بن سعد<sup>ع</sup> نیز بلافاصله به این صلح، تن داده است. ابن کثیر رحمه الله نیز به این موضوع اشاره کرده و گفته است: زمانی که حسن بن علی<sup>ع</sup> پیکی را نزد قیس<sup>ع</sup> فرستاد تا او را به اطاعت و پیروی از خویش فرا بخواند و او را به پذیرش صلح، قانع کند، قیس بن سعد<sup>ع</sup> از قبول پیمان صلح، امتناع کرد و با تعدادی از سپاهیان که با او

۱- مرویات خلافة معاوية في تاريخ الطبري، ص 114.

۲- حبیب بن ابی‌ثابت بن دینار اسدی، التقریب، ص 150.

۳- المطالب العلیة (317/4 - 319). سند این روایت صحیح است.

هم عقیده بودند، از لشکر جدا شد، اما دیری نپایید که از تصمیم خویش صرف نظر کرد و با معاویه بیعت نمود.<sup>۱</sup>

ابن ابی شیبه نیز پیرامون قیس  $\tau$  و کسانی که با او از لشکر جدا شدند، می گوید: از هشام بن عروه شنیدم که به نقل از پدرش گفت: قیس بن سعد بن عباد  $\tau$  از یاران حسن بن علی  $\tau$  و جلودار لشکرش بود و ارتشی پنج هزار نفری را فرماندهی می کرد. گفتنی است: همه ی سربازان این لشکر، پس از شهادت علی بن ابی طالب  $\tau$  سرهای خویش را تراشیده و عهد بسته بودند که تا پای جان ایستادگی کنند. زمانی که حسن بن علی  $\tau$  با معاویه  $\tau$  صلح نمود، قیس  $\tau$  از پذیرش صلح ابا ورزید و به سربازان و یاران خویش گفت: نظر شما در این مورد چیست؟ اگر بخواهید به همراه شما تا آخرین لحظه که ماهرترین رزمنده از پای درآید، ایستادگی می کنم و می جنگم و یا از جنگ دست برداشته، برای شما تقاضای امان می نمایم. همه، از او خواستند زمینه ی امنیت و امان آنها را فراهم کند. در این میان قیس بن سعد  $\tau$  هیچ چیزی را به خود اختصاص نداد و خود را نیز سربازی به حساب آورد که در تمامی حقوق و مزایا با افراد خود برابر باشد. وقتی سپاه مزبور عازم مدینه گردید، قیس بن سعد  $\tau$  در طول راه، تعدادی شتر برای سربازان ذبح نمود.<sup>۲</sup>

در روایت مذکور، حوادث و وقایع، به صورت نامرتب و با تقدیم و تأخیر بیان گردیده و در این میان، سپاهیان و افراد تحت فرماندهی قیس  $\tau$  نیز پنج هزار نفر ذکر شده اند؛ شایان ذکر است این رقم، با عددی که قبلاً متذکر شدیم، تناقضی ندارد. زیرا دوازده هزار نفر، شمار تمام سپاهیان حسن بن علی  $\tau$  بود و سپاهیان که به عنوان جلودار، تحت فرمان قیس بن سعد  $\tau$  قرار داشتند، پنج هزار نفر بودند.<sup>۳</sup>

### واکنش فرمانداران و فرماندهان دوران علی مرتضیٰ $\tau$ در قبال صلح

فرماندهان و فرمانداران علی  $\tau$  در قبال صلح حسن بن علی  $\tau$  واکنشهای متفاوتی داشتند. به نحوی که برخی از آنها صلح را پذیرفتند و برخی، آن را ناپسند دانستند. تفصیل این مطلب به شرح ذیل است:

۱- البدایة والنهایة (16/8).

۲- همان (16/8).

۳- مصنف ابن ابی شیبه (472/7).



1- برخی ضمن تأیید و نیک شمردن صلح، آن را پذیرفتند که عبدالله بن جعفر<sup>ع</sup> در رأس این گروه قرار داشت.

2- عده‌ای، ابتدا از پذیرفتن صلح استنکاف ورزیدند، اما پس از چندی، آن را پذیرفتند. قیس بن سعد بن عباد<sup>ع</sup> و زیاد بن ابیه، این طیف را رهبری می‌کردند.

3- گروه سوم کسانی بودند که هرچند صلح را نمی‌پسندیدند، اما به آن تن دادند. این گروه به دو طیف تقسیم می‌شدند:

الف: گروهی از آنان فقط تا زمانی که حسن بن علی<sup>ع</sup> در قید حیات بود، خود را پایبند پیمان صلح می‌دانستند. این گروه را حجر بن عدی رهبری می‌نمود.

ب: گروه دوم، کسانی بودند که معتقد بودند تا زمانی که حسن یا معاویه زنده هستند، بایستی به این صلح تن دهند؛ حسین بن علی<sup>ع</sup> جزو این گروه بود.

مرحله‌ی هشتم: کناره‌گیری حسن بن علی<sup>ع</sup> از خلافت و واگذاری زمام امور به معاویه<sup>ع</sup>

حسن بن علی<sup>ع</sup> پس از آنکه خداوند متعال، او را از آشوب بوجود آمده در لشکرش نجات داد، مدائن را به سوی کوفه ترک گفت. بلاذری در توضیح مسیر سفر حسن بن علی<sup>ع</sup> به کوفه می‌گوید: وقتی حسن بن علی<sup>ع</sup> قصد عزیمت به کوفه را نمود، ابن عامر<sup>۱</sup> و ابن سمره<sup>۲</sup> نامه‌ای را نزد او آوردند که نشان می‌داد معاویه<sup>ع</sup> خواسته‌های او را در قبال صلح برآورده ساخته است. پس حسن بن علی<sup>ع</sup> در خطبه‌ای که ایراد فرمود، خطاب به یارانش گفت: «چه بسا شما چیزی را ناپسند و زشت بیندارید، اما خداوند، خیر فراوانی برای شما در آن نهاده باشد». و سپس عازم کوفه شد.<sup>۳</sup> پس از او معاویه<sup>ع</sup> نیز «مسکن» را به قصد «النخيلة» ترک گفت.<sup>۴</sup> بلاذری گوید: معاویه<sup>ع</sup> از «مسکن» عازم کوفه شد و در محلی میان «النخيلة» و

۱- عبدالله بن عامر<sup>ع</sup>.

۲- عبدالرحمن بن سمره<sup>ع</sup>.

۳- انساب الاشراف، نسخه خطی، ص 447 به نقل از مرویات خلافة معاویه، ص 150.

۴- نخيلة، ناحیه‌ای در شام و نزدیک کوفه. معجم البلدان (278/5).

«دارالرزق» فرود آمد.<sup>۱</sup> سپس حسن بن علی<sup>ع</sup> از کوفه عازم «النخيلة» شد تا در آنجا با معاویه<sup>ع</sup> ملاقات کند و امور خلافت را به او واگذار نماید.

مجالد بن سعید همدانی از عامر شعبی<sup>ع</sup> نقل می‌کند که: چون حسن بن علی<sup>ع</sup> به نخيله آمد و با معاویه<sup>ع</sup> صلح نمود، من در آنجا حاضر بودم. پس از انعقاد صلح، معاویه<sup>ع</sup>، از حسن بن علی<sup>ع</sup> خواست که پیرامون صلح با مردم سخن گوید و نزد آنان اعلام کند که وی، زمام امور را به معاویه سپرده است. حسن<sup>ع</sup> برخاست و بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «عاقلانه‌ترین کارها، تقوا و پرهیزگاری است و احمقانه‌ترین کارها، فسق و فجور و پرداختن به معاصی است. بدانید که من و معاویه<sup>ع</sup> پیرامون خلافت با هم اختلاف کردیم، اما چنانچه واقعاً خلافت و زمامداری امور مسلمانان، حق من باشد، پس من برای مصلحت امت اسلامی و جلوگیری از قتال و خونریزی میان مسلمانان، از این حق خویش گذشتم و آنرا به معاویه سپردم و اگر خلافت، حق شخصی غیر از من باشد که صلاحیت بیشتری دارد، باز هم من از خلافت کناره‌گیری کردم و زمام امور را به معاویه<sup>ع</sup> سپردم». آنگاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (انبیاء: 111)

«من چه می‌دانم؟ شاید این، آزمونی برای شما باشد و (شاید خداوند می‌خواهد شما را از لذائد این جهان) تا مدتی بهره‌مند سازد».<sup>۳</sup>

روایت مذکور را ابن سعد،<sup>۴</sup> حاکم،<sup>۵</sup> ابونعیم اصفهانی،<sup>۶</sup> بیهقی<sup>۷</sup> و ابن عبدالبر<sup>۸</sup> نیز همچون طبرانی از شعبی نقل نموده‌اند. احمد بن حنبل رحمه الله هم روایت بیعت حسن<sup>ع</sup> با معاویه<sup>ع</sup> را از طریق انس بن سیرین روایت کرده که متنش به شرح ذیل است:

۱- انساب الاشراف، به نقل از مرویات خلافة معاویه، ص 150.

۲- در مورد مجالد، سخنان متعارضی گفته شده و برخی، او را تصدیق نکرده‌اند، اما عامر بن شعبی ثقه است.

۳- المعجم الكبير (26/3). سند این روایت حسن است.

۴- الطبقات (329/1).

۵- المستدرک (175/3).

۶- حلیة الاولیاء (37/2).

۷- دلائل النبوة (444/6).

۸- الاستیعاب (388/1 - 389).

روزی که حسن بن علی ع با معاویه ع پیرامون صلح مذاکره نمود، فرمود: «میان شهر جابلص (که در شرق است) و جابلق (که در غرب است) هیچ شخصی وجود ندارد که چون من، پدر بزرگش رسول خدا ص باشد. همانا من، در حالی که بیش از هر کسی، سزاوار خلافت بودم، (از آن کناره گیری نمودم) و با معاویه ع بیعت کردم و نمی دانم که سرانجام این بیعت، موجب به وجود آمدن فتنه ای میان شما خواهد شد و یا تا مدتی برایتان سودمند خواهد بود»<sup>۱</sup>.

در روایت ابن سعد از عمرو بن دینار آمده است که: حسن بن علی ع برخاست و خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! من، بیش از همه مسایلی را که برای مسلمانان پیش آمد، ناخوشایند می دانستم، اما در این اواخر، تدبیری اندیشیدم و تصمیم گرفتم خلافت را به کسی واگذار نمایم که از من بدان سزاوارتر است و اگر هم واقعاً بیش از هر کسی، سزاوار خلافت باشم، باز هم تصمیم گرفته ام به خاطر مصلحت امت جدم و برای آنکه میان مسلمانان، صلح و آرامش برقرار شود، از این حقم بگذرم». سپس فرمود: «ای معاویه! خداوند، زمام امور امت محمد ص را به تو سپرد و نمی دانم واقعاً رسیدن به این مقام، به خاطر صفت خوبی بود که در تو وجود داشت و یا اینکه برعکس، به خاطر وجود شری در تو بود». آنگاه این آیه را تلاوت کرد که:

﴿وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (انبیاء: 111)

«من نمی دانم، شاید این، آزمونی برای شما باشد و (شاید شما را) تا مدتی بهره مند سازد و برایتان مفید باشد»<sup>۲</sup>.

و سپس از منبر پایین آمد.

در روایتی آمده است که عمرو بن عاص ع و ابوالاعور سلمی پس از بیعت حسن بن علی ع با معاویه ع نزد معاویه ع رفتند و به او پیشنهاد دادند که دستور دهد حسن بن علی ع برای مردم سخنرانی کند تا ناتوانی اش در گفتار برای مردم، نمایان گردد و بدین سان مردم، از او رانده شوند. معاویه ع در پاسخشان گفت: من، با چشمان خویش مشاهده نمودم که رسول خدا ص زبان و لبهای حسن بن علی ع را می بوسید (و من مطمئنم زبانی که زبان

۱- فضائل الصحابة (769/2). سند این روایت صحیح است.

۲- المعجم الكبير (26/3). سند این روایت حسن است.

رسول خداص، آن را لمس کرده،) هرگز دچار لکنت نخواهد شد؛ آن دو چنان اصرار کردند که سرانجام معاویه  $\tau$  از حسن  $\tau$  خواست تا برای مردم سخنرانی کند.. بدیهی است این روایت از لحاظ سند و متن، باطل و بی اساس است و سند آن ضعیف، و متنش، منکر و ناشایست می باشد.<sup>۱</sup> بدون تردید معاویه  $\tau$  به هیچ عنوان از بلاغت و سخنوری حسن بن علی  $\tau$  بی خبر نبوده است.

در روایتی که بلاذری نقل کرده، آمده است: حسن بن علی  $\tau$  به همراه قیس  $\tau$  نزد معاویه  $\tau$  رفت تا با او بیعت کند. جریر بن حازم می گوید: از محمد بن سیرین شنیدم که گفت: وقتی حسن بن علی  $\tau$  با معاویه  $\tau$  بیعت نمود، حسن  $\tau$  سوار مرکبش شد تا به اردوگاه لشکر معاویه  $\tau$  برود. وی، قیس بن سعد بن عباد  $\tau$  را نیز با خود برد و چون وارد اردوگاه معاویه  $\tau$  شدند، مردم به یکدیگر می گفتند: قیس آمده؛ قیس آمده. هنگامی که آن دو نزد معاویه  $\tau$  رفتند، حسن بن علی  $\tau$  با معاویه  $\tau$  بیعت کرد و سپس به قیس  $\tau$  فرمود: «بیعت کن». قیس  $\tau$  ضمن آنکه دستانش را زیر بغل گرفت و آنها را به سوی معاویه  $\tau$  دراز نکرد، گفت: «این طوری». معاویه  $\tau$  که پیشتر بر تخت خویش نشسته بود، بر روی زانوانش ایستاد و دست خویش دراز کرد و دست قیس  $\tau$  را گرفت. قیس  $\tau$  فردی پرهیکل و تنومند بود.<sup>۲</sup>

با کناره گیری حسن بن علی  $\tau$  از خلافت و بیعت با معاویه  $\tau$ ، دوران خلافتی که پس از رسول خداص آغاز شده بود، پایان یافت و بدین ترتیب مطابق فرموده ی رسول خداص دوران سی ساله ی خلافت نبوت، به پایان رسید؛ چنانچه رسول اکرم ص فرموده است (خلافة النبوة ثلاثون سنة ثم يؤتی الله الملك من یشاء أو ملکه من یشاء)<sup>۳</sup> یعنی: «خلافت (پس از) نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می دهد». همچنین فرموده است: (الخلافة فی أمتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلک)<sup>۴</sup> یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می باشد». ابن کثیر در شرح این حدیث می گوید: «سی سال با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می گردد. حسن  $\tau$  در ربیع الاول سال 41 هجری خلافت را به معاویه  $\tau$  سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از

۱- الطبقات (325/1).

۲- انساب الاشراف، به نقل از: مرویات خلافة معاویه، ص 154. سند این روایت صحیح است.

۳- صحیح سنن ابی داود (799/3)؛ سنن ابی داود (515/2).

۴- تحفة الأحوذی (397-395/6)؛ این حدیث، حسن است.

وفات رسول خداص اتفاق افتاد. چرا که رسول خداص در ربیع الاول سال 11 هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت ص می‌باشد.<sup>۱</sup> از این رو حسن<sup>ع</sup> پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است.<sup>۲</sup>

### مهمترین عوامل و انگیزه‌های صلح

اسباب و انگیزه‌های مختلفی، امیر مؤمنان حسن بن علی<sup>ع</sup> را بر آن داشت که با معاویه<sup>ع</sup> صلح نماید. این عوامل، عبارتند از:

#### 1- در نظر گرفتن مصلحت امت اسلامی و چشم‌دوختن به نعمت‌های جاویدان و همیشگی خداوند<sup>Y</sup>

باری به حسن بن علی<sup>ع</sup> گفته شد: ای حسن! مردم می‌گویند: تو دوست داری به خلافت برسی. حسن بن علی<sup>ع</sup> فرمود: «مهربان عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم، آنها نیز صلح می‌نمودند، اما من، با وجود آنکه چنین موقعیتی داشتم، تنها برای رضای خداوند<sup>Y</sup> از خلافت کناره‌گیری نمودم».<sup>۳</sup>

آن بزرگوار، پس از کناره‌گیری از خلافت، در خطبه‌ای دیگر چنین فرمود: «...اگر خلافت، واقعاً حق من است، پس من، حق را به معاویه<sup>ع</sup> واگذار نمودم و از این کار قصدی جز رعایت مصالح امت اسلامی نداشتم».<sup>۴</sup>

بدین ترتیب انتظار ثواب و اجر و پاداش بزرگ از خداوند<sup>Y</sup> و جلب رضایت الله<sup>Ψ</sup> و علاقه‌ی وافر به برقراری صلح و آشتی در میان مسلمانان، و همچنین ترجیح دادن نعمت‌های جاویدان الهی بر نعمت‌های زودگذر دنیوی، از عوامل و انگیزه‌هایی است که حسن بن علی<sup>ع</sup>

۱- البدایة و النهایة (134/11)

۲- مآثر الإنافة (105/1)؛ مرویات خلافة معاویه، خالد الغیث، ص 155

۳- البدایة و النهایة (206/11).

۴- المعجم الکبیر، طبرانی (26/3). سند این روایت حسن می‌باشد.

را به صلح با معاویه<sup>ت</sup> و داشت. صلح، در دین مبین اسلام از جایگاه والایی برخوردار است. زیرا به وسیله‌ی صلح و سازش، اختلافات و کشمکش‌های مادی و اجتماعی افراد و اقشار مختلف جامعه از بین می‌رود و محبت و برادری، جایگزین آن می‌گردد. زمانی که میان دو نفر، صلح و آشتی برقرار می‌شود، خصومت و کشمکش میان آنها ریشه کن می‌شود و دو طرف، از هم راضی می‌گردند و بدین ترتیب اخلاق اجتماعی نیکی بر جامعه حاکم می‌گردد. بنابراین صلح و سازش، از مهمترین عواملی است که اخوت و برادری اسلامی را محقق می‌سازد و شریعت مقدس اسلام نیز بدان تأکید نموده است. خداوند<sup>Y</sup> می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ (حجرات: 10)

«فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید».

منظور از این برادری، همان برادری و اخوتی است که گاه بر اثر اختلافاتی که میان مسلمانان رخ می‌دهد، از میانشان رخت می‌بندد؛<sup>۱</sup> از اینرو قرآن کریم، عنایت ویژه‌ای به صلح نموده و بدان تأکید کرده و مردم را به پرهیز از نزاع و کشمکش دستور داده است؛ اینک به برخی از دستورات و رهنمودهای قرآنی در زمینه‌ی اهمیت صلح و آشتی می‌پردازیم:

**الف: دستوراتی مبنی بر اصلاح و برقراری صلح و سازش در میان مسلمانان:**

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ط فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ ط وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾﴾ (انفال: 1)

«از تو درباره‌ی غنائم می‌پرسند (و می‌گویند که غنائم جنگ بدر چگونه تقسیم می‌گردد و به چه کسانی تعلق می‌گیرد؟) بگو: غنائم، از آن خدا و پیغمبر است (و پیغمبر به فرمان خدا تقسیم آن را به عهده می‌گیرد). پس از خدا بترسید و (اختلاف را کنار گذارید و) در میان خود صلح و صفا به برقرار نمایید؛ و اگر مسلمانید، از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا ط فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيَّءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ط فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا

بِالْعَدْلِ وَأَقْسَطُوا<sup>ط</sup> إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ  
فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ<sup>ع</sup> وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾ (حجرات: 9-10)

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان، در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و پذیرای صلح نشود)، با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد، بجنگید تا آنکه به اطاعت از فرمان خدا بازگردد و حکم او را بپذیرا شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را بپذیرا شد، در میان ایشان، دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرایط آن) عدالت را رعایت نمایید؛ چراکه خداوند، عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند؛ پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و تقوای الهی پیشه سازید تا به شما مورد رحم و مرحمت قرار بگیرد».

چنانچه پیداست خداوند متعال، به بندگان خویش دستور می‌دهد که میان یکدیگر، صلح و صفا برقرار سازند؛ زیرا مؤمنان، با همدیگر برادرند:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ (حجرات: 10)  
«فقط مؤمنان برادر همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید».

در این آیه، صیغه‌ی حصر بکار رفته است؛ بنابراین اخوت و برادری مورد اشاره در آیه‌ی مذکور، منحصر به مؤمنان است و تنها مؤمنان، با انتساب به اصل ایمان که منشأ ماندگاریشان در بهشت است، با هم برادرند. عبارت ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾، بیانگر وجوب برقراری صلح و صفا در میان مؤمنان می‌باشد. از این دستورات و اوامر قرآنی، چنین برمی‌آید که اصلاح ذات‌البین و ایجاد صلح و صفا در میان مسلمانان از مصادیق تعاون و همکاری با یکدیگر در راستای نیکی و تقوا و همچنین از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد که خداوند<sup>ع</sup> مؤمنان را به این دو امر مهم در روابط اجتماعی‌شان با یکدیگر، دستور داده است. خلاصه اینکه هر مسلمانی، موظف است همواره به اصلاح و برقراری صلح و صفا میان مسلمانان و بلکه همه‌ی مردم پردازد تا بدین سان زندگی اجتماعی مبتنی بر دوستی و برادری در جامعه تحقق یابد.<sup>۱</sup>

آری! همین عوامل و انگیزه‌ها بود که حسن بن علی<sup>ع</sup> را به صلح و بیعت با معاویه<sup>ع</sup> واداشت.

ب: تشویق و ترغیب به تلاش برای اصلاح و برقراری صلح و صفا در میان مسلمانان:

خداوند متعال، برای کسانی که به اصلاح و برقراری صلح و صفا در میان مردم همت می‌گمارند، پاداش و فضل عظیمی در نظر گرفته و هر کس، برای رضای خداوند Y، به ایجاد صلح و صفا در میان مسلمانان بپردازد، از این اجر و پاداش، برخوردار خواهد گردید. خداوند Y می‌فرماید:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾

(نساء: 114)



«در بسیاری از نجواها و پیچ‌هایشان خیر و خوبی نیست، مگر در نجواها و پیچ‌های آن کسی که به صدقه و احسانی یا به کار نیکو و پسندیده‌ای یا اصلاح بین مردم دستور دهد. هر کس، چنین کاری را به خاطر رضای خدا انجام دهد، خداوند، پاداش بزرگی به او عطا می‌کند». خداوند متعال، وعده داده کسانی را که به ایجاد صلح و صفا در میان مسلمانان بپردازند، مغفرت نماید و رحمت خویش را بر آنان سرازیر فرماید. چنانچه می‌فرماید:

﴿وَإِن تَصْلَحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾

(نساء: 129)

«و اگر میان خود، صفا و صمیمیت برقرار کنید و تقوا پیشه نمایید، (خداوند شما را می‌آمرزد)؛ همانا خداوند، آمرزنده و مهربان است».

این آیه، با دو صفت غفور و رحیم خاتمه یافته و این، بدان معناست که خداوند متعال، مصلحان را مغفرت می‌نماید و آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنْ خَافَ مِن مُّوَصِّ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

(بقره: 182)



«کسی که از انحراف وصیت کننده (از جاده‌ی عدالت) یا از گناه او (به سبب ترک قانون شریعت) بترسد (و آن انحراف و گناه و نزاعی را که بدین علت میان ورثه در گرفته است، تغییر



دهد) و صلح و صفا را میان آنان برقرار نماید، گناهی بر او نیست. بی گمان خدا آمرزنده و مهربان است (و مغفرت خود را شامل او می سازد و پاداش نیکوکاریش را می دهد).<sup>۱۷۰</sup>

در این آیه نیز بدین نکته اشاره شده که خداوند متعال، اصلاح گران را می آمرزد و آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد و اینکه در آیهی مذکور، دو صفت غفور و رحیم پشت سر هم آمده، به وضوح، این مطلب را می رساند. خداوند متعال، می فرماید:

﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾ (اعراف: 170)

«ما، پاداش اصلاح گران را هدر نمی دهیم».

### ج: در فضیلت صلح و اصلاح گری:

اینکه خداوند<sup>۱۷۱</sup> بارها در مورد صلح سخن گفته، بر این دلالت می کند که ایجاد صلح و صفا در میان مردم، اهمیت ویژه ای دارد و به همین خاطر نیز مصلحان و آنان که به اصلاح می پردازند، از اجر و پاداش عظیمی برخوردار می گردند. همچنین خداوند متعال، در تأیید و بلکه در فضیلت صلح می فرماید:

﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾ (نساء: 128)

«و صلح و سازش بهتر است».

این فرموده ی خداوند متعال، نشان از اهمیت ویژه ای است که صلح و سازش، نزد الله<sup>۱۷۲</sup> دارد و این، بدان سبب است که صلح و سازش، کدورت ها و اختلافات را از بین می برد؛ از اینرو خدای متعال، در تمام جوامع انسانی، مسأله ی اصلاح گری را مطرح نموده است. اصلاح گری، یکی از بارزترین ویژگی های اخلاقی انبیای الهی است، چنانکه خداوند متعال، از زبان شعیب<sup>۱۷۳</sup> می فرماید:

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ

أُنِيبُ﴾ (هود: 88)

«من تا آنجا که می توانم، جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی خواهم، و توفیق من هم (در) رسیدن به حق و نیکی و زدودن ناحق و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) خدا (انجام پذیر) نیست. تنها بر او توکل می کنم و (کارها و امورم) را بدو واگذار می نمایم و (با توبه و انابت) به سوی او برمی گردم».

همچنین خداوند سبحان از زبان موسیٰ خطاب به برادرش هارون می‌فرماید:

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلِفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ

الْمُفْسِدِينَ﴾ (اعراف: 142)

«موسیٰ (پیش از اینکه عازم عبادت و مناجات خدا شود)، به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاح‌گری نما و از راه و روش تباهکاران پیروی مکن».

چنین آیاتی، در قرآن کریم، فراوان آمده و اصلاحی که در این آیات بدان اشاره شده، عام است و هم جنبه‌ی دینی دارد و هم جنبه‌ی دنیوی. از اینرو زمانی که نزاعی میان گروهی (از مسلمانان) رخ دهد، باید میان آنان صلح و صفا برقرار نمود و اختلافاتشان را برطرف کرد؛ چنین مسایلی در جوامع بشری، به کثرت رخ می‌دهد.<sup>۱</sup> همین مفاهیم و آموزه‌های قرآنی، حسن بن علی<sup>ع</sup> را به سوی صلح و سازش، سوق داد و او نیز به پیروی از جد بزرگوارش همواره مشتاق برقراری صلح بود. رسول‌خداص تا آنجا که می‌توانست در پی اصلاح و برقراری صلح میان مردم برمی‌آمد. روزی میان گروهی<sup>۲</sup> واقعه‌ای رخ داد که به درگیری و نزاع میان آنان انجامید به نحوی که به سوی همدیگر سنگ پرتاب می‌کردند.... زمانی که رسول‌خداص از این ماجرا باخبر شد، فرمود: «برویم تا میان آنان، صلح و آشتی برقرار کنیم».<sup>۳</sup> بنگر که چگونه رسول‌خداص برای ایجاد صلح و آشتی و برطرف کردن اختلاف و خصومتی که میان اهل قبا به وجود آمده بود، پیش‌قدم شد و قبل از آنکه دشمنی و کینه ریشه بدواند و کار از کار بگذرد، شعله‌ی خصومت را در نطفه خاموش کرد.<sup>۴</sup> به خاطر فضیلت و اهمیتی که برقراری صلح در میان مردم دارد، دین مبین اسلام، اجازه داده برای تحقق این امر، شخص مصلح، دروغ بگوید. رسول اکرم ص در این باره فرموده است: (لیس الکذاب الذی یصلح بین الناس فیمنی خیراً او یقول خیراً)<sup>۵</sup> یعنی: «کسی که برای ایجاد

۱- همان، (971/2).

۲- اهل قباء.

۳- نک؛ بخاری (2690).

۴- اخلاق النبی ص فی ضوء الکتاب و السنة (972/2).

۵- بخاری (2692).

صلح و آشتی میان مردم، سخن مصلحت آمیزی را به مردم برساند یا سخن مصلحت آمیزی بر زبان آورد، دروغگو شمرده نمی شود».

همچنین فرموده است: (لا يحل الكذب إلا في ثلاث: الرجل يحدث امرأته ليرضيها و الكذب في الحرب و الكذب ليصلح بين الناس)<sup>۱</sup> یعنی: «دروغ گفتن جز در سه مورد جایز نیست: اینکه مردی برای خشنود کردن و رضایت همسرش دروغ گوید؛ دروغ گفتن در جنگ (به عنوان یک استراتژی جنگی) و دروغی که به منظور ایجاد صلح و آشتی در میان مردم صورت گیرد».

علت جایز بودن دروغ گفتن برای ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، این است که وجود اختلاف و تفرقه در میان مسلمانان، خیلی خطرناک است و پیامدهای ناگواری به دنبال دارد. چنانچه رسول گرامی اسلام ص فرموده است: (إياكم و سوء ذات البين فإنها الحالقة)<sup>۲</sup> یعنی: «از تفرقه و دشمنی بپرهیزید که این امر، دین شما را از بین می برد».<sup>۳</sup> همچنین فرموده است: (ألا أخبركم بأفضل من درجة الصيام و الصلاة و الصدقة؟) یعنی: «آیا شما را به انجام عملی راهنمایی نکنم که از اجر و پاداشی فراتر از روزه، نماز و صدقه برخوردار است؟» عرض کردند: بلی ای رسول خدا! فرمود: (إصلاح ذات البين فإن فساد ذات البين هي الحالقة)<sup>۴</sup> یعنی: «ایجاد صلح و آشتی میان مردم؛ چرا که تفرقه و اختلاف، دیشان را از بین می برد».

بدین ترتیب از آن جا که خداوند متعال، رسول گرامیش را از وقوع اختلاف و کشمکش در میان امتش پس از وفات آن بزرگوار باخبر کرده بود، لذا یکی از مهمترین و بزرگترین آرزوهای پیامبر اکرم ص این بود که خداوند<sup>ع</sup> در نسل وی فردی را عامل ایجاد صلح و برطرف کردن نزاع و کشمکش امتش قرار دهد. چنانچه ابوبکر<sup>ع</sup> می گوید: از رسول خدا ص شنیدم که بر فراز منبر می فرمود: (إن ابني هذا سيد و لعل الله أن يصلح به بين فئتين عظيمتين من المسلمين) یعنی: «این فرزندم، سید و آفاست؛ چه بسا خداوند، او را واسطه صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان بگرداند». ابوبکر<sup>ع</sup> می گوید: در آن هنگام، حسن<sup>ع</sup> کنار

۱- عون المعبود شرح سنن ابی داود (263/13) شماره ی 4900.

۲- سنن ترمذی (2508). ترمذی این حدیث را صحیح غریب دانسته است.

۳- جامع الاصول، ابن اثیر (668/6).

۴- سنن ترمذی (2509). ترمذی این حدیث را صحیح دانسته است.

رسول اکرم ص بود و آن حضرت ص ضمن بیان این فرموده، گاهی به حسن نگاه می کرد و گاهی به مردم.<sup>۱</sup>

آری! یکی از مهمترین انگیزه‌هایی که موجب شد حسن بن علی (ع) این صلح خجسته را بپذیرد، میل و رغبت وافر وی به اجر و پاداش عظیمی بود که در فضیلت ایجاد صلح و آشتی، بیان شده است.

**2- این سخن رسول خدا ص که فرموده است: (إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلِلَّهِ أَنْ يَصْلَحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ) یعنی: «این فرزندم، سید و آقا است؛ چه بسا خداوند، او را واسطه‌ی صلح و سازش دو گروه بزرگ از مسلمانان بگرداند».**

این فرموده‌ی رسول خدا ص در واقع فراخوان و رهنمودی بود که حسن بن علی (ع) را برای ایجاد صلح، آماده نمود و او را بر آن داشت در جهت تحقق آن، برنامه‌ریزی کند و در این راستا، موانع و تنگناهای فراوانی را پشت سر نهد.

این فرموده‌ی رسول گرامی اسلام ص بر تمامی دیدگاه‌ها و کردار حسن بن علی (ع) و حتی بر روش زندگی وی تأثیر گذاشت؛ به گونه‌ای که بر تمامی احساسات و برنامه‌های زندگانی وی چیره گردید و با گوشت و خورش عجین گشت. حسن بن علی (ع) برنامه‌ی اصلاحی خود را بر اساس این رهنمود جد بزرگوارش، بنا نهاد و با پشت سر گذاشتن مراحل مختلف آن، مطمئن بود که به نتیجه‌ی مطلوب خواهد رسید. بنابراین می‌توان گفت: این فرموده‌ی رسول گرامی اسلام ص، انگیزه‌ی اساسی و دلیل اصلی روی آوردن حسن بن علی (ع) به صلح بود.

### 3- جلوگیری از پایمال شدن خون مسلمانان

باری حسن بن علی (ع) فرمود: «از این ترسیدم که روز قیامت هفتاد یا هشتاد هزار نفر یا کم‌تر و یا بیشتر، در حالی (در محضر الهی) حاضر شوند که از رگ‌هایشان خون، جاری است و هر یک از آنان، از خداوند خواستار رسیدگی به این باشد که خورش، برای چه، ریخته شده است؟»<sup>۲</sup>

۱- بخاری، شماره‌ی 3746.

۲- تاریخ دمشق (104/14)

همچنین فرموده است: «هان (ای مردم!) همانا آن چه خداوند مقدر کند، همان روی می دهد و هیچ کس نمی تواند مانع آن گردد، هرچند برای مردم ناخوشایند باشد. ای مردم! من دوست ندارم به خاطر من، حتی یک قطره خون از امت رسول خداص بر زمین ریخته شود. من تصمیم خود را گرفته ام و نفع و زیان خویش را می دانم. بنابراین شما هر قصدی که دارید، انجام دهید».<sup>۱</sup>

در خطبه ای که حسن بن علی<sup>ع</sup> طی آن بطور رسمی از خلافت کناره گیری نمود و زمام امور مسلمانان را به معاویه<sup>ع</sup> واگذار نمود، فرمود: «...اگر خلافت، حقم بود، پس من، از این حق خویش به خاطر مصالح این امت گذشتم تا خون مسلمانان، پایمال نگردد».<sup>۲</sup>

بنگریم که حسن بن علی<sup>ع</sup> چگونه از ترس خداوند متعال، به صلح روی آورد؛ خداوند<sup>ع</sup> می فرماید:

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا

(انبیاء: 90)

خَشِعِينَ ﴿٩٠﴾

«آنان در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می گرفتند، و در حالی که چیزی می خواستند یا از چیزی می ترسیدند، ما را به فریاد می خواندند، (و در وقت نیازمندی و بی نیازی، و بیماری و سلامت، و خوشی و ناخوشی، رو به آستانه ی ما می کردند و میان خوف و رجا می زیستند) و همواره خاشع و خاضع ما بودند».

همچنین می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ

(رعد: 21)

الْحِسَابِ ﴿٢١﴾

«و کسانی که برقرار می دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آنها دستور داده است. (از قییل: رابطه ی انسان با آفریننده ی جهان، و نیز ارتباط با هم نوعانش بویژه خویشان و نزدیکان.) و از پروردگارشان می ترسند و از محاسبه ی بدی (که در قیامت به سبب گناهان داشته باشند) هراسناک می باشند».

۱- تاریخ دمشق (89/14).

۲- المعجم، طبرانی (26/3). سند این روایت حسن است.

تقوا و خوف الهی، امری است پسندیده که موجب می شود انسان به امیال شهوانی پشت پا بزند، به دنیا دل نبندد، از آن کناره گیری نماید و در جستجوی علم و دانش برآید.<sup>۱</sup> حسن بن علی  $\tau$  تصمیم گرفت جهت تقرب و نزدیکی به خداوند  $Y$  جلوی کارزار و خونریزی مسلمانان را بگیرد؛ زیرا وی، از اینکه در مورد خون مسلمانان در روز قیامت مؤاخذه شود، بسیار می ترسید. هرچند این امر، به معنای کناره گیری از خلافت و زمامداری امور مسلمانان بود. به هر حال مجموعه‌ی عواملی که ذکر شد، حسن بن علی  $\tau$  را به پذیرش صلح واداشت.

حسن بن علی  $\tau$  به خوبی می دانست که جنگ و درگیری مسلمانان با یکدیگر، امری بس خطرناک است و پیامدهای ناگواری را به دنبال دارد و کیان و هستی جامعه را تهدید می کند. به همین خاطر است که قتل و کشتار بناحق، حرام شده و وعید و تهدید سختی برای آن، بیان گردیده است. در بسیاری از نصوص قرآن و سنت، به عذاب و سزایی که برای قتل در نظر گرفته شده، اشاره شده است. نخستین چیزی که در روز قیامت، مورد قضاوت و حسابرسی قرار می گیرد، قتل است و این، نشان از اهمیت این امر دارد. چراکه قتل، بارزترین نمونه‌ی تعدی و تجاوز به حقوق و حرمت انسانیت است. امام بخاری رحمه الله به نقل از عبدالله بن مسعود  $\tau$  روایت می کند که رسول خدا ص فرموده است: (أول ما يقضى بين الناس في الدماء).<sup>۲</sup> یعنی: «نخستین چیزی که میان مردم در مورد آن داوری می شود، درباره‌ی خون‌ها (قتل‌ها) است».

قتل و خونریزی، در روز قیامت گناه بسیار بزرگی محسوب می شود و شریعت، صیانت و حفاظت از جان مسلمانان در دنیا را از مقاصد و مهمترین احکام خویش قرار داده است. به همین خاطر حسن بن علی  $\tau$  شیفته‌ی صلح و صیانت از جان مسلمانان بود. شریعت مقدس اسلام که حسن بن علی  $\tau$  به خوبی آن را درک کرده و به مفاهیم آن پی برده بود، برای جان انسان‌ها اهمیت ویژه‌ای قائل شده و احکامی را تشریع نموده که در جهت مصالح انسان‌هاست و مفاسد و زیان‌ها را از آنان دور می سازد و این، تنها به منظور حفظ و صیانت جان انسان‌ها و ریشه کن کردن کینه و دشمنی میان آنها صورت گرفته است؛ چراکه بدون تردید تعرض به جان افراد، موجب هلاکت آنان و در نتیجه کشته شدن مسلمانانی می گردد که سراپا خداوند  $Y$

۱- جامع‌العلوم و الحکم، ص 363. الايمان اولاً ص 117.

۲- بخاری (6864).

را بندگی می‌کنند و چون مسلمانان از بین بروند، دین اسلام با زیان و مصیبت بزرگی روبرو خواهد شد. ناگفته نماند انسان‌هایی که شریعت مقدس برای جان آن‌ها اهمیت قائل شده، مسلمانان و همچنین افرادی هستند که جزیه می‌دهند یا به نحوی از امان حکومت اسلامی برخوردار شده‌اند.<sup>۱</sup>

با توجه به آنچه بیان شد، زمانی که عده‌ای بر صلح حسن بن علی<sup>ع</sup> اعتراض نمودند و از آن به عنوان ننگ و عاری برای مسلمانان یاد کردند، حسن بن علی<sup>ع</sup> خطاب به آنان فرمود: «من، این ننگ و عار را بر آتش جهنم ترجیح می‌دهم».<sup>۲</sup> ابن سعد نیز روایتی به همین مضمون نقل کرده است.<sup>۳</sup> چنانچه پیداست حسن بن علی<sup>ع</sup> همواره مسأله‌ی صلح و سازش را با پیروان خویش در میان می‌نهاد و برای آنان، انگیزه‌های خویش را از بستن پیمان صلح، متذکر می‌شده تا سطح فکری آنان را ارتقا دهد. بدین ترتیب حسن بن علی<sup>ع</sup> از زمره‌ی رهبران و حاکمانی نبود که زمام کارش را به توده‌ی مردم بسپارد و تمام هم و غمش، خواسته‌ها و سخنانِ موردی مردم باشد؛ بلکه وی تلاش می‌نمود همان اموری را که خود، به حقیقت آن‌ها پی برده بود، بکار بندد و در مسیر مورد نظرش، از فشار توده‌ی مردم متأثر نمی‌گردید. از اینرو هرگاه حسن بن علی<sup>ع</sup> اطمینان خاطر پیدا می‌کرد که کار یا اقدام مورد نظرش، موجب جلب رضایت خداوند<sup>Y</sup> و یا در راستای مصالح مسلمانان است، به هیچ عنوان از به ثمر رساندن چنین اقدامی، کوتاهی نمی‌کرد. چنین روشی در اداره‌ی امور، درسی بزرگ و الگویی نیک برای تمام زمامداران و رهبران کشورهای اسلامی است. حاکمان و رهبران کشورهای اسلامی، موظفند همچون حسن بن علی<sup>ع</sup> مردم را ارشاد و راهنمایی کنند و آنان را به سوی اهداف والا سوق دهند.

حاکمان و رهبران، از لحاظ چگونگی تعامل با شهروندان خویش، بر سه دسته‌اند:

- گروهی، تابع اکثریت مردمند و خواستِ جمهور را ملاک و معیار تصمیم‌گیری خویش، قرار می‌دهند.
- گروهی دیگر، هیچ اهمیتی برای دیگران و خواسته‌های آنان، قایل نیستند.

۱- روضة الطالبین (148/9) و مقاصد الشریعة، الیوبی، ص 211.

۲- تاریخ دمشق (88/14).

۳- الطبقات (329/1). سند این روایت بسیار ضعیف است.

• گروه سوم، حاکمانی هستند که تلاش می‌کنند به انجام اقدامات و کارهایی بپردازند که صحیح است و مردم را نیز برای انجام چنین اقداماتی، توجیه می‌کنند و ملاک و معیار تصمیم‌گیری آنان، صحت و درستی اقدام مورد نظرشان می‌باشد.

حسن بن علی<sup>۱</sup> شیوهی گروه سوم را برگزید و مردم را نیز به اهداف والای مورد نظرش رهنمون گردید. به همین خاطر حسن بن علی<sup>۲</sup> به صورت سنجیده و حساب‌شده، برنامه‌هایی روشن ارائه نمود و در راستای تصمیمش اقداماتی نیز انجام داد و ضمن مطرح نمودن پاره‌ای شروط، کوشید تا مخالفانش را برای قبول طرح‌های خویش قانع سازد؛ به همین سبب موانع و چالش‌های فراوانی پشت سر نهاد. و به راستی راه صحیحی در پیش گرفت و خداوند<sup>۳</sup> آگاه‌تر است.

#### 4- ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان امت اسلامی

حسن بن علی<sup>۴</sup> در یکی از خطبه‌هایش در جریان صلح، فرمود: «ای مردم! هیچ کینه‌ای از برادران مسلمان خویش به دل ندارم و آنچه برای خویش می‌پسندم، برای شما نیز می‌پسندم. تصمیمی گرفته‌ام که امیدوارم با آن مخالفت نکنید. همانا اگر چیزی ناخوشایند را به خاطر ایجاد وحدت میان خویش تحمل کنید، بهتر از آن است که به خاطر خواسته‌ها و آنچه مورد پسند شماست، سبب تفرقه گردید.»<sup>۱</sup> به فضل و عنایت خداوند<sup>۲</sup>، این تصمیم حسن بن علی<sup>۳</sup> عملی گردید. حسن بن علی<sup>۴</sup> برای ایجاد وحدت که آرمان و هدفی بس عظیم بود و همچنین به منظور جلوگیری از قتال و خونریزی در میان مسلمانان و جلوگیری از به وجود آمدن مسایلی که پیامد تفرقه و کارزار بود، از منصب خلافت کناره‌گیری کرد و بر آنچه حق او بود، اصرار نورزید. زیرا چنانچه حسن بن علی<sup>۵</sup> بر حق خویش پافشاری می‌کرد و از خلافت کناره‌گیری نمی‌نمود، نه تنها فتنه، ادامه می‌یافت، بلکه میان مسلمانان خونریزی و قتال رخ می‌داد و راه‌ها، ناامن می‌شد و پیوندهای دوستی و خویشاوندی، از هم می‌گسیخت. اما بحمدالله وحدت امت اسلامی در پی کناره‌گیری حسن بن علی<sup>۶</sup> از منصب و مقامی دنیوی، تحقق یافت و این سال، سال وحدت و یکپارچگی (عام الجماعة) نامیده شد.<sup>۲</sup> بدین ترتیب پی می‌بریم که حسن بن علی<sup>۷</sup> شخصی آگاه، مدبر و آینده‌نگر بوده و همواره نتایج

۱- الأخبار الطوال، ص 200.

۲- اعتبار المآلات و مراعاة نتائج التصرفات، ص 167.



کارها و اقدامات را می‌سنجیده است. و این، درسی است که حسن بن علی ع از قرآن آموخته بود؛ چرا که گاهی خداوند متعال، برای صدور حکمی، آن را آشکارا بیان نمی‌کند؛ بلکه شواهد یا نتایجی را ذکر می‌نماید و بر اساس آن احکامی را به بندگان خویش گوشزد می‌فرماید. به عنوان مثال چند نمونه ذکر می‌کنیم:

الف: نهی از ناسزاگفتن به مشرکان:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾

(انعام: 108)

«ای مؤمنان! به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند، دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوز کارانه و جاهلانه، خدای را دشنام دهند».

علی‌رغم آنکه ناسزاگفتن به بت‌های مشرکان به نحوی موجب یاری رساندن حق و اهانت به باطل می‌باشد و امری جایز نیز هست، اما شریعت آکنده از حکمت اسلام، پیامد احتمالی این ناسزاگفتن را مدنظر قرار داده و به عدم ناسزاگفتن به بت‌ها حکم نموده است. این حکم از آن جهت صادر شده که مانع از مقابله به مثل مشرکان گردد تا مبادا برای دفاع از بت‌های خویش به خداوند لا ناسزا گویند. بی‌تردید مصلحتی که در دشنام بت‌ها وجود دارد، به مراتب کم‌تر از پیامد سوء و مفسده‌ای است که بر اثر ناسزاگویی به خداوند متعال، توسط مشرکان به وجود می‌آید. بنابراین دفع مفسد و یا جلوگیری از آن، بر جلب منافع اولویت دارد.<sup>۱</sup>

ب: بیان چگونگی تلاوت قرآن:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾

(اسراء: 110)

«ای پیغمبر! هنگامی که به نماز ایستادی) نمازت را بلند یا آهسته بخوان، و بلکه میان آن دو راهی در پیش گیر (که میانه روی و اعتدال است)».

خداوند متعال، برای جلوگیری از ناسزاگفتن به دین و قرآن، توسط مشرکان، به رسول گرامی خویش دستور داد که از بلند خواندن آیات قرآن در نماز خودداری کند.<sup>۱</sup> ابن عباس<sup>۲</sup> در شأن نزول این آیه می گوید: «در آن زمان که دین اسلام، در مکه، علنی و آشکار نشده بود، کفار با شنیدن آیات قرآن، به قرآن، خداوند Y و پیامبر ص ناسزا می گفتند. از اینرو خداوند متعال، به پیامبرش دستور داد که از بلند خواندن قرآن، خودداری کند. چنانچه فرمود: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ﴾ همچنین فرمود: ﴿وَلَا تُخَافُتْ بِهَا﴾ یعنی: ای پیامبر! آن قدر هم آهسته بخوان که اصحاب، آیات قرآن را نشنوند. ﴿وَأَبْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾<sup>۳</sup> بلکه حد میانه اختیار کن.

### ج: شکستن کشتی توسط خضر:

خداوند متعال می فرماید:

﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ

وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ (کهف: 79)

«و اما آن کشتی متعلق به گروهی از مستمندان بود که (با آن) در دریا کار می کردند و من خواستم آن را معیوب کنم (تا موقتاً از کار بیفتد. چراکه) سر راه آنان، پادشاه ستمگری بود که همه ی کشتی های سالم) را غصب می کرد و می برد».

در شریعت مقدس اسلام، تجاوز به اموال دیگران ممنوع و حرام است، اما مشاهده می کنیم که خضر U کشتی آسیب می رساند، به گونه ای که کشتی، معیوب می گردد و صاحبش نیز متحمل خساراتی می شود؛ اما هنگامی که موسی U بر وی اعتراض می کند و احسان اهل کشتی به خود و او را یادآور می شود که آن دو را رایگان سوار کشتی نمودند، خضر U می گوید که این خرابکاری برای جلوگیری از خرابی و تباهی بزرگ تری انجام گرفته است. دلیل خضر U این بود که پادشاه، کشتی های سالم و بی عیب را غصب می کند و

۱- اعتبار المآلات، ص 125.

۲- اسباب النزول، واحدی نیشابوری ص 223-224.

چنانچه این کشتی سالم باشد، پادشاه، آن را غصب خواهد کرد. بنابراین خضر<sup>ع</sup> به موسی<sup>ع</sup> یادآوری نمود که این نقص کوچک را در کشتی ایجاد کرده تا اصل کشتی به کلی از دست نرود. بی تردید تن دادن به نقص و زبانی اندک برای ممانعت از ضرری بزرگ‌تر، کاری درست و پسندیده است و شریعت مقدس اسلام نیز همواره دفع مفاسد و نواقص بزرگ را مورد توجه قرار داده است؛ حتی اگر دفع مفاسد بزرگ، هزینه‌ای همچون تن دادن به ارتکاب مفاسدی کوچک‌تر را به دنبال داشته باشد. این نکته در مثال مذکور، به خوبی بیان شده است؛ چنانچه ایجاد نقصی معمولی در کشتی، سبب شد که کشتی، بکلی از دست نرود؛ به عبارتی تن دادن به خسارت قابل جبران، از بروز خسارت غیر قابل جبران، جلوگیری کرد.<sup>۱</sup>

اکنون به ذکر شواهد و مصادیقی در احادیث نبوی پیرامون موضوع مورد بحث می‌پردازیم:

#### خودداری از کشتن منافقان:

جابر<sup>ع</sup> می‌گوید: در یکی از غزوات، همراه رسول خدا<sup>ص</sup> بودیم؛ در میان مهاجران، مردی شوخ طبع وجود داشت. او به شوخی، با دست یا پا به پشت پای یک انصاری زد. آن انصاری، به شدت خشمگین شد تا جایی که هر یک از آن دو، قبایل خود را به کمک طلبیدند. مرد انصاری گفت: ای انصار! به فریاد من برسید. و مهاجر، گفت: ای مهاجرین! به داد من برسید. رسول خدا<sup>ص</sup> بیرون آمد و فرمود: «چرا بانگ جاهلیت، سر داده اید؟» سپس پرسید: «ماجرای آنها چیست؟» رسول خدا<sup>ص</sup> را از کاری که آن مهاجر کرده بود، باخبر ساختند. نبی اکرم<sup>ص</sup> فرمود: «این سخنان جاهلیت را رها کنید که خیلی زشت و ناپسند است». عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقان) گفت: آیا یکدیگر را علیه ما فرا خواندند؟ هنگامی که به مدینه بازگردیم، افراد باعزت و قدرتمند، اشخاص خوار و زبون را بیرون خواهند کرد. عمر<sup>ع</sup> با اشاره به سوی عبد الله بن ابی گفت: «ای رسول خدا! آیا این خبیث را به قتل نرسانیم؟» نبی اکرم<sup>ص</sup> فرمود: «خیر؛ در این صورت، مردم می‌گویند: محمد، یارانش را به قتل می‌رساند».<sup>۲</sup>

۱- نگا: اعتبار المآلات، ص 126.

۲- بخاری: (3521).

بدیهی است کشتن منافقان و ریشه کن کردن آنها، ظاهراً موجب پاکی و خالص شدن صفوف مسلمانان از وجود عناصر فسادانگیز و مخرب می گردد و به مصلحت مسلمانان می باشد، اما از آن جا که کشتن چنین افرادی، اعتماد میان مسلمانان را خدشه دار می کرد و این تصور را برای مردم ایجاد می نمود که رسول خداص یاران و هم کیشان خویش را به قتل می رساند، لذا به خاطر حفظ مصلحت مسلمانان، از انجام چنین کاری چشم پوشی شد. بر کسی پوشیده نیست که وجود منافقان، مفاسد و زیان های زیادی برای جامعه ی اسلامی در پی داشت، اما از آن جا که کشتن منافقان و برخورد مستقیم با آنها با مفاسد و زیان های بیشتری همراه بود، رسول خداص چنین مصلحت دید که به قیمت تن دادن به مفسدهای کوچک تر، مانع از بروز مفاسدی بزرگ تر گردد.<sup>۱</sup>

از دیگر آینده نگری های رسول خداص می توان به ترک تجدید بنای کعبه اشاره کرد. ام المؤمنین عایشه ی صدیقه رضی الله عنها می گوید: رسول خداص فرمود: (لَوْلَا أَنْ قَوْمَكَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ، لَأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ فَهْدَمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أَخْرَجَ مِنْهُ، وَالزَّقْتُهِ بِالْأَرْضِ، وَجَعَلْتُ لَهُ بَابَيْنِ بَابًا شَرْقِيًّا وَبَابًا غَرْبِيًّا، فَبَلَغْتُ بِهِ أَسَاسَ إِبْرَاهِيمَ)<sup>۲</sup> یعنی: «اگر قومت (قریش) تازه مسلمان نبودند، دستور می دادم تا خانه ی کعبه را منهدم کنند. آنگاه، حطیم را با کعبه، ملحق می کردم و برای آن، دو دروازه در نظر می گرفتم که یکی به سوی شرق و دیگری به سوی غرب، باز شود. و بدین ترتیب، خانه ی کعبه مانند بنای ابراهیم (U) می شد».

از آن جا که کعبه، انیس قلوب مؤمنان و تجلی گاه تاریخ انبیای پیشین است، باید بر همان شکلی که انبیای الهی آن را به یادگار گذاشته بودند، باقی می ماند، اما در پی تجدید بنایی که توسط قریش در دوران جاهلیت صورت گرفت، اموال حلال، آن قدر نبود که کفایت بازسازی کعبه را به صورت کامل بنماید؛ از این رو قریشیان، تا جایی که بودجه اقتضا می کرد، بازسازی کعبه را ادامه دادند تا این که به مرحله ای رسید که رسول اکرم ص شاهد آن بود. رسول خداص علاقه ی وافری به تدارک بودجه ای داشت که با آن، کار ناتمام قریش را به اتمام برساند، اما به سبب وجود این احتمال و نگرانی که عده ای، این کار را نوعی بی احترامی و اسائه ی ادب نسبت به کعبه تلقی کنند و یا حرمت و هیبت کعبه از قلوب برخی زایل

۱- اعتبار المآلات، ص 138-139.

۲- بخاری، (1586).

گردد، رسول گرامی اسلام ص از بازسازی کعبه به همان شکلی که ابراهیم<sup>ع</sup> بنا نموده بود، صرف نظر کرد.<sup>۱</sup>

حسن بن علی<sup>ع</sup> درس آینده‌نگری را از قرآن و سنت رسول اکرم ص آموخته بود و از اینرو همواره به پیامد کارها و اقدامات خویش می‌اندیشید. او، به خوبی اهداف و آموزه‌های شریعت مقدس را درک می‌کرد و میان رهنمودهای دینی و پدیده‌های دوران خویش، تطبیق و ارتباط برقرار می‌ساخت و بدین ترتیب دیدگاه‌ها و اجتهادات منحصر به فردی ارائه می‌داد که سرانجام به وحدت و همبستگی مسلمانان و نقش آفرینی در عرصه‌ی تمدن انجامید و شوکت و عزت را به آنان بازگرداند. امروزه جامعه‌ی ما شدیداً نیازمند این اندیشه‌ها و قرائت‌های عمیق است و باید آنها را در عرصه‌های مختلف بکار گیرد.

حسن بن علی<sup>ع</sup> یکی از بزرگ‌ترین اصول اسلامی را که همان حفظ وحدت و یکپارچگی است، به ما آموزش داد. خداوند متعال، در قرآن کریم، به رعایت این اصل مهم، تأکید بسیار نموده و آن دسته از اهل کتاب را که به این مسأله بی‌توجهی کرده‌اند، مورد سرزنش قرار داده است. رسول گرامی اسلام ص نیز در موارد مختلف، این اصل را مورد تأکید قرار داده است.<sup>۲</sup>

حسن بن علی<sup>ع</sup> در سایه‌ی عمل به رهنمودهای هدفمند قرآنی، با تفرقه و اختلاف به مبارزه پرداخت و در راستای وحدت امت اسلامی کوشید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ۚ وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ ۚ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٤٩﴾ وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٠﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

۱- اعتبار المآلات، ص 148-149.

۲- رساله الألفة بين المسلمين، ابن تیمیه، ص 27.

وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٣﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٤﴾

(آل عمران: 103-106)

«و همگی به رشته‌ی (ناگسستی قرآن) خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود، به یاد آورید که چون (برای همدیگر) دشمنانی بودید، خدا، میان دلهایتان (انس و الفت برقرار کرد و آنها را به هم) پیوند داد؛ پس (در پرتو نعمت او، برای هم) برادرانی شدید، و (همچنین شما با بت پرستی و شرکی که داشتید) بر لبه‌ی گودالی از آتش (دوزخ) بودید (و هر آن با فرا رسیدن مرگتان بیم فرو افتادن در آن می‌رفت)، ولی شما را از آن رها کنید (و به ساحل ایمان رسانید). خداوند، این چنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید. باید از میان شما گروهی باشند که به سوی نیکی فرا بخوانند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان، خود، رستگارند. و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند؛ (آن‌هم) پس از آن که نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است. (به یاد آورید) روزی (را که) برخی چهره‌ها، سفید و بعضی چهره‌ها، سیاه می‌گردند. و اما آنان که چهره‌هایشان، سیاه می‌گردد، (بدیشان گفته می‌شود:) آیا بعد از (اذعان به حق و) ایمان (فطری) خود کافر شده‌اید؟ پس به سبب کفری که ورزیده‌اید، عذاب بچشید!».

## 5 - شهادت امیرالمؤمنین علیؑ

یکی از عوامل و انگیزه‌هایی که موجب شد حسن بن علیؑ به صلح روی آورد، هراس و اندوهی بود که پس از شهادت پدرش بر وی چیره گشت. این امر نه تنها موجب حزن و ناراحتی شدید حسن بن علیؑ گردید، بلکه موجب نابسامانی در جبهه‌ی عراق نیز گشت. علیؑ بناحق به قتل رسید و خوارج به هیچ وجه ملاحظه‌ی پیشینه و فضایل والای او در اسلام را ننمودند. علیؑ خدمات شایانی در جهت منافع اسلام انجام داده و در تمام زندگی‌اش به ارزش‌ها و کارهایی دست یازیده بود که موجب تحکیم و پیریزی احکام شرعی در سطح دولت و ملت گردید.

آری! علیؑ از نشانه‌ها و برهان‌های هدایت بود که میان حق و باطل جدایی افکند؛ از اینرو کاملاً طبیعی بود که فقدان چنین شخصیتی، مسلمانان را داغدار نماید. قتل علیؑ، مصیبت بزرگی بود که بر مسلمانان وارد شد و دل‌هایشان را اندوهگین و چشمانشان را

اشک آلود گردانید. حسن بن علی<sup>ع</sup> به دنبال به شهادت رسیدن پدرش، اعتماد خویش نسبت به اهل عراق را از دست داد؛ زیرا هرچند پیشتر از افتخار همنشینی با علی مرتضی<sup>ع</sup> بهره‌مند شده بودند، اما پس از چندی در پی طمع‌ورزی و فتنه‌هایی که به وجود آمد، گمراه شدند و از راه راست منحرف گشتند. البته در این میان، گروهی، همچون گذشته با صدق و اخلاص، به دین و خلیفه‌ی راحل و بزرگوار خویش وفادار ماندند. به قتل رسیدن علی<sup>ع</sup> ضربه‌ای شدید بود که بر پیکره‌ی خلافت راشده وارد آمد و پس از چندی موجب پایان یافتن آن دوران شکوهمند و پرافتخار گردید.

## 6 - شخصیت معاویه<sup>ع</sup>

حسن بن علی<sup>ع</sup> در شرایطی خلافت را به معاویه<sup>ع</sup> واگذار نمود که بیش از چهل هزار نفر با او بیعت کرده بودند که تا پای جان، به وی وفادار بمانند و از او دفاع کنند؛ این امر، بیانگر آنست که معاویه<sup>ع</sup> شایستگی رهبری و زمامداری را داشته است و گرنه نوه‌ی رسول گرامی اسلام ص، به هیچ عنوان خلافت را به او واگذار نمی‌کرد بلکه با وی می‌جنگید.<sup>۱</sup> سیرت‌نگاران، در فضیلت معاویه<sup>ع</sup>، این صحابی بزرگوار رسول خدا ص فضائل زیادی را برشمرده‌اند که به ذکر چند مورد از آن می‌پردازیم:

### 1- قرآن کریم:

معاویه<sup>ع</sup> در جنگ حنین حضور داشت؛ خداوند متعال درباره‌ی مجاهدان حنین می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا

وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ (توبه: 26)

«آنگاه خداوند، آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گردانید و لشکرهایی (از فرشتگان) را فرو فرستاد که شما، ایشان را نمی‌دیدید و (پیروز شدید و دشمنان شکست خوردند، و بدین وسیله خداوند Y) کافران را مجازات کرد و این است کیفر کافران (در این جهان و عذاب آخرت نیز به جای خود باقی است)».

۱- الناهیه عن طعن امیرالمؤمنین معاویه، ص 57.

معاویه<sup>۲</sup> از جمله‌ی کسانی بود که در غزوه‌ی حنین حضور داشتند؛ از اینرو آن بزرگوار نیز مشمول فضیلت یادشده در این آیه می‌باشد.<sup>۱</sup>

## 2- احادیث نبوی:

رسول خدا ص برای معاویه<sup>۲</sup> دعا کرد: (اللهم اجعله هادياً مهنياً و اهد به)<sup>۲</sup> یعنی: «بارخدا! معاویه را هدایتگر و راه‌یاب بگردان و او را سبب هدایت قرار بده». همچنین دعا نمود: (اللهم علم معاوية الكتاب و الحساب و قه العذاب)<sup>۳</sup> یعنی: «خداوند! معاویه را علم قرآن و حساب بیاموز و وی را از عذاب در امان بدار». باری رسول گرامی اسلام ص فرمود: (أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أُوجِبُوا) یعنی: «نخستین لشکر امت من که در دریا می‌جنگد، بهشت را برای خویش واجب می‌گرداند». ام حرام رضی الله عنها می‌گوید: پرسیدم: آیا من هم جزو این لشکر خواهم بود؟ فرمود: «تو نیز در میان آنان خواهی بود». سپس پیامبر اکرم ص فرمود: (أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ) یعنی: «نخستین لشکر امت من که به شهر (قسطنطنیه) حمله می‌کند، بخشیده می‌شود». ام حرام می‌گوید: پرسیدم: ای رسول خدا! آیا من هم در میان آنان خواهم بود؟ ای رسول خدا ص آیا من هم از جمله‌ی این گروه خواهم بود؟ فرمود: «خیر». <sup>۴</sup> مهلب<sup>۵</sup> می‌گوید: «این حدیث، بیانگر فضیلت معاویه<sup>۲</sup> می‌باشد؛ چراکه معاویه<sup>۲</sup> نخستین کسی است که در دریا جنگید». <sup>۶</sup>

## 3- دیدگاه تنی چند از دانشمندان و علما در مورد معاویه<sup>۲</sup>:

الف: به ابن عباس<sup>۲</sup> گفتند: معاویه<sup>۲</sup> فقط یک رکعت وتر می‌گزارد. ابن عباس<sup>۲</sup> فرمود: «کار درستی می‌کند؛ او فقیه است»<sup>۷</sup>

۱- مرویات خلافة معاوية في تاريخ الطبري، خالد الغيث، ص 23.

۲- صحيح سنن الترمذي، آلبانی (236/3).

۳- موارد الظمان (249/7). سند این روایت حسن است.

۴- بخاری (2924).

۵- مهلب بن احمد اندلسی، مصنف شرحی بر صحيح بخاری است و در سال 435 هـ ق درگذشت.

۶- فتح الباری (120/6).

۷- نگا: فتح الباری (130/7).



ب: عبدالله بن مبارک می گوید: «معاویه<sup>ع</sup> از نظر ما آزموده (و بزرگوار) است. پس هر کس، دیدگاه بدی نسبت به معاویه<sup>ع</sup> داشته باشد، او را به دشمنی با اصحاب<sup>ع</sup> متهم خواهیم نمود».<sup>۱</sup>

ج: به احمد بن حنبل رحمه الله گفته شد: خداوند تو را از رحمت کند! نظرت در مورد کسی که معاویه<sup>ع</sup> را کاتب وحی و خال المؤمنین (دایی مؤمنان) نمی داند و معتقد است که معاویه<sup>ع</sup> با زور شمشیر، زمام امور را به دست گرفته، چیست؟<sup>۲</sup> ابو عبدالله پاسخ گفت: «این، سخنی گزاف است. باید از کسانی که چنین پنداری دارند، اجتناب نمود و از همنشینی با آنها پرهیز کرد. البته ما، حقیقت کارشان را برای مردم روشن می سازیم».<sup>۳</sup>

د: ابن العربی رحمه الله در مورد معاویه<sup>ع</sup> می گوید: معاویه<sup>ع</sup> شخصیتی بود که همواره مانع از نفوذ دشمنان می شد و بر دشمنان می تاخت و به حمایت از بزرگان برمی خاست و لشکریان و سربازان به رسیدگی می کرد و راهبرد درستی در جریان امور و در تعامل با بندگان خدا داشت.<sup>۴</sup> معاویه<sup>ع</sup> بلندهمت بود و توجه ویژه ای به مسایل و مصالح مسلمانان داشت؛ چنانچه در گیر و دار نبرد با علی<sup>ع</sup> در صفین، پادشاه روم را تهدید نمود. ماجرا از این قرار بود که چون به معاویه<sup>ع</sup> خبر رسید که پادشاه روم، با سپاهی عظیم به مرزهای سرزمین اسلامی نزدیک شده است،<sup>۵</sup> پیکی نزد وی فرستاد و او را تهدید کرد. ابن کثیر در این باره می گوید: «پس از آنکه معاویه<sup>ع</sup> سپاه روم را به وحشت انداخت و آنان را شکست داد، پس از چندی، پادشاه روم با مشاهده ی درگیری معاویه<sup>ع</sup> با علی<sup>ع</sup>، فرصت را غنیمت شمرد و قصد لشکرکشی به سرزمین های اسلامی را نمود. زمانی که معاویه<sup>ع</sup> از تصمیم پادشاه روم، باخبر گردید، نامه ای بدین مضمون برایش فرستاد که: «ای ملعون! به خدا سوگند، اگر عقب نشینی نکنی و به دیار خویش بازنگردی، با پسرعمویم (علی<sup>ع</sup>) صلح می کنم، تمام قلمروت را فتح

۱- مرویات خلافة معاویه، ص 28.

۲- همان ص 28.

۳- السنة، خلال، تحقیق: عطیه زهرانی (434/2).

۴- العواصم من القواصم (211-210).

۵- مرویات خلافة معاویه ص 31.

می‌نمایم و زمین را با تمام وسعتش، بر تو تنگ می‌گردانم». بدین سان پادشاه روم ترسید و از معاویه  $\tau$  درخواست آتش‌بس نمود.<sup>۱</sup>

ه: ابن تیمیه رحمه الله درباره‌ی معاویه  $\tau$  می‌گوید: بطور متواتر و در روایات فراوانی به ثبوت رسیده که رسول‌خداص، معاویه  $\tau$  را همچون بسیاری از اصحابش، به امارت و فرماندهی گماشته و معاویه  $\tau$  همراه رسول اکرم ص در جنگ و جهاد شرکت نموده و کاتب وحی نیز بوده است؛ رسول خدا  $\tau$  هیچ‌گاه بر دست‌نوشته‌های معاویه  $\tau$  در زمینه‌ی وحی، ایراد نگرفت و همواره به او اعتماد داشت. عمر بن خطاب  $\tau$  نیز شناخت دقیقی از افراد داشت، زمام برخی از سرزمین‌های اسلامی را به معاویه  $\tau$  سپرد و هیچ‌گاه معاویه  $\tau$  را در اداره‌ی امور، به کم‌کاری و خیانت متهم نکرد؛ حال آنکه به گواهی رسول خداص، خداوند  $\gamma$  حق را بر قلب و زبان عمر  $\tau$  جاری ساخته بود.<sup>۲</sup>

و: ابن کثیر درباره‌ی معاویه  $\tau$  می‌گوید: مردم در سال 41 هجری با معاویه  $\tau$  بیعت کردند؛ وی، همواره از آن پس به صورت رسمی، اداره‌ی امور مسلمانان را برعهده داشت تا اینکه جان به جان آفرین تسلیم کرد. در دوران حکومتش، جنگ و جهاد بر ضد کفار، برپا بود و مسلمانان به اعلا‌ی کلمه‌الله می‌پرداختند. غنایم فراوانی از اطراف و اکناف، به مرکز حکومت اسلامی ارسال می‌شد و مسلمانان، تحت رهبری معاویه  $\tau$ ، با آرامش تمام در سایه‌ی عدل و عدالت و گذشت، زندگی می‌کردند.

و نیز می‌گوید: معاویه  $\tau$  شخصی بردبار<sup>۳</sup>، باوقار، عادل، باشهامت، بخشنده و بزرگوار بود و مهتر و سرآمد همگان به شمار می‌رفت.<sup>۴</sup>

همچنین می‌گوید: رحمت خدا بر معاویه باد؛ او، فردی نیک‌سیرت و باگذشت بود عیوب دیگران را می‌پوشاند.<sup>۵</sup>

#### 4- معاویه $\tau$ و روایت حدیث:

۱- البدایة والنهایة (119/8).

۲- الفتاوی (472/4) و سیر اعلام النبلاء (129/3).

۳- ابن ابی الدنيا و ابوبکر بن ابی عاصم اختصاصاً پیرامون حلم و بردباری معاویه  $\tau$  کتاب نگاشته‌اند.

۴- البدیة والنهایة (118/8).

۵- همان (126/8).

معاویه ع به افتخار روایت حدیث از رسول خدا ص نایل گشته است. البته این افتخار، از آن جهت، نصیب معاویه ع گردید که وی، پس از فتح مکه کاتب وحی بود و از آن جا که رسول اکرم ص داماد وی به شمار می رفت، همواره همراه آن حضرت ص بود؛ از اینرو موفق به روایت 163 حدیث از رسول خدا ص گردید. از این میان، چهل حدیث را بخاری و مسلم بصورت (متفق علیه) روایت کرده اند. چهار حدیث او را، بخاری، به تنهایی روایت کرده است و پنج حدیثش را هم مسلم به تنهایی روایت نموده است.<sup>۱</sup> رفتار و برخورد معاویه ع با شهروندانش، بهترین روشی بود که یک حاکم یا رهبر، می تواند در برخورد با شهروندانش در پیش بگیرد و همین ویژگی معاویه ع بود که سبب محبوبیت او در نزد مردم گردیده بود. رسول خدا ص فرموده است: (خيار ائمتکم الذین تحبونهم و يحبونکم و تصلون علیهم و یصلون علیکم و شر ائمتکم الذین تبغضونهم و یبغضونکم و تلعنونهم و یلعنونکم)<sup>۲</sup> یعنی: «بهترین حکام شما، کسانی هستند که شما، آنها را دوست دارید و آنها، شما را دوست دارند و شما، برای آنها دعا می کنید و آنان، برای شما دعا می کنند و بدترین حکام شما، کسانی هستند که شما، آنها را (دوست ندارید) و به آنان بغض می ورزید و آنها نسبت به شما بغض می ورزند و شما، آنان را نفرین می کنید و ایشان هم شما را نفرین می کنند».

### 5 - سخن امیرالمؤمنین علی ع در مورد امارت معاویه ع:

سفیان بن لیل می گوید: هنگامی که حسن بن علی ع به کوفه آمد، به او گفتم: ای خوارکننده ی مؤمنان! وی در پاسخ گفت: این سخن را مگو؛ زیرا من، از پدرم شنیدم که فرمود: دیرزمانی نخواهد گذشت که امارت، به دست معاویه ع خواهد افتاد. من نیز از این سخن پی بردم که آنچه خداوند مقدر کرده، حتماً روی خواهد داد؛ از اینرو برایم ناخوشایند بود که میان من و او، خون مسلمانان ریخته شود.<sup>۳</sup> در روایتی آمده که علی ع فرمود: امارت معاویه ع را ناپسند ندانید؛ به خدا سوگند که اگر او را از دست بدهید، سرهای مردم، هم چون حنظل،<sup>۴</sup> بریده و افکنده خواهد شد.<sup>۱</sup> این سخن علی ع بر توانمندی و شایستگی معاویه ع در

۱- مرویات خلافة معاویه فی تاریخ الطبری، ص 23.

۲- مسلم (65).

۳- تاریخ دمشق (105/12).

۴- هندوانه وحشی و کوچک بیابانی را گویند که به راحتی از بوته اش جدا می شود.

امارت دلالت دارد؛ چنانچه روشی که وی در گفتگو و مذاکره با حسن بن علی  $\tau$  اختیار کرد، سهم به سزایی در استقرار صلح و جلوگیری از جنگ و درگیری داشت. هرچند حسن بن علی  $\tau$  نقش اصلی را در ایجاد صلح ایفا نمود، اما بدون تردید شخصیت معاویه  $\tau$  و نیز بلنداندیشی، سعه‌ی صدر و جوانمردی‌اش، در ایجاد این صلح بی تأثیر نبود. معاویه  $\tau$  همواره نسبت به حسن بن علی  $\tau$  عرض ادب می نمود و ضمن آنکه او را گرامی می داشت، به ذکر فضایل اهل بیت می پراخت و این، نشانگر آن است که علی رغم نزاعی که رخ داده بود، معاویه  $\tau$  همچنان حق را بیان می کرد و بدان اذعان می نمود.<sup>۲</sup>

احمد بن حنبل رحمه الله در مسند خویش روایت نموده که معاویه  $\tau$  فرموده است: «رسول اکرم ص زبان و لب‌های حسن بن علی  $\tau$  را می مکید؛ همانا خداوند متعال، هیچ گاه زبان یا لبی را که رسول خدا ص، آن را مکیده است، عذاب نمی کند».<sup>۳</sup> معاویه  $\tau$  با خود، روراست بود و به گناهان خویش، اعتراف می نمود و ضمن آنکه به رحمت و حلم خداوند Y امید داشت، از وی طلب آمرزش می کرد. مسور بن مخرمه می گوید: باری نزد معاویه  $\tau$  رفتم؛ معاویه  $\tau$  پرسید: ای مسور! چرا بر ضد حکام خویش طعن و سرزنش نمودی؟ مسور پاسخ داد: این مسأله را مطرح مکن و در مورد آنچه نزد تو آمده ایم، به ما احسان نما. معاویه  $\tau$  فرمود: «باید دلیل بدگویی مرا بگویی». مسور می گوید: آن قدر اصرار کرد که هر چه در مورد او در دل داشتم، بر زبان آوردم؛ معاویه  $\tau$  فرمود: «من، خودم را از گناه بدور نمی دانم، اما آیا تو، آن خدمات و اصلاحاتی را که من در جهت منافع عمومی انجام داده ام، به فراموشی می سپاری و تنها به ذکر عیوب و گناهانم می پردازی؟ من، به گناهان خویش در پیشگاه خداوند، اعتراف می کنم، ولی آیا از خودت گناهانی سر نمی زنی که به خاطر آنها از خداوند (و عذاب او) ترس داشته باشی؟» مسور گوید: گفتم: آری. فرمود: «پس چه چیز باعث شده که تو، خویش را بیش از من سزاوار آمرزش و مغفرت الهی بدانی؟ به خدا سوگند که اصلاحات و اقدامات اصلاحی من، به مراتب بیش از اقدامات توسل و چنانچه میان خدا و غیر خدا مختار می شدم، خداوند را بر غیر او برمی می گزیدم؛ وانگهی من، پیرو آیینی هستم که در آن، اعمال نیک پذیرفته می گردد و در قبال نیکی، به نیکوکار پاداش داده

۱- همان (105/12).

۲- النهایة عن طعن امیر المؤمنین معاویه  $\tau$ ، ص 57.

۳- مسند احمد (16848). سند این روایت صحیح است.

می‌شود. مسور می‌گوید: بدین سان متوجه شدم که معاویه<sup>ع</sup> مرا مغلوب کرد. عروه می‌گوید: از آن پس، هرگاه نام معاویه<sup>ع</sup> به میان می‌آمد، مسور، برایش دعا می‌کرد<sup>۱</sup> اینک به ذکر حکایتی می‌پردازیم که بیانگر تقوا و خداترسی معاویه<sup>ع</sup> می‌باشد. هرگاه در مجلس معاویه<sup>ع</sup> حدیث ابوهریره<sup>ع</sup> از رسول خدا ص روایت می‌شد که: نخستین کسانی که از امت محمد ص در روز قیامت توسط آتش گداخته، عذاب می‌شوند، قاریان، انفاق‌کنندگان و مجاهدان ریاکار هستند،<sup>۲</sup> معاویه<sup>ع</sup> می‌گفت: وضعیت اینها، این چنین است، پس کسانی که هنوز زنده‌اند، چه وضعیتی خواهند داشت! راوی می‌گوید: آنگاه معاویه<sup>ع</sup> به قدری گریست که گمان کردیم هر لحظه ممکن است از شدت گریه، هلاک گردد. و سپس سرش را بالا گرفت و دستی بر صورتش کشید و گفت: چه راست گفته‌اند خداوند<sup>ع</sup> و رسولش که:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾<sup>۳</sup> أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا

وَبَطُلَ<sup>ط</sup> مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦١٥﴾ (هود: 16.15)

«کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و چشم‌داشتی به آخرت نداشته باشند، برابر سنت موجود در پیکره‌ی هستی، پاداش دسترنج و) اعمالشان را در این جهان بدون هیچ‌گونه کم و کاستی، به تمام و کمال می‌دهیم و هیچ‌حقی از آنان ضایع نمی‌گردد. آنان کسانی که در آخرت بهره و نصیبی جز آتش دوزخ ندارند و آنچه در دنیا انجام می‌دهند، ضایع و هدر می‌رود (و بی‌اجر و پاداش می‌شود) و کارهایشان بوج و بی‌سود می‌گردد. (هرچند که اعمالشان، به ظاهر انسانی و مردمی و عبادی باشد)»<sup>۴</sup>.

شخصیت معاویه<sup>ع</sup> و خدمات ارزنده‌اش در تاریخ اسلام، یکی از مهم‌ترین عوامل در انعقاد پیمان صلح بود. البته ما ادعا نداریم که معاویه<sup>ع</sup> جزو خلفای راشدین به‌شمار می‌آید؛ خیر، بلکه او، پادشاهی عادل بوده است. معاویه<sup>ع</sup> در سیاست و علوم اداری، نظامی، اقتصادی و اجتماعی مهارت وافری داشت؛ برای اینکه به این صلاحیت‌ها و شایستگی‌های معاویه<sup>ع</sup> پی

۱- سیر اعلام النبلاء (392/3). این حدیث در مباحث بعدی، به تفصیل بیان خواهد شد.

۲- عبارت عربی این حدیث این‌گونه است: (یا اباهریره! اولئك الثلاثة أول خلق الله تسعر بهم النار يوم القيامة). ترمذی و حاکم، این حدیث را روایت کرده‌اند و آلبانی، این حدیث را صحیح دانسته است. (ش 1713).

۳- النهاية فی الفتن و الملاحم (52/2).

ببریم، باید با حوصله‌ی تمام، دوران وی را مورد بررسی قرار دهیم. بدان امید که خداوند متعال، این توفیق را به ما بدهد.

### 7- آشفته‌گی سپاه عراق و اهل کوفه:

شورش خوارج، موجب تضعیف سپاه امیر مؤمنان علی<sup>ع</sup> گردید، همان‌گونه که جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، نفرت شدیدی نسبت به جنگ، در دل عراقی‌ها ایجاد کرد و موجب رنجش و آزرده‌گی آنان گردید. این وضعیت، در جنگ صفین، شدیدتر بود؛ چراکه در این جنگ، بسیاری از کودکان، یتیم شدند و عده‌ی زیادی از زنان، بیوه گشتند، اما شرکت کنندگان در جنگ، به مقصود خویش نرسیدند. از اینرو همواره واقعه‌ی صفین، در ذهن و خیال مردم بود و اگر این جنگ، با تدبیر امیر مؤمنان علی<sup>ع</sup> و بسیاری از اصحاب<sup>ص</sup>، به صلح یا حکمت خاتمه نمی‌یافت، دایره‌ی مصیبتش بر جهان اسلام به‌اندازه‌ی زیاد می‌شد که در اذهان نمی‌گنجید. از اینرو عده‌ای، با آن که می‌دانستند حق با علی<sup>ع</sup> است و از دل و جان، با او بودند، اما از همراهی‌اش در عزیمت به شام، خودداری کردند.<sup>۱</sup>

از دیگر مشکلاتی که سپاه علی<sup>ع</sup> را با چالش و آشفته‌گی روبرو نمود، ظهور فرقه‌ای بود که در مورد علی<sup>ع</sup> آن‌قدر غلو می‌کردند که او را تا مقام الوهیت بالا می‌بردند. در آن گیر و دار به نظر می‌رسید که این جریان فکری، واکنشی به رویکرد خوارج در مورد علی<sup>ع</sup> بود که او را تکفیر می‌کردند و از او بیزاری می‌جستند.<sup>۲</sup> اما ناگفته پیداست که این گروه، از این کار خویش، قصد بدی داشتند و در پی آن بودند که اعتقادات و باورهای فاسد و باطلی را در میان مسلمانان رواج دهند تا رفته‌رفته این اعتقادات، دین آنان را نابود نماید و نه تنها سپاه علی<sup>ع</sup>، بلکه تمام مسلمانان را تضعیف و سپس نابود کند.<sup>۳</sup> علی<sup>ع</sup> با تمام توان و قدرت، در برابر خوارج ایستادگی کرد؛ البته بخش قابل توجهی از توان سپاهیان علی<sup>ع</sup> صرف رویارویی با خوارج شد. از آن پس جریان‌هایی بر ضد علی<sup>ع</sup> به راه افتاد؛ چنانچه خریث بن راشد و به قولی حارث بن راشد که از کارگزاران علی<sup>ع</sup> در اهواز بود، عده‌ای از بنی‌ناجیه را با خویش همراه کرد و خواهان کناره‌گیری علی<sup>ع</sup> از خلافت گردید؛ در این شورش، تعداد زیادی، ابن

۱- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید علی، ص 345.

۲- نظام الخلافة فی الفكر الاسلامی، ص 15-16 مصطفیٰ حلمی.

۳- خلافة علی بن ابی طالب، ص 350.

راشد را همراهی کردند. علی<sup>ع</sup> سپاهی به فرماندهی معقل بن قیس ریاحی به جنگ وی فرستاد. این سپاه، توانست لشکر ابن راشد را شکست دهد و او را به قتل برساند.<sup>۱</sup> شعبی می گوید: پس از جنگ نهروان، اطراف و اکناف علی<sup>ع</sup> را شورش فرا گرفت؛ بنی ناجیه به مخالفت با وی برخاستند؛ ابن حضرمی خود را به بصره رسانید و اهل اهواز، شورش کردند؛ زنهاریان و کسانی که در قبال پرداخت مالیات، تحت حمایت حکومت اسلامی قرار داشتند، به طمع کاهش مالیات، شورش نمودند و کار گزار علی<sup>ع</sup>، سهل بن حنیف را از فارس بیرون راندند.<sup>۲</sup> خلاصه اینکه زمانی که حسن بن علی<sup>ع</sup> زمام امور را به دست گرفت، سپاه عراق، سراسیمه و آشفته بود و اهل کوفه نیز در اقدامات و سیاست های خویش، مردد و دودل بودند. ابن درید در المجتبی می گوید: حسن بن علی<sup>ع</sup> پس از شهادت پدرش برخاست و فرمود: «به خدا سوگند که تردید یا پشیمانی، ما را از اهل شام منصرف نکرد؛ بلکه ما، با صبر و سلامت نفس، با آنها می جنگیدیم، اما ناگهان دشمنی، جای دوستی را گرفت و بی تابی و بی صبری، جایگزین بردباری گردید. شما در صفین، دینتان را در قبال دنیا فروختید و دنیا، جلودار دینتان گشت و جای آن را گرفت. هان! آگاه باشید که ما برای شما همان گونه ایم که پیش از این بودیم (و همچنان دلسوز شما هستیم)، البته شما، دیگر آن جایگاه گذشته را نزد ما ندارید. ای مردم! شما، با دو کشتار مواجه گشتید: کشته شدگانی که در صفین جان باختند و شما بر آنان گریستید، و کشته شدگان جنگ نهروان که شما، به خونخواهی آنان برخاستید. بدین ترتیب عده ای از بازماندگان، شکست خورده و درمانده بودند و عده ای هم می گریستند و در اندیشه ی تلافی و قصاص به سر می بردند. ای مردم! معاویه<sup>ع</sup> پیشنهادی را مطرح کرده که نه در آن عزت است و نه پیشنهادی عادلانه می باشد، اما اگر دوست دارید کشته شوید، این پیشنهاد را رد می کنیم؛ ولی اگر زندگی را دوست دارید و می خواهید زنده بمانید، این پیشنهاد را می پذیریم». و چون مردم، این پیشنهاد را پذیرفتند، صلح برقرار گردید.<sup>۳</sup> هر چند بنده، در صحت انتساب این خطبه به حسن بن علی<sup>ع</sup> شک دارم، اما این

۱- تاریخ طبری (47-27/6).

۲- همان (53/6).

۳- سیر اعلام النبلاء (269/3).

حکایت، بیانگر ویژگی و حالات روحی و روانی حسن بن علی و یاران اوست که باعث شد هرچه زودتر پیمان صلح، منعقد گردد.<sup>۱</sup>

حسن بن علی در شکایت از اهل عراق و گلایه از بی‌مهری‌ها و اهانت‌هایی که بر وی روا داشته‌اند، با صدای بلند می‌فرمود: به خدا سوگند که معاویه ت برای من، از این افراد که مدعی‌اند از پیروان و شیعیان من هستند، بهتر است. آنها (اهل عراق) در صدد قتل برآمدند و اموال مرا به غارت بردند. به خدا سوگند، اگر با معاویه ت پیمان و یا عهدنامه‌ای منعقد کنم که به موجب آن، جان و خانواده‌ام در امان بمانند، برایم بهتر از آنست که به چنین کسانی دل ببندم (که) مرا بکشند و خانواده‌ام را سرگردان و آواره نمایند و حقوقشان را ضایع کنند. به خدا قسم، اگر با معاویه ت به نبرد می‌پرداختم، همین‌ها، گریبانم را می‌گرفتند و مرا مجبور می‌کردند که با وی صلح کنم. به خدا سوگند، اگر در اوج قدرت با معاویه ت صلح کنم، بهتر از آن است که کشته یا اسیر شوم یا بر من منت بگذارد و این منت، تا ابد بر بنی هاشم باقی بماند. اگر با معاویه ت صلح کنم، بهتر از آن است که چون بر من چیره گردد، همواره بر مردگان و زندگان بنی هاشم منت نهد<sup>۲</sup> اهل کوفه را بارها آزموده و شناخته‌ام؛ من، آنها را قومی یافتم که نمی‌توان روی گفتار یا کردارشان، حساب باز کرد؛ چرا که آنان، قومی بی‌وفایند، هر چند به ظاهر می‌گویند که دل‌هایشان با ماست، اما شمشیرهایشان، بر ضد ما از نیام کشیده می‌شود».<sup>۳</sup>

پس از این که اهل کوفه، پدر بزرگوار حسن بن علی را به شهادت رساندند، به شخص حسن ت نیز حمله‌ور شدند و اموال او را به غارت بردند؛ واقعاً حسن ت حق داشت که دیگر به اهل کوفه اعتماد نداشته باشد؛ چنانچه فرمود: «ای اهل عراق! شما سه جنایت علیه من مرتکب شده‌اید که هیچ‌گاه آن‌را از یاد نخواهم برد. شما، پدرم را کشتید و به من حمله‌ور شدید و اموال مرا تاراج کردید» یا فرمود: «ردایم را کشیدید و ربودید».<sup>۴</sup> به حسن بن علی ت گفتند: چرا صلح نمودی؟ فرمود: «از دنیا بیزار شدم و اهل کوفه را نیز مردمی (غیر قابل اعتماد) یافتم که هر کس به آنها اعتماد کرده، شکست خورده است. کوفیان، مردمی هستند

۱- الدوحة النبوية الشريفة، ص 93.

۲- الشيعة و اهل البيت ص 379 به نقل از الاحتجاج طبرسی ص 148.

۳- همان ص 376 به نقل از الاحتجاج ص 148.

۴- الطبقات (324/1) سند روایت حسن می‌باشد.



که نه در خیر و نیکی، و نه در شر و بدی، اراده‌ای قاطع ندارند و آن‌قدر میان آنان تفرقه و پراکندگی وجود دارد که هیچ‌یک از آنان با دیگری در رأی یا خواسته‌ای موافقت نمی‌کند. پدرم، با مشکلات شدیدی، از ناحیه‌ی این مردم مواجه شد؛ ای کاش می‌دانستم که این قوم، کی اصلاح خواهند شد؟<sup>۱</sup>

البته این گفته‌ها، عمومیت ندارد؛ چراکه فضایی پیرامون آمادگی سپاه حسن بن علی<sup>ع</sup> و در رأی آنها، قیس بن سعد خزرجی<sup>ع</sup> و دیگر فرماندهان لشکر حسن بن علی<sup>ع</sup> ذکر شده که نشان می‌دهد حسن بن علی<sup>ع</sup> توانایی تقویت سپاهش را داشته است.

### 8 - میزان توانایی و اقتدار سپاه معاویه<sup>ع</sup>:

معاویه<sup>ع</sup> از همان دوران علی<sup>ع</sup> در نهان و آشکار و با بکارگیری اسباب و عوامل مختلف، درصدد تضعیف سپاه عراق بود. وی، اختلافات و تنش‌های به‌وجودآمده در سپاه علی<sup>ع</sup> را غنیمت شمرد و از آن، بهره‌برداری نمود. و آنگاه سپاهی را به فرماندهی عمرو بن عاص<sup>ع</sup> به مصر، گسیل نمود؛ این سپاه، بر مصر چیره گشت و آن‌را به سرزمین‌های تحت تصرف معاویه<sup>ع</sup> ملحق کرد.

می‌توان عوامل موفقیت این سپاه را در موارد ذیل برشمرد:

- 1- درگیر بودن امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup> با خوارج
- 2- کارگزاران امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup> در مصر، محمد بن ابی‌بکر بود که زیرکی فرماندهان و کارگزاران پیشین مصر همچون قیس بن سعد بن عبادی ساعدی انصاری<sup>ع</sup> را نداشت. وی، با کسانی که به خونخواهی عثمان<sup>ع</sup> برخاسته بودند، به نبرد پرداخت و از تدبیر و توان سیاسی والایی برخوردار نبود که بتواند همانند والیان گذشته، آنان را شکست دهد.
- 3- معاویه<sup>ع</sup> با آنان که به خونخواهی عثمان<sup>ع</sup> برخاسته بودند، هم‌رأی بود و همین، کمک شایانی به وی در زمینه‌ی تسلط بر مصر نمود.<sup>۲</sup>
- 4- دور بودن مصر از مرکز خلافت علی<sup>ع</sup> و نزدیک بودن آن به شام.

۱- الکامل فی التاریخ (448/2).

۲- الطبقات (839/3) و خلافة علی بن ابی‌طالب، عبدالحمید ص 351. سند این روایت صحیح است.

5- موقعیت طبیعی و جغرافیایی مصر که از طریق صحرای سیناء به شام متصل می‌شد، موقعیتی استراتژیکی به‌شمار می‌رفت که چون به قلمرو معاویه  $\tau$  اضافه گردید، نیروهای انسانی و اقتصادی ارزشمندی را در اختیار معاویه  $\tau$  نهاد؛ هرچند امیر مؤمنان علی  $\tau$  عده‌ای را فرستاد که مانع اقدامات معاویه  $\tau$  شوند.<sup>۱</sup> معاویه  $\tau$  کوشید کارگزاران علی  $\tau$  و بزرگان قبایل را به سوی خویش، جذب کند؛ چنانچه تلاش کرد قیس بن سعد  $\tau$  - یکی از کارگزاران توانمند امیرالمؤمنین علی  $\tau$  در مصر - را به سوی خویش بکشد، اما موفق نشد. البته معاویه  $\tau$  توانست با ایجاد شبهه و تردید در میان طرفداران و مستشاران علی  $\tau$ ، کاری کند که به عزل قیس بن سعد  $\tau$  انجامید.<sup>۲</sup> عزل قیس  $\tau$ ، برای معاویه خیلی سودمند و کارآمد بود. همچنین معاویه  $\tau$  کوشید تا زیاد بن ابیه را که عامل و نماینده‌ی علی  $\tau$  در فارس بود، عزل نماید، اما موفق نشد.<sup>۳</sup>

معاویه  $\tau$  توانست بر برخی از بزرگان قبایل و والیان تأثیر بگذارد و آنان را به سوی خویش جذب کند. از سوی دیگر، زمانی که این افراد، تفرقه و اختلاف سپاهیان علی  $\tau$  را مشاهده نمودند و دیدند که معاویه  $\tau$ ، امیری قاطع و سیاستمدار است، بیشتر به سوی او جذب شدند. علی  $\tau$  طی خطابه‌ای به مردم فرمود: «ای مردم! بدانید که بُسر، از جانب معاویه  $\tau$  آمده است؛ البته من، مطمئنم که آنها به علت اتحادی که بر باطل خویش دارند و نیز بدان سبب که از امیرشان اطاعت می‌کنند و امانتدارند، و نیز از آن جهت که شما، بر خلاف آنان، هرچند حق، با شماست، متفرق شده و اختلاف کرده‌اید و همچنین از آنجا که در امانت خیانت می‌کنید و از امیرتان نافرمانی می‌نمایید، بر شما پیروز خواهند شد. فلانی را برای فلان کار فرستادم، اما دیری نپایید که به قتل و سرکشی پرداخت و با اموالی فراوان به معاویه پیوست. فلانی را نیز (نماینده‌ی خویش در فلان جا نمودم و) به کاری به او گماشتم، اما او نیز به قتل و سرکشی پرداخت و با اموالی به معاویه پیوست. این مردم آن قدر بی‌اعتماد شده‌ام که اگر کاسه‌ای به یکی از آنها به امانت بسپارم، می‌ترسم آن را تصاحب کند و در امانت خیانت

۱- تاریخ خلیفه، ص 198. سندی برای آن ذکر نشده است.

۲- الاستیعاب (525/2-526).

۳- ولایة مصر ص 45-46.

نماید. بارخدایا! من، آنها را (با پند و اندرز فراوان) به خشم آوردم و آنان نیز (با بی‌توجهی) مرا به خشم آوردند؛ پس مرا از شر ایشان و آنان را از دست من، راحت کن.<sup>۱</sup>

معاویه<sup>ع</sup> پس از شهادت امیر مؤمنان نیز همچنان روابط خویش را با اعیان و سرآمدان عراقی ادامه داد. بدین ترتیب عوامل مختلفی، سبب قوت و اقتدار سپاه معاویه<sup>ع</sup> گردید که از آن جمله می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

- اطاعت و فرمانبرداری سپاهیان معاویه<sup>ع</sup> از امیرشان.
- اتحاد و یکپارچگی اهل شام بر محوریت و رهبری معاویه<sup>ع</sup>.
- مهارت و خبرگی معاویه<sup>ع</sup> در اداره‌ی امور شام.
- دسترسی به منابع مالی فراوان.
- هزینه کردن اموال در جهت تحقق اهدافی که معاویه<sup>ع</sup> آنها را به مصلحت امت می‌دانست.

### شرایط صلح

در کتاب‌های تاریخی و منابع معاصر، به شرایطی که هر یک از دو طرف، در پیمان صلح مطرح نمودند، اشاراتی شده است، اما از آنجا که این شرایط، در منابع مختلف، به صورت پراکنده آمده، برخی تلاش کرده اند به جمع و ترتیب این موارد پردازند. بنده نیز در این راستا کوشیده‌ام داده‌های پراکنده‌ای را که پیرامون صلح و شرایط آن در کتاب‌ها و منابع تاریخی ذکر گردیده، گردآوری و جمع‌بندی نمایم و به شرح آنها پردازم:

اول: عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم<sup>ص</sup> و سیرت خلفای راشدین<sup>ؓ</sup>

در روایت امام بخاری آمده است که چون حسن بن علی<sup>ع</sup> از نمایندگان معاویه<sup>ع</sup> (یعنی عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر) در قبال پیمان معاویه<sup>ع</sup> ضمانت می‌خواست، آنها پاسخ می‌دادند: ما ضمانت می‌کنیم.

یادآوری این نکته در زمان برقراری صلح که معاویه<sup>ع</sup> باید به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم<sup>ص</sup> و سیرت خلفای راشدین<sup>ؓ</sup> عمل کند، امری کاملاً طبیعی بود که با اوضاع و احوال آن دوران، هم‌خوانی و سازگاری داشت؛ به عبارتی در آن دوران، یادآوری چنین نکاتی

۱- التاریخ الصغیر، بخاری (125/1). این روایت با سندی منقطع نقل گردیده، اما شواهدی آن را تأیید می‌کند.

کاملاً عادی بود. بنابراین بنده، با آن دسته از مورخان - از جمله استاد دکترا محمد بطاینه - که شرط پایبندی به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ص و خلفای راشدین ۱ را دستاویزی برای ایراد اتهام به معاویه می‌دانند، موافق نیستم؛ چرا که این برداشت، با اینکه این شرط در شرایط صلح گنجانده شده باشد، منافات دارد.<sup>۱</sup> گروهی از دانشمندان علوم اسلامی همچون ابن حجر هتیمی، این شرط را جزو شرایط صلح معاویه و حسن رضی الله عنهما دانسته‌اند. چنانچه روایت شده که: ... شایستگی زمامداری امور مسلمانان را دارد و می‌تواند در اداره‌ی امور، مطابق کتاب خدا، سنت پیامبر ص و روش خلفای راشدین ۱، عمل کند.<sup>۲</sup> برخی از کتاب‌های شیعه نیز، این شرط را آورده‌اند و این، بیانگر آنست که حسن بن علی ۲ احترام فراوانی به ابوبکر، عمر، عثمان و علی ۱ می‌گذاشته و آنان را بزرگ و پیشوا می‌دانسته است؛ چنانچه عمل به سنت و روش خلفای راشدین ۱ را یکی از شرایط صلح با معاویه ۲ قرار داد.<sup>۳</sup> در نسخه‌ای به جای عبارت «خلفای راشدین»، عبارت «خلفای صالحین» آمده است.<sup>۴</sup>

وجود این شرط در پیمان صلح، در واقع، مهر تأییدی بر مرجعیت حکومت معاویه ۲ و روشی است که آن بزرگوار، در حاکمیت خویش اختیار نمود. با مقرر شدن شرط فوق در پیمان صلح معاویه و حسن بن علی ۱، می‌توان مصادر و منابع قانون‌گذاری در دوران خلفای راشدین ۱ را در موارد ذیل برشمرد:

### قرآن کریم:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ بِالْحَقِّ لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْنَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ

لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا ﴿١٠٥﴾ (نساء: ۱۰۵)

«ما کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و با آن) میان مردمان، طبق آنچه خدا، به تو نشان داده است، داوری کن و مدافع خائنان مباش.»

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین، ص ۶۸.

۲- الصواعق المحرقة (۳۹۹/۲).

۳- الشيعة و اهل البيت ص ۵۴.

۴- منتهی الآمال (ج ۲/۲۱۲) به نقل از الشيعة و اهل البيت، ص ۵۴.

قرآن کریم، نخستین مصدر قانون گذاری است که تمام احکام شرعی مربوط به شئون مختلف زندگی را در برمی گیرد. همچنین این کتاب الهی، شامل مبادی و زیرساخت های اساسی و احکام قاطعی است که برای اصلاح تمام مراحل و ابعاد زندگی، کار آیی دارد. قرآن کریم، همه ی نیازمندی های اساسی مسلمانان را بیان نموده است.

### سنت رسول اکرم ص:

دومین مصدر قانون گذاری که اصول قوانین اسلامی، از آن گرفته شده و از طریق آن می توان به ساختارهای اجرایی احکام قرآن پی برد، سنت نبی اکرم ص است.<sup>۱</sup> خداوند متعال، به پیروی از پیامبرش دستور داده و فرموده است:

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾

(آل عمران: 32)

«بگو: از خدا و از پیغمبر (ص) اطاعت و فرمانبرداری کنید، و اگر سرپیچی کنند، (ایشان به خدا و پیامبر ص ایمان ندارند و کافرند؛ و) خداوند، کافران را دوست نمی دارد».

خداوند Y مخالفت با دستورات نبی اکرم ص را خطرناک دانسته و فرموده است:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ تَخَالَفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

(نور: 63)

«آنان که با دستور پیامبر، مخالفت می کنند، باید از این بترسند که بلایی، گریبان گیرشان گردد یا عذابی دردناک، به ایشان برسد».

خداوند متعال، از مؤمنان در برابر دستورات و قضاوت های پیامبر خویش سلب اختیار نموده است؛ چنانچه می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

(احزاب: 36)

مِنْ أَمْرِهِمْ﴾

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده (و آن را مقرر نموده) باشند، اختیاری از خود، در آن ندارند (و اراده ی ایشان باید تابع اراده ی خدا و رسولش باشد)».

۱- فقه التمكن في القرآن الكريم، صلابی، ص 432.

الله ﷺ به مؤمنان دستور داده که هنگام نزاع و اختلاف، به سنت رسول خدا ص مراجعه کنند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ ﴾ (نساء: 59)

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا (با عرضه‌ی به قرآن) و پیغمبرش (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید».

خدای متعال، مراجعه به سنت رسول اکرم ص در موارد اختلافی، جزو لوازم ایمان برشمرده و فرموده است:

﴿ فَإِنْ تَنَزَّعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

الْآخِرِ ﴾ (نساء: 59)

«و اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا (با عرضه‌ی به قرآن) و پیغمبرش (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چراکه خدا قرآن را نازل کرده و پیغمبر ص آن را بیان و روشن نموده است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید».

سنت رسول خدا ص، از مهمترین مصادر تشریع در دوران خلفای راشدین ۱ بود. در دوران خلفای راشدین ۱، حکومت به‌طور کامل در خدمت شریعت قرار داشت و سیادت و رهبری، از آن شریعت مقدس بود. در این عصر، قانون و احکام اسلامی، فراتر از هر قانون و حکمی بود و حکومت در چارچوب شریعت اسلام قرار داشت؛ چراکه تمامی ارگانها و نهادهای حکومتی، در خدمت اسلام بود و حاکم نیز آنچنان به احکام اسلامی پایبندی می‌کرد که نه در اجرای احکام شرعی کوتاهی می‌نمود و نه می‌توانست حکمی بر خلاف احکام دینی صادر نماید.<sup>۱</sup> در دوران خلفای راشدین و به‌طور کلی در جامعه‌ی صحابه ۱، دین و شریعت الهی، فراتر از همه بود؛ چنانچه همگان، اعم از حاکم و رعیت، بی‌چون و چرا در برابر دین و احکام دینی، تسلیم بودند. بر همین اساس بود که ابوبکر صدیق ر در میان مردم اعلان نمود: «اگر نیک و درست عمل کردم، یاریم دهید و اگر بد و نادرست رفتار نمودم، اصلاحم کنید».<sup>۲</sup>

۱- نظام الحکم فی الاسلام، ص 227.

۲- البدایة و النهایة (306/6).

اهمیت سنت و روش خلفای راشدین<sup>ص</sup>

چنانچه در صفحات قبل، متذکر شدیم حسن بن علی<sup>ع</sup> درس‌ها، آموزه‌ها و تجربه‌های زیادی از ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین و نیز از پدر بزرگوارش علی مرتضی<sup>ص</sup> آموخت و دوران این بزرگواران را سرلوحه‌ی کار خویش قرار داده. از آنجا که دوران خلفای راشدین<sup>ص</sup> متصل به دوران پیامبر اکرم<sup>ص</sup> بود، از اهمیت شایانی برخوردار است.

رویکرد خلفای راشدین<sup>ص</sup> در پایبندی به دستورات قرآن و رهنمودهای نبوی و همچنین اجرای نصوص و مفاهیم تبیین شده توسط پیامبر اکرم<sup>ص</sup> و التزام به آن، دوران خلافت را در امتداد عصر نبوی قرار داد. البته در دوره‌ی خلفای راشدین<sup>ص</sup> بر پایه‌ی شورا و مشورت، اجتهادهای نوینی پیرامون مسایل مختلف صورت گرفت که دولت و امت اسلامی، در ابعاد گوناگون از آن بهره جستند. برای اهمیت این دوران، همین بس که رسول اکرم<sup>ص</sup> فرموده است: (علیکم بستتی و سنة خلفاء الراشدين المهديين من بعدی).<sup>۱</sup> یعنی: «بر شماست که به سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من چنگ بزنید».

همچنین فرموده است: (اقتدوا بالَّذِينَ من بعدی: ابوبکر و عمر).<sup>۲</sup> یعنی: «به دو نفری که پس از من هستند، اقتدا کنید: ابوبکر و عمر».

## نشانه‌ها و ویژگی‌های خلافت راشده

الف: خلفای راشدین<sup>ص</sup> در تمامی احکامی که صادر می‌کردند و همچنین در امور دولتی و پرداختن به مسایل نوپدیدار و رفع مشکلات مربوط به آن، اصول و آموزه‌های اسلام و شورای مسلمانان را مدنظر قرار می‌دادند.

ب: هیچ‌یک از خلفای راشدین<sup>ص</sup> از ابوبکر<sup>ع</sup> گرفته تا علی<sup>ع</sup>، خود و خلیفه‌ی پس از خویش را بر مردم تحمیل نکرده است؛ بلکه خلیفه و زمامدار امور مسلمانان، توسط شورای مسلمانان انتخاب می‌شد. البته این شورا، راهکارها و اشکال متعددی را برای انتخاب خلیفه، در پیش می‌گرفت. و این، بیانگر آن است که دین مبین اسلام، راهکار و روش مشخصی

۱- ابوداود (201/4) و ترمذی (44/5). ترمذی این حدیث را حسن صحیح دانسته است.

۲- صحیح سنن الترمذی از آلبانی رحمه الله (200/3)

برای تعیین خلیفه معین نکرده، بلکه این اختیار را به مسلمانان داده که با پابندی به اصل شورا، خلیفه‌ی مورد نظر خود را تعیین کنند.

ج: پس از انتخاب خلیفه توسط شورای مسلمانان، دیگر هیچ اعتراض یا مخالفتی توجیه‌پذیر نیست و باید با خلیفه و کاردار مسلمانان، به صورت عمومی، بیعت شود. بدین سان رأی اکثریت مردم، مورد توجه می‌گردد. پس از بیعت عمومی با خلیفه‌ی مورد انتخاب شورای مسلمانان، تنها در صورتی امکان نقض بیعت، وجود دارد که خلیفه، از دین برگردد و یا مرتکب کفر آشکاری شود.

د: امت اسلامی، باید در تمام امور اقتصادی، سیاسی، حکومتی، نظامی و... بر خلیفه نظارت نماید و خلیفه نیز باید پاسخگو باشد. البته نظارت باید در چارچوب و محدوده‌ی مورد تأیید اسلام انجام شود، و این امر تنها از طریق صاحب‌نظران و خبرگان و سرآمدان جامعه‌ی اسلامی، قابل اجرا می‌باشد. از اینرو به راه انداختن آشوب عمومی، جایز نیست؛ زیرا این کار، به بروز فتنه و انتشار شایعاتی می‌انجامد که جامعه‌ی اسلامی را با مشکلات و چالش‌هایی جدی، روبرو می‌نماید؛ چنانچه مسلمانان، در فتنه‌ی قتل عثمان<sup>۱</sup> این رویه‌ی نادرست را تجربه کردند.<sup>۱</sup> حق نظارت همگانی بر عملکرد حاکم، برگرفته از سخنان و رویکرد خلفای راشدین<sup>۲</sup> است؛ به عبارتی بر اساس شیوه‌ی حکمرانی خلفای راشدین<sup>۳</sup> می‌توان به وجود اصل نظارت همگانی بر عملکرد حکومت، پی برد. و اینک فرازی از سخنان خلفای راشدین<sup>۴</sup> در این باره:

- ابوبکر صدیق<sup>۵</sup>: «اگر نیک و درست عمل کردم، مرا یاری کنید و اگر بد و نادرست رفتار نمودم، اصلاحم نمایید».<sup>۶</sup>
- عمر فاروق<sup>۷</sup>: «محبوب‌ترین مردم، نزد من کسی است که عیوب مرا به من متذکر شود».<sup>۸</sup> و نیز فرموده است: «از آن می‌ترسم که خطایی از من سرزند، اما هیچ‌یک از شما جرأت نکند به من تذکر دهد».<sup>۹</sup>

۱- الخلفاء الراشدون أعمال و أحداث، امین القضاة ص 13.

۲- البدایة و النهایة (306/6).

۳- البدایة و النهایة (305/6).

۴- الشیخان ابوبکر و عمر، ص 231.



- عثمان<sup>ع</sup>: «اگر در کتاب خدا آیه‌ای یافتید که بر اساس آن، باید مرا در قید و بند نمایید، پس حتماً این کار را انجام دهید».<sup>۱</sup> (کنایه از این است که عثمان<sup>ع</sup> خود را در برابر احکام قرآن تسلیم محض می‌دانست).
- علی<sup>ع</sup>: «این، حق شماست (که خود، زمام امورتان را به هر کس که بخواهید، بسپارید) و هیچ کس در آن حقی ندارد مگر اینکه خودتان، او را زمامدار خویش قرار دهید. من نیز بدون (خواست و پشتوانه‌ی) شما هیچ ولایتی بر شما ندارم».<sup>۲</sup>

در دوران خلفای راشدین<sup>۳</sup> همه، اتفاق نظر داشتند که نظارت بر حاکم، حق امت اسلامی است و شهروندان، می‌توانند عملکرد رئیس حکومت را نقد کنند و هیچ کس، این موضوع را رد نکرده است.<sup>۳</sup> این اتفاق نظر، بیانگر آن است که آنها فهم و قرائت صحیحی از کتاب خدا داشتند و روش صحیح و درستی در تعامل با سنت پیامبر اکرم<sup>ص</sup> در پیش گرفته بودند.<sup>۴</sup>

ه: خلیفه و زمامدار امور مسلمانان، باید اقدامات لازم را برای حل مسایلی که نصی پیرامون آن نیامده، بر اساس مصالح مرسله و در چارچوب شورا انجام دهد تا حکمی که صادر می‌کند در جهت مصالح عمومی امت اسلامی و مناسب حال آنان باشد. چنانچه ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> درباره‌ی جمع‌آوری قرآن، و عمر فاروق<sup>ع</sup> در مورد زمینهای سواد<sup>۵</sup> و همچنین پیرامون نهادهای اجرایی و اداری مانند ایجاد دیوان مالیات و دیوان مربوط به سربازان و امور نظامی، چنین رویکردی داشتند و عثمان<sup>ع</sup> نیز در مورد جمع‌آوری مصاحف قرآنی و ارسال یک نسخه‌ی هماهنگ و واحد به بلاد اسلامی، به همین شکل، عمل کرد.

و: وجود اختلاف، میان علما و دانشمندان امت اسلامی، امری طبیعی است. به‌طور قطع اختلاف اندیشه، به اختلاف نظرات و دیدگاه‌ها می‌انجامد؛ چنانچه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده

۱- همان ص 231 و نظام الحكم فی عهد الخلفاء الراشدين ص 198.

۲- مسند احمد (524). سند این روایت به عثمان<sup>ع</sup> می‌رسد.

۳- تاریخ طبری (444/5 و 457).

۴- الدولة و السیادة فی الفقه الاسلامی، فتحی عبدالکریم ص 378.

۵- سواد، ناحیه‌ای از عراق است که مسلمانان در دوران عمر فاروق<sup>ع</sup> فتح کردند؛ این ناحیه سرسبز و حاصلخیز، از نخل و گیاهان دیگر پوشیده شده بود و از شدت سبز بودن سیاه به‌نظر می‌رسید. (مترجم)

پیرامون انتخاب جانشین پیامبرص، و پس از تعیین خلیفه، در مورد جمع آوری قرآن و رویارویی با مرتدان، چنین اختلافاتی بروز کرد، اما امت اسلامی و در رأس آنان دانشمندان امت، موظفند در اوج اختلافاتی که با هم دارند، برادری، خیرخواهی و مصالح جامعه‌ی اسلامی را مدنظر قرار دهند؛ زیرا در غیر این صورت، امت اسلامی با چالش‌ها و مشکلاتی جدی روبرو می‌گردد. بدیهی است در چنین مواقعی باید برای حل و فصل اختلافات، به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ص رجوع نمود.<sup>۱</sup>

ز: خلاصه اینکه در نظام سیاسی و اداری خلافت راشده، مرجع و منبع اصلی (که فراتر از هر شخص یا قانونی است)، کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ص می‌باشد و احکام و قوانینی که در آن به تصویب می‌رسد، منطبق با احکام شرعی است که ریشه‌ای آسمانی دارد. حاکم در نظام سیاسی خلافت راشده، تحمیلی نیست و باید منتخب مردم و شورای مسلمانان باشد و هر کس، به عنوان حاکم انتخاب گردد، همچون سایر کارمندان دولت و شهروندان است و برایش از بیت‌المال، مستمری و حقوقی همسان حقوق دیگران تعیین می‌شود و نمی‌تواند در بیت‌المال برای منافع شخصی، دخل و تصرفی نماید. همچنین در این سیستم سیاسی، نظام شورا، فراگیر و همه‌جانبه است تا به وسیله‌ی آن، میان آحاد جامعه‌ی اسلامی، هماهنگی و انسجام صورت گیرد. امت اسلامی در این نظام در تمامی صحنه‌ها حضور فعال و حق مشارکت دارند. از لحاظ اجتماعی نیز نظام مزبور از ویژگی‌های خاصی برخوردار است؛ چنانچه نظام اجتماعی خلفای راشدین ۱۷ مبتنی بر ایمان بود و مانع انجام برخی امور در حیطه‌ی تحت سلطه‌ی خویش می‌شد و با نژادپرستی مبارزه می‌کرد. این نظام در خدمت یکایک مسلمانان، و مدافع حقوق بشر بود و ضمن حمایت از حدود و موازی حکومت اسلامی، توجه ویژه‌ای به حفظ وحدت داشت. در نظام اسلامی، همه اعم از حاکم و توده‌ی مردم، در قبال فرهنگ و تمدن اسلامی مسئولند. آنچه بیان شد، مهم‌ترین مفاهیم و زیرساخت‌های خلافت اسلامی است که سرلوحه و الگوی نیکی برای همه‌ی حکومتها در تمام ادوار می‌باشد. مسلمانان از این نظام حکومتی با عنوان «خلافت راشده» یاد می‌کنند؛ زیرا این دوره‌ی حکومتی کاملاً متفاوت و متمایز از سایر سیستمهای حکومتی است.<sup>۲</sup> به همین سبب حسن بن علی ۳ در پیمان صلح، این شرط را مطرح کرد که معاویه ۴ در ساختار

۱- علی بن ابی‌طالب، صلابی (۱/345).

۲- الذاکرة التاريخية للأمة، قاسم محمد ص 70.

حکومتی خویش، مطابق کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم ص و سیرت و روش خلفای راشدین<sup>۱</sup> عمل نماید.

دوم: پرداختن میزان مشخصی مال (پول)

معاویه<sup>ع</sup>، عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریز را برای گفتگوهای صلح، نزد حسن بن علی<sup>ع</sup> فرستاد و به آن دو دستور داد که اموالی را به حسن<sup>ع</sup> پیشنهاد کنند و هر چه خواست به او بدهند. حسن<sup>ع</sup> خطاب به فرستادگان معاویه<sup>ع</sup> فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب پیش از این نیز چنین مالهایی را تجربه کرده ایم. و اینک این امت، در معرض قتل و خونریزی قرار گرفته است.<sup>۱</sup> آن دو گفتند: معاویه از تو درخواست صلح کرده و در قبال آن، چنین و چنان خواهد کرد. حسن<sup>ع</sup> گفت: چه کسی ضمانت خواهد کرد که معاویه<sup>ع</sup> به پیمانش وفا کند؟<sup>۲</sup> گفتند: ما، ضمانت می کنیم.<sup>۳</sup>

حسن<sup>ع</sup> درباره ی اموالی سخن می گفت که معاویه<sup>ع</sup> پیش از آن به تعدادی از بنی عبدالمطلب - غیر از حسن<sup>ع</sup> - داده بود؛ قصد حسن<sup>ع</sup>، این بود که معاویه<sup>ع</sup> این اموال را مطالبه نکند.<sup>۴</sup> ابن اعثم می گوید: حسن<sup>ع</sup> گفت: این اموال، جزو دارایی های شخصی معاویه نیست و حق ندارد فیء مسلمانان را برای من، شرط قرار دهد.<sup>۵</sup> ابوجعفر طبری به روایت ابوعوانه بن حکم آورده است: مردم بصره، مانع تسلیم مالیات داراب گرد به حسن<sup>ع</sup> شدند و گفتند: فیء (و درآمد و منافع آن سرزمین) از آن ماست.<sup>۶</sup>

جمع آوری مالیات، جزو مهمترین اقدامات هر دولتی می باشد و چنانچه پیداست میان حسن<sup>ع</sup> و مردم بصره، هیچ رابطه ای در این زمینه وجود نداشته است، اما روایت مذکور، بیانگر این است که مالیات داراب گرد، جزو اموالی که به حسن<sup>ع</sup> تقدیم شد، نبوده است.<sup>۷</sup>

۱- فتح الباری (69/13 - 70).

۲- همان (70/13).

۳- همان (70/13).

۴- دراسة فی تاریخ الخلفاء الأمویین (64).

۵- الفتوح (293/3).

۶- تاریخ طبری (165/5).

۷- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص 64

روایت شده که حسن بن علی به معاویه<sup>۱</sup> فرمود: «من بدهکارم». معاویه<sup>۲</sup> نیز از بیت‌المال، چهارصد هزار درهم یا بیشتر، برای حسن<sup>۳</sup> ارسال کرد. ابن عساکر روایت نموده که معاویه<sup>۴</sup> از بیت‌المال اموالی را برای حسن بن علی<sup>۵</sup> می‌فرستاد تا بدهی‌های خویش را بپردازد و به وعده‌هایی که به مردم داده بود، وفا نماید و نیازهای خانواده‌ی خود و پدرش را برآورده سازد.<sup>۶</sup>

برخی از مورخان نقل کرده‌اند که حسن بن علی<sup>۷</sup> پنج میلیون درهم از بیت‌المال را نزد خویش نگه می‌داشت تا آنها را میان سربازان و رزمندگانی که همراهش بودند، تقسیم نماید و از این پول، مقداری هم برای خانواده و یارانش نیز باقی می‌ماند.<sup>۸</sup> بدون تردید توزیع اموال در میان سربازان و رزمندگان حسن<sup>۹</sup> آنان را آرام می‌کرد و کمک شایانی به رفع بحران می‌نمود.

بنده، در میان روایات مذکور، روایت بخاری را ترجیح می‌دهم، اما روایاتی که حکایت از آن دارند که معاویه<sup>۱۰</sup> سالانه یک میلیون درهم برای حسن<sup>۱۱</sup> و دو میلیون درهم برای حسین<sup>۱۲</sup> مقرر کرده و همچنین بنی‌هاشم را در مستمری و حقوق بر بنی‌عبدشمس ترجیح می‌داده است،<sup>۱۳</sup> با تمام تأویلات و تفسیرهایی که پیرامون این روایات ارائه شده، غیرقابل اعتماد و غیرقابل قبول است؛ زیرا از این روایات، چنین به نظر می‌رسد که گویا حسن<sup>۱۴</sup>، خلافت را به معاویه<sup>۱۵</sup> فروخته و مصالح شخصی خویش را بر مصالح امت اسلامی ترجیح داده است!<sup>۱۶</sup> البته برقرار شدن مستمری برای حسن<sup>۱۷</sup> امری کاملاً عادی و بلکه حق وی بوده تا همچون سایر مسلمانان از حقوق و مزایای اعطایی از سوی حکومت، برخوردار گردد؛ یادآوری این نکته نیز ضروری که اگر حقوق و مستمری حسن<sup>۱۸</sup> از حقوق سایر مسلمانان بیشتر بوده، باز هم اشکالی بر آن، وارد نیست، اما بدون شک این مقدار، به 0/01 مبلغی که در روایات بدان اشاره شده، هم نمی‌رسیده است.<sup>۱۹</sup>

۱- تاریخ الاسلام، عهد معاویه ص 7.

۲- تاریخ دمشق (90/14).

۳- فی‌التاریخ الاسلامی، شوقی ابوخلیل ص 268.

۴- الأخبار الطوال ص 218.

۵- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص 63.

۶- همان.

## سوم: تضمین امنیت جانی مسلمانان

صلحی که میان دوطرف منعقد شد، حاوی این شرط بود که بایستی همه‌ی مردم، از امنیت کامل برخوردار باشند. در روایت بخاری بدین نکته اشاره شده که نمایندگان معاویه<sup>ع</sup> در جریان مذاکرات صلح با حسن مجتبی<sup>ع</sup> ضمانت کردند که امت اسلامی به خاطر قتال و خونریزی‌هایی که بدان دچار شده بودند، مورد بخشش قرار گیرند.<sup>۱</sup> روایتی از زهری حاکی از آن است که عبیدالله بن عباس<sup>ع</sup> که فرماندهی لشکر حسن<sup>ع</sup> را بر عهده داشت، پس از آنکه به تصمیم حسن<sup>ع</sup> برای صلح با معاویه<sup>ع</sup> پی برد، پیکی را نزد معاویه<sup>ع</sup> فرستاد و از وی امان خواست و درخواست نمود که اموالی را که پیشتر تصرف کرده، از او بازپس نگیرند؛ سپس شب هنگام به سوی گروه معاویه<sup>ع</sup> رفت و به آنان پیوست. آنگاه قیس بن سعد<sup>ع</sup> فرماندهی لشکر را برعهده گرفت و با سپاهیان، پیمان بست که تا گرفتن ضمانت جانی و مالی برای هواداران علی<sup>ع</sup>، با معاویه<sup>ع</sup> بجنگد.<sup>۲</sup>

یکی از خاورشناسان به نام «فلهوزن» کوشیده است تا این تهمت باطل را به عبدالله بن عباس<sup>ع</sup> نسبت دهد. وی گوید: فرماندهی لشکر مزبور عبدالله بن عباس بوده است؛ زیرا در برخی نسخه‌های خطی تاریخ طبری، به جای «عبیدالله»، «عبدالله» آمده و این اختلاف، اشتباه چاپی یا نگارشی نیست؛ بلکه از آنجا که برخی از راویان، خواسته‌اند این ننگ و عار به جدّ عباسیان یعنی عبدالله بن عباس<sup>ع</sup>، نسبت داده نشود، واژه‌ی «عبیدالله» را جایگزین واژه‌ی «عبدالله» نمودند. زیرا این راویان هیچ انگیزه‌ای برای دفاع از عبیدالله بن عباس که برادر عبدالله<sup>ع</sup> است، نداشتند.<sup>۳</sup> اما واقعیت، این است که فرماندهی لشکر، شخص حسن بن علی<sup>ع</sup> بوده و قیس بن سعد<sup>ع</sup> به عنوان جلودار لشکر، سپاه پشاهنگ را فرماندهی می کرده است. بنابراین عبدالله بن عباس یا عبیدالله بن عباس<sup>ع</sup> در این زمینه نقشی نداشته‌اند.<sup>۴</sup> البته در پاره‌ای از روایات ضعیف و غیرقابل اعتماد، به نام آن دو اشاره شده است. مورخانی چون دینوری،<sup>۵</sup>

۱- نگا: بخاری، کتاب الصلح، (963/2).

۲- تاریخ طبری (163-164).

۳- تاریخ الدولة العربیة ص 103-106.

۴- تاریخ طبری (159-160).

۵- أخبار الطوال ص 217.

ابن حجر<sup>۱</sup> و ابن اعثم<sup>۲</sup> معتقدند که دو رکن اصلی لشکر حسن ت، شخص وی و قیس بن سعد بوده‌اند. اینها، نامی از عبدالله بن عباس و عیدالله بن عباس ۱۷ به عنوان فرماندهان لشکر حسن ت به میان نیاورده‌اند.<sup>۳</sup>

ادعای «فلهوزن» با روایتی که زیاد بن عبدالله بکائی از عوانة بن حکم که به حمایت از عباسیان متهم نیست، در تعارض است؛ چنانچه عوانة گوید: عیدالله بن عباس ت، والی (کارگزار) علی ت در یمن بود و چون به او خبر رسید که بسر بن ارطاة به سوی یمن حرکت کرده، عیدالله بن عبدالمدائن حارثی را به نمایندگی از خویش بر یمن گماشت و خود به کوفه، نزد علی ت گریخت. این واقعه در سال 40 هجری قمری به وقوع پیوست و علی ت لشکری را در پی لشکر بسر بن ارطاة گسیل داشت و در همین سال هم، آن بزرگوار (علی ت) به شهادت رسید. بدین ترتیب در واقعه‌ی مذکور هیچ اشاره‌ای به این نشده که عیدالله بن عباس ت کوفه را به قصد یمن ترک گفته باشد.<sup>۴</sup> به هر حال به فرض اینکه فرماندهی لشکر حسن ت، عیدالله یا عبدالله بن عباس ۱۷ بوده، باز هم این ادعا که لشکر حسن بن علی ت به معاویه پیوسته و از وی امان خواسته است، صحت ندارد؛ چرا که لشکر حسن ت، لشکری قوی و توانمند بوده است. در روایت بخاری نیز به این ویژگی‌های سپاه حسن ت اشاره شده است. حسن بن علی ت خود، فرماندهی لشکر بود و میان او و نمایندگان معاویه ت گفتگوهای صورت گرفت و سرانجام حسن ت توانست برای پیروان و طرفداران خویش و نیز برای بنی عباس و بنی عبدالمطلب امان بگیرد. حسن ت شخصاً به فرماندهان خویش خبر داد که از خلافت کناره‌گیری کرده و آن را به معاویه ت سپرده است؛ آنگاه از فرماندهان لشکرش خواست که آنان نیز به پیروی از او و جماعت مسلمانان، با معاویه ت بیعت کنند. قیس بن سعد ت نیز با افراد تحت فرمانش، از جنگ و کارزار دست کشید و همگام با جماعت

۱- المطالب العلیة (318/4-319).

۲- الفتوح (289/3).

۳- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص 66.

۴- تاریخ طبری (139/5-140) و دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص 66.

مسلمانان، با معاویه<sup>ع</sup> بیعت کرد.<sup>۱</sup> شایان ذکر است در روایت زهری تنها از قیس<sup>ع</sup> یاد شده و از حسن<sup>ع</sup> و فرزندان عباس یعنی عبدالله و عبیدالله نامی به میان نیامده است.<sup>۲</sup>

حسن بن علی<sup>ع</sup>، انعقاد صلح با معاویه<sup>ع</sup> را مشروط به این کرد که هیچ‌یک از مردم مدینه، حجاز و عراق مورد بازجویی و تحت تعقیب قرار نگیرد.<sup>۳</sup> بر اساس همین شرط بود که معاویه از خونخواهی عثمان<sup>ع</sup> دست برداشت.<sup>۴</sup> بر اساس این توافق، دیگر معاویه<sup>ع</sup> هیچ کس را به خاطر آنچه در دوران علی<sup>ع</sup> به وقوع پیوسته بود، مورد مؤاخذه و بازخواست قرار نمی‌داد؛ این توافقنامه، از آن جهت حایز اهمیت بود که به موجب آن، تمامی پرونده‌های قبلی، مختومه اعلام گردید.<sup>۵</sup>

به موجب قرارداد صلح، عفو عمومی اعلام شد و بدین ترتیب، با صلحی که حسن بن علی<sup>ع</sup> برنامه‌ریزی کرد، مسلمانان، باری دیگر با هم الفت گرفتند و در سایه‌ی عفو و احسان، آرامش یافتند. این صلح که حسن بن علی<sup>ع</sup> با رضایت و اطمینان خاطر، آن را پذیرفت، اقدام بزرگی بود که به وحدت و همبستگی امت اسلامی انجامید و امنیت جانی و مالی مسلمانان را در دوران معاویه<sup>ع</sup> تأمین کرد.

#### چهارم: چگونگی انتخاب جانشین معاویه<sup>ع</sup>

گفته شده یکی از شرایط صلح حسن بن علی با معاویه<sup>ع</sup>، این بود که پس از معاویه<sup>ع</sup>، حسن بن علی<sup>ع</sup> زمام امور را به‌دست گیرد<sup>۶</sup> و معاویه<sup>ع</sup> نیز قول داد که چنانچه زمانی توان رهبری مسلمانان را نداشته باشد، زمام امور را به حسن<sup>ع</sup> بسپارد.<sup>۷</sup> ابن اعثم، از حسن بن علی<sup>ع</sup> روایت

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص 67.

۲- همان.

۳- التبيين فی انساب القرشيين ص 127.

۴- الخلفاء الراشدون، نجار ص 482.

۵- الدور السياسي للصفوة فی صدر الاسلام ص 341.

۶- فتح الباری (70/13).

۷- سیر اعلام النبلاء (264/3).

کرده که فرموده است: «من، هیچ علاقه‌ای به این ندارم که زمام امور را به دست گیرم و گرنه هرگز با معاویه صلح نمی‌کردم».<sup>۱</sup>

ابن حجر هیتمی می‌گوید: در پیمان صلح، قرار بر آن شد که جانشین معاویه، توسط شورای مسلمانان تعیین گردد.<sup>۲</sup>

با اندکی تأمل و درنگ در روایاتی که نشان می‌دهد حسن بن علی، خواهان جانشینی و خلافت پس از معاویه بوده، پی می‌بریم که این روایات، با جوانمردی و عزت نفس حسن بن علی در تعارض قرار دارد. چگونه ممکن است شخصیتی که خود، به منظور جلوگیری از کشتار مسلمانان و به خاطر رضای خداوند متعال، از خلافت کناره‌گیری می‌کند، به دنیاطلبی روی آورد و برای به دست گرفتن زمام امور تلاش نماید؟! نادرستی این پندار، از این روایت جبیر بن نفیر نمایان‌تر می‌گردد که گوید: به حسن بن علی گفت: ای حسن! مردم گمان می‌کنند که تو دوست داری به خلافت برسی. حسن بن علی فرمود: «مهلتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم، آنها نیز صلح می‌نمودند، اما من، با وجود آنکه چنین موقعیتی داشتم، تنها برای رضای خداوند از خلافت کناره‌گیری نمودم».<sup>۳</sup>

باید توجه داشت که هیچ‌یک از اصحاب یا فرزندان صحابه ۱۱ هنگام بیعت با یزید، به چنین چیزی استناد نکرده است؛ حال آنکه اگر در قرارداد صلح، چنین شرطی مقرر می‌گردید، حداقل حسین بن علی در توجیه عدم بیعتش با یزید، به این شرط استناد می‌کرد، اما چنانچه پیداست در آن زمان، حسین از چنین شرطی، هیچ ذکری به میان نیاورد؛ و این، بیانگر آن است که روایات مزبور صحت ندارد. همچنین اگر در قرارداد صلح، این شرط وجود داشت که حسن بن علی ولی عهد معاویه می‌باشد، بایستی حسن، از نزدیکان معاویه می‌بود و یا حداقل، اداره‌ی یکی از مناطق را در دوران معاویه برعهده می‌گرفت، نه اینکه به مدینه برود و از کارهای حکومتی کناره‌گیری نماید. البته این نکته نیز درخور توجه است که در فضای اجتماعی و سیاسی آن دوران، حاکم اسلامی، توسط شورای مسلمانان انتخاب می‌شده است.

۱- الفتوح (4/293).

۲- الصواعق المحرقة (2/299).

۳- البداية و النهاية (11/206).



در برخی از کتابهای تاریخی آمده است که یکی از شرایط حسن بن علی<sup>ع</sup> در پیمان صلح، این بود که معاویه اجازه ندهد که کسی به علی<sup>ع</sup> دشنام دهد. دکتر محمد بطاینه می‌گوید: «میان حسن و معاویه رضی الله عنهما چنین بحثی صورت نگرفته است».<sup>۱</sup>

شیعیان، معاویه<sup>ع</sup> را متهم کرده‌اند که وی، مردم را به دشنام و نفرین علی<sup>ع</sup> وادار می‌کرد و در زمان او، بر منبرها، علی<sup>ع</sup> را مورد نفرین و دشنام قرار می‌دادند. این ادعا، هیچ پایه و اساسی ندارد، ولی متأسفانه بسیاری از محققان علوم اسلامی، بدون هیچ نقد یا تحلیلی، این بهتان را پذیرفته و آن را جزو مسایل بدیهی پنداشته‌اند؛ به گونه‌ای که گویا این مسأله، جای نقد و مناقشه ندارد! این، در حالی است که نه تنها پیرامون این موضوع، هیچ روایت صحیحی وجود ندارد، بلکه از تبیین و تفسیر آنچه در کتاب‌های دمیری، یعقوبی و ابوالفرج اصفهانی آمده است نیز چنین برداشتی نمی‌شود؛ بعلاوه روایات صحیح تاریخی که در سایر کتاب‌ها ذکر گردیده، خلاف این موضوع را به اثبات می‌رساند<sup>۲</sup> و بیانگر آن است که معاویه<sup>ع</sup> بی‌نهایت به امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup> و خاندانش، احترام می‌گذاشته است. همچنین منطق حوادثی که در عصر آن دو بزرگوار به وقوع پیوست و نیز سرشت و ویژگی‌های اخلاقی آنها با چنین بهتان‌ها و افتراهایی هم‌خوانی ندارد. به هر حال اگر کتاب‌های تاریخی نگاشته شده در دوران بنی‌امیه را مطالعه کنیم، متوجه خواهیم شد که در این کتاب‌ها، ذکری از چنین مواردی به میان نیامده است؛ بلکه این مسایل، در بعدی از جمله در دوران بنی‌عباس مطرح شد تا سیمایی زشت و کریه از بنی‌امیه ترسیم گردد. چنانچه این دروغ تاریخی، ابتدا توسط مسعودی در مروج‌الذهب و نیز توسط سایر شیعیان در دیگر کتب تاریخی نگاشته شد و به تدریج به کتابهای تاریخی اهل سنت نیز رسوخ کرد و این، در حالی بود که هیچ روایت صریح یا صحیحی در این مورد وجود نداشت. روایاتی که در زمینه‌ی ناسزاگویی به علی<sup>ع</sup> در دوران معاویه<sup>ع</sup> نقل شده، از لحاظ سند و متن، غیرقابل اعتماد است و از دیدگاه محققان و پژوهشگران، هیچ ارزش و اعتباری ندارد.

۱- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص 68.

۲- الحسن والحسین، محمدرضا ص 18.

با توجه به فضایل دینی معاویه  $\tau$  و با عنایت به سیرت و سلوک پسندیده‌اش، می‌توان پی برد که این روایات، ساخته و پرداخته‌ی برخی از کسانی است که کینه‌ی معاویه  $\tau$  را در دل داشتند.

برخی از صحابه و تابعین  $\tau$  در مدح معاویه سخن گفته و به دینداری، علم، عدالت، بردباری و سایر ویژگی‌های پسندیده‌اش گواهی داده‌اند.<sup>۱</sup> و اینک فرازی از سخنان اصحاب و تابعین  $\tau$  در مورد معاویه  $\tau$ :

- عمر بن خطاب  $\tau$  هنگام انتصاب معاویه  $\tau$  به عنوان والی شام، فرمود: «از معاویه جز به نیکی یاد نکنید».<sup>۲</sup>
  - علی  $\tau$  هنگام بازگشت از جنگ صفین فرمود: «امارت معاویه  $\tau$  را ناپسند ندانید؛ به خدا سوگند که اگر او را از دست بدهید، سرهای مردم، هم‌چون حنظل،<sup>۳</sup> بریده و افکنده خواهد شد».<sup>۴</sup>
  - باری ابن عمر  $\tau$  فرمود: «پس از رسول خداص، کسی را ندیدم که در سیادت و فرمانروایی به معاویه  $\tau$  برسد». گفته شد: حتی پدرت؟ پاسخ داد: «پدرم که رحمت خدا بر او باد، از لحاظ مقام و منزلت بهتر و والاتر از معاویه  $\tau$  بود، اما معاویه  $\tau$  در سیادت و رهبری، از او خبره‌تر بود».<sup>۵</sup>
  - ابن عباس  $\tau$  می‌گوید: «کسی سزاوارتر از معاویه  $\tau$  برای حکمرانی (پادشاهی) نیافتم».<sup>۶</sup> به ابن عباس  $\tau$  گفتند: معاویه  $\tau$  فقط یک رکعت وتر می‌گزارد. فرمود: «او، فقیه است».<sup>۷</sup>
- بسیاری از پژوهشگران تاریخ و سیرت، و نیز دانشمندان علم رجال، درباره‌ی معاویه  $\tau$ ، سخن گفته‌اند؛ از جمله:

۱- الانتصار للصحب و الآل، رحیلی ص 367.

۲- البدایة و النهایة (25/8).

۳- هندوانه وحشی و کوچک بیابانی را گویند که به راحتی از بوته اش جدا می شود.

۴- همان (105/12).

۵- السنة، از خلال (433/1)؛ سیر أعلام النبلاء (152/2).

۶- البدایة و النهایة (137/8).

۷- نگا: فتح الباری (130/7).

1- ابن تیمیه می گوید: «علما، اتفاق نظر دارند که معاویه<sup>ع</sup>، بهترین پادشاه این امت است؛ چراکه پیش از او، خلفای راشدین ۷۷ زمام امور را به دست داشتند و او، نخستین پادشاه پس از رسول خداص است که حکومتش، از نوع نظام سلطنتی و آکنده از رحمت بود».<sup>۱</sup>

همچنین می گوید: «هیچ یک از پادشاهان مسلمان، به خوبی معاویه<sup>ع</sup> نیست و شهروندان و توده‌ی هیچ یک از نظام‌های پادشاهی، بر مردمان دوران معاویه<sup>ع</sup> برتری ندارند».<sup>۲</sup>

2- ابن کثیر می گوید: مردم در سال 41 هجری با معاویه<sup>ع</sup> بیعت کردند؛ وی، از آن پس تا پایان حیاتش، اداره‌ی امور مسلمانان را به صورت رسمی برعهده داشت. در دوران حکومت معاویه<sup>ع</sup>، جنگ و جهاد بر ضد کفار، برپا بود و مسلمانان به اعلای کلمة الله می پرداختند. و غنایم فراوانی از اطراف و اکناف، به مرکز حکومت اسلامی ارسال می شد و مسلمانان، تحت رهبری معاویه<sup>ع</sup>، با آرامش تمام در سایه‌ی عدل و عدالت و گذشت، زندگی می کردند.<sup>۳</sup>

3- ابن ابی العز حنفی می گوید: اولین پادشاه مسلمانان که بهترین پادشاهان آنان نیز به شمار می رود، معاویه<sup>ع</sup> می باشد.<sup>۴</sup>

4- ذهبی می گوید: معاویه<sup>ع</sup>، امیر مؤمنان و پادشاه اسلام بود.<sup>۵</sup> معاویه<sup>ع</sup> فرموده است: بهترین پادشاهان، پادشاهی است که عدلش بر ظلمش فائق آید.<sup>۶</sup> بدین ترتیب با ثبوت چنین بینش و منشی در مورد معاویه<sup>ع</sup> بعید است که چنین شخصیتی، مردم را به لعن و نفرین علی<sup>ع</sup> بر روی منابر تحریک کرده باشد. اگر بپذیریم که واقعاً معاویه<sup>ع</sup> چنین اقدامی نموده، این، بدان معناست که سلف صالح و دانشمندانی که پس از وی، به مدح و بزرگداشت او پرداخته اند، او را در ظلم و سرکشی یاری رسانده و همگی به انحراف و گمراهی رفته اند.<sup>۷</sup> و این، بهتان بزرگی به دانشمندان صحابه، تابعین ۷۷ و پیروان آنان می باشد.

۱- مجموع الفتاوی (478/4).

۲- منهاج السنة (232/6).

۳- البدایة و النهایة (122/8).

۴- شرح العقیة الطحاویة ص 722.

۵- سیر أعلام النبلاء (120/3).

۶- همان ص 371.

۷- البدایة و النهایة (138/8).

کسی که با سیرت و منش معاویه  $\tau$  در مدت پادشاهی اش آشنا باشد و به شهرت آن بزرگوار در زمینه‌ی بردباری، گذشت، حسن تدبیر و نیز رفتار درستش با زیردستان پی ببرد، متوجه خواهد شد که بهتان‌های مزبور، جزو بزرگ‌ترین دروغ‌هایی است که در مورد او ساخته و پرداخته شده است. معاویه  $\tau$  در حلم و بردباری، زبان‌زد بود و از این رو الگویی برای همه‌ی نسل‌ها به‌شمار می‌رود.<sup>۱</sup> اینک به ذکر چند سخن یا نمونه درباره‌ی حلم و بردباری معاویه  $\tau$  می‌پردازیم:

- 1- باری نزد عبدالملک بن مروان، یادی از معاویه  $\tau$  به میان آمد؛ عبدالملک گفت: «کسی سراغ ندارم که به اندازه‌ی معاویه  $\tau$ ، بردبار، بخشنده و سخاوتمند باشد».<sup>۲</sup>
  - 2- قبیصه بن جابر می‌گوید: «هیچ کس را ندیدم که به اندازه‌ی معاویه  $\tau$ ، بردبار، باوقار، آقا و بخشنده باشد و همچون او، دست گشاده‌ای در زمینه‌ی خیر و نیکی داشته باشد».<sup>۳</sup>
  - 3- ابن کثیر می‌گوید: باری شخصی، به معاویه  $\tau$  ناسزا گفت. به معاویه  $\tau$  گفتند: آیا او را تنبیه نمی‌کنی؟ فرمود: «از خداوند شرم می‌کنم که به خاطر یک لغزش رعیت، حلم و بردباری خویش را زیر پا بگذارم (و او را نبخشم)».<sup>۴</sup>
  - 4- شخصی به معاویه  $\tau$  گفت: «ای معاویه! فرومایه‌تر و بزدل‌تر از تو کسی را ندیده‌ام». معاویه  $\tau$  فرمود: «آری، کسی که با مردم، این گونه برخورد کند (و چنین گذشتی داشته باشد، باید هم چنین تصویری نسبت به او به وجود آید)».<sup>۵</sup>
- آیا با این همه صبر و خویشتن‌داری معاویه  $\tau$  در برابر عده‌ای نادان، آن هم در زمانی که امیر مؤمنان بود، عاقلانه است که بپذیریم معاویه  $\tau$  دستور دهد که بر منبرها و در شهرها و مناطق مختلف، به لعن و نفرین خلیفه‌ی راشد رسول خدا ص، علی بن ابی طالب  $\tau$  پردازند، آن چنانکه این ناسزاگویی در زمان امویان ادامه یابد و سرانجام عمر بن عبدالعزیز، آن را ممنوع نماید؟! هر انسان عاقل و خردمندی خود می‌تواند در این زمینه قضاوت کند.<sup>۶</sup>

۱- همان ص 371.

۲- همان ص 138/8.

۳- همان.

۴- همان (138/8).

۵- همان.

۶- الانتصار للصحب و الال ص 372.

روافض، برای بستن افترا به معاویه ع در زمینه ناسزاگویی به علی ع، به روایتی استناد کرده‌اند که در صحیح مسلم آمده است؛ حال آنکه روایت مسلم رحمه الله، به هیچ وجه ادعا و بهتان‌شان در مورد معاویه ع را به اثبات نمی‌رساند. روایت مذکور، از این قرار است: عامر بن سعد بن ابی وقاص ع از پدرش روایت می‌کند که معاویه از وی پرسید: ای سعد! چه چیزی باعث شد که ابوتراب (علی ع) را دشنام ندهی؟ سعد ع پاسخ داد: «به یاد دارم که رسول خدا صه و ویژگی و خصوصیت را برای علی ع بیان نمود و اگر من یکی از این ویژگی‌ها را داشته باشم، برایم از شتران سرخ‌رنگ بهتر است».<sup>۱</sup> امام نووی در شرح این روایت می‌گوید: در این روایت هیچ تصریحی بدین نکته نشده که معاویه ع به سعد ع دستور داده باشد که به علی ع دشنام دهد؛ بلکه متن روایت، حاکی از آن است که معاویه ع از سعد ع می‌پرسد که چه چیزی، تو را از دشنام دادن علی بن ابی طالب ع باز داشته است؟ آیا از روی تقوا و پرهیزگاری است که به علی ع دشنام نمی‌دهی یا ترس، مانع تو از این کار می‌گردد و یا دلیل دیگری داری؟ اگر از روی تقوا و به احترام علی ع، به او دشنام نمی‌دهی، پس کار درستی می‌کنی، اما اگر دلیل دیگری برای این کار داری، پس این، بحثی دیگر است. احتمال دارد سعد ع در طایفه‌ای بوده که همگان به علی ع دشنام می‌داده‌اند و تنها سعد ع از این کار خودداری می‌کرده است. لذا این سؤال برای معاویه ع پیش آمد که چه چیزی، سعد ع را از ناسزاگویی به علی ع باز داشته است؟ برخی، این روایت را چنین توجیه کرده‌اند که منظور معاویه ع این بوده که ای سعد! چرا با اجتهادات و دیدگاه‌های علی بن ابی طالب ع مخالفت نمی‌ورزی و به تبلیغ آرا و دیدگاه‌های ما در میان مردم نمی‌پردازی؟<sup>۲</sup>

ضرار صدائی، نزد معاویه ع در مدح علی بن ابی طالب ع سخنانی بر زبان آورد؛ معاویه ع سخنان ضرار صدائی را تصدیق نمود و گریست. ابوالعباس قرطبی صاحب کتاب المفهم، ضمن یادآوری سخنان ضرار، می‌گوید: این روایت، بیانگر آن است که معاویه ع به خوبی با منزلت، جایگاه و فضائل علی ع آشنا بود؛ از این رو خیلی بعید است که به دشنام یا نفرین امیرالمؤمنین علی ع پرداخته باشد.<sup>۳</sup> معاویه ع به خردمندی، دیانت و بردباری و مکارم اخلاق

۱- مسلم (4/1871).

۲- شرح صحیح مسلم، نووی (15/175).

۳- المفهم، قرطبی (6/278).

آراسته بود؛ بنابراین تمام روایاتی که در زمینه‌ی ناسزاگویی به علی  $\tau$  از سوی معاویه  $\tau$  یا عوامل وی، نقل شده، روایاتی دروغین و ساختگی است و تنها روایتی صحیحی که در این زمینه در دست می‌باشد، همان روایت مسلم است که پیشتر بیان شد.<sup>۱</sup>

دکتر ابراهیم الرحیلی نویسنده‌ی کتاب ارزشمند الانتصار للصحب و الآل من افتراءات السماوی الضال می‌گوید: آنچه از سخن معاویه  $\tau$  خطاب به سعد  $\tau$  به‌نظر می‌رسد، این است که معاویه  $\tau$  از بر زبان آوردن این سخن، قصد شوخی داشته تا بدین وسیله برخی از فضایل علی  $\tau$  را برای اطرافیانش اظهار نماید و از آنجا که معاویه  $\tau$ ، خیلی زیرک و باهوش بود، می‌خواست از طریق این پرسش، به دیدگاه سعد  $\tau$  در مورد علی  $\tau$  پی ببرد و به‌همین خاطر نیز چنین سؤال را مطرح نمود. معاویه  $\tau$  پیشتر، این سیاست را در مورد ابن عباس  $\tau$  نیز به کار برده و از وی پرسیده بود: آیا تو بر ملت علی  $\tau$  هستی؟ ابن عباس  $\tau$  در پاسخش گفته بود: «من، نه بر ملت علی  $\tau$  هستم و نه بر ملت عثمان  $\tau$ ؛ بلکه از رسول خداص پیروی می‌کنم و از ملت آن بزرگوارم».<sup>۲</sup> بدیهی است این سخن معاویه  $\tau$  به ابن عباس  $\tau$ ، تنها یک شوخی بود؛ چنانچه با سعد  $\tau$  نیز به همین شکل، شوخی کرد. اینکه روافض مدعی شده‌اند که معاویه  $\tau$  دستور داده بود، بر منبرها، به دشنام نفرین علی  $\tau$  پردازند، افترا بی‌بیش نیست و امکان ندارد چنین دستوری از سوی معاویه  $\tau$  صادر شده باشد.<sup>۳</sup> چراکه:

۱- هیچ‌گاه معاویه  $\tau$  شخصاً، علی  $\tau$  را دشنام نمی‌داد؛ از این‌رو امکان ندارد که به دیگران دستور دهد تا علی  $\tau$  را دشنام دهند؛ معاویه  $\tau$  همواره اذعان داشت که علی  $\tau$ ، از او برتر است و از پیشگامان مسلمان می‌باشد. چنانچه سخنان زیادی از معاویه  $\tau$  در فضایل علی  $\tau$  نقل شده است:

• ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: در روایات بسیاری آمده است: ابومسلم خولانی و جمعی دیگر از مردم، نزد معاویه رفتند و از او پرسیدند: آیا تو، از علی  $\tau$  بهتری یا از مقامی چون مقام او برخورداری؟ فرمود: «به خدا سوگند که خود، می‌دانم علی  $\tau$  از من بهتر و برتر است و بیش از من سزاوار امارت می‌باشد».<sup>۴</sup>

۱- ر.ک: المفهم، قرطبی (278/6).

۲- الابانة، از ابن بطه (355/1)، شرح اصول اعتقاد لالکائی (94/1).

۳- الانتصار للصحب و الآل ص 374.

۴- البداية و النهاية (133/8).

• ابن کثیر از جریر بن عبدالحمید از مغیره روایت نموده که وقتی خبر شهادت علی<sup>ع</sup> به معاویه رسید، معاویه<sup>ع</sup>، گریست. همسرش گفت: آیا به خاطر کشته شدن کسی می گریی که خود، با او جنگیده‌ای؟ پاسخ داد: «وای بر تو! تو، نمی دانی که مردم چه شخصیت عالم، فاضل و فقیهی را از دست داده‌اند!»<sup>۱</sup>

بنابراین کدامین انسان عاقل و دیندار، باور می کند که معاویه<sup>ع</sup> به علی<sup>ع</sup> دشنام می داده و یا عوامل خویش را بدین کار تحریک می کرده است؟!

2- هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که بیانگر دشنام دادن معاویه به علی<sup>ع</sup> در اثنای جنگ با وی باشد. از این رو آیا عقل سلیم، این را می پذیرد که معاویه<sup>ع</sup> بعد از جنگ یا پس از وفات علی<sup>ع</sup> به دشنام و نفرین او پرداخته باشد؟! هیچ انسان عاقل و خردمندی، باور نمی کند که معاویه به دشنام و نفرین علی<sup>ع</sup> پرداخته و یا دیگران را به چنین کاری دستور داده باشد.

3- معاویه<sup>ع</sup> خیلی زیرک و باهوش بود و اصلاً امکان ندارد که با آن همه فراست و زیرکی، مردم را به دشنام دادن علی<sup>ع</sup> وادار کرده باشد. چگونه امکان دارد معاویه<sup>ع</sup> از کسی همچون سعد بن ابی وقاص<sup>ع</sup> که در عین شجاعت و پرهیزگاری، از فتنه و جنگ‌های داخلی کناره گیری کرد، بخواهد که علی<sup>ع</sup> را دشنام دهد. انسان، هرچقدر هم که کم عقل و سبک سر باشد، چنین رویه‌ای را در پیش نمی گیرد تا چه رسد به شخصی چون معاویه<sup>ع</sup> که بیش از تصور ما، عاقل و خردمند بود.

4- پس از کناره گیری حسن بن علی از خلافت، معاویه بن ابی سفیان<sup>ع</sup> زمام امور را به دست گرفت؛ اینک از کسانی که معاویه<sup>ع</sup> را به سب و لعن علی<sup>ع</sup>، متهم می کنند، باید پرسید که این کار، چه فایده‌ای برای معاویه<sup>ع</sup> داشت؟! آیا غیر از این است که حکمت و حسن تدبیر، چنین اقتضا می کرد که در آن موقعیت، به امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup> دشنام داده نشود تا اوضاع، آرام گردد؟!!

آری! در آن موقعیت، انتظار می رفت که معاویه<sup>ع</sup> با آن همه فراست و حسن تدبیرش، از دشنام دادن علی<sup>ع</sup> بپرهیزد. شخص معاویه<sup>ع</sup> نیز به خوبی اهمیت این نکته را می دانست و محال بود که چنین مسأله‌ی مهمی، از دید معاویه<sup>ع</sup> پنهان بماند.

5- پس از اینکه معاویه T زمام امور را به دست گرفت، میان او و فرزندان علی T الفت و رابطه‌ی نزدیکی برقرار بود؛ چنانکه در کتاب‌های سیرت و تاریخ،<sup>۱</sup> نمونه‌های زیادی از روابط عمیق و نزدیک آنان آمده است؛ از جمله اینکه باری حسن و حسین رضی الله عنهما به همراه عده‌ای نزد معاویه T رفتند؛ معاویه T دوهزار درهم تقدیمشان نمود و گفت: «هیچ کس به اندازه‌ی من به این دو کمک مالی نکرده است». حسین T فرمود: «و تو نیز به بهتر از ما، چیزی نداده‌ای».<sup>۲</sup> باری حسن بن علی T نزد معاویه T رفت؛ معاویه T به گرمی از حسن T استقبال کرد و گفت: «خوش آمدی ای پسر دختر رسول خدا!» و سپس سیصد هزار درهم تقدیمش نمود.<sup>۳</sup>

این روایات تاریخی، بیانگر آنست که ناسزاگویی معاویه T و عوام‌لش به امیر مؤمنان علی T، دروغی است که دشمنان صحابه<sup>۴</sup>، آن را ساخته و پرداخته‌اند؛ اصلاً چگونه امکان دارد که با وجود رابطه‌ای این چنین نزدیک و صمیمی میان معاویه و فرزندان علی T، معاویه، مردم را به دشنام دادن علی T تحریک نموده باشد. بدین سان می‌توان به حقیقت مطلب پی برد.<sup>۴</sup> مردمان دوران معاویه T به احکام شریعت پایبند بودند و با شوق و اشتیاق وافر دستورات و احکام اسلامی را اجرا می‌کردند. از این رو خیلی بعید است که چنین مردمانی، زبان به طعن و لعن و ناسزاگفتن بگشایند و کسی چون علی مرتضی T را دشنام دهند.

ابن مسعود T می‌گوید: رسول خدا ص فرموده است: (لیس المؤمن بالطعان و لا بالعنان و لا بالفاحش و لا بالبذی)<sup>۵</sup> یعنی: «مؤمن، طعنه‌زننده، لعنت‌کننده، دشنام‌دهنده و بیهوده‌گوی نیست».

رسول اکرم ص، مسلمانان را از دشنام دادن مردگان مشرک، منع نموده است؛ از این رو کسی که به اولیا و بندگان نیک خداوند دشنام دهد، چه حکمی دارد؟ عایشه‌ی صدیقه رضی

۱- همان ص 372.

۲- البدایة و النهایة (139/8). یعنی: ما، بهترین کسانی هستیم که تو، بدانها بذل و بخشش نموده‌ای.

۳- همان (140/8).

۴- الانتصار للصحب و الآل، ص 377.

۵- صحیح ابن حبان (شماره‌ی 47). آلبانی در صحیح خویش این حدیث را ذیل شماره‌ی (320) آورده و صحیح دانسته است.



الله عنها می گوید: رسول خداص فرموده است: (لا تسبوا الأموات فإنهم قد أفضوا إلى ما قدموا)<sup>۱</sup> «مردگان را دشنام ندهید؛ زیرا آنها به نتیجه‌ی اعمال خویش رسیده‌اند».

پس از کناره‌گیری حسن بن علی<sup>ع</sup> از خلافت، اختلافات و تنش‌ها، فروکش کرد و مسلمانان، معاویه<sup>ع</sup> را به‌عنوان زمامدارشان پذیرفتند. گفته شده معاویه<sup>ع</sup> در سال چهل هجری زمام امور را به‌دست گرفت،<sup>۲</sup> اما ابن اسحاق،<sup>۳</sup> واقدی<sup>۴</sup> و خلیفه بن خیاط<sup>۵</sup> معتقدند که معاویه<sup>ع</sup> در سال چهل و یک هجری خلافت را به‌دست گرفته است. در مورد ماهی که پیمان صلح منعقد گردید نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی گفته‌اند: این صلح، در ماه ربیع‌الاول به وقوع پیوست. بعضی هم ماه ربیع‌الآخر، یا جمادی‌الاول و یا جمادی‌الآخر را ماه برقراری صلح، میان معاویه و حسن رضی الله عنهما دانسته‌اند.<sup>۶</sup>

در دوران حکومت معاویه<sup>ع</sup>، جنگ و جهاد بر ضد کفار، برپا بود و مسلمانان به اعلای کلمه‌الله می‌پرداختند و تحت رهبری معاویه<sup>ع</sup>، با آرامش تمام در سایه‌ی عدل و عدالت و گذشت، زندگی می‌کردند.<sup>۷</sup>

### موضع معاویه<sup>ع</sup> در مورد قاتلان عثمان<sup>ع</sup>

شاید برای برخی این سؤال مطرح شود که معاویه<sup>ع</sup> پس از به دست گرفتن زمام امور، چه اقداماتی در برابر قاتلان عثمان<sup>ع</sup> انجام داد؟ ابن قتیبه در کتاب عیون‌الاخبار به این پرسش پاسخ داده است؛ وی، می‌گوید: «پس از عام‌الجماعة، معاویه بن ابی سفیان<sup>ع</sup> به خانه‌ی عثمان بن عفان<sup>ع</sup> رفت. عایشه دختر عثمان رضی الله عنهما با دیدن معاویه<sup>ع</sup> شروع به گریستن نمود و از پدر بزرگوارش، یاد کرد. معاویه<sup>ع</sup> فرمود: ای دختر برادرم! مردم با ما بیعت کرده و پیمان اطاعت بسته‌اند و ما نیز به آنان قول امنیت داده‌ایم؛ آنها در حالی که نسبت به ما کینه داشتند،

۱- بخاری: (1393).

۲- المعجم‌الکبیر، طبرانی (26/3) و دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص 69.

۳- تهذیب التهذیب (299/2).

۴- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص 69.

۵- تاریخ خلیفه ص 69.

۶- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص 69.

۷- همان.

ظاهراً به ما پیوستند و ما نیز در حالی که به شدت از ایشان خشمگین بودیم، با آنان، مدارا کردیم. ای دختر برادرم! اکنون هر کس را شمشیری است و با آن از یاران و اطرافیان خویش حمایت می‌کند؛ اگر ما پیمان‌شکنی کنیم، آنها نیز پیمان‌شکنی خواهند کرد. نمی‌دانیم این کار، به نفع ما تمام خواهد شد یا به ضرر ما. بنابراین اگر تو، دختر عموی امیرالمؤمنین (و از خواصش) باشی، بهتر از آن است که از عامه‌ی مردم باشی».<sup>۱</sup>

از سخن ابن‌قتیبه، چنین برداشت می‌شود که پس از انعقاد پیمان‌ها و عهدنامه‌هایی میان معاویه و حسن رضی الله عنهما، میان این دو جبهه صلح، برقرار گردید و جنگ پایان یافت و دیگر، مردم، علیه یکدیگر تحریک نمی‌شدند. بعلاوه در دوران پنج ساله‌ای که آبستن حوادثی چون جیگ جمل، صفین، نهروان و رخدادهای مصر و امثال آن گردید، کسانی که به قتل عثمان<sup>۲</sup> متهم بودند، از میان رفتند؛ البته هنوز جنایت قتل عثمان<sup>۲</sup> از اذهان بنی‌امیه نرفته بود و بیشتر خلفای اموی، فاجعه‌ی شهادت عثمان<sup>۲</sup> را به یاد داشتند و به آن، فکر می‌کردند. از این‌رو بنی‌امیه، همچنان در صدد خون‌خواهی عثمان<sup>۲</sup> بودند و این، حقیقتی غیرقابل انکار است.<sup>۲</sup> به هیچ عنوان امکان ندارد که آن دسته از صحابه<sup>۳</sup> که با معاویه<sup>۴</sup> بیعت کردند، شاهد ناسزاگفتن بنی‌امیه به علی<sup>۵</sup> باشند و هیچ اعتراضی نکنند و به وظیفه‌ی خویش در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر عمل نمایند. تعدادی از صحابه<sup>۳</sup> خلافت معاویه<sup>۴</sup> را پذیرفتند؛ از جمله: سعد، اسامه، جابر، ابن‌عمر، زیدبن‌ثابت، مسلم‌بن‌مخلد، ابوسعیدخدری، رافع‌بن‌خدیج، ابوامامه، انس‌بن‌مالک و عده‌ای دیگر که همه‌ی آنها، مشعل‌های فروزان هدایت و دریاهایی از علم و دانش بودند و هنگام نزول قرآن، در محضر رسول خدا ص حضور داشته و مفاهیم قرآنی را به‌طور مستقیم از شخص پیامبر اکرم ص آموخته بودند. تابعین نیز خلافت معاویه<sup>۴</sup> را پذیرفتند و همواره با جماعت مسلمانان، همگام بودند و دست از همراهی با امت محمد مصطفی ص نکشیدند؛ از جمله: عبدالرحمن بن اسود بن عبدیغوث، سعید بن مسیب و عروه بن زبیر و عبدالله بن محیریز و ...<sup>۳</sup>

۱- همان ص 70.

۲- دراسة فی تاریخ الخلفاء الامویین ص 70.

۳- البداية و النهاية (33/8) به نقل از «اثر العلماء فی الحیاة السیاسیة فی الدولة الاموی»، اثر عبدالله خرعان ص 83.

## نتایج صلح

## 1- وحدت و انسجام امت اسلامی تحت رهبری یک نفر

عام‌الجماعة، یادگار ماندگاری از آشتی عمومی مسلمانان در نتیجه‌ی صلح حسن و معاویه رضی الله عنهماست که همواره در خاطره‌ی امت اسلامی مانده و مایه‌ی افتخار و بالندگی مسلمانان بوده است.. در این سال، امت اسلامی، معاویه<sup>ع</sup> را به‌عنوان رهبر خویش برگزیدند و پس از سال‌ها تفرقه و تنش، پیرامون رهبری واحد، گرد آمدند. این وحدت و انسجام، فضل و عنایتی الهی بود که نشان افتخارش، برای همیشگی تاریخ، نصیب بزرگ‌مرد اصلاح‌گری، یعنی حسن بن علی<sup>ع</sup> گردید که نقش اساسی را در ایجاد این صلح داشت؛ عام‌الجماعة، نشانه‌ی حقانیت و صداقت رسول اکرم<sup>ص</sup> و فضیلتی ماندگار برای حسن بن علی<sup>ع</sup> به‌شمار می‌رود.

آقای مصطفی عقاد، به‌شدت بر مورخانی که این سال را عام‌الجماعة نامیده‌اند، تاخته و آنان را مورد اعتراض قرار داده است؛ عقاد، در این هجوم ادبی و البته گستاخانه‌ی خویش، راهی غیرعلمی را پیموده و به خطا رفته است. وی می‌گوید: «جاهل‌تر و گمراه‌تر از مورخانی که سال 41 هجری را عام‌الجماعة نامیده‌اند، وجود ندارد؛ زیرا سال 41 هجری، همان سالی است که معاویه، خلافت را به‌انحصار خویش درآورد و زمام امور را به‌دست گرفت. حال آنکه امت اسلامی تا آن زمان، چنان تفرقه و تشیی را به‌خود ندیده بود که در سال 41 هجری، دامنگیر مسلمانان گردید. در همین سال بود که میان گروه‌های مختلف اسلامی، آشوب و اختلاف به‌وجود آمد».<sup>۱</sup> ناگفته نماند این طرز تفکر، ابتکار یا نوآوری فکری عقاد نیست؛ بلکه پیش از او نیز عده‌ی زیادی از مورخان شیعه، این شبهه را مطرح کرده‌اند. همین یک افتخار برای معاویه<sup>ع</sup> بس که همه‌ی اصحابی که در قید حیات بودند، با وی بیعت کردند و بدین‌سان تعداد فراوانی از اصحاب رسول خدا<sup>ص</sup> به خلافت معاویه<sup>ع</sup> مشروعیت بخشیدند.<sup>۲</sup> ابن حزم می‌گوید: پس از اینکه مردم با حسن<sup>ع</sup> بیعت کردند، آن بزرگوار از خلافت کناره‌گیری کرد و زمام امور را به معاویه<sup>ع</sup> سپرد؛ در آن زمان، برخی از پیشگامان صحابه<sup>ص</sup>،

۱- معاویه بن ابی‌سفیان، عقاد ص 125.

۲- مرویات خلافة معاویه فی تاریخ الطبری ص 167.

هنوز زنده بودند؛ این دسته از اصحاب که بر آن دو، فضیلت داشتند، با معاویه بیعت کردند و حکومتش را تأیید نمودند.<sup>۱</sup>

از درایت و ژرف اندیشی حسن بن علی و موضع اصحاب ۱۷ در قبال بیعت با معاویه بدین نتیجه می‌رسیم که آنها، به ژرفا و کنه قرآنی پی برده بودند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن

سَبِيلِهِ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾﴾ (انعام: 153)

«این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم)، راه مستقیم من است و (به سعادت هر دو جهان منتهی می‌گردد. پس) از آن پیروی نمایید و از راه‌های (باطلی که شما را از آن نهی کرده‌ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می‌نماید. اینها، چیزهایی است که خداوند، شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها پرهیزید)».

با توجه به این آیه، صراط مستقیم یا راه راست، عبارتست از قرآن، اسلام و فطرتی که خداوند Y، تمام انسانها را با آن سرشته است؛ منظور از ﴿السُّبُلَ﴾ در این آیه، هواهای نفسانی، تفرقه، بدعت و نوآوری در دین می‌باشد. مجاهد رحمه الله می‌گوید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾، بدین معناست که از بدعت‌ها، شبهات و گمراهی‌ها پیروی نکنید.<sup>۲</sup>

خداوند متعال، در قرآن کریم، با ارائه‌ی راهکارها و رهنمودهای ارزشمندی، به امت اسلامی هشدار داده که همچون امت‌های پیشین، دچار اختلاف و تفرقه نشوند؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ

عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٥٥﴾﴾ (آل عمران: 105)

«و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند؛ (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید و ایشان را عذاب بزرگی است».

همچنین می‌فرماید:

۱- الفصل (5/6).

۲- تفسیر مجاهد ص 227.

﴿ فَأَقَمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾ \* مُبِينٍ إِلَيْهِ وَانْقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٣١﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا ۖ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٣٢﴾ ﴾

(روم: 30-32)

«روی خود را خالصانه متوجه آیین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این، سرشتی است که خداوند، مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرایی به کفرگرایی و از دینداری به بی‌دینی کشاند). این است دین و آیین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند. (ای مردم! رو به خدا کنید و با توبه و اخلاص در عمل) به سوی خدا برگشته و از (خشم و عذاب) او بپرهیزید و نماز را چنانکه باید، برپا دارید و از زمره‌ی مشرکان نگردید؛ از کسانی که آیین خود را پراکنده و بخش بخش کرده و به دسته‌ها و گروه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. هر گروهی، از روش و آیینی که دارد، خرسند و خوشحال است (و مکتب و مذهب خودساخته‌اش را حق می‌پندارد)».

خداوند متعال، به پیامبرش محمد مصطفی ص هشدار می‌دهد که مبدا از جمله‌ی کسانی باشد که در دین خویش، دچار اختلاف و تفرقه شده و به گروه‌ها و دسته‌های مختلف تبدیل گشته‌اند.<sup>۱</sup> چنانچه می‌فرماید:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَّسَتْ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ ۚ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿١٥٩﴾ ﴾

(انعام: 159)

«بی‌گمان کسانی (چون یهود و نصاری) که آیین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده نمودند (و آن را با عقائد منحرف و اعتقادات باطل به هم آمیختند) و دسته‌دسته و گروه‌گروه شدند، تو به هیچ‌وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جداست و) سر و کارشان، با خدا می‌باشد و خداوند، ایشان را از آنچه می‌کنند، باخبر می‌سازد (و سزای آنان را خواهد داد)».

خداوند<sup>Y</sup> به مسلمانان دستور داده که به ریسمان محکم الهی چنگ بزنند؛ چنانچه

می‌فرماید:

۱- دراسات فی الاهواء والفرق و البدع، ناصرالعقل ص 49.

## ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾

«و همگی به ریمان (ناگستنی قرآن) خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید».

با فضل و عنایت خداوند متعال، پس از موفقیت حسن بن علی T برای برقراری صلح با معاویه T، یکی از مهم‌ترین اهداف شریعت اسلامی، یعنی اتحاد و انسجام مسلمانان، تحقق یافت و همین امر، موجب شد تا باری دیگر امت اسلامی، اقتدار از دست رفته‌ی خویش را به‌دست آورد.

ما موظفیم دیگران را به صبر و حق‌طلبی سفارش کنیم و در این راستا، چاره‌ای جز این نیست که دعوتگران و رهبران احزاب و جنبش‌های اسلامی و همچنین دانشمندان و دانش‌پژوهان، با هم متحد و هماهنگ باشند؛ البته این همبستگی و هماهنگی، باید واقعی، بی‌آلایش و مبتنی بر حقیقت باشد و نه تلفیقی و نمایشی؛ زیرا همبستگی ظاهری و تلفیقی، بیش از آنکه با پیامدهای مثبتی همراه باشد، فرآیندی منفی به دنبال دارد و به فساد و تباهی و همچنین تفرقه و چنددستگی می‌انجامد.

استاد عبدالرحمن سعدی رحمه الله، پس از ذکر تعدادی آیه و حدیث درباره‌ی وجوب تعاون و همبستگی مسلمانان با یکدیگر، از جهادی سخن به میان آورده که به پیدایش و گسترش الفت و وحدت کلمه در میان امت اسلامی منتهی می‌شود؛ وی، می‌گوید: یکی از بزرگ‌ترین جهادها، تلاش و کوشش برای ایجاد الفت و همبستگی در میان مسلمانان است تا بدین سان، همه‌ی امت اسلامی، به صورت یکپارچه، به دین خداوند متعال چنگ بزنند و به مصالح دینی و دنیوی خویش دست یابند.<sup>۱</sup> از آنجا که هر اقدامی در جهت وحدت و همدلی مسلمانان، سبب عزت و اقتدار آنان می‌گردد، بنابراین استفاده از هر طرح یا وسیله‌ای در راستای تحقق این هدف، جزو بزرگ‌ترین جهادهاست و به حاکمیت شریعت مقدس منتهی می‌شود و ایجاد دولت و حکومت اسلامی را به دنبال دارد؛ چنانچه این نمایه، در رویکرد و فقه سیاسی خلفای راشدین<sup>۲</sup> نمایان است و کناره‌گیری حسن بن علی T از خلافت، و واگذاری آن به معاویه T، به‌منظور تحقق وحدت اسلامی و جلوگیری از ریختن خون مسلمانان و دستیابی به اجر و پاداش الهی، خود، جلوه‌ای از این طرح باشکوه و جهاد بزرگ، به‌شمار می‌رود.

۱- وجوب التعاون بین المسلمین ص 5.

## 2- تداوم فتوحات مسلمانان

یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین اهداف اسلام، گرایش همه‌ی مردم جهان، به این دین راستین و نجات‌بخش است؛ چنانچه یکی از اسبابی که در دوران خلفای راشدین ۱۲ جهت تحقق این هدف مهم، مورد استفاده قرار گرفت، اعزام سپاهیان و رزمندگان دلاور، به اطراف و اکناف گیتی بود تا با گشودن سرزمین‌ها و گستراندن عدل و عدالت اسلام، دل‌ها را فتح کنند و زمینه‌ی گسترش آیین نجات‌بخش اسلام را فراهم سازند. با شهادت مظلومانه‌ی عثمان بن عفان<sup>ع</sup>، فتنه‌ای بزرگ، جهان اسلام را فراگرفت و همچون واقعه‌ی ارتداد که در زمان ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> به وقوع پیوست، چالش و مانعی جدی در برابر فتوحات اسلامی به وجود آمد. هنگامی که عثمان بن عفان<sup>ع</sup> به شهادت رسید، جهاد و فتوحات اسلامی، دچار توقف شد و جنگ‌های داخلی مسلمانان، آن‌چنان شدت گرفت که اگر رحمت و عنایت الهی، متوجه مسلمانان نمی‌شد و حسن بن علی<sup>ع</sup> با معاویه صلح نمی‌کرد، هر لحظه ممکن بود موج فتنه، سراسر جهان اسلام را در هم نوردد و به نابودی کیان اسلامی، بینجامد.

منابع و کتاب‌های تاریخی، آکنده از متونی است که بیانگر تأثیر منفی فتنه‌ی مزبور بر روند جهاد اسلامی در آن دوران می‌باشد؛<sup>۱</sup> اینک به ذکر چند نمونه از اقوال و روایات، در این زمینه می‌پردازیم:

1- باری حسن بن علی<sup>ع</sup> فرمود: «دیرزمانی است که مردم، گرفتار فتنه و آشوب شده‌اند و پیوند خویشاوندی آنها از هم گسسته، خون بسیاری بر زمین ریخته و راه‌ها ناامن گردیده، راهزنی، رونق یافته و مرزها بدون نگهبان و مرزبان، رها گشته است. لذا قصد آن کرده‌ام که رهسپار مدینه شوم و امور را به معاویه واگذار نمایم».<sup>۲</sup>

2- ابوزرعه‌ی دمشقی می‌گوید: «زمانی که عثمان<sup>ع</sup> به شهادت رسید و مردم دچار اختلاف و تفرقه گردیدند، دیگر کسی نبود که به جهاد بپردازد یا اوضاع مردم را سامان بخشد تا اینکه سرانجام امت، بر فرمانروایی معاویه اجماع نمودند».<sup>۳</sup>

۱- مرویات خلافة معاویة ص 309.

۲- الطبقات (331/1).

۳- مرویات خلافة معاویة ص 309.

3- ابوبکر مالکی می گوید: «فتنه و آشوب، رخ داد و عثمان بن عفان<sup>1</sup> به شهادت رسید. پس از عثمان<sup>2</sup>، علی<sup>3</sup> زمام امور را به دست گرفت، اما آفریقا همچنان نابسامان بود تا آنکه معاویه<sup>4</sup> به حکومت رسید»<sup>1</sup>.

یکی از نتایج صلح حسن<sup>5</sup> با معاویه<sup>6</sup>، از سرگیری و گسترش فتوحات اسلامی بود؛ به طوری که در دوران معاویه<sup>7</sup>، سه جبهه اصلی تشکیل گردید که عبارتند از:

#### جبهه ی روم:

توانایی نظامی رومیان و همجواری جغرافیایی آنان با بلاد اسلامی، باعث شده بود که جبهه ی روم، مهم ترین و دشوارترین جبهه ی فراروی مسلمانان باشد؛ رومیان، ضمن برخورداری از نیروهای نظامی در دریا و خشکی، دارای مهارت ها و تکنیک های نظامی والایی بودند و همین امر، باعث شد تا مسلمانان، برای رویارویی با رومیان، دو جبهه ی خشکی و دریایی را به صورت هم زمان تجربه کنند.

#### جبهه ی مغرب:

این جبهه، رابطه ی تنگاتنگی با جبهه ی روم داشت؛ زیرا رومیان، مستعمره های زیادی در مغرب داشتند و همین امر، مانعی جدی در برابر فتوحات اسلامی به شمار می رفت و روند فتوحات را با مشکل، مواجه می نمود.

#### جبهه ی سجستان، خراسان و ماوراءالنهر<sup>2</sup>:

سجستان و خراسان، نخستین سرزمین هایی بودند که مردمان آن دیار، پس از شهادت عثمان بن عفان<sup>3</sup> بر ضد مسلمانان شوریدند.<sup>3</sup>

معاویه<sup>4</sup> در استراتژی جهادی خویش، خیلی توانمند و ماهر، نمایان شد؛ چنانچه خلیفه بن خیاط، یکی از بارزترین سیاست های جهادی معاویه<sup>5</sup> را در کتاب خویش آورده است. وی، می گوید: آخرین سفارش معاویه<sup>6</sup> به فرماندهان لشکر اسلام، این بود که سپاه روم را

۱- ریاض النفوس (27/1).

۲- ماوراءالنهر سرزمینهای واقع در پشت رود جیحون را گویند.

۳- مرویات خلافة معاویه ص 314.



به شدت، تحت فشار قرار دهند تا بدین سان از گزند سایر دشمنان، در امان بمانند.<sup>۱</sup> معاویه<sup>ع</sup> برای تحقق این استراتژی، اقدامات ذیل را در دوران حکومتش، انجام داد:

1- سامان‌دهی عملیات منظم و مستمر نظامی در تابستان و زمستان جهت تحقق اهداف

ذیل:

- در هم شکستن توان نظامی رومیان.
- پیش‌دستی کردن بر رومیان در حملات نظامی و در دست گرفتن ابتکار عمل، به گونه‌ای که سپاه روم، از حالت تهاجمی در آمد و در وضعیت دفاعی قرار گرفت.
- ناگزیر کردن سپاه روم به تقسیم نیروها از طریق گشودن چندین جبهه تا بدین سان رومیان، از سامان‌دهی حملات سهمگین بر ضد مسلمانان و حکومت اسلامی باز بمانند.

2- حمله‌ی همه‌جانبه به رومیان و لشکرکشی به مناطق مرکزی روم و محاصره‌ی پایتخت آنها به منظور در هم شکستن روحیه‌ی جنگی ایشان و ایجاد رعب و وحشت در دل‌هایشان.

3- فتح جزایر دریای شام (مدیترانه) به منظور جلوگیری از نفوذ رومیان به سرزمین اسلامی از طریق دریا؛ بدین ترتیب کشتی‌های رومیان، لنگرگاه‌های خود را از دست دادند.

و اما اقدامات معاویه<sup>ع</sup> در مورد جبهه‌ی مغرب:

1- معاویه<sup>ع</sup> توجه ویژه‌ای به این جبهه داشت، به‌طوری که تا سال 47 هجری، شخصاً و به صورت مستقیم با فرماندهان این جبهه ارتباط داشت و بر عملکرد آنان، نظارت می‌کرد؛ جبهه‌ی مغرب در سال 47 هجری به والی مصر واگذار شد.

2- معاویه<sup>ع</sup> در صدد ایجاد پادگانی نظامی و جهادی در مرکز بلاد مغرب بود تا مایه‌ی عزت اسلام و مسلمانان باشد؛ وی، برای این منظور، شهر قیروان را بنا نهاد.<sup>۲</sup>

سیاست‌ها و اقدامات معاویه<sup>ع</sup> در قبال جبهه‌ی سجستان، خراسان و ماوراءالنهر به شرح ذیل بود:

۱- تاریخ خلیفه، ص 230.

۲- مرویات خلافة معاویه ص 363.

1- کمک گرفتن از عبدالله بن عامر که در دوران عثمان بن عفان<sup>1</sup>، سجستان و خراسان را فتح نموده بود. معاویه<sup>2</sup> از وی خواست تا باری دیگر به این دیار هجوم برد و آن را فتح نماید.

2- اسکان پنجاه هزار تن از عربها با خانواده‌هایشان در خراسان به منظور تثبیت احکام اسلامی و نشر دعوت اسلامی در این منطقه.<sup>3</sup>

به راستی اگر فضل و عنایت خداوند نبود و حسن بن علی<sup>4</sup> با معاویه<sup>5</sup> صلح نمی کرد، امکان نداشت که باری دیگر فتوحات اسلامی گسترش یابد یا مسلمانان در چارچوب قرآن و سنت، با هم متحد و یکپارچه گردند. آری! تحقق این هدف شرعی، یکی از نتایج صلح حسن<sup>6</sup> با معاویه<sup>7</sup> بود؛ اتحاد و یکپارچگی مسلمانان با یکدیگر بر اساس کتاب خدا و سنت رسول اکرم ص، نتایج نیکی در دنیای امت اسلام به دنبال دارد. از این رو اگر عموم مسلمانان و به ویژه رهبرانشان، به این هدف بزرگ بیندیشند و آن را در زندگانی خویش، به اجرا درآورند، اوضاعشان، رو به بهبود و پیشرفت خواهد نهاد.

### 3- زمین گیر شدن خوارج

یکی از نتایج صلح حسن<sup>8</sup> با معاویه<sup>9</sup> رویارویی جوی و همه جانبه با خوارج بود. معاویه<sup>10</sup> توانست تا حد زیادی از توان و شوکت خوارج بکاهد؛ چنانچه با آشوب‌ها و جنبش‌هایی که امثال فروة بن نوفل اشجعی و مستورد بن علف تیمی و حیان بن ظبیان سلمی در کوفه رهبری می کردند، به مبارزه برخاست و مانع کار آنان شد.<sup>11</sup> همچنین با شورش‌هایی که در بصره به سرکردگی یزید باهلی، سهم هجیمی، قریب ازدی و زحاف طائی و... به راه افتاد، مبارزه نمود.<sup>12</sup> اینک قصد آن ندارم که به تفصیل درگیری‌های حکومت اسلامی و خوارج را در آن دوران، مورد پردازش قرار دهم، اما از آنجا که نتایج صلح حسن<sup>13</sup> با معاویه<sup>14</sup> را مورد بررسی قرار می دهیم، یادآوری این نکته ضروری است که پس از انعقاد صلح مزبور، خوارج، سازماندهی و شوکت خویش را از دست دادند؛ از آن پس، اقداماتی که توسط خوارج انجام می شد، بیشتر به عملیات انتحاری دسته جمعی شبیه بود. زیرا گاه گروهک‌هایی از خوارج در

۱- همان ص 364-365.

۲- همان ص 179 و 196.

۳- همان ص 197-208.

برابر حکومت اسلامی، سر بلند می کردند، اما خیلی زود متلاشی و نابود می شدند. این گروهک‌ها، از داشتن رهبر یا فرماندهی که تشکل آنها را رهبری کند و از توان جسمی و فکری ایشان در جهت تحقق اهدافشان استفاده کند، محروم بودند و به همین خاطر از تجربه‌ی گروهک‌های پیشین، بهره نمی بردند و همان اشتباهی را تکرار می کردند که گذشتگان انجام داده بودند. آنان به جای گفتگو و مذاکره با مخالفان برای رفع اختلافات، سعی می کردند افکار و پندارهای خویش را بر دیگران تحمیل کنند. سرانجام، تعصب جاهلی جنبش‌های خوارج و افکار و انگیزه‌های افراطی آنها، دست به دست هم داد و آنان را به قیام و شورش بر ضد حکومت اسلامی واداشت؛ ایشان به تلافی و قصاص کشتگان خویش، به قتل عده‌ای از مسلمانان پرداختند. خوارج، آن قدر دچار افراط شده بودند که در جامعه‌ی اسلامی احساس غربت می کردند و از سایر مسلمانان، نفرت داشتند؛ کار به جایی رسید که خوارج، جنگ با سایر مسلمانان را از جهاد با کفار، برتر می دانستند. آنان حوزه‌ی دعوتی و تبلیغی خویش را به برخی از شهرهای عراق همچون کوفه و بصره محدود کرده بودند و در اندیشه‌ی گسترش حوزه‌ی دعوتی خود نبودند.<sup>۱</sup> به هر حال، یکی از نتایج صلح، در تنگنا قرار گرفتن خوارج بود.

### پایان دوران خلافت راشده

با کناره گیری حسن بن علی<sup>ع</sup> از خلافت و واگذاری زمام امور به معاویه<sup>ع</sup>، خلافت راشده به پایان رسید. نبی اکرم ص فرموده است: (خِلَافَةُ النَّبِيِّ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ أَوْ مُلْكُهُ مِنْ يَشَاءُ)<sup>۲</sup> یعنی: «خلافت نبوت، سی سال است و پس از آن، خداوند، پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می دهد».

همچنین فرموده است: (الْخِلَافَةُ فِي أُمْتِي ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ مَلِكٌ بَعْدَ ذَلِكَ)<sup>۳</sup> یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می باشد». ابن کثیر در شرح این حدیث می گوید: «سی سال با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل

۱- همان ص 209-210.

۲- سنن ابی داود، شرح عون المعبود (259/12) و صحیح سنن (879/3).

۳- تحفة الأحوذی (395/6-397)؛ حدیث، حسن است.

می‌گردد. حسن ۲ در ربیع الاول سال 41 هجری خلافت را به معاویه ۲ سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول خدا ص اتفاق افتاد. چرا که رسول خدا ص در ربیع الاول سال 11 هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه‌های نبوت آن حضرت ص می‌باشد.<sup>۱</sup>

احادیث نبوی، حاکی از آن است که امت اسلامی در سیر تاریخی خود، مراحل ذیل را پشت سر می‌نهد:

- دوران نبوت
  - دوران خلافت راشده
  - دوران پادشاهی و سلطنتی که باخشونت، توأم بوده است.
  - دوران پادشاهی و سلطنتِ توأم با استبداد و خودکامگی.
  - دورانی که در آن، مطابق منهج و روش دوران پیامبر ص عمل می‌شود.
- نبی اکرم ص از دوران خلافت راشده، به دوره‌ی رحمت یاد نموده و این نکته را بیان فرموده که پس از آن، نظامی پادشاهی بر مسلمانان حاکم می‌گردد که آن دوران هم برای امت اسلام، رحمت است.<sup>۲</sup>

شایان ذکر است می‌توان پادشاهان پس از خلفای راشدین ۱۲ را نیز خلیفه یا خلفا بنامیم؛ هر چند آنان، خلفای پیامبر ص به‌شمار نمی‌روند. بخاری و مسلم به نقل از ابوهریره ۲ در روایت کرده‌اند که رسول خدا ص فرموده است: (كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْتُمُونَ) یعنی: «بنی اسرائیل را پیامبران، رهبری می‌کردند. هر گاه، پیامبری فوت می‌نمود، پیامبری دیگر، جانشین او می‌شد. ولی بعد از من، پیامبری نخواهد آمد. البته جانشینانی می‌آیند که کارهای زیادی (که از اسلام نیست) انجام می‌دهند». صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چیست؟ فرمود: (فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَلَاوَلَّ أَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ)<sup>۳</sup> یعنی: «شما به ترتیب، با هر کس که بیعت کردید، به عهد خود، وفا کنید و حقوق آنها را ادا نمایید. زیرا خداوند در مورد حقوق زیردستان، آنها را بازخواست خواهد کرد».

۱- البداية و النهاية (134/11)

۲- سنن دارمی (114/2) و الفتاوی (14/35).

۳- بخاری، (3455).

این حدیث، بیانگر آن است که علاوه بر خلفای راشدین<sup>ص</sup>، خلفای دیگری نیز بر این امت حکمرانی خواهند کرد. عبارت (قُوا بَيْعَةَ الْأَوَّلِ فَلَاوَلَّ)، این نکته را می‌رساند که زمامداران و حکامی که پس از خلفای راشدین<sup>ص</sup>، روی کار می‌آیند، با هم اختلاف خواهند داشت، اما خلفای راشدین<sup>ص</sup> هیچ اختلافی با هم نداشتند. (أَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ) نیز تأییدی بر این عقیده‌ی اهل سنت است که باید حق حکام از غنایم و اموال پرداخت گردد.<sup>۱</sup>

معاویه<sup>ع</sup> بهترین پادشاه این امت به‌شمار می‌رود و کسانی که پیش از وی، زمام امور را به دست گرفتند، خلفا و جانشینان رسول خدا<sup>ص</sup> محسوب می‌شوند. هرچند معاویه<sup>ع</sup> در چارچوب نظامی سلطنتی و به عنوان پادشاه، بر مسلمانان حکم راند، اما پادشاهی‌اش، برای مسلمانان، رحمت و مایه‌ی خیر و برکت بود و منافع بسیاری برای مسلمانان، در پی داشت؛ از این رو معاویه<sup>ع</sup> را بهترین پادشاه امت اسلامی می‌دانیم.<sup>۲</sup> البته معاویه<sup>ع</sup> با تمام دانش، عدالت و تقوایی که داشت، اما از لحاظ علم، تقوا و عدالت، هم‌پایه‌ی خلفای راشدین<sup>ص</sup> به‌شمار نمی‌رود. بنابراین جانشینان نبی اکرم<sup>ص</sup> بر معاویه<sup>ع</sup> برتری داشتند. همچنان که میان اولیای الهی و همچنین میان فرشتگان و پیامبران نیز این تفاوت به لحاظ مقام وجود دارد. معاویه<sup>ع</sup> پس از کناره‌گیری حسن بن علی<sup>ع</sup> از خلافت، زمام امور را به دست گرفت و صحابه<sup>ص</sup>، به‌اجماع، حکومتش را تأیید کردند، اما رویکرد آن بزرگوار در امور مباح، بر خلاف خلفای پیش از وی بود؛ چنانچه در این زمینه، تساهل بیشتری به خرج داد. به هر حال، شکی نیست که خلفای اربعه<sup>ص</sup> در عبادات و معاملات بر معاویه<sup>ع</sup> برتری داشتند.<sup>۳</sup>

ابن خلدون، معتقد است هرچند نظام خلافت به نظامی پادشاهی تغییر یافت، اما این تحول، محدود بود و بسیاری از موازین و زیرساخت‌های خلافت اسلامی همچنان در نظام پادشاهی اجرا می‌شد. وی می‌گوید: مردم، مدتی در تعیین حاکم نقش داشتند و خلیفه، توسط شورای مسلمانان تعیین می‌گردید، اما پس از چندی، تعیین حاکم، موروثی شد و هر کس، قدرت بیشتری داشت، زمام امور را به‌دست می‌گرفت و در واقع، نظام خلافت، به

۱- الفتاوی (35/15)

۲- همان (292/4)

۳- الناهیه عن طعن امیرالمؤمنین معاویه<sup>ع</sup>، ص 78

نظامی پادشاهی تبدیل شد. ابن خلدون ادامه می‌دهد: هرچند نظام خلافت، به نظامی پادشاهی تبدیل گردید، اما همچنان مفاهیم، اهداف و مقاصد نظام خلافت، اصول و زیرساخت‌های نظام پادشاهی بود و نظام سلطنتی، همان اصول را در سیاست‌های خویش دنبال می‌نمود؛ به عبارت بهتر، در نظام پادشاهی نیز تمام اقدامات در جهت تحقق مقاصد و احکام شریعت بود تا احکام اسلامی، اجرا گردد.<sup>۱</sup>

ابن خلدون که از مورخان مشهور می‌باشد، خلافت و حکومت‌های گذشته‌ی اسلامی را به چند دورهی مختلف تقسیم نموده است؛ وی، می‌گوید: امت اسلامی به لحاظ نظام حکومتی، سه دورهی متفاوت را پشت سر نهاده که از این قرار است:

- دورهی خلافت ناب و خالصی که هیچ‌یک از ویژگی‌های نظام پادشاهی، در آن دخیل نبود؛ یعنی همان دوران خلفای راشدین ۱۲.
  - دورهای که طی آن، مفاهیم نظام خلافت و نظام پادشاهی در هم آمیخت و در واقع، هر چند ساختار حکومت، پادشاهی بود، اما در آن، مقاصد و اهداف دینی و اسلامی دنبال می‌شد که به عنوان نمونه می‌توان به دوران خلفای اموی و عباسی و - حتی خلافت عثمانی - اشاره کرد.
  - دورهای که ساختار حکومتی، صرفاً پادشاهی بود و همچون دو دورهی گذشته، مقاصد و اهداف و احکام دینی، معیار حکومت نبود و تنها در جهت منافع و اهداف دنیوی تلاش می‌شد. در این دوره، حقیقت نظام خلافت و مفاهیم دینی آن، به فراموشی سپرده شد و تفاوتی بنیادین با نظام خلافت پیدا کرد.<sup>۲</sup>
- خلافت کامل و حقیقی که همان خلافت راشده نامیده می‌شود، سی سال به طول انجامید، اما سرانجام به نظامی پادشاهی تبدیل شد و در عین حال، به کلی از بین نرفت و مفاهیم و مقاصدی که در خلافت راشده دنبال می‌شد، به نظام پادشاهی نیز منتقل گشت و بدین سان نظام پادشاهی، مقاصد و اهداف نظام خلافت را دنبال می‌نمود. بنابراین تغییری که در نظام خلافت، صورت گرفت، تغییری جزئی بود که ضمن باقی ماندن حقیقت نظام مزبور تغییراتی در ارکان و پایه‌های حکومتی به وجود آمد و در نتیجه، نظام خلافت که در ابتدا ساختار حکومتی کامل و نمونه‌ای بود که به مرور زمان تغییراتی در آن صورت گرفت و

۱- النظریات السیاسیة، اثر ریس، ص 194 به نقل از: المقدمة از ابن خلدون.

۲- مقدمة ابن خلدون، النظریات السیاسیة، ص 195.

دچار نواقصی گردید که از بعضی جهات، کمال و نمونه بودن خود را از دست داد، اما با این حال، عناصر و مفاهیم اصلی خلافت، باقی ماند و نظامی پادشاهی به وجود آمد.<sup>۱</sup>

در جامعه‌ی اسلامی، عموم مردم، ساختار حکومتی خلافت را می‌پذیرند و کسی را که شایسته‌ی رهبری خویش بدانند، به عنوان خلیفه یا حاکم انتخاب می‌نمایند. در نظام اسلامی به شورای مسلمانان، عنایت ویژه‌ای می‌شود و امت اسلامی در انتخاب رهبر، اختیار تام دارد. از این رو چنانچه اسباب و عواملی، سبب ایجاد تغییری اساسی در ساختار حکومت گردد، تحمل یا قبول نظام تغییر یافته، موقتی خواهد بود و مردم، تنها از روی ناچاری، آن را تحمل خواهند کرد. بنابراین عموم امت اسلامی، همواره باید در صدد تحقق نظامی کامل و نمونه همچون نظام خلافت راشده باشند؛ از این رو در اصول اسلامی، عنایت ویژه‌ای به ویژگی‌های ضروری یک رهبر اسلامی شده و خلافت حقیقی و خلافت واقعی، از هم تفکیک گشته است؛ منظور از خلافت حقیقی، خلافتی همچون خلافت راشده است که در آن، تمام اصول اسلامی رعایت می‌شود و خلافت واقعی، خلافتی است که در نتیجه‌ی تغییراتی اندک یا فراوان در خلافت حقیقی، شکل می‌گیرد. ابن تیمیه می‌گوید: دلیل اینکه نظام حکومتی در امت اسلامی، از خلافت به پادشاهی تغییر کرد، تنها در نقایصی که در حکام ایجاد شد، خلاصه نمی‌شود، بلکه به مرور زمان، مردم و عموم امت اسلامی نیز دچار کاستی‌ها و معایبی شدند که تسلط و چیرگی چنین نظام‌هایی را به دنبال داشت. خداوند متعال، می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّيُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۲</sup> (انعام: 129)

«و این چنین برخی از ستمگران را زمامدار و ولی برخی دیگر از ایشان می‌گردانیم».

پس از به پایان رسیدن دوره‌ی خلافت راشده، نقایص و کاستی‌هایی در حکام و اهل علم به وجود آمد؛ در آن زمان بیشتر صحابه<sup>۳</sup> از دنیا رحلت کرده بودند؛ به گونه‌ای که تنها تعداد انگشت‌شماری از اصحاب بدری، در قید حیات بودند. بیشتر تابعین نیز در دوران امارت زبیر و عبدالملک از دنیا رفتند و در اواخر دولت اموی و اوایل دولت عباسی، از تبع تابعین نیز تعداد اندکی زنده بودند.<sup>۳</sup>

۱- مقدمة ابن خلدون، النظريات السياسية، ص 195.

۲- الفتاوی (15/35).

۳- الفتاوی (270/10).

آیا معاویه  $\tau$  یکی از خلفای دوازده گانه به شمار می‌رود؟

جابر بن سمره  $\tau$  می‌گوید: رسول خدا ص فرمود: (يَكُونُ إِثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا) یعنی: «دوازده نفر به امامت (امارت) خواهند رسید». آن گاه رسول خدا ص سخنی گفت که من، آن را نشنیدم؛ پدرم می‌گوید: رسول خدا ص فرمود: «همگی آنان، از قریش هستند».<sup>۱</sup>

در روایت دیگری از مسلم رحمه الله آمده که جابر  $\tau$  می‌گوید: از رسول خدا ص شنیدم که فرمود: (لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى إِثْنِي عَشْرَةَ خَلِيفَةً) یعنی: «اسلام، همچنان تا (روی کار آمدن) دوازده خلیفه، غالب و پابرجا خواهد بود». جابر  $\tau$  می‌گوید: سپس رسول خدا ص سخنی گفت که من، آن را نفهمیدم؛ از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همگی آنان از قریش هستند».<sup>۲</sup> در روایت دیگری آمده که فرمود: (لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَنِعًا إِلَى إِثْنِي عَشْرَةَ خَلِيفَةً)<sup>۳</sup> این حدیث نیز به معنای روایت پیشین می‌باشد. در روایت دیگری آمده است: (لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ إِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا)<sup>۴</sup> یعنی: «وضعیت مردم، همچنان رو به راه و سامان یافته است تا آن زمان که دوازده تن، زمام امورشان را به دست گیرند».

امام ابوداود رحمه الله از طریق اسود بن سعید از جابر  $\tau$  روایتی همچون روایت پیشین نقل کرده و افزوده است: «زمانی که به منزلش بازگشت، قریشیان، نزدش رفتند و گفتند: پس از آن، چه می‌شود؟ فرمود: «هرج و مرج و نابسامانی، به وجود می‌آید».<sup>۵</sup>

ابن کثیر در شرح این حدیث می‌گوید: این حدیث، بشارتی است به اینکه دوازده خلیفه‌ی نیک، صالح و عادل و دادگر، پس از رسول خدا ص خواهند آمد و برای اقامه‌ی حق و برپایی عدل و داد در میان امت اسلامی تلاش خواهند نمود؛ البته در این حدیث اشاره‌ای بدین نکته نشده که این خلفا، حتماً به صورت متوالی و پشت سر هم خواهند آمد. بدون تردید خلفای چهارگانه‌ای که پس از رسول خدا ص آمدند، یعنی خلفای راشدین که عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان و علی  $\text{علیهم السلام}$ ، در جرگه‌ی دوازده خلیفه‌ی مذکور قرار دارند. پیشوایان دینی، عمر بن عبدالعزیز رحمه الله و برخی از عباسیان را نیز جزو این دوازده خلیفه دانسته‌اند.

۱- بخاری، کتاب الأحکام، باب الإستخلاف، (127/8).

۲- مسلم: کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش (1453/2).

۳- همان.

۴- مرجع پیشین

۵- سنن أبی داود (472/4)؛ فتح الباری (211/13).



آنچه مسلم است، اینکه این دوازده خلیفه، قبل از برپایی قیامت، به امارت خواهند رسید؛ چنین به نظر می‌رسد که مهدی موعود نیز جزو همین دوازده خلیفه باشد؛ البته منظور از این مهدی، آن کسی نیست که شیعیان، معتقدند از سرداب سامراء ظهور می‌کند. زیرا چنین شخصی به نام مهدی که از سامراء ظهور خواهد کرد، وجود خارجی ندارد و تصوراتی که در مورد او مطرح شده، زاده‌ی تخیلات و اوهامی است که از عقل‌هایی تهی و پلید، برآمده است. همچنین باید توجه داشت که منظور از این دوازده خلیفه، به هیچ وجه دوازده امام مورد ادعای دوازده‌امامی‌ها نیست.<sup>۱</sup>

علاوه بر شخصیت‌هایی که ابن کثیر نام برد، می‌توان پنجمین خلیفه‌ی راشد یعنی حسن بن علی<sup>ع</sup> را نیز در شمار این دوازده خلیفه دانست. برخی از خلفای دوازده‌گانه، به‌صورت متوالی و پشت سر هم و برخی نیز با فاصله‌ی زمانی با سایر خلفا، روی کار آمده و خواهند آمد و این، رحمت و عنایتی از سوی خداوند متعال، بر مسلمانان می‌باشد. ظهور این خلفا، پس از رحلت رسول اکرم ص و با خلافت ابوبکر صدیق<sup>ع</sup> آغاز گردید و با ظهور دوازدهمین آنها در آخر زمان خاتمه می‌یابد و پس از آن، هرج و مرج و فتنه، امت را در بر خواهد گرفت.<sup>۲</sup>

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: عمر بن عبدالعزیز، در شمار دوازده خلیفه قرار دارد و فضیلت و برتری معاویه<sup>ع</sup> بر عمر بن عبدالعزیز رحمه الله، بدین معناست که معاویه<sup>ع</sup> جزو خلفای مذکور به‌شمار می‌رود. و خداوند، به حقیقت هر چیز آگاه‌تر است.

### آیا کناره‌گیری حسن بن علی<sup>ع</sup> از خلافت، به علت ضعف و ناتوانی بود؟

کناره‌گیری حسن بن علی<sup>ع</sup> از خلافت به نفع معاویه<sup>ع</sup>، از موضع قدرت بود، نه از موضع ضعف و ناتوانی؛ چراکه:

1- حکومت حسن<sup>ع</sup> مشروعیت داشت و مردم، پس از شهادت امیر مؤمنان علی<sup>ع</sup> در رمضان سال 40 هجری، با حسن<sup>ع</sup> بیعت کردند و به‌انتخاب شورای مسلمانان، حسن<sup>ع</sup> به عنوان خلیفه‌ی شرعی و قانونی سرزمین حجاز، عراق و یمن تعیین گردید. این سرزمین‌ها که

۱- التفسیر (34/2)

۲- مرویات خلافة معاوية (ص 165)

پیشتر تحت سلطه و تصرف علی بن ابی طالب  $\tau$  بود، پس از شهادت آن بزرگوار به مدت شش ماه در تصرف حسن  $\tau$  باقی ماند؛ به راستی که دوران خلافت حسن بن علی  $\tau$ ، امتداد دوران خلافت راشد بود؛ چرا که مدت خلافتش، مکمل مدت زمانی است که رسول خدا ص از آن، به خلافت راشد یاد نموده است. چنانچه در حدیث پیامبر اکرم ص بدین نکته تصریح شده که مدت خلافت راشد، سی سال می باشد و پس از آن، سلطنت و پادشاهی خواهد بود.<sup>۱</sup> امام ترمذی رحمه الله از سفینه غلام آزادشده ی پیامبر اکرم ص روایت نموده که آن حضرت ص فرموده است: (الخلافه فی أمتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلک)<sup>۲</sup> یعنی: «خلافت در امت من سی سال خواهد بود و پس از آن سلطنت و پادشاهی می باشد».

ابن کثیر در شرح این حدیث می گوید: «سی سال، با خلافت حسن بن علی رضی الله عنهما تکمیل می گردد. حسن  $\tau$  در ربیع الاول سال 41 هجری خلافت را به معاویه  $\tau$  سپرد و این واقعه، دقیقاً سی سال پس از وفات رسول خدا ص اتفاق افتاد. چرا که رسول خدا ص در ربیع الاول سال 11 هجری وفات نمود و این، یکی از نشانه های نبوت آن حضرت ص می باشد».<sup>۳</sup> از این رو حسن  $\tau$  پنجمین خلیفه از خلفای راشدین است.<sup>۴</sup>

بسیاری از علمای اهل سنت، درباره ی مشروعیت خلافت حسن  $\tau$  سخن گفته و او را جزو خلفای راشدین  $\tau$  دانسته اند؛ از جمله: ابوبکر بن العربی، قاضی عیاض، ابن کثیر، ابن ابی العز حنفی، مناوی و ابن حجر هیتمی.<sup>۵</sup>

از این رو این امکان برای حسن بن علی  $\tau$  وجود داشت که به مشروعیت و قانونی بودن خلافت خود استناد کند و یا جنگ تبلیغاتی سازمان یافته ای در میان مردم اهل شام، به راه اندازد و اعتماد آنان را به سوی خویش جلب کند و یا حداقل در اعتماد و جایگاهی که معاویه  $\tau$  نزد آنان برخوردار شده بود، رخنه افکند و بر وی، چیره شود. بنابراین حسن بن علی  $\tau$  از نیروی معنوی و نفوذ روحی بسیاری برخوردار بود و از آنجا که نوه ی رسول خدا ص

۱- عقیده أهل السنة و الجماعة فی الصحابة (2/743).

۲- تحفة الأحوذی (397-395/6)؛ حدیث، حسن است.

۳- البداية و النهاية (11/134)

۴- مآثر الإنافة (1/105)؛ مرویات خلافة معاویه، خالد الغیث، ص 155

۵- در صفحات گذشته، سخنان این دسته از علما، در موضوع مورد بحث آمده است.

به شمار می‌رفت و نفوذ زیادی در جامعه‌ی اسلامی داشت، کسی، مشروعیت وی را زیر سؤال نمی‌برد.

2- حسن بن علی<sup>ع</sup> دارای قدرت و برتری نظامی و سیاسی فراوانی بود و از فرماندهان شایسته و توانمند به‌شمار می‌رفت. باری نفیر بن حضرمی، به حسن<sup>ع</sup> گفت: ای حسن! مردم می‌گویند: تو دوست داری به خلافت برسی. حسن بن علی<sup>ع</sup> فرمود: «مہتران عرب تحت فرمان و در اختیارم بودند و اگر به آنها دستور جنگ می‌دادم، در کنار من می‌جنگیدند و اگر صلح می‌کردم، آنها نیز صلح می‌نمودند، اما من، با وجود آنکه چنین موقعیتی داشتم، تنها برای رضای خداوند<sup>ع</sup> از خلافت کناره‌گیری نمودم».<sup>۱</sup>

این سخن حسن<sup>ع</sup> بیانگر آن است که آن بزرگوار، در موقعیت توانمندی قرار داشت که پیروانش، چه در جنگ، و چه در صلح، از او اطاعت می‌کردند. سخنوری حسن بن علی<sup>ع</sup> و زبان و بیان گیرایش، در کنار قرابت و خویشاوندی با رسول خداص، این امکان را برایش فراهم می‌آورد که در جلب عواطف مردم، موفق باشد و بتواند آنان را تحت تأثیر قرار دهد. دلیل این ادعا اینکه حسن<sup>ع</sup> توانست مردم کوفه را قانع نماید که به دفاع از پدرش برخیزند. قضیه از این قرار بود که والی کوفه، ابوموسی اشعری<sup>ع</sup>، همواره مردم را از مشارکت در فتنه باز می‌داشت و آنان را نسبت به حضور در جنگ‌های داخلی بی‌ رغبت می‌نمود. ابوموسی<sup>ع</sup> ضمن یادآوری احادیث نبی اکرمص، مردم کوفه را از دخالت و مشارکت در این فتنه، برحذر می‌داشت.<sup>۲</sup> از این رو علی بن ابی طالب<sup>ع</sup>، محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر را به کوفه فرستاد؛ آن دو، پس از ابلاغ فرمان علی<sup>ع</sup> به ابوموسی<sup>ع</sup> در میان مردم، برخاستند و دستور علی<sup>ع</sup> را ابلاغ نمودند، اما پاسخی نشنیدند و ناکام ماندند. سپس علی<sup>ع</sup> هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص<sup>۳</sup> را به کوفه فرستاد و چون هاشم نیز نتوانست به سبب تأثیر ابوموسی<sup>ع</sup> بر مردم، آنان را برای یاری علی<sup>ع</sup> و حضور در جنگ، قانع سازد، علی<sup>ع</sup>، عبدالله بن عباس<sup>ع</sup> را به کوفه فرستاد؛ و چون عبدالله بن عباس<sup>ع</sup> نیز موفق به قانع ساختن کوفیان نشد، علی<sup>ع</sup>، عمار بن یاسر

۱- البدایة و النہایة (206/11).

۲- تاریخ طبری (514/5) و مصنف ابن ابی شیبہ (12/15). سند این حدیث، حسن است.

۳- خلافة علی بن ابی طالب، عبدالحمید، ص 144 و سیر أعلام النبلاء (486/3).

و حسن ۷ را به کوفه گسیل داشت.<sup>۱</sup> از آنجا که حسن بن علی شخصیتی اثرگذار بود، در میان مردم برخاست و فرمود: «ای مردم! فراخوان امیرتان را اجابت کنید و به سوی برادرانتان حرکت نمایید؛ به هر حال کسانی، برای این کار، پیدا خواهند شد. به خدا سوگند، اگر خردمندان، به این کار، دست یازند، برای حال و آینده، بهتر است و فرجام بهتری در پی دارد؛ پس دعوت ما را بپذیرید و ما را در این گرفتاری که در میان ما و شما، مشترک است، یاری نمایید».<sup>۲</sup> حدود شش تا هفت هزار تن از مردم کوفه، درخواست حسن ۷ را پاسخ گفتند و همراه حسن و عمار رضی الله عنهما به یاری علی ۷ شتافتند.<sup>۳</sup> ابوموسی اشعری ۷، والی کوفه و از فرمانروایان محبوب عراق بود که در دوران عمر بن خطاب ۷ به آن دیار فرستاده شد و در علم و زهد نیز شهره‌ی خاص و عام بود، اما با این حال، حسن بن علی ۷ توانست مردم کوفه را به سوی خویش جلب کند تا از فرمان ابوموسی ۷ سرپیچی نمایند و به یاری علی ۷ بشتابند.

۳- در سپاه حسن ۷ فرماندهان توانمندی همچون برادرش حسین، و پسرعمویش عبدالله بن جعفر، و قیس بن سعد بن عباده و عدی بن حاتم ۷ و... حضور داشتند؛ بنابراین اگر حسن بن علی ۷ خواستار خلافت بود، می‌توانست به فرماندهان خویش دستور دهد تا با مردم را به جنگ با معاویه ۷ بسیج نمایند و بدین سان تا مدتی، زمام امور را در بسیاری از مناطق حکومتش، به دست گیرد.

۴- حسن بن علی ۷ از توانایی‌های ویژه‌ای در تعامل با مردم عراق و جلب توجه آنها، برخوردار بود و از آنجا که به‌خوبی، روحیات اهل عراق را می‌شناخت، از همان ابتدای خلافتش، بر عطایا و بخشش‌های خویش به آنها افزود. پروژه‌ی اصلاحی و برنامه‌ای که حسن بن علی ۷ برای تحقق صلحی فراگیر دنبال می‌کرد، بسی سخت‌تر و دشوارتر از جنگیدن با معاویه ۷ بود، اما با این حال، حسن ۷ موانع و تنگناهای بسیاری مانند: مخالفت برخی از مردم با صلح و نیز توطئه‌ی نافرجام ترورش را پشت سر نهاد و بر مشکلات فرارویش، فایق آمد. وی، به اهداف مورد نظرش دست یافت؛ چنانچه وحدت و یک‌پارچگی امت اسلامی را تحقق بخشید، مانع از ریختن خون مسلمانان شد، امنیت راه‌ها و

۱- فتح الباری (53/13) و علی بن ابی طالب، صلابی (60/2)

۲- تاریخ طبری (516/5)

۳- همان

جاده‌های مواصلاتی را تأمین نمود و زمینه‌ی گسترش فتوحات اسلامی را فراهم آورد. چنین عملکردی، بیانگر توانمندی والای حسن<sup>ع</sup> در عرصه‌ی رهبری، فرماندهی و اداره‌ی امور می‌باشد.

5- عمرو بن عاص و معاویه رضی الله عنهما، به قدرت نظامی و سیاسی حسن بن علی<sup>ع</sup> اذعان داشتند؛ در روایت بخاری رحمه الله آمده است: به خدا سوگند، حسن بن علی<sup>ع</sup> با لشکریانی که همچون کوه (استوار) بودند، رویاروی معاویه<sup>ع</sup> قرار گرفت. عمرو بن عاص<sup>ع</sup> با دیدن لشکریان حسن<sup>ع</sup> خطاب به معاویه<sup>ع</sup> گفت: این، سپاه سپاهی است که تا طرف مقابلش را از پای در نیاورد، عقب‌نشینی نخواهد کرد. معاویه<sup>ع</sup> گفت: ای عمرو! اگر اینها و اینها و اینها کشته شوند، تکلیف من در قبال مردم و زنان و فرزندان و ضعفای آنان چه خواهد بود؟<sup>۱</sup> سپس معاویه<sup>ع</sup> دو نفر قریشی از طایفه‌ی بنی عبد شمس به نامهای عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر بن کریر را نزد حسن بن علی<sup>ع</sup> فرستاد تا با وی سخن گویند و از وی درخواست صلح نمایند. در ضمن معاویه<sup>ع</sup> به آن دو دستور داد که اموالی را به حسن<sup>ع</sup> پیشنهاد کنند و هر چه خواست به او بدهند.<sup>۲</sup>

الف: عمرو بن عاص<sup>ع</sup>، یکی از فرماندهان نظامی برجسته و سیاستمداران کارآزموده بود و چون سپاهیان حسن<sup>ع</sup> را مشاهده کرد، فرمود: «گردان‌ها و لشکریان (حسن<sup>ع</sup>) را به گونه‌ای یافتم که تا بر رقبای خویش پیروز نشوند، دست‌بردار نیستند».<sup>۳</sup>

ب: معاویه<sup>ع</sup> به خوبی می‌دانست که در صورت بروز جنگ، افراد زیادی از دوطرف، کشته خواهند شد. وی، این نکته را خوب درک می‌کرد که حتی اگر در میدان نبرد پیروز شود، باز هم نمی‌تواند نسبت به پیامدهای ناگوار جنگ، از قبیل: بیوه شدن زنان و یتیم گشتن کودکان، بی‌خیال باشد و این همه مصیبت را تحمل نماید. معاویه<sup>ع</sup>، یکی از سرآمدان سیاسی دوران خویش به شمار می‌رفت و از این رو خیلی خوب می‌دانست که اگر جنگی، روی دهد

۱- ابن حجر می‌گوید: مقصود معاویه خیل عظیمی از لشکریان و مردم بود که در سپاه وی و سپاه حسن بن علی<sup>ع</sup> برای نبرد آماده شده بودند.

۲- بخاری، شماره: 2704.

۳- بخاری (2704).

و به فرض اینکه پیروز شود، جبران پیامدهای سوء جنگ در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی و...، برایش مشکل خواهد بود.

ج: معاویه<sup>۲</sup>، دو تن از شخصیت‌های برجسته به نام‌های عبدالرحمن بن سمرة و عبدالله بن عامر بن کرز را برای مذاکرات صلح، نزد حسن<sup>۳</sup> فرستاد؛ شایان ذکر است این دو، قریشی و از اصحاب پیامبرص بودند و احترام خاصی، نزد حسن بن علی<sup>۴</sup> داشتند.

عبدالرحن بن سمرة بن حبیب بن ربیعہ بن عبدشمس بن عبدمناف، ابوسعید القرشی العبشمی:

وی، یکی از بزرگان و سرآمدان عرب بود و در فتح مکه، اسلام آورد و در بصره، اقامت گزید. عبدالرحمن<sup>۲</sup> در لشکر اعزامی به سجستان، حضور داشت. رسول اکرم ص خطاب به عبدالرحمن<sup>۲</sup> فرمود: (يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ لَا تَسْأَلِ الْإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنِ أُوْتِيَتْهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وَكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوْتِيَتْهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا)<sup>۱</sup> یعنی: «ای عبدالرحمن بن سمرة! امارت را درخواست مکن؛ زیرا اگر پس از درخواست، به امارت برسی، به آن، واگذار می‌شوی<sup>۲</sup> و اگر بدون درخواست، به امارت برسی، بر آن، یاری خواهی شد»<sup>۳</sup>.

در مسند بقی بن مخلد، چهارده حدیث از عبدالرحمن بن سمرة<sup>۴</sup> روایت شده و ابن عباس، سعید بن مسیب، عبدالرحمن بن ابی لیلی، حیان بن عمیر، ابن سیرین، حسن و برادرش سعید بن ابی الحسن و حمید بن هلال، از وی، حدیث، روایت کرده اند. گویند: ابتدا اسم عبدالرحمن بن سمرة، عبدکلال بود و چون اسلام آورد، رسول خدا ص نامش را تغییر داد و او را عبدالرحمن، نامید.<sup>۴</sup> عبدالرحمن بن سمرة<sup>۴</sup> یکی از یاران رسول خدا ص بود؛ وی، گذشته از آنکه در بسیاری از فتوحات اسلامی، حضور داشت، در دوران عثمان بن عفان<sup>۵</sup>، یکی از فرماندهان لشکر اسلام بود. عبدالرحمن<sup>۲</sup> بدن هیچ خونریزی و جنگی، سجستان را فتح نمود و سپس عازم بُست شد و پس از فتح آن دیار، رهسپار کابل و زابلستان گردید و

۱- بخاری، شماره‌ی 6622

۲- ابن حجر رحمه الله می‌گوید: معنای حدیث از این قرار است که: هر کس، درخواست امارت نماید و امارت، به او داده شود، با آن تنها می‌ماند و به خاطر حرصی که برای رسیدن به امارت داشته، یاری نمی‌گردد. [مترجم]

۳- یعنی خداوند، تو را در جریان امارت، یاری خواهد کرد. [مترجم]

۴- سیر أعلام النبلاء (572/2).

غنایم به دست آمده از فتح کابل و زابلستان را نزد عبدالله بن عامر<sup>ع</sup> فرستاد.<sup>۱</sup> عبدالرحمن بن سمره<sup>ع</sup>، به روایتی در سال 50 هجری و به روایتی دیگر، در سال 51 هجری، چشم از جهان فرو بست.<sup>۲</sup>

عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیعۃ بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی القرشی العبشمی:

عبدالله بن عامر<sup>ع</sup>، در سال 4 هجری، دیده به جهان گشود<sup>۳</sup> و چون رسول خدا ص در سال 7 هجری، به قصد ادای عمره [عمرۃ القضاء] وارد مکه شد، او را نزد آن حضرت ص بردند. ابن حجر رحمه الله می گوید: رسول خدا ص از آب دهان خویش در دهان وی گذاشت و فرمود: «آیا این، پسر یکی از زنان بنی سلیم است؟» گفتند: «آری». فرمود: «این، شبیه ماست». رسول اکرم ص برای حفظ او، دعا خواند و عبدالله بن عامر<sup>ع</sup> نیز آب دهان رسول خدا ص را می مکید. نبی اکرم ص فرمود: «او، مسقی است». یعنی: خودش، همواره سیراب است و مایه‌ی سیرابی دیگران خواهد بود. عبدالله بن عامر<sup>ع</sup>، هر جای زمین را که حفر می کرد، از آن، آب، بیرون می آمد.<sup>۴</sup>

همان طور که ابن تیمیه رحمه الله گفته است، عبدالله بن عامر<sup>ع</sup>، فردی نیک و دوست داشتی بود که محبتش، در دل مردم، جای گرفته بود و این، غیر قابل انکار است.<sup>۵</sup> ذهبی رحمه الله می گوید: عبدالله بن عامر<sup>ع</sup>، یکی از امیران نامدار، شجاع و بخشنده‌ی عرب بود که با مردم، با نرمی و شکیبایی، برخورد می کرد.<sup>۶</sup> وی، از ترس فتنه، در جنگ جمل و صفین حاضر نشد.

خلاصه اینکه نمایندگان معاویه<sup>ع</sup> برای گفتگوهای صلح، (یعنی عبدالرحمن بن سمره و عبدالله بن عامر رضی الله عنهما)، افراد سرآمد و قابل احترامی بودند، و این، بیانگر آن است

۱- تاریخ دمشق (289/26)

۲- سیر أعلام النبلاء (572/2).

۳- تهذیب التهذیب (272/5).

۴- طبقات (31/5)؛ تهذیب التهذیب (72/5).

۵- نگا: منهاج السنة (189/3).

۶- سیر أعلام النبلاء (21/3).

که معاویه  $T$  مصمم بوده تا به هر قیمتی که شده، با حسن  $T$  صلح نماید. مدتی حسن  $T$  و یارانش، کنترل اوضاع را در دست داشتند؛ چنانچه روایت بخاری رحمه الله و سایر روایات نشان می دهد، سپاه حسن  $T$ ، سپاهی قوی و توانمند بود. ترور نافرجام حسن  $T$ ، نتیجه ی شرایط زمانی دوران جنگ و صلح با معاویه  $T$  بود؛ البته دیری نپایید که شایعه پراکن ها، شکست خوردند و شخصی که اقدام به ترور حسن  $T$  نموده بود، کشته شد. لذا دسیسه ی ترور حسن  $T$ ، به معنای ضعف قدرت نظامی آن بزرگوار نیست. پیشتر چگونگی صلح حسن با معاویه رضی الله عنهما را مورد بررسی قرار دادیم؛ چنانچه از نحوه ی صلح برمی آید، اگر حسن  $T$  دارای قدرت نظامی نبود، دیگر هیچ لزومی نداشت که معاویه  $T$  با حسن  $T$  وارد مذاکره شود و شرایط مورد نظر آن بزرگوار را بپذیرد؛ بلکه در صورت ضعف نظامی حسن  $T$ ، معاویه  $T$  بدون هیچ دغدغه ای وارد کوفه می شد و زمام امور را به دست می گرفت و به هیچ یک از شروط حسن  $T$  تن نمی داد.

آری! این امکان، برای حسن  $T$  فراهم بود که با همکاری یارانش، جنگی تمام عیار بر ضد معاویه  $T$  ترتیب دهد و زمام امور را به کلی به دست گیرد، اما از آنجا که حسن  $T$ ، به اخلاق اسلامی آراسته بود و همواره به صلح و اتحاد مسلمانان می اندیشید، از این رو گزینه ی صلح را انتخاب کرد و از جنگ، پرهیز نمود و بدین سان امت اسلامی را از فتنه و تفرقه، رها نمود. خداوند متعال، حسن بن علی  $T$  را واسطه ی ایجاد صلح و آشتی در میان مسلمانان قرار داد؛ رسول خدا ص، پیشتر از این رویداد مهم خبر داده و فرموده بود: (إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَصْلَحَ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ)<sup>۱</sup> یعنی: «این فرزندم، آقا و سرور است و چه بسا خداوند، به وسیله ی او، میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و سازش برقرار سازد».

#### بی رغبتی حسن $T$ به ریاست و فرمانروایی

حسن بن علی  $T$ ، اسوه و الگوی نیکی برای مسلمانان در زمینه ی بی رغبتی به ریاست و فرمانروایی است؛ او، به دنیا و مقام های دنیوی پشت کرد تا به نعمت های جاویدان خداوند دست یابد و هیچ چشم داشتی جز رضای خدای متعال، نداشت. زهد و بی رغبتی به جاه و مقام دنیوی، بر نفس، خیلی دشوار و ناگوار است و چه بسیار برادران، دوستان و خویشاوندانی که به خاطر پست و مقام دنیا، خون یکدیگر را ریخته اند! اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم، با



رخدادها و ماجراهای شگفت‌انگیزی در این زمینه، مواجه خواهیم شد. افرادی که نسبت به مال و منال دنیا و لذت‌های جنسی و آمیزشی، بی‌رغبت باشند، بسیارند، اما کسانی که نسبت به جاه و مقام دنیا، اظهار بی‌رغبتی نمایند، به مراتب، خیلی کم‌ترند. جاه‌طلبی و محبت جاه و مقام، آخرین صفت ناپسندی است که از قلوب نیکان، بیرون می‌رود. سفیان ثوری رحمه‌الله می‌گوید: بی‌رغبتی به جاه و مقام را خیلی کم‌تر از بی‌میلی به خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها، مال و ثروت و لباس‌های فاخر، یافتیم؛ اگر فرد جاه‌طلب، به خواسته‌اش نرسد، آشفته می‌گردد و برای دستیابی به خواسته‌اش با تب و تاب تمام، تلاش و تکاپو و حتی جنگ و ستیز، می‌نماید. از این‌رو از جاه‌طلبی و محبت ریاست، پرهیز که محبت جاه و مقام در میان مردم، خیلی بیشتر از محبت مال و منال است و این، نکته‌ی پوشیده‌ای است که تنها علمای بابصیرت و حاذق، آن را درک می‌کنند و در ورطه‌ی آن، گرفتار نمی‌شوند. بنابراین مراقب خویشتن باش و مخلصانه، عمل نما که به‌زودی، مردم، گرفتار اموری خواهند شد که آرزوی مرگ، خواهند نمود.<sup>۱</sup>

بدین‌سان حسن بن علی<sup>ع</sup> به ما آموخت که باید برای حفظ مصالح امت اسلامی و وحدت و یک‌پارچگی مسلمانان، از منافع شخصی و پست و مقام دنیا گذشت و خون و جان مسلمانان را پاس داشت. آری! کوتاه کردن آرزوها و دست کشیدن از آرزوهای دور و دراز، یاد مرگ و زیارت قبور، کمک شایانی به انسان، برای رسیدن به مقام زهد و بی‌رغبتی به دنیا، می‌نماید. حسن<sup>ع</sup>، یکی از طلایه‌داران زهد و تقوا، در دوران خویش بود و تمامی پله‌های ترقی در زمینه‌ی بی‌رغبتی به مال و مقام دنیا را پیمود. بر انگشتی آن بزرگوار، نوشته شده بود:

قدم لنفسک ما استطعت من التقی      إن المنيّة نازل بک یا فتی!

أصبحت ذافرح كأنک لا تری      أحباب قلبک فی المقابر و البلی<sup>۲</sup>

یعنی: «ای جوان! تا می‌توانی راه تقوا و پرهیزگاری در پیش بگیر و اعمال نیک و شایسته، برای خویش، ذخیره کن که هر آن، مرگت می‌رسد. تو، آن‌گونه بی‌خیالی که گویا

۱- حلیة الأولیاء (376/6)؛ فقه الفتن، عبدالله شعبان، ص 142.

۲- تاریخ دمشق (86/14).

دوستان و عزیزانت را نمی‌بینی که طعمه‌ی مرگ و مصیبت‌ها گشته و در گورستان‌ها مدفون شده‌اند».

آری! حسن (ع)، یکی از زهدپیشگان دوران خویش به‌شمار می‌رفت؛ چنانچه دست از دنیا و جاه و مقام دنیا کشید و با تمام وجود در راستای دستیابی به رضایت و خشنودی پروردگارش، کوشید. هرچند حسن (ع) به هیچ عنوان به‌دنبال این نبود که در چشم مردم، عزیز شود، اما خدای متعال، محبتش را در دل مردم انداخت و او را از عزت و شرافت فراوانی در نگاه مسلمانان، برخوردار گردانید. حسن (ع)، به‌شدت از اینکه خود را در چشم و دل مردم جای دهد، پرهیز می‌نمود؛ زیرا از این می‌ترسید که این امر، میان او و آفریننده‌اش، فاصله بیندازد؛ خدای متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾

(مریم: 96)

«بی‌گمان کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، خداوند مهربان، آنان را دوست می‌دارد و محبتشان را به دل‌ها می‌اندازد».

رسول خدا ص فرموده است: (إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ قَالَ لِجَبْرِيلَ: قَدْ أَحْبَبْتُ فَلَانًا فَأَحْبِهِ، فَيَحْبُهُ جَبْرِيلُ) ثم ینادی فی أهل السماء: إن الله قد أحب فلاناً فأحبهوه، فیحبه أهل السماء ثم یوضع له القبول فی الأرض<sup>۱</sup> یعنی: «هرگاه خداوند، بنده‌ای را دوست بدارد، به جبرئیل (ع) می‌گوید: من، فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست بدار. بدین ترتیب جبرئیل (ع) نیز آن بنده را دوست می‌دارد و سپس در میان اهل آسمان، بانگ برمی‌آورد: خداوند، فلانی را دوست دارد؛ شما هم او را دوست بدارید و بدین ترتیب اهل آسمان نیز آن بنده را دوست می‌دارند و آنگاه مقبولیت و محبت وی، در (قلب اهل) زمین، نهاده می‌شود».

به‌هر حال، کسی که در پی شرافت اخروی باشد، به عزت و شرافت دنیا نیز دست می‌یابد؛ هرچند در پی عزت و شرافت دنیا نباشد. جاه‌طلبی، و تلاش و تکاپو برای دستیابی به جاه و مقام دنیا، با عزت و شرافت اخروی، قابل جمع نیست و نمی‌توان آن را با عزت و شرف آخرت، یک‌جا نمود. البته خوشبخت، کسی است که نعمت‌های جاوید و ماندگار آخرت را بر کالای فناپذیر و گذرای دنیا، ترجیح دهد.

۱- مسلم، کتاب البر و الصلة، شماره‌ی 6937.

ابوالفتح سنی، چنین سروده است:

أمران مفترقان لست تراهما      يتشوقان لخلطة و تلاقى  
طلب المعاد مع الرياسة و العلى      فدع الذى يفنى لما هو باقى<sup>۱</sup>

یعنی: «ریاست طلبی (و محبت جاه و مقام) و نیز طلب آخرت، دو امر متضاد و متناقض اند که هیچ گاه قابل جمع، نیستند و یک جا نمی شوند؛ بنابراین نعمت‌ها و خوشی‌های فانی و زودگذر دنیا را به خاطر عزت و سعادت جاویدان و همیشگی آخرت، رها کن و آخرت را بر دنیا، ترجیح بده».

حسن بن علی<sup>ع</sup> با کناره‌گیری از خلافت، به ما آموخت که چگونه به جاه و مقام دنیا، بی‌رغبت باشیم و به خاطر رضایت و خشنودی الله<sup>ﷻ</sup> و در راستای مصالح مسلمانان، از موقعیت‌های دنیوی دست بکشیم. آری! بدین سان، عزت و منزلت حسن<sup>ع</sup>، افزایش یافت؛ حسن<sup>ع</sup>، راز و ارستگی و رهایی از خویشتن خویش را نمایان نمود. او، ایثار را معنا کرد و معلم و آموزگار از خود گذشته‌گی گشت؛ وی، برای همه‌ی نسل‌ها، مدرسه‌ی ایثار را بنا نهاد تا در آن، درس گذاشتن از خود و منافع شخصی، تدریس شود و همه، این را بیاموزند که باید حفظ جان و خون مسلمانان و نیز وحدت و یک‌پارچگی آنان را بر منافع شخصی خویش، ترجیح دهند. خلاصه اینکه حسن<sup>ع</sup>، معلم و بلکه مدرسه‌ی ایثار شد و مایه‌ی عزت و افتخار امت اسلامی در طول تاریخ گردید و تحسین همگان را برانگیخت.

حب جاه و مقام، آن قدر در دل برخی از مردم، جای گرفته که بسیاری از آنان، برای رسیدن به پست و مقام دنیوی، با هم رقابت می‌نمایند و در این راستا، هر نیرنگ و حيله‌ای را به کار می‌بندند و مال و ثروت فراوانی برای نیل به جاه و مقام مورد نظر خویش، هزینه می‌کنند و بدین سان جاه و مقام را بر مال و منال، ترجیح می‌دهند! راستی چرا این طور است؟ هر یک از موارد ذیل، می‌تواند خاستگاه چنین رویکردی باشد:

1- رسیدن به مال و ثروت از طریق جاه و مقام، آسان‌تر از دستیابی به پست و مقام از طریق مال و ثروت می‌باشد. به عنوان مثال: عالم یا دانشمندی که شهرت و یا جاه و مقامی دارد، به راحتی می‌تواند هر چقدر مال و ثروت که بخواهد، از دوستانش، مطالبه نماید و

۱- أمراض النفس، دکتر انس کرزون، ص 77.

به طور قطع، طرفدارانش نیز از بذل و بخشش مال و ثروت به او و یا برآورده ساختن نیازهایش، دریغ نخواهند کرد.

2- مال و ثروت دنیا، فناپذیر است و در معرض زوال قرار دارد و هر آن، ممکن است از بین برود. در صورتی که برخورداری از نفوذ اجتماعی، این امکان را برای شخص، فراهم می‌سازد که از حمایت دیگران، برخوردار شود.

3- دستیابی به محبت و اقبال عمومی، و به تعبیری برخورداری از موقعیت اجتماعی، بسی آسان است و چون مردم، کسی را دوست بدانند، همواره از او، به نیکویی یاد می‌کنند و بدین سان نام و آوازه‌اش بر سر زبان‌ها می‌افتد و محبوبیتش، در میان مردم، گسترش می‌یابد.<sup>۱</sup> خودخواهی و جاه‌طلبی، نسبت مستقیمی با هم دارند و خاستگاه بسیاری از بیماری‌های روحی و روانی هستند؛ مانند: ریا، تکبر، برتری‌جویی بر دیگران، خودبزرگ‌بینی، بخل، حسادت و میل و رغبت وافر به اینکه از سوی دیگران، مورد تعریف و تمجید قرار بگیرد و... شخص جاه‌طلب، به هر خواری و ذلتی، تن می‌دهد؛ جاه‌طلبی، نوعی بیماری درونی و روانی است و شخص مبتلا، باید از طریق آموزه‌های کتاب و سنت، به درمان این بیماری خطرناک، همت گمارد و سلوک و رفتار تربیتی اسلام را در پیش بگیرد. آدم جاه‌طلب، تمام هم و غمش را برای نیل به هدفش، به کار می‌بندد و دین و کرامتش را فدای این خواسته‌ی نابخردانه می‌کند و به هر خواری و خفتی، تن می‌دهد تا رضایت مردم را جلب نماید!<sup>۲</sup>

ابن تیمیه رحمه الله در این باره می‌گوید: «افراد جاه‌طلبی که در پی برتری بر دیگران هستند، افراد ضعیف النفس و سست‌عنصری می‌باشند که هرچند به ظاهر در رأس قرار دارند و مردم، از آنان حساب می‌برند، اما در حقیقت، تحت تأثیر طرفداران خویش هستند و همواره (برای حفظ منافع خویش) ناگزیرند بندگانی گوش به فرمان برای مردم باشند و از آنان اطاعت نمایند».<sup>۳</sup>

این سخن ابن تیمیه، هشدار واضحی برای تمام کسانی است که زمام امور مردم را به دست دارند و باید آن را آویزه‌ی گوش خویش نمایند تا در برابر خواسته‌ها و مطالبات نامشروع مردم، تسلیم نشوند و در برابر جمهور مردم، عزت نفس خویش را حفظ کنند.

۱- همان، ص 77.

۲- أمراض النفس، دکتر انس کرزون، ص 77.

۳- العبودية از ابن تیمیه رحمه الله، ص 48-49.

حسن بن علی<sup>ع</sup>، این درس ارزنده را به ما آموخت که برتری، در ترجیح مبادی و ارزش‌های دینی بر خواسته‌ها و هواهای نفسانی است. چنانچه حسن<sup>ع</sup> در برابر کسانی که صلح با معاویه<sup>ع</sup> را ننگ و عار می‌دانستند، واکنشی بس زیبا و نیک داشت؛ آن بزرگوار، انگیزه‌اش از انعقاد صلح با معاویه<sup>ع</sup> را حفظ وحدت مسلمانان و جلوگیری از قتال و خونریزی در جهت رضایت و خشنودی خداوند متعال، بیان نمود و سرانجام، توانست با وجود آن‌همه فشار از سوی کسانی که خواهان جنگ بودند، پروژه‌ی اصلاحی خویش را به ثمر برساند و صلح و آرامش را به جامعه‌ی اسلامی، هدیه نماید. آری! از رهبران ربانی، انتظاری جز این نیست.

حسن<sup>ع</sup> از اینکه با معاویه<sup>ع</sup> صلح نمود، خیلی خرسند بود و هیچ گاه احساس پشیمانی نکرد و خودش را برای این کار، ملامت و سرزنش ننمود؛ بلکه اقدامات حسن<sup>ع</sup> برای برقراری صلح، تحسین افراد آگاه و فهمیده را برانگیخت و سبب خرسندی و رضایت خاطر وی گردید؛ چراکه از زبان پیامبر صادق<sup>ص</sup>، به انجام چنین کار مهمی، بشارت داده شده بود. حسن<sup>ع</sup> واکنش نیک و شایسته‌ای با منتقدان خویش داشت؛ چنانچه زمانی که ابوعامر، سفیان بن لیل، به حسن<sup>ع</sup> گفت: «سلام بر تو ای خوارکننده‌ی مؤمنان!»، حسن بن علی<sup>ع</sup> فرمود: «ای ابوعامر! این سخن را مگو؛ من، مؤمنان را خوار نکرده‌ام؛ بلکه نمی‌پسندیدم که به خاطر ریاست و امارت، میان مؤمنان، قتل و قتالی روی دهد».<sup>۱</sup>

این سخن حسن بن علی<sup>ع</sup>، افقی وسیع و روشن، فراروی رهروان راه حق می‌گشاید و مسیری هموار، پیش روی کسانی می‌نهد که به سوی خداوند متعال، روی آورده‌اند. حسن<sup>ع</sup> در تمام ابعاد زندگانی‌اش، چنین رویکردی داشت و در نظر داشتن رضایت خداوند<sup>ع</sup>، در تمام حرکات و سکناتش، نمایان بود.

### استقرار حسن بن علی<sup>ع</sup> در مدینه، پس از صلح

حسن بن علی<sup>ع</sup> پس از کناره‌گیری از خلافت، به‌همراه بنی‌هاشم و یاران خویش، رهسپار مدینه گردید و همان‌جا اقامت گزید. بنی‌هاشم، از احترام خاصی نزد معاویه<sup>ع</sup> برخوردار بودند و حسن بن علی<sup>ع</sup> در رأس آنان قرار داشت. در آن زمان، تعداد زیادی از صحابه<sup>ص</sup> اعم از مهاجران و انصار و سایر اصحاب در مدینه زندگی می‌کردند. البته مدینه، جمع کثیری از

تابعین را نیز در خود جای داده بود. ساکنان مدینه اعم از صحابه و تابعین که در واقع، شاگردان مکتب صحابه ۱۲ به شمار می‌رفتند، برای عبادت خداوند متعال و روایت احادیث رسول اکرم ص، یک‌سویی اختیار کرده بودند و همواره در راستای حفظ وحدت و یک‌پارچگی امت، تلاش می‌کردند و خود، در عرصه‌ی علم و دانش، همراه و همگام با مسلمانان، به مسؤولیت‌های خویش، عمل می‌نمودند؛ از جمله: عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، ابوهریره، ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله<sup>۱</sup>.

فضای مدینه، فضای علمی بسیار خوبی بود؛ به گونه‌ای که دانش‌پژوهان و جویندگان علم قرآن و حدیث، از هر سو و کرانه‌ای، رهسپار مدینه می‌شدند. حضور صحابه و تابعین ۱۲ در شهر رسول خدا ص از یک‌سو، و برخورداری مدینه از امنیت فراوان، از سوی دیگر، مجال علم و پژوهش را در آن شهر، فراهم آورده و مدینه را به مرکزی علمی، تبدیل کرده بود.<sup>۲</sup>

#### رابطه‌ی حسن ت با معاویه ت، پس از برقراری صلح

باری حسن بن علی ت پس از واگذاری خلافت به معاویه ت، نزد وی رفت. معاویه ت به حسن ت گفت: «اینک به تو، پاداشی می‌دهم که پیشتر به هیچ کس نداده‌ام و پس از این نیز به هیچ کس نخواهم داد». آن‌گاه چهارصد هزار (درهم) تقدیم حسن ت نمود و آن بزرگوار نیز هدیه‌ی معاویه ت را پذیرفت.<sup>۳</sup>

در روایتی آمده است: حسن بن علی ت، هر سال، نزد معاویه ت می‌رفت و مبلغ یکصد هزار درهم از وی، دریافت می‌کرد. یک‌سال حسن ت نزد معاویه ت نرفت و معاویه ت هم چیزی برای حسن ت نفرستاد. حسن بن علی ت تصمیم گرفت طی نامه‌ای، مستمری خویش را درخواست نماید، اما در خواب، رسول خدا ص را دید که به او فرمود: «ای حسن! آیا به مخلوقی نامه می‌نویسی و نیازت را با او در میان می‌نهی و نیازت را از خدای خویش، درخواست نمی‌کنی؟! حسن ت می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! پس چه کار کنم؟ بدهی‌هایم، زیاد شده است. فرمود: «بگو: (اللهم إني أسألك من كل أمر ضعفته عنه قوتي و حيلتي و لم تنته إليه رغبتی و لم يخطر ببالي و لم يبلغه أملی و لم يجر على لسانی من اليقين الذي أعطيته أحدا

۱- تاریخ طبری (80/6)؛ المدینه فی العصر الأموی، ص 84.

۲- نگا: المدینه فی العصر الأموی، ص 62.

۳- سیر أعلام النبلاء (269/3).

من المخلوقين الأولين و الآخرين إلا خصصتني يا أرحم الراحمين) یعنی: «بارخدایا! از تو می‌خواهم بالاترین یقینی را به من عنایت کنی که به یکی از مخلوقات خویش از ابتدا تا انتها، ارزانی داشته‌ای؛ آن‌چنان یقینی که از توان و تدبیر من، خارج است، و از میل و رغبت من، فراتر می‌باشد و در ذهنم نمی‌گنجد و بر زبانم نمی‌آید و بسی دورتر از تمنا و آرزوی من است؛ ای مهربان‌ترین مهربانان! مرا به چنین یقینی، گرامی بدار».

حسن ع می‌گوید: «از خواب برخاستم و این دعا را حفظ کرده بودم؛ من، همواره این دعا را می‌خواندم. دیری نپایید که معاویه ع، مرا نزد اطرافیانش، یاد نموده، علت غیابم را پرسید. به او گفتند: حسن ع امسال نخواهد آمد. از این رو معاویه ع دویست هزار درهم برایم فرستاد».<sup>۱</sup>

در روایتی، دعایی که رسول‌خدا ص، در خواب، به حسن ع آموخت، با این الفاظ آمده است: (اللهم اقذف فی قلبی رجاک و اقطع رجائی عن سواک حتی لا أرجو أحداً غیرک؛ اللهم و ما ضعفت عنه قوتی و قصر عنه عملی و لم تنته إلیه رغبتی و لم تبلغه مسألتی و لم یجر علی لسانی مما أعطیت أحدا من الأولین و الآخرين من الیقین فخصنی به یا رب العالمین) یعنی: «بارخدایا! امید به خودت را در قلبم بیفکن و امیدم را از غیر خویش، قطع بگردان تا به غیر تو، امید مبندم. بارخدایا! بالاترین یقینی را به من، عنایت کن که به یکی از مخلوقات خویش از ابتدا تا انتها، ارزانی داشته‌ای؛ آن‌چنان یقینی که از توان من، خارج می‌باشد؛ یقینی که نه بر زبان من آمده و نه عمل و آمال و آرزوهایم، گنجایش آن را داشته است. ای پروردگار جهانیان! مرا به چنین یقینی، مختص بگردان».

حسن ع می‌گوید: به خدا سوگند هنوز یک هفته از آغاز پابندی من بر این دعا نگذشته بود که معاویه ع یک میلیون و پانصد هزار درهم برایم فرستاد. از این رو گفتم: (الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره و لا یخیب من دعاه) یعنی: «سپاس و ستایش خدایی را که یادکننده‌ی خویش را از یاد نمی‌برد و آن‌کس را که او را بخواند، ناامید نمی‌گرداند». حسن ع می‌افزاید: دوباره رسول‌خدا ص را در خواب دیدم؛ از من پرسید: ای حسن! چطوری؟ در

عالم خواب، ماجرا را برای نبی اکرم ص بازگو کردم. فرمود: «ای پسر کم! کسی که دل به مخلوق نبندد و به خالق و آفریننده، امیدوار باشد، چنین وضعیتی خواهد داشت».<sup>۱</sup>

#### رابطه‌ی معاویه با حسن، حسین و ابن جعفر

معاویه ت، یکصد هزار درهم برای حسن بن علی ت ارسال نمود. زمانی که این پول، به حسن ت رسید، به اطرافیانش فرمود: «هر کس، هر چه می‌خواهد، از این پول بردارد». معاویه ت یکصد هزار درهم برای حسین ت نیز فرستاد. زمانی که این پول به حسین ت رسید، ده نفر، اطراف او نشسته بودند؛ وی، این پول را میان آنان، تقسیم کرد و به هر یک از ایشان، ده هزار درهم رسید. معاویه ت برای عبدالله بن جعفر ت نیز یکصد هزار درهم ارسال کرد.<sup>۲</sup>

هر بار که حسن ت نزد معاویه ت می‌رفت، معاویه ت به گرمی از وی استقبال می‌کرد و می‌گفت: «ای پسر رسول خدا! خوش آمدی». و چون از عبدالله بن زبیر ت استقبال می‌نمود، می‌فرمود: «ای پسر عمه‌ی رسول خدا! خوش آمدی». معاویه ت دستور داد سیصد هزار درهم به حسن، و یکصد هزار درهم به عبدالله بن زبیر ت بدهند.<sup>۳</sup>

در برخی از روایات، با سند حسن آمده است: معاویه ت همواره با حسین ت ارتباط داشت و خیلی زود، مطالبات و خواسته‌های او را برآورده می‌ساخت و بذل و بخشش فراوانی به وی، می‌نمود.<sup>۴</sup> شیعیان، خود، به این نکته اذعان نموده‌اند که معاویه ت، بذل و بخشش فراوانی به حسن، حسین و عبدالله بن جعفر ت می‌کرده است.<sup>۵</sup>

پس از آنکه حسن و حسین رضی الله عنهما، کوفه را ترک کردند و در مدینه اقامت نمودند، همچنان نامه‌هایی میان آنان و مردم کوفه، رد و بدل می‌شد. کوفیان در این نامه‌ها، بر این نکته تأکید داشتند که خلافت، حق حسن و حسین رضی الله عنهما می‌باشد و هیچ کس به اندازه‌ی ایشان، سزاوار و شایسته‌ی خلافت نیست و از این رو حسن و حسین رضی الله عنهما

۱- تاریخ دمشق (8/14).

۲- تاریخ دمشق (133/62).

۳- تاریخ دمشق (133/62).

۴- مصنف ابن ابی شیبہ (94/11).

۵- ر.ک: جلاء العیون از مجلسی، ص 376؛ الکافی فی الفروع، کتاب الحقیقة باب الأسماء و الکنی (19/6)؛ الأمالی از طوسی (334/22)؛ شرح ابن ابی الحدید (823/2). دکتر محمد شبیبانی در کتاب مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص 177، به تفصیل درباره‌ی حسین ت سخن گفته است.



را به قیام و شورش بر ضد حکومت معاویه<sup>ع</sup> تحریک می نمودند. نامه‌های اهل کوفه، هیچ تأثیری بر حسن<sup>ع</sup> نگذاشت؛ بلکه سیمایی واضح‌تر از شیعیان کوفه در اختیار حسن<sup>ع</sup> نهاد و این حقیقت را برایش نمایان ساخت که شیعیان کوفه، اهل شرارت و فتنه‌اند و اصلاً نمی‌خواهند امت اسلامی، متحد و یک‌پارچه باشند.<sup>۱</sup>

یزید بن اصم می‌گوید: روزی بسته‌ای نامه برای حسن بن علی<sup>ع</sup> آوردند؛ وی، به کنیزش دستور داد تا ظرف آبی بیاورد و آن‌گاه تمام نامه‌ها را در آن ظرف نهاد و رویش، آب ریخت. از او پرسیدم: ای ابومحمد! این نامه‌ها را چه کسی، فرستاده است؟ فرمود: «این نامه‌ها، از سوی مردم عراق آمده است که نه باطل را رها می‌کنند و نه به حق می‌گرایند. البته من، از بابت اینها برای خودم نگران نیستم؛ بلکه من از ناحیه‌ی ایشان برای حسین، نگران هستم».<sup>۲</sup>

پس از آنکه حسن بن علی<sup>ع</sup>، دارفانی را وداع گفت، شیعیان، در خانه‌ی سلیمان بن سرد جمع شدند و نامه‌ای برای حسین<sup>ع</sup> نوشتند تا وفات حسن<sup>ع</sup> را به او تسلیت بگویند؛ در این نامه آمده بود: «خداوند، تو را پس از خلیفه‌ی پیشین، بر بزرگ‌ترین منصب گماشت؛ ما، شیعیان تو هستیم و خود را در غمت شریک می‌دانیم. از غم و اندوه تو، غمناکیم و از شادی و سرورت، شادمان؛ ما، منتظر فرمانت هستیم».

حسین<sup>ع</sup> در پاسخشان، چنین مرقوم فرمود: «من، امیدوارم که دیدگاه برادرم - رحمه الله - در زمینه‌ی صلح و جنگ، درست و به‌جا بوده باشد؛ از این‌رو همچنان سر جای‌تان بنشینید و مقصودتان را پوشیده بدارید و تا پسر همد، زنده است، هیچ اقدامی نکنید، و چون بمیرد و من، زنده باشم، آن‌گاه به‌خواست خدا، دستورم به شما خواهد رسید».<sup>۳</sup>

حسین<sup>ع</sup> پس از وفات برادرش حسن<sup>ع</sup>، از دیدگاه مسلمانان، در موقعیتی قرار داشت که همه، او را تنها نامزد امارت، پس از وفات معاویه<sup>ع</sup> می‌دانستند و شکی نداشتند که حسین<sup>ع</sup>، پس از معاویه<sup>ع</sup> زمام امور را به‌دست خواهد گرفت.<sup>۴</sup>

۱- مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص 177

۲- المعرفة و التاريخ (756/2) با سند حسن؛ معجم طبرانی، در المجمع (243/6) آمده است: رجال این روایت، همه، صحیح‌اند جز عبدالله بن حکم بن ابی‌زیاد که ثقة می‌باشد.

۳- أنساب الأشراف (152/3)؛ الأخبار الطوال، ص 221؛ مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص 177

۴- أنساب الأشراف (152/3)؛ مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص 177

کوفیان، تنها به تحریک حسین  $\tau$  بسنده نکردند؛ بلکه محمد بن حنفیه را نیز به کوفه فراخواندند تا همراه وی، قیام نمایند! اما محمد بن حنفیه، به خطر بزرگی که از سوی مردم کوفه، او و خاندان علی  $\tau$  را تهدید می کرد، پی برد؛ از این رو حسین  $\tau$  را از پذیرش دعوت کوفیان بر حذر داشت و هشدار لازم را به او داد. وی، به حسین  $\tau$  چنین فرمود: «اینها، قصد آن دارند که ما را تباه کنند و خون ما را بریزند». نامه هایی که میان مردم کوفه و حسین  $\tau$  رد و بدل شد، نگرانی امویان ساکن مدینه را برانگیخت تا اینکه نامه ای به معاویه  $\tau$  نوشتند و از او خواستند تا درباره ی حسین  $\tau$  تدبیری بیندیشد. معاویه  $\tau$  در نامه ای به آنان دستور داد که هیچ گونه تعرضی به حسین  $\tau$  نکنند.<sup>۱</sup>

به طور قطع معاویه  $\tau$  از نامه نگاری های مردم کوفه و حسین  $\tau$  به یکدیگر و نیز از روابطی که با هم داشتند، آگاه بوده است؛ زیرا از حسین  $\tau$  خواست که از خداوند  $\gamma$  بترسد و سبب تفرقه و چنددستگی مسلمانان نگردد.<sup>۲</sup>

به هر حال حسن و حسین رضی الله عنهما، پایبند بیعتشان با معاویه  $\tau$  بودند. حسین  $\tau$  خود را در زمان حیات برادرش و پس از آن، به رعایت پیمان صلح ملزم می دانست.

بررسی اتهام وارد شده بر معاویه  $\tau$ ، در زمینه ی مسموم کردن حسن  $\tau$  در پاره ای از روایات آمده است که حسن  $\tau$ ، به دنبال سمی که به او داده شد، در گذشت. البته انگشت اتهام در این زمینه، به سوی همسرش جعده دختر اشعث بن قیس (امیر کنده) دراز شده است. چنانچه ابن سعد روایتی نقل کرده که بر اساس آن، حسن  $\tau$  آن چنان مسموم شد که به مدت چهل روز، برایش لگن می گذاشتند.<sup>۳</sup> البته این روایت، ضعیف است. برخی، کوشیده اند تا چنین وانمود کنند که مسموم شدن حسن  $\tau$  با جریان بیعت گرفتن معاویه  $\tau$  برای یزید، بی ارتباط نبوده است؛ آنان، ادعا کرده اند: یزید بن معاویه، به جعده بنت قیس، پیغام داد که اگر حسن را مسموم کنی، با تو ازدواج خواهم کرد. بدین ترتیب جعده، حسن  $\tau$  را مسموم کرد و سپس از یزید خواست تا به وعده اش وفا نماید. یزید در پاسخ جعده، چنین گفت: «به خدا سوگند، من، تو را وصله ی حسن نمی دانستم؛ چه رسد به اینکه بخوام با تو

۱- أنساب الأشراف (152/3)؛ مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص 179.

۲- أنساب الأشراف (152/3)؛ مواقف المعارضة فی خلافة یزید، ص 180.

۳- نگا: طبقات، به تحقیق: سلمی، با سند ضعیف.

ازدواج کنم».<sup>۱</sup> در کتاب مقاتل الطالبین، روایتی شبیه این روایت نقل شده که در سند آن، شخصی به نام احمد بن عبدالله بن عمار وجود دارد؛ وی، شیعه و از سران این فرقه بوده است.<sup>۲</sup> رافضی دروغگویی به نام عیسی بن مهران نیز جزو راویان این گزارش ساختگی و دروغین می‌باشد که خطیب بغدادی، او را در شمار شیاطین شیعه دانسته است.<sup>۳</sup> بلاذری، به نقل از هیثم بن عدی آورده است: زنی که معاویه، یکصد هزار درهم برایش فرستاد (تا حسن<sup>ع</sup> را مسموم نماید)، همسر حسن<sup>ع</sup> به نام هند دختر سهیل بن عمرو بوده است.<sup>۴</sup> هیثم بن عدی، جزو راویان کذاب و دروغگوست.<sup>۵</sup>

هرچند ضعف این روایات، بر کسی پوشیده نبوده، اما متأسفانه باز هم این روایات، بدون هیچ پیرایش و دقتی، در برخی از کتاب‌های اهل سنت، نقل شده است!<sup>۶</sup> کتاب‌های شیعه، آکنده از چنین روایاتی است؛ البته از آنان، انتظاری جز این نیست؛ چراکه آنها، متخصص جعل روایت و ایراد اتهامات باطل و بی‌اساس به صحابه<sup>ص</sup> و به‌ویژه معاویه<sup>ع</sup>، هستند و هیچ پروایی در این زمینه ندارند.

بسیاری از علمای محقق، پیرامون این تهمت باطل و بی‌اساس، سخن گفته‌اند؛ از جمله:

1- ابن‌العربی می‌گوید: این ادعا که حسن<sup>ع</sup> در پی دسیسه‌ای مسموم شد، به دو دلیل، محال است: اول اینکه پس از کناره‌گیری حسن<sup>ع</sup> از خلافت، هیچ نگرانی و خطری از سوی وی، متوجه معاویه<sup>ع</sup> نبود و با تحقق صلح، هیچ انگیزه‌ای برای حذف حسن<sup>ع</sup> وجود نداشت. دلیل دیگر اینکه این جریان، یک مسأله‌ی پنهانی به‌شمار می‌رود و کسی جز خداوند متعال، از غیب خبر ندارد؛ بنابراین نمی‌توان درباره‌ی قضیه‌ای که مربوط به قرن‌ها پیش می‌شود، بدون هیچ دلیل یا گواهی، بدین شکل قضاوت کرد و انگشت اتهام را به سوی عده‌ای دراز نمود. بدیهی است نباید در این زمینه به اقوال و یا روایات کسانی اعتماد کرد که به‌گونه‌ای

۱- تهذیب الکمال (453/6)؛ در سند این روایت، شخصی به نام یزید بن عیاض وجود دارد که مالک و تنی چند از محدثان، او را کذاب (دروغگو) دانسته‌اند. نگا: تقریب التهذیب (604).

۲- نگا: میزان الاعتدال (118/1).

۳- رک: لسان المیزان (406/4).

۴- نگا: أنساب الأشراف (59/3).

۵- مواقف المعارضة، ص 122.

۶- مرویات خلافة معاوية في تاريخ الطبری، ص 393.

در گیر فتنه و تعصب بوده و یا اهل هوا و هوس به شمار می رفته اند. زیرا در در چنین موقعیتی، هر کسی می کوشد تا طرف مقابلش را به چیزهایی متهم نماید که شایسته اش نیست. لذا فقط می توان به روایات صحیحی استناد کرد که عادلانه و بدون غرض و یا تعصب، نقل شده است.<sup>۱</sup>

2- ابن تیمیه می گوید: این ادعا که معاویه، حسن را مسموم نموده، دروغ و بهتانی است که عده ای، آن را مطرح نموده اند، اما هیچ دلیل شرعی یا گزارش و اقرار معتبری در این زمینه وجود ندارد؛ حال آنکه این مسأله، از آن دست مسایل غیبی و پنهانی است که نمی توان از آن، آگاه بود (و یا ادعای آگاهی از آن را نمود). بنابراین چنین گفتاری، بدور از علم و آگاهی است.<sup>۲</sup> گاهی اتهام مزبور، بدین صورت مطرح می شود که معاویه، پدرزن حسن یعنی اشعث بن قیس را تحریک کرد تا حسن را به واسطه ی دختر خویش، مسموم نماید. ابن تیمیه رحمه الله، به گونه ای این اتهام را رد کرده که بیانگر توانمندی وی در زمینه ی نقد علمی روایات تاریخی است. ابن تیمیه در این باره می گوید: این ادعا، ظن و گمان بی اساسی است. رسول خدا ص فرموده است: (إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ)<sup>۳</sup> یعنی: «از گمان بد، اجتناب کنید. زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است».

وی، می افزاید: اشعث بن قیس، در سال 40 و گفته شده در سال 41 هجری، چشم از جهان فرو بست. از این رو هیچ نامی از اشعث در جریان صلح حسن با معاویه رضی الله عنهما در عام الجماعة (سال 41 هجری) به میان نیامده است؛ حال آنکه اشعث بن قیس، یکی از یاران خاص حسن به شمار می رفت و اگر در زمان انعقاد صلح، زنده بود، به طور حتم، نامی از وی در این زمینه به میان می آمد و اگر هم ده سال زودتر از حسن در گذشته، پس چگونه امکان دارد که دخترش یعنی همسر حسن را به انجام چنین جنایتی واداشته باشد؟!<sup>۴</sup>

3- ذهبی می گوید: این سخن (که معاویه، حسن را مسموم کرد)، نادرست است؛ چه کسی، شاهد این واقعه بوده و از آن اطلاع یافته است؟<sup>۵</sup>

۱- نگا: العواصم من القواصم، ص 220.

۲- منهاج السنة النبویة (4/469).

۳- بخاری: 5143؛ مسلم، شماره ی 2563.

۴- المنتقی من منهاج الاعتدال، ص 266.

۵- تاریخ الإسلام، عهد معاویه، ص 40.

4- ابن کثیر می گوید: برخی، روایت کرده اند: یزید بن معاویه، به جعه بنت قیس، پیغام داد که اگر حسن را مسموم کنی، با تو ازدواج خواهم کرد. بدین ترتیب جعه، حسن<sup>ت</sup> را مسموم کرد و سپس از یزید خواست تا به وعده اش وفا نماید. یزید در پاسخ جعه، چنین گفت: «به خدا سوگند، من، تو را وصله‌ی حسن نمی دانستم؛ چه رسد به اینکه با تو ازدواج کنم». ابن کثیر می افزاید: این روایت، از دیدگاه من، صحیح نیست؛ بنابراین به طریق اولی، نسبت دادن این اتهام به معاویه<sup>ت</sup> به هیچ عنوان درست نمی باشد.<sup>۱</sup>

5- ابن خلدون، ایراد چنین اتهامی به معاویه<sup>ت</sup> را جزو بهتان‌ها و دروغ‌هایی دانسته است که شیعیان، آن را ساخته و پرداخته اند. وی، انجام چنین کاری را به تحریک معاویه<sup>ت</sup>، بعید و غیرممکن دانسته است.<sup>۲</sup>

6- دکتر جمیل المصری می گوید: آن گاه این بهتان مطرح گردید که حسن<sup>ت</sup>، به تحریک معاویه یا پسرش یزید، مسموم شد. البته این طور به نظر می رسد که چنین مسأله‌ای در آن دوران، به هیچ عنوان مطرح نبوده و بعدها، ساخته و پرداخته شده است. چرا که در قیام حسین<sup>ت</sup> هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشده و اصلاً ثابت نیست که حسین<sup>ت</sup> به خاطر چنین واقعه‌ای، معاویه<sup>ت</sup> را مورد عتاب و سرزنش قرار دهد و یا چنین مسأله‌ای را مطرح نماید.<sup>۳</sup>

دکتر خالد الغیث در کتاب مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، جنبه‌ی پزشکی روایاتی را که درباره‌ی وفات حسن<sup>ت</sup> نقل شده، مورد بررسی قرار داده است؛ از جمله روایاتی که ابن سعد، نقل کرده است:

1- باری حسن<sup>ت</sup> به دستشویی رفت و چون بیرون آمد، فرمود: «به خدا سوگند اینک پاره‌ای از جگرم، بیرون افتاد؛ و من، با چوبی که همراهم بود، آن را زیر و رو کردم. بارها به من زهر خوراندند، اما هیچ گاه همانند این بار نبود». <sup>۴</sup>

2- حسن<sup>ت</sup> فرمود: «چندین بار به من زهر خوراندند، اما هیچ گاه همانند این بار نبود که پاره‌های جگرم را بیرون افکنم». <sup>۱</sup>

۱- البدایة و النهایة (43/08).

۲- نگا: تاریخ ابن خلدون (527/2).

۳- أثر أهل الكتاب فی الفتن و الحروب الأهلیة، ص 482؛ مرویات خلافة معاویة، ص 395.

۴- طبقات (335/1)، با سند ضعیف.

3- ابن سعد، در روایت دیگری آورده است: حسن T، چندین بار مسموم گردید، و هر بار جان سالم بدر برد تا اینکه سرانجام به او زهری خوراندند که بر اثر آن، کبدش، پاره پاره شد و پاره‌های جگرش، از او خارج می‌گشت و بدین سبب جان باخت.<sup>۲</sup>

دکتر کمال‌الدین حسین طاهر، در تحلیل پزشکی این روایات می‌گوید: بیمار، دچار عارضه‌ی خونریزی نبوده و این، نشان می‌دهد که ماده‌ای شیمیایی یا زهر آگین، سبب بروز اختلال در عوامل یا فاکتورهای انعقاد خونس نشده است. برخی از مواد شیمیایی یا سم‌ها، باعث ایجاد اختلال در کبد، و در نتیجه بروز عوارضی در فاکتورهای انعقاد خون می‌شود. از این رو استعمال چنین موادی، سبب خونریزی در بخش‌های مختلف بدن همچون چشم، بینی، دهان، دستگاه گوارش و روده‌ها می‌گردد؛ البته خونی که در اثر چنین مسمومیتی از بدن بیمار خارج می‌شود، به صورت مایع می‌باشد و گاهی به شکل زرداب یا خونابه است و امکان ندارد که خون به صورت جامد، لخته و یا حتی اسفنجی، دفع گردد. بنابراین، بعید به نظر می‌رسد که عاملی شیمیایی یا نوعی سم، عامل بیماری حسن T بوده باشد.<sup>۳</sup>

دکتر کمال‌الدین حسین طاهر می‌افزاید: برخی از انواع سرطان‌ها و نیز آماس دستگاه گوارشی و سرطان‌های مخاطی، با عوارضی همچون دفع خون به صورت لخته و یا اسفنجی همراهند. یعنی شبیه همان چیزی که در روایات، از آن به پاره‌های کبد، یاد شده است. از این رو بنده بر این باورم که آن بیمار، دچار نوعی سرطان یا بیماری گوارشی بوده است.<sup>۴</sup> شایان ذکر است در این تحلیل پزشکی، به روایات ضعیف، استناد شده و از این رو دستیابی به یک نتیجه‌ی قابل قبول در این زمینه، مشکل است. البته ما، مسمومیت حسن T را از اساس، رد نمی‌کنیم و بر این باوریم که در صورت اثبات این قضیه، افتخار شهادت نصییش شده است.

چنانچه پیشتر بیان شد، ایراد اتهام به معاویه T و پسرش یزید در زمینه‌ی مسموم کردن حسن T، از لحاظ سند، صحیح نیست؛ روایاتی که در این زمینه نقل شده، از نظر متن نیز مخدوش می‌باشد؛ زیرا جعده بنت اشعث - همسر حسن T - هیچ کسر و کمبودی از لحاظ مال

۱- طبقات (338/1)، با سند ضعیف.

۲- طبقات (339/1)، با سند ضعیف.

۳- مرویات خلافة معاویه، ص 396.

۴- این مطالب را آقای خالد خيث در کتاب مرویات خلافة معاویه، ص 396 آورده است.

و موقعیت نداشت که بدین راحتی، به چنین دسیسه‌ای تن دهد و به تحریک یزید، شوهرش را به قتل برساند. مگر نه اینکه جعده، دخترِ امیرِ کنده (اشعث بن قیس) و همسرِ بهترین و شریف‌ترین مرد آن زمان بود؟ همین افتخار برای جعده بس که همسر مردی از سلاله‌ی پاک نبی بود؛ همسرِ پسرِ فاطمه و علی مرتضی رضی الله عنهما.<sup>۱</sup>

گفتنی است کسانی که از اقدامات صلح‌جویانه و حکیمانه‌ی حسن ع خشمگین بودند، تاب دیدن حسن ع را نداشتند و نمی‌توانستند او را ببینند که بر روی زمین راه می‌رود. آنان، خیلی خوب می‌دانستند که تا حسن ع زنده است، مسلمانان، متحد و یک‌پارچه خواهند بود. از این رو برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان، دسیسه‌چیدند و درصدد کشتن حسن ع برآمدند. بنده، بر این باورم که متهم ردیف اول در این جنایت، پیروان عبدالله بن سبای یهودی (سبئی) بودند که سیلی محکمی از بابت صلح حسن ع با معاویه ع خوردند و خود را در معرض نابودی دیدند؛ پس از پیروان عبدالله بن سبأ، خوارج را می‌توان عاملان دیگر این جنایت دانست. سابقه‌ی خوارج، بر کسی پوشیده نیست؛ آنان، پیشتر، پدر حسن ع را به قتل رسانده و خود آن بزرگوار را نیز از ناحیه‌ی ران، زخمی کرده بودند. خوارج، هنوز جنگ نهروان را به یاد داشتند و منتظر فرصتی بودند که باری دیگر، انتقام کشتگان خود را بگیرند.<sup>۲</sup>

عمران بن عبدالله بن طلحه می‌گوید: حسن ع در خواب دید که بر پیشانی‌اش، نوشته شده است: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. وی، خوابش را برای خانواده‌اش تعریف کرد. این خواب را برای سعید بن مسیب رحمه الله بازگو کردند. سعید رحمه الله، خواب حسن ع را بدین شکل تعبیر کرد که اگر این، رؤیایی صادق باشد، مدت زیادی از عمر حسن ع باقی نمانده و به زودی از میان ما خواهد رفت.. دیری نپایید که حسن ع جان به جان آفرین تسلیم کرد و چشم از جهان، فرو بست.<sup>۳</sup>

### واپسین روزهای زندگانی حسن ع

۱- نگا: مواقف المعارضة في خلافة يزيد بن معاوية، ص 123.

۲- رک: مواقف المعارضة في خلافة يزيد بن معاوية، ص 124.

۳- طبقات (334/1)؛ با سند منقطع. زیرا عمران، حسن ع را ندیده است.

عمیر بن اسحاق می گوید: به همراه یکی از قریشیان، نزد حسن بن علی T رفتم. ناگهان حسن T برخاست و به دستشویی رفت و چون بیرون آمد، فرمود: «به خدا سوگند اینک پاره‌ای از جگرم، بیرون افتاد؛ و من، با چوبی که همراهم بود، آن را زیر و رو کردم. بارها به من زهر خوراندند، اما هیچ گاه همانند این بار نبود». آن گاه به شخصی که همراهم بود، فرمود: «هر چه می خواهی از من درخواست کن که دیگر چنین فرصتی، پیش نخواهد آمد». پاسخ داد: «هیچ نمی خواهم جز اینکه خداوند، تو را شفا دهد». گوید: ... فردای آن روز، به عیادت حسن T رفتیم و دیدیم که واپسین لحظات حیاتش را سپری می کند. در این اثنا برادرش حسین T آمد و بالای سرش نشست و پرسید: «ای برادر! چه کسی، تو را زهر خوراند؟» حسن T فرمود: «آیا می خواهی او را بگشی؟» گفت: «آری». فرمود: «اگر قاتلم، همان کسی باشد که من، می پندارم، پس خداوند، او را به شدت عذاب خواهد کرد (و انتقام مرا خواهد گرفت)، اما اگر گمان من، درست نباشد، دوست ندارم که انسانی بی گناه، به خاطر من کشته شود».<sup>۱</sup>

#### وصیت حسن به حسین رضی الله عنهما

ابن عبدالبر روایت نموده که چون، وفات حسن T فرا رسید، به برادرش حسین T فرمود: زمانی که رسول خدا ص وفات نمود، پدرمان - که رحمت خدا بر او باد - امیدوار بود که جانشین نبی اکرم ص شود، اما تقدیر خدا، این بود که ابوبکر T، زمام امور را به دست گیرد، و هنگامی که ابوبکر T در گذشت، باز هم پدرمان امیدوار بود که به خلافت برسد، اما عمر T، خلیفه شد و زمانی که مرگش، نزدیک شد، تعیین خلیفه را به شورایی شش نفره واگذار کرد که پدرمان، یکی از ایشان بود و شکی نداشت که به خلافت می رسد، ولی این بار هم پدرمان، به خلافت نرسید و عثمان T، به عنوان خلیفه تعیین شد. و چون عثمان T به شهادت رسید و با پدرمان بیعت شد، به نزاع با وی برخاستند تا آنکه شمشیر کشید و در طلب حق خویش برآمد؛ با این حال، چیزی از امارت، برایش صاف و پاکیزه، جلوه نکرد (و اوضاع، آن گونه که می خواست، بر وفق مرادش نبود). به خدا سوگند، چنین می بینم (و بر این باورم) که خداوند، خلافت و نبوت را در ما اهل بیت، جمع نمی فرماید؛ مبادا سبک سران کوفه، رأی تو را بزنند و تو را (به قیام) فرا بخوانند».<sup>۲</sup>

۱- طبقات (335/11)، با سند ضعیف.

۲- الاستیعاب (391/1).



ابن عبدالبر، سند این روایت را ذکر نکرده است؛ چنانچه پیداست متن این روایت نیز مخدوش و ناشایست می‌باشد؛ زیرا با رویکرد علی مرتضی<sup>۳</sup> در امر خلافت و نیز روایت‌هایی که از او در زمینه‌ی تقدیم ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نقل شده، در تعارض قرار دارد. بنده، در تحلیل وقایع زندگی ابوبکر<sup>۱</sup> و عمر<sup>۲</sup> رضی الله عنهما، این موضوع را به تفصیل، مورد بررسی قرار داده‌ام.

### تفکر و تدبیر حسن<sup>۳</sup> در نشانه‌های قدرت خداوند

حسن<sup>۳</sup> در واپسین لحظات زندگی‌اش، به اطرافیان خویش فرمود: «مرا به صحن خانه ببرید تا به ملکوت آسمان‌ها بنگرم (و در نشانه‌های قدرت خداوند، تدبیر نمایم)». بدین ترتیب آن بزرگوار را با بسترش به بیرون خانه منتقل کردند؛ وی، سرش را بلند کرد و گفت: «بارخدا! من، خویشتن را نزد تو می‌بینم<sup>۴</sup> و جان و هستی من، برایم از تمام جان‌ها، عزیزتر است». بدین‌سان از عنایات خاص خداوند<sup>۵</sup> به حسن<sup>۳</sup>، این بود که وی، خویشتن را تسلیم رضای خداوند متعال نموده و به اجر و پاداش الهی، امیدوار بود.<sup>۶</sup>

در روایتی آمده است که گفت: «بارخدا! من، خویشتن را نزد تو می‌بینم و هیچ مصیبتی مانند این، به من نرسیده جز مصیبت (رحلت) رسول خداص».<sup>۷</sup>

آری! بدین ترتیب در آن موقعیت حساسی که جان به لب می‌رسد و انسان، واپسین لحظات حیاتش را سپری می‌کند، حسن<sup>۳</sup>، با تمام وجود، به سوی خدا روی آورد و با زبان قال و بیان حال، به یگانگی، کبریایی، و عظمت و جبروت الله<sup>۸</sup> اقرار نمود. در عباراتی که حسن<sup>۳</sup> به کار برد، مفاهیم خضوع و خشوع به درگاه پرودگار بزرگ و بلندمرتبه، فوران کرد و کمال امیدواری به مهربان‌ترین مهربانان، و دلبستگی به خداوند یکتا، نمایان گشت. حسن<sup>۳</sup>، هنگام وداع با دنیا، عبادت بزرگی چون اندیشیدن در ملکوت آسمان‌ها و تدبیر در نشانه‌های

۱- این کتاب، به قلم اینجانب به فارسی ترجمه شده است. (مترجم)

۲- برادر گرامی، آقای عبدالله ریگی احمدی، این کتاب را به فارسی، ترجمه کرده است. (مترجم)

۳- یعنی چنین گمان می‌کنم که باید دنیا را ترک نمایم، اما با این حال، به رضای تو، راضی‌ام و به اجر و پاداشت، امیدوار. (مترجم).

۴- نگا: البدایة و النهایة (209/11).

۵- صفة الصفوة (762/1).

قدرت خداوند را از یاد نبرد و این درس ارزشمند را به ما آموخت که باید همیشه دل به خداوند Y بست و هیچ گاه او را از یاد نبرد. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي

الْأَلْبَابِ﴾ (آل عمران: 190)

«همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و دگرگونی شب و روز، نشانه‌هایی (روشن) برای خردمندان (در زمینه‌ی شناخت آفریدگار) وجود دارد».

حسن T نگاهی به خویشتن انداخت که برایش از تمام جان‌ها - جز رسول خداص - عزیزتر بود و سپس به درگاه الهی اذعان و اعتراف نمود که خویشتن را نزد خدا می‌بیند و خود را به او سپرده و به رضای او راضی است. خداوند متعال، می‌فرماید:

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ (ذاریات: 21)

«و در وجود خود شما (نشانه‌های آشکاری برای اهل یقین وجود دارد؛) آیا نمی‌بینید؟»

بدیهی است تفکر و تدبر در آفاق و انفس، و به عبارتی: اندیشیدن در نظام گیتی و نیز تدبر در جهان کوچک و پیچیده‌ی وجود انسان، یکی از عوامل تقویت ایمان است؛ چراکه در جهان هستی و در وجود انسان، نشانه‌ها و دلایل آشکار و واضحی وجود دارد که بیانگر قدرت و عظمت آفریدگار می‌باشد. زیبایی و نظم شگفت‌آور گیتی، حیرت و تعجب دانشمندان و خردمندان را برمی‌انگیزد و جلوه‌ای از گستره‌ی بی‌پایان قدرت الهی و نمودی از علم و دانش نامحدود و گسترده‌ی پروردگار هستی است. گوناگونی و فراوانی موجودات و نعمت‌های جهان آفرینش، بیانگر رحمت بیکران خدای متعال و فضل و احسان بی‌پایانش، نسبت به مخلوقات می‌باشد. اینها، همه، زمینه‌ساز تعظیم و بزرگداشت خداوند متعال است؛ یعنی با وجود این همه نعمتی که خداوند متعال، به ما ارزانی داشته، باید سپاس گزارش باشیم، همواره او را یاد کنیم و همه‌تن به سوی او روی بیاوریم و با تمام وجود، تسلیم دستوراتش شویم. و این، روح و سرّ ایمان است.<sup>۱</sup> اگر در مخلوقات و آفریده‌های خداوند متعال، بیندیشیم، به‌خوبی پی خواهیم برد که همه‌ی مخلوقات، از هر جهت، به خالق و آفریدگار هستی نیازمندند و حتی به‌اندازه‌ی یک چشم به‌هم زدن نیز از او، بی‌نیاز نیستند. در وجود خود ما نیز نشانه‌ها و دلایل آشکاری وجود دارد که بیانگر نیاز همیشگی و گریزناپذیر

۱- ر.ک: شجرة الإيمان، از علامه سعدی رحمه‌الله، ص 49؛ الوسطیة فی القرآن الکریم، اثر صلابی، ص 239.

یکایک ما به خدای متعال است؛ چنین تفکری، انسان را به فروتنی و تواضع وای می‌دارد و سبب می‌شود که انسان مسلمان، با احساس نیاز به پروردگارش، دست دعا و زاری و تضرع، بلند نماید و خداوند را به فریاد بخواند و به درگاهش، عرض نیاز کند و از پروردگار مهربان بخواهد که او را زیان‌های دینی و دنیوی، مصون بدارد. بدین ترتیب توکل و اعتماد مسلمان به خدایش، بیشتر می‌شود و بیش از هر زمانی، به فضل و احسان پروردگار چشم می‌دوزد و این چنین، ایمان، تحقق می‌یابد و عبادت و بندگی، قوت می‌گیرد؛ چراکه دعا، اصل و مغز عبادت است.<sup>۱</sup>

حسن بن علی<sup>ع</sup> در واپسین لحظه‌های زندگی‌اش، از عبادت بزرگی چون تدبر و تفکر در نشانه‌های قدرت خداوند<sup>۲</sup> غافل نشد و به‌خوبی، به انجام چنین عبادتی پرداخت و بدین‌سان به ما آموخت که عبادت، دارای مفاهیم گسترده و بزرگی است؛ چنانچه خود را به خداوند سپرد و اذعان نمود که خود را نزد خدا می‌پندارد و به اجر و پاداش الهی، امیدوار، و به رضای او، راضی است. صحابه<sup>ص</sup> مفهوم احتساب را دریافته بودند و از تمام اعمالشان، امید اجر و ثواب داشتند؛ چنانچه ابوموسی<sup>ع</sup> از معاذ<sup>ع</sup> پرسید: «ای معاذ! چگونه قرآن می‌خوانی؟» پاسخ داد: «اول شب می‌خوابم و پس از اینکه مقداری خوابیدم، بر می‌خیزم و هر اندازه که خداوند، برایم مقدر کرده باشد، قرآن می‌خوانم و همان‌طور که از بیداری‌ام، امید اجر و ثواب دارم، از خوابم نیز امید اجر و ثواب دارم»<sup>۳</sup>

خورد و نوش و حتی هم‌بستری مرد با همسرش، در صورتی که بر اساس دستورات الهی و به امید اجر و پاداش باشد، اجر و پاداش الهی را به دنبال دارد. حسن بن علی<sup>ع</sup> در حالی دار فانی را وداع گفت که خودش را نزد خدا می‌پنداشت و در عبادت تفکر و تدبر و نیز در عبادت احتساب به سر می‌برد و به اجر و پاداش الهی در ازای مصایب، امیدوار بود. حسن<sup>ع</sup>، زبان حال این آیه‌ی کریمه بود که:

﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۖ لَا شَرِيكَ لَهُ ۚ

وَبَدَلِكُ أَمْرٌ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ۖ﴾ (انعام: 162، 163)

۱- التوضیح و البیان لشجرة الإیمان، ص 51؛ الوسطیة، اثر صلابی، ص 239.

۲- بخاری، شماره‌ی 4342.

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان می‌باشد (و) هیچ شریکی ندارد؛ و به همین دستور داده شده‌ام. و من، نخستین مسلمانم».

### آخرین سخنان حسن<sup>۲</sup>

ابونعیم<sup>۱</sup> می‌گوید: زمانی که بیماری حسن<sup>۲</sup> شدت یافت، آن بزرگوار آه و ناله می‌کرد. شخصی، نزدش آمد و گفت: «ای ابومحمد! چرا آه و ناله سر می‌دهی؟ مگر نه اینکه با جدا شدن روح از کالبدت، نزد پدر و مادرت علی و فاطمه، و نیز نزد پدر بزرگ و مادر بزرگت نبی (اکرم ص) و خدیجه می‌روی و به عموهای حمزه و جعفر، و به دایی‌های قاسم و طیب و ابراهیم، و به خاله‌های رقیه و ام‌کلثوم و زینب می‌پیوندی؟» راوی می‌گوید: غم و ناله‌ی حسن<sup>۲</sup> پس از شنیدن این سخن، برطرف شد.<sup>۲</sup>

در روایتی آمده است که گوینده‌ی این سخن به حسن<sup>۲</sup>، برادرش حسین<sup>۳</sup> بود. حسن<sup>۲</sup> در پاسخش فرمود: «ای برادرم! من، به امر و خواست خدای متعال، به جایی می‌روم که هرگز نرفته‌ام و تعدادی از مخلوقات خدا را می‌بینم که هیچ‌گاه امثال آنان را ندیده‌ام». آن‌گاه حسین<sup>۳</sup> گریست.<sup>۳</sup>

در روایتی آمده است که حسن<sup>۲</sup> فرمود: «من، با آن‌چنان امر بزرگ و مسأله‌ی هولناکی مواجه شده‌ام که پیشتر تجربه‌اش را نداشته‌ام».<sup>۴</sup>

در کتاب خدا و سنت رسول خدا ص مسیر و سرنوشت انسان، از آغاز خروج روح از کالبد وی تا استقرارش در بهشت یا جهنم، به تفصیل بیان شده است. از این رو سلف صالح و پیشینیان نیک امت، به شدت از سوء خاتمه و فرجام بد می‌ترسیدند؛ هیچ‌کس از عاقبت خویش خبر ندارد و فرجام هر کس، به قدری مهم است که ملاک و معیار پذیرش یا عدم پذیرش اعمال، به شمار می‌رود. بنابراین مؤمنان، در هر قدمی که برمی‌دارند و در هر حرکتی که می‌کنند، از سوء خاتمه و فرجام بد، می‌ترسند؛ چنانچه خدای متعال، در توصیف مؤمنان می‌فرماید:

۱- نامش، فضل بن دکین است.

۲- البداية و النهاية (210/11).

۳- نگا: تاریخ دمشق (109/14).

۴- تهذیب الکمال (254/6)؛ سبک العبرات (148/1).

## ﴿وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ﴾

(مؤمنون: 60)

«و دل‌هایشان، ترسان و هراسان است».

اهل ایمان، همواره سختی‌های مرگ و مشکلات قبض روح و جان دادن را به یاد دارند و مسیری را که فراروی همگان است، خیلی خوب می‌شناسند. رسول خدا ص می‌فرمود: (اللهم هَوِّنْ عَلَيَّ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ)<sup>۱</sup> یعنی: «بارخدا یا! سختی‌های مرگ را بر من، آسان بگردان». وقتی انسان، از سختی‌های مرگ می‌ترسد، مواجه شدن با ملك الموت (فرشته‌ی مرگ) نیز برایش هولناک است و از دیدن او، می‌هراسد و ترس و وحشت، او را فرا می‌گیرد.<sup>۲</sup> قرطبی می‌گوید: مشاهده‌ی ملك الموت (فرشته‌ی مرگ) D، آن‌چنان ترس و وحشتی در دل ایجاد می‌کند که غیر قابل توصیف است و تنها کسی، به حقیقت آن پی می‌برد که با آن مواجه شده و آن را با چشم خود دیده است.<sup>۳</sup> گذشته از یاد مرگ و ترس از دیدن فرشته‌ی مرگ، باید وقایع هولناک پس از مرگ را نیز به یاد داشت؛ چراکه انسان، پس از مردن، نتیجه‌ی آزمون دنیا را می‌بیند. از این رو باید بدین نکته بیندیشیم که آیا ما، جزو کسانی خواهیم بود که فرشتگان، به آنان می‌گویند:

﴿أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ (فصلت: 30)

«نترسید و غمگین نباشید، و مژده باد شما را به بهشتی که نویدش به شما داده می‌شد».

یا در جرگه‌ی کسانی خواهیم بود که خدای متعال، درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَرَهُمْ

وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ (انفال: 50)

«ای پیغمبر! اگر (آن هول و هراسی را) ببینی (که هنگام مرگ به کافران دست می‌دهد)، بدانگاه که فرشتگان، جان کافران را می‌گیرند و سر و صورت و پشت و روی آنها را می‌زنند (و به ایشان می‌گویند): عذاب سوزان را بچشید، (از مشاهده‌ی این همه رنج و ترس، به حال آنان تأسف خواهی خورد)».

۱- ترمذی، کتاب الجنائز، شماره‌ی 978.

۲- رک: الإیمان أولاً، ص 94.

۳- نکا: التذكرة (113/1).

رسول خدا ص فرموده است: (مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ) یعنی: «هرکس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد. و هرکس که ملاقات خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست ندارد». عایشه رضی الله عنها گفت: ما مرگ را دوست نداریم. فرمود: (لَيْسَ ذَاكَ، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَ الْمَوْتَ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ. فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ، فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ. وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حَضَرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ فَكَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ)¹ یعنی: «هدف، این نیست. بلکه هنگامی که مرگ به سراغ مؤمن بیاید، او را به خوشودی و بخشش الهی، بشارت می‌دهند. در این هنگام، هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش هست، محبوب‌تر نیست. پس او، ملاقات خدا را دوست دارد و خدا هم ملاقات او را دوست دارد. اما هنگامی که مرگ کافر فرا رسد، او را به عذاب الهی، بشارت می‌دهند. لذا هیچ چیزی برایش از آنچه که در انتظارش می‌باشد، ناگوارتر نیست. اینجاست که او، ملاقات خدا را دوست ندارد و خدا هم ملاقات او را دوست ندارد».

فشار قبر نیز جزو مسایلی است که همه، آن را تجربه خواهند نمود. رسول خدا ص فرموده است: (إِنَّ لِلْقَبْرِ ضَغْطَةً، لَوْ نَجَا أَحَدٌ مِنْهَا نَجَا مِنْهَا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ)² یعنی: «قبر، فشاری دارد که اگر کسی، از آن نجات یابد، آن شخص، سعد بن معاذ خواهد بود». نبی اکرم ﷺ در توصیف قبر فرموده است: (رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ)³ یعنی: «قبر، باغی از باغ‌های بهشت یا گودالی از گودال‌های جهنم است». ما، رستاخیز و برپایی قیامت را پیش رو داریم. خدای متعال، می‌فرماید:

﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾ (حج: 1)

«ای مردم! از پرودگارتان بترسید (و به یاد روز قیامت باشید). همانا زلزله‌ی قیامت، واقعه‌ی بزرگ (و هراس‌انگیزی) است».

روز قیامت، روزی بس دشوار است؛ خدای متعال، می‌فرماید:

۱- بخاری، شماره‌ی 6507.

۲- نگا: مسند احمد (55/6)، رجال ابن حدیث، صحیح‌اند.

۳- سنن ترمذی، شماره‌ی 2578.

﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (مطففین: 6)

«روزی که مردمان، در پیشگاه پروردگار جهانیان، (برای حساب و کتاب) برپا می ایستند».

در روز قیامت، تمام انسان‌ها اعم از نخستین انسانی که پا به عرصه‌ی گیتی نهاده (یعنی آدم<sup>ع</sup>) تا آخرین فردی که به دنیا می آید، حشر خواهند شد؛ خدای متعال، می فرماید:

﴿ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ﴾ (هود: 103)

«آن، روزی است که مردمان را (برای حساب و کتاب) گرد می آورند و روزی است که (از سوی همگان)، مشاهده می گردد».

خدای متعال و رسول اکرم ص صحنه‌های هراس‌انگیز قیامت را توصیف کرده‌اند؛ چنانچه خدای متعال، می فرماید:

﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۖ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۖ

وَجِئَیْ یَوْمَیْذٍ بِجَهَنَّمَ ۚ یَوْمَیْذٍ یَتَذَكَّرُ الْإِنْسُنُ وَأَنِّی لَهُ الذِّكْرُی ۚ یَقُولُ

یَلِّیْتَنِّی قَدْ مَتَّ حَیَاتِی﴾ (فجر: 21-24)

«هرگز! (چنین نیست که می پندارید). زمانی که زمین، سخت در هم کوبیده می شود و صاف و مسطح می گردد، و پروردگارت بیاید و فرشتگان، صف در صف حاضر شوند؛ در آن روز، دوزخ را بیاورند؛ در آن روز، انسان، به خود آید، و چنین به خود آمدنی، چه سودی به حالش خواهد داشت؟ (بنابراین) خواهد گفت: ای کاش برای زندگی خویش، (نیکی‌ها و حسناتی) پیشاپیش می فرستادم».

رسول خدا ص فرموده است: (يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ يَوْمَیْذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ یَجْرُونَهَا)<sup>۱</sup> یعنی: «روز قیامت جهنم را در حالی می آورند که هفتاد هزار مهار دارد و با هر مهاری، هفتاد هزار فرشته، همراهند و آن را می کشند». به راستی چه صحنه‌ی وحشتناکی است! آن چنانکه دل‌ها را پاره پاره می کند. از ترس آن روز هولناک بود که حسن بن علی<sup>ع</sup> فرمود: «من، این ننگ و عار را بر آتش جهنم ترجیح می دهم».<sup>۲</sup> حسن<sup>ع</sup> از این ترسید که در پیشگاه الهی درباره‌ی خون مسلمانان، مورد بازخواست قرار گیرد. چراکه

۱- مسلم، کتاب صفة النار؛ صحیح الجامع، شماره‌ی 8001.

۲- تاریخ دمشق (88/14).

رسول خدا ص فرموده است: (أول ما يقضى بين الناس في الدماء)<sup>۱</sup> یعنی: «نخستین چیزی که میان مردم در مورد آن داوری می شود، درباره ی خون ها (قتل ها) است».

رسول خدا ص در بیان یکی از صحنه های هولناک قیامت فرموده است: (يَجِيءُ الْمُقْتُولُ بِالْقَاتِلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَاصِيئَتُهُ وَرَأْسُهُ بِيَدِهِ وَأَوْدَاجُهُ تَشَخَّبُ دَمًا يَقُولُ يَا رَبِّ هَذَا قَتَلَنِي حَتَّى يُدْنِيَهُ مِنَ الْعَرْشِ)<sup>۲</sup> یعنی: «روز قیامت، مقتول، در حالی که موی پیشانی و سر قاتل را گرفته و از رگ گردن وی، خون، جاری است، قاتل را می آورد و می گوید: ای پروردگارم! این، مرا کشت؛ آن چنانکه او را به عرش نزدیک می کند».<sup>۳</sup>

آری! چه روز سخت و وحشتناکی، پیش روی ما قرار دارد! وقتی سردار جوانان بهشت، از آن روز هولناک، هراس دارد، حال ما و امثال ما چگونه خواهد بود؟! همه ی ما باید عبرت بگیریم و برای آن چنان روزی، تلاش نماییم و عمل نیک انجام دهیم و از خدای متعال بخواهیم که ما را مشمول عفو و مهربانی خویش قرار دهد که او، بس مهربان، بردبار و بخشاینده است.

### خاکسپاری حسن ت در قبرستان بقیع

حسن ت در واپسین لحظات زندگی اش به برادرش حسین ت فرمود: «مرا در کنار پدرم (یعنی رسول خدا ص) دفن نمایید، مگر اینکه بیم درگیری و خونریزی وجود داشته باشد؛ در این صورت به خاطر من، هیچ خونی به زمین نریزد و مرا در قبرستان (عمومی) مسلمانان دفن کنید». زمانی که حسن ت وفات نمود، حسین ت و همراهانش، مسلح شدند. ابوهریره ت، حسین ت را سوگند داد و فرمود: «وصیت برادرت را یادآوری می کنم که دستور داد اگر بیم خونریزی وجود داشت، مرا در گورستان عمومی مسلمانان، دفن کنید». گفتنی است: مروان بن حکم، از خاکسپاری حسن ت در کنار رسول خدا ص جلوگیری کرد. البته ابوهریره، جابر بن عبدالله، ابن عمر، عبدالله بن جعفر و مسور بن مخرمه و عده ای دیگر، میانجیگری کردند و سرانجام با

۱- بخاری (6864).

۲- روایت ترمذی، نسائی و ابن ماجه؛ آلبانی رحمه الله، این حدیث را صحیح دانسته است، نگا: صحیح الجامع، شماره (8031).

۳- کنایه از آن دارد که مقتول، خواهان تلافی و اعاده ی حق خویش می شود و حاکی از آنست که خداوند متعال، به عدل خویش، به داد وی می رسد.



موافقت حسین<sup>ع</sup>، پیکر حسن<sup>ع</sup> را به بقیع الغرقد منتقل نمودند و در کنار مادرش، زهرای بتول رضی الله عنها به خاک سپردند.<sup>۱</sup>

در مورد چگونگی خاکسپاری حسن بن علی<sup>ع</sup>، روایات ضعیفی نقل شده و این فرصت را در اختیار غرض ورزان قرار داده است که با سوءاستفاده از این روایات ضعیف، در جهت اهداف شوم خویش، دسیسه نمایند و به طرح مسایلی بی اساس و دروغین پردازند. چنانچه ادعا کرده اند که ام المؤمنین عایشه ی صدیقه رضی الله عنها، از خاکسپاری حسن<sup>ع</sup> در کنار رسول خدا ص و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جلوگیری کرده و گفته است: «نفر چهارمی، اینجا دفن نخواهد شد؛ زیرا اینجا خانه ی من است که رسول خدا ص در دوران حیاتش، آن را به من داد». این روایت، صحیح نیست و سندش، مجهول می باشد.<sup>۲</sup>

ابن تیمیه رحمه الله، بر اساس روایات صحیح ثابت نموده که عایشه رضی الله عنها، به درخواست حسن<sup>ع</sup> برای خاکسپاری جنازه اش در کنار رسول خدا ص، پاسخ مثبت داده بود. چرا که حسن<sup>ع</sup> پیش از وفاتش، این درخواست را با عایشه رضی الله عنها در میان نهاد و عایشه رضی الله عنها نیز موافقت کرد که حسن<sup>ع</sup> را در خانه اش دفن نمایند. اما عده ای دیگر، مانع از خاکسپاری حسن<sup>ع</sup> در کنار رسول خدا ص شدند و گفتند: چون عثمان<sup>ع</sup>، در آنجا دفن نشده، پس هیچ کس دیگر هم نباید آنجا دفن شود. از این رو چیزی نمانده بود که آشوب به پا شود.<sup>۳</sup> در این باره نیز روایات بی اساسی نقل شده است. چنانچه در برخی از کتاب های تاریخ آمده است که ابان بن عثمان بن عفان گفت: خیلی عجیب است که پسر قاتل عثمان در جوار رسول خدا ص و ابوبکر و عمر، دفن شود، حال آنکه امیر مؤمنان، شهید مظلوم در بقیع الغرقد، به خاک سپرده شد!<sup>۴</sup> سند این روایت، واقعاً ضعیف است و متن ناشایستی دارد. در کتاب های تاریخ، روایاتی وجود دارد که بیانگر جلوگیری مروان بن حکم از خاکسپاری حسن<sup>ع</sup> در جوار رسول خدا ص می باشد؛ گفتنی است: تمامی این روایات، ضعیف است. دکتر محمد

۱- نگا: الدوحة النبوية الشريفة. ص 98.

۲- رک: سير أعلام النبلاء (276/3).

۳- رک: الفتاوى (222/27).

۴- طبقات (355/1)، سند این روایت، به شدت ضعیف است.

صامل سلمی، ضمن تحقیق خویش بر کتاب طبقات، بدین موضوع پرداخته و ضعف روایات مورد اشاره را، بیان نموده است.<sup>۱</sup>

اینک به بیان روایت صحیحی می‌پردازیم که درباره‌ی خاکسپاری حسن ت، نقل شده است:

ابوحازم روایت نموده که حسن ت در واپسین لحظات زندگی اش به برادرش حسین ت فرمود: «مرا در کنار پدرم (یعنی رسول خداص) دفن نمایند، مگر اینکه بیم درگیری و خونریزی وجود داشته باشد؛ در این صورت به خاطر من، هیچ خونی به زمین نریزد و مرا در قبرستان (عمومی) مسلمانان دفن کنید». زمانی که حسن ت وفات نمود، حسین ت و همراهانش، مسلح شدند. ابوهریره ت، حسین ت را سوگند داد و فرمود: «وصیت برادرت را یادآوری می‌کنم که دستور داد اگر بیم خونریزی وجود داشت، مرا در گورستان عمومی مسلمانان، دفن کنید». راوی می‌گوید: ابوهریره ت آن قدر پافشاری کرد که حسین ت موافقت نمود و آن گاه حسن ت را در بقیع الغرقده به خاک سپردند. ابوهریره ت فرمود: «اگر پسر موسی ی را می‌آوردند تا در کنار پدرش، به خاک بسپارند و عده‌ای، مانع خاکسپاری وی در کنار پدرش، می‌شدند، آیا چنین کاری، ظلم و ستم نبود؟» گفتند: آری. فرمود: «این، پسر پیامبر خداست که پیکرش را آورده‌اند تا در کنار پدرش دفن نمایند». <sup>۲</sup> بیماری حسن ت، چهل روز طول کشید <sup>۳</sup> و چون دار فانی را وداع گفت، سعید بن عاص ت، به درخواست حسین ت جلو شد و نماز جنازه‌ی حسن ت را امامت داد. سعید بن عاص، در آن زمان، والی مدینه بود و در هیچ یک از فتنه‌ها و جنگ‌هایی که میان مسلمانان روی داد، حاضر نشد و با معاویه ت نجنگید. وی، در زمان عثمان بن عفان ت، امارت کوفه را بر عهده داشت. سعید بن عاص، شخصی سخنور بود و شیوه‌ی سخن گفتنش، به شیوه‌ی سخن گفتن رسول خداص شباهت داشت؛ از این رو از سوی عثمان بن عفان ت مأموریت یافت که با مأموران کتابت قرآن، همکاری کند. <sup>۴</sup> زمانی که حسن ت وفات نمود، ابوهریره ت کنار درب ورودی مسجد النبی ایستاد و در حالی که می‌گریست، با صدای بلند، فریاد برآورد: «ای مردم! بگریید که امروز، جگر گوشه‌ی

۱- ر.ک: طبقات (1/356، 257).

۲- طبقات (1/340) با سند صحیح.

۳- نگا: المستدرک علی الصحیحین (3/190).

۴- نگا: سیر أعلام النبلاء (3/448).

رسول خداص، درگذشت.<sup>۱</sup> آن چنان جمعیتی در تشیع جنازه‌ی حسن<sup>ع</sup> شرکت کردند که بقیع، از کثرت ازدحام، دیگر گنجایش هیچ کس را نداشت؛<sup>۲</sup> حتی جای سوزن انداختن هم نبود.<sup>۳</sup> حسن<sup>ع</sup>، شخصیتی بردبار، فاضل و پرهیزگار بود و هیچ رغبتی به دنیا و مقام‌های دنیوی نداشت؛ از این رو دنیا و پست و مقامش را به امید دستیابی به نعمت‌های ماندگار و جاوید خداوندی، رها کرد.

ذهبی رحمه‌الله درباره‌ی حسن<sup>ع</sup> می‌گوید: این امام، آقا و زیباروی، خردمند، باوقار، بخشنده، پرهیزگار، دین‌دار، ستوده و بزرگوار بود.<sup>۴</sup> رحمت و رضوان خداوند، بر حسن مجتبی باد؛ خدای متعال، ما را در کنار آن بزرگوار، با بهترین بندگان خویش اعم از پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان، یک‌جا بگرداند. به‌راستی که سیرت حسن مجتبی<sup>ع</sup>، آکنده از درس‌ها و آموزه‌های فراوانی است باید سرمشق اهل خرد و مسلمانان قرار بگیرد.

#### درآمدی بر سال وفات حسن مجتبی<sup>ع</sup>

بیشتر تاریخ‌نگاران و علمای سیرت، سال 49 هجری را سال وفات حسن<sup>ع</sup> دانسته‌اند.<sup>۵</sup> البته سال 50<sup>۶</sup> و 51<sup>۷</sup> هم گفته شده است. دکتر خالد الغیث، سال 51 هجری را سال وفات حسن<sup>ع</sup> دانسته، و قول بخاری رحمه‌الله نیز همین است.<sup>۸</sup>

بنده نیز همین قول را ترجیح می‌دهم و معتقدم که حسن<sup>ع</sup> در سال 51 هجری، درگذشته است. جعفر صادق رحمه‌الله می‌گوید: حسن<sup>ع</sup> 47 سال، عمر نمود.<sup>۹</sup> ذهبی می‌گوید: روایت منسوب به جعفر صادق مبنی بر اینکه حسن<sup>ع</sup> 58 سال، عمر کرده است، نادرست می‌باشد.<sup>۱۰</sup>

۱- البدایة و النهایة (211/12)؛ الدوحة النبویة الشریفة، ص 98.

۲- البدایة و النهایة (211/12)؛

۳- نگا: طبقات (351/1).

۴- سیر أعلام النبلاء (253/3).

۵- تاریخ خلیفة، ص 209؛ أنساب الأشراف (64/3)؛ تهذیب الکمال (256/6).

۶- الأبناء بأنباء و تواریخ الخلفاء، فتح الباری (120/7).

۷- مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، ص 402.

۸- نگا: مرویات خلافة معاویة فی تاریخ الطبری، ص 402؛ سیر أعلام النبلاء (277/3).

۹- نگا: سیر أعلام النبلاء (277/3).

۱۰- همان.

دکتر خالد الغیث، عمر حسن  $\tau$  را 48 سال دانسته و در تأیید گفتارش، به سخن ابن عبدالبر، استناد نموده که گفته است: حسن بن علی  $\tau$ ، نیمه‌ی ماه رمضان سال سوم هجری، چشم به جهان گشود. و این، صحیح‌ترین روایت در این زمینه می‌باشد.<sup>۱</sup> ابن حجر رحمه الله نیز همین تاریخ را به عنوان زادروز حسن  $\tau$  تأیید نموده است.<sup>۲</sup> از این رو حسن  $\tau$  هنگام وفاتش، 48 سال داشت.<sup>۳</sup>

به هر حال حسن بن علی  $\tau$  توسط عده‌ای خیانتکار، به شهادت رسید و این افتخار بزرگ، نصیبش گشت که با عملی ساختن برنامه‌ی اصلاحی بی‌نظیرش، تأثیر به‌سزایی در وحدت و یک‌پارچگی امت اسلامی و بازگشت نقش آفرینی مسلمانان در کاروان تمدن و نشر و گسترش دین خدا در سراسر گیتی داشته باشد. بنابراین امت اسلامی، مدیون این آقای بزرگوار است که پرچمدار اتحاد و همبستگی امت اسلام بود و به فتنه‌های داخلی جامعه، پایان داد و با جهاد و تلاش زیبا و صبر و شکیبایی باشکوهش، اسوه و زبانزد همگان در طول تاریخ قرار گرفت و آن‌چنان رویکردی از خود، به یادگار گذاشت که تاریخ، آن را برای ما حفظ نموده است و گذشت شب و روز، و بلکه سپری شدن سال‌ها و قرن‌ها، آن را از یاد مردم و مسلمانان آگاه و روشن ضمیر، محو نخواهد کرد.

بنده، این کتاب را در تاریخ 21 صفر سال 1425 هجری برابر با 2004/4/11 میلادی، ساعت 21:45 به پایان رساندم. فضل و دهش الهی همواره، بنده‌نوازی کرده است. از خدای متعال می‌خواهم که این عمل را بپذیرد و ما را به رفاقت و همراهی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان مکرم بفرماید. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا ۖ وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾

(فاطر: 2)

«خداوند، هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند و از هر چیزی که خداوند، جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را روانه سازد و خداوند، توانا و حکیم است (که توانایی هر کاری را دارد و هر کاری را با حکمت انجام می‌دهد).»

۱- الإستيعاب (1/384).

۲- الإصابة (2/68).

۳- مرویات خلافة معاوية، ص 402.

در پایان، با قلبی خاشع و توبه کار به درگاه الله متعال، می ایستم و به فضل و بخشش او بر خود، اعتراف می کنم که او، همواره فضل و کرم فرموده و مرا یاری رسانده است. به خاطر آن همه منتهی که همواره بر من نهاده، او را می ستایم و با توسل به صفات والا و نامهای نیکش، از او می خواهم که این عمل را خالص به رضای خویش بگرداند و برای بندگان، سودمند قرار دهد؛ از او می خواهم که به هر حرفی که در این موضوع نوشته ام، مرا مستحق ثواب بگرداند و آن را بر ترازوی نیکی هایم بیفزاید. از همه ی مسلمانانی که این کتاب را می خوانند، می خواهم که این بنده ی نیازمند به عفو و غفران الهی را از یاد نبرند و در دعاهایشان، رحمت و رضوان خداوند را برای این بنده مسألت کنند.

﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَلَدِيَّ وَأَنْ أُعْمَلَ

صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴾

«پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاس گزار نعمت هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای و توفیق ده تا کارهای نیکی انجام دهم که تو، از آنها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود، از زمره ی بندگان نیک و شایسته ات بگردان.

سبحانک اللهم و بحمدک أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک و أتوب إليك

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین



## كتاب نامہ ی مؤلف

- 1- سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، چاپ دوم، مؤسسه ی الرسالة، بيروت، 1402هـ.
- 2- نسب قريش: ابو عبدالله مصعب بن عبدالله زييري، دارالمعارف، قاهره.
- 3- الدوحة النبوية الشريفة: دكتور فاروق حمادة، دارالقلم، دمشق، چاپ اول، 1420 هـ.
- 4- الذرية الطاهرة النبوية: محمد بن احمد بن حماد دولابي؛ تخريج احاديث: سعد المبارك الحسن، انتشارات دارالسلفية، كويت، چاپ اول، 1407هـ.
- 5 - الطبقات الكبرى: محمد سعد بن منيع زهري، دار صادر، بيروت، بي تا.
- 6 - مسند احمد، المكتب الإسلامي، بيروت، لبنان.
- 7- صحيح ابن حبان: ابوحاتم بن حبان بستي، تحقيق: شعيب ارنؤوط و حسين الأسد، مؤسسه ي الرسالة، چاپ اول، 1404هـ.
- 8 - المستدرک علي الصحيحين: ابو عبدالله محمد بن عبدالله نيشابوري، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ اول، 1411هـ.
- 9- معجم الطبراني الكبير: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني، چاپ دوم، مكتبة العلوم و الحكم، 1406هـ.
- 10- منهج التربية النبوية للطفل: محمد نور بن عبدالحفيظ سويد، مؤسسه ي الريان، بيروت لبنان، المنار الإسلامية، چاپ پنجم، 1414هـ.
- 11- الحسن بن علي و دوره السياسي: فتیخان كردي، چاپ نشده.
- 12- صحيح البخاري: ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاري، دار الفكر، چاپ اول، 1411هـ.
- 13- تسمية المولود: بكر عبدالله ابوزيد، دار العاصمة، چاپ سوم، 1416هـ.
- 14- موسوعة تربية الأجيال: نصر سنقری، دار الإيمان، اسكندرية، چاپ اول.
- 15- صحيح مسلم: تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ دوم، 1972م.
- 16- سنن الترمذي: ابو عيسى محمد بن عيسى ترمذي، دارالفكر، 1938م.
- 17- ذخائر العقبی في مناقب ذوي القربى: ابوالعباس احمد بن محمد طبري مكی، مكتبة الصحابة، شارجه، امارات.
- 18- المعجم الطبراني الصغير: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني.
- 19- موسوعة عظماء حول الرسول: خالد العك.
- 20- سيرة آل بيت النبي الأطهار: مجدي فتحي السيد، انتشارات توفيقية.

- 21- الإصابة في تمييز الصحابة: احمد بن علي بن حجر، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، 1415هـ.
- 22- الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ابو عمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبر، دار الجيل، بيروت، چاپ اول، 1412هـ.
- 23- ميزان الاعتدال في نقد الرجال: محمد بن عثمان ذهبي، تحقيق: علي البجاوي، دار إحياء الكتب العربية، چاپ اول، قاهره.
- 24- لسان الميزان: احمد بن علي بن حجر، حيدارآباد دكن، چاپ دائرة المعارف العثمانية، 1413هـ.
- 25- البداية و النهاية: ابوالفداء حافظ ابن كثير دمشقي، دار الريان، چاپ اول، 1408هـ.
- 26- تقريب التهذيب: ابن حجر.
- 27- دائرة المعارف البريطانية.
- 28- جمهرة أنساب العرب: علي بن احمد بن حزم اندلسي، تحقيق: عبدالسلام هارون، قاهره، 1382هـ.
- 29- فضائل الصحابة: ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل، دار ابن الجوزي، عربستان سعودي، چاپ دوم، 1420هـ.
- 30- تحفة الأحوذى لشرح سنن الترمذي: محمد عبدالرحمن مباركپوري، تصحيح: عبدالرحمن محمد عثمان، چاپ اعتماد، نشر محمد عبدالحسن.
- 31- منهاج السنة: ابن تيميه، تحقيق: محمد رشاد سالم، مؤسسه ي قرطبه.
- 32- التبيين في أنساب القرشيين: موفق الدين ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد ابن قدامة المقدسي، تحقيق: محمد نايف الدليمي، عالم الكتب، چاپ دوم.
- 33- الشيعة و أهل البيت: احسان الهي ظهير، چاپ دهم.
- 34- نساء أهل البيت: منصور عبدالحكيم، التوفيقية.
- 35- المرتضي ابوالحسن علي بن أبي طالب: ابوالحسن ندوي، دارالقلم.
- 36- السيرة النبوية: ابن هشام، دار إحياء التراث، چاپ دوم، 1417هـ.
- 37- تاريخ الإسلام: محمد احمد بن عثمان ذهبي، دار الكتاب العربي، چاپ اول، 1407هـ.
- 38- دلائل النبوة: بيهقي.
- 39- مجمع الزوائد و منبع الفوائد: نورالدين علي بن ابي الهيثمي، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ دوم، 1402هـ.
- 40- سنن ابن ماجة: حافظ ابو عبدالله محمد بن زيد قزويني، دار الفكر.
- 41- أسد الغابة في معرفة الصحابة: عزالدين ابن اثير، ابوالحسن بن علي بن محمد جزري، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول، 1417هـ.



- 42- حلیة الأولیاء و طبقات الأصفياء: ابونعیم احمد بن عبد الله اصفهانی، دار الکتب العلمیة، بیروت.
- 43- صحیح السیرة النبویة: ابراهیم العلی، دارالنفاثس، چاپ سوم، 1408هـ.
- 44- صفة الصفوة: امام ابوالفرج ابن الجوزي، دار المعرفة، بیروت.
- 45- التاریخ الإسلامی مواقف و عبر: دکتر عبدالعزيز عبد الله الحمیدی، دار الدعوة، اسکندریه، دارالاندلس الخضراء، جدة، چاپ اول، 1408هـ.
- 46- من معین السیرة: صالح احمد الشامی، المکتب الإسلامی، چاپ دوم، 1412هـ.
- 47- السیرة النبویة: علی محمد صلابی، دار الإیمان، اسکندریه.
- 48- صحیح سنن أبي داود: محمد ناصر الدین آلبانی، مکتب التربية العربی، ریاض، چاپ اول، 1405هـ.
- 49- أسمى المطالب فی سیرة أمیرالمؤمنین علی بن أبي طالب: علی محمد صلابی، دار الفجر، قاهره.
- 50- العقيدة فی أهل البيت بین الإفراط و التفریط: دکتر سلیمان بن سالم بن رجاء السحیمی، مکتبة الإمام البخاری، چاپ اول، 1420هـ.
- 51- السنن الکبری: حافظ احمد بن حسین بیهقی، چاپ دارالمعارف، بیروت، توزیع: مکتبة المعارف ریاض.
- 52 - الإنتصار للصحب و الآل من إفتراءات السماوی الضال: دکتر ابراهیم الرحیلي، مکتبة الغرباء الأثریة، چاپ اول، 1418هـ.
- 53 - دیوان محمد اقبال.
- 54 - أحادیث بشأن السبطین: عثمان الخمیس. بی جا.
- 55 - الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان: ابوالحسن الأمير علاءالدین علی بن بلبان، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، 1987م.
- 56 - الشریعة: آجری، تحقیق: عبد الله الدمیحي، دارالوطن، چاپ اول، 1418هـ.
- 57 - النهایة فی غریب الحدیث: ابن اثیر، تحقیق: طاهر احمد الزاوي و محمود محمد الطناحي.
- 58 - فتح الباری: ابن حجر عسقلانی، دارالمعرفة، بیروت.
- 59 - تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف: جمال الدین ابوالحجاج یوسف بن زکی عبدالرحمن المزی، دارالقيمة.
- 60 - شرح النووي علی صحیح مسلم: ابوزکریا محي الدین یحیی بن شرف نووي، درگذشته ی سال 676هـ/ 1340م.
- 61 - شرح فتح القدیر: کمال الدین محمد بن عبدالواحد معروف به ابن همام، چاپ دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، 1397هـ.

- 62 - الإنصاف في معرفة الراجح من الخلاف علي مذهب الإمام احمد: علاءالدين ابوالحسن علي بن سليمان مرداوي.
- 63 - معالم السنن، ابوسليمان محمد خطايي، المكتبة العلمية، بيروت، چاپ دوم، 1401هـ.
- 64 - الأم: محمد بن ادريس شافعي، تصحيح: محمد زهري النجار، نشر دارالمعرفة، بيروت.
- 65 - المجموع شرح المهذب: نووي، نشر دارالفكر.
- 66 - حاشية رد المختار علي الدر المختار معروف به حاشية ابن عابدين: محمد يمان عمر دمشقي، مشهور به ابن عابدين، چاپ دوم، چاپ البابي الحلبي، مصر.
- 67 - بلغة السالك لأقرب المسالك إلي مذهب الإمام مالك: احمد بن محمد صاوي مالكي، دارالمعرفة، بيروت، 1398هـ.
- 68 - حاشية الدسوقي علي الشرح الكبير: محمد احمد بن عرفة الدسوقي، نشر دارالفكر.
- 69 - شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ابوالفلاح عبدالحفي بن عماد حنبلي، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- 70 - المنتقى شرح موطأ: ابوالوليد سليمان بن خلف باجي، دار الكتاب العربي، چاپ چهارم، 1404 هـ.
- 71 - الإختيارات الفقهية من فتاوي شيخ الإسلام ابن تيمية: علاءالدين ابوالحسن بن علي بن محمد بعلي، تحقيق: محمد حامد الفقي، دار المعرفة، بيروت.
- 72 - إعلام الموقعين: ابن القيم، دار الجليل، بيروت.
- 73 - مختارات من أدب العرب: ندوي، دار ابن كثير، دمشق.
- 74 - حقبة من التاريخ: عثمان خميس، دارالإيمان، اسكندرية.
- 75 - ثم أبصرت الحقيقة: محمد سالم الحضرمي، دارالإيمان، اسكندرية، چاپ 2003م.
- 76 - دراسات في الفرق: دكتور احمد جلي، چاپ اول، 1406هـ.
- 77 - الإمامة و النص، فيصل نور، بي جا.
- 78 - وسطية أهل السنة بين الفرق: دكتور محمد باكر محمد با عبدالله، دارالراية، رياض، چاپ اول، 1415هـ.
- 79 - زاد المعاد في هدي خير العباد: ابوعبدالله محمد بن ابي بكر معروف به ابن قيم، چاپ اول، 1399هـ.
- 80 - السيرة النبويه في ضوء القرآن و السنة: محمد ابوشهبة، دارالقلم، دمشق، چاپ سوم، 1417هـ.
- 81 - مقدمة ابن خلدون.
- 82 - الإمام الزهري: محمد شراب، دارالقلم، دمشق.
- 83 - استخلاف أبوبكر الصديق: جمال عبدالهادي، دكتور محمد رفعت جمعه، دارالوفاء، المنصورة، چاپ اول.

- 84 - أبوبكر رجل الدولة: مجدي حمدي، دارطبية، رياض، چاپ اول.
- 85- عصر الخلافة الراشدة: دكتور اكرم ضياء العمري، چاپ اول، مكتبة العلوم و الحكم، مدينه ي منوره.
- 86 - الأنصار في العصر الراشدي: حامد محمد الخليفة، دار الصحابة.
- 87 - الإنشراح و رفع الضيق بسيرة أبي بكر الصديق: علي محمد صلابي، دارالإيمان، اسكندريه.
- 88 - الإسلام و أصول الحكم: محمد عمارة.
- 89 - عقيدة أهل السنة في الصحابة الكرام: ناصر بن علي بن عائض حسن الشيخ، مكتبة الرشد، رياض، چاپ اول، 1413هـ.
- 90- أباطيل يجب أن تمحي من التاريخ: دكتور ابراهيم علي شعوط، المكتب الإسلامي، چاپ ششم، 1408هـ.
- 91- تاريخ بغداد، خطيب بغدادي: دار الغرب الإسلامي، بيروت.
- 92- الإبانة عن أصول الديانة: ابوالحسن علي بن اسماعيل اشعري، چاپ دوم، دانشگاه اسلامي مدينه.
- 93- الإنصاف فيما يجوز اعتقاده و لايجوز الجهل به: ابوبكر بن طيب باقلائي، تحقيق: عماد الدين احمد حيدر، نشر عالم الكتب، بيروت، چاپ اول.
- 94- دراسات في عهد النبوة و الخلافة الراشدة: دكتور عبدالرحمن الشجاع، دارالفكر المعاصر، چاپ اول، 1419هـ.
- 95- صحيح سنن ابن ماجة: محمد ناصرالدين آلباني، منشورات المكتب الإسلامي.
- 96- تاريخ الأمم و الملوك: ابوجعفر طبري، دارالفكر، بيروت، چاپ اول، 1407هـ.
- 97- معجم الطبراني الأوسط: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني.
- 98- أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية: دكتور ناصر القفازي، دارالرضا، مصر، چاپ سوم.
- 99- الإرشاد إلى قواطع الأدلة في أصول الاعتقاد: ابوالمعالي جويني، تحقيق: محمد يوسف موسي و علي عبدالمنعم، مكتبة الخانجي، مصر.
- 100- خلافة علي بن أبي طالب و ترتيب و تهذيب كتاب البداية و النهاية: محمد صامل سلمي، دارالوطن، چاپ اول، 1422هـ.
- 101- تاريخ اليعقوبي: داربيروت، چاپ 1400هـ.
- 102- الكامل في التاريخ: ابن اثير، تحقيق: علي شيري، داراحياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول.
- 103- الشوري بين الإصالة و المعاصرة: عزالدين تميمي، دارالبشير، چاپ اول، 1405هـ.
- 104- تاريخ خليفة بن خياط: ابوعمر خليفة بن خياط بن أبي هبيرة الليثي، تحقيق: اكرم ضياء العمري، چاپ دوم، مؤسسه ي الرسالة و دار القلم، چاپ 1397هـ.

- 105- قصة بعث أبي بكر جيش أسامة: دكتور فضل الهبي، دار ابن حزم، بيروت، چاپ سوم، 1420هـ.
- 106- تاريخ الدعوة إلى الإسلام في زمن الرسول ص و الخلفاء الراشدين: دكتور جميل عبدالله مصري، مكتبة الدار، مدينه منوره، چاپ اول، 1407هـ.
- 107- عبقرية الصديق: عباس محمود عقاد، المكتبة العصرية، بيروت.
- 108- الصديق أبوبكر: محمد حسين هيكل، دار المعارف مصر، چاپ 1971.
- 109- حركة الردة: دكتور علي العتوم، مكتبة الرسالة، عمان، چاپ دوم، 1997م.
- 110- مشكاة المصابيح: تحقيق: محمد ناصر الدين آل باني، المكتب الإسلامي.
- 111- تحفة المودود بأحكام المولود: المكتبة العصرية، بيروت، چاپ اول، 1422هـ.
- 112- الخلافة و الخلفاء الراشدون بين الشوري و الديمقراطية: سالم بهنساوي، مكتبة المنار الإسلامية، كويت، چاپ دوم، 1986م.
- 113- فقه التمكين في القرآن و السنة: دكتور علي محمد صلابي، دارالوفاء، المنصورة، چاپ اول، 1421هـ.
- 114- تفسير الطبري.
- 115- تاريخ دمشق الكبير: ابوالقاسم علي بن حسن بن هبة الله شافعي، دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، 1421هـ.
- 116- الخراج: امام ابويوسف، منشورات مكتبة الرياض الحديثة، بي جا.
- 117- مصنف في الأحاديث و الآثار، ابن أبي شيبة، دارالتاج، بيروت.
- 118- عقائد الثلاثة و السبعين فرقة: ابو محمد يمني، تحقيق: محمد عبدالله زربان غامدي، مكتبة دار العلوم، چاپ اول، 1414هـ.
- 119- تهذيب التهذيب: احمد بن علي بن حجر، دار صادر، بيروت.
- 120- مختصر التحفة الإثني عشرية: محمود شكري ألوسي، تحقيق: محب الدين خطيب، قاهره 1373هـ.
- 121- علي بن أبي طالب مستشار أمين للخلفاء الراشدين: دكتور محمد عمر الحاجي، دار الحافظ دمشق، چاپ اول، 1998م.
- 122- فقه السيرة: محمد سعيد رمضان بوطي، چاپ يازدهم، 1991م، دارالفكر دمشق.
- 123- المختصر من كتاب الموافقة بين أهل البيت و الصحابة: زمخشري، تحقيق: سيد ابراهيم صادق، دارالحديث.
- 124- النهي عن سب الأصحاب و ما فيه من الإثم و العقاب: محمد عبدالواحد مقدسي، تحقيق: عبدالرحمن تركي، مؤسسه الرسالة، چاپ اول.
- 125- النظرة في مناقب العشرة: ابوجعفر احمد، مكتبة القيمة، قاهره.

- 126- أضواء البيان في تاريخ القرآن: صابر حسن محمد ابوسليمان، عالم الكتب، چاپ اول، 1421هـ.
- 127- تيسير الكرم المنان في سيرة عثمان بن عفان، دكتور علي محمد صلابي، دار ابن كثير، چاپ اول، 1424هـ.
- 128- الخليفة الفاروق عمر بن الخطاب: عبدالرحمن عبدالكريم العاني و دكتور حسن فاضل زعين، دارالشؤون الثقافية العامة، بغداد، چاپ 1989م.
- 129- أوليات الفاروق: دكتور عبدالكافي القرشي، المكتب الإسلامي، بيروت، مكتبة الحرمين رياض، چاپ اول، 1403 هـ.
- 130- الخلفاء الراشدون: خالدي، دارالقلم، دمشق.
- 131- أشهر مشاهير الإسلام في الحرب و السياسة: رفيق العظم، دارالرائد العربي، بيروت، چاپ ششم، 1402هـ.
- 132- مرويات أبي مخنف في تاريخ الطبري: يحيى ابراهيم اليحيى، دار العاصمة، رياض، چاپ اول، 1410هـ.
- 133- المدينة النبوية فجر الإسلام و العصر الراشدي: محمد حسن شراب، دار القلم، دمشق، دار الشامية، بيروت، چاپ اول، 1315هـ.
- 134- نظام الحكم في الشريعة و التاريخ الإسلامي: ضافر القاسمي، دار النفائس، بيروت، چاپ سوم.
- 135- عثمان بن عفان: صادق عرجون، چاپ سوم، 1410هـ.
- 136- شهيد الدار عثمان بن عفان: احمد الخروف، دار البيارق، دار عمار، چاپ اول، 1418هـ.
- 137- التمهيد و البيان في مقتل الشهيد عثمان: محمد بن يحيى بن ابي بكر الماقي الأندلسي، دكتور محمد يوسف زايد، دار الدوحة، چاپ اول، 1405هـ.
- 138- مجله ي البحوث الإسلامية: شمارهي. 10
- 139- أثر التشيع علي الروايات التاريخية: دكتور عبدالعزيز نور ولي، دار الخضرى، مدينه، چاپ اول، 1417هـ.
- 140- عقيدة السلف و أصحاب الحديث: بهيج اسماعيل صابوني، نشر محمد امين رمح، 1970م.
- 141- رياض النفوس: ابوبكر عبدالله بن محمد مالكي، دار الغرب الإسلامي، چاپ 1403هـ.
- 142- الجهاد و القتال في السياسة الشرعية: محمد هيكل، چاپ اول، 1414هـ.
- 143- ليبيا من الفتح العربي حتي انتقال الخلافة الفاطمية: دكتور صالح مصطفي مفتاح المزيني، انتشارات دانشگاه قاريونس، بنغازي، چاپ سوم، 1994م.

- 144- الشرف و التسامي بحركة الفتح الإسلامي: دكتور علي محمد صلابي، مكتبة الصحابة، شارجه، چاپ اول، 1422هـ.
- 145- فتنة مقتل عثمان: دكتور محمد عبدالله غبان، مكتبة العبيكان، چاپ اول، 1419هـ.
- 146- تحقيق مواقف الصحابة في الفتنة من روايات الطبري و المحدثين: دكتور محمد أمخزون، دار طيبة، مكتبة الكوثر، رياض، چاپ اول، 1415هـ.
- 147- عثمان بن عفان الخليفة الشاكر الصابر: عبد الشيخ، چاپ اول، 1412هـ.
- 148- تاريخ المدينة: ابوزيد عمر بن شبه نميري بصري، تحقيق: محمود شلتوت، نشر سيد حبيب محمود احمد، مدينه، 1393هـ.
- 149- منهاج القاصدين في فضل الخلفاء الراشدين: نسخه خطي، كتابخانه عارف حكمت، مدينه ي منوره، شماره 252.
- 150- مقالات الإسلاميين و اختلاف المصلين: ابوالحسن اشعري.
- 151- لوامع الأنوار البهية: سفاريني، المكتب الإسلامي.
- 152- الوصية الكبرى: شيخ الاسلام ابن تيمية، چاپ دار المطبعة السلفية، چاپ سوم، 1401هـ.
- 153.الثقات: ابن حبان، مكتبة العلم، مكه مكرمه، چاپ اول، 1393هـ.
- 154- استشهاد عثمان و وقعة الحمل في مرويات سيف بن عمر في تاريخ الطبري دراسة نقدية: دكتور خالد الغيث.
- 155- أحكام القرآن: ابن العربي، دار المعرفة، بيروت.
- 156- شرح الطحاوية: علامه محمد بن علي بن محمد أذري، المكتب الإسلامي، بيروت.
- 157- التاريخ الصغير: بخاري.
- 158- عبدالله بن سبأ و أثره في أحداث الفتنة في صدر الإسلام: سلمان بن حمد العودة، دار طيبة، رياض، چاپ سوم، 1412هـ.
- 159- العواصم من القواصم: قاضي ابوبكر بن العربي، تحقيق: محب الدين الخطيب، دارالثقافة، دوحه، چاپ دوم، 1989هـ.
- 160- تثبيت دلائل النبوة: همداني.
- 161- الفصل في الملل و النحل: ابومحمد بن حزم ظاهري، مكتبة الخانجي، مصر.
- 162- دول الإسلام: ذهبي.
- 163- الوافي بالوفيات: صدي.
- 164- مروج الذهب و معادن الجواهر: ابوالحسن علي بن حسين بن علي مسعودي، دار الكتاب، بيروت، چاپ اول، 1420هـ.
- 165- سنن سعيد بن منصور: دار الصميعي، چاپ دوم، 1420هـ.
- 166- كتاب أهل البغي من الحاوي الكبير: ماوردي.

- 167- المنتقي من منهج الاعتدال: حافظ ابو عبدالله محمد بن عثمان ذهبي، دار البيان، تحقيق و شرح: محب الدين الخطيب.
- 168- الفتن: نعيم بن حماد.
- 169- أحداث و أحاديث فتنة الهرج: دكتور عبدالعزيز دخان، مكتبة الصحابة، چاپ اول، 1424 هـ.
- 170- تهذيب ابن عساكر: دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم، 1407 هـ.
- 171- عقيدة الإمام ابن القتيبة: علي العلياني، مكتبة الصديق، چاپ اول، 1412 هـ.
- 172- الإمامة و السياسة: منسوب به ابن قتيبة، مؤسسه ي حلبي، قاهره.
- 173- الصواعق المحرقة علي أهل الرفض و الضلال و الزندقة: ابوالعباس احمد بن محمد بن علي بن حجر هيثمي، مؤسسه ي الرسالة، بيروت، چاپ اول، 1417 هـ.
- 174- تفسير القرطبي: ابو عبدالله محمد بن احمد انصاري قرطبي، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- 175- وقعة صفين: ابن مزاحم، تحقيق: عبدالسلام هارون، چاپ دوم، قاهره، 1382 هـ.
- 176- تنزيه خال المؤمنين معاوية بن أبي سفيان من الظلم و الفسق في مطالبته بدم أمير المؤمنين عثمان: ابويعلي محمد الفراء، چاپ اول، 1422 هـ.
- 177- دراسة في تاريخ الخلفاء الأمويين: دكتور محمد ضيف الله بطاينة، دار الفرقان، اردن.
- 178- الأخبار الطوال: ابوحنيفة احمد بن داود، تحقيق: عبدالمنعم عامر، مراجعه: دكتور جمال الدين الشيال، مكتبة المتني، بغداد.
- 179- نهج البلاغة: شرح محمد عبده، دار البلاغة، بيروت.
- 180- معاوية بن أبي سفيان، صحابي كبير و ملك مجاهد: منير محمد الغضبان، دار القلم، دمشق، چاپ سوم، 1417 هـ.
- 181- مجموع الفتاوي: ابن تيمية، جمع و ترتيب: عبدالرحمن بن محمد قاسم، چاپ اول، 1398 هـ.
- 182- الأساس في السنة: سعيد حوي، دار السلام، قاهره.
- 183- الاعتقاد علي مذهب سلف أهل السنة و الجماعة: ابوبكر احمد بن حسين بيهقي.
- 184- الحن: ابن ابي العرب.
- 185- بذل المجهود في إثبات مشاهة الرافضة لليهود: عبدالله الجميلي، مكتبة الغرباء الأثرية، مدينه ي منوره، چاپ سوم، 1414 هـ.
- 186- الإمامة و الرد علي الرافضة: تحقيق: علي ناصر فقيهي.
- 187- تطور الفكر السياسي الشيعي من الشوري إلي ولاية الفقيه: احمد الكاتب.
- 188- حكومت اسلامي: روح الله موسوي خميني.
- 189- مقاتل الطالبين: ابوالفرج الصفهاني.

- 190- الأغاني: ابوالفرج الصفهاني.
- 191- المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم: ابوالفرج عبدالرحمن علي الجوزي، دارالكتب العلمية، بيروت.
- 192- كتب حذر منها العلماء: ابو عبيده مشهور بن حسن آل سلمان، دار الهيعة، عربستان سعودية، چاپ اول، 1415هـ.
- 193- السيف اليماني في نحر الإصفهاني: وليد اعظمي، چاپ دوم، 1410هـ.
- 194- معجم الأدباء: ياقوت حموي، دار صادر.
- 195- الأدب في الإسلام: نايف معروف، دار النفائس، چاپ اول، 1410هـ.
- 196- وفيات الأعيان و أنباء الزمان: ابن خلكان ابوالعباس شمس الدين احمد، تحقيق: احسان عباس، دار صادر.
- 197- منهج الرسول ص في غرس الروح الجهادية في نفوس الصحابة: سيد محمد نوح، چاپ اول، 1411هـ.
- 198- التفسير المنير: دكتور وهبة الزحيلي، دار الفكر المعاصر، بيروت، چاپ اول، 1411هـ.
- 199- الإيمان أولاً كيف نبدأ به: مجدي الهلالي، دار التوزيع و النشر الإسلامية، مصر.
- 200- عيون الأخبار: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة، دار الكتب العلمية، چاپ اول، 1406هـ.
- 201- تهذيب مدارج السالكين ابن القيم: عبدالمنعم صالح العلي العزي، مؤسسه الرسالة، چاپ سوم، 1409هـ.
- 202- الرقائق: محمد احمد راشد، دار البشير، مصر.
- 203- صحيح الجامع الصغير: محمد ناصر الدين آل باني، چاپ سوم، 1408هـ.
- 204- السلسلة الصحيحة: آل باني، المكتب الإسلامي.
- 205- رهبان الليل: دكتور سيد بن حسين العفاني، مكتبة معاذ بن جبل، مصر.
- 206- ما ذئبان جائعان: ابن رجب، تحقيق: محمد صبحي حلاق، مؤسسه الريان، چاپ اول، 1413هـ.
- 207- جواهر الأدب: سيد احمد هاشمي، مؤسسه المعارف، بيروت.
- 208- صحيح الترغيب و التهيب: منذري.
- 209- الأخلاق بين الطبع و التطبع: ابو عبدالله فيصل بن عبده الحاشدي، دار الإيمان، اسكندرية.
- 210- صلاح الأمة في علو الهمة: دكتور سيد بن حسين العفاني، مؤسسه الرسالة، چاپ اول، 1424هـ.
- 211- جهاد النفس: علي بن محمد الدهامي، دار طيبة، رياض، چاپ اول، 1424هـ.
- 212- جامع العلوم و الحكم: ابن رجب.



- 213- الحسن و الحسين سيدا شباب أهل الجنة: محمد رضا، المكتبة العصرية، لبنان، چاپ اول، 1422هـ.
- 214- علموا أولادكم حب آل بيت النبي ص: محمد عبده يماني، دار القبلة، جده، چاپ دوم، 1418هـ.
- 215- منهج الإسلام في تزكية النفس: دكتور محمد خير فاطمه، دار الخير، چاپ اول، 1424هـ.
- 216- مدارج السالكين: ابن قيم، تحقيق: محمد حامد فقي، دار الكتاب العربي، بيروت.
- 217- أمراض النفس دراسة تربوية لأمراض النفوس و معوقات تزكيتها و علاج ذلك: دكتور انس احمد كرزون، دار ابن حزم، چاپ سوم، 1424هـ.
- 218- الجواب الكافي: ابن قيم.
- 219- جامع بيان العلم و فضله: ابن عبدالبر، چاپ چهارم، 1419هـ.
- 220- المحدث الفاضل: رامهرمزي.
- 221- قواعد في التعامل مع العلماء: عبدالرحمن بن معلا اللويحق، دار الوراق، چاپ اول، 1415هـ.
- 222- الداء و الدواء: ابن قيم.
- 223- التعريفات: جرجاني.
- 224- سنن نسائي: احمد بن شعيب بن علي نسائي، دار الفكر، بيروت.
- 225- الزواجر: ابن حجر هيثمي.
- 226- الشهب اللامعة في السياسة النافعة: عبدالله بن يوسف بن رضوان المالقي، دار المدار الإسلامي، لبنان، چاپ اول.
- 227- أحكام القرآن: احمد بن علي رازي معروف به حصاص، دار الكتاب العربي، بيروت.
- 228- المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز: ابن عطية ابو محمد عبدالحق بن غالب اندلسي، مغرب.
- 229- التحرير و التنوير: شيخ محمد طاهر بن عاشور، دار الكتب الشرقية، تونس.
- 230- الفوائد: محمد بن ابوبكر بن قيم الجوزية، دار الريان للتراث، قاهره.
- 231- تفسير ابن كثير: دار الفكر و دار القلم، بيروت، چاپ دوم.
- 232- تيسير الكريم الرحمن في تفسير الكريم المنان: عبدالرحمن ناصر السعدي، مؤسسه ي السعودية، رياض.
- 233- معني الزهد و المقالات و صفة الزاهدين: امام ابوسعيد احمد بن محمد، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، 1424هـ.
- 234- محاسن التأويل: محمد جمال الدين قاسمي، دار الفكر، بيروت.
- 235- نهاية الأرب في فنون الأدب: شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب نويري، قاهره.

- 236- صور و عبر من الجهاد النبوي في المدينة: دكتور فوزي فيض الله، دار القلم، دمشق، چاپ اول، 1416هـ.
- 237- قيادة الرسول ص السياسية و العسكرية: احمد راتب عرموش، دار النفائس، چاپ اول، 1401هـ.
- 238- ولاية مصر: ابويوسف محمد يوسف الكندي، تحقيق: دكتور حسين نصار، دار صادر، بيروت، بي.تا.
- 239- النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة: جمال الدين ابوالمحاسن يوسف بن تغري بردي، قاهره، بي.تا.
- 240- المجروحين من المحدثين: ابوحاتم محمد بن حبان بن احمد، تحقيق: ابراهيم محمود زايد، حلب، دار الوعي.
- 241- تذكرة الحفاظ: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، بيروت، دار إحياء التراث.
- 242- الكامل في ضعفاء الرجال: امام حافظ بن ابى احمد عبدالله بن عدي جرجاني، دار الفكر، بيروت، چاپ سوم، 1405هـ.
- 243- المعرفة و التاريخ: يعقوب بن سفيان فسوي، تحقيق: اكرم ضياء العمري، مؤسسه الرسالة، چاپ سوم، 1401هـ.
- 244- فقه السيرة: منير الغضبان.
- 245- الصراع مع اليهود: ابوفارس، دار الفرقان، چاپ اول، 1411هـ.
- 246- مرويات خلافة معاوية في تاريخ الطبري: خالد محمد الغيث، دار الأندلس، چاپ اول، 1410هـ.
- 247- مجموعة الفتاوى: تقي الدين احمد بن تيمية الحراني، دار الوفاء، چاپ اول، 1411هـ.
- 248- السنة: ابوبكر خلال، تحقيق: عطية الزهراني، دار الراية، چاپ اول، 1410هـ.
- 249- المطالب العلية بزوائد المسانيد الثمانية: چاپخانه العصرية، 1390هـ.
- 250- أخلاق النبي في القرآن و السنة: دكتور احمد بن عبدالعزيز قاسم حداد، دار الغرب الإسلامي، لبنان، چاپ دوم، 1999م.
- 251- جامع الأصول من أحاديث الرسول: امام مبارك بن جزري، تحقيق: حامد فقي، رياض، 1370هـ.
- 252- مقاصد الشريعة الإسلامية و علاقتها بالأدلة الشرعية: محمد سعيد اليوبي، دار الهجرة.
- 253- اعتبار المآلات و مراعاة نتائج التصرفات: دكتور عبدالرحمن بن معمر السنوسي، دار ابن الجوزي، چاپ اول، عربستان سعودي، 1424هـ.
- 254- أسباب النزول: علي بن احمد واحدي، دار الفكر، بيروت.
- 255- رسالة الألفة بين المسلمين: ابن تيمية.

- 256- الناهية عن طعن أمير المؤمنين معاوية: عبدالعزيز بن احمد حامد، كويت، چاپ اول.
- 257- نظام الخلافة في الفكر الإسلامي: مصطفى حلمي: دار الدعوة، اسكندريه.
- 258- الشيخان أبوبكر و عمر رواية البلاذري في أنساب الأشراف: تحقيق: دكتور احسان صدقي العمد، چاپ سوم، 1418هـ.
- 259- الدولة و السيادة في الفقه الإسلامي: فتحي عبدالكريم، مكتبة وهبة، چاپ دوم، 1404هـ.
- 260- الذاكرة التاريخية للأمة: دكتور قاسم محمد.
- 261- الدور السياسي للصفوة في صدر الإسلام: السيد عمر، چاپ اول، 1417هـ.
- 262- أثر العلماء في الحياة السياسية في الدولة الأموية: دكتور عبدالله عبدالرحمن الخرعان، مكتبة الرشد، چاپ اول، 1424هـ.
- 263- دراسات في الأهواء و الفرق و البدع و موقف السلف منها: دكتور ناصر بن عبدالكريم العقل، چاپ اول، 1418هـ.
- 264- وجوب التعاون بين المسلمين: عبدالرحمن السعدي، دار المعارف، رياض، 1402هـ.
- 265- سنن دارمي: ابو عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام دارمي، دار الكتب العلمية، بيروت.
- 266- النظريات السياسية: محمد ضياء الرئيس.
- 267- قضاء الحوائج: ابوبكر بن ابي الدنيا، دار ابن حزم، تحقيق: محمد خير رمضان يوسف.
- 268- فيض التقدير شرح الجامع الصغير: عبدالرؤوف مناوي، دار الفكر، چاپ دوم، 1391 هـ.
- 269- مآثر الإنافة في معالم الخلافة: فلقشندي، تحقيق: عبدالستار احمد الفرج، عالم الكتب، بيروت.
- 270- العبودية: ابن تيمية.
- 271- المدينة في العصر الأموي: محمد محمد شراب، مؤسسه علوم القرآن دمشق.
- 272- مواقف المعارضة في خلافة يزيد: محمد شيباني، دار البيارق، عمان اردن.
- 273- تهذيب الكمال في أسماء الرجال: المزني، تحقيق: دكتور بشار عواد معروف، مؤسسه الرسالة، بيروت.
- 274- أثر أهل الكتاب في الفتن و الحروب الأهلية في القرن الأول الهجري: چاپ 1410هـ.
- 275- الوسطية في القرآن الكريم: علي صلابي، دار الصحابة، امارات، چاپ اول، 1422هـ.
- 276- التوضيح و البيان لشجرة الإيمان: عبدالرحمن السعدي.
- 277- المرتضي سيرة أمير المؤمنين أبي الحسن علي بن أبي طالب: ابوالحسن ندوي، دار القلم، دمشق، چاپ دوم، 1419هـ.
- 278- تاريخ العراق في ظل الحكم الأموي: دكتور علي حسن الخربوطلي، دار المعارف، مصر.
- 279- المفهم لما أشكل من تلخيص مسلم: ابوالعباس احمد عمر قرطبي، تحقيق: محيي الدين مستو، يوسف بدوي؛ دار ابن كثير، چاپ اول، 1417هـ.